

آیسنخدا



دروایت شیعوائل سنت

مؤلف: د. محمد علی حسینی استغفار

د. گوشتی، علیرضا، مهرور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آینه غدیر در روایت شیعه و اهل سنت

نویسنده:

محمد علی صاعد اصفهانی

ناشر چاپی:

مهر خوبان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
آینه غدیر در روایت شیعه و اهل سنت	۱۵
مشخصات کتاب	۱۵
اشاره	۱۵
مقدمه	۱۵
یادآوری ۱	۱۷
یادآوری ۲	۱۸
به جای مقدمه	۲۱
شناسنامه	۲۳
طبری	۲۳
ابن ندیم:	۲۵
یعقوبی	۲۶
عام الفیل (۷۰-۵۶۹ میلاد عیسی (ع))	۳۱
ولادت حضرت ختمی مرتبت (ص) عام الفیل ۷۰-۵۶۹ میلادی (میلاد عیسی (ع))	۳۲
وفات عبدالمطلب هشت سالگی پیامبر ۹ ۸ عام الفیل ۵۷۷ میلادی	۳۳
سفر شام ۱۲ عام الفیل ۵۸۱ میلادی (۱۲ سالگی حضرت)	۳۴
جنگ فجار ۲۰ عام الفیل ۵۸۹ میلادی	۳۵
حلف الفضول ۲۰ عام الفیل ۵۸۹ میلادی	۳۵
ازدواج پیامبر اکرم (ص) با خدیجه (س) ۲۵ عام الفیل ۵۹۴ میلادی	۳۶
۳۵ عام الفیل ۶۰۴ میلادی تجدید بنای کعبه	۳۷
بعثت چهل سالگی پیامبر مکرم اسلام (ص) (سال ۴۰ عام الفیل مطابق با ۶۰۹ میلادی)	۳۸
سوره علق آیه ۱ - ۵	۳۸
شأن نزول	۳۹
تفسیر	۴۰

- نکته ها : ۴۴
- ۱- آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود ۴۴
- ۲ ذکر خدا در هر حال آغاز دعوت پیغمبر اکرم از ذکر نام خدا شروع شد ۴۵
- وجوب نماز ۴۷
- اولین ذکوری که ایمان آورد و نماز خواند ۴۸
- علنی کردن بعثت و نزول «اندر عشیرتک» در ۴۳ سالگی حضرت ۱۳-۶۱۲ میلادی ۵۱
- گزارش از دیدگاه تفسیری ۵۲
- تفسیر: ۵۳
- نکته ها: ۵۶
- ۲ انذار بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار) ۵۷
- اشاره ۵۷
- هجرت به حبشه ۶۱
- ۴۵ تا ۵۰ عام الفیل ۶۱۶ تا ۶۲۰ میلادی ۶۳
- چهل و پنج سالگی حضرت تا پنجاه سالگی ۶۳
- محاصره کردن قریش رسول خدا را و داستان صحیفه ۶۴
- مقدمات هجرت به مدینه - اصحاب عقبه ۶۵
- عقبه دوم - هجرت به مدینه ۶۸
- خطبه پیامبر در جمعه نخستین ۷۱
- (خطبه الثانیه) ۷۳
- عهدنامه پیامبر ۹ بین مهاجر و انصار مدینه ۷۴
- سال دوم هجرت ۷۵
- اشاره ۷۵
- جنگ بزرگ بدر ۷۶
- سال سوم هجرت ۷۸
- جنگ احد شوال سال سوم هجری ۷۹

۸۶	قسمت هایی از وقایع جنگ احد را از کامل ابن اثیر می خوانیم
۸۸	سال چهارم هجرت
۸۸	سال پنجم هجرت
۸۸	دومه الجندل - خندق - بنی قریظه
۹۱	پایان جنگ خندق
۹۲	غزوه بنی قریظه
۹۲	سال ششم هجرت
۹۳	غزوه یا عمره حدیبیه
۹۳	بیعت رضوان
۹۳	اشاره
۹۴	شناخت «سنت»
۹۴	نگاه شیعه به اسلام
۹۵	نگاهی به واکنشها و جبهه گیری بعض اصحاب و مسلمانها در حضور پیامبر مکرم ۹
۹۸	انکار عمر صلح را
۹۹	ارسال نامه به سران کشورها از جمله خسرو شاه ایران
۱۰۲	سال هفتم هجرت و فتح خیبر
۱۰۵	امر فدک فی خبر خیبر
۱۰۵	وضع فدک
۱۰۶	اسلام آوردن خالدبن ولید و عمروبن العاص و عثمان بن طلحه
۱۰۷	سال هشتم - فتح مکه
۱۱۲	دقیقه مشتی از خروار
۱۱۵	سال نهم هجرت(المسمی به سنه وفود و نزول سوره الفتح)
۱۱۶	شأن علی بن ابیطالب (ع)
۱۱۷	ابوذر
۱۱۷	مسلمان شدن عدی بن حاتم
۱۲۰	سال دهم

مباهله با نجرانیان	۱۲۰
حجهالوداع یا حجهالبلاغ	۱۲۴
نزول فرمان حج	۱۲۴
نام جمعی از شیعیان حاضر در حجهالوداع و موضع غدیر	۱۳۱
فرمان اعلام ولایت بعد از حج	۱۳۳
اشاره	۱۳۳
پیامبر (ص) در عرفات	۱۳۳
روزهای پایانی حج	۱۳۶
«در واقعه غدیر بعضی گمراه شدند و بعضی گمراهی را انتخاب کردند»	۱۴۲
مدلول آیه چیست؟	۱۴۳
پیامبر ۹ در مرز غدیر خم	۱۴۴
غدیر خم	۱۴۴
شأن نزول آیه تبلیغ	۱۴۷
واقعه غدیر به روایت یعقوبی	۱۵۲
حدیث غدیر از منبع دیگر	۱۵۸
خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم	۱۵۹
اسناد و مصادر حدیث غدیر	۱۶۱
نقل از الغدیر	۱۶۱
الغدیر	۱۶۲
(در سایه های غدیر)	۱۶۳
پیمانه ای از اقیانوس	۱۶۶
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق	۱۶۶
و غیر اینها از مشاهیر فن تاریخ	۱۷۱
نام جمله ای از محدثین بزرگ، آنها که واقعه غدیر خم را حدیث نموده اند	۱۷۱
و غیر اینها از محدثین	۱۷۳
و غیر اینها از مفسرین	۱۷۴

حرف الف	۱۷۸
حرف ب	۱۸۰
حرف ث	۱۸۱
حرف ج	۱۸۱
حرف ح	۱۸۳
حرف خ	۱۸۴
(حرف س)	۱۸۴
حرف ص - ض	۱۸۵
حرف ط	۱۸۵
حرف ع	۱۸۶
حرف ف	۱۹۰
حرف ق و ک	۱۹۰
حرف م	۱۹۱
حرف ن	۱۹۱
حرف ه ی	۱۹۱
راویان حدیث «غدیر خم» از تابعین	۱۹۱
اشاره	۱۹۱
حرف الف	۱۹۲
حرف چ ح خ	۱۹۲
حرف ر ز	۱۹۳
حرف س ش	۱۹۳
حرف ض	۱۹۴
حرف ط	۱۹۴
حرف ع	۱۹۴
حرف ف ق	۱۹۵
حرف م تا آخر حروف	۱۹۵

- ۲۰۰ ----- قرن سوم هجری
- ۲۰۵ ----- قرن چهارم هجری
- ۲۰۷ ----- قرن پنجم هجری
- ۲۰۹ ----- قرن ششم هجری
- ۲۱۰ ----- قرن هفتم هجری
- ۲۱۱ ----- قرن هشتم هجری
- ۲۱۲ ----- قرن نهم هجری
- ۲۱۳ ----- قرن دهم هجری
- ۲۱۴ ----- قرن یازدهم هجری
- ۲۱۴ ----- قرن دوازدهم هجری
- ۲۱۵ ----- قرن سیزدهم هجری
- ۲۱۷ ----- قرن چهاردهم هجری
- ۲۱۹ ----- یک پاسخ به ؟
- ۲۲۲ ----- مناشده در احتجاج حدیث غدیر خم
- ۲۲۲ ----- سلیم بن قیس هلالی
- ۲۲۲ ----- سلیم کیست؟
- ۲۳۰ ----- گواهان مشهور و به نام که به داستان غدیر در روز رحبه برای امیرالمؤمنین شهادت دادند:
- ۲۳۲ ----- مباحثه مأمون عباسی با یحیی بن اکثم
- ۲۳۵ ----- انتخاب و نقل از کتاب مناقب خوارزمی، حافظ موفق بن احمد البکری المکی (حنفی)
- ۲۳۶ ----- حافظ موفق بن احمد البکری المکی (حنفی) الخوارزمی
- ۲۳۶ ----- اشاره
- ۲۴۵ ----- با ده واسطه از سلیمان احمسی از پدرش که گفت:
- ۲۴۶ ----- با نه واسطه از ابی البختری که گفت:
- ۲۴۶ ----- با یازده واسطه از ابن عباس که گفت:
- ۲۴۸ ----- با ده واسطه که جابر گفت:
- ۲۵۹ ----- از حامل وحی و شهادت پیام آور راستین بشنویم و بخوانیم:

۲۵۹	 اشاره
۲۶۰	 تاریخ الخلفا السیوطی
۲۶۵	 چرا سرزمین غدیر خم برای اجرای حکم الهی از طرف پیامبر انتخاب شد
۲۷۰	 «لّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيْكَ الْفَرَجَ»
۲۷۳	 دلالت خبر غدیر
۲۸۰	 پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و بستر بیماری تا وفات
۲۸۱	 اشاره
۲۸۴	 در اجرای توطئه
۲۹۸	 از ابن اثیر: حوادث سنه یازده هجری داستان سقیفه و خلافت ابی بکر
۳۱۱	 از سقیفه برمی گردیم به خانه پیامبر (ص)
۳۱۷	 ابوبکر برای تثبیت پایه های حکومتش به خاندان پیغمبر وعده دهد
۳۱۹	 علی علیه السلام کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
۳۲۱	 عمر نیک بدوش که بهره ای از آن توست!!!
۳۲۴	 استمداد فاطمه علیها السلام برای استیفای حق شوهر
۳۲۷	 در برابر خلافت پهلوی تهی کردم و صبر را خردمندانه تر دیدم
۳۳۱	 السقیفه و الخلافه عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۹۸ - ۴۰۰ ترجمه افتخارزاده
۳۳۴	 فدک
۳۳۵	 «فدک» نه اولدی؟ «فدک چه شد؟»
۳۳۸	 ابن ابی الحدید سنی معتزلی
۳۵۰	 خلاصه مباحث از غدیر به بعد
۳۵۵	 از ویژگی های علی علیه السلام برای خلافت که در پیش مشروح تر گذشت :
۳۶۲	 عبدالفتاح عبدالمقصود گوید:
۳۶۸	 آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خود اسلام و مسلمانان را به حال خود گذاشت؟
۳۷۰	 «فاقتحما الدار، فصاحت فاطمه»
۳۷۹	 بیماری، وصیت و فوت ابوبکر
۳۷۹	 اشاره

۳۸۴	خلاصه رفتار علی علیه السلام در زمان ریاست ابوبکر
۳۸۸	مثنی بن حارثه و ابو عبید بن مسعود
۳۹۲	واقعه بویب: حمله اعراب به ایران
۳۹۲	گوشه هایی از جنگ بویب قتل و غارت یا دعوت به اسلام
۳۹۶	خبر فنابس
۳۹۶	اشاره
۳۹۹	سال چهاردهم هجرت و جنگ قادسیه
۴۰۹	اولین ملاقات سفیر سپاه مسلمانان با رستم فرمانده سپاه عجمان
۴۱۱	جنگ ... ارمات
۴۲۲	سال شانزدهم هجرت
۴۲۲	اشاره
۴۲۳	تصرف مداین پایتخت کسری
۴۲۷	درنگ - تأمل
۴۳۰	فرش بارگاه کسری
۴۳۵	دعوت به اسلام بود یا جنگ عرب و عجم
۴۴۳	نمونه ای از کارهای برجسته عمر که در همه تاریخ ها به تقریب یکسان درج شده است
۴۴۴	بنای شهر کوفه
۴۴۴	نمونه از والیان عمر بر استانها
۴۴۵	عمر رعایت دوستان و حاکمان خود را می کرد
۴۴۶	اعتراف: دغدغه عمر از غصب خلافت
۴۴۶	اشاره
۴۵۳	منافقین چه کسانی هستند
۴۵۳	کشته شدن عمر و ترتیب شورای شش نفره
۴۵۵	انتخاب شورای شش نفره
۴۶۷	دوران عثمان
۴۶۹	علل کشته شدن عثمان

دارایی و ثروت بعضی صحابه در زمان عثمان	۴۸۵
بیعت با امام علی علیه السلام و جنگ جمل	۴۸۷
پایان کار طلحه	۵۱۰
پیدایش خوارج جنگ صفین	۵۱۰
عمار، و فته باغیه	۵۱۴
نامه علی علیه السلام به معاویه	۵۱۷
اجتماع حکمان	۵۳۴
درنگی در جریان دردناک روزگار صفین	۵۳۷
خوارج و جنگ نهروان	۵۴۱
خوارج و جنگ نهروان به گزارش طبری	۵۴۲
از خطبه ۱۶ دو فراز	۵۵۶
فراز دوم	۵۵۶
ترجمه ۲	۵۵۷
پی گیری از المراجعات شرف الدین	۵۶۰
توضیح:	۵۶۲
اشاره	۵۶۲
مبحث اول: رهبری مذهبی امامت در مذهب	۵۶۴
نامه سوم - ۷ ذیقعه / ۱۳۲۹	۵۶۴
نامه چهارم - ۸ ذیقعه ۱۳۲۹	۵۶۴
نامه پنجم - ۹ ذیقعه ۱۳۲۹	۵۶۸
نامه ششم - ۱۲ ذی القعه ۱۳۲۹	۵۶۹
نامه هفتم - ۱۳ ذیقعه ۱۳۲۹ - ۱- مطالبه دلیل از قرآن و سنت پیامبر (ص)	۵۷۳
نامه هشتم: ۱۵ ذیقعه ۱۳۲۹ - ۱- غفلت از آنچه به آن اشاره کردیم.	۵۷۳
نامه نهم - ۱۷ ذیقعه ۱۳۲۹	۵۸۱
نامه دهم: ۱۹ ذیقعه - ۱۳۲۹	۵۸۱
نامه پنجاه و یکم (۱۴ محرم ۱۳۳۰)	۵۸۲

نامۀ پنجاه و دوم (۱۵ محرم، ۱۳۳۰) - - - - -	۵۸۲
نامۀ پنجاه و هفتم (۲۵ محرم، ۱۳۳۰) - - - - -	۵۸۳
۱ تأویل حدیث غدیر؛ - - - - -	۵۸۳
۲ قرینه و شاهد این مطلب؛ - - - - -	۵۸۳
نامۀ پنجاه و هشتم (۷ محرم، ۱۳۳۰) - - - - -	۵۸۵
۱- تأویل غدیر امکان پذیر نیست. - - - - -	۵۸۵
امامت - - - - -	۵۸۹
اشاره - - - - -	۵۹۰
چهل حدیث تأیید بر امامت علی (ع) و دیگر ائمه هدی: - - - - -	۵۹۰
نامۀ شصت و یکم (۱ صفر، ۱۳۳۰) - - - - -	۵۹۱
نامۀ شصت و دوم (۲ صفر، ۱۳۳۰) - - - - -	۵۹۱
تکمله - - - - -	۵۹۸
هیچ کس بر کسی برتری ندارد، مگر بر تقوای برتر در این مقال هرگز قصد مفاخره و خود برتری نیست، چرا که پیامبر اکرم ۹ مکرر این صفت را منع می کرد و می فرمود: ۶۰۲	
سلمان فارسی - - - - -	۶۰۳
تقدم و تداوم شیعه در تدوین علوم - - - - -	۶۰۷
نامۀ صد و نهم: ۲۳ ربیع الثانی، ۱۳۳۰ - - - - -	۶۰۸
نامۀ صد و دهم: ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۰ ق - - - - -	۶۰۸
نامۀ صد و یازدهم: جمادی الاول، ۱۳۳۰ - - - - -	۶۱۳
منابع و مأخذ - - - - -	۶۱۴
درباره مرکز - - - - -	۶۱۷

آینه غدیر در روایت شیعه و اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : صاعد اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۰۴ -

عنوان و نام پدیدآور : آینه غدیر در روایت شیعه و اهل سنت

مشخصات نشر : قم: مهر خوبان، ۱۳۹۴ .

مشخصات ظاهری : ۷۹۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۹۵-۴۹-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر

یادداشت : این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

شناسه افزوده : مهرپرور، علیرضا، ۱۳۳۶ -

شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۷۱۱۳۶

ص : ۱

اشاره

ص : ۲

متن کامل این کتاب در سایت های مختلف قابل مشاهده می باشد.

از آن جمله: www.Ghbook.ir

ص : ۳

مقدمه

یا الله

اهدنا الصراط المستقیم

در این کتاب:

به قضاوت می نشینیم؛

اختلاف میان شیعه و اهل سنت را.

«اللهم اقض بیننا»

ص: ۴

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا)

(بقره / ۲۸۶)

(رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ)

(آل عمران / ۵۳)

حضرت علی علیه السلام:

قیمه کُل امرء ما یُحْسِنُه

ارزش هر کس به قدر تشخیص و حسن انتخاب اوست.

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ، نَقَصَ الْكَلَامُ

هرچه عقل به کمال رسد، سخن بیهوده کاستی یابد.

الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ

فرصت چون ابر گذران می رود، پس فرصت های نیک را دریابید.

(نهج البلاغه، حکم: ۲۱، ۷۱ و ۸۱)

علی علیه السلام:

زینت و رفعت خلافت بود، و خلافت به او و ابعاد مختلف الهی و انسانی او نیاز داشت.

صاحب قول: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» در خانه وحی و حامل وحی و با وحی پرورش یافت و روحش با کنه وحی درآمیخت.

او حجابها را درنوردید و به مبدأ نور و حکمت پیوسته بود.

چه می توان گفت در حق کسی که سخنانش معجز بلاغت و شاهکارترین گفته های بشریست؟...

قائل «لو کشف» را اگرچه بسیار بسیار ستوده اند اما همچنان حق ثنای او ادا نشده است.

صاعد

ص : ۲۱

یادآوری ۱

۱ آنچه در این کتاب می خوانید سؤال و جوابهایی است که در ذهن و خاطر مؤلف سالهای متمادی رفت و آمد داشته است و پیوسته در این کتاب و آن کتاب، اینجا و آنجا در پی یافتن سند صحیح و مطابق واقع بودن که مورد قبول همه راویان و محققین و مورخین صدر اسلام و صحابه پیامبر اکرم باشد، به جستجو و تعمق گذشته است تا اینکه در این اواخر به خود گفتم نیکوست اگر به آنچه خود رسیده ای، دیگران مشتاق را نیز شریک گردانی.

مسلم این است که بخصوص در حوادث پس از ارتحال پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در مدت حدود نیم قرن اساس کشمکش ها و اختلاف های تا امروز پی ریزی شده است.

۲ گریز از عبارت پردازی شبه داستانی و توجه نداشتن به صنایع ادبی در نوشتار نخست به منظور آسان بودن درک مطالب برای عموم و دو دیگر برای عدم تصرف در نقل خبر که بیشتر مستند است به متن نوشته های صدر اسلام و بعد، همه ایجاب می کرد که تناسب مطالب و عبارت ها همسانی بیشتری داشته باشد.

۳ روش مؤلف در این کتاب بر این اصل مبتنی است که نه از طریق برداشت

ص : ۲۲

خود یا دیگر نویسندگان شیعه از کتب تاریخ و اسناد تاریخی مطلب را دنبال کند، بلکه عین اسناد را از کتب تاریخ جلو چشم خواننده طالب دریافت حقایق بگذارد، حتی اگر ابهام یا عذوبت در عبارات وجود دارد، از به روز کردن متن خودداری شده است. هدف گلچین کردن حقایق و آسان در دسترس نهادن واقعیاتی است که اگر طالب جستجوگر منصفی بخواهد با فرصت کمی که امروزه در اختیار است به حقیقت دست یابد مقدور باشد. وفور آن همه وسایل ارتباط جمعی، کتاب، مجله، روزنامه، رادیو، تلویزیون، اینترنت و این همه کانال های ماهواره ای، موجب سر در گمی بیشتر شنونده، بیننده و خواننده گردیده است.

در همه این وسایل ارتباطی به خلاصه گویی و برداشت های شخصی اما بی نهایت با سلیقه های مختلف به شنونده منتقل می شود، و همین امر موجب مشوب شدن بیشتر اذهان و سر در گمی گردیده است.

امید است این کتاب کمکی به دستگیری و دستیابی طالبان به حقیقت گردد.

۴ مقالات و کتب درباره خلافت و ولایت علی علیه السلام و موضوع غدیر خم و اثبات آن بحمدالله فراوان است. لذا ما در این کتاب بیشتر پرداخته ایم به جمع آوری مثنی از خروار از متن احادیث و اخبار و به خصوص از اهل تسنن و آن هم نه با تعبیر و تفسیر خود و استناد به آنها، بلکه عین هر حدیث و خبر را با ذکر راوی و نشان دادن منبع هر حدیث و خبر.

۵ در این کتاب گاهگاه به تعدد و تکرار مطلب برخورد خواهد خورد، شاید به نظر برسد این دوباره نویسی ها برای چیست؟ توجه باید داشت که هر خبر از منابع متعدد و در عین حال، نقل خبر بدون تصرف در متن و اظهار سلیقه است. و چون موضوع یکی است به نظر می رسد که ذکر خبر تکرار شده است، اما روش و طریق اثبات و تائید خبر در این نگارش به همین تعدد و تکرار است که از منابع

ص : ۲۳

متعدد یک موضوع واحد، مورد تصدیق دیگر مورخین می باشد، و همین امر صحت وقوع و نحوه آن را تأیید می کند و تردید و تشکیک را از میان برمی دارد.

مگر برای کسانی که {فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ}

۶ بدیهی است که هیچ نویسنده و پژوهشگر از احتمال خطا مصون نیست، لذا این ناچیز هم از هر اشتباه و کوتاهی که در این کتاب دیده شود طلب بخشش دارد، امید که این خدمت مقبول در گاه ائمه معصومین: قرار گیرد.

۷ از همکاری بی شائبه و خلوص بی تردید دوست مهربان، مداح و خدمتگزار آل الله جناب علیرضا مهرپرور در تألیف این کتاب «آینه غدیر» از لحاظ فراهم کردن بعض کتب مرجع چه خرید و چه گرفتن کتاب و آوردن و بازگرداندن به کتابخانه ها و آنچه نویسنده در این سالهای کهولت و ناتوانی برای کار تألیف لازم بود ویژه چاپ کتاب صمیمانه سپاسگزارم و از پیشگاه احدیت توفیق روزافزون ایشان را در ادامه کارهای اینگونه می طلبم.

۸ با حفظ حقوق مؤلف برای مؤلف، این کتاب برای چاپ و مقدمات آن در اختیار ایشان نهاده شد.

محمدعلی صاعد اصفهانی

ص : ۲۴

ص : ۲۵

یادآوری ۲

هو خیر المعین

یادآوری ۲ نحمدک اللهم و نصلی علی رسول الله و آله المعصومین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

کتابی را که شما خواننده آن هستید بیش از سه سال استاد پیر سخن و ادب استان اصفهان و از نخبگان ماندگار آقای محمدعلی صاعد اصفهانی شبانه روز با جدیت کامل به نوشتن آن مشغول بوده است و این حقیر از همان اوان اشتغال ایشان مشوق و حاضر و ناظر صفحه به صفحه بوده و پیوسته دعاگو و از خدا برای ایشان طلب سلامتی می کرده ام که در این کهولت با پشتکار و شوق و دقت دست به تدوین و تألیف اثری بر این منهج که به نظر می رسد در این برهه زمان تاریخ بسیار به آن نیاز می باشد؛ زیرا تمام مطالب منظور خود را سعی بوده که مستند و از منابع دست اول و مورد اعتماد، و به قاعده نقل عین حدیث و خبر با ذکر منبع و مأخذ آن همه مطالب مورد نظر را که امروز در دنیای اسلام مورد حاجت و گفتگو است فراهم و در دسترس بگذارد در این روزگار که بیشترین کتاب، روزنامه، مجله، رادیو و تلویزیون و این کانال های ماهواره ای که مثل علف

ص : ۲۶

خودرو از گوشه و کنار هر روز و شب سبز می شوند و همه سر مغالطه کاری و به گمراهی کشاندن نسل جدید در سرتاسر عالم را دارند و بخصوص هریک به نوعی وقایع و اخبار اسلامی را از میلاد نبی اکرم صلی الله علیه و آله، جریان بعثت، هجرت، وفات و همه حوادث دوران پیامبر بزرگوار و سپس مسایل پیش آمده بعد از رحلت آن حضرت را هریک به نوعی، و هر گوینده و نویسنده به نحوی سعی در انحراف افکار عامه و به منظور خدشه دار کردن اساس اسلام با دگرگون جلوه دادن حقایق پیش آمده از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به بعد و تا امروز می کوشند و می خروشدند و هریک خود را علامه دهر و مورخ و محدث بی بدیل و عالم به حقایق و دقایق جلوه می دهند و از هیچ خطاکاری و به غلط افکنی ابایی ندارند، در این کشاکش یک اثری که با استناد و نقل عین اخبار مورخین دست اول که همه غلط کاری ها را ناجوانمردانه و در کمال بی انصافی و پرویی به نام آنها به انجام می رسانند، نویسنده دلسوزی همه وقایع را با استناد به اخبار و احادیث همان مورخان بدون تصرف و دخل در متن، عامه را در جریان حقایق وقایع قرار می دهد، اما ایشان از همان اوان کار این دغدغه را داشت که اگر من کتابی در حد توان رسا و گویا که همه طبقات را آگاه و خشنود سازد، فراهم آورم، تازه به چاپ رساندن و نشر آن امروزه با هزینه گزافی که در امر نشر کتاب وجود دارد چه خواهد شد؟ حقیر کاری که می توانستم در آن مرحله به آن اقدام کنم اطمینان دادن به ایشان، برای کوشش خود در امر چاپ و نشر آن بود و اینک پس از چهار سال با آماده شدن کتاب در پی وفای به عهد برای نشر از مؤلف دانشمند خواستم ضمن مقدمه ای بر کتاب، تألیف های خود را معرفی کنند؛ اما ایشان نوشتن مقدمه و معرفی خود را ضروری نمی دانستند، چون طرح کتاب را نیز بدون مقدمه شروع کرده اند و معرفی خود را هم همین کتاب حاضر دانستند که اگر مورد قبول واقع

ص : ۲۷

شود، برای معرفی کافی است؛ و گرنه چه سود، «مشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید!».

لذا این بنده یادآوری می کنم که در ضمن تألیف کتاب حاضر ایشان راجع به سرگذشت امام حسن علیه السلام با معاویه

تألیف دیگری هم به نام «امام حسن علیه السلام در مصاف صلح» داشته اند که به سرمایه خیر مکرّم، جناب مهندس علی بهشتی به تیراژ پنج هزار جلد (نشر محمل) انتشار یافت و متن کامل آن در سایت www.Ghbook.ir در دسترس می باشد و در آن کتاب مؤلف فی الجمله معرفی شده است.

یادآور می شوم در این کتاب شاید به نظر برسد بعض مطالب تکرار شده است باید توجه داشت که هر تکرار مطلب، به گوشه ای تازه و نکته ای که مؤید مورد بحث می باشد و ضرورت دارد به آن توجه شود، اشاره شده است.

و نیز ذکر یک خبر از منابع متعدد صحت و نحوه چگونگی وقوع موضوع را تأیید می کند، و هر تردید و تشکیک را از میان برمی دارد، مگر برای کسانی که: {فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ} مصداق داشته باشد.

این تذکر نیز مفید خواهد بود که به مؤلف محترم پیشنهاد شد، اجازه دهند کتاب به ویرایش سپرده شود، و ایشان متذکر شدند که من در نوشتن تا آنجا که می توانستم، خود درست نویسی و نکاتی که در ویرایش و پیرایش به آن توجه می شود با بازنگری مورد نظر داشته ام، و بگذارید کتاب به همین نحو به دست خواننده برسد. اگرچه تردیدی نیست که یک ویرایش دقیق و استادانه، کتاب را نیک تر، مقبول طبع نکته سنجان خواهد کرد، اما در عین حال این احتمال هم وجود دارد که به نحو حاضر کتاب مطلوب تر باشد. البته و صد البته پس از حروفچینی و تایپ، سخت باید متوجه غلط گیری و درست نویسی و صفحه آرایی بود.

ص : ۲۸

سخن آخر اینکه امروزه که با امکانات مالی و تبلیغاتی، شنیداری و دیداری، که دُول متمکّن مدّعی تمدن! و نیرومند با شبکه ائتلافی خود دارند، و از شیخون فکری و اعتقادی پا فراتر نهاده و به طور علنی سر ستیز خود با اسلام را دارند، بر مسلمانان اعم از شیعه و سنی ضروری است خود به قضاوت بنشینند و کلاه خود را قاضی کنند، تا از این چند دسته گي هایی که از طرف دشمنان خارجی امروز، و حاکمان جاه طلب دیروز خود مسلمانها بر مسلمانها تحمیل شده است، خود را رهایی بخشند.

اینجاست که نوشته هایی همانند این کتاب که حقایق را به زبان صریح تاریخ به آگاهی می رساند، ضرورت دارد مورد توجه قرار گیرد، باشد که در راه نجات برای بیرون رفت از این ورطه هولناکی که در این گذرگاه تاریخ به آن دچار شده ایم، خلاصی یابیم. ان شاء الله.

در خاتمه همیاری خیر مکرّم جناب آقای حاج علی زارعی سودانی را که به یادبود پدر خود مرحوم حاج حیدرعلی زارعی (بانی بنای حسینه امام صادق علیه السلام واقع در محله سودان خیابان زینبیه اصفهان) در امر خیر چاپ کتاب شرکت نموده اند ارج نهاده، برای ایشان مزید توفیق و برای مرحوم والد ایشان رحمت و مغفرت از درگاه احدیت خواستاریم.

و ما توفیقی الا بالله

ص : ۲۹

حضرت علی علیه السلام:

ظرف پذیرایی علم باشید،

نه فقط روایت کننده آن.

ص : ۳۰

ص : ۳۱

به جای مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بهتر آن باشد که وصف دلبران گفته آید از زبان دیگران

مترجم فاضل و محقق الفهرست ابن ندیم؛ م رضا تجدد ابن علی بن زین العابدین مازندرانی، چاپ دوم ۱۳۴۶ه.ش. در مقدمه خود آورده است: این کتاب قسمتی از علوم پیشینیان و سیر تکامل بشر است که نهضت های علمی و بالاخص نهضت علمی عالم اسلام تا قرن چهارم هجری قمری در آن جلوه گر است، و از آن زمان تا امروز و شاید قرنهای بعد کمتر کتابی در تاریخ آداب ملل و نحل نوشته شده و می شود که از این کتاب چیزی اقتباس نکرده یا نکند.

از این قسمت از مقدمه مترجم، خواننده صاحب ذوق و فراست درمی یابد که کتاب الفهرست تا چه درجه ارزشمند و مفید است.

و حال به مقدمه مؤلف الفهرست، محمد بن ابی یعقوب، اسحاق بن محمد بن اسحاق الوراق، المعروف به «ابن ندیم» (یا ابن الندیم) توجه فرمائید:

ص : ۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم

(از خداوند یگانه و قهار کمک و یاری را خواستارم)

خداوند بر عمر آن آقای دانشمند بیفزاید؛ [که بداند] مردم تشنه به دست آوردن نتایج اند، نه مقدمات و از رسیدن به آرزو و هدف خود شاد می شوند، نه از تطویل و اطباب در عبارات. از این رو ما در مقدمه کتاب خود به این چند کلمه اکتفا نموده و همین را برای مقصودی که در تألیف این کتاب داریم کافی می دانیم، و با طلب یاری از ذات باری و درخواست درود بر انبیاء

و بندگان با اخلاص در اطاعتش، که می دانند روگردانی از گناه و توانایی در بندگی تنها به وسیله خداوند متعال امکان پذیر بوده و هست. چنین می گوئیم:

این است فهرستی از تمام کتاب های امم از عرب و عجم [غیر عرب] که در رشته های گوناگون علمی به زبان و خط عربی موجود بوده، با تاریخچه ای از مصنفات و طبقات مؤلفان و سلسله خانوادگی و تاریخ تولد و دوره زندگانی و وفات آنان و جاها و شهرهایی که در آن مقیم بوده؛ و صفات نیکو و ارجمند، یا زشت و ناپسندی که داشته اند. از آغاز پیدایش هر علم تا این زمان و عصر ما که سال سیصد و هفتاد و هفت هجری [قمری] است. فهرست مقالات دهگانه این کتاب الی آخر... انتها الفهرست.

.....

نویسنده این کتاب در دست شما نیز که در پی به دست آوردن نتیجه است؛ به جای این که صفحات را از حالات خود پر، و حاشیه پردازی کند، از مقدمه می گذرد، و به اصل مطلب منظور می پردازد.

رسانه ها و ارتباط های عصر ما از یک سو به دانستنی های عموم کمک می کنند؛ و از سوی دیگر به غفلت عامه سخت شدت می بخشند. گوینده بی اطلاع، بی سواد،

ص : ۳۳

مغرض و سخن ناشناس آن کانال اغفال گر، نام کتابی که مربوط به قرن اول و دوم اسلام است برد، و گفت: این کتاب سال های اخیر نوشته و پخش شده است، حتی آن نادان، ادب ناشناس که از علم فصاحت و بلاغت چیزی نمی دانست در کمال بی خیالی گفت: خطبه شقشقیه، خطبه معروف نهج البلاغه، مال علی علیه السلام نیست!... همچنین او یا دیگری از آنها گفت: اگر امامت علی علیه السلام از جانب خدا بود، می بایست از آن دفاع می کرد. و شما صد حدیث مفصّل بخوان از این نحو تبلیغات.

لذا تا آنجا که توان این قلم است، از مراجع معتبر، مطالب مستدل را جلوی چشم تشنگان حقیقت خواهد آورد. و اگر در بعض از مطالب به تکرار می انجامد، از آن جهت است که مسلم می شود موضوع به یک کتاب، و یک مورّخ، و یک راوی وابسته نیست، و از طریق مختلف طرح و بررسی شده است، خاصه این که بیشتر اسناد و روایات مورد ذکر و طرح، از طرف راویان غیرشیعی می باشد. اشاره می کنیم: به شرح حال سه مورخ: یعقوبی، طبری، ابن ندیم؛ که در قرن سوم و چهارم می زیستند، و نوشته های آنها مورد استشهاد و پایه بسیاری از کتاب های بعد، و هنوز، و تا آینده قرار گرفته و الزاماً خواهد گرفت؛ زیرا، اخباری که آنها در کتاب خود ثبت و ضبط کرده اند، شاخص و لبّ احوال گذشتگان پیش یا در زمان آنها بوده است، و چه در زمان آنها و چه بعد مورد قبول محققین واقع گردیده است؛ و چون در کارشان صداقت وجدان و شناخت حقایق حاکم بر نوشتار آنها بوده است پایه و مایه کتاب ها، و فرهنگ ها، و آموزه های بعد از خود شده اند.

لذا این وجیزه که در دست شما خواننده است هم؛ برای روشن شدن گوشه هایی از تاریخ اسلام و تشیع است که پیوسته فضلا

و دانشمندان کوشیده اند مشتاقان به حقیقت را به نحوی به مقصود برسانند، و هر کس از زاویه ای مطلب را دنبال کرده، و به نتیجه دلخواه خود رسیده است؛ اما بحث هنوز باقی است. این

ص: ۳۴

نویسنده نیز به همین منظور یعنی آشکار کردن حقیقت در موضوعی که قرنهایست مورد بحث و گفتگو است و هنوز ادامه دارد؛

در همان راهی که دیگران نیز رفته اند، گام بردارد، اما با این تفاوت که دیگران خواننده را به استناد تاریخ، بیشتر با دریافت های خود، از موضوع آشنا می کنند، و کمتر عین اسنادِ مُدَلَّلِ تاریخی را نقل می کنند. و ما به نحو غالب عین اسناد و شواهد را خلاصه، و شسته رفته ارائه می کنیم، و قضاوت و پذیرش حقیقت را به عهده خواننده جستجوگر و طالب حقیقت می گزاریم.

توجه شود که ما اسناد تاریخی را همان طور که به ما رسیده است، روی میز قضاوت جلو چشم تاریخ باز می کنیم، و وجدان حقیقت یاب را به شهادت می طلبیم.

در اول، به اختصار به معرفی سه کتاب و شرح حال صاحب اثر، از قول اشخاص و اسناد مورد وثوق که خدشه ناپذیرند می پردازیم؛ اگرچه جلوگیری از انکار و شک اشخاص {فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ} (۱) غیرمقدور و دور از دسترس ما می باشد.

۱- .سوره ۲ آیه ۱۰ سوره ۵ آیه ۵۳ سوره ۸ آیه ۹۴ سوره ۹ آیه ۱۲۵ سوره ۲۲ آیه ۵۳
سوره ۲۴ آیه ۵۰ سوره ۳۳ آیه ۱۲ سوره ۳۳ آیه ۳۲ سوره ۳۳ آیه ۶۰ سوره ۴۷ آیه ۲۰
سوره ۴۷ آیه ۲۹ سوره ۷۴ آیه ۳۱

ص: ۳۵

شناسنامه

شناسنامه بعض مؤلف ها و مصنف های

تاریخ و حدیث

که در این کتاب بیشتر از آنها بهره گرفته شده است.

ص: ۳۶

طبری

از الفهرست ابن ندیم: ص ۴۲۴ ۴۲۵ محمد بن اسحاق ندیم گوید:

طبری: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی، علامه باعمل و امام آن عصر و دوران و فقیه زمان خود بود، ولادتش در سال دویست و بیست و چهار در آمل و در سال سیصد و ده در سن هشتاد و هفت سالگی وفات یافت. حدیث را از مشایخ بافضل فرا گرفت، و استادان بزرگواری را در مصر و شام و عراق و کوفه و بصره و ری دید و در تمام علوم؛ علم قرآن، نحو، شعر، لغت و فقه متقن بود و محفوظات بسیار داشت.

در فقه مذهب و رویه مخصوص به خود داشت و کتاب هایی در آن تألیف کرد؛ از آن کتابها اینها در دست مردم است: الشروط الکبیر، المحاضر و السجلات، الوصایا، ادب القاضی، الطهاره، الصلوه، الزکاه، اللطیف فی الفقه مشتمل بر چندین کتاب و کتاب التاریخ [همان تاریخ الامم و الملوک] و آخرین املائی که در آن دارد تا سال سیصد و دو بوده است. کتاب التفسیر که بهتر از آن تألیف نشده [و کتاب هایی دیگر].

ص: ۳۷

طبری سنّی

از ریحانها لادب، محمد علی مدرس، ج ۴، ص ۲۲ ۲۳.

طبری: ابن جریر سنّی، محمد بن جریر بن یزید بن خالد، یا کثیر بن غالب، ابو جعفر الکنیه آملی الولایه طبری النسبه که به سال دویست و بیست و چهارم یا پنجم هجری قمری در آمل طبرستان متولد شد. خالو و دائی ابوبکر خوارزمی معروف می باشد. فقیهی است محدث، مورّخ، مفسّر، مشهور به امام طبری.

ابن خزیمه گفته است: در تمام روی زمین اعلم از او را سراغ ندارم.

تألیفات متنوعه او که در موضوعات مختلف نگارش داده برهانی قاطع بر تبّع و فضل و احاطه علمی او می باشد.

تاریخ الطبری که نام اصلی آن تاریخ الامم و الملوک بوده و به تاریخ طبری و اخبار الرسل و الملوک معروف و گاهی به تاریخ کبیر موصوف و وقایع عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال ۳۰۲ یا ۳۰۹ هجری قمری حاوی است در لیدن و قاهره چاپ و به ترکی ترجمه و به طور اختصار [حذف القاب و نام و سلسله راویان خبر] به پارسی نیز ترجمه شده است. ترجمه فارسی پاینده مورد استناد این نگارش است.

وفات ابو جعفر طبری روز شنبه بیست و ششم شوال ۳۱۰ ه.ق. می باشد.

این ابن جریر (ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد معروف به ابو جعفر طبری غیر از ابن جریر شیعی ابو جعفر محمد بن

جریر بن رستم بن جریر طبری آملی امامی مکنی^{۱۱} به ابوجعفر و ابن فاضل می باشد.

از فرهنگ دهخدا (لغت نامه) ج ۳۲، ط ظ، ص ۱۴۳.

طبری: ابوجعفر محمد بن جریر از مشاهیر مورخان است، در تفسیر، حدیث، فقه و علوم دیگر ید طولایی داشته و یکی از ائمه زمان خود به شمار می رفته است.

ص : ۳۸

وی به سال ۲۲۴ه در شهر آمل از طبرستان تولد یافته، و در سنه ۳۱۰ در بغداد در گذشته است. ابو اسحاق شیرازی در کتاب «طبقات الفقهاء» وی را یکی از مجتهدین عصر به شمار آورده است. او همشیره زاده ابوبکر خوارزمی معروف بوده، و در اکثر علوم تألیفات داشته است و مشهورتر از همه کتاب معروف به «تاریخ طبری» می باشد که وقایع خلقت عالم را از زمان آدم تا عصر خود در آن آورده است. دیگر از تألیفات مهم وی تفسیر کبیر است، کتاب تاریخ او از کتب موثق و معتبر به شمار می رود. به اختصار به فارسی هم ترجمه شده است. ترجمه ترکی نیز دارد. وی در شعر و ادب نیز شهره عصر خویش بوده است (قاموس الاعلام ترکی).

رجوع به ابن جریر و به محمد بن جریر به کتاب التفهیم بیرونی، ص ۴۸۹ و عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۷ و ... (ذکر یک ستون کتاب مرجع).

ابن ندیم:

از دائرهالمعارف بزرگ اسلامی

ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحاق بن محمد بن اسحاق؛ کتاب شناس، فهرست نگار، و محقق بغدادی، سده ۴ق. نویسنده اثر معروف «الفهرست» درباره خاستگاه ابن ندیم نمی توان به قطع سخن گفت اما، شناخت در خور ستایش او از وضعیت پیش از اسلام شاید بتواند شاهی برای انتساب او به اقوامی باشد که قبل از ظهور اسلام در بین النهرین ساکن بودند، چنانکه نام پدر و نیایش، اسحاق، و کنیه های خود او و پدرش، ابوالفرج و ابویعقوب، به این احتمال قوت می بخشد. احتمال داده اند که پدر و فرزند هر دو وراق باشند).

با دقت در الفهرست می توان استنباط کرد که ابن ندیم با علوم مختلف آشنایی

ص : ۳۹

نسبی داشته است. از خصوصیات او، آزاداندیشی، تسامح، دقت در ضبط، ذوق سلیم، و ابتکار در مسائل علمی است که از مصاحبتش با کسانی چون ابوسلیمان سجستانی و مشرب معتزلی و خردگرایش و نیز مطالعاتش در باب ادیان و مذاهب نشأت می گیرد.

قرائن موجود در الفهرست بر میل او به اعتزال دلالت دارد؛ از آن جمله است نقل اظهارات معتزله در باب پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان سرچشمه اندیشه اعتزال، ذکر و مدح ابن ابی دُواد معتزلی که از مؤلفان نبود.

گفته اند اینکه او از برخی امامان شیعه و فرزندان ایشان با جمله «علیه السلام» یاد کرده و اهل بیت پیامبر: را همچون فردی شیعی می ستاید و ذکر و تعبیر خاصه برای شیعیان و عامه برای اهل سنت، بر تشیع او دلالت کند.

الفهرست

این کتاب نه تنها به مثابه دانشنامه ای است که تاریخ، فرهنگ، ادبیات، مذاهب را از ادوار قبل از اسلام تا عصر نویسنده به شکل بدیعی به تصویر می کشد بلکه خصوصیات کتاب شناسی نیز دارد. هیچ یک از تألیفات در این رشته نه تنها از لحاظ وسعت و دقت بلکه از نظر روش با الفهرست قابل مقایسه نیست. وفات ابن ندیم بنا بر اکثر ۳۸۸ قمری است. شرح حال ابن ندیم را در «فرهنگ دهخدا، معین، ریحانها لادب» ملاحظه شد مزید بر آنچه موجزاً ذکر شد، نداشت جز این جمله «الفهرست گنجینه ای است شامل تمام کتب مؤلفه عالم اسلام در هر علم و خود تا اواخر قرن چهارم هجری قمری. (۱)

۱- . تلخیص از دائرهالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، صفحات ۴۲ الی ۴۸.

ص : ۴۰

یعقوبی

تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی

مورخ بزرگ اسلامی که پیش از مورخ معروف و بزرگ اسلامی دیگر (ابوجعفر طبری) می زیسته و از برجسته ترین ها در علم تاریخ و جغرافیا و مسالک و نجوم و غیره و اهل تحقیق و درست نویس بوده، معروف به: ابن واضح احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن واضح کاتب اخباری اصفهانی.

یعقوبی معاصر دینوری (ابوحنیفه) و بلاذری (ابوجعفر احمد بن یحیی بغدادی متوفی به سال ۲۹ علیه السلام صاحب کتاب فتوح البلدان) است.

یعقوبی را پیشرو و معلم جغرافیای مسلمین شمرده اند، وی در علم نجوم نیز متبحر بوده است و صورت فلکی سال ولادت، بعثت و وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به دست داده و اختلاف منجمان بر شمرده است.

یعقوبی شعر عربی را نیک می سروده و نام وی در زمره شعرای ایران نیز آمده است. ابومنصور (ثعالبی) متوفی در حدود ۴۲۵ در کتاب «یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر» آنجا که شعرای اصفهان را از کتاب «الاصفهان» حمزه اصفهانی نقل می کند، احمد بن واضح (یعقوبی) را در عداد شعرای اصفهان نام می برد و مراد همین یعقوبی مؤلف تاریخ است. و اشعاری که یاقوت در معجم البلدان از او ثبت کرده است در ملحقات البلدان یعقوبی نیز ثبت است. (۱)

در یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر^۱ ثعالبی و هم در اعیان الشیعه علامه فقید سید محسن جبل عاملی و نیز مختصر البلدان ابن فقیه همدانی، جغرافیادان

۱- . تعدادی از این ابیات در مقدمه ترجمه صفحه دوازده آورده شده است.

ص : ۴۱

بزرگِ اوائل قرن چهارم هجری، تصریح شده؛ یعقوبی اصلاً ایرانی و از مردم اصفهان بوده است. اما این که نیاکان وی کی و چگونه از اصفهان به عراق عرب رفته اند در جایی به نظر نرسید.

«واضح»، جد یعقوبی در سال ۱۵۸ از طرف منصور عباسی به حکومت ارمنستان و آذربایجان منصوب شده بود، و در ۱۶۲ به حکومت مصر گماشته شد و هنگامی که مهدی عباسی (در سال ۱۶۰ ه.ق.) در سفر حج دستور توسعه مسجد و قرار دادن کعبه را در وسط صادر کرد، به واضح، که حاکم مصر بود نوشت تا مصالح و لوازم کار را به مکه حمل کند و در آنجا به یقطین بن موسی تحویل دهد.

هنگامی که حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام در خلافت هادی عباسی در سال ۱۶۹ خراج کرد، و در فتح به شهادت رسید و ادیس بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام از این واقعه جان به در برد، رهسپار مصر نزد واضح به قول طبری «رافضی» و به قول ابن اثیر «یکی از شیعیان علی علیه السلام» بود، رفت. واضح، ادیس را به مغرب و از آنجا به طنجه فرستاد و او در شهر «ولیل» اقامت گزید و مردم دعوت او را پذیرفتند.

هادی عباسی به جرم حمایت از ادیس بن عبدالله علوی، واضح را در سال ۱۶۹ گردن زد.

یعقوبی در مآخذ متعدّد، ضمن عناوین مختلف دیگر به ابن واضح، احمد بن اسحاق بن واضح مولی بنی هاشم، و «ابن الیعقوبی» و احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب الاصبهانی الاخباری، و احمد بن واضح الاصبهانی المعروف بالیعقوبی و یعقوبی تعبیر و شناخته شده است. از تاریخ و محل تولد او چیزی به دست نیامد.

در دائره المعارف اسلامی وفات وی در مصر ذکر شده و سال تاریخ نیز

ص : ۴۲

متفاوت و مشهورتر سال ۲۸۴ ه.ق. است.

واضح، جدّ یعقوبی، از شیعیان فداکار اهل بیت: بوده و جان خود را بر سر این کار نهاده است. و در شیعه بودن یعقوبی نیز شبه ای نیست، و چه کتاب تاریخ او و دیگر آثارش بر این مطلب گواه است. یعقوبی حدیث غدیر خم و ثقلین و تفسیر آن به کتاب خدا و عترت را روایت کرده و نیز آیه {الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِیْنًا} را، در روز نصب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه، در غدیر خم تصریح کرده است.

یعقوبی جز از علی بن ابیطالب علیه السلام تعبیر به امیرالمؤمنین نمی کند و به همین شواهد در مآخذ مختلف به شیعه بودن وی تصریح کرده اند.

ظاهراً یعقوبی این کتاب تاریخ خود را در سال ۲۵۹ به پایان برده است؛ چون بعد از این تاریخ کتاب تمام می شود. (۱)

سارتن

پس از آن که یعقوبی را به عنوان مورخ و جغرافی دان شیعه معرفی می کند، می گوید: از لحاظ شیعه بودن وی این کتاب جالب توجه است؛ چه، بی طرفانه و با علاقه خاص نوشته شده. (۲)

هوشما

در معرفی کتاب تاریخ یعقوبی و نشان دادن مآخذ مؤلف می نویسد: کار یعقوبی با کار طبری و دیگران که از وی پیروی کرده اند، تفاوت کلی دارد... وی

۱- . نگاه کنید: ترجمه تاریخ یعقوبی، محمدابراهیم آیتی، ص ۱۰ ۱۴.

۲- . مقدمه، ص نوزده، از مدخل سارتن، ج ۱، ص ۹۰۷.

ص : ۴۳

از مؤلفین محتاط است که مطالب خود را باید بدانند و به قول دیگران اعتماد نمی کند... (۱)

علامه دهخدا

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح، و یا احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح، کاتب معروف به یعقوبی و ابن واضح، از تاریخ نویسان و جغرافیون اسلامی است. در ارمنیه، هند، مصر و بلاد مغرب و دیگر کشورهای اسلامی گردش کرد، از تألیفات اوست: ۱ اخبار الامم السالفه، ۲ الاسماء، ۳ البلدان، ۴ التاریخ (معروف به تاریخ یعقوبی) و چند کتاب دیگر. وفات یعقوبی به سال ۲۷۸ یا ۲۸۴ ه. ق. اتفاق افتاده است. (۲)

نقل از مقدمه مؤلف (یعقوبی)، ج ۳، ص ۳۵۷ ۳۵۸

کسانی که ما مطالب این کتاب را از آنان روایت کرده ایم، عبارتند از:

اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی از بزرگان بنی هاشم، ابوالبختری وهب بن وهب قرشی، (۳) از جعفر بن محمد و جز او از رجال حدیثش، و ابان بن عثمان از جعفر بن محمد، و محمد بن عمر واقدی (۴) از موسی بن عقبه (۵) و جز او از رجال حدیثش، و عبدالملک بن هشام (۶) از زیاد بن عبدالله بکائی (۷) از محمد بن اسحاق

۱- . مقدمه، ص ۲۸.

۲- . فرهنگ دهخدا (لغت نامه)، ج ۵۰، ص ۲۰۸.

۳- . از فقهای زمان هارون.

۴- . ر. ک: فهرست، ص ۱۴۴.

۵- . موسی بن عقبه بن ابی عیاش اسدی مدنی از علمای مغازی و سیر که احمد بن حنبل درباره او گوید: علیکم بمغازی ابن عقبه فانه ثقه ف ۱۴۱هـ. ۷۵۸م. (اعلام زرکلی).

۶- . عبدالملک ابن هشام بن ایوب حمیری معافری بصری مصری راوی سیره از ابن اسحاق از بکائی. ف ۲۱۸.

۷- . ابو محمد زیاد بن عبدالله بن طفیل قیسی عامری بکائی راوی سیره از ابن اسحاق منسوب به «بکاء» یعنی ربیعہ بن عامر بن صعصعه.

ص : ۴۴

مطلبی (۱) و ابو حسان زیاد (۲) از ابو المنذر کلبی (۳) و جز او از رجال حدیثش، و عیسی بن یزید بن دأب، (۴) و هیشم بن عدی طائی (۵) از عبدالله بن عباس همدانی، و محمد بن کثیر قرشی از ابوصالح و جز او از رجال حدیثش و علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی (۶) و ابو معشر مدنی (۷) و محمد بن موسی خوارزمی منجم (۸) و ما شاء الله منجم در طالع، سال ها و زمان ها و جز اینها که نام بردیم هم مطالبی آوردیم که آنها را دیگران گفته و روایت کرده اند، و در تاریخ زندگی خلفا و سرگذشت آنان، بر آنها دست یافته ایم [و به اختصار پرداختیم].

از ریحانه الادب فی تراجم کنی و الالقاب

احمد بن ابی یعقوب بن واضح، یا احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح، کاتب معروف به یعقوبی و ابن واضح و ابن الیعقوبی، اصفهانی البلده عباسی النسب، شیعی المذهب، از قدمای مشاهیر مورخین، و جغرافیین

۱- . ابو عبدالله محمد بن اسحاق یسار فارسی مطلبی، ف ۱۵۰هـ. (ر. ک: فهرست، ص ۱۳۶).

۲- . ابو حسان بن عثمان زیاد (اللباب).

۳- . هشام بن محمد بن صائب کلبی نسابه معروف، ف ۲۰۶ (فهرست، ص ۱۴۰).

۴- . لیتی بکری حجازی خطیب و شاعر از علمای انساب معاصر و معاشر مهدی و هادی عباسی. ف ۱۷۱هـ! و ۸۷۷م. (زرکلی)

۵- . ۲۰۷ ۱۱۴هـ. ۸۲۳ ۷۳۲م. (زرکلی)

۶- . ابوالحسن علی بن محمد بصری مدائنی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و شیخ مفید در ارشاد از او روایت می کنند، وی در سال ۲۲۵هـ در بغداد در گذشت (الکنی و الالقاب، فهرست ص ۱۴۷)

۷- . جعفر بن محمد بلخی.

۸- . ف ۲۳۲هـ.

ص : ۴۵

عمومی اسلامی قرن سیم هجرت می باشد که با ابوحنیفه دینوری احمد بن داود معاصر بود، به سال دویست و شصتم هجری در ارمنیه و هند و مصر و بلاد مغرب و اغلب بلاد اسلامی سیاحت ها کرد، در خلال این احوال کتاب البلدان را تألیف داد که نسبت به خود اقدم کتب عربیه بوده و در لیدن و نجف به طبع رسیده است.

از تألیفات اوست:

۱ اخبار الامم السالفه. ۲ الاسماء. ۳ البلدان (فوق الذکر). ۴ التاریخ که به تاریخ یعقوبی معروف و به دو جلد مشتمل می باشد، که اولی راجع به پیش از اسلام و دومی به وقایع اسلام تا سال دویست و پنجاه و دوم هجرت، و هر دو جلد در لیدن به طبع رسیده و حاوی تاریخ بنی اسرائیل و سریانیان و هنود و یونانیان و روم و ایران و حبشه و اسلامیان و اغلب امم متنوعه می باشد. ۵ المسالک و الممالک (ظاهراً همان کتاب البلدان). ۶ مشکله الناس لزمانهم.

تشیع یعقوبی از هر دو کتاب تاریخ، و بلدان او ظاهر و در کتاب تاریخ حدیث غدیر را نیز نگاشته است. در آداب اللغه العربیه گوید: از مزایای کتاب تاریخ یعقوبی علاوه بر قدمت آن این است که مؤلفش شیعه مذهب بود. و پاره ای مطالب از عباسیین می نگارد که غیر او از ذکر آنها امتناع و تحاشی می نمایند.

وفات یعقوبی مابین سالهای دویست و هفتاد و هشتم، و هشتاد و چهارم هجری قمری مردد و به حکم پاره ای قراین دومی اقرب به صحت است. (۱)

۱- . فرهنگ (لغت نامه) دهخدا نیز خلاصه این نگارش را در تعریف «یعقوبی» آورده است.

ص : ۴۶

ص : ۴۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵))

به نام خداوند بخشنده مهربان

آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشکر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟! آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟ و بر سر آنها پرندگان را گروه گروه فرستاد. که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند. در نتیجه آنها را همچون کاه خورد شده قرار داد.

به نام خدا ابتدا کردیم مطالب خود را با ذکر سوره ای از کتاب او درباره اصحاب فیل، که در سال میلاد نبی مکرم صلی الله

۱- . ما به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین: چه در متن و چه در نقل، هر جا نام این بزرگواران برده می شود ذکر صلوات و سلام را حتی الامکان رعایت کردیم.

ص : ۴۸

عام الفیل (۷۰-۵۶۹ میلاد عیسی (ع))

داستان اصحاب فیل مفصل و متواتر است، خلاصه و اصح آن در تفسیر نمونه جلد ۲۷، صفحات ۳۲۸ الی ۳۴۳ به نقل از سیره ابن هشام، بلوغ الارب، بحارالانوار و مجمع البیان در تفسیر سوره فیل آورده شده است.

گزیده ای از آن خلاصه، در حدی که جریان آن رویداد تاریخی را به خواننده منتقل کند، از نظر می گذرانیم:

ذونواس پادشاه یمن مسیحیان اطراف خود را سخت تحت شکنجه و فشار گذاشت که از مسیحیت بازگردند؛ یک نفر از این مسیحیان که جان سالم به در برد نزد قیصر روم به دادخواهی رفت. قیصر که مسافتی طولانی با یمن در پیش داشت به نجاشی سلطان حبشه که مسیحی بود، نوشت که انتقام مسیحیان را از ذونواس بگیرد، نجاشی لشکری انبوه به سرداری ارباط فرستاد و ذونواس را شکست داد، ابرهه که یکی از فرماندهان این سپاه بود علیه ارباط شورش کرد و او را کشت و خود به جای او حکمران یمن شد، نجاشی تصمیم به سرکوب ابرهه گرفت و ابرهه موهای سر خود را تراشید و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم خدمت نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد، و نجاشی او را بخشید و در مقام حکومت یمن او را ابقا کرد.

ابرهه برای اثبات خدمتگذاری خود کلیسایی زیبا و مجلل و بزرگ در یمن احداث کرد و تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را نیز به سوی این کلیسا جلب و جذب کند در حدی که کعبه را از مرکزیت و اهمیت ساقط کند و به همین

ص : ۴۹

منظور در میان قبایل عرب سرزمین حجاز که علاقه وافر داشتند به تبلیغ و فعالیت پرداخت، گفته اند این کار ابرهه بعضی اعراب را بر آن داشت که مخفیانه کلیسا را آتش زدند و بعض دیگر گفته اند آن را آلوده و ملوث کردند.

ابرهه از این که کلیسایش اعتبار خود را از دست داد خشمگین شد و با سپاهی عظیم که تعدادی فیل همراه آنان بود به سوی مکه حرکت کرد، با نزدیک شدن به کعبه دستور داد اموال مردم مکه غارت و ضبط شود، که در این جریان دویست شتر از عبدالمطلب ضبط شد، ابرهه فرستاد سرچنگ نداریم و می خواهیم کعبه را از میان برداریم، عبدالمطلب گفت: شتران مرا به من بازگردانید، و خود دانید و کعبه؛ ابرهه تعجب کرد و گفت تو از اموالت حرف می زنی و درباره کعبه که دین تو و اجداد تو است و برای ویران کردنش آمده ام سخنی نمی گویی، عبدالمطلب گفت:

«أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَإِنْ لَلَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ!»

من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند.

عبدالمطلب با شتران به مکه برگشت و مردم را دستور داد به کوههای اطراف پناهنده شوند، و خود پس از آنکه دست در حلقه کعبه زد و از خدا خواست که مکه را حفظ و از خانه کعبه حمایت کند. با فرزندان و جماعتی از قریش در دره ای پناه گرفت و یکی از فرزندان خود را به بالای کوه ابوقبیس فرستاد که اخبار حمله ابرهه را به او برساند فرزندش به سرعت خود را به عبدالمطلب رسانید که ابری پرهیت و سیاه از طرف دریا (احمر) به سوی ما می آید، عبدالمطلب یقین کرد، این مدد الهی است.

ابرهه که بر فیل خود به نام (محمود) سوار بود با لشکر انبوهش به سوی کعبه سرازیر شد، اما فیل او گام برنمی داشت و آهنگ بازگشت داشت، در همین هنگام پرندگان از سوی دریا فرا رسیدند همانند پرستو، و هر یک در منقار و پنجه ها سه سنگ ریزه داشت که بر لشکر ابرهه فرو ریختند و لشکریان وحشت زده و معدوم و مجروح بر زمین می افتادند؛ خود ابرهه را نیز که مجروح و مصدوم شده بود، به صنعا باز گرداندند. تعداد فیل هایی که همراه ابرهه بود تا دوازده گفته اند.

اهمیت این واقعه به قدری بود که آن را سال (عام الفیل) نامیدند و تاریخ عرب

ص : ۵۰

شد و پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در همین سال تولد یافت. گفته اند میان این دو رابطه وجود داشته. (۱)

ولادت حضرت ختمی مرتبت (ص) عام الفیل ۷۰-۵۶۹ میلادی (میلاد عیسی (ع))

میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال «عام الفیل» که گفته اند پنجاه شب با آن فاصله داشت واقع گردید قریش چون واقعه عام الفیل (این واقعه قبلاً به اختصار ذکر شد) پیش آمد و سال مشهوری بود آن را مبدأ تاریخ شناختند و به همین جهت سال میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز تاریخ آنها گردید.

ازدواج عبدالله (پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله) با آمنه دختر وهب (مادر ایشان) ده سال و به قولی ده سال و اندی پس از حفر چاه زمزم بود. و فاصله ازدواج و ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ده ماه و به قولی بیشتر بوده است.

وفات عبدالله بن عبدالمطلب پدر رسول خدا به روایت اصح ۲ ماه یا کمی بعد از ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. وفات عبدالله در مدینه نزد دایی های پدرش (طایفه بنی النجار) در خانه ای معروف به «دارالنابعه» واقع گردید و در این هنگام او بیست و پنج ساله بود.

آمنه مادر پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله که شش ساله بود از عبدالمطلب که او را کفالت می کرد اجازه گرفت و به مدینه رفت و یک ماه در «دارالنابعه» مجاور قبر شوهرش با فامیل و اقرباء دیدار کرد و هنگام بازگشت به مکه در محلی بین راه به نام (ابواء) مریض و بدرود زندگی گفت و همانجا به خاک سپرده شد و به نقلی بعد او را به مکه منتقل کردند. (۲)

۱- . تفسیر نمونه، ج ۲۷، صفحات ۳۲۸ الی ۳۴۳ به نقل از سیره ابن هشام، بلوغ الارب، بحارالانوار و مجمع البیان در تفسیر سوره فیل به تلخیص آورده شد.

۲- . یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۸-۳۶۳

ص : ۵۱

وفات عبدالمطلب هشت سالگی پیامبر ۸۹ عام الفیل ۵۷۷ میلادی

حضرت محمد صلی الله علیه و آله هشت ساله بود که جد او عبدالمطلب بن بنی هاشم پدر عبدالله و متکفل او از دنیا رفت.

عبدالمطلب هنگام وفات با اینکه عباس فرزند بزرگ او و سقاییت مکه را می داشت، پیامبر را به ابوطالب سپرد، و سرپرستی او را به ابوطالب سفارش کرد، چون ابوطالب عمو و عبدالله پدر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هر دو از یک مادر؛ یعنی هر دو برادر تنی و از یک پدر و مادر بودند، عبدالمطلب پدر، و مادر ایشان فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بود.(۱)

سرپرستی ابوطالب موجب شد که همسر او فاطمه بنت اسد بن بنی هاشم بن عبد مناف در خانه عهده دار امر رسول خدا صلی الله علیه و آله شود، و این بانوی بزرگوار بهتر از هر مادر دلسوزی چنان در سرپرستی او کوشید که پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه سپاسگزار نیکی های آن زن بود.

این زن مادر علی علیه السلام است که علی علیه السلام را در سی سالگی پیامبر در خانه کعبه به دنیا آورد، و نیز از نخستین کسانی است که به آن حضرت ایمان آورد و به همراه مهاجرین با او به مدینه هجرت کرد، و چون از دنیا رفت، رسول الله صلی الله علیه و آله او را در پیراهن مخصوص خود کفن کرد، و پیش از دفنش در قبر او خوابید که از فشار قبر ایمن گردد(۲).

رسول خدا را پس از وفات عبدالمطلب، عمویش ابوطالب پدر علی ابن ابیطالب علیه السلام سرپرستی کرد و نیکو و بهتر سرپرستی بود.

علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: (ابی ساد فقیرا، و ما ساد فقیر قبله) پدرم در عین ناداری سروری کرد، و پیش از او فقری سروری نیافت.(۳)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که پس از وفات فاطمه بنت اسد که زنی

۱- . سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۹ و طبری، ج ۳، ص ۹۸۲.

۲- . ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲-۳.

۳- . یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۸.

مسلمان و بزرگوار بود، گفت: الیوم مات امی، (امروز مادرم وفات کرد) و او را در پیراهن خود کفن کرد، و در قبرش فرود آمد، و در لحد او خوابید. پس به آن بزرگوار گفته شد: ای رسول خدا برای فاطمه سخت بیتاب گشته ای؟ گفت:

«انها کانت امی اذ کانت لتجیع صبیانها وتشبعنی وتشعثهم وتدهنی وکانت امی.»

به راستی مادرم بود، چه کودکانه خود را گرسنه می داشت و مرا سیر می کرد، و آنان را گردآلود گذاشت، و مرا شسته و آراسته می کرد و مادرم بود(۱).

سفر شام ۱۲ عام الفیل ۵۸۱ میلادی (۱۲ سالگی حضرت)

در رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به شام و سن حضرت در آن موقع اخبار متفاوت است بعضی هشت سال را ذکر کرده اند، اما روایت دوازده سال متواتر و اصح به نظر می رسد، گویند: ابوطالب که سرپرستی آن جناب را عهده دار بود، با کاروانی که برای تجارت آماده حرکت به طرف شام بود خواست همراه شود که حضرت به اشتیاق در وی آویخت که مرا به که می سپاری و ابوطالب تصمیم گرفت، و او را همراه خود برد تا به بصری شام رسیدند (در بصری صومعه ای بود که (بحیری) جرجیس عالم و راهب عیسوی در آن به عبادت زندگی می گذراند، رسم بود که قافله در این محل توقف و پس از استراحت، روز بعد به طرف شام حرکت می کرد، بحیری که همیشه ناظر این قافله ها بود این بار توجهش جلب شد که پسری همراه قافله است که در او آثار و علایم بزرگی، و الهی بودن او برای بحیری مشهود می شد.

لذا غذایی آماده کرد و همه اهل قافله را دعوت به مهمانی کرد، از او پرسیده شد که تا حال چنین کاری نمی کردی گفت: اسباب آن اینک فراهم بود، همه مشغول صرف غذا بودند، و چون حضرت دعوت را پذیرفته بود کنار قافله ماند،

۱- همان، ص ۳۶.

ص: ۵۳

بحیری توجه کرد آن که او دیده بود و به خاطر او از قافله دعوت به صرف غذا کرده است در بین مهمانان نیست پرسید آیا کسی از شما برای صرف غذا نیامده است، گفتند: همه آمده ایم جز پسر جوانی که نیامد، گفت او را هم به مهمانی بخوانید و حضرت به صومعه تشریف آورد و در پایان مهمانی که همه به طرف قافله برگشتند و ابوطالب و حضرت آخرین بودند که می خواستند به سوی جمع برگردند بحیری اول از ابوطالب سئوالاتی کرد و سپس حضرت را به لات و عزی سوگند داد که از حالات خود در خواب و بیداری برای او شرح دهد، حضرت فرمود: من به لات و عزی اعتقاد ندارم و سئوال های او را پاسخ داد، بحیری از مجموع آنچه از مشاهدات خود از آن جناب دید و از پاسخ سئوال های ایشان دریافت کرد با آنچه در اخبار پیشینیان خود و نشانیهایی که برای منتظر بعد از عیسی می دانست یقین کرد که این جوان با این خصوصیت ها باید همان موعود باشد. لذا ابوطالب را سوگند داد که حضرت را به مکه برگرداند که سران یهود و فرستاده های روم به دنبال چنین شخصی هستند تا او را بکشند برگرد و خطر را از او بگردان که حفظ و صیانت از او اینک به عهده توست و این راز را پوشیده دار و به احدی ابراز مکن تا موقع آن برسد و به جهت همین تأکیدها و سفارشهای بحیری ابوطالب بر حمایت و حفظ

حضرت از شر دشمنان افزود و به مکه مراجعت کرد.^(۱)

جنگ فجار ۲۰ عام الفیل ۵۸۹ میلادی

در جنگ بنی ضمیره و بنی هذیل که در اثر کشتن مردی از قبیله بنی هذیل توسط فردی به نام براض اتفاق افتاد و به دنبال آن جنگی بین دو قبیله رخ داد که در ماه رجب که نزد آنها ماه حرام بود، و بدین جهت آن را فجار نامیدند.

در این جنگ هر طایفه از قریش برای خود سروری داشت، و ابوطالب سرور بنی هاشم مانع شد که حتی یک نفر از بنی هاشم در آن شرکت نمایند.

۱- . به تلخیص سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲. طبری، ج ۳، ص ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱.

ص : ۵۴

اما به قولی ابوطالب که رسول خدا همراهش بود، فقط به نظارت حاضر شد، و جنگ به نفع کنانه پایان یافت و آن فتح را در اثر برکت حضور حضرت می دانستند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرموده: شهدت الفجار مع عمی ابوطالب، و انا غلام (پسری بودم که با عمویم ابوطالب، در حرب الفجار حاضر شدم)

در سال این جنگ اقوال مختلف است، حضرت در این موقع ترجیحاً بیست سال داشته اند.^(۱)

حلف الفضول ۲۰ عام الفیل ۵۸۹ میلادی

رسول خدا از بیست سال گذشته بود که در (حلف الفضول) شرکت کرد و پس از آنکه خدایش به رسالت فرستاد، گفت:

«حضرت فی دار عبدالله بن جدعان حلفاً مایسرنی به حمرا النعم ولو دعیت الیه لاجبت»

«در خانه عبدالله پسر جدعان در پیمانی شرکت نمودم که شادمان نیستم تا به جای آن شتران سرخ موی داشته باشم، و اگر دیگر بار به چنان پیمانی دعوت می شدم، می پذیرفتم».

سبب پیش آمدن حلف الفضول آن بود که قریش با هم همپیمان شده بودند و در حرم بر بیگانه و بی کس ستم می کردند، تا آنکه مردی از بنی اسد بن خزیمه با کالایی به مکه آمد و مردی از بنی سهم کالای او را خرید و آن را گرفت لیکن از پرداخت بهای آن امتناع کرد، اسدی با قریش سخن گفت و به آنان پناهنده شد و یاری خواست تا حق خود را بگیرد، اما کسی حق او را نگرفت و ناچار بر کوه ابوقیس برآمد و با صدای بلند فریاد زد: ای آل فهر به داد ستمدیده ای دور از خویشان و خاندان برسید که در شهر مکه سرمایه او را به ستم برده اند، همانا حرم

ص : ۵۵

برای کسی است که در بزرگواری تمام باشد و دو جامه فریبکاران را احترامی نیست.

و به قولی مردی از بنی اسد نبود بلکه قیس بن شیبه سلمی کالایی به ابی بن خلف جمحی فروخت و ابی حق او را برد و قیس آن شعر را گفت و به قولی دیگر این شعر را:

یا قصی کیف هذا فی الحرم

و حرمه البیت و اخلاق الکرم

اظلم لا یمنع منی من ظلم

(ای فرزندان) قصی این چه کاریست در حرم! به حرمت خانه و مکارم اخلاق سوگند که بر من ستم می شود و دست ستمکار از سرم کوتاه نمی گردد(کسی به دادم نمی رسد)

پس قریش شرمنده شدند و ایستادند و پیمان بستند که بر بیگانه و جز او ستم نشود، و حق مظلوم از ظالم گرفته شود. و در خانه عبدالله بن جدعان تیمی فراهم شدند و هم پیمان ها، هاشم و اسد و زهره و تیم و حارث بن فهم بودند. قریش گفتند: این پیمانی زائد است و آن را حلف الفضول نامیدند. و به قولی سه نفر به نامهای، فضل بن قضاعه و فضل بن حشاعه، و فضل بن بضاعه در این پیمان حضور داشتند و بدین جهت پیمان را «حلف الفضول» نامیدند.^(۱)

ازدواج پیامبر اکرم (ص) با خدیجه (س) ۲۵ عام الفیل ۵۹۴ میلادی

رسول خدا بیست و پنجساله بود که خدیجه دختر خویلد را به همسری گرفت و از فرزندان آن بزرگوار از خدیجه، قاسم(که حضرت به ابوالقاسم مکنی شد) پیش از بعثت، و عبدالله(که طیب و طاهر همو است) و در اسلام ولادت یافت و فاطمه C پس از بعثت متولد شدند.

از عمار یاسر نقل شده که گفت: من از همه مردم به امر ازدواج رسول خدا با خدیجه دختر خویلد داناتریم چه دوست او بودم و روزی با هم در میان صفا و

ص : ۵۶

مروه راه می رفتیم که ناگهان خدیجه دختر خویلد و خواهرش هاله رسیدند و چون خدیجه رسول خدا را دید هاله خواهرش

نزد من آمد و گفت: ای عمار رفیقت را نیازی به خدیجه نیست؟ گفتم: به خدا قسم نمی دانم، پس باز گشتم و سخن هاله را با او در میان گذاشتم. گفت: برگرد و با او قراری بگذار و روزی را وعده ده تا نزد او برویم چنین کردم و چون روز موعود رسید، خدیجه نزد عمرو بن اسد (عموی خود) فرستاد که آمد [و او را لباس های برد یمانی پوشانید و او را معطر و خوشبو کرد] سپس رسول خدا با چند نفر از عموهای خود که ابوطالب پیشرو آنها بود رسیدند و ابوطالب خطبه خواند:

«الحمد لله الذی جعلنا من زرع ابراهیم و ذریه اسماعیل و جعل لنا بیتاً محجوباً و حرماً آمناً و جعلنا الحکام علی الناس و بارک لنا فی بلدنا الذی نحن فیه، ثم ان بن اخي محمد بن عبدالله لا یوازن برجل من قریش الارجح و لا یقاس باحد الاعظم عنه، و ان کان فی المال قل فان المال رزق حائل و ظل زائل و له فی خدیجه و لها فیه رغبه، و صداق ما سألتموه عاجله من مالی و له والله خطب عظیم و نبأ شایع»

(سپاس خدا را که ما را از نسل ابراهیم و فرزندان اسماعیل قرار داد، و ما را به کعبه ای حرام و حرمی امن، سرفراز داشت، و ما را بر مردم سروری داد، و شهر ما را که در آن هستیم مبارک ساخت. سپس به راستی برادر زاده ام محمد بن عبدالله، اگر چه از مال تهی دست است با هیچ مردی از قریش سنجیده نشود، جز آنکه بر او فزون آید و با احدی قیاس نشود مگر آنکه از او بزرگتر باشد، چه مال، روزی دگرگون و سایه بی دوامی است و او خواستار خدیجه و خدیجه خواهان اوست، و کاین آنچه بخواهید نقد آن از مال من است و او را به خدا قسم امری است بزرگ و پیشامدی جهانگیر.

پس پیامبر خدیجه را به همسری گرفت، و از آنچه مردم می گویند که خدیجه رسول خدا را به مزدوری گرفت، خبری نبود و او هرگز مزدور کسی نگشته است. از محمد بن اسحاق روایت شده که خویلد بن اسد بن عبدالعزی پنج سال بعد از فجار دختر خود خدیجه را به رسول خدا تزویج کرد و به روایت بعضی خویلد

ص : ۵۷

در فجار کشته شد یا در سال فجار مرد، (۱)

۳۵ عام الفیل ۶۰۴ میلادی تجدید بنای کعبه

چون سیلی در مکه آمده بود و کعبه آسیب دید، در این سال دیوارهای کعبه را فرو ریختند و برای ساختن مجدد به پیشنهاد ابوطالب مقرر شد، هزینه و مصالح مورد نیاز از اموال اشخاص صد در صد حلال و مطمئن بودن که از راه حرام و ظلم و حق بری به دست نیامده صرف شود، و همه اقوام برای این کار هم پیمان شدند، تا آنجا که برای کار کردن در بنای کعبه همه لباس های خود را نیز بیرون آوردند جز پیامبر که امتناع کرد و لباس های خود را در نیاورد (از فریاد کننده ای می شنیدند که جامه ات را مکن!)

گوید: [محمد بن اسحاق] آنگاه قبایل قریش برای بنای مجدد کعبه سنگ فراهم آوردند و هر قبیله جدا سنگ آماده می کرد، بنیان را بالا بردند، تا محل حجرالاسود رسید و اختلاف کردند، چون هر قبیله می خواست خود سنگ را بر جای آن گذارد، و کار به صف بندی و جدال کشید. قرشیان تا پنج روز در این حال بودند، تا سرانجام به مشورت پرداختند. و ابوامیه بن مغیره

که سالمندترین قرشیان بود گفت: ای قرشیان نخستین کسی که از در مسجد درآید، در این کار مورد اختلاف شما را داوری کند و همه پذیرفتند.

نخستین کسی که از در درآمد، محمد صلی الله علیه و آله بود، و چون او را بدیدند گفتند این امین است و به داوری او رضایت می دهیم، این محمد است حکایت را به حضرت عرضه داشتند حضرت ردای خود را پهن کرد و حجر را در میان آن نهاد و گفت هر قبیله کناره ای را بگیرد و بلند کردند و چون به جای خود رسید رسول خدا آن را گرفت و برجای خودش نهاد. برای کعبه که پیش از آن سقف نداشت سقف ایجاد کردند.

بنای کعبه پانزده سال پس از جنگ فجار و از فجار تا عام الفیل بیست سال بود

۱- همان، ص ۳۵۷ - ۳۵۸.

ص : ۵۸

و بعثت ۵ سال بعد از تجدید بنای کعبه(۱)

بعثت چهل سالگی پیامبر مکرم اسلام (ص) (سال ۴۰ عام الفیل مطابق با ۶۰۹ میلادی)

چون از نظر شیعه واقعه بعثت مهمترین موضوع است پیش از آنکه به گزارش های تاریخی پردازیم بعثت را از نگاه مفسرین درباره اولین وحی بر پیامبر و تفسیر سوره (علق) را که نخستین سوره باشد که به پیامبر نازل شده است شروع می کنیم و چون کتاب ۲۷ جلدی تفسیر نمونه به همیاری جمعی از اهل تفسیر و تحقیق زیر نظر مرجع عالیقدر آیت الله مکارم شیرازی تنظیم و تدوین شده است و بر هر خواننده ضمن مطالعه محرز و محقق می شود که اینان با در اختیار داشتن منابع تفسیر قرآن از گذشتگان تا امروز، همه وجوه آشکار و پنهان هر آیه را حتی المقدور بررسی و اولی و اجلی مطلب و مفهوم و مقصود آن را که هم فهم عامه آن را برتابد و هم مورد قبول فحول علمای اعلام باشد را در اختیار ما قرار داده است. لذا عیناً تفسیر و شأن نزول پنج آیه اول را که به طور مسلم در اولین وحی به پیامبر (صلوات الله و سلامه علیه و آله) است از نظر می گذرانیم و بعد گزارشهای تاریخی را به نحو محدود ذکر می کنیم.(۲)

سوره علق آیه ۱-۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

(اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵))

۱- . تلخیص از طبری، ج ۳، ص ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳ - ۳۷۴.

۲- . تفسیر نمونه، ج ۲۷.

به نام خداوند بخشنده مهربان

بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید (۱) همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد. (۲) بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است. (۳) همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.

شأن نزول

به اعتقاد اکثر مفسران این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است بلکه به گفته بعضی پنج آیه فوق به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، مضمون آن نیز مؤید این معنی است.

در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه حرا رفته بود، جبرئیل آمد و گفت: ای محمد بخوان! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من قرائت کننده نیستم. (۱)

جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد و بار دیگر گفت: بخوان! پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را تکرار کرد بار دوم نیز جبرئیل این کار را کرد و همان جواب را شنید، و در سومین بار گفت:

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵))

این سخن را گفت و از دیده پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان شد رسول خدا صلی الله علیه و آله که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت شده بود به سراغ خدیجه آمد و فرمود: زملونی و دثرونی: «مرا بپوشانید و جامه ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم» (۲)

۱- . بعض مفسرین گفته اند: جمله «ما انا بقارئ» موصوله و معنی چنین است: من چه بخوانم؟ که در دنباله تفسیر در صفحات بعد هم نقل شده است.

۲- . ابوالفتوح رازی جلد ۱۲ صفحه ۹۶ (با کمی تلخیص) همین معنی را بسیاری از مفسران عامه و خاصه با شاخ و برگ های بیشتری که بعضی قابل قبول نیست نقل کرده اند.

طبرسی در مجمع البیان نیز نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدیجه فرمود هنگامی که تنها می شوم ندایی می شنوم.

خدیجه عرض کرد: خداوند جز خیر درباره تو کاری نخواهد کرد، چرا که به خدا سوگند تو امانت را ادا می کنی، صله رحم

به جا می آوری، در سخن گفتن راستگو هستی.

خدیجه می گوید: بعد از این ماجرا به سراغ ورقه بن نوفل رفتیم، (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود) «رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود برای «ورقه» بیان کرد، ورقه گفت: هنگامی که آن منادی به سراغ تو می آید، دقت کن بین چه می شنوی سپس برای من نقل کن.

پیامبر در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید: ای محمد بگو:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ » و بگو «لا اله الا الله»

سپس حضرت به سراغ ورقه آمد و مطلب را برای او بازگو کرد.

«ورقه» گفت بشارت بر تو، باز هم بشارت بر تو، من گواهی می دهم تو همان هستی که «عیسی بن مریم» بشارت داده است! و تو شریعتی همچون موسی داری تو پیامبر مرسل و به زودی بعد از این روز مأمور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم در کنار تو جهاد خواهم کرد! هنگامی که ورقه از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من این روحانی را در بهشت (بهشت برزخی) دیدم در حالی که لباس حریر بر تن داشت زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد. (۱)

البته در بعضی از کلمات مفسرین، یا کتب تاریخ، مطالب ناموزونی درباره این

۱- . تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۴.

ص : ۶۱

فصل از زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به چشم می خورد که مسلماً از احادیث مجعول و اسرائیلیات است، مثل این که پیغمبر بعد از ماجرای نخستین نزول وحی بسیار ناراحت شد و از این ترسید که القآت شیطانی باشد یا چند بار تصمیم گرفت خود را از کوه به زیر پرتاب کند! و امثال این لطایلات که نه با مقام شامخ نبوت سازگار است نه با آنچه در تاریخ از عقل و درایت فوق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله و مدیریت و شکیبایی و تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است.

به نظر می رسد این گونه روایات ضعیف و رکیک و ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است که خواسته اند هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را.

با آنچه گفته شد به سراغ تفسیر آیات می رویم.

تفسیر

بخوان به نام پروردگارت

در نخستین آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می گوید:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۱)

«بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید»

بعضی گفته اند مفعول در جمله بالا محذوف است و در اصل چنین بود:

«اقْرَأْ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ»

«قرآن را با نام پروردگارت بخوان»

و به همین جهت بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته اند که بسم الله جزء سوره های قرآن است. (۲) و بعضی با را زائد دانسته و گفته اند: منظور این است که

۱- . راغب در مفردات گوید قرائت به معنی ضمیمه کردن حروف و کلمات است و لذا به حرف واحد قرائت نمی گویند.

۲- . در این صورت «باء» برای ملابست است.

ص : ۶۲

نام پروردگارت را بخوان، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد چرا که مناسب این است گفته شود: نام پروردگار را به یاد آور. قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مسئله «ربوبیت» پروردگار شده است، و می دانیم «رب» به معنی «مالک مصلح» است کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می پردازد.

سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار روی مسئله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت اوست. کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است.

این در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خدا را پذیرفته بودند، اما ربوبیت و تدبیر را برای بتها قایل بودند! به علاوه ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدس اوست.

.....

سپس از میان مخلوقات روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی «انسان» تکیه کرده، و آفرینش او را یادآور شده و می فرماید:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

«همان خدایی که انسان را از خون بسته ای خلق کرد»

«من علق» در اصل به معنی چسبیدن به چیزی است، و لذا به خون بسته و همچنین به (زالو) که برای مکیدن خون به بدن می چسبد «علق» گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین را در عالم جنین، به شکل قطعه خون بسته چسبیده ای در می آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است، مبدأ آفرینش انسان را درین آیه همین موجود ناچیز می شمرد، تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی ارزش مخلوقی چنین پرارزش آفریده است.

بعضی گفته اند: منظور از علق در اینجا گل آدم است که آنهم چسبندگی داشت، بدیهی است خدایی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه گل چسبیده به وجود آورد. شایسته هر گونه ستایش است.

گاه علق را به معنی موجود «صاحب علاقه» دانسته اند که اشاره ای است به روح اجتماعی انسان و علقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر

ص : ۶۳

و پیشرفت تمدنها را تشکیل می دهد.

بعضی نیز «علق» را اشاره به «نطفه نر» (اسپرم) می دانند که شباهت زیادی به «زالو» دارد، این موجود ذره بینی در آب نطفه شناور است و به سوی «نطفه زن» در رحم پیش می رود و به آن می چسبد و از ترکیب آن دو، نطفه کامل انسان به وجود می آید.

درست است که در آن زمان اینگونه مسائل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است.

از میان تفسیرهای چهارگانه تفسیر اول روشن تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان چهار تفسیر نیز بی مانع است.

از آنچه گفتیم روشن شد که «انسان» بر طبق یک تفسیر به معنی حضرت آدم و بر طبق سه تفسیر دیگر به معنی مطلق انسان هاست.

.....

بار دیگر برای تأکید می افزاید:

(اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) (۱)

«بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریم تر است، و از هر بزرگواری بزرگوارتر»

بعضی معتقدند که «اقرأ» دوم تأکیدی است بر «اقرأ» در آیات قبلی، و بعضی گفته اند با آن متفاوت است، در جمله اول منظور قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله برای خویش است و در جمله دوم قرائت برای مردم، ولی تأکید مناسب تر به نظر می رسد، زیرا دلیلی برای این تفاوت در دست نیست.

و به هر حال تعبیر این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل که گفت من قرائت کننده نیستم، یعنی «از برکت پروردگار فوق العاده کریم و بزرگوار، تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری».

.....

۱- . جمله (و ربك الاكرم) جمله اسمیه استینافیه مرکب از «مبتدا» و «خبر» است.

ص : ۶۴

سپس به توصیف خداوند یکه اکرم الاکرمین است پرداخته می فرماید:

(الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ)

«همان کسی که به وسیله قلم تعلیم فرمود»

.....

(عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

«و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد»

در حقیقت این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود «من قرائت کننده نیستم» یعنی همان خدایی که به وسیله قلم انسانها را تعلیم داد و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت، قادر است که به بنده ای درس نخوانده همچون تو نیز قرائت و تلاوت را بیاموزد.

جمله :

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

کتاب دو معنی دارد، نخست اینکه: خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر، و سرچشمه تمام علوم و فنون تمدنها است در او ایجاد کرد.

دیگر اینکه منظور این است که علوم و دانشها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت خلاصه اینکه طبق یک تفسیر

منظور تعلیم کتابت است، و طبق تفسیر دیگر منظور علومى است که از طریق کتابت به انسان رسیده است.

و در هر حال تعبیری است پر معنی که در آن لحظات حساس نخستین نزول وحی در این آیات بزرگ و پر معنی منعکس شده است.

.....

ص : ۶۵

نکته ها :

۱- آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمى بود

این آیات چنانکه گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی است که بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، و با تابش نخستین اشعه وحی فصل تازه ای در تاریخ بشریت آغاز شد و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت، کاملترین آئین های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل گردید و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (۱)

دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید، و اسلام دین مرضی او گشت.

موضوع بسیار جالب اینجاست در عین اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله امی و درس نخوانده بود و محیط حجاز را یکپارچه جهل و نادانی فراگرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مسأله «علم» و «قلم» است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است.

در حقیقت این آیات نخست از تکامل «روح» به وسیله تعلیم و تعلّم مخصوصاً از طریق قلم سخن می گوید آن روز که این آیات نازل می شد، نه تنها در محیط حجاز که محیط جهل بود کسی ارزشی برای قلم قائل نبود. در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود.

اما امروز می دانیم که تمامی تمدنها و علوم و دانشها و پیشرفتهایی که در هر زمینه نصیب بشر شده بر محور قلم دور می زند و به راستی «مداد علماء» بر «دماء شهدا» پیشی گرفته، چرا که هم زیربنای خون شهید، و هم پشتوانه آن مرکبهای

قلمهای دانشمندان است، و اصولاً سرنوشت اجتماعات انسان در درجه اول به نیش قلمها بسته است.

اصلاحات جوامع انسانی از قلمهای مؤمن و متعهد شروع می شود، و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلمهای مسموم و فاسد مایه می گیرد.

بی جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه قلم می نویسد یاد کرده یعنی به «ابزار» و هم به «محصول» آن ابزار، آنجا که می فرماید:

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»

می دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند: دوران تاریخ و دوران قبل از تاریخ

دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود، و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد، و به این ترتیب بشر مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط!

در زمینه نقش قلم در حیات انسانها شرح مبسوطی در جلد ۲۴ تفسیر نمونه در آغاز سوره قلم داشته ایم، بنابراین پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده، و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده به قدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را به اعتراف دوست و دشمن به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید، و آنها را وارد عصر تمدن ساخت.

در این زمینه کتابهای فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان «تاریخ تمدن اسلام» یا «...» نوشته شده اند.

چقدر نازیباست ملتی این چنین، و آیینی آن چنان در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران حتی وابسته به آنها شوند.

۲ ذکر خدا در هر حال آغاز دعوت پیغمبر اکرم ۹ از ذکر نام خدا شروع شد

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ).

ص : ۶۷

و جالب اینکه تمام زندگانی پر بار او آمیخته با ذکر خدا و یاد خدا بود.

ذکر خداوند با هر نفسش توأم بود، برمی خواست، می نشست، می خوابید، راه می رفت، سوار می شد، پیاده می شد، توقف می کرد، با یاد خدا بود و با نام «الله».

هنگامی که از خواب بیدار می شد می فرمود:

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَمَاتِنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»

ابن عباس می گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم، هنگامی که از خواب بیدار شد سر به سوی آسمان بلند کرد، و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»

سپس عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَأَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ... اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أُنِيبُ»

هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضِلَّ أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُظْلَمَ أَوْ أُظْلِمَ أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ»

و هنگامی که وارد مسجد می شد می فرمود:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ، وَبِوَسْطَانِهِ الْقَدِيمِ، مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

و هنگامی که لباس نو در تن می کرد می فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ اسْئَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صَنَعَ لَهُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صَنَعَ لَهُ».

و هنگامی که به خانه باز می گشت می فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَآوَانِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَسَقَانِي»

و به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف

ص : ۶۸

خداوند عجین و آمیخته بود. (۱۱)(۲)

ابوجعفر [صاحب تاریخ طبری] گوید: روایت درست هست که درباره روزه روز دوشنبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند و فرمود: من به روز دوشنبه متولد شدم و به روز دوشنبه مبعوث شدم و وحی سوی من آمد (۳) ابوجعفر گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از آنکه جبرئیل بر او ظاهر شود و رسالت خدای بیارد، آثار و نشانه هایی می دید.

ابو جعفر گوید: پیش از این امت ها از مبعوث وی سخن می کردند و عالمان هر امت از آن خبر می دادند عامر بن ربیعہ گوید:

از زید بن عمرو بن نفیل از عالمان نصاری شنیدم که می گفت: من در انتظار پیمبری هستم از فرزندان اسماعیل و از اعقاب عبدالمطلب و بیم دارم به زمان او نرسم، امّا به او ایمان دارم و تصدیق او می کنم و به پیمبری اش شهادت می دهم اگر عمرت دراز بود و او را دیدی سلام مرا به او برسان وصف او را با تو بگویم؟ گفتم بگو، گفت: وی نه کوتاه قد است نه بلند، نه پر موی است نه کم موی، پیوسته در دیده اش سرخی ای می درخشد و خاتم نبوت میان دو بازوی اوست، و نامش احمد است و در این شهر [مکه] متولد می شود قومش او را بیرون می کنند و دین او را خوش ندارند، تا به یثرب مهاجرت کند و کارش بالا بگیرد، مبادا از او غفلت کنی من در طلب دین ابراهیم همه ولایتها را گشتم از یهود و نصاری و مجوس پرسیدم و همه گفتند پس از این پیغمبری با چنین وصف خواهد آمد، جز او پیمبری نمانده است. عامر گوید وقتی مسلمان شدم، گفتار او را با پیامبر بگفتم و سلام او را رساندم پیامبر صلی الله علیه و آله جواب او را داد و برای او طلب رحمت کرد (۴) ابو جعفر [طبری] گوید از پیش بعضی خبرها را درباره نخستین بار که جبرئیل بیامد و این که سن وی چند سال بود آورده ایم، اکنون وصف ظهور جبرئیل و آوردن وحی خدای را بگوییم: از عبدالله بن شداد

۱- . فی ظلال القرآن، جلد ۸، ص ۶۱۹ به بعد با تلخیص.

۲- . تفسیر نمونه، ج ۲۷.

۳- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۴۲.

۴- . همان، ص ۸۴۴.

ص : ۶۹

روایت کرده اند که جبرئیل پیش پیمبر آمد و گفت: ای محمد بخوان گفت: چه بخوانم؟

گوید: و او را بفشرد و باز گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله بخوان

گفت: چه بخوانم؟

جبرئیل گفت:

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۱)

از هشام بن محمد روایت کرده اند، که جبرئیل اول بار به شب شنبه و شب یکشنبه پیش پیمبر آمد، آنگاه رسالت خدای را به روز دوشنبه آورد، و وضو و نماز را بر او آموخت و «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» را تعلیم داد و پیمبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه که وحی آمد چهل سال داشت. (۲)

وجوب نماز

ابوجعفر گوید: نخستین چیزی که خداوند از پی اقرار به توحید و بیزاری از بتان واجب کرد نماز بود.

از محمد بن اسحاق روایت کرده اند که وقتی نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب شد جبرئیل پیامد و پاشنه خود را بر زمین زد و چشمه ای بشکافت و جبرئیل علیه السلام وضو کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله می نگریست پس از آن پیامبر نیز همانند جبرئیل وضو گرفت و جبرئیل به نماز ایستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله چون او نماز کرد، جبرئیل برفت و پیامبر صلی الله علیه و آله پیش خدیجه رفت و وضو گرفت تا به خدیجه بیاموزد، خدیجه نیز همانند پیامبر صلی الله علیه و آله وضو کرد، پیامبر به نماز ایستاد و خدیجه نیز مانند او نماز کرد. (۳)

۱- همان، ص ۸۴۷.

۲- همان، ص ۸۵۲.

۳- همان، ص ۸۵۴.

ص : ۷۰

ابوجعفر گوید: گذشتگان اختلاف دارند که پس از خدیجه کی به پیامبر ایمان آورد و تصدیق او کرد بعضی گفته اند نخستین مردی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

از ابن عباس روایت کرده اند که اول کسی که با پیامبر نماز کرد علی علیه السلام بود و هم از جابر روایت کرده اند که پیامبر به روز دوشنبه مبعوث شد و علی به روز سه شنبه با او نماز کرد ابو حمزه گوید از زید بن ارقم شنیدم که گفت اول کسی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود (۱).

اولین ذکوری که ایمان آورد و نماز خواند

از ابن اسحاق روایت کرده اند که اولین ذکوری که اسلام آورد و تصدیق دین خدا کرد علی بن ابیطالب علیه السلام بود و آن هنگام ده ساله بود. و از نعمتها که خداوند به وی داده بود این بود که پیش از اسلام در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. (۲)

از ابن الحجاج روایت کرده اند که از نعمتهای خدا درباره علی علیه السلام بن ابیطالب علیه السلام و نیکی ها که درباره وی اراده فرموده بود این بود که قرشیان دچار سختی شدند و ابوطالب نان خور بسیار داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله به عموی خود عباس که از همه بنی هاشم مال دارتر بود گفت: ای عباس، برادرت ابوطالب نان خور بسیار دارد و مردم چنان که می بینی به سختی افتاده اند بیا برویم بار او را سبک کنیم و من یکی از پسران او را می گیرم و تو هم یکی را بگیری. عباس پذیرفت و پیش ابوطالب رفتند و گفتند: می خواهیم بار تو را سبک کنیم تا این سختی از مردم برود.

ابوطالب گفت: عقیل را پیش من بگذارید و هر چه خواهید کنید، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را گرفت و به خانه برد و عباس جعفر را به خانه خود برد.

و علی ابن ابیطالب همچنان با پیامبر خدا بود تا خداوند پیامبر را مبعوث کرد و

۱- همان، ص ۸۵۷.

۲- همان، ص ۹۸۵.

ص : ۷۱

علی بدو ایمان آورد و جعفر همچنین پیش عباس بود تا اسلام آورد و از او بی نیاز شد.(۱)

از ابن اسحاق روایت کرده اند که پیمبر خدا صلی الله علیه و آله وقت نماز به دره های مکه می رفت و علی ابن ابیطالب علیه السلام نیز نهانی از عموهای خویش با وی همراه می شد و نماز می کرد و چون شب می شد باز می گشتند یک روز ابوطالب آنها را دید و به علی گفت ای پسر جان این دین چیست که پیرو آن شده ای؟ پاسخ داد به خدا و پیمبران او ایمان آورده ام و به دین محمد گرویده و با او نماز می کنم، ابوطالب گفت او تو را به خیر دعوت می کند تابع او باش.(۲)

«قال ابن اسحاق: ثم كان اول ذكر من الناس آمن برسول الله صلى الله عليه وآله و صلى معه و صدق بما جاءه من الله تعالى: علي ابن ابیطالب بن عبدالمطلب ابن هاشم رضوان الله و سلامه عليه و هو يومئذ ابن عشر سنين، (نشأته في حجر رسول الله صلى الله عليه و آله و سبب ذلك):

و كان مما انعم الله (به) علي علي بن ابیطالب رضي الله عنه، انه كان في حجر رسول الله صلى الله عليه و سلم قبل الاسلام.

قال ابن اسحاق: و حدثني عبدالله بن ابي نجيع، عن مجاهد بن جبر ابي الحجاج، قال: كان من نعمه الله علي علي ابن ابیطالب، و مما صنع الله له، و اراده به من الخير ان قریش اصابهم ازمه شدیده و كان ابوطالب ذاعیال كثير: فقال رسول الله صلى الله عليه و آله للعباس عمه و كان من ايسر بني هاشم يا عباس: ان اخاك اباطالب كثير العیال، و قد اصاب الناس ما ترى من هذه الازمه [القحط و الجوع] فانطلق بنا اليه، فلنخلف عنه من عیاله، آخذ من بنیه رجلاً، و تأخذ انت رجلاً فنكفهما فقال العباس نعم فانطلقا حتی اتيا

۱- همان، ص ۸۶۰.

۲- همان، ص ۸۶۱.

ص : ۷۲

ابطالب فقالا له : انا مزید ان نخفف عنك من عیالك حتی ینكشف عن الناس، ما هم فيه فقال لهما ابوطالب: اذاً تركتما عقیلا فاصنعا ما شئتما.

فاخذ رسول الله صلى الله عليه و آله عليا فضمه اليه و اخذ العباس جعفرأ فضمه اليه، فلم يزل علی مع رسول الله صلى الله عليه و آله حتی بعثه الله تبارك و تعالی نبیاً فاتبعه علی رضي الله عنه و آمن به و صدقه و لم يزل جعفر عند العباس حتی اسلم و استغنی عنه.(۱)

قال ابن اسحاق: و ذكر بعض اهل العلم ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان اذ حضرت الصلوه خرج الى شعاب مكه، و خرج معه على بن ابيطالب مستخفيا من ابيه ابي طالب، و من جميع اعمائه و سائر قومه، فيصليان الصلوات فيها، فاذا انسيا رجعا فمكثا كذلك ما شاء الله ان يمكثا ثم ان اباطالب عثر عليهما يوماً و هما يصليان فقال لرسول الله صلى الله عليه و آله يابن اخي! ما هذا الدين الذي اراك تدين به؟ قال: اى عم، هذا دين الله، و دين ملائكته، و دين رسله، و دين ابينا ابراهيم او ما قال صلى الله عليه و آله بعثنى الله به رسولا الى العباد و انت اى عم احق من بذلت له النصيحة، و دعوته الى الهدى و احق من اجانبى اليه و اعاتنى عليه، او كما قال، فقال ابوطالب: اى ابن اخى انى لا- استطيع ان افارق دين آبائى و ما كانوا عليه، و لكن والله لا يخلص اليك بشىء تكرهه ما بقيت.

و ذكروا انه قال لعلی: اى بنی، ما هذا الدين الذى انت عليه؟

فقال: يا ابت آمنت بالله و برسول الله صلى الله عليه و آله و صدقته بما جاء به و صليت معه

۱- . سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۶ از ترجمه صرف نظر شد چون عبارت عین صفحات قبل به نقل از طبری، ج ۳، ص ۸۵۹-۸۶۰ گذشت.

ص : ۷۳

لله و اتبعه. فزعموا انه قال له: اما إنه لم يدعك الا الى خير، فالزمه. (۱)

عفیف کندی گوید: به روزگار جاهلیت به مکه آمدم و پیش عباس بن عبدالمطلب منزل گرفتم و چون آفتاب برآمد و کعبه را نگرستم جوانی بیامد و به آسمان نظر کرد آنگاه به سوی کعبه رفت و روبروی آن ایستاد و چیزی نگذشت که پسری آمد و به طرف راست وی ایستاد و طولی نکشید که زنی بیامد و پشت سر وی ایستاد و چون به رکوع رفت پسر و زن رکوع کردند، پس از آن جوان سر برداشت و پسر و زن سر برداشتند آنگاه جوان به سجده رفت و آن دو نیز سجده کردند من گفتم: اى عباس این کاری بزرگ است. عباس گفت: آری کاری بزرگ است، دانی کیست؟ گفتم: ندانم. گفت: این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب برادر زاده من است، می دانی این که با اوست کیست؟ گفتم ندانم. گفت این علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب برادر زاده من است. می دانی این زن کیست که پشت سر آنها ایستاده؟ گفتم ندانم. گفت: این خدیجه دختر خویلد همسر برادرزاده من است و برادر زاده ام به من گفته که آسمان به آنها گفته چنین کنند که می بینی، به خدا اکنون در همه زمین کسی جز این سه نفر پیرو این دین نیست. (۲)

اسماعیل بن ایاس بن عفیف به نقل سخن جد خویش گوید: من مردی بازرگان بودم و در ایام حج به مکه رفتم و پیش عباس فرود آمدم و هنگامی که پیش وی بودم مردی بیامد و به نماز ایستاد و رو به کعبه داشت، پس از آن زنی بیامد و با وی به نماز ایستاد آنگاه پسری بیامد و به نماز ایستاد گفتم: اى عباس، این دین چیست؟ که من آن را ندانم عباس گفت: این محمد بن عبدالله است که گوید خدا وی را به ابلاغ این

۱- همان، ص ۲۴۶ - ۲۴۷ از ترجمه صرف نظر شد چون عین عبارت ذکر شده قبل از طبری، ج ۳، ص ۸۶۱ گذشت.

۲- طبری، ج ۳، ص ۸۵۸.

ص : ۷۴

دین فرستاده و می گوید: که گنج های کسری و قیصر از آن وی می شود و این زن همسر او خدیجه دختر خویلد است و این پسر عموزاده وی علی ابن ابیطالب است که بدو ایمان آورده است گوید: ای کاش آن روز ایمان آورده بودم و مسلمان سومین بودم.

ابوجعفر گوید: و همین روایت به مضمون دیگر هست که عفیف گوید: عباس بن عبدالمطلب دوست من بود و برای خرید عطر به یمن می آمد و در ایام حج می فروخت و یک روز که من با عباس در منی بودم مردی بیامد و وضو گرفت و به نماز ایستاد پس از آن زنی بیامد وضو کرد و پهلوی او به نماز ایستاد پس از آن جوانی بیامد و وضو کرد و به پهلوی وی ایستاد به عباس گفتم این کیست؟

گفت: این برادرزاده من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و می گوید که خدا او را به پیمبری فرستاده و این برادر زاده من علی ابن ابیطالب است که پیرو دین او شده و این زن خدیجه دختر خویلد است که بر دین اوست، عفیف از آن پس که ایمان آورد و اسلام در قلب او رسوخ کرد می گفت ای کاش مسلمان چهارمین بودم از ابوحازم مدنی و هم از کلبی روایت کرده اند که علی نخستین کسی بود که اسلام آورد. (۱)

علنی کردن بعثت و نزول «اندر عشیرتک» در ۴۳ سالگی حضرت ۱۳-۶۱۲ میلادی

(... سه سال پس از مبعث پیامبر صلی الله علیه و آله خدای عزوجل بدو فرمان داد که کار دین را آشکار کند و به دعوت پردازد و فرمود:

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (۲)

یعنی آنچه را دستور داری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.

۱- همان، ص ۸۵.

۲- حجر: ۹۴.

ص : ۷۵

و پیش از آن در سه سال اول مبعث کار دین نهانی بود.

و نیز خداوند عزوجل فرمود:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِئِئِ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۱)»

«و خویشان نزدیکتر را بترسان، و برای مؤمنانی که پیرویت کرده اند جنبه ملائمت گیر، اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می کنید بیزارم».

گوید: و یاران پیغمبر به وقت نماز به دره ها می رفتند و نهان از قوم نماز می کردند یک روز که سعد بن ابی وقاص و جمعی از مسلمانان در یکی از دره های مکه نماز می کردند جماعتی از مشرکان نماز کردن آنها را دیدند و نپسندیدند و عیب گرفتند و کار به نزاع و زد و خورد کشید و سعد ابی وقاص یکی از مشرکان را با استخوان شتری بزد و سر او بشکست و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد. (۲)

گزارش از دیدگاه تفسیری

(۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(فلا- تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ، وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِئِئِ مِمَّا تَعْمَلُونَ، وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، الَّذِي يَرَاكَ

۱- . شعرا، ۲۱۴ تا ۲۱۶.

۲- . طبری، ج ۳، ص ۸۶۳ ۸۶۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲ ۲۶۳.

۳- نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۶۵ تا ۳۷۴.

ص : ۷۶

حِينَ تَقُومُ، وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (۱)

۲۱۳ هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذبین خواهی بود.

۲۱۴ خویشاوندان نزدیک را انذار کن.

۲۱۵ و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر

۲۱۶ اگر آنان نافرمانی تو کنند، بگو: من از کار شما بیزارم.

۲۱۷ و برخداوند عزیز و رحیم توکل نما.

۲۱۸ همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می بیند.

۲۱۹ و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

۲۲۰ اوست خدای شنوا و دانا.

تفسیر:

اقوام نزدیک را به اسلام دعوت کن

در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته در زمینه موضع گیریهای مشرکان در برابر اسلام و قرآن آمد، خداوند در آیات مورد بحث، برنامه و خط مشی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در ضمن بیان پنج دستور، در مقابل آنان مشخص می کند.

قبل از هر چیز، شخص پیامبر را دعوت به اعتقاد هر چه راسخ تر به توحید می کند توحیدی که ریشه و اساس دعوت همه پیامبران را تشکیل می دهد، می گوید:

(فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ)

۱- . سوره شعرا، آیات ۲۱۳ الی ۲۲۰. نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۶۵ تا ۳۷۴.

ص : ۷۷

هیچ معبود دیگری را با خداوند مخوان که مجازات خواهی شد.

با اینکه مسلماً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله منادی توحید بود، و هرگز انحراف از این اصل درباره او متصور نبود، ولی اهمیت این مسئله به قدری است که قبل از هر چیز شخص او را در این زمینه مخاطب می سازد، تا دیگران حساب خویش را برسند، به علاوه ساختن دیگران باید از طریق خودسازی شروع شود.

.....

سپس به مرحله ای فراتر از آن پرداخته چنین دستور می دهد: «خویشاوندان نزدیک را انذار کن و از شرک و مخالفت فرمان پروردگار بترسان، (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ). بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه های کوچکتر و فشرده تر شروع کرد و چه بهتر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین دعوت خود را از بستگانش شروع کند که هم سوابق پاکی و راستگویی او را بهتر از همه می شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی نزدیک ایجاب می کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرا دهند و از حسادت ها و کینه توزی ها و انتخاب موضع خصمانه دورترند. به علاوه این امر نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگونه مداخله و سازشکاری با هیچکس ندارد حتی بستگان مشرک خود را از دعوت به سوی توحید و حق و عدالت استثنا نمی کند. به هنگامی که این آیه نازل شد، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و

آله برای اجرای این فرمان برنامه ای ترتیب داد که شرح آن را در نکات همین آیات به خواست خدا می خوانید.

.....

در مرحله سوم دایره وسیع تری مورد توجه قرار گرفته می فرماید: با محبت و تواضع از مؤمنانی که پیروی تو می کنند استقبال کن.

(وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (۱)

و بال خود را برای آنها بگستر.

۱- .سوره شعراء، آیه ۲۱۶.

ص : ۷۸

این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأم با محبت و مهر و ملاطفت است. همانگونه که پرندگان هنگامی که می خواهند به جوجه های خود اظهار محبت کنند بالهای خود را گسترده و پایین آورده و آنان را زیر بال و پر می گیرند تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون مانند و هم از تشمت و پراکندگی حفظ شوند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مأمور است مؤمنین را زیر بال و پر خود بگیرد.

این تعبیر پر معنی دقایق مختلفی را در مورد محبت با مؤمنان بیان می کند که با کمی دقت روشن می شود ضمناً ذکر این جمله بعد از مسئله انذار و بیم دادن بیانگر این واقعیت است که اگر یک جا به خاطر مسائل تربیتی تکیه بر خشونت و بیم شده است بلافاصله تکیه بر محبت و مهر و عاطفه می شود تا از این دو معجون مناسبی فراهم گردد.

سپس به چهارمین دستور پرداخته می گوید: «اگر آنان دعوت تو را نپذیرفتند و به مخالفت برخاستند نگران نباش ولی به آنها بگو من از کار شما بیزارم» و به این ترتیب موضع خویش را در برابر آنان آشکار کن.

« فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ »

ظاهر این است که ضمیر در جمله (عصوک) به بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله باز می گردد، یعنی اگر پس از دعوت آنان به سوی حق در برابر تو تسلیم نشدند، و به شرک و مخالفت ادامه دادند، موضع خود را در مقابل آنان مشخص کن، این پیش بینی قرآن چنانکه در بحث نکات خواهد آمد به وقوع پیوست و همه آنان جز علی علیه السلام از قبول دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله خودداری کردند، بعضی با سکوت برگزار کردند و بعضی از طریق سخریه و استهزا مخالفت خود را آشکار ساختند سرانجام در پنجمین دستور برای تکمیل برنامه های گذشته به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گوید:

« وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ »

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما،

این مخالفتها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد، تو تنها نیستی، تکیه گاهت خداوندی است شکست ناپذیر و بسیار مهربان و رحیم همان خداوندی که توصیف او را به عزیز و رحیم در پایان

ص : ۷۹

سرگذشت انبیای پیشین شنیدی.

همان خداوندی که با قدرتش ظلم فرعونیان و غرور غروریان و خودخواهی و کبر قوم نوح و دنیاپرستی قوم عاد و هوسبازی قوم لوط را در هم شکست و این انبیای بزرگ و مؤمنانی را که در اقلیت قرار گرفته بودند رهایی بخشید و مشمول رحمتش ساخت.

.....

«الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ»

و همان خدایی که تو را به هنگامی که برمی خیزی می بیند

.....

«وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»

و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

.....

آری «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

اوست خدای شنوا و دانا

و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم سه وصف دیگر که هر یک از دیگری دلگرم کننده تر، و امیدبخش تر است در این آیات آمده است: خدایی که زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله را می بیند، و از قیام و سجده و حرکت و سکون او باخبر است.

خدایی که صدای او را می شنود و خدایی که از خواسته ها و نیازهای او آگاه است آری بر چنین خدایی باید تکیه کنی و زمام کار خویش را به او بسپاری.

در اینکه منظور از دو جمله «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» چیست مفسرین تفسیرهای گوناگونی بیان کرده اند.

ظاهر آیه همان است که بالا گفتیم: خداوند هنگامی که تو قیام می کنی می بیند

ص: ۸۰

و گردش و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

این قیام ممکن است قیام برای نماز باشد، یا قیام از خواب برای عبادت و یا قیام به معنی «نماز فردی» در برابر «وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» که اشاره به نماز جماعت است و یا همه اینها.

«تقلب» به معنی گردش و حرکت و از حالی به حالی منتقل شدن است، این تعبیر ممکن است اشاره به سجده پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان سجده کنندگان در حال نماز باشد و یا گردش پیامبر در میان یارانش که مشغول عبادت بودند و از حال آنها جستجو می کرد.

و در مجموع اشاره به این است که هیچ حالی از حالات تو و هیچ تلاشی از تلاشهای چه آنها که جنبه فردی دارد و چه آنها که همراه سایر مؤمنان به صورت جمعی برای سامان بخشیدن به امور بندگان و نشر آیین حق انجام گیرد برخداوند مخفی نیست (توجه داشته باشید که فعلهایی که در آیه آمده مضارع است و معنی حال و آینده را می رساند).

ولی در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر شده که با ظاهر آیه چندان هماهنگ نیست و ممکن است از بطون آیه باشد.

نخست نگاه های پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز گزارانی که پشت سر او قرار می گرفتند به خاطر اینکه آن حضرت همانگونه که از پیش رو می توانست اجسام را ببیند، از پشت سر نیز توانایی دید اشخاص و موجودات را داشت، چنانکه در حدیثی آمده است که فرمود:

«لَا تَرْفَعُوا قَبْلِي وَلَا تَضَعُوا قَبْلِي فَاِنَّ اِرَاكُم مِّنْ خَلْفِي كَمَا اِرَاكُم مِّنْ اِمَامِي»

«پیش از من سر از سجده برندارید و قبل از من به سجده نروید که من شما را از پشت سر می بینم همانگونه که از پیش رو می بینم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آیه فوق را به عنوان شاهد سخن تلاوت فرمود» (۱)

دیگر اینکه منظور، نقل و انتقال رسول خدا در صلب پیامبران از آدم تا عبدالله همه تحت نظر لطف پروردگار صورت گرفته، یعنی هنگامی که نطفه پاک تو را از پیامبر موحد و ساجدی به پیامبر دیگری منتقل می شد، خدا از همه آگاه بود.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر جمله «وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» چنین آمده است:

«فی اصلاب النیین صلوات الله علیهم»

«در صلب پیامبران که درود خدا بر آنها باد»^(۱)

و در تفسیر «مجمع البیان» در توضیح همین جمله از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«فی اصلاب النیین نبی بعد نبی حتی اخرجه من صلب ایه عن نکاح غیر سفاح من لدن آدم»

«در صلب پیامبران قرار داشت پیامبری بعد از پیامبر دیگر تا اینکه خداوند او را از صلب پدرش از ازدواجی پاک و دور از هر گونه ناپاکی از زمان آدم به بعد به بیرون فرستاد»^(۲)

البته قطع نظر از آیات فوق و تفسیر آن دلایلی در دست داریم که نشان می دهد پدر و اجداد پیامبران خدا هرگز مشرک نبودند و در محیطی پاک از آلودگی های شرک و بی عفتی تولد یافتند (برای توضیح بیشتر به جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۳۰۵ ذیل آیه ۷۴ سوره انعام مراجعه فرمایید) ولی تفسیرهای فوق جزء بطون آیه است...

.....

۲ انداز بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار)

اشاره

براساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده پیامبر صلی الله علیه و آله در سال سوم بعثت مأمور

۱- . تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۶.

۲- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

ص : ۸۲

ابلاغ این دعوت شد زیرا تا آن زمان دعوت مخفیانه انجام می گرفت و تعداد کمی اسلام را پذیرا شده بودند، اما هنگامی که آیات «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^(۱) نازل گردید. پیغمبر مأمور شد دعوت خود آشکار سازد، و نخست از خویشاوندان شروع کند.^(۲)

اما کیفیت این ابلاغ و انداز به طور اجمال چنین بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله بستگانش را به خانه ابوطالب دعوت کرد،

آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند و از عموهای پیامبر ابوطالب و حمزه و ابولهب حضور داشتند، پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست وظیفه خود را ابلاغ کند، ابولهب با گفته های خود زمینه را از میان برد، لذا فردای همان روز پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دعوت دیگری به غذا کرد.

بعد از صرف غذا چنین فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم. کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهد کرد تا برادر و جانشین من باشید؟ جمعیت همگی سر باز زدند جز علی علیه السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر گردن علی علیه السلام نهاد و فرمود:

«ان هذا اخي و وصي و خليفتي فيكم فاسمعوه و اطيعوه»

«این برادر و وصی و جانشین من در شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».

جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند و به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که گوش به فرمان پسر ت کنی، و از وی اطاعت نمایی!

۱- .سوره حجر، آیه ۹۴.

۲- .سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۰.

ص: ۸۳

این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنت همچون «ابن جریر» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» و «ابونعیم» و «بیهقی» و «ثعلبی» و «طبری» نقل کرده اند، و ابن اثیر در جلد دوم کتاب کامل این سخن را آورده است، همچنین «ابوالفداء در جلد اول تاریخش و گروهی دیگر (۱).

این حدیث نشان می دهد تا چه اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز تنها بود، و چگونه در پاسخ دعوتش جز استهزا و سخریه عکس العملی نداشتند، و چگونه علی علیه السلام از نخستین روزهای دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله که از تنهایی سخت رنج می برد، در کنار حضرتش ایستاد و مدافع او بود.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله یک یک از طوایف قریش را صدا زد و آنها را از آتش الهی برحذر داشت گاه می فرمود:

«یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار»

«ای طایفه بنی کعب خود را از آتش رهایی بخشید».

و گاه همین خطاب را به طایفه «بنی عبدالشمس» و «بنی عبد مناف» و «بنی هاشم» و «بنی عبدالمطلب» می کرد و می فرمود:
«انقذوا انفسکم من النار»

«خویشتن را از آتش الهی نجات دهید که من قادر بر دفاع از شما در صورت کفر نیستم.» (۲) (۳)

از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده اند که چون آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» نازل شد، پیامبر مرا احضار کرد و فرمود: خدا فرمان داده است که نزدیکان اقربای خود را بخوانم و آنها را به سوی اسلام دعوت کنم و بیم دهم و سخت دلگیرم که می دانم چون بگویم با من بدی پیش گیرند و فرو ماندم که

۱- . برای توضیح بیشتر به کتاب المراجعات صفحه ۱۳۰ به بعد و کتاب «احقاق الحق» جلد ۴ صفحه ۶۲ به بعد مراجعه فرمایید.

۲- . تفسیر «قرطبی» جلد ۷ صفحه ۴۸۵۹ ذیل آیات مورد بحث با مختصر تلخیص.

۳- . تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۳۶۵ الی ۳۷۴.

ص : ۸۴

جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! آنچه را فرمان یافته ای انجام ده که به عقوبت نیفتی، اینک تو ای علی طعامی آماده کن و ران گوسفندی و ظرف شیری و بنی عبدالمطلب را فراخوان که فرمان خدا را به آنها رسانم، من آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود انجام دادم. قوم که حدود چهل نفر بودند حاضر شدند که عموهای پیامبر، ابوطالب و حمزه، عباس و ابولهب در جمع حاضر بودند فرمود طعام را حاضر کردم و پیامبر صلی الله علیه و آله پاره گوشتی برگرفت و با لب پاره کرد و در اطراف ظرف نهاد و گفت به نام خدا تناول کنید.

همه خوردند تا سیر شدند و چیزی کم نیامد قسم به خدایی که جان من به فرمان اوست غذایی که برای همه آوردم، و همه خوردند و سیر شدند، به اندازه خوراک یکی از آنها بود.

باز پیامبر فرمود: قوم را نوشیدنی بده، ظرف شیر را آوردم که همه نوشیدند تا سیراب شدند. به خدا سوگند که ظرف شیر به اندازه یکی از آنها بود و همه نوشیدند و شیر کم نشد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله خواست سخن آغاز کند ابولهب پیشدستی کرد و گفت رفیق شما شما را جادو کرد، همه برخاستند و متفرق شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله نشد مطلب خود را بیان فرماید. روز دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به من [علی] فرمود: چنانکه روز پیشین کرده بودم، کسان را دعوت و غذایی که آماده کردم بیاوردم و بخوردند و چیزی کم نیامد و شیر نیز همه نوشیدند و سیراب شدند.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای بنی عبدالمطلب به خدا هیچ کس از مردم عرب چیزی بهتر از آنچه من آورده ام برای قوم خویش نیاورده است، من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام و خدای تعالی مرا فرمان داده که شما را به سوی

او بخوانم، کدامتان مرا در این کار یاری می کنید که برادر، وصی و جانشین من باشید، گوید: و قوم خاموش ماندند و من[علی] که از همه خردسال تر بودم گفتم: ای پیامبر خدا من پشتیبان تو خواهم بود.

و او گردن مرا بگرفت و گفت: این برادر و وصی و جانشین من است، مطیع وی باشید.

ص : ۸۵

و قوم خندان برخاستند و به ابوطالب می گفتند:

«به تو گفت که از پسرت اطاعت کنی».(۱)

(ربیعہ بن ناجد گوید: یکی به علی علیه السلام گفت:

«ای امیر مؤمنان چطور میراث پسر عمویت به تو رسید و به عمویت نرسید؟»

علی گفت: «بیایید» و سه بار گفت تا مردم فراهم شدند و گوش دادند، آنگاه گفت: «پیمبر بنی عبدالمطلب را که همه کسان وی بودند بخواند که هر یکیشان یک بزغاله می خورد، و یک ظرف شیر می نوشید و اندک غذایی برای آنها ساخته بود که بخوردند تا سیر شدند، و غذا مانند اول بود، گویی دست نخورده بود، پس از آن ظرف شیری خواست که بنوشیدند تا سیراب شدند، و همه شیر به جای بود گویی کس دست نزده و ننوشیده بود.

پس از آن گفت: «ای بنی عبدالمطلب من به سوی شما بخصوص و سوی همه مردم مبعوث شده ام و کار دعوت مرا دیده اید، کدامتان با من بیعت می کنید که برادر و یار و وارث من باشد؟»

گوید و کس برنخواست و من که از همه خردسالتر بودم برخاستم و پیمبر به من گفت: «بنشین» پس از آن سخن خویش را تکرار کرد و سه بار گفت و هر بار من برخاستم و گفتم: «بنشین» چون بار سوم شد دست خویش به دست من زد، همین سبب بود که من به جای عمویم وارث پسرعمویم شدم.(۲)

«ابوعبدالله فضل بن عبدالرحمن هاشمی از فرزندان ربیعہ بن حارث مرا خبر داد که آنان در خانه حارث بن عبدالمطلب بودند و چهل مرد یکی بیش یا کم می شدند پس برای آنها خوراک تهیه کرد و ده نفر ده نفر خوردند تا سیر شدند. با آنکه تمام خوراکشان یک پای گوسفند و نوشابه شان یک ظرف شیر بود و در میان آنان کسانی بودند که هر کدام یک بره را می خوردند و یک پیمانه نوشابه را

۱- . طبری، ج ۳، ص ۸۶۶ - ۸۶۷.

۲- . یعقوبی، ج ۲، ص ۸۶۲ - ۸۶۷.

می نوشیدند. سپس آنان را چنانکه خدا فرموده بود بیم داد و به آنها اعلام کرد که خدا آنان را برتری داده و برگزیده و پیمبر خود را در میان آنها مبعوث کرده و او را فرموده است که بیمشان دهد، پس ابولهب گفت: پیش از آنکه دیگران جلو محمد را بگیرند جلو او را بگیرید که آن روز اگر به یاری او برخیزید کشته شوید و اگر او را رها کنید خوار گردید ابوطالب گفت: ای ننگ فامیل به خدا قسم برای یاری او آماده ایم و در آینده هم یاور او خواهیم بود. ای پسر برادرم هر گاه خواستی به سوی پروردگارت دعوت کنی ما را اعلام کن تا مسلح شده همراه تو بیرون آییم.

در همان روز جعفر بن ابی طالب و عبیده بن حارث و گروه بسیاری به اسلام در آمدند و امرشان آشکار گردید و شماره آنان بسیار گشت و با خویشان مشترک خود دشمنی کردند، پس قریش بر بیچارگانیشان فشار آوردند تا از اسلام بازگردند و رسول خدا را دشنام دهند. از کسانی که در راه خدا شکنجه می شدند، عمار بن یاسر و پدرش یاسر و مادرش سمیه اند، تا آنجا که ابوجهل سمیه را با نیزه ای که به پایین شکمش فرو برد، شهید کرد و سمیه اول کسی است که در اسلام به شهادت رسید دیگر خباب بن ارت و صهیب بن سنان و ابو فکیه ازدی و عامر بن فهیره و بلال بن رباح. خباب بن ارت گفت: ای رسول خدا برای ما دعا کن: گفت:

«انکم لتعجلون لقد کان الرجل ممن کان قبلکم یمشط بامشاط الحدید و یشق بالمنشار، فلا یرده ذالک عن دینه، واللہ لیتمن اللہ هذا الامر حتی یسیر الراکب من صنعاء الی حضرموت لایخاف الا الله و الذئب علی عنزه»

«شماها شتاب می کنید، پشینیان چنان بودند که مردی از آنها را با شانه های آهنی شکنجه می دادند و با اره می شکافتند، و این همه او را از دینش باز نمی گردانند، به خدا قسم که خدا این کار را به انجام می رساند، و چنان می شود که سواره ای از صنعاء تا حضرموت برود و جز از خدا نترسد از آنکه گرگی گوسفندی را بدرد.»

شکنجه مسلمانان به سختی کشید و از مشرکان آزار فراوان دیدند در نتیجه پنج

ص : ۸۷

نفر از جمله ابوقیس بن ولید بن مغیره و ابو قیس بن فاکه بن مغیره [از بنی مخروم] از دین باز گشتند، به روایتی این آیه درباره اینان نازل شده است:

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) (۱)... (۲)

هجرت به حبشه

چون رسول خدا دید که یاران او سخت گرفتار و در شکنجه اند و او خود در پناه عمویش ابوطالب آسوده است. به آنان گفت: به کشور حبشه نزد نجاشی هجرت کنید، که او نیک پناه می دهد، پس در مرتبه اول دوازده مرد و در مرتبه دوم هفتاد مرد به علاوه زنان و فرزندان، و اینان مهاجرین اولین اند، و آنها را در نزد نجاشی مقام و منزلتی بود. نزد جعفر [بن ابی

طالب] می فرستاد و از آنچه می خواست پرسش می کرد، چون خبر این قضیه به قریش رسید، عمرو بن عاص و عماره بن ولید مخزومی را با هدیه هایی نزد نجاشی فرستادند، و از او خواستند تا آن دسته از یاران رسول خدا را که نزد او رفته اند به سوی آنان باز گردانند و گفتند: کم خردانی از قریش از دین ما بیرون رفته و مردگان ما را گمراه خوانده و خدایان ما را بد گفته اند و اگر آنان را با عقیده ای که دارند واگذاریم، ایمن نیستیم که دین تو را تباه سازند. پس چون عمرو و عماره این پیام را به نجاشی گفتند. پس پی جعفر فرستاد و از او پرسید. جعفر گفت: اینان را بدترین کیش است چه سنگ را پرستش می کنند و برای بتها نیایش دارند، و پیوند خویشاوندی را می برند و حرامها را حلال می شمارند. اکنون خدای در میان ما پیمبری فرستاده است که از بزرگوارترین و سزاوارترین و راستگوترین و محترم ترین رجال ما است. پس به

۱- .سوره نساء، آیه ۹۷.

۲- . یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵.

ص : ۸۸

فرمان خدا، به رها کرد پرستش بتها و دوری کردن از بدیها و بیدادگری ها و حرامها و به کار بستن حق و پرستش خدای یگانه امر کرده است. نجاشی هدیه ها را به عمرو و عماره پس داد و گفت: مردمی را که در پناه من آمده اند و دین حق دارند به شما که دین باطل دارید تسلیم کنم؟ آنگاه به جعفر گفت: چیزی از آنچه بر پیمبر شما نازل شده است بر من بخوان، جعفر «کهیص» را تلاوت کرد، و نجاشی و کشیش هایی که در حضور او بودند گریستند، پس عمرو و عماره به او گفتند: ای پادشاه اینان گمان می برند که مسیح بنده ای است مملوک، این سخن نجاشی را بیمناک ساخت و پی جعفر فرستاد و به او گفت پیمبر شما درباره مسیح چه می گوید؟ گفت: می گوید که مسیح روح خدا و کلمه او است که آن را بر دوشیزه ای شوهر نکرده افکنده است. پس نجاشی چوب را میان دو انگشت خود گرفت و گفت: مسیح از آنچه گفתי حتی به اندازه این چوب فزونی ندارد. (۱)

وقتی قرشیان دیدند که ابوطالب از یاری پیمبر خدا صلی الله علیه و آله دست بر نمی دارد و سر دشمنی و جدایی آنها را دارد، عماره بن ولید بن مغیره را پیش وی بردند و گفتند: ای ابوطالب اینک عماره بن ولید نیک منظرترین جوان قریش است، او را بگیر که عقل و توان او در کمک و خدمت تو باشد، و فرزند خوانده تو شود و برادر زاده ات را که از دین تو و پدرانت بریده و جماعت و قوم را پراکنده کرده و عقلهای آنان را سبک شمرده به ما تسلیم کن که او را بکشیم، که مردی در مقابل مردی باشد.

ابوطالب به آنها گفت: حقاً چه بد مردمانی هستید، پسر خودتان را به من می دهید که او را غذا دهم و اداره کنم و پسر خویش را به شما دهم که او را بکشید! به خدا هر گز چنین نخواهد شد. (۲)

قریش نزد ابی طالب آمدند و گفتند: از تو خواستاریم پیشنهاد عادلانه ما را بپذیری عماره بن ولید که از همه قریش خوشگلتر و خوش اندام تر است بگیری و

۱- همان، ص ۳۸۵ الی ۳۸۷.

۲- طبری، ج ۳، ص ۸۷۱.

ص : ۸۹

پسرت قرار دهی و محمد را به ما تسلیم کن تا او را بکشیم. ابوطالب گفت: با من از در انصاف سخن نگفتید پسرم را به شما تسلیم کنم تا او را بکشید و پسر خود را به من می دهید که او را پرورش دهم و اشعاری گفت که یعقوبی و ابن هشام آورده اند(۱)

۴۵ تا ۵۰ عام الفیل ۶۱۶ تا ۶۲۰ میلادی

چهل و پنج سالگی حضرت تا پنجاه سالگی

چون عمرو بن عاص و عماره بن ولید فرستادگان قریش از سفر خود به حبشه و ملاقات با نجاشی بهره نگرفتند، و نجاشی از مهاجرین حمایت کرد، مسلمانان مهاجرت به حبشه را ادامه دادند، از طرف دیگر با بازگشت عمرو و عماره به مکه سران قریش به مخالفت خود و سختگیری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله افزودند تا آنجا که ابولهب به جسارت و اذیت بدنی حضرت افزود و چون حمزه عموی حضرت از این واقعه آگاه شد، با ابولهب به مشاجره برخاست و گفت نمیدانی من دین او را پذیرفته ام، از این پس با من طرفی، همچنین به واسطه ابوطالب تمام مردم بنی هاشم اعم از آنها که مسلمان شده بودند و آنها که هنوز در عقاید خود باقی بودند تصمیم گرفتند از پیامبر حمایت کنند.

در پس این حوادث پی در پی بزرگان قریش نیز متحد شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله را از میان بردارند، و قصد کشتن او را کردند.

همچنین هر مسلمانی را که می توانستند در نهایت بی رحمی بهر نحو ناروا او را اذیت و شکنجه می کردند.

مسلمانان که بیشترشان غیر از مهاجرین بنی هاشم بودند برای حفظ جان پیامبر و در امان بودن خود به دره ای که متعلق به ابوطالب بود، و دیده بانی از آن امکان داشت برای مصونیت نقل مکان کردند و ابوطالب دستور داد علی علیه السلام شبها در

۱- یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۱؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

ص : ۹۰

بستر جای پیامبر صلی الله علیه و آله بخوابد، زیرا بیم آن بود که با شیخون به جان رسول الله صلی الله علیه و آله آسیب رسد، حتی خود ابوطالب وقت و بیوقت در شعب گردش می کرد.

کفار چون چنین دیدند، در دارالندوه اجتماع کردند و پیمان نامه ای تنظیم و افراد مقیم شعب را تحریم کردند، و در آن پیمان

نامه، خرید و فروش هر گونه خوار و بار و لوازم زندگی روزمره را با مسلمانان ممنوع و مقرر داشتند که از این پس نه به بنی هاشم زن بدهند و نه از آنها زن بگیرند. این توافقنامه را چهل نفر از سران قریش امضا کردند و آن را به کعبه آویختند. (این رسم بود که دیگر کسی تخلف از قرارداد نمی کرد).

در چنین وضعی رفته رفته کار بر اهالی شعب سخت و سخت تر شد و آذوقه و مایحتاج آنها تمام شد با اینکه بعضی دوستان و خویشاوندان بنی هاشم مخفیانه آذوقه هایی به آنها می رساندند، اما زندگی در شعب پیوسته غیر مقدور و از توان افراد بیرون می شد.

این سختی و تنگنا وقتی به نهایت رسید که ابوطالب علیه السلام در سال دهم بعثت وفات کرد و پس از اندکی حضرت خدیجه سلام الله علیها زوجه حضرت که از ثروتمندان بزرگ مکه بود و تمام اموال او صرف مسلمانان گشت نیز رحلت کرد، و پیامبر از این دو واقعه سخت غمناک شد و با مسلمانان شعب را ترک و خود راهی طائف شد. این خلاصه ای بود از سال ۴۵ عام الفیل یعنی از چهل و پنج سالگی تا پنجاه سالی حضرت که وفات ابوطالب علیه السلام و خدیجه علیها السلام اتفاق افتاد.

اسناد آنچه فی الجمله از نظر گذشت مبسوط تر عیناً از تاریخ و اقوال معتبری که از آن سالها در دست است ذیلاً نقل می کنیم.

محاصره کردن قریش رسول خدا را و داستان صحیفه

(اشراف قریش آهنگ کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله کردند و تصمیم آنان قطعی شد و خبر به ابوطالب رسید. پس گفت:

ص : ۹۱

والله لن بصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا

و دعوتی و زعمت انک ناصح و لقد صدقت و کنت ثم امینا

و عرضت دینا قد علمت بانه من خیر ادیان البریه دینا

«بخدا قسم تا روزی که مرا به خاک نسپرده اند هرگز گروه قریش بر تو دست نخواهند یافت به قصد خیرخواهی و هدایت مرا دعوت نمودی و بی شک راست گفתי و در دعوت خویش امانت داشتی، دینی را عرضه کردی که آن را از بهترین دینهای مردم دانسته ام»

پس چون قریش دانستند که نمی توانند رسول خدا را بکشند و یقین کردند که ابوطالب او را تسلیم نمی کند، و اشعار ابوطالب به گوش آنها رسید، نامه مهر گسل ستمگرانه را نوشتند که با احدی از بنی هاشم خرید و فروش نکنند، و به آنها زن ندهند و از آنان زن نگیرند و با آنها داد و ستد نکنند مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به آنها تسلیم نمایند تا او را

بکشند، و بر این مضمون هم پیمان شدند و هشتاد مهر بر آن صحیفه زدند. نویسنده آن [منصور بن] عکرمه بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار بود که دست او شل شد. سپس قریش شش سال پس از بعثت، رسول خدا را با خاندانش از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بن عبد مناف در دره ای که به آن شعب بنی هاشم گفته می شد محصور ساختند، و رسول اکرم با همه بنی هاشم و بنی مطلب سه سال در شعب ماندند، تا آنکه رسول خدا و نیز ابوطالب و خدیجه تمام دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند، سپس جبرئیل به رسول خدا فرود آمد و گفت: خدا موریانه را بر صحیفه قریش فرستاده تا هر چه بی مهری و ستمگری در آن بود به جز جاهای نام خدا همه را خورده است رسول خدا ابوطالب را از این امر آگاه ساخت، پس ابوطالب همراه رسول خدا و خاندانش بیرون آمدند تا به کعبه رسیدند و در کنار آن نشستند، قریش هم از طرفی روی آور شدند و گفتند: ای ابوطالب هنگام آن رسیده است که عهد (خویشاوندی) را یادآوری و نزدیکی با قوم را آرزو کنی و سرسختی درباره برادرزاده ات را رها کنی، ابوطالب به آنان گفت: ای قوم من هم اکنون صحیفه خود را بیاورید شاید گشایش و راهی به صله رحم و رها کردن بی مهری پیدا

ص: ۹۲

کنیم، صحیفه را آوردند و مهرها همچنان بر آن بود، پس ابوطالب گفت: آیا هیچ کاری با آن کرده اید؟ گفتند: نه به خدا قسم. گفت: پس محمد از طرف پروردگارش به من گوید که خدایش موریانه را فرستاده است تا هر چه را جز نام خدا در آن بود همه را خورده است، راستی بگویید که اگر سخنش راست باشد، چه می کنید؟ گفتند دست برمی داریم و کاری نداریم، گفت: من هم اگر سخنش دروغ در آید، او را به شما دهم تا بکشید. گفتند: انصاف دادی و نیکو گفتی. مهر صحیفه شکسته شد و ناگهان دیدند موریانه هر چه جز نام خدا در آن بوده، همه را خورده است، پس گفتند: این جز جادوگری نیست و ما هرگز در تکذیب او مثل این ساعت جدی نبوده ایم، در آن روز مردم بسیاری به اسلام درآمدند، و بنی هاشم و بنی مطلب از شعب درآمدند و دیگر به آن برنگشتند. [(۱۱)] (۲)

پس از مرگ ابوطالب قریش بر پیامبر سخت گرفتند و قصد کشتن او را داشتند حضرت برای تبلیغ به طائف سفر کرد و با سران قبایل سخن گفت و نتیجه نگرفت و تنها عدّاس غلام نصرانی عتبه بن ربیعہ اسلام آورد و رسول خدا به مکه بازگشت. (۳)

مقدمات هجرت به مدینه - اصحاب عقبه -

اوس و خزرج دو طایفه نیرومند در مدینه بودند که سال هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه مشغول تبلیغ و تحمل سختی ها بود، آنها با یکدیگر به جدال و نبردهای پی در پی مبتلا بودند و رفته رفته سخت آشفته و خسته و پریشان شده بودند و قوم یهود بنی نضیر و بنو قریظه بر آنها گستاخ شده بودند، آنها آمدند به مکه و از قریشیان برای اصلاح کار خود کمک خواستند و توفیق نیافتند، به طائف هم رفتند و بی نتیجه بازگشتند، تا اینکه مردی از قبیله اوس به مکه آمد و مسلمان شد و به

۱- رجوع کنید به طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۸ الی ۳۹۰.

ص : ۹۳

مدینه بازگشت و در مدینه سخن از اسلام آورد، و پس از چندی به دست خزر جیان کشته شد تا اینکه چند نفر از پسران عفران به مکه آمدند. (و رسول خدا آنها را دید و به سوی خدا دعوت نمود، و قرآن بر آنان تلاوت کرد، مردی از آنها به نام ایاس بن معاذ گفت: ای قوم من، به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان شما را به آمدن آن بیم می دادند، مبادا دیگران پیش از شما به او بگروند، پس اسلام آوردند، و رسول خدا از آنان بر ایمان به خدا و رسولش پیمان گرفت و سپس بازگشتند و داستان تازه را به قوم خود بازگفتند، اینان از رسول خدا خواسته بودند که مردی را از طرف خود برای دعوت مردم به کتاب خدا با آنها بفرستد پس رسول خدا مصعب بن عمیر را نزد آنها فرستاد و او بر اسعد بن زراره فرود آمد و مردم را به خدای عزوجل دعوت می کرد و اسلام را به آنها یاد می داد و او نخستین مهاجر مدینه بود سپس دوازده نفر از انصار نزد رسول خدا به مکه آمدند و او را دیدار کردند، و اینان اصحاب عقبه اولی هستند، پس به خدا ایمان آوردند و رسول خدا را تصدیق کردند، و به مدینه بازگشتند، در این هنگام سخن از رسول خدا بسیار گفته می شد و اسلام در مدینه آشکار شده بود، در سال آینده گروهی از اوس و خزرج به مکه آمدند و هفتاد مرد و زن با رسول خدا دیدار کردند و اسلام آوردند و او را تصدیق کردند و رسول خدا از آنان بیعت نساء گرفت، پس از او خواستند که همراهشان به مدینه رود و گفتند هیچ مردمی به بدبختی امروز ما گرفتار نیستند، شاید خدا به واسطه تو ما را فراهم سازد و امر ما را اصلاح کند، آنگاه کسی سر فرازتر از ما نخواهد بود، رسول خدا به آنان پاسخی نیکو داد و به مدینه بازگشتند، و قوم خود را به سوی اسلام دعوت نمودند و اسلام تا آنجا در مدینه پیشرفت کرد که خانه ای از خانه های انصار نماند جز آنکه نام رسول خدا در آن به نیکی برده می شد. (۱)

و به روایت طبری و ابن هشام در سیره نبوی پنج نفر از قرشیان از وقایع شعب و سختی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم و بنی مطلب روا داشته شده بود

۱- . همان، ج ۲، ص ۳۹۷۹۶ به تلخیص.

ص : ۹۴

ناراضی بودند با هم متحد شدند و به نزدیک حجون بالای مکه گرد آمدند و هم پیمان شدند که بر ضد پیمان نامه آویخته شده بر کعبه برخیزند و آن را نقض کنند، ابتدا کننده هشام بن حارث بود، سپس به ترتیب زهیر بن ابی امیه، مطعم بن عدی، ابوالبختی ابن هشام و زمعه بن اسود بن مطلب، این جمع نزدیک کعبه آماده شدند.

زهیر بن ابی امیه مخزومی که مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود، در سخن گفتن با قریش پیشقدم شد و گفت ای مردم مکه! ما غذا می خوریم و آب می نوشیم و جامه به تن می کنیم، و بنی هاشم دارند نابود می شوند، بخدا قسم از پای ننشینیم تا این پیمان ستمگرانه پاره شود، و هم پیمانان او نیز با او همگام شدند. و او را تأیید کردند، ابوطالب در گوشه مسجد نشسته بود، و خواستند پیمان نامه را پاره کنند که دیدند موریانه همه را خورده است جز کلمه (بسمک اللهم) که قرشیان در آغاز نامه های

خود می نوشتند،(۱) ابوطالب و خدیجه در یکسال بمردند و کار بر پیمبر صلی الله علیه و آله سخت تر شد.(و چنان بود که پیمبر در موسم حج با قبایل عرب سخن می کرد و می گفت که پیمبر خداست و آنها را به تصدیق و حمایت خویش می خواند.

عبدالله بن عباس گوید: شنیدم که ربیعہ بن عباد با پدرم سخن می کرد و می گفت من نوجوان بدم و با پدرم به منی بدم و پیمبر به محل قبایل عرب می ایستاد و می گفت: ای بنی فلان، من پیمبر خدایم که سوی شما مبعوث شده ام، و خدا به شما فرمان می دهد که او را بپرستید، و برایش شریک نیاورید، و از پرستش بتان چشم بپوشید، و به من ایمان آورید و تصدیق کنید، تا رسالت خویش بگذارم.(۲)

(گوید: چون خدا اراده فرمود دین خود را غالب کند و پیمبر خویش را عزت دهد و وعده خود را به انجام رساند، پیامبر در موسم حج به دیدار و دعوت قبایل پرداخت و به نزد عقبه گروهی از قوم خزرج را بدید که خدا برای آنها نیکی

-
- ۱- . به تلخیص طبری، ج ۳، صفحات ۸۷۸ الی ۹۱۸ و سیره ابن هشام چاپ مصطفی لبانی حلبی قسم الاول شامل دو جزء[دو جلد] ص ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۷۶ ۳۷۷ به تلخیص.
- ۲- . طبری، همان.

ص : ۹۵

خواسته بود.

(محمد بن اسحاق گوید: وقتی پیمبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را بدید، گفت: شما چه کسانی؟ گفتند: از قوم خزرجیم. گفت: از وابستگان یهودید؟ گفتند: آری، گفت: بیاید بنشینید تا با شما سخن کنم. آنها پذیرفتند و نشستند و پیمبر به سوی خدای عزوجل دعوتشان کرد و اسلام را بر آنها عرضه کرد و آیات قرآن خواند.(۱)

[خزرجیان بت پرست بودند، و در دیارشان(مدینه) و اطراف آن یهودیان زندگی می کردند که اهل کتاب و علم بودند و این دو طایفه با هم جنگها و درگیریها داشتند، یهودیان به آنها گفته بودند منتظر پیمبری هستیم که بعثت او نزدیک است و ما پیرو او می شویم و شما را چون عاد و ارم نابود خواهیم کرد]

(بدینسان جمعی از خزرجیان دعوت پیغمبر را پذیرفتند و تصدیق او کردند و به اسلام گرویدند و گفتند: «میان قوم ما دشمنی و کینه توزی هست و امیدواریم خدا به وسیله تو دشمنی از میانه بردارد، اکنون پیش آنها می رویم تا به مسلمانی دعوتشان کنیم و دین تو را که پذیرفته ایم بر آنها عرضه داریم، اگر به این دین همسخن شوند، هیچ کس از تو عزیزتر نخواهد بود» آنگاه خزرجیان سوی دیار خویش رفتند و ایمان آورده و تصدیق پیمبر کرده بودند، و چنانکه گویند آنها شش تن خزرجی بودند. اسعد بن زراره، و عوف بن حارث بن مالک، قطبه بن عامر، و جابر بن عبدالله رئاب، گوید: و چون به مدینه رسیدند از پیمبر خدا با قوم خویش سخن کردند و آنها را به اسلام خواندند و در همه جا همه خانه های انصار از پیمبر خدا سخن کردند

(سال بعد در موسم حج دوازده کس از انصار به مکه آمدند و پیمبر صلی الله علیه و آله را به نزدیک عقبه دیدند و این عقبه اول بود و با وی بیعت کردند و این را بیعت زنان گفتند که هنوز جنگ مقرر نشده بود.

عباده بن صامت گوید: من در بیعت عقبه اولی حضور داشتم و دوازده کس

۱- طبری، ج ۳، ص ۹۴۸ - ۹۵۸.

۲- همان، ص ۹۵۸؛ ایضاً سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۲۸ - ۴۲۹.

ص : ۹۶

بودیم و با پیغمبر خدا بیعت زنان کردیم و این پیش از این بود که پیکار مقرر شود؛ بیعت کردیم که برای خدا شریک نیاوریم و دزدی و زنا نکنیم، و فرزندان خود را نکشیم، و تهمت نزنیم و در کار نیک نافرمانی نکنیم و او فرمود، اگر به بیعت وفا کردید بهشت دارید و اگر در چیزی خلل آورید و در دنیا عقوبت آن را دیدید کفاره آن را داده اید، و اگر آن را نهان کردید روز رستاخیز کار شما با خداست، اگر خواهد شما را ببخشد و اگر خواهد عذابتان کند.

ابن اسحاق گوید: «چون انصاریان سوی دیار خویش باز می گشتند پیمبر صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با آنها فرستاد تا برای آنها قرآن بخواند و اسلام و فقه دین بیاموزد، و مصعب در مدینه قاری لقب گرفت و منزل وی در خانه اسعد بن زراره بود»(۱)

طبری نوشته است اسعد بن زراره که مسلمان شده بود پسر خاله سعد بن معاذ سالار قوم بود، او به همیاری مصعب سعد بن معاذ را به اسلام خواندند و او پذیرفت، غسل کرد و نماز به جای آورد، و پس از آن مصعب به خانه اسعد بن زراره بازگشت و مردم را به اسلام خواند و چون سعد بن معاذ اسلام را پذیرفت در محله عبدالاشهل مرد و زنی که مسلمان نشده باشد نبود.(۲)

عقبه دوم - هجرت به مدینه

(مسلمانان مدینه در ایام حج به همراه قبایل خود که هنوز مشرک و مسلمان نشده بودند راهی مکه می شوند) کعب بن مالک که از حاضران عقبه دوم بود گوید: در نیمه ایام تشرین با پیمبر به نزدیک عقبه وعده نهادیم و چون از حج فارغ شدیم و شب وعده رسید. ابو جابر عبدالله بن حرام با ما بود، که به او خبر دادیم ما کار خویش را از مشرکان قوم نهان می داشتیم، اما با او گفتیم: ای ابو جابر تو از سروران قوم مایی و بیم داریم بر این دین که هستی هیزم جهنم شوی، آنگاه

۱- طبری، ج ۳، ص ۹۶۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۲ - ۴۳۳ به تلخیص.

۲- طبری، ج ۳، ص ۹۶۸ - ۹۸۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۵ - ۴۳۶ به تلخیص.

ص : ۹۷

وی را به اسلام خواندیم و گفتیم که در عقبه با پیمبر خدا صلی الله علیه و آله وعده نهاده ایم، ابوجابر مسلمان شد و با ما به عقبه آمد و جزو نقیبان شد. و چون یک سوم شب گذشت سوی وعده گاه پیمبر خدا شدیم و مخفیانه راه سپردیم تا به دره نزدیک عقبه فراهم آمدیم و هفتاد کس بودیم و دو زن نیز با ما بود، در انتظار پیامبر ماندیم که بیامد و عموی وی عباس بن عبدالمطلب با وی بود.

چون موضوع هجرت به مدینه مطرح بود عباس عموی پیامبر برای محکم کردن پیمان اهل مدینه با حضرت آمده بود و اینکار با اینکه خود هنوز دین اسلام را نپذیرفته بود به نحو احسن انجام داد و آنها اطمینان دادند که با تمام وجود از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت خواهند کرد، آنگاه از پیامبر خواستند که آنها را ارشاد کند، حضرت برای آنها قرآن خواند و به سوی اطاعت از الله دعوتشان کرد و فرمود: بیعت من و شما بر این باشد که مرا همانند مردان و زنان و فرزندان خویش حمایت کنید. گفتند: ما اهل پیکار و سلاحیم و از تو با خونمان حمایت می کنیم با ما بیعت کن که چون پیروز شدی به سوی قوم خویش برنگردی و ما را رها نکنی. پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز گفت خون من خون شما و با هر که جنگ کنید جنگ کنم و با هر که به صلح باشید به صلح باشم.

در این بیعت حاضران اهل مدینه در عقبه پیمان بستند و گفتند که تو از مایی و ما از تویم، هر کس از یاران تو که پیش ما آید و خود تو را مثل خودمان حمایت می کنیم. (۱)

ابوجعفر گوید: انصاریان در ماه ذیحجه در مکه با پیمبر بیعت کردند و پیمبر خدا بقیه ذیحجه و محرم و صفر را در مکه به سر کرد و با بازگشت مهاجران از حبشه و فزونی مسلمانان، قرشیان با مسلمانان سختی بیش از پیش، پیش گرفتند و این فتنه دوم بود، فتنه اول آن هنگام که پیامبر دستور مهاجرت به حبشه را داد و فتنه دوم وقتی که مسلمانان از حبشه بازگشتند.

ابوجعفر گوید: چون خدای عزوجل به پیمبر خود اذن جنگ داد و آیه

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۴۱، به تلخیص.

ص : ۹۸

(و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه) نازل شد، و انصاریان بیعت جنگ کردند، پیمبر به یاران خویش که در مکه بودند به فرمود تا مهاجرت کنند و سوی مدینه روند، و به برادران انصار خویش پیوندند. و گفت: خداوند برادران و محلی برای شما قرار داد که در آنجا در امانید، آنها برون شدند و پیمبر در مکه بود و انتظار می برد که خدایش اذن دهد تا از مکه به مدینه مهاجرت کند.

و چون قریشیان دیدند که پیمبر طرفداران و یارانی جز آنها که در مکه هستند و در شهر دیگرند و از رفتن یاران او خبر یافتند بدانستند که آنها محلی یافته اند و از دسترس آنها دور شده اند، مراقب خروج پیمبر صلی الله علیه و آله بودند که می دانستند وی نیز به مهاجران مدینه ملحق خواهد شد تا برای جنگ آنها آماده شود، به همین سبب در دارالندوه خانه قصی بن کلاب که

قریش همه کارهای خویش را در آنجا حل و فصل می کردند، فراهم آمدند، و چون جمع شدند با همدیگر گفتند: «کار این مرد چنان شده که می دانید و بیم آن هست که با یاران خویش به ما بتازد، در این باب تدبیری کنید.

ابوجهل گفت: از هر قبیله جوانی دلیر و والانسب و شریف معین کنیم و هر یک را شمشیری بُران دهیم که بر سر او بریزند و یکباره چون ضربت واحد یک مرد بزنند و خونسش بریزند و ما آسوده شویم، که اگر چنین کنیم خون وی بر همه قبایل افتد و بنی عبد مناف که تاب جنگ با همه قریش را ندارند به خونبها راضی شوند و خونبها به آنها دهیم.

قوم به این کار همسخن شدند و جمع پراکنده شد و جبرئیل به نزد پیغمبر خدای آمد و گفت: «امشب بر بستر خویش بخواب».

چون شب برآمد اطراف خانه او فراهم آمدند و مراقب بودند تا کی بخوابد و بر او بتازند و پیمبر صلی الله علیه و آله چون می دانست به علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت: «بر بستر من بخواب و جامه سبز حضرمی مرا بپوش». حضرت در حالی که آیاتی از سوره یس را تلاوت می کرد (اناجعلنا فی اعناقهم اغلالا- فیهی الی الاذقان فهم مقمهون و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لایبصرون) از خانه خارج شد و مشتی خاک به سوی آنها پراکند که او را ندیدند.

آنها که بر در خانه مراقب پیمبر بودند وارد خانه شدند و علی از بستر

ص : ۹۹

برخواست چون نزدیک شدند او را شناختند و گفتند رفیقت کجاست؟ علی گفت چه می دانم گفته بودید برود او هم رفت، قوم او را بزدند و سوی کعبه بردند و ساعتی بداشتند و سپس او را رها کردند، و خدای تعالی پیمبر خویش را از کیدشان در امان داشت. (۱)

(ابوجعفر گوید: جز علی بن ابیطالب علیه السلام و ابوبکر و خاندان وی کسی از هجرت پیمبر صلی الله علیه و آله خبر نداشت، پیمبر سفر خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام خبر داده و گفته بود در مکه بماند و امانتهایی را که از مردم پیش پیمبر بود به صاحبانش برساند زیرا چنان بود که هر که در مکه چیزی گرانقدر داشت نزد پیمبر خدا می سپرد که صدق و امانت وی را می دانستند و چون پیمبر آهنگ رفتن کرد پیش ابوبکر رفت و از در کوچکی که پشت خانه وی بود برون شدند و سوی غار ثور رفتند. ثور کوهی است که در پایین مکه است، وارد غار شدند و عبدالله پسر ابوبکر هر روز اخبار مکه را می آورد؛ و عامر بن فهیره گوسفندان را می آورد که شیر بدوشند و اسماء دختر ابوبکر شبانگاه برای آنها غذا می آورد. (۲)

پیمبر سه روز در غار بماند و ابوبکر با وی بود و قرشیان صد شتر جایزه نهاده بودند که هر کس محمد صلی الله علیه و آله را پس آرد به او بدهند، و عبدالله ابن ابی بکر مراقب اخبار و گفتگوی قریش بود و چون شبانگاه به غار می آمد و بازمی گشت، عامر بن فهیره گوسفندان را به دنبال او می راند تا جای پایش کور شود. (۳)

(ابوجعفر گوید: بَلَد پیمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر آنها را به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول پسینگاه به قبا نزد بنی عمرو بن عوف رسانید. (۴)

(ابوجعفر گوید: علی بن ابیطالب رضی الله عنه سه شب در مکه بماند و امانتها را که پیش پیامبر بود به صاحبانش داد و چون از این کار فارغ شد به پیامبر پیوست و

۱- . طبری، ج ۳، ص ۹۰۷ الی ۹۱۳ به تلخیص سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۸۱ و ۴۸۲ به تلخیص.

۲- . دکتر نجاح طلائی کتاب مستقلی نوشته و اثبات کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غار تنها بوده و ابوبکر در غار حضور نداشته است.

۳- . طبری، ج ۳، ص ۹۱۶؛ همان ص ۹۱۸؛ همان ص ۹۱؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۹۳۴.

۴- . همان.

ص : ۱۰۰

به نزد وی در خانه کلثوم بن هدم منزل گرفت. (۱)

ابن هشام در سیره می گوید علی بن ابیطالب علیه السلام در قبا به پیامبر پیوست و یک شب یا دو شب آنجا بود و بعد به همراه رسول الله به طرف مدینه حرکت کرد، همچنین می گوید پیامبر در قبا به نزد عمرو بن عوف روزهای دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه را به سر برد و مسجد قبا را بنا فرمود و روز جمعه نماز را در وادی به جا آورد و به طرف مدینه حرکت فرمود و روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول وارد مدینه شد.

مورخین و محدثین در روز ورود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به قبا و تأسیس مسجد و مدت اقامت آن حضرت و سپس حرکت از قبا و ورود ایشان به مدینه چندان اختلافی جز به مقدار کم در عبارات کتابهای سیره ابن هشام، تاریخ طبری و یعقوبی ندارد اما از یعقوبی مختصر و جمع تر است، مشهور این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد، و به هر طایفه از انصار می گذشت (می گفتند ای رسول خدا بر ما فرود آی تا در میان مردمانی نیرومند و بسیار فرود آمده باشی، و حضرت می فرمود: خلّوا زمام الرّاحله فانها مأموره.

«مهار شتر را رها کنید که خودش دستور دارد» تا آنکه بر در خانه ابویوب انصاری ایستاد و آنجا زانو بر زمین زد، پس چوبی به پهلوی او فرو کردند و از جای برنخاست، و رسول خدا به خانه ابویوب فرود آمد و چند روزی نزد او بماند و سپس به حجره های خویش منتقل گشت. (۲)

خطبه پیامبر در جمعه نخستین

(سعید بن عبدالرحمن جمعی نخستین خطبه پیامبر را که روز جمعه در بنی سالم بن عوف خواند، چنین روایت کرده است:

«خدا را ستایش می کنم، و از او کمک می خواهم آمرزش می طلبم و

ص: ۱۰۱

هدایت از او می خواهم و به او ایمان دارم و انکار او نمی کنم و با هر که کافر او باشد دشمنی می کنم، و شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه بی شریک نیست، و محمد بنده و پیمبر اوست که وی را به دوران فترت پیمبران و نادانی، ضلالت مردم، و گذشت زمان و نزدیکی رستاخیز، با هدایت و نور و موعظه فرستاد، هر که خدا و پیمبر او را اطاعت کند هدایت یافته، و هر که نافرمانی کند گمراه شده و در ضلالتی دور افتاده است. سفارش می کنم که از خدای بترسید، بهترین سفارشی که مسلمان به مسلمان کند این است که وی را به کار آخرت ترغیب کند و به ترس از خدا وادارد، از منهیات خدا پرهیزد که نصیحت و تذکارتی بهتر از این نیست، و ترس از خدا کمکی برای وصول به مقاصد آخرت است، و هر کس روابط آشکار و نهان خویش را با خدا به صلاح آرد و از این کار جز رضای خدا منظوری ندارد نیکنامی دنیا ذخیره پس از مرگ اوست، وقتی که انسان به اعمال پیش فرستاده خویش احتیاج دارد، و هر عملی که جز این باشد صاحبش آرزو کند که ای کاش نکرده بود، خدا شما را بیم می دهد و نسبت به بندگان خویش مهربان است و گفتار وی راست است و وعده محقق است و بی تخلف؛ که او عزوجل گوید: سخن پیش من دگرگون نشود و من به بندگان خویش ستم نکنم. در کار دنیا و آخرت، و آشکار و نهان خویش از خدا بترسید که هر که از خدا بترسد رستگاری بزرگ یافته است. ترس از خدا از غضب و عقوبت او محفوظ دارد، و چهره ها را سپید می کند و مایه رضای پروردگار می شود و مرتبت را بالا می برد. نصیب خویش را بگیری و در کار خدا قصور نکنید که خدا کتاب خویش به شما آموخته، و راه خویش را نموده تا راستگو از دروغگو معلوم شود. شما نیز نیکی کنید چنانکه خدا با شما نیکی کرده است، و با دشمنان وی دشمنی کنید و در راه خدا چنانکه باید جهاد کنید که او شما را برگزیده و مسلمان نامیده تا هر که هلاک شود از روی حجت هلاک شود و هر که زندگی یابد از روی حجت زندگی یابد، همه نیروها از خداست، خدا را بسیار یاد کنید و برای آخرت کار کنید، هر که

ص: ۱۰۲

روابط خویش را با خدا سامان دهد روابط او را با مردم نکو کند. که خدا بر مردم حاکم است و مردم بر خدا حاکم نیستند، خدا بزرگ است و همه نیروها از خدای بزرگ است.»

طبری گوید: چون پیامبر در خانه ابویوب خالد بن زید بن کلاب مستقر شد، و بار و بنه خود را فرود آورد، اراده بنای مسجد و خانه برای خود و همراهان فرمود، و به روایت انس بن مالک شترخانی جلو خانه بود که نخل و کشت داشت و به قول اصح صاحبان آن بنی نجار بودند، فرمود: آن را برای من خریداری کنید بهای آن را می پردازم می خواهم مسجد و خانه بسازم. بنی نجار گفتند: قیمتی جز ثواب خدایی نمی خواهیم.

پیمبر دستور داد نخل ها را کنند و کشته ها را بر هم زدند و به کمک مهاجرین و انصار مسجد را بنا کرد و به پایان رسانید، پیش از اینکه مسجد به اتمام رسد هر کجا که می شد نماز می خواند. (۱)

مسجد و منزل برای رسول خدا و بعض همراهانش ساخته شد و پیامبر نقل مکان کرد، و در اولین جمعه در مسجد نماز جمعه بجا آورد که خطبه های آن را به نحو ذیل ابن هشام در سیره خود آورده است.

شیوه تحقیق و نگارش ما (در این کتاب) این است که از متن اسناد تجاوز نکنیم و استنباط و سلیقه خود را به کار نگیریم تا اعتماد خواننده را پیوسته در طول ذکر حوادث همراه داشته باشیم، اما گاهی و در بعض موارد که دقت در گزارش اخبار از زمان و مکان و حوادث لازم است، هر چه جستجو می شود، این مراقبت و دقت به کار نرفته است، یا به جهت در دست نبودن اسناد، یا سهل انگاری معلوم نیست.

یعقوبی از خطبه نماز جمعه در قبا و همچنین اولین خطبه حضرت (ایضاً اولین نماز جمعه) در مدینه ذکری نکرده است، طبری خطبه مذکور قبل را ثبت کرده است و ابن هشام در سیره می گوید: (به خدا پناه می بریم از اینکه چیزی از قول

۱- . طبری، ج ۳، ص ۹۹۲.

ص: ۱۰۳

رسول الله بگوئیم، که نگفته باشد و سپس به طور اجمال می گوید: انه [یعنی پیامبر] قام فیهم فحمد الله و اثنی علیہ بما هو اہلہ؛ ثم قال: [توجه شود که آیا این جمله کوتاه اشاره دارد] به همان خطبه مذکور در طبری یا پیامبر صلی الله علیہ و آلہ بہ ہمین دو جمله در خطبه اول اکتفا فرموده است لذا ما خطبه مذکور در طبری را که ترجمه است نقل کردیم و خطبه منقول در سیره ابن هشام را نیز همانگونه که آورده است ذکر می کنیم.

ابن هشام بعد از جمله فوق که در گیومه است می نویسد: اما بعد،

«ایہا الناس، فقدموا لأنفسکم، تعلّموا واللّٰه لیضعقن احدکم، ثم لیدعن غنمہ لیس لها راع، ثم لیقولن له ربہ، و لیس له ترجمان و لا- حاجب یحجبه دونه: الم یأتک رسولی فبلغک، و آتیتک مالاً و افضلت علیک فما قدمت لنفسک؟ فلنظرن یمیناً و شمالاً فلایری شیئاً، ثم لینظرن قدامہ فلایری غیر جہنم فمن استطاع أن بقی و جہد من النار و لو بشق من تمرہ فلیفعل، و من لم یجد فکلمہ طیبہ، فان بها یجزی الحسنہ عشر امثالہ، الی سبع مئة ضعف، و السلام علیکم و رحمہ اللّٰه و برکاتہ» (۱)

(خطبه الثانیہ)

قال ابن اسحاق: ثم خطب، رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس مره اخرى، فقال: ان الحمد لله، احمده و استعينه، نعوذ بالله من شرور انفسنا، و سيئات اعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، و من يضلل فلاها دي له، و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، ان احسن الحديث كتاب الله تبارك و تعالى، قد افلح من زينه الله فيقلبه، و ادخله في الاسلام بعد الكفر، و

۱- . سیره ابن هشام ج ۱، ص ۵۰۰-۵۰۱.

ص: ۱۰۴

اختاره علی ما سواه من احادیث الناس، انه احسن الحديث و ابلغه، أحبوا ما أحب الله، إحبوا الله من كل قلوبكم، و لا تملوا كلام الله و ذكره، و لا تقس عنه قلوبكم، فإنه من كل ما يخلق الله يختار و يصطفى، قد سماه الله خیرته من الاعمال، و مصطفىاه من العباد، و الصالح من الحديث، و من كل ما اولی الناس الحلال و الحرام، فاعبدوا الله و لا یشرکوا به شیئاً و التقوه حق تقاته، و اصدقوا الله صالح ما تقولون بافواهکم و تحابوا بروح الله بینکم، ان الله یغضب ان ینکث عهده، و السلام علیکم. (۱)

عهدنامه پیامبر ۹ بین مهاجر و انصار مدینه

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه و اتمام مسجد و استقرار در منزلهایی که در جوار مسجد تأسیس کردند در سال اول چند اتفاق روی داد که به سرایا (۲) و غزوات (۳) معروف است اما در آنها اتفاق مهمی روی نداد.

در این سال حضرت عهدنامه ای برای مردم مدینه تنظیم کردند که مهاجرین و انصار همه اختلافهای اخلاقی و زیستی را کنار نهند، و همه دشمنی ها و نقارهای دیرین بین هر قوم و قوم دیگر را به فراموشی سپرد و اصل اخوت و برادری و مهربانی و همیاری متقابل را جایگزین کرد.

همچنین در این عهدنامه یهود و نصاری مدینه را در دین خود آزاد گذاشتند و همه اقوام یهود اوس و خزرج بنی عوف و بنی ثعلبه نیز در این عهدنامه شرکت داشتند، و در آن مقرر شد تا هنگامی که تعدی و تجاوزی از شخص یا قوم علیه شخص یا قوم دیگر واقع نشده است همه رفاه و همزیستی مسالمت آمیز خواهند داشت. در این عهدنامه شرایطی گذاشته شد که در عین حال که همه

۱- همان، ص ۵۰۱.

۲- سرایا: جنگ و ارسال سپاه به سوی دشمن که حضرت افراد را مأمور می کردند.

۳- غزوات: جنگهایی که رهبری سپاه را شخص پیامبر عهده دار بودند.

ص : ۱۰۵

مردم مدینه و اطراف مدینه یک ملت محسوب می شوند، همه افراد و گروه ها در انتخاب دین آزاد باشند، اما در جنگ و بروز مشکلات یکدیگر را یاری رسانند. حرمت مدینه و شهروندی را همه رعایت کنند و در همه احوال داوری در کارها با پیامبر باشد این عهدنامه را سه تیره از یهودیان سابقه دار مدینه امضا نکردند، اما پیامبر بعداً معاهده جداگانه ای با آنها منعقد کرد. (۱)

کار مهم و جالب دیگری که پیامبر انجام داد به:

• المؤاخاه بین المهاجر و الانصار -

معروف است بخشی از متن آن را از سیره ابن هشام می آوریم: (قال بن اسحاق):

و آخی رسول الله صلى الله عليه و آله بين اصحابه من المهاجرين و الانصار، فقال - فيما بلغنا، و نعوذ بالله ان نقول عليه ما لم يقل - : تأخوا في الله اخوين؛ ثم اخذ بيد علي بن ابيطالب، فقال: هذا اخي: فكان رسول الله صلى الله عليه و آله سيد المرسلين و امام المتقين، و رسول رب العالمين، الذي ليس له خطير و لا نظير من العباد، و علي بن ابيطالب [عليه السلام] رضى الله عنه، اخوين، و كان حمزه بن عبدالمطلب اسد الله و اسد رسوله صلى الله عليه و آله و عم رسول الله صلى الله عليه و آله و زيد بن حارثه، مولی رسول الله صلى الله عليه و آله اخوين و اليه اوصی حمزه يوم احد حين حضره القتال، ان حدث به حادث الموت، و جعفر بن ابی طالب ذوالجناحين - الطيار في الجنة - و معاذ بن جبل، اخو بنی سلمه، اخوين - «و قال ابن هشام: و كان جعفر يومئذ غائباً بارض الحبشه»(۲)

دنباله حدیث را اخوت ابابکر با حارث بن خزرج، و عمر بن الخطاب را با عتیان ابن مالک ذکر می کند گفته اند حدود سیصد نفر از مهاجر و انصار را پیمبر

۱- . متن این عهدنامه مفصل در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۰ الی ۵۰۴ ملاحظه شود.

۲- . سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۴ - ۵۰۵.

ص : ۱۰۶

عقد اخوت بست؛ همچنین گفته شده است دوبار عقد اخوت بسته شد یک بار در مکه پیش از هجرت و یکبار در مدینه سال اول هجرت گفته اند:

سال اول هجرت را پیامبر تاریخ قرار داد همچنین گفته اند بعد از وفات پیامبر صلى الله عليه و آله به فراموشی سپرده شد، تا در زمان عمر نامه هایی که به او می رسید زمان نوشتن آنها نامشخص بود، در جلسه ای گفت باید تاریخ معین کنیم هر کس از حاضرین پیشنهادی داد و علی بن ابيطالب عليه السلام گفت سال اول هجرت پیامبر صلى الله عليه و آله مبنای تاریخ قرار گیرد و همین پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت و چون سالهای اعراب از محرم شروع می شد، دو ماه به عقب برگشتند و سال اول هجرت رسول مکرم مبنای تاریخ در اسلام شد.(۱)

سال دوم هجرت

اشاره

در این سال است غزوه ابواء و دّان، تعقیب کردن جابر فهدی که گله مدینه را غارت کرده بود، غزوه ذات العشیره(۲) فرستادن عبدالله حبش به طرف مکه برای خبر، و برخورد و ستیز عبدالله با قرشیان و ملامت کردن پیامبر از این کار که بدون اجازه و موافقت او بود، و سوء استفاده [یهود از این اتفاق و تبلیغ علیه پیامبر صلى الله عليه و آله

۱- . طبری، ج ۳، ص ۹۲۵.

۲- . همان، ص ۹۲۷، از قول عمار یاسر میگوید در این سفر «غزوه ذات العشیره» با پیامبر صلى الله عليه و آله همراه بودیم، در

منزلی فرود آمدیم که عده ای در نخلستان مشغول کار بودند، به تماشا رفتیم، خوابمان گرفت زیر نخلها روی خاک خوابیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و ما را بیدار کرد خاک آلود بودیم، خاکها را از علی علیه السلام تکانید و گفت ای ابوتراب برخیز، میخواهی تیره روزترین آدم که به تو ضربت زند و دست به پیشانی و ریش علی علیه السلام کشید و گفت این را از خون خضاب کند، به تو نشان دهم، طبری گوید: در این باب چنین هم گفته اند: یکی از اسیران مدینه سهل بن سعد را گفت می خواهم پیش علی روی و او را ناسزا گویی گفت، چه بگویم، گفت بگویی نامت ابوتراب است، سهل گفت به خدا قسم این نام را پیمبر به او داد، روزی سراغ علی به مسجد آمد علی خفته بود، پیامبر او را بیدار کرد ردای علی خاک آلود شده بود با دستهای مبارکش خاکها را پاک میکرد و می گفت: ابوتراب برخیز، به خدا علی علیه السلام هیچ نامی را مانند ابوتراب دوست ندارد.

ص: ۱۰۷

و نزول آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُمِتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» و تغییر قبله از بیت المقدس به خانه کعبه و وجوب روزه رمضان و زکات فطره و خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله اولین نماز عید فطر را و هم در این سال نوزدهم یا بیست و یکم ماه رمضان جنگ بدر واقع شد. (۱)

جنگ بزرگ بدر

این اتفاق که پیش از رفتن ابوسفیان به شام برای تجارت، بین یاران پیامبر و قریش جنگ رخ داد و خون ریخته شد، قرشیان را که سابقه خصومت و کینه با پیامبر را داشتند به جنب و جوش علیه پیامبر و مردم مدینه را سبب شده بود، پیامبر نیز مترصد فرصت بود، تا اینکه خبر رسید که ابوسفیان با کاروان قریش با محموله تجارت از شام می آید، پیامبر با یاران خود در طلب ابوسفیان از مدینه برون شد جاسوسان قریش خبر را به ابوسفیان رسانیدند و راه کاروان را برگرداند و از سوی دیگر به طرف مکه رفت، از این طرف پیامبر صلی الله علیه و آله سر چاه بدر فرود آمد و غلامی از قریش را که برای بردن آب آمده بود اسیر کردند، و او به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت ابوسفیان با کاروان از راه دیگر به طرف مکه رفت و قرشیان که از برون آمدن شما به قصد کاروان آگاه شدند، اینک با لشکری انبوه به سوی شما می آیند پیامبر صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد عده آنها چند است، گفت نمی دانم، حضرت از او پرسید روزی چند شتر برای غذای آنها کشته می شود گفت ده شتر، حضرت دانست عده آنها بین نهصد و هزار است و آنها نهصد و پنجاه تن بودند. (۲)

طبری گوید: (از علی علیه السلام روایت کرده اند که چون به مدینه آمدیم از میوه های

۱- همان، ص ۹۳۹-۹۴۰ به تلخیص.

۲- نگاه کنید: همان، صص ۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷.

آن خوردیم و به ما نساخت و مریض شدیم، و پیمبر از بدر خبر می گرفت، و چون خبر آمد که مشرکان پیش آمدند، پیمبر سوی بدر روان شد، بدر چاهی بود و در آنجا دو مرد یافتیم که یکی قرشی بود و فرار کرد و دیگری غلام عقبه بن ابی معیط که او را گرفتیم و از او سؤال کردیم، شمار شما [عدد لشکر قریش] چند است؟ اما غلام گفت: بسیارند و بسیار نیرومند او را پیش پیامبر خدا بردیم و او کوشید بداند که شمار قوم چند است اما غلام نگفت:

پیمبر صلی الله علیه و آله پرسید: «هر روز چند شتر می کشند؟» گفت: «ده شتر»

پیمبر گفت: شمار آنها هزار است.

و شبانگاه بارانی زد، ما به زیر درختان و سپرها پناه بردیم و پیمبر صلی الله علیه و آله همچنان به دعا بود و می گفت: «خدایا اگر این گروه [مسلمانان] هلاک شود کس در زمین پرستش تو نکند.»

صبحگاهان ندای نماز داد و مردم از زیر درختان و سپرها بیامدند. و پیامبر صلی الله علیه و آله با ما نماز کرد و کسان را به پیکار ترغیب کرد، آنگاه گفت: «جماعت قریش بر کناره این کوهند، و چون قرشیان نزدیک شدند، و ما صف بستیم یکی از آنها را دیدم که بر شتری سرخ مو در میان جمع می رفت.

گوید: پیمبر خدای به من گفت: «از حمزه پسر سوار شتر سرخ کیست و چه می گوید؟» این سخن از آنرو گفت که حمزه از همه به گروه مشرکان نزدیکتر بود آنگاه پیمبر گفت: «اگر در میان قوم کسی طرفدار خیر باشد همین سوار شتر سرخ است» و حمزه بیامد و گفت: وی عقبه بن ربیع است که مخالف جنگ است و میگوید: «اینان [یعنی مسلمانان] گروهی از جان گذشته اند، که آسان بر آنها دست نمی یابید ای قوم گناه را به گردن من بار کنید و بگوئید عقبه بن ربیع بترسید، و میدانید که من از شما ترسو تر نیستم.»

گوید: و ابوجهل این بشنید و گفت: «چرا این سخن میگوی. به خدا اگر کسی جز تو چنین می گفت سزایش را می دادم، حقا که سینه و شکمت از ترس مالا مال شده است.

عقبه گفت: «عیب من میگوی تو که نشیمنت را ... کرده ای، امروز خواهی دید که کدام یک از ما ترسو تر است.»

ص: ۱۰۹

گوید: و عقبه بن ربیع و برادرش شیبه بن ربیع و پسرش ولید از روی حمیت به میدان آمدند و هموارد خواستند، شش تن از جوانان انصار سوی آنها شدند، عقبه گفت: «ما اینها را نمی خواهیم، باید عموزادگان ما بنی عبدالمطلب به جنگ ما بیایند؛ پیمبر گفت: علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن حارث برخیزید، و خدا عقبه بن ربیع و شیبه بن ربیع و ولید بن عقبه را بکشت و عبیده بن حارث زخمدار شد و هفتاد کس از آنها بکشتیم و هفتاد اسیر بگرفتیم.

و هم علی علیه السلام گوید: به روز بدر که آماده جنگ شدیم در پناه پیمبر خدا بودیم و او از همه ما دلیرتر بود، و هیچ یک

از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود.) (۱)

یعقوبی گوید: (جنگ بدر هجده ماه پس از رسیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه در روز جمعه سیزده شب به پایان رمضان مانده به انجام رسید.

رسول خدا با سیصد و به قولی نود مرد بیرون رفت که از جمله هشتاد و یک نفر از مهاجران و دویست و سی و دو مرد از انصار بودند، با رسول خدا دو اسب بود، اسبی از زیربن عوام و اسبی از مقداد بن عمرو بن بهرانی و به قولی اسبی از مرثد بن ابی مرثد غنوی، و نیز با او هفتاد شتر بود. روز جمعه هفدهم ماه رمضان برخورد کردند، و از مسلمانان چهارده مرد به شهادت رسید؛

و از مشرکان و سروران قریش هفتاد مرد کشته و هفتاد مرد از آنان در بند شدند پس رسول خدا فرمود تا دو نفر از اسیران یعنی عقبه ابی معیط بن عمرو بن امیه و نضر بن حارث بن کله بن عبد مناف بن عبدالدار را گردن زدند و از شصت و هشت مرد فدیہ گرفت، عباس بن عبدالمطلب فدیہ خود و دو برادر زاده اش عقیل بن ابیطالب و نوفل بن حارث و فدیہ هم پیمان آن دو از بنی فهد را پرداخت.

عباس به رسول خدا گفت: مرا مالی نیست پس بگذار تا از مردم گدایی کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مالی که آن را به ام الفضل [یعنی به همسرش لبابه هلالیه دختر حارث] دادی و به او گفתי این ذخیره باشد، کجاست؟ عباس گفت: گواهی

۱- . همان، ص ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰.

ص : ۱۱۰

می دهم که تو پیامبر خدایی به خدا قسم از این راز جز من و او کسی اطلاع نداشته است. پس خود را به هفتاد اوقیه و دو برادر زاده اش را به هفتاد اوقیه خرید.) (۱)

قال ابن اسحاق: و کان امام رسول الله صلی الله علیه و آله رایتان سوداوان، احدهما علی بن ابیطالب: یقال و لها: العقاب، والاخری مع بعض الانصار. (۲)

ابن اثیر هم می گوید پرچم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله را علی بن ابیطالب برافراشته حمل می کرد. (۳)

سال سوم هجرت

در سال سوم هجری بعد از جنگ بدر که مسلمانان پیروزمند به مدینه باز گشتند یهودیان بنی قیقاع که در بازار مدینه اکثر به کار زرگری اشتغال داشتند، برای اینکه از اهمیت این فتح بکاهند، می گفتند قرشیان اهل رزم نیستند، ما جنگاور و اهل ستیز هستیم و با فتنه گری فضا را آشفته می کردند، پیامبر که به آنها ظنین بود، بیمناک شد و مردم را برای سرکوب فتنه دعوت کرد، و به اتفاق مسلمانان به قصد آنها بیرون شد، یهودیان در برابر پیمبر تاب نیاوردند و به قلعه محکمی که داشتند متحصن

شدند، پیامبر قلعه را محاصره کرد و یهودیان پس از پانزده روز مقاومت، چاره را تسلیم دانستند. پیامبر تصمیم داشت آنها را معدوم کند ولی با وساطت بعضی از مسلمانها که پیش از این با آنها بستگی داشتند مقرر شد سلاح و اثاثیه خود را بگذارند و مدینه را ترک کنند، یهودیان بنی قیقاع که هیچ گونه ملک و زراعت نداشتند پذیرفتند و مسلمانها به مدینه بازگشتند و غنایم تقسیم شد.

غزوه های بنی سلیم، کدر، و سریه محمد بن مسلمه و چند غزوه و سریه دیگر پیش از جنگ احد در سال سوم هجری اتفاق افتاد که ما از آنها رد می شویم و به

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۲- . سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۲-۶۱۳.

۳- . کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۴.

ص: ۱۱۱

جنگ احد می رسم.

جنگ احد شوال سال سوم هجری

(ابو جعفر گوید: سبب جنگ احد میان پیامبر و مشرکان، جنگ بدر بود که جمعی از اشراف قریش در آن کشته شدند، و چون باقیمانده قریشیان به مکه بازگشتند و ابوسفیان بن حرب نیز کاروان را به مکه رسانید، عبدالله بن ابی ربیع و عکرمه بن ابوجهل و صفوان بن امیه با تنی چند از سران قریش که به روز بدر پدر یا پسر یا برادرشان کشته شده بود با ابوسفیان و همه کسانی که در کاروان چیزی داشتند سخن کردند، و گفتند: «محمد نیکان شما را بکشت با مال کاروان برای جنگ با وی کمک کنید.»

و آنها پذیرفتند، قریشیان با جمع حبشیان و قبایل کنانه و مردم تهامه که اطاعتشان می کردند، برای جنگ با پیامبر آماده شدند(۱).

جنگ احد به تقریب یک سال پس از جنگ بدر واقع شد، در این فرصت قریشیان تا آنجا که توانستند افراد و قبایل مکه و اطراف را با ترغیب و تشویق برای جنگ آماده کردند حتی زنان خود را همراه آوردند که مردان به خاطر همیت و دفاع از آنها فرار نکنند، و زنان هم به همخوانی و سرود و دف زدن مردها را ترغیب کنند و آتش جنگ را تیز نگهدارند.

(جبیر بن مطعم، غلام حبشی خود را که وحشی نام داشت و زوبین به رسم حبشیان می انداخت و زوبین او کمتر خطا میکرد بخواند و به او گفت: با مردم برون شو و اگر عموی محمد را به انتقام عموی من طعیمه بن عدی[که در بدر به دست حمزه کشته شده بود] کشتی تو را آزاد می کنم.) (۲)

وحشی همراه لشکر سه هزار نفری مشرکان به فرماندهی ابوسفیان به سوی مدینه رهسپار شد.

۱- طبری، ج ۳، ص ۱۰۱۴.

۲- همان، ص ۱۰۱۵.

ص: ۱۱۲

نوشته اند عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر نامه ای به پیامبر نوشت و پیامبر نیز مردم خود را از حرکت دشمن به سوی مدینه آگاه ساخت.

پیامبر با مهاجر و انصار مدینه به مشورت پرداخت و خود بهتر می دانست که در مدینه بمانند و دفاع کنند، گروهی از مردم با نظر پیامبر موافقت داشتند و جمعی نظر دادند که از مدینه بیرون می شویم و در مقابل قریش مردانه خواهیم جنگید، جوانان مدینه و کسانی که در جنگ بدر حاضر نبودند و شوق جنگ داشتند و همچنین گروهی از منافقان در این دسته آخر بودند. پیامبر لباس رزم پوشید و با هزار نفر همراه از مدینه بیرون شد.

(پس از اینکه پیامبر زره به تن کرد و با همراهان که هزار نفر بودند از مدینه بیرون آمد در شوط میان راه احد و مدینه عبدالله ابی با سیصد کس (از منافقان) از لشکر حضرت جدا شد و به مدینه برگشت؛ و پیامبر با هفتصد مرد به طرف احد رفت.

مشرکان حداقل سه هزار کس بودند با دویست اسب و پانزده زن همراه داشتند، و هفتصد کس از آنها زره داشتند، و مسلمانها یکصد زره داشتند و دو اسب، که یک اسب از پیامبر بود و یک اسب از ابی برده حارثی)(۱)

یکشنبه هفتم شوال سال سوم هجری پیامبر سربازان خود را که هفتصد نفر بودند در مقابل دشمن قرار داد به نحوی که مدینه روبروی مبارزان اسلام و کوه احد پشت سر آنان قرار گرفت تا دشمن نتواند سپاه اسلام را دور بزند، و چون شکافی در احد بود که امکان حمله دشمن از آنجا میسر می شد، پیامبر پنجاه نفر تیرانداز را آنجا مستقر کرد و فرمود: شماها خدا را در نظر بگیرید و هر پیش آمدی شد این محل را که رخنه گاه دشمن است ترک نکنید که دشمن از اینجا می تواند به ما آسیب برساند.

از سوی دیگر ابوسفیان لشکر خود را صف آرایی کرد، فرماندهی دست راست (میمنه) را به خالد بن ولید و سپاه سمت چپ میسر (را به عکرمه پسر

۱- همان، ص ۱۰۸.

ص: ۱۱۳

ابوجهل سپرد.

(چون دو گروه روبرو و درگیر شدند هزیمت در مشرکان افتاد تا آنجا که زنان پوشش ساقهای خویش را بالا بردند و خلخالهایشان نمایان شد، تیراندازان (سپاه مدینه) همی گفتند: غنیمت، عبدالله جبیر فرمانده آنها گفت مگر نشنیدید و به یاد ندارید که پیمبر چه گفت: امّا آنها گوش ندادند و به دنبال غنیمت محل را ترک کردند. و دشمن پیامد و هفتاد تن از مسلمانها در این مرحله کشته شد. (۱))

(طلحه بن عثمان پرچمدار مشرکان در نبرد گاه ایستاد و گفت ای گروه یاران محمد! شما پندارید که خدا به وسیله شمشیر شما ما را به جهنم می برد و شما را به وسیله شمشیر ما به بهشت می برد علی ابن ابیطالب علیه السلام روبروی او ایستاد و گفت: «به خدایی که جان من به فرمان اوست از تو جدا نشوم تا تو را به وسیله شمشیر خودم به جهنم فرستم یا مرا با شمشیر خودت به بهشت فرستی» آنگاه ضربتی زد و پای او را قطع کرد که بیفتاد و عورتش نمودار شد و گفت: ای عموزاده تو را به خویشاوندی قسم می دهم؛ و علی او را رها کرد و پیمبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت.

یاران علی علیه السلام از او پرسیدند چرا او را نکشتی؟ به پاسخ گفت «وقتی عورت عموزاده ام نمودار شد مرا قسم داد و از او شرم کردم» (۲))

پس از آن زبیر بن عوام و مقداد بن اسود بر مشرکان حمله بردند و ابوسفیان را هزیمت دادند.

(محمد بن اسحاق گوید: پرچم قرشیان افتاده بود، تا عمره دختر علقمه حارثی آن را بگرفت و قرشیان آن را برافراشتند و به دور آن فراهم آمدند؛ پرچم به دست غلام حبشی ابی طلحه بود و آخرین کس بود که آن را برافراشت و به دست علی علیه السلام کشته شد ابوکریم گوید: وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام پرچمداران را بکشت، پیمبر گروهی از مشرکان قریش را بدید و به علی علیه السلام گفت: به آنها حمله

۱- همان، ص ۱۰۲۰.

۲- همان، ص ۱۰۲۲.

ص: ۱۱۴

کن و علی علیه السلام حمله برد و آنها را پراکنده کرد و عمرو بن عبدالله جمحی را بکشت.

گوید: پس از آن پیمبر گروهی دیگر از مشرکان قریش را بدید و به علی علیه السلام گفت: به آنها حمله کن! و علی علیه السلام حمله برد و جمع آنها را متفرق کرد و شیبه بن مالک را که از قبیله بنی عامر بن لوی بود بکشت.

و جبرئیل گفت: «ای پیمبر خدا از خود گذشتگی این است» پیمبر گفت: «او از من است و من از اویم».

جبرئیل گفت: «من نیز از شمایم».

گوید: «در این وقت بانگی برآمد که شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی» (۱))

ابن هشام نیز گوید:

و كان يقال لسيف رسول الله صلى الله عليه وآله ذوالفقار.

و كان ذوالفقار سيف العاصي بن منيه، فلما قتل كافراً يوم بدر صار الى النبي صلى الله عليه وآله ثم جاء الى علي بن ابي طالب. (۲)

ابن هشام در سیره می گوید: نام شمشیر پیامبر ذوالفقار بود و این شمشیر از سیف العاصی بن منیه بود که از کفار بود و در بدر کشته شد شمشیر او را برای پیامبر آوردند و پیامبر آن را به علی بن ابیطالب داد.

روایت طبری را ابن هشام نیز نقل کرده است.

قال ابن هشام (فی سیره)

و حدثني بعض اهل العلم ان ابن ابي نجيع قال: نادی منادی يوم احد لاسيف الاذوالفقار ولافتى الا على (۳)

(محمد بن اسحاق گوید: پرچم [قرشیان] به خاک افتاده بود تا عمره دختر

۱- همان، ص ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳- همان، ص ۱۰۰.

ص: ۱۱۵

علقمه حارثی آن را بگرفت، و قرشیان پرچم را برافراشتند و به دور آن فراهم آمدند، پرچم به دست صواب غلام حبشی ابی طلحه بود و آخرین کسی بود که آن را برافراشت و بجنگید تا دستش قطع شد و روی پرچم افتاد و آن را با سینه و گردن بالا نگهداشت تا کشته شد. چون خالد بن ولید این بدید حمله آورد و تیراندازان [مدینه] تیر انداختند، و او عقب نشینی کرد؛ با فرار مشرکان تیراندازان [مدینه] دیدند که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به دل اردوگاه مشرکان راه یافتند، و به غارت پرداخته اند، به طلب غنیمت برآمدند، بعضی از آنها گفتند: «فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نمی کنیم» ولی بیشتر آنها رفتند، چون خالد کمی تیر اندازان را دید به سواران خود بانگ زد و حمله برد و تیراندازان را بکشت، و به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت حمله برد و مسلمانان کشته و منهزم شدند (۱).

(ابوجعفر گوید: وقتی از پشت به مسلمانان حمله شد عقب نشستند و مشرکان از آنها بکشتند، چون بلیه در مسلمانان افتاد، سه قسمت بودند، قسمتی کشته شدند قسمتی زخمی، و قسمی هزیمت کردند، و چون فرومانده بودند نمی دانستند چه کنند.

دندان پیامبر صلی الله علیه و آله آسیب دید و لب او بدرید، و صورت و پیشانی اش زخمدار شد و ابن قمیشه به پهلوی او زد، و

عنه بن ابی وقاص او را زخم زده بود.

ابو جعفر گوید: وقتی دشمن پیمبر صلی الله علیه و آله را در میان گرفت، گفت: کیست که جانبازی کند؟ و زیاد بن مسکن و به قولی عماره بن زیاد بن مسکن با پنج کس از انصار رسیدند و در مقابل پیمبر خدا بجنگیدند، تا یکایک کشته شدند، و آخرشان زیاد، یا عمار بن زیاد از بسیاری زخم از پای درآمد، مسلمانان بیامدند و دشمن را از او براندند و پیمبر صلی الله علیه و آله گفت: او را نزد من آرید

چون او را [عمار را] نزدیک پیمبر صلی الله علیه و آله آوردند پای خویش را بالش وی کرد و در حالی جان داد که چهره اش بر پای پیمبر خدا بود.

در این وقت ابودجانه خویشتن را سپر پیمبر صلی الله علیه و آله کرد که روی او خم شده بود

۱- . طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۲-۱۰۲۳.

ص: ۱۱۶

و تیرها به پشت وی می خورد، و تیر بسیار بر پشتش جمع شد. (۱)

ابوجعفر گوید: مصعب بن عمیر نیز با پرچم در مقابل پیمبر صلی الله علیه و آله بجنگید تا کشته شد و ابن قمیشه لثی به او ضربت زد و پنداشت که پیمبر خداست، پیش قرشیان رفت و گفت: محمد را کشتم.

و چون مصعب کشته شد پیغمبر صلی الله علیه و آله پرچم را به علی بن ابی طالب رضی الله عنه داد (وحشی غلام جبیر بن مطعم گوید: حمزه را دیدم که کسان را با شمشیر درو می کند چون شتری تیره رنگ به هرچه می رسید از پیش برمی داشت، و چون سباع بن عبدالعزی به او نزدیک شد حمزه ضربتی به او زد که به سرش نخورد، و من زوبین خویش را تکان دادم تا وقتی که خوب نشانه گرفتم رها کردم که به سینه حمزه خورد و از میان دو پایش درآمد و او آهنگ من کرد، اما از پای درآمد و بیفتاد، و من صبر کردم تا بمرد و پیش رفتم و زوبین خویش را برگرفتم که دیگر کاری نداشتم) (۲)

(محمد بن اسحاق گوید: انس بن نصر عموی انس بن مالک، عمر بن خطاب و طلحه بن عبیدالله را با گروهی از مهاجر و انصار که نشسته بودند و دست روی دست نهاده بودند، دید و به آنها گفت چرا نشسته اید؟

گفتند: محمد پیمبر خدا کشته شد، او گفت: پس از وی با زندگی چه می کنید، برخیزید و مانند پیمبر خدا بمیرید و خود سوی دشمن رفت و بجنگید تا کشته شد و انس بن مالک نام از او گرفت.

محمد بن اسحاق گوید: اول کسی که پس از هزیمت مسلمانها و شیوع قتل پیمبر خدا او را شناخت کعب بن مالک بود که می گفت چشمان وی را دیدم که در زیر جعفر می درخشید و فریاد زدم: ای مسلمانان بشارت! اینک پیمبر خدا، و پیمبر به من اشاره کرد که خاموش باشم، و چون مسلمانان پیمبر صلی الله علیه و آله را بشناختند، او را به راه انداختند که سوی دره رفت و

۱- همان، ص ۱۲۷.

۲- همان، ص ۱۰۲۸.

ص: ۱۱۷

خطاب و طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام و حارث بن صمه با جمعی از مسلمانان همراه وی بودند.

و چون پیمبر به طرف دره می رفت ابی بن خلف در رسید و می گفت: محمد کجاست؟

نجات نیابم اگر او نجات یابد مسلمانان گفتند ای پیمبر خدا یکی از ما به مقابله او رود پیمبر گفت: بگذارید بیاید و چون نزدیک آمد، پیمبر زوین حارث بن صمه را گرفت و ضربتی به گردن ابی بن خلف زد که روی اسب چند بار بلرزید[و به سوی قرشیان فرار کرد و در راه مکه در اثر همین ضرب در سرف هلاک شد](۱).

(وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دهانه دره رسید علی بن ابیطالب علیه السلام برفت و سپر خویش را از سنگابی آب کرد و پیش پیمبر آورد که از آن بنوشد و چون آب بو می داد. ننوشید و با آن خون از چهره خویش بشت و آب به سر زد و می گفت: هر که چهره پیمبر خدا را خونین کند به معرض غضب سخت خدا است.)(۲)

چون ابوسفیان و یارانش آهنگ رفتن کردند بانگ زد و گفت: سال آینده در بدر به هم می رسیم. پیمبر به یاران خویش گفت: بگویید، بله آنجا به هم می رسیم.

آنگاه پیمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را فرستاد و گفت: به دنبال قرشیان برو و بین چه می کنند و قصد کجا دارند، اگر اسبان را یدک می کشند و بر شتران سوارند قصد مکه دارند، و اگر بر اسب نشسته و شتران را راندند قصد مدینه دارند. به خدایی که جانم به فرمان اوست اگر سوی مدینه روند آنجا روم و با آنها بجنگم.

علی علیه السلام گوید: به دنبال قوم رفتم که بینم چه می کنند، آنان اسبان را یدک می کشیدند و بر شتران نشستند و رو سوی مکه داشتند.

آنگاه کسان به کشتگان خویش پرداختند. پیمبر صلی الله علیه و آله به جستجوی حمزه برآمد

۱- همان، ص ۱۰۳۰.

۲- همان، ص ۱۰۳۰.

ص: ۱۱۸

و او را در دل دره یافت که شکمش دریده و بینی و دو گوشش بریده بود.

پیمبر صلی الله علیه و آله دستور داد حمزه را به خاک سپردند. همچنین دیگر شهدای احد را دفن کردند. و پیامبر به مدینه بازگشت.

(اسماعیل بن محمد گوید: پیمبر صلی الله علیه و آله بر زنی از طایفه بنی دینار گذشت که شوهر برادر و پدرش در احد کشته شده بودند و چون به او خبر دادند گفت: پیمبر خدا در چه حال است؟

گفتند: وی خوب است.

گفت: او را به من نشان دهید.

و چون پیمبر صلی الله علیه و آله را به او نشان دادند گفت: «وقتی تو باشی هر مصیبتی ناچیز است.

ابو جعفر گوید: وقتی پیمبر صلی الله علیه و آله به خانه بازگشت شمشیر خود را به فاطمه داد و گفت: خون آن را بشوی؛ و علی علیه السلام نیز شمشیر خویش را بدو داد و گفت: این را بشوی که امروز به خوبی کار کرد.

پیمبر گفت: تو خوب جنگیدی و سهل بن حنیف و ابودجانه نیز خوب جنگیدند. گویند وقتی علی علیه السلام شمشیر به فاطمه علیها السلام می داد شعر می خواند که مضمون آن چنین است:

فاطمه، این شمشیری نکوست.

و من در راه دوستی احمد و اطاعت خدای جنگیده ام.

شمشیرم چون شهاب در کفم می لرزید.

تا جمع دشمن را پراکنده کند.

و دلها خنک شد. [\(۱\)](#)

(بازگشت پیمبر صلی الله علیه و آله به مدینه روز شنبه یعنی همان روز جنگ احد بود.

عکرمه گوید جنگ احد روز شنبه نیمه شوال بود و به روز یکشنبه شانزدهم بانگ زن پیمبر ندا داد که مردم به تعقیب دشمن برون شوند، اما هر که در احد

پیمبر صلی الله علیه و آله برون شد تا دشمن را بترساند و چون خبر یابند که به تعقیبشان آمده گمان برند که وی نیرومند است و شکست احد مسلمانان را در کار مقابله با دشمن ضعیف نکرده است.

پیمبر صلی الله علیه و آله تا حمراء الاسد پیش رفت که تا مدینه هشت میل راه بود، و روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه را آنجا توقف کرد و سپس بازگشت.

در آنجا معبد خزاعی پیش وی آمد؛ قوم خزاعه که در تهامه اقامت داشتند از مسلمانان چیزی را پنهان نمی داشتند، معبد به پیمبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای پیمبر از حادثه ای که بر یاران تو گذشت غمین شدیم و آرزو داشتیم خدا آنها را بر کنار داشته بود» آنگاه از پیش پیمبر برفت و به ابوسفیان و یاران او رسید. ابوسفیان در روحا مانده بود و با یاران همسخن شده بودند که سوی پیمبر برگردند، و می گفتند بزرگان و سران اصحاب وی را کشتیم، اما پیش از آنکه نابودشان کنیم بازگشتیم، باید برگردیم و کارشان را یکسره کنیم. ابوسفیان چون معبد را بدید گفت: چه خبرداری؟

معبد گفت: «محمد با جماعتی انبوه که مانند آن ندیده ام و همه از خشم لبریز بودند به تعقیب شما می آیند، و همه آنها که در روز احد به جا مانده بودند،

همراه وی بودند، و از غیبت احد پشیمان شده اند و چنان نسبت به شما کینه توزند که مانند آن ندیده ام.»

ابوسفیان گفت: چه می گویی؟

معبد گفت: همینکه از اینجا حرکت کنی پیشانی اسبان را می بینی ابوسفیان گفت: ما قصد داریم به آنها حمله بریم و باقیمانده آنها را نابود کنیم. معبد او را از سپاه محمد بیم داد و عزم ابوسفیان و یاران وی سستی گرفت و از بازگشتن به طرف مدینه منصرف شدند.(۱)

قسمت هایی از وقایع جنگ احد را از کامل ابن اثیر می خوانیم

(زنها با نواختن دف (و رقص و سرود) مردان خود (قریش) را تشجیع می کردند جنگ به شدت برپا شد حمزه (عم پیغمبر صلی الله علیه و آله) و علی علیه السلام و ابودجان و گروهی از مسلمین صف مشرکین را شکافته دور شدند، مشرکین شکست خورده گریختند. زنها هم بر فراز کوه آمده پناه گرفتند، مسلمین هم لشکرگاه دشمن را تاراج کردند، تیراندازان (که پیامبر آنان را برای دفاع قرار داده بود) چون قرار و پریشانی کفار و غارت مسلمین را دیدند (مرکز خود را از دست داده) به یغما پرداختند، گروهی هم پایداری کرده گفتند: فرمان پیغمبر را اطاعت و در جای خود پایداری می کنیم. خداوند این آیه را

«منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخره»

«بعضی از شما دنیا را می خواهد و برخی آخرت را یعنی فرمان پیغمبر را اطاعت و متابعت می کند».

ابن مسعود چنین گوید: من هیچ نمی دانستم تیر اندازان سنگر و موضع خود را ترک کردند. خالد بن ولید، فرمانده سواران دشمن چون عده تیراندازان را کم دید بر آنها حمله برد و همه را کشت و سپس بر یاران پیغمبر از پشت تاخت نمود، چون مشرکین دیدند که سواران مشغول نبرد شده از گریز برگشته به ستیز پرداختند و مسلمین را شکست دادند قبل از آن مسلمین پرچمداران کفار را کشته و علم بر زمین افتاده بود که هیچ کس قادر به برافراشتن آن نبود، ناگاه عمره دختر علقمه حارثی رسید و آن را برداشت و افراشت. قریش هم گرد آن جمع شدند؛ پس از آن مردی به نام صواب آن را گرفت که آنهم کشته شد. قبل از آن علی علیه السلام بود که پرچمداران را کشته، این روایت را ابورافع نموده که چنین گوید: چون علی علیه السلام گروه پرچمداران را کشت، پیغمبر جماعتی از مشرکین را دید که نبرد می کردند، به علی علیه السلام فرمود: به آنها حمله کن، او (علی علیه السلام) حمله کرد و عده ای از آنها را کشت و متفرق نمود.

جبرئیل گفت: ای پیغمبر مواسات و جانبازی این است. پیغمبر هم فرمود او (علی علیه السلام) از من است و من از او هستم. جبرئیل نیز گفت من از هر دو هستم. ابورافع گفت این صدا شنیده شد.

ص: ۱۲۱

«الاسیف الا ذوالفقار و لا فتی الاعلی علیه السلام»

«شمشیری نیست جز ذوالفقار، و رادمرد و دلیری جز علی علیه السلام نیست».

در آن هنگامه دندان رباعی زیرین پیمبر شکست و لب او شکافته شد، زخمی بر رخسار و پیشانی آن حضرت نشست که زیر مو (جبهه) بود زیرا ابن قمئه با شمشیر آخته بر حضرت حمله نمود و او را مجروح کرد، و گمان برد حضرت را کشته و نزد قریش رفت و گفت من محمد را کشته ام آنها هم گفتند محمد کشته شد انس بن نصر عموی انس بن مالک نزد ابوبکر و عمر که با گروهی از مهاجرین با حیرت و بیم کناری نشسته بودند رفت و گفت: چه باعث شده که از جهاد باز بمانید؟ گفتند: پیمبر کشته شد گفت بعد از قتل او (پیمبر) زندگی به کار نخواهد آمد برخیزید و در راه مبدأ او بمیرید سپس خود با دشمن روبرو شد جنگ کرد و به قتل رسید.

نخستین کسی که دانست پیغمبر زنده است و او را در نبرد شناخت کعب بن مالک بود او گوید: من با صدای بلند فریاد زدم ای مسلمین مژده که رسول الله زنده است زنده است و کشته نشده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز احد سخت جنگید و نبرد کرد آن قدر تیراندازی نمود تا تمام تیرهایش بکار رفت، گوشه کمان حضرت شکست و زه هم پاره شد، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مجروح شد علی علیه السلام با سپر خود برای آن

حضرت از محلی به نام مهراس آب آورد و خون را شست ولی خون بند نمی آمد فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفت و سخت گریست سپس پاره حصیری را سوزاند و خاکستر آن را بر زخم پدر نهاد که خون را بند آورد. (۱)

جنگ احد روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجرت اتفاق افتاد و در واقع روز جمعه همان ماه پس از هفت روز که پیامبر از حمراءالاسد بازگشت فرمود پایان یافت.

۱- . تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۱، ترجمه سادات ناصری، ص ۱۷۲ الی ۱۷۷.

ص : ۱۲۲

سال چهارم هجرت

سال چهارم هجرت با چندین اتفاق سپری شد که در تاریخ ها ثبت است و ما از آنها می گذریم.

سال پنجم هجرت

سال پنجم هجرت با سه غزوه که برجسته تر از دیگر مسائل مدینه و پیامبر صلی الله علیه و آله بود سپری شد

دومه الجندل – خندق – بنی قریظه

اول غزوه دومه الجندل بود که حضرت با هزار سوار از مدینه به قصد گروهی که در دومه الجندل به راه زنی و آزار مسلمانان و مسافرن مدینه می پرداختند و شایع بود که قصد مدینه را دارند حرکت کرد چون خبر این حرکت به دشمنان رسید پراکنده شدند و حضرت بدون برخورد با آنها به مدینه بازگشت فرمود دوم غزوه خندق بود.

جنگ خندق را در واقع یهودیان ساکن خیبر و نمایندگان بنی نضیر به وجود آوردند زیرا که سال چهارم هجرت بنی نضیر ساکن مدینه که با پیامبر برای در امان بودن دو طرف از یکدیگر پیمان بسته بودند خدعه کردند و قصد کشتن پیامبر از آنها سرزد لذا حضرت آنها را به ترک مدینه ملزم کرد بعضی از آنها به شام رفتند و بعض دیگر به یهودیان خیبر پیوستند و همین ها خیبریان و قبایل اطراف مدینه و مکه را با وعده ها و کمک ها به حرکت علیه پیامبر واداشتند در مجموع احزاب و قبایل مختلف به سرکردگی قریش با ده هزار کس (سوار) عزم مدینه کردند، و چون خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و قصد آنها را دانست در مقابل مدینه خندق زد.

(محمد بن عمر گوید: سلمان به پیامبر گفت که خندق بزند و این نخستین جنگی بود که سلمان در آن حضور داشت و در این هنگام آزاد بود و گفت: ای پیامبر خدا ما در کشور پارسیان وقتی محاصره می شدیم خندق می زدیم.

ص : ۱۲۳

ابن اسحاق گوید: پیمبر برای ترغیب مسلمانان در حفر خندق کار می کرد و مسلمانان نیز به کار پرداختند عمرو بن عوف مزنی گوید: به سال جنگ احزاب پیمبر خندق را از بیشه شیخین از محله بنی حارثه تا مذاذ خط کشید و برای هر ده کس چهل ذراع معین کرد، و مهاجر و انصار درباره انتساب سلمان سخن آوردند که مردی نیرومند بود، انصاریان گفتند سلمان از ماست، و مهاجران گفتند سلمان از ماست. (۱)

و پیمبر صلی الله علیه و آله گفت سلمان از خاندان ماست.

از ابن هشام در سیره نیز چنین نقل شده است:

(قال ابن هشام: يقال ان سلمان الفارسي اشار به (الخندق) على رسول الله صلى الله عليه و آله

و حدثني بعض اهل العلم: ان المهاجرين يوم الخندق قالوا: سلمان منا و قالت الانصار: سلمان منا

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: سلمان منا اهل البيت (۲)

(ابو اسحاق گوید: اهل خندق سه هزار کس بودند و چون پیامبر از کندن خندق فراغت یافت. قرشیان با ده هزار کس از حبشیان و مردم کنانه و تهمامه بیامدند و مابین جوف و بیشه فرود آمدند، و قوم عطفان و نجدیان، پهلوی احد جا گرفتند. آنگاه پیمبر با سه هزار کس از مسلمانان بیامد و کنار سلع اردو زد و خندق میان وی و دشمن حایل بود و بفرمود: زنان و فرزندان در قلعه جای گرفتند بلیه بزرگ شد و ترس فرونی گرفت و دشمن از بالا و زیر بیامد و مؤمنان گمان های ناروا کردند، و نفاق منافقان نمایان شد، تا آنجا که معتب بن قشیر گفت: محمد به ما وعده می دهد که گنجهای کسری و قیصر را می خوریم، اما به قضای حاجت نمی توانیم رفت.

۱- . طبری، ج ۳، ص ۱۰۶۸ - ۱۰۷۰.

۲- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۴.

ص: ۱۲۴

اوس بن قیظی در حضور مردان قوم خویش گفت: ای پیمبر! خانه های ما بی حفاظ است اجازه بده سوی محله خویش رویم که بیرون مدینه است.

و چنان شد که پیمبر بیست و چند روز بماند و مشرکان اطراف وی بودند و در میانه جز تیراندازی و محاصره برخوردی نبود.

پیمبر همچنان در محاصره دشمن بماند و جنگی در میانه نبود جز آنکه بعضی سواران قریش و از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابوجهل و هیبره بن ابی وهب مخزومی و نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب بن مرداس برای جنگ آماده شدند و بر اسب نشستند و بر مردم بنی کنانه گفتند: برای جنگ آماده شوید که امروز می بینید که زبده سواران چه کسانند.

آنگاه این گروه سوی خندق آمدند و به کنار آن ایستادند و گفتند: این خدعه ای است که هرگز عریان نکرده اند.

پس از آن به جایی رفتند که خندق تنگ بود، اسبان خویش را بزدند و از خندق بجستند، در شوره زار میان خندق و سلع به جولان پرداختند.

در این هنگام علی ابن ابیطالب علیه السلام با جمعی از مسلمانان برفتند و تنگنای خندق را بگرفتند و سواران قریش سوی آنها حمله بردند.

و چنان بود که عمرو بن عبدود به روز بدر زخمی شده بود و در احد حاضر نبود و به روز خندق نشان دار آمده بود تا جای او را بدانند و چون او و سوارانش به ایستادند علی ابن ابیطالب علیه السلام به او گفت: ای عمرو تو با خدا پیمان کرده ای که هر کس از قرشیان دو چیز از تو بخواهد یکی را بپذیری؟

عمرو گفت: آری چنین پیمان کرده ام.

علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت: من تو را به سوی خدا و پیامبر و مسلمانی می خوانم.

عمرو گفت: حاجت به این کار ندارم.

علی علیه السلام گفت: پس تو را به جنگ می خوانم.

عمرو گفت: برادر زاده! برای چه؟ من دوست ندارم تو را بکشم.

علی علیه السلام گفت: ولی به خدا من دوست دارم تو را بکشم.

گوید: عمرو بن عبدود به هیجان آمد و از اسب به زیر آمد و آن را پی کرد، یا

ص: ۱۲۵

اسب را براند و سوی علی آمد و با هم در آویختند و جولان دادند و علی او را بکشت.

و سوارانش هزیمت شدند و گریزان از خندق گذشتند و به جز عمرو دو تن دیگر کشته شدند منبه بن عثمان که تیر خورد و در مکه جان داد.

و نوفل بن مغیره که هنگام عبور در خندق افتاد و او را سنگباران کردند و بانگ می زد ای گروه عریان کشتنی. به از این باید، علی علیه السلام پایین رفت و او را کشت، جثه نوفل در تصرف مسلمانان بود و قرشیان می خواستند آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله بخرند و او گفت: حاجت به جثه او یا قیمت آن نداریم بروید آن را ببرید. (۱)

ابن هشام نیز در سیره روبرو شدن حضرت مولی الموالی علی ابن ابیطالب علیه السلام را با عمرو بن عبدود در روز خندق و

کشتن عمرو را به همین نحو نقل طبری ذکر می کند.

متن سیره را می خوانیم:

(قال ابن اسحاق: ثم تيمموا مكانا ضيقا من الخندق فضربوا خيلهم فاقتحموا فجالت بهم في السبخه بين الخندق و سلع و خرج على بن أبي طالب في نفر من المسلمين حتى أخذ منهم الثغره التي منها اقتحموا و أقبلت الفرسان نحوهم و كان عمرو بن عبدود قد قاتل يوم بدر حتى أثبتته الجراحه فلم يشهد يوم احد، فلما كان يوم الخندق خرج معلما ليري مكانه فلما وقف هو و خيله قال من يبارز، فبرز له علي بن أبي طالب فقال له: يا عمرو إنك قد كنت عاهدت الله أن لا يدعوك رجل من قريش إلى احدى خلتين إلا أخذتها منه، قال له: أجل. قال له علي: فإنني أدعوك إلى الله و إلى رسوله و إلى الإسلام قال: لا حاجه لي بذلك. قال له علي: فإنني أدعوك

۱- . طبری، ج ۳، ص ۱۰۷۱ الی ۱۰۷۵.

ص: ۱۲۶

إلى النزال فقال له: لم يا ابن أخي؟ فوالله ما أحب أن أقتلك. قال له علي: و لكنی و الله أحب أن أقتلك فحمي عمرو عند ذلك، فأتحم عن فرسه فعقره و ضرب وجهه، ثم أقبل على فتنازلا- و تجاولا- فقتله على رضی الله عنه و خرجت خيلهم منهزمه، حتى اقتحمت من الخندق هاربه(۱)

پایان جنگ خندق

خداوند آنها را دچار خاری و پراکندگی فرمود: خدا باد سردی سه شبانه روز برانگیخت که در فصل زمستان دیگهای آنها را از بار انداخت، و آنها را به سرمای سخت دچار کرد، چادرهای آنها را از بیخ و بن برکند چون خبر نفاق و تفرقه آنها به رسول الله رسید، حذیفه بن یمان را شبانه نزد خود خواند و فرمود برو از نزدیک بر اوضاع و احوال آنها آگاه شو از هر کاری پرهیز تا اینکه نزد ما آیی، حذیفه گوید: رفتم و میان آنها داخل شدم(ناشناس)، باد، که لشگر خداوند است کار خود را می کرد و هیچ چیز برقرار نمی گذاشت، نه دیگ و نه آتش و نه خیمه.

ابوسفیان در آن هنگام برخاست و گفت: ای قوم قریش هر یک از شما دست همنشین خود را بگیرد(حذیفه گوید: من دست یکی را گرفتم که نزدیکم بود از او پرسیدم تو کیستی؟ گفت: فلان(در سیره آمده که عمرو بن العاص بود) سپس ابوسفیان گفت: به خدا شتر و اسب هلاک شد و ما از باد صرصر محنت کشیدیم هان! بار بندید که من بار بسته و آهنگ دیار خود کرده ام .. حذیفه گوید من برگشتم حضرت از نماز فارغ شد من خبر قوم را به او دادم که چون قریش بار سفر بست دیگران غطفان و سایرین نیز راه خود را گرفتند پیغمبر فرمود پس از این ما به آنها حمله(غزا) خواهیم کرد نه آنها و چنین هم شد(۲)

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

۲- . کامل ابن اثیر، ج ۱، صص ۲۰۸ - ۲۰۹ (ترجمه سادات ناصری)؛ طبری، ج ۳، صص ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲.

غزوه بنی قریظه

پیش از جنگ خندق بنی قریظه که در مدینه زندگی می کردند، با پیامبر پیمان بسته بودند که دو طرف از یکدیگر در امان باشند و هیچ یک از دو طرف معترض طرف دیگر نشود، و تا پیش آمدن جنگ خیبر این پیمان برقرار بود هنگام بروز جنگ خندق احزاب در اطراف مدینه اردو زدند و تنها راه ورود به مدینه قلعه بنی قریظه بود و اینان همپیمان پیامبر بودند.

حی بن اخطب که از یهودیان بنی النضیر بود و قبلاً از مدینه کوچ داده شده بود با کعب رئیس بنی قریظه تماس گرفت و پس از جلب نظر او بنی قریظه را به پیمان شکنی واداشت، و کعب امکانات و مردان بنی قریظه را در اختیار قرشیان قرار داد.

رسول الله از این پیمان آگاه شد و الزاماً پانصد مرد از سپاهیان خود را به داخل مدینه برای جلوگیری از هجوم دشمن از طرف قلعه بنی قریظه فرستاد.

لذا پس از واقعه خندق و رسیدن حضرت به مدینه ظهر همان روز جبرئیل پیامبر را برای سرکوب بنی قریظه که در جنگ نابرابر خندق پیمان پیمبر و مردم مدینه را شکستند و به مشرکین پیوستند مأمور کرد حضرت بلال را فرمود اعلام کند هر کس پیرو رسول خداست نماز را کنار قلعه بنی قریظه بخواند و پرچم را به دست علی علیه السلام داد و او را روانه کرد پس از نماز ظهر به محاصره قلعه اقدام فرمود و بیست و پنج روز محاصره را ادامه داد تا سرانجام به تسلیم بنی قریظه انجامید بنی قریظه حکمیت را به کمک سران اوس به عهده سعد بن معاذ که در جنگ خندق مصدوم شده بود و در مسجد مدینه به امر پیامبر به معالجه او می پرداختند نهاده شد.

سعد بن معاذ را از مسجد مدینه به محل آوردند و سعد با بنی قریظه سخن گفت و از آنها پیمان گرفت که به حکم او تن در دهند سعد به خاطر داشت که یهودیانی که قبلاً اسباب زحمت مسلمانان را در مدینه فراهم کردند و ناچار پیامبر آنان را از مدینه اخراج کرد، به دیگر یهودیان پیوستند و پیوسته برای مسلمین اسباب زحمت و جنگ و جدال فراهم می کردند، پیمان شکنی آنها را در روز خندق مد نظر قرار داد و گفت این پیمان شکنان را باید از مردان خالی کرد و

زنان و اطفال زیر بلوغ را با مایملک آنان تملک کرد و پیامبر به همین حکم عمل کرد و از شر آنها فارغ شد. (۱)

در سال پنجم هجری پس از جنگ (احزاب) خندق، غزوه بنی قریظه و بنا بر قولی غزوه بنی المصطلق و مریسع رخداد.

سال ششم هجرت

در این سال شش ماه پس از غزای بنی قریظه غزای بنی لحيان به خونخواهی حبیب بن عدی و یاران او رخ داد و همچنین غزوه ذی قرد و به قولی غزوه بنی المصطلق.

در همین سال (ششم هجرت) عمره حدیبیه پیش آمد حضرت با هزار و چهارصد مرد و هفتاد شتر برای قربانی به قصد عمره (زیارت کعبه در غیر از ذیحجه) تمتع از مدینه سوی مکه روانه شد قریش آگاه شدند و خود را برای نبرد آماده کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله پیام فرستاد که من قصد جنگ ندارم و می خواهم زیارت خانه خدا را به جا آورم، اما اگر قریش بخواهند جنگ کنند ما با آنها مصاف خواهیم داد و حضرت مردم خود را برای پایداری و مقاومت تا مرگ دعوت به بیعت با خود فرمود با همه همراهان (هزار و چهارصد نفر) جز جدین قیس انصاری تک تک با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند.

بیعت رضوان

اشاره

این بیعت زیر درختی سبز و خرم بود که به بیعت رضوان مشهور شد قرشیان که از نبردهای پیشین جز شکست و خواری بهره نداشتند برای جنگ مردم شدند و پس از رفت و آمدهای مکرر عروه بن مسعود ثقفی از قریش خواست که او نزد

۱- . کامل ابن اثیر به تلخیص، ج ۱، ص ۲۱۰ - ۲۱۱ - طبری و ابن هشام نیز عیناً نقل کرده اند.

ص : ۱۲۹

پیامبر رود و تصمیم گیری کند قریش پذیرفتند و عروه نزد پیامبر آمد و پس از آگاهی از قصد رسول الله و اطمینان بر صدق و دقت و کنکاش در همراهان پیامبر که احترام و عظمتی فوق تصور برای حضرت به جای می آوردند، برگشت نزد قریش و گفت: ای مردم من بر خسرو و قیصر و نجاشی وارد شده بودم اما هرگز قومی را به این اندازه ندیده بودم که پادشاه خود را تعظیم و تکریم کند که یاران محمد او را.

پس از عروه مردی از کنانه مأمور شد که با پیامبر ملاقات کند او نیز برگشت و گفت اینها برای زیارت آمده اند و نباید آنها را منع کرد نوشته اند پس از رفت و آمدها قریش سهیل بن عمرو را نزد پیغمبر خدا فرستادند و او با نرمی سخن گفت و حوصله به خرج داد و سرانجام قرار شد سال آینده سه روز مکه را برای پیامبر و همراهانش آزاد بگذارند رسول خدا پذیرفت و قرار داد صلحی سه ساله را میان خود نوشتند و چون نوشتن صلحنامه را شروع کردند، چون به دستور پیامبر نوشته شد بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله... نزاعی سخت در گرفت که نزدیک شد جنگ در گیر شود چون مشرکان حذف آن را می خواستند و مسلمانان ایستادگی می کردند که شروع صلحنامه به بسم الله و نام پیامبر درست است سهیل بن عمرو و مشرکان همراه او گفتند اگر می دانستیم و قبول داشتیم که تو پیامبر خدایی ما با تو نبرد نمی کردیم.

رسول خدا فرمود مسلمانان باز ایستند و علی علیه السلام را گفت که نوشت بسمک اللهم من محمد بن عبدالله و گفت نام من و نام پدرم پیامبری مرا در بر دارد و شرط کردند که سال آینده مکه را سه روز برای پیغمبر و همراهانش خلوت کنند، و از آن بیرون شوند قرار صلحی سه ساله بین پیامبر و قریش امضا شد و شرط گردید نباید به یاران رسول خدا کسی آزار برساند و از

ورود آنها به مکه جلوگیری شود و کسی از یاران پیامبر نیز نباید به مشرکان آزاری برسانند نوشته در دست سهیل بن عمرو نهاده شد و رسول خدا مسلمانان را فرمود که سر بتراشند و شتر قربانی خود را در بیرون حرم بکشند، لیکن آنان نپذیرفتند و بیشتر مردم را شبیه گرفت پس رسول خدا [خود] سر تراشید و قربانی کرد سپس مسلمانان نیز سر تراشیدند و قربانی کردند رسول خدا به مدینه برگشت، آنگاه در

ص : ۱۳۰

سال آینده سواره و با سلاح به مکه در آمد و قریش مکه را سه روز به حضرت وانهادند. رسول الله رکن را با تعلیمی خود استلام کرد و پس از سه روز از مکه بیرون شد.(۱)

شناخت «سنت»

به نظر می رسد درباره اتفاقها که در جنگ خندق در اصحاب رسول خدا و بعض واکنشها از بعض مسلمانان و همچنین در سفر حدیبیه و عکس العمل فرد یا افرادی از مسلمانان نسبت به تصمیم ها و روش پیامبر عظیم الشان باید تأمل کرد تأمل ویژه و نبریدن اعراب تازه مسلمان از سنتها و رفتارهای نژادی و قبیله ای را برای موضوع هایی که در طول این نوشتار در آینده به آن برخورد خواهیم خورد در نظر گرفت.

نگاه شیعه به اسلام

نگاه شیعه از نخست به اسلام و رهبری پیامبر قطع همه وابستگی های نژادی و قومی و قبیله ای و بریدن از همه عادات و رسوم فامیلی و محلی و پیروی بی چون و چرا از دستور و خواست های پیامبر که همان فرامین الهی به صورت وحی آسمانی در تنیده به رفتار و گفتار پیامبر بدون دخالت دادن امیال و خواسته های مبتنی بر عادات و رسوم فامیلی و نژادی یعنی اعتقاد قبلی و صداقت در قبول اسلام و اینکه پیامبر رسول خداست و کردارش همه بر طبق دستورات (وحی) الهی است و هر گونه رفتار و گفتارش سرمشق زندگی می باشد که باید بی چون و چرا پذیرفته و به آن عمل شود.

خط فاصل (قرمز) بین شیعه و غیر شیعه سنت و «دأب» اعراب بود قبایل و گروه های منشعب از قبیله تا برسد به عشیره — خانواده — همه سخت وابسته و تربیت شده قواعد پذیرفته شده و غیر قابل خدشه و گذشت قومی و فامیلی و

۱- . یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۴.

ص : ۱۳۱

برتریهای نژادی بودند.

وابستگی و حسب فامیلی مثل شجاعت حرف اول را می زد، و به ترتیب خانواده و عشیره و قبیله و هر چه پیش می رفت تا نژاد، هر دسته و رسته که در قوم خود کار برجسته و چشمگیر و هر عملی نیک که خیر قوم در آن ملحوظ بود، به شدت

محفوظ نگاه داشته می شد، و سینه به سینه به فامیل منتقل می گردید، و مورد وابستگی و مفاخره واقع می شد.

برتری نژادی هر قبیله به جمعیت نبود بلکه افتخار به گذشته کارهای چشمگیر و اثرگذار در جامعه قبیله ای بود، و حفظ و حراست و مفاخره به آن از گهواره تا گور برای هر فرد از نان و آب واجب تر بود و اهمیت آن به طور طبیعی و عملی از کودکی آموزش داده می شد.

اصل ریشه ای سنت و شناخت رفتاری در سنت اگر با دقت و موشکافی در شیوه گفتاری و عملی شیعه و فرق اهل سنت مورد تحلیل قرار گیرد، به نحو آشکار معلوم می شود که هم شیعه و هم اهل سنت هر دو وابسته به سنت هستند، اما باید به دقت به این موضوع توجه داشت که اعراب زمان پیامبر هرگز از سنت و آداب قبیله ای خود نتوانستند دست بکشند (حتی امروز)

اعراب تازه مسلمان شده با پیامبر با همان خلق و خوی عربی و نژادی برخورد می کردند مطیع محض نبودند، هر جا و هر وقت دست می داد در امور روزمره شیوه های قبیله ای و عادات فامیلی خود را آشکار می کردند، گفتار و کردار مسلمانان حتی در بنی هاشم سکوت محض در برابر خواست ها رفتار و گفتار رسول الله نبود.

اما از ابتدای اسلام و همان روزهای اول بعثت به تدریج فرد یا افرادی از سنت های فامیلی و قبیله ای و نژادی بریدند و پیروی محض از فرامین پیامبر که همان دستورهای الهی و نزول وحی بود را بی چون و چرا سر لوحه اعمال و رفتار خود قرار دادند، و در حقیقت راه و روش پیامبر را جایگزین همه سنت ها و آداب قبل از اسلام آوردن خود کردند، مانند سلمان، ابوذر، مقداد و دیگران و آنهایی که بعداً به اینها پیوستند و به اینان «شیعه» یعنی پیرو اطلاق شد ولی عدد این افراد که در زمان پیامبر هم تابع محض دستورهای پیامبر که فرامین الهی است

ص: ۱۳۲

بودند، و جزء جزء رفتار و گفتار او را پذیرفته و به کار می بستند، نسبت به همه مسلمانها محدود بود؛ و در مابقی چون و چرا قبول داریم و نداریم باید و نباید در کارها تا حدی متداول بود.

نگاهی به واکنشها و جبهه گیری بعضی اصحاب و مسلمانها در حضور پیامبر مكرم ۹

برای درک این منظور (مطالب گفته شده فوق) ضروری است خواننده جستجوگر توجه داشته باشد که باید همراهان پیامبر مكرم را در حوادث مذکور در زمان پیامبر شناخت، و اعمال و شیوه و رفتار آنها را مد نظر قرار داد، تا در موضوع های مهمتر مانند مسائل روز غدیر و گفتگوهای صحابه هنگام رحلت پیامبر، و اتفاقات پس از رحلت، همچنین روز سقیفه و بعد از آن بتوان واقعیت ها را دریافت و ملاک را بر مبنای شناخت از اعمال و برخوردهای همراهان پیامبر قرار داد، و قضاوت کرد چند مورد نزدیک را ملاحظه فرمایید یعقوبی می نویسد:

دیدید که در این جنگ (خندق) نفاق آشکار شد و منافقان گفتند: ای محمد! نوید کاخ های خسرو و قیصر می دهی و حال آنکه یکی از ما بر قضای حاجت توانایی ندارد، این نیست جز فریب پس خدای عزوجل سوره احزاب را فرستاد و قصه احزاب

«عایشه گوید: در ایام خندق برون شدم و راه می رفتم (هنوز پرده و حجاب نیامده بود) در آن حال دنبال خود حرکتی شنیدم چون نگریستم سعد را دیدم و حارث بن اوس برادر وی که همراهش بود بر زمین نشست، گوید: (عایشه) و چون سعد از من گذشت برخاستم و به باغی در آمدم که تنی چند از مسلمانان و از جمله عمر بن خطاب آنجا بودند، عمر به من گفت خیلی جسوری؛ چرا آمدی چه می دانی شاید بلیه ای هست یا در کار فراریم مردی مغرور چهره اش را عیان کرد و دیدم طلحه بود، به عمر گفت سخن بسیار می کنی فراری جز به

۱- . یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۰.

ص: ۱۳۳

سوی خدا نداریم» (۱)

(ابن اسحاق گوید: صفیه دختر عبدالمطلب (خواهر حمزه) در فارغ بود که قلعه حسان بن ثابت بود. او گوید: حسان با جمعی از زنان و فرزندان آنجا بودند و یکی از یهودیان بر ما گذشت و به دور قلعه می گشت و بنی قریظه آهنگ جنگ داشتند و پیمان شکسته بودند و کس نبود که در مقابل آنها از ما دفاع کند و پیمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان با دشمن روبرو بودند و اگر کسی به ما حمله می کرد، به ما نمی توانستند پرداخت به حسان گفتم: می بینی این یهودی به دور قلعه می گردد و بیم دارم که جای حفاظ قلعه را به یهودیان بگوید، پیمبر صلی الله علیه و آله و یاران وی از ما به دشمن مشغولند پایین برو و او را بکش.

حسان گفت: ای دختر عبدالمطلب خدا گناهانت را بیامرزد تو می دانی که من این کاره نیستم.

گوید (صفیه): چون حسان این سخن بگفت دانستم که کاری از او ساخته نیست چیزی نگفتم و چماقی برگرفتم و از قلعه فرود آمدم و یهودی را با چماق بزدم تا جان داد برگشتم به حسان گفتم پایین برو و لباس او را [یعقوبی نوشته است: اسلحه و زره و رختش] را در آر چون مرد بود این کار از من ساخته نبود حسان گفت: مرا به این کار حاجت نیست. (۲)

(در روز خندق وقتی مسلمانان در محاصره احزاب قرار گرفتند، و بلیه بزرگ شد و ترس فزونی گرفت، نفاق منافقان ظاهر گشت، و مصعب بن قشیر گفت: محمد صلی الله علیه و آله به ما وعده می دهد که گنجهای کسری و قیصر را می خوریم، اما ما به قضای حاجت نمی توانیم رفت، اوس بن قیظی در حضور مردان خویش گفت: ای پیمبر صلی الله علیه و آله خانه های ما بی حفاظ است اجازه بده سوی محله خویش رویم که بیرون مدینه است. (۳)

در واقعه خندق پیمبر صلی الله علیه و آله بیست و چند روز در محاصره مشرکان بود و بین

۲- . همان، ص ۱۰۷۷.

۳- . همان، ص ۱۰۷۳.

ص : ۱۳۴

طرفین جز تیراندازی برخوردار نبود (چون مسلمانان به محنت افتادند پیامبر صلی الله علیه و آله کس پیش عتبه بن حصین و حارث بن عوف سران عطفان فرستاد و قرار شد یک سوم حاصل مدینه را پیامبر به آنها بدهد که با یاران خود از محاصره دست بردارند و بروند، و در میانه صلح آمد و نامه ای نوشتند، اما کار صلح ختم نشده بود و شهادت ننوشته بودند فقط توافق شده بود.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست کار را به انجام برساند، سعد بن معاذ و سعد بن عباد را بخواست و قصه را با آنها گفت و از آنها نظر خواست.

دو سعد گفتند: ای پیامبر صلی الله علیه و آله این کاری است که تو می خواهی یا خدا فرمان داده و ناچار به انجام آنیم؟ پیامبر گفت: این کار به خاطر شماس است که می بینم عربان بر ضد شما همسخن شده اند و از هر سو به دشمنی برخاسته اند خواستم با اینکار تا مدتی صلابت آنها را بشکنم سعد بن معاذ گفت: ای پیامبر ما و این قوم مشرک بودیم و بت می پرستیدیم و خداپرست نبودیم ولی این قوم جز به مهمانی یا خرید یک خرما از ما نتوانستند خورد اکنون که خدا به سبب مسلمانی هدایتمان کرده است و بر وجود تو عزیزمان، اموال خویش را به آنها ببخشیم؟

به خدا حاجت به این کار نداریم و جز شمشیر به آنها نمی دهیم تا خدا میانه ما داوری کند پیامبر گفت: هر طور که خواهید سعد نامه را گرفت و نوشته را محو کرد. (۱)

(ابن اسحاق از قول یزید بن زیاد از قول محمد بن کعب القرظی نقل می کند که مردی اهل کوفه از حذیفه بن یمان سؤال کرد که شما رسول الله را دیده ای و صحبت او را شنیده ای؟ گفت بلی برادر! مرد کوفی گفت چگونه با او رفتار می کردید، اگر ما در آن زمان بودیم او را بر گردن خود سوار می کردیم و نمی گذاشتیم پاهای مبارکش به زمین برسد [احتراماً].

حذیفه گفت: برادر چه می گویی؟ ما رسول خدا را در روز خندق دیدیم که همه شب نماز و دعا کرد و از ناراحتی خواب نکرده بود و توجه کرد به ما و

۱- . همان، ص ۷۷۴.

ص : ۱۳۵

گفت کیست از شما که برود و ببیند دشمنان چه می کنند و چه می گویند، و ما را از حال آنها آگاه کند به شرط اینکه من از خدا بخواهم که او را رفیق من در بهشت قرار دهد یک مرد بلند نشد از شدت ترس و گرسنگی و سرما، وقتی احدی جواب

نداد، پیامبر مرا گفت برو بین این قوم چه می کنند من رفتم و دیدم جنود الهی (باد) چنان بلایی به سر آنها آورده است که نه قرار دارند و نه آتش برای گرم شدن و طبخ غذا و نه خیمه و خرگاه برای راحتی.

ابوسفیان فریاد می زد که هر کس مرد کنار خود را بگیرد و به آن توجه کند یعنی در این حالت همدیگر را دریابید. (۱)

انکار عمر صلح را

در حدیبیه پس از بیعت رضوان و رفت و آمد بین قریش مکه و حضرت رسالت پناه و موافقت طرفین به مصالحه چون ایشان دستور نوشتن قرار صلح را به علی بن ابیطالب علیه السلام می دهند.

دنباله مطلب را از سیره ابن هشام و به تقریب ترجمه آن را از طبری می خوانیم

(عمر ینکر علی الرسول الصلح)

(فلما التأم الأمر و لم یبق الاّ الكتاب، وثب عمر بن الخطاب، فأتی أبا بکر، فقال: یا أبا بکر، ألیس برَسُول الله؟ قال: بلی. قال: أو لسنا بالمسلمین؟ قال: بلی، قال: أولیسوا بالمشرکین؟ قال: بلی. قال: فعلام نعطى الدّئیة فی دیننا؟ قال أبو بکر: یا عمر الزم غرضه، فانی اشهد انه رسول الله، قال عمر: و أنا اشهد انه رسول الله. ثم أتى رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلّم - فقال یا رسول الله ألتست برَسُول الله؟ قال: بلی.

قال: أولسنا بالمسلمین؟ قال: بلی. قال: أولیسوا بالمشرکین؟ قال: بلی. قال:

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۱ - ۲۳۲؛ طبری، ج ۳، ص ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲.

ص: ۱۳۶

فعلام نعطى الدّینیه فی دیننا؟ فقال: انا عبد الله و رسوله، لن اخالف امره و لن یضیعنی، فکان عمر یقول: ما زلت اصوم و اتصدق، و اصلی و اعتق، من الذی صنعت یومئذ مخافه کلامی الذی تکلمت به حتی رجوت ان یکون خیرا» (۱).

می خوانیم انکار عمر کار پیامبر صلی الله علیه و آله را از تاریخ طبری.

(وقتی سهیل [فرستاده قریش] پیش پیمبر رسید گفتگو بسیار شد آنگاه صلح در میانه رفت و چون کار التیام یافت و جز نامه نوشتن نماند عمر بن خطاب برجست و پیش ابوبکر رفت و گفت: ابوبکر مگر او پیمبر خدا نیست؟

ابوبکر گفت: چرا.

عمر گفت: مگر آنها مشرک نیستند؟

ابوبکر گفت: چرا.

عمر گفت: پس چرا در کار دین خود زبونی کنیم.

ابوبکر گفت: ای عمر مطیع وی باش من شهادت می دهم که او پیامبر خداست.

آنگاه عمر پیش پیامبر آمد و گفت: مگر تو پیامبر خدا نیستی؟

پیامبر گفت: چرا.

عمر گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟

پیامبر گفت: چرا.

عمر گفت: پس چرا در کار دین خویش تحمل زبونی کنیم.

پیامبر گفت: من فرستاده خدایم و خلاف فرمان وی نکنم او نیز مرا و نخواهد گذاشت. (۲)

عمر چون سر کار آمد و مسلمانان را مطیع محض می خواست خود

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲- . طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۲.

ص: ۱۳۷

می گفت: (از بیم سخنانی که آن روز گفتم پیوسته روزه می داشتم و صدقه می دادم و نماز می کردم و بنده آزاد می کردم تا امیدوار شدم که خوب شده باشم!) (۱)

ارسال نامه به سران کشورها از جمله خسرو شاه ایران

باز می گردیم به دنباله وقایع سال ششم هجری در ذیحجه این سال رسول خدا صلی الله علیه و آله دحیه بن خلیفه کلبی را سوی قیصر روم عبدالله بن حذافه سهمی را سوی خسرو ایران و عمرو بن امیه ضیمری را سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و اینک نامه ها:

۱- نامه به خسرو شاه ایران (بسم الله الرحمن الرحيم از محمد پیامبر خدا به خسرو بزرگ پارسیان درود بر آنکه پیرو هدایت شود و به خدا و پیامبر وی ایمان آورد و شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست من پیامبر خدا به سوی همه کسانم؛ تا همه زندگان را بیم دهم اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است).

خسرو نامه پیامبر را بدید و پیمبر گفت ملکش پاره شود. (۲)

خسرو به باذان فرمانروای یمن دستور داد دو مرد دلیر بفرست این مرد حجازی را به درگاه من آرند باذان چنین کرد و فرستادگان به مدینه رسیدند مأموریت خود را ظاهر کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود بروند و فردا بیایند.

واقعی گوید: شیرویه شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم هجرت شش ساعت از شب رفته پدر را کشت و جبرئیل خبر آن را به پیامبر رسانید و فردا حضرت آن دو فرستاده را بخواست و خبر را به آنها گفت و کمر بند مرصعی را که یکی از پادشاهان به جنابش هدیه کرده بود به خر خسرو بزرگ فرستادگان باذان داد و آنها برگشتند و مایه را به باذان گفتند.

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۱۴۲.

ص: ۱۳۸

بادان گفت: این سخن از پادشاه نیست، به اعتقاد من این مرد پیمبر است باید منتظر بمانیم اگر آنچه گفته راست باشد، این سخن پیامبر مرسل است و اگر راست نیاید در کار وی بنگریم.

چیزی نگذشت که نامه شیرویه به باذان رسید که من خسرو را کشتم به سبب آنکه اشراف پارسیان را کشته بود و کسان را در مرزها بداشته بود، چون نامه من به تو رسید مردم ناحیه خود را به اطاعت من آر و درباره مردی که به خسرو نامه نوشته کاری مکن تا فرمان من به تو رسد.

چون نامه شیرویه به باذان رسید گفت این مرد پیمبر است و اسلام آورد و ابنای پارسی مقیم یمن با وی مسلمان شدند حمیریان خر خسرو را ذوالمعجزه می گفتند به سبب کمر بندی که پیمبر بدو داده بود (۱) پیامبر چند نامه به سران طوایف و شهرها فرستاد از جمله حاطب بن ابی بلتعه را سوی مقوقس امیر اسکندریه فرستاد.

که حاطب نامه پیمبر را رسانید و مقوقس چهار کنیز هدیه خدمت حضرت عرضه داشت که ماریه مادر ابراهیم از آن جمله بود، و دحیه کلبی را سوی هرقل قیصر پادشاه روم فرستاد، هرقل نامه را گرفت و خواند و آن را پنهان کرد، ابوسفیان گفته است من به تجارت در شام بودم هرقل کس فرستاد تا کسان و همشهریان پیمبر را پیدا کنند و برای جستجو از حال او پیش هرقل برند مرا با چند نفر همراهم به نزد او بردند مرا جلو و همراهانم را پشت سر من قرار داد و به آنها گفت: هر سؤالی را که دروغ جواب داد به من بگویید و برای من مسلم بود که اگر دروغ بگویم در خطر خواهم بود.

از نسب رسول الله و تقلید کردن او از دیگران و اینکه پادشاهی بوده است که بخواهد جای او را بگیرد، پیروان او چه کسانی هستند آیا هر کس پیرو او می شود باز می گردد و از او بیزاری کند یا نه، بین شما و او جنگ چگونه است.

همه را چنانچه بود الزاماً جواب درست دادم هرقل گفت: ای کاش من پیش

وی باشم نامه پیامبر که دحیه کلبی آن را به هرقل رسانید چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ از محمد پیمبر خدا به سوی هرقل بزرگ روم درود به آنکه پیرو هدایت باشد اما بعد اسلام بیار که به سلامت مانی و پاداش تو را دوبار دهند و اگر روی بگردانی گناه کشتکاران به گردن تو است.»^(۱)

(ابن اسحاق گوید: پیمبر خدا صلی الله علیه و آله عمرو بن ابی امیه ضیمری را در مورد جعفر بن ابیطالب و یاران وی سوی نجاشی فرستاد و نامه ای نوشت بدین مضمون:

«بسم الله الرحمن الرحيم: از محمد پیمبر خدا به نجاشی اصحم پادشاه حبشه. درود بر تو، من درود خدای ملک قدوس سلام مومن مهیمن می گویم و شهادت می دهم که عیسی پسر مریم روح خدا و کلمه اوست که وی را به مریم دوشیزه پاکیزه عقیف القا کرد و عیسی را بار گرفت و خدا عیسی را از روح و دم خود آفرید من تو را به خدای یگانه بی شریک و اطاعت وی دعوت می کنم که پیرو من شوی و به خدایی که مرا فرستاده ایمان بیاری که من پیمبر خدایم و پسر عم خویش جعفر و جمعی از مسلمانان را سوی تو فرستاده ام و چون بیایند آنها را بپذیر و از تکبر برکنار باش که من تو را با سپاهت به سوی خدا می خوانم. و ابلاغ کردم و اندرز دادم اندرز مرا بپذیر و درود بر آنکه پیرو هدایت باشد.»

و نجاشی به پیمبر نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، به محمد پیمبر خدا از نجاشی اصحم بن ابهر ای پیمبر خدا درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد خدای یگانه ای که مرا به اسلام هدایت کرد اما بعد ای پیمبر خدا نامه تو و مطالبی که درباره عیسی یاد کرده بودی به من رسید به خدای آسمان که عیسی حرفی بر این نمی افزاید و ما دینی را که آورده ای شناختیم و پسر عم تو را با یارانش پذیرفتم، و شهادت می دهم که تو پیمبر راستگو و تصدیقگر خدا هستی و من با تو و پسر عمویت بیعت کرده ام و به دست وی به خدای جهانیان ایمان آورده ام و فرزند خود ارها را سوی تو فرستادم که من جز بر خویشتن تسلط ندارم و اگر خواهی سوی تو آیم و شهادت

دهم که دین تو بر حق است ای پیمبر خدا درود بر تو باد.»

ابن اسحاق گوید: نجاشی پسر خود را با شصت تن از حبشیان در کشتی ای فرستاد و چون به دل دریا رسیدند کشتی آنها غرق شد با همه سرنشینانش.»^(۱)

پس از جنگ خندق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به تمام یهودیان اطراف مدینه که در جنگ خندق شرکت و قرشیان را یاری داده بودند یکی بعد از دیگری یورش برد و آنها را از اطراف مدینه بیرون کرد جز آنها (کشاورزان) که حاضر شدند به صورت نصف نصف روی زمین های کشاورزی کار و آنجا زندگی کنند.

در اواخر محرم سال هفتم پیامبر به سوی خیبر که بزرگترین مقر یهودیان بود و دارای هفت قلعه بود حرکت فرمود، و نخست به دره رجیع که بین خیبر و غطفان بود فرود آمد، زیرا که غطفانیان با آگاهی از آمدن پیامبر، آماده شدند و حرکت کردند که با خیبریان در جنگ با رسول الله همکاری کنند اما همین که مطلع شدند که سپاه اسلام در رجیع هستند دریافتند اگر بخواهند به خیبریان پیوندند کسان و اموالشان به راحتی در اختیار مسلمین خواهد افتاد، لذا به محل خود بازگشتند و حضرت اقدام به محاصره خیبر فرمود و قلعه های خیبر را که هفت قلعه بود یکی بعد از دیگری گشود تا رسید به قلعه مرحب خیبری.

(بریده اسلمی گوید: وقتی پیامبر بر قلعه مرحب خیبری فرود آمد پرچم را به عمر بن خطاب داد و کسان با وی رفتند و با خیبریان روبرو شدند و عمر و یاران او واپس آمدند و پیش پیامبر رسیدند و یاران عمر او را ترسو خواندند و عمر یاران خویش را ترسو خواند). (۲)

(کسی که مرحب را کشت و قلعه خیبر را گشود علی ابن ابیطالب علیه السلام بود بریده اسلمی گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی به عارضه سردرد مبتلا می شد که

۱- . همان، ص ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱.

۲- . همان، ص ۱۱۴۶.

ص : ۱۴۱

یک روز تا دو روز ادامه داشت و بیرون نمی آمد چون وارد خیبر شد به آن سردرد (درد شقیقه مبتلا گردید نزد مردم نرفت ابوبکر درفش را از پیغمبر گرفت و نبرد کرد و از میدان برگشت عمر پرچم را گرفت و جنگ کرد و مراجعت کرد پیغمبر از برگشتن آن دو آگاه شد فرمود به خدا سوگند من علم خود را فردا به کسی خواهم داد که خدا و پیغمبر خدا را دوست دارد و خدا و پیغمبر خدا او را دوست دارند آن را (قلعه را) با نیروی خود خواهد گشود علی در میدان حاضر نبود زیرا مبتلا به چشم درد «رمد» شده بود و در مدینه مانده بود چون پیغمبر این سخن را فرمود قریش (مردان قریش) سرفراز کردند تا ببینند چه کسی آن درفش را خواهد گرفت هر یکی از آنها امیدوار بود که خود حامل لواء (پیغمبر) باشد علی علیه السلام که بر شتر خود سوار بود رسید و شتر را نزدیک خیمه پیغمبر خوابانید و در حالیکه ارمد بود و یک سربند بر چشم بسته بود پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید تو را چه رسیده؟ علی گفت بعد از تو به درد چشم دچار شدم فرمود نزدیک بیا او نزدیک شد پیغمبر آب دهان خود را به چشم دردناک او مالید آن چشم بعداً هرگز درد نگرفت سپس پرچم خود را (پیامبر) به او داد او برخاست و آن را برداشت و رفت جامه سرخ پوشیده بود، رفت تا به خیبر رسید مردی از یهود نمایان شد و پرسید تو کیستی؟ گفت من علی بن

ایطالاب هستم آن مرد یهودی فریاد زد ای قوم یهود مغلوب و نابود شدید در آن هنگام مرحب که خود مالک و صاحب قلعه بود خارج شد، بر سر یک سرپوش یمانی داشت که آن را مانند کلاه خود سوراخ کرده بر فرق نهاده بود «گفته شده سنگی مانند هاون بود) او رجز می خواند و می گفت:

قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب

«قوم خیبر می دانند که من مرحب هستم» «سلاح کامل پوشیده و پهلوانی آزموده هستم»

ص: ۱۴۲

علی علیه السلام فرمود:

ان الذی سمتنی امی حیدره

کلیث غابات کریه المنظره

اکیلهم بالسیف کیل السندره

«من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر(ره) نام نهاد مانند شیر کنام(لقاء مبارزه) ملاقات من پسندیده نیست(کنایه از قتل) من آنها را با شمشیر درو می کنم(کیل کنایه از فزونی قتل) هر دو یکدیگر را نواختند علی او را با شمشیر ضربتی زد که سرپوش و کلاه خود(که علاوه بر کلاه خود سرپوش دیگری داشت) سر او را شکافت و شهر را گشود».

ابورافع غلام پیغمبر چنین گوید:

ما با علی علیه السلام هنگامی که او را فرستاده بود خارج شدیم پیمبر او را با پرچم روانه کرده بود چون به قلعه و شهر بند نزدیک شد مردم شهر خیبر خارج شدند علی علیه السلام با آنها جنگ کرد یک مرد یهودی او را زد که سپرش را انداخت علی دری که دروازه قلعه بود برگرفت و سپر خود کرد آن در دست او بود و همان حال جنگید تا قلعه را گشود آنگاه که آسوده شد، آن در را از دست انداخت ما که هفت تن و من هشتمین آنها بودم نیروی خود را به کار بردیم که آن را برگردانیم نتوانستیم فتح خیبر در ماه صفر بود(۱)

خبر را کما هو از سیره ابن هشام می خوانیم

«شأن علی: یوم خیبر»

(قال ابن اسحاق: و حدثنی بریده بن سفیان بن فروه الاسلمی، عن ایبه سفیان عن سلمه بن عمرو بن الاکوع، قال: بعث رسول الله صلوات الله علیه و آله أبا بکر الصدیق برایتہ و کانت بیضاء فیما قال ابن هشام، الی بعض حصون خیبر، فقاتل، فرجع و لم یک فتح، ثم بعث الغد عمر بن

ص: ۱۴۳

الخطاب، فقاتل، ثم رجع، و لم يك فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلوات الله عليه و آله: لأعطين الرايته غدا رجلا يحب الله و رسوله يفتح الله على يديه ليس بفزار. قال: يقول سلمه فدعا رسول الله صلى الله عليه و آله عليا رضوان الله عليه و هو أرمده. فتغل في عينه، ثم قال: خذ هذه الراية، فامض بها حتى يفتح الله عليك.

(قال ابن اسحق: حدثني عبد الله بن الحسن، عن بعض اهله، عن ابي رافع، مولى رسول الله صلى الله عليه و آله قال: خرجنا مع علي عليه السلام حين بعثه رسول الله صلى الله عليه و آله، برايته، فلما دنا من الحصن خرج إليه أهله فقاتلهم، فضربه رجل من اليهود فطرح ترسه من يده، فتناول علي عليه السلام بابا كان عند الحصن فرس به عن نفسه، فلم تزل في يده و هو يقاتل حتى فتح الله عليه، ثم ألقاه من يده حين فرغ، فلقد رأيتني في نفر سبعة معي أنا ثامنهم نجهد على أن نقلب ذلك الباب فما نقله).

(۱)

غزوه خيبر را از يعقوبى ميخوانيم

در آغاز سال هفتم، غزوه خيبر بود، پس قلعه هاي آنها را كه شش قلعه بود، (سالام، قموص، نطاه، قصاره، شق و مربوط) گشود، در اين قلعه ها بيست هزار مرد جنگي بود، يكايك آنها را گشود، مردان را كشت و اسير كرد و زنان و كودكان را نيز اسير گرفت، قموص همان قلعه اي بود كه مرحب پسر حارث يهودي در آن بود و از سخت ترين و دشوارترين دژها بود پس از اينكه چند روز سران و سپاه مسلمانان كوشيدند و نتوانستند آن را فتح كنند رسول خدا گفت:

«لَأَذْفَعَنَّ الرَّايَةَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَى رَجُلٍ كَزَارِ غَيْرِ فَرَارٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَا يَنْصَرِفُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ».

ص: ۱۴۴

«خدا بخواهد فردا پرچم را به مردی بسیار حمله کننده نه گریزنده دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست میدارند، باز نمیگردد تا خدا [قلعه را] به دست او بگشاید.»

آنگاه آن را به علی علیه السلام داد، علی علیه السلام مرحب یهودی را کشت و در قلعه را که سنگی بود به درازای چهار ارش در پهنای دو ارش، در بلندی یک ارش از جا کند، علی بن ابیطالب علیه السلام آن را پشت سرش انداخت و به قلعه در آمد و مسلمانان نیز وارد قلعه شدند، جعفر بن ابوطالب در آن روز از حبشه رسید، رسول خدا باستقبال او برخاست و گفت: و الله ما ادری بایهما اما اشد سروراً بفتح خیبر ام یقوم جعفر. «به خدا قسم نمی دانم به کدامیک از این دو پیش آمد خوشحال ترم به فتح خیبر یا به رسیدن جعفر.» (۱)

(پیمبر صلی الله علیه و آله یهودان را در قلعه و طیح و سالام محاصره کرد، و چون [یهودان] اطمینان یافتند که نابود خواهند شد، از [پیمبر] خواستند که نفی بلدشان کند و خونشان نریزد و پیمبر چنین کرد. و چون یهودان فدک از قضیه خبر یافتند کس پیش پیمبر فرستادند که آنها را نیز نفی بلد کند و خونشان را نریزد و اموال خویش را برای او بگذارند و پیمبر پذیرفت از جمله کسانی که در این گفتگو میان پیمبر و یهودان رفت و آمد کرده بودند محیصه بن مسعود بود.

وقتی مردم خیبر بر این قرار تسلیم شدند از پیمبر خواستند که در اراضی خود کار کنند و نصف حاصل را بدهند. و گفتند: «ما کار آبادانی آن را بهتر از شما می دانیم» پیمبر به این قرار رضایت داد و گفت: «به شرط آنکه هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم.» درباره مردم فدک نیز چنین مقرر شد، خیبر غنیمت مسلمانان بود، اما فدک ملک خاص پیمبر شد، چون سپاه و مرکب سوی آن نرفته بود. (۲)

۱- . یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲- . طبری، ج ۳، ص ۹۱۱۴.

ص : ۱۴۵

امر فدک فی خبر خیبر

قَالَ ابْنُ اسْحَقَ: فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ خَيْبَرَ قَذَفَ اللَّهُ الرُّعْبَ فِي قُلُوبِ أَهْلِ فَدَكٍ حِينَ بَلَغَهُمْ مَا أَوْقَعَ اللَّهُ تَعَالَى بِأَهْلِ الْخَيْبَرِ، فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَالِحُونَهُ عَلَى النِّصْفِ مِنْ فَدَكٍ، فَقَصِدَتْ عَلَيْهِ رُسُلُهُمْ بِخَيْبَرَ أَوْ بِالطَّائِفِ أَوْ بَعِيدَ مَا قَدِمَ إِلَيْهِ فَقِيلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، فَكَانَتْ فَدَكُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاصَّةً لِأَنَّهُ لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهَا بِهَ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ (۱)

از تاریخ کامل ابن اثیر می خوانیم:

وضع فدک

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از فتح خیبر مراجعت فرمود: مهیصمه بن مسعود را نزد اهل فدک فرستاد که آنها را به اسلام دعوت کند در آن هنگام رئیس آن یهودان یوشع بن نون بود، آنها با پیغمبر مصالحه کردند به نحوی که نصف سرزمین آنها به حضرت واگذار شد [و حضرت به آنها تأمین داد]، بنابراین نیمی از املاک فدک ملک خالص پیغمبر شد زیرا مسلمین در امر به دست آوردن فدک دخیل نبودند، حضرت هم عایدات ملک فدک را صرف نگهداری غربا و بینوایان می فرمود اهل فدک هم در محل خود بودند.

[پس از وفات رسول الله ابابکر فدک را تصرف کرد] تا زمان خلافت عمر بن الخطاب که یهود حجاز را طرد و تبعید نمود، و عمر ابوالهیثم بن ابی تیهان و سهل بن ابی خیثمه و زید بن ثابت را بدانجا فرستاد نصف ملک را ارزیابی کردند و قیمت عادلانه آن را به آنها پرداخت و آنها را به شام روانه (تبعید) کرد.

چون خلافت به معاویه رسید فدک را به مروان بخشید. مروان هم به دو فرزند خود که عبدالملک و عبدالعزيز باشند بخشید چون خلافت به سلیمان بن

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۳.

ص : ۱۴۶

عبدالملک رسید قسمت خود را به عمر بن عبدالعزيز واگذار نمود، خلافت به عمر بن عبدالعزيز رسید و او بر منبر رفت و خطبه خواند و به مردم وضع فدک را که غصب شده است باز گفت و جریان آن را در زمان پیغمبر و ابوبکر و عمر و علی گفت و آنگاه به اولاد(فاطمه) دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و انهاد و آنها به تولیت و بهره مندی از آن پرداختند(میراث فاطمه به اولاد فاطمه رسید) باز هم از آنها گرفتند تا در سنه دویست و ده مأمون خلیفه عباسی دوباره آن را(فدک) به آنها(اولاد فاطمه) واگذار نمود. (۱)

ما درباره فدک در صفحات بعد توضیح و اطلاعات جامع تر خواهیم داد.

اسلام آوردن خالد بن ولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحه

در جریان تاریخ و در حوادث اتفاق افتاده و نحوه و چگونگی آنها دقت کردن، جستجوگر حقایق را به بسیاری از واقعیات تاریخی که مشکل گشای پاره ای از مسایل مورد مناقشه و بگومگوها و اختلافهایی که سالهای متمادی بین طرفها و دعوای عقیدتی یا سیاسی بوده است، رهنمون خواهد شد. از جمله نحوه مسلمان شدن دو نفر از کسانی که بعد از پیغمبر منشأ مسائل مهمی شدند که در کار مسلمانان رخ داد و موجب اختلافهای دامنه داری شد که تا(امروز ادامه دارد؛ از جمله این دو نفر عمرو بن عاص - و خالد بن ولید هستند که شرح مسلمان شدن آنها را از کامل ابن اثیر میخوانیم:

(در ماه صفر همین سال(هفتم هجری) عمرو بن عاص برای درود بر پیغمبر ورود نمود خالد بن ولید و عثمان بن طلحه عبدی هم همراه او بودند سبب تسلیم و اسلام عمرو این بود که خود گوید: چون از جنگ احزاب و کنار خندق برگشتیم(بدون رستگاری) [یعنی بدون پیروز شدن بر محمد صلی الله علیه و آله] به همراهان خود گفتم: من چنین میبینم که ما به نجاشی (حبشه) پناه بریم که اگر محمد صلی الله علیه و آله بر قوم ما ظفر یافت ما نزد نجاشی

۱- کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

ص : ۱۴۷

آسوده باشیم، و اگر قوم ما پیروز شدند وضع ما را خواهند دانست به من گفته شد رأی و اندیشه(درست) همین است.

ما هم مقداری کالا- از پوست که بسیار هم بود به دست آورده سوی نجاشی روانه شدیم تا به آنجا(حبشه) رسیدیم به خدا

سوگند ما نزد نجاشی بودیم که عمرو بن امیه ضیمری به نمایندگی پیمبر رسید که جعفر طیار و یاران او را از مهاجرت برگرداند. من نزد نجاشی رفته از او درخواست کردم که عمرو بن امیه ضیمری را به من تسلیم کند که او را بکشم تا یک نحو همزیستی نسبت به قریش که در مکه بودند بشود. چون او سخن مرا شنید غضب کرد و بر بینی خود چنان ضربتی زد که من گمان کردم او از خشم بینی خود را شکست من از او ترسیدم و گفتم: بخدا اگر می دانستم که چنین اکراه داری و نمی خواهی چنین کنم هرگز این درخواست را نمی کردم. گفت: تو از من می خواهی که نماینده کسی را به تو تسلیم کنم که آن شخص کسی باشد که ناموس اکبر بر او نازل شده! این همان ناموس (قدس) بر موسی نازل شده بود (وحی و قدس). [عمرو عاص گوید]: من به نجاشی گفتم: ای پادشاه آیا او حقاً چنین است؟ گفت: وای بر تو ای عمرو از من بشنو و اطاعت کن، و از او (پیغمبر) متابعت کن بخدا او بر حق است و او بر مخالفان خود پیروز و فایق خواهد شد چنانکه موسی بر فرعون و سپاه او پیروز شد. عمرو گوید: به نجاشی گفتم: با تو پیمان می بندم که اسلام را قبول کنم. [نجاشی برای بیعت و پیمان] دست خود را دراز کرد.

من هم با او بیعت نمودم، سپس برگشتم نزد اتباع خود و اسلام خویش را از آنها مکتوم نمودم و از آنجا بیرون آمده بر پیغمبر وارد می شدم که خالد مرا دید او از مکه می آمد از او پرسیدم خالد کجا میروی گفت: به خدا داغ او (نقش او) گرفت می روم که بر او درود بگویم و مسلمان شوم تا کی و تا چند من (عمرو) گفتم به خدا نیامده ام مگر برای اسلام آنگاه هر دو نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتیم خالد بن ولید پیش افتاد و مسلمان شد و بیعت نمود سپس من نزدیک شدم و اسلام آوردم همچنین عثمان بن طلحه پیش

ص: ۱۴۸

رفت و مسلمان شد. (۱)

سزاوار توجه است؛ عمرو بن عاص و خالد و امثال اینها سیزده سال در مکه با پیامبر هر چه توانستند ظلم و ستیز کردند و بعد از هجرت حضرت به مدینه جنگ های متعدد که بدر، احد و احزاب (خندق) از آنهاست را علیه پیامبر و مسلمانان به راه انداختند، بعد از اینکه بر آنها مسلم می شود که دعوت پیامبر مکرم دارد بر جزیرة العرب مسلط و همه گیر می شود و خود را سخت در تنگنا می بینند عمرو عاص به نجاشی پناه می برد و چون در آنجا نیز با نفوذ معنویت اسلام و پیغمبر و برخورد نجاشی روبرو می شود نفع خود را نفع دنیایی خود را در این می بیند که دیگر به اسلام و تبعیت از پیامبر تسلیم شود و خالد هم می گوید که نقش او یعنی نقش سیاست او نقش سروری او نقش نفوذ او گرفته است و دیگر برای غیر مسلمان جایی در منطقه نیست اینها کاری به حقیقت اسلام و نزول وحی و رسالت پیامبر را از جانب خداوند و آفریننده عالمیان ندارند در این هنگام است که برای حفظ خود و دست و پا کردن شئونات از دست رفته، نه به موجب دریافت حقیقت اسلام تبعیت اسلام را می پذیرند.

سال هشتم – فتح مکه

باید توجه داشت با تمام کوششی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اصلاح روابط اقوام و طوایف عرب جاهلی به عمل

آورد، به قدری رفتار و عادات و رسوم و شیوه های ارتباطی هر طایفه با طایفه دیگر و هر قوم و قبیله با دیگر اقوام و قبایل ریشه دار و تثبیت شده بود که می توان به وضوح از شواهد تاریخی اطمینان پیدا کرد که قوانین اخلاقی و رفتاری حاکم بر اعراب حتی تا سال هشتم هجری سال فتح مکه همان روابط حاکم جاری پیش از اسلام بود و هر فرد از هر جناح به نحو (خودکار) خود را موظف به اجرای روش های حاکم بر قبیله خود می دانست و به طور خود جوش عمل می کرد (ابن اسحاق گوید: چون صلح حدیبیه میان پیامبر و

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

ص : ۱۴۹

قریش رخ داد، از جمله مقررات صلح این بود که: هر که خواهد با پیامبر پیمان بندهد، ببندد، و هر که خواهد با قرشیان پیمان بندهد، ببندد. طایفه خزاعه با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بستند. پیش از این یک نفر به نام مالک بن عباد از هم پیمان های اسود بن رزه به تجارت از سرزمین خزاعه می گذشت او را کشتند و مال او را به غارت بردند مردم بنی بکر به تلافی یک نفر از خزاعیان را کشتند و خزاعیان بر پسران اسود و خانواده او که سران و اشراف بنی بکر بودند حمله کردند و آنان را کشتند و گفته اند بنی الاسود که از جهاتی بر بنی بدیل برتری داشتند، این امتیاز را طبق دأب عرب داشتند که دو خونبها در برابر یک کشته داشتند و بنی بدیل یک خونبها.

در صلح حدیبیه که میان قریش و پیامبر صلی الله علیه و آله منعقد شده بود و مدت معین داشت و قرار بود بنی کعب و بنی بکر دست از هم بدارند و آرام بگیرند، قرشیان بنی بکر را سلاح و کمک دادند علیه بنی کعب چنانچه نوفل بن معاویه دیلی که سالار قوم بنی بکر بود شبانگاه بر خزاعیان حمله بردند و در این حمله چند تن از قرشیان از جمله صفوان بن امیه، عکرمه بن ابی جهل، سهیل بن عمرو، با مرکب و غلام به کمک بنی بکر و بر ضد خزاعه در جنگ شرکت داشتند.

چون خزاعیان هم پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند عمرو بن سالم خزاعی و سپس بدیل بن ورقاء با عده ای از خزاعیان نزد پیامبر به شکایت آمدند.

آن حضرت دانست که ابوسفیان پس از این جریان برای تحکیم پیمان خواهد آمد ابوسفیان که به همین منظور به طرف مدینه می آمد بدیل بن ورقاء را دید و از او جویا شد و بدیل انکار کرد که به مدینه رفته است، گفته اند ابوسفیان به گفته بدیل اعتماد نکرد و به جستجو در توقفگاه بدیل پرداخت و به محل خفتن شتر وی رفت و پشگلی را بگرفت و بشکست که هسته خرما در آن بود و مطمئن شد که بدیل پیش پیامبر رفته و جریان را به عرض رسانیده است.

ابوسفیان به مدینه آمد و پیش پیامبر رفت و حضرت او را پذیرفت، پیش ابابکر و عمر هم که رفت نتیجه نگرفت، پس پیش علی علیه السلام گفت: بخدا چیزی ندانم که کاری برای تو تواند ساخت اما تو سالار بنی کنانه ای برخیز و میان کسان پناه بده و به سرزمین خویش باز گرد ابوسفیان گفت: این کار سودی دارد علی علیه السلام

فرمود: نه سودی ندارد ولی جز این چه می توانی کرد ابوسفیان در مسجد به پا خواست و گفت ای مردم من میان کسان پناه نهادم و سپس بر شتر خویش نشست و در مکه پیش قرشیان آنچه را گذشت شرح داد، قرشیان گفتند پیامبر این قرار پناه را پذیرفت؟ گفت: نه، گفتند پس سودی ندارد، گفت کاری جز این از دستم ساخته نبود. (۱)

و همین امر شرکت قرشیان علیه خزاعیان هم پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله موجب خدشه برقرار داد پیامبر با قریش شد و حضرت مردم را برای فتح مکه آماده و به سوی مکه حرکت فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله دهم رمضان سال هشتم هجری به نحوی حرکت فرمود که هیچ کس نمی دانست حضرتش به کدام طرف می رود، ضمن اینکه از بعض قبایل خواسته بود به او به پیوندند، و بعضاً با سلاح کامل و اسب به او می پیوستند، یکی از سران، از ایشان می پرسد: ای پیامبر خدا نه ابزار جنگ داری، نه جامه احرام، قصد کجا داری؟ پیامبر فرمود: هر جا که خدا بخواهد.

حضرت به مرالظهران فرود آمد. از آنسو ابوسفیان به همراه حکیم بن حزام برای جستجوی خبر بیرون آمده بود عباس عموی پیغمبر که اسلام آورده و به او پیوسته بود می دانست که اگر پیامبر ناگهان بر قرشیان فرود آید و به زور وارد مکه شود، اینان برای همیشه نابود می شوند، بر استر پیامبر سوار شد و سوی اراکستان رفت که شاید کسی را ببیند و قرشیان را خبر دهد که از پیامبر استقبال کنند و امان بگیرند. عباس گوید: در میان اراک ها می گشتم که صدای ابوسفیان را شنیدم که می گفت هرگز چنین آتشی ندیده ام، خزاعه به هیجان آمده اند و به جنگ آماده می شوند، ابن حزام گفت: بخدا خزاعه از این کمتر و ناچیز ترند.

چون صدای ابوسفیان را شناختم صدا کردم: ای ابوحنظله!

ابوسفیان گفت: ابوالفضل؟ گفتم آری گفت: پدرم فدایت چه خبر داری. گفتم: اینک پیامبر خداست که با ده هزار مسلمان آمده که تاب مقاومت ندارند.

۱- . طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ به تلخیص سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۶۳ - ۳۹۷.

ابوسفیان گفت: می گویی چه کنم؟ گفتم پشت سر من بر این استر سوار شو تا از پیامبر برای تو امان بگیرم، که اگر بر تو دست یابد گردنت بزند.

ابوسفیان سوار شد و راه که می رفتیم و به آتش مسلمانان می رسیدیم، در من می نگریستند و می گفتند: عموی پیامبر بر استر پیامبر!

چون به محل آتش عمر خطاب رسیدیم، گفت: ابوسفیان! و به سوی خیمه پیامبر دوید که من نیز او را دنبال کردم، و هر سه یک وقت پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم.

من گفتم ای پیامبر خدا من ابوسفیان را پناه داده ام و چون عمر درباره ابوسفیان سخن بسیار کرد گفتم ای عمر آرام باش این همه اصرار در کشتن ابوسفیان می کنی که یکی از عبدمناف است، اگر از بنی عدی بن کعب بود چنین نمی گفتی (۱). پیامبر گفت: برو به او پناه دادیم صبحگاه فردا او را بیاور.

ابوسفیان فردا صبح حضور پیامبر کلمه شهادت بگفت و پیامبر فرمود: ای عباس ابوسفیان را نزدیک دماغه کوه بیر و در تنگنای دره او را نگهدار تا سپاهیان بگذرند.

عباس گوید: گفتم ای پیامبر خدا! ابوسفیان مردی است که سرافرازی را دوست دارد، چیزی بر او مقرر کن که در میان قومش سرافراز شود حضرت فرمود: هر که به خانه ابوسفیان در آید در امان است، هر کس به مسجد الحرام در آید، یا در خانه خویش بماند و در خانه به روی خود ببندد در امان خواهد بود.

عباس گوید: ابوسفیان را همانجا که پیامبر فرموده بود نگهداشتم، و چون قبایل فوج فوج بر او می گذشتند می پرسید اینان کیانند، و من می گفتم ابن سلیم است، این اسلم است این جهینه است.

و چون پیغمبر با گروه سبز که مهاجر و انصار و همه مسلح بودند، و جز دیدگاه آنها دیده نمی شد ابوسفیان گفت: ای ابا الفضل، اینان کیانند؟ گفتم: این پیامبر است با مهاجر و انصار ابوسفیان با آن همه غرور اینک شکسته و کوفته

۱- . طبری، ج ۳، ص ۲۹۰؛ کامل، ج ۱، ص ۲۹۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۳.

ص: ۱۵۲

گفت: ای عباس! برادر زاده ات پادشاهی بزرگی دارد گفتم: این پیامبری است (۱) اینک به سوی قوم برو! و به آنها خبر بده، ابوسفیان با شتاب به مسجدالحرام درآمد و بانگ زد

ای قرشیان! محمد با سپاهی که تاب مقابله ندارید اینک می رسد، هر کس به مسجدالحرام در آید در امان است و هر کس به خانه من آید یا در خانه خود بماند و در خانه به روی خویش ببندد در امان است.

پیامبر همراهان را به چند قسمت ترتیب داد و هر گروه را از بالا و پایین روانه داخل مکه ساخت و دستور داد تا کسی به جنگ شما نیاید شما نباید بجنگید زیرا فرمود تا پرچم اسلام را بالای مکه در حجون (سرگردنه) نصب کند، و تا رسیدن پیامبر صبر کند، و سعد بن عباد را مأمور کرد از کداء وارد شود و سعد هنگام ورود به گروه خود گفت امروز روز جنگ است، و یکی از مهاجران این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید که بیم است سعد به قرشیان بتازد و حضرت پیامبر علی ابن ابیطالب علیه السلام را فرمود به سعد برس و پرچم از او بگیر و آن را به مکه بر. (۲)

نوشته اند فقط یک مورد که خالد بن ولید در رأس سپاه بود جنگی رخ داد که با بنی بکر و حبشیان بود و هزیمت کردند.

پیامبر از بالای مکه وارد شد و مردم با او بیعت کردند، رسول الله بر در کعبه ایستاد و گفت: خدایی جز خدای یگانه بیشریک نیست که به وعده خود وفا کرد، و بنده خویش را فیروزی داد، و احزاب را فراری کرد. بدانید که هر امتیاز و خون و مال مورد ادعا به جز پرده داری خانه و سقایت حاج محو شد؛ بدانید که قتل خطا چون قتل عمد است، مقتول تازیانه و عصا را نیز خونبها باید.

ای گروه قرشیان! خدا غرور جاهلیت و تفاخر به پدران را از میان برد، مردم

۱- .طبری، ج ۳، ص ۱۱۸۳.

۲- . باید توجه داشت چرا سعد بن عبادہ پس از فوت پیامبر در همان لحظات بلافاصله انصار را در سقیفه جمع کرد و موضوع حکومت بعد از پیامبر و تعیین جانشین را مطرح کرد، و عمر و ابابکر و ابوعبیده خبردار شدند؛ و آنها هم که از پیش خود را برای چنین روزی آماده کرده بودند و کردند آنچه کردند.

ص: ۱۵۳

از آدم اند و آدم را از خاک آفریده اند، و این آیه را تلاوت فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (۱)

پس از تلاوت آیه فرمود: ای مردم مکه! گمان می کنید به شما چه می کنم؟ گفتند: نیکی می کنی که برادری بزرگوار و برادر زاده ای بزرگواری.

پیامبر خطاب به آنان گفت:

بروید که شما آزاد شد گانید.

پس از فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را جهت دعوت اسلام به سوی قبایل سلیم و مدهج و قبایل دیگر فرستاد، بنی جزیمه در جاهلیت پدر عبدالرحمن عوف و فاکه بن مغیره را کشته و اموالشان را برده بودند، چون خالد بر بنی جزیمه رسید و آنها خالد را دیدند، سلاح برداشتند و آماده جنگ شدند؛ خالد گفت سلاح بگذارید که مردم و ما مسلمان شده ایم یکی از مردم بنی جزیمه به نام جحد گفت: مردم این خالد است اگر سلاح فرو گذارید اسارت و کشتن شما را در پی دارد و من سلاح از دست نمی گذارم قوم به او گفتند: اسلام آمده است و مردم ایمان یافته اند و با اصرار، وی و قوم دست از سلاح برداشتند خالد بلافاصله دستور داد دستهای آنها را بستند و بسیاری از مردم را از دم شمشیر گذرانید چون پیامبر صلی الله علیه و آله را از جریان آگاه کردند دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا من از آنچه خالد کرد بیزارم؛ سپس علی بن ابیطالب علیه السلام را خواست و فرمود: نزد این قوم برو و در کارشان توجه کن و شیوه های جاهلیت را از میان آنها بردار

و اموالی همراه او کرد علی علیه السلام با مالی که همراه داشت بر آنها وارد شد و خونبهای کشتگان و عوض اموالشان را پرداخت و مقداری به جای ماند، با آنها گفت: آیا، خونی و مالی بی عوض مانده است؟ گفتند: نه، گفت: من این مالهای باقیمانده را از جانب

۱- .سوره حجرات، آیه ۱۲.

ص : ۱۵۴

پیامبر به عوض آنچه پیامبر نمی داند و شما هم نمی دانید، به شما می پردازم و تمام اموال را به آنها واگذار کرد، و خدمت پیامبر باز گشت، و ماجرا را به عرض رسانید.

پیغمبر خدا به علی فرمود: نیک و صواب کردی و رو به قبله ایستاد و دستهای خود را به سوی آسمان برداشت چنانکه زیر بغل آنحضرت نمودار شد و سه بار گفت: خدایا از آنچه خالد بن ولید کرد بیزارم. (۱)

دقیقه مشتی از خروار

در بین مسلمانها حقایقی و اختلافهایی وجود دارد که قرنهایست موضوع هر روزه است و برای شناخت حقیقت جز تاریخ و روایات از جانب افراد مختلف العقیده آنها با تشنّت فراوان و اقوال متفاوت و گاه مغایر چیزی در دست نیست، مگر رجوع به قرآن و سنجیدن آن با روش پیامبر، و این رجوع به قرآن هم لازمه اش احاطه داشتن حداقل در حدی است که بتوان تواتر آیات را در یک موضوع - چه تفاوت و چه یکسانی - که این تواتر آیات را از راه صحیح و تفسیر روشن به دست آورد، با این وصف در لابلائی تاریخ نیز حقایقی وجود دارد که سالهاست موضوع اختلاف و کشمکشهای بسیار است؛ مثل ولایت و امامت و موضوع غدیر که انکار یا نادیده گرفتن آن، از همان زمان واقعه که برای نادیده گرفتن آن توسط سردمداران - برنامه ریزی شد و موضوع سقیفه و بیعت عمر با ابوبکر و به پیروی و با دسیسه او (عمر) دیگران هم بیعت یا سکوت کردند، اگر تکلیف حادثه غدیر و تعیین ولایت و امامت روشن نشود یا توسط فرقه هایی از مسلمانها نادیده به حساب آورده شود همین اختلاف و ستیزه و برخوردهای غیر معقول که چهارده قرن است دچار آن شده ایم، باقی خواهد بود.

این مشکل با سرانگشت علما و پیشوایان بی غرض و حقیقت یاب اهل تسنن گشودنی است بزرگان علمای گذشته، پیش از این آنچه را که باید و ضرورت

۱- .طبری، ج ۳، ص ۹۵ ۱۱ - ۹۶ ۱۱؛ کامل ابن اثیر ج ۱، ص ۳۰۳.

ص : ۱۵۵

داشته است مسلمانان از آن آگاه شوند با همه مشکلاتی که داشته اند، در لابلائی ذکر احادیث ثبت و ضبط کرده و در واقع به آنها اقرار کرده اند وضعیت زمان آنها اجازه نمی داده است؛ اگر بیشتر در اظهار حقیقتهای واقع شده در تاریخ مسلمانان - از

بعثت به بعد - پافشاری می کردند چه بسا که بسیاری از اسناد که امروز در اغلب کتب معتبر اهل سنت مضبوط است. در همان زمانها با گوینده آنها منهدم می شدند در زمان ما اظهار نظر و عقیده بسیار بسیار از گذشته نزدیک و دور آسان تر است با اینکه سلفی ها و وهابیه سخت تقلا می کنند مگر جلوی کشف حقایق را بگیرند، و با کشتار مردم بی گناه و فریب جوانانی حتی به بلوغ نرسیده را به ترورهای انتہاری وادار میکنند، اما انصاف این است که بگوییم امروز تا حد وسیعی مشت آنها باز شده و فریبکاری آنها بر ملا گردیده است.

همان گونه که در کشورهای مسلمان توده مردم و بیشتر جوانان برای احقاق حقوق و آزادی فردی و اجتماعی خود قیام کرده اند و سر سپرده های به بیگانه و خود محورهای حاکم بر دستگاه کشورهای خویش را قلع و قمع کرده و می کنند؛ بر علمای منصف و حق طلب و دین مدار است که دست از تقيه بدارند، و پیروان خود را به حقیقت وقایع تاریخی رهنمون شوند، که اگر چنین شود مسلمانان یکپارچه در جلو زورمداران یک جهت و خود محور جائز و ستمکار خواهند ایستاد و نخواهند گذاشت آنها بر ملت های مسلمان تحکم و ریاست و فتنه انگیزی کنند و سرمایه های کشورهاشان را به یغما ببرند.

از مطلب دور افتادیم تمام مورخین نوشته اند: چون قریش طایفه بنی بکر را علیه بنی کعب که هم پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند یاری دادند یعنی معاهده صلحی را که در حدیبیه با پیغمبر برقرار نمودند، شکستند، پیامبر مهاجر و انصار و همه مسلمانان را در سال هشتم هجری (که تقریباً بیشتر قبایل و طوایف به واقع یا به ناچاری اسلام را پذیرفتند و مسلم شد که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا پیروز شده است و پیروی از او حافظ دنیا و آخرت یا حداقل دنیای آنها است سر تسلیم فرود آوردند.) امر به حرکت فرمود: و هر کس در حد توان همراهی پیامبر را پذیرفت و حضرت باده هزار کس به سوی مکه حرکت فرمود.

ابوسفیان از اینکه قریش بنی بکر را علیه بنی کعب که همپیمان پیغمبر بود یاری

ص : ۱۵۶

داده بودند و این در واقع پیمان شکنی بود راه مدینه پیش گرفت بر اینکه بیاید و از پیامبر استمالت کند در راه عباس عموی پیامبر او را دید و چنانچه در صفحات قبل ذکر شد عباس ابوسفیان را پشت سر خود بر استر پیمبر سوار کرد و نزد رسول الله آورد و شفاعت او را کرد و پیامبر به عباس گفت او را بخشیدم و فردا صبح او را بیاور، دنباله مطلب را به صفحات قبل رجوع کنید می خواهم توجه خواننده به این حقیقت که سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را اگر جزء به جزء به دقت ملاحظه کنیم و واقعاً دنبال کشف حقیقت باشیم به نتیجه راه گشا خواهیم رسید.

حال این واقعه تاریخی را اگر انصافاً بخواهیم بررسی کنیم باید اول بر ما روشن و مسلم باشد (که هست) ابوسفیان سیزده سال در مکه و هفت سال پس از هجرت یعنی بیست سال بدترین زحمات و آزار و سختی ها را برای پیامبر فراهم کرد، او در رأس قریش رئیسی بلامنازع بود که اهل مکه و اطراف را زیر سلطه خود داشت و هر محنت و رنجی که بر پیامبر در این بیست سال واقع شد او شریک یا خود مسبب بوده است، حال دیگر هیچ کار از او ساخته نیست و به کمک عباس عموی پیامبر که شفاعت او را کرد پیامبر اسلام آوردن او را پذیرفت و علاوه بر اینکه از خون او گذشت خانه او را محل امن برای اهل مکه

قرار داد و فرمود هر که در خانه ابوسفیان یا در خانه کعبه رود امان داده می شود، عمر می خواست او را بکشد چون سابقه دشمنی طایفه ای داشت، احتمال می داد که ممکن است ابوسفیان در آینده رقیب او یا سمتی بالاتر از او پیدا کند.

آیا پیامبر که حامل وحی است و همه عمر خود را با امثال عمر و ابوسفیان سر کرده است، فکر عمر و ابوسفیان را نخوانده بود و آنها را نمی شناخت یعنی آنچه عمر دریافت می کرد و ابوسفیان در آینده در پیش داشت را نمی توانست درک کند استغفرالله العظیم

به نظر می رسد پیامبر صلی الله علیه و آله روز سقیفه را و روش زور مدار عمر در بیعت کردن با ابابکر و حمله به خانه حضرت زهرا علیها السلام را می دید.

ابوسفیان همان ساعات اولیه پیش آمد سقیفه به علی پیشنهاد بیعت می کند و می گوید اگر با تو مخالفت کنند لشکری فراهم آورم که همه را در تصرف تو خواهد آورد.

ص : ۱۵۷

اگر این قدرت، قدرت ابوسفیان که دنبال بهانه بود برای تجدید سروری و عمر می دانست که بعد از پیامبر اگر پشتوانه امامت و خلافت علی علیه السلام را ابوسفیان به دست آورد سروری و همه کاره بودن عمر از دست عمر خارج خواهد شد همچنین در ذهن عمر می گذشت که اگر علی و همراهان او را که در خانه به محاصره گرفته است اگر همان تهدیدی را که گفت اگر اهل خانه برای بیعت با ابی بکر حاضر نشوند خانه را بر سر اهل خانه خراب می کنم (یعنی همه را خواهم کشت) و جسارت را به انتها می رسانید بهانه خوبی (البته نه به نفع اسلام) به دست ابوسفیان می افتاد که عمر به فرمان ابی بکر خانه ای را که پیامبر هر روز صبح اول وقت بر در آن می ایستاد و بر اهل خانه سلام می کرد و درود می فرستاد بر سر اهل خانه خراب کرد و همه را کشت علی علیه السلام و بنی هاشم و تعدادی از صحابه در خانه حضرت زهرا علیها السلام بودند، از جمله زبیر را نام برده اند که شمشیر در دست او بود و با حمله عمر شمشیر از دستش افتاد و شکست پیامبر آمدن چنین وضعیتی را می دید و شاید لازم می دانست که در مقابل عمر ابوسفیان هم باشد زحمات ابلاغ رسالت و اکمال دین کم نبود، اگر چه مسلمانان تا آن روز همه عرب تازه مسلمان بودند با ویژگیهای قبیله ای و نژادی اما دین اسلام باید پایدار بماند که با همه پست و بلندیها، با سربلندی در جهان ادامه و گسترش یابد. ابوسفیان دلش به حال اسلام و دین محمد صلی الله علیه و آله نمی سوخت، بلکه مثل دیگران سر سروری داشت و در سر اندیشه به دست آوردن ریاست چندی پیش خود را داشت و علی علیه السلام هم که پرورده پیامبر و قرآن بود در آن موقع جز عده معدودی همراه نداشت می دانست ابوسفیان چه در نظر دارد و چگونه می اندیشد، لذا دست ابوسفیان را عقب زد و بیعت او را نخواست و برای حفظ اسلام رنج یک سکوت ممتد و جانکاه را بر خود روا داشت که فرمود: صبر کردم همانند کسی که خار در چشم و استخوان در گلو دارد نویسنده از ذکر وقایع تاریخ جلو افتاد می باید این مطالب در زمان وقوع ذکر می شد اما موضوع آوردن عباس عموی پیامبر ابوسفیان را برای اسلام آوردن او و خواست عمر کشتن ابوسفیان را و پذیرفتن پیامبر اسلام ابوسفیان را و حقایق نهفته در این جریان فرمان قلم را از دست گرفت چون سزاوار دقت، ریز وقایعی است که در لابلای صفحات تاریخ ثبت شده است و

معلوم نیست مورخین دانسته دقت لازم را برای دریافت بعض حقایق مبذول داشته اند، یا به طور طبیعی ثبت خبر بعض واقعیات را درج کرده اند مثل اسلام آوردن ابوسفیان و نحوه بر خورد عمر و روش پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین موضوع صلح حدیبیه که در صفحات پیشین آمد و عمر مخالف بود و در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله جبهه گرفت و پیامبر متحمل او نشد و صلحنامه را به پایان برد اینها اسنادی است که توجه به آنها اثبات مطالب آتی را آسان و همه پذیر می کند.

با ذکر این وقایع این نتیجه را می گیریم که وضع روحی مردم جزیره العرب را پیامبر بهتر از هر بشر داننده (خواه مورخ خواه محقق خواه جاعل حدیث و مورخ منحرف) می دانست، و می باید در مقابل عمر ابوسفیان هم باشد، تا بعداً هر که را استعداد و جوینده حقیقت است به اسلام راستین و سنت پیامبر و دستورات قرآن دست یابد و کامیاب گردد.

سال نهم هجرت (المسمی به سنه وفود و نزول سوره الفتح)

در این سال وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از محاصره طائف برمی گشت عروه بن مسعود ثقفی در پی ایشان روان شد و پیش از آنکه حضرت به مدینه برسد، خدمت رسید و اسلام آورد و اجازه خواست باز گردد و قوم خویش را به اسلام دعوت کند حضرت که می دانستند مقاومت طائف آنها را مغرور کرده است و او را خواهند کشت به او گفتند تو را خواهند کشت چون وی محبوب قوم و سر آنها بود اطمینان داشت که نصیحت او را پذیرا می شوند، و اسلام خواهند آورد؛ چون بر قوم خود وارد شد و آنها را از فراز خانه خود به اسلام دعوت کرد از اطراف به او تیر انداختند و تیری به او اصابت کرد که او را کشت؛ گویند قاتل او مردی از بنی عتاب بود.

از عروه پرسیدند خون بهای تو چیست و چگونه است، گفت: این کرامت و شهادت است که خداوند به من داده است و من نیز مثل آنها که همراه پیامبر در اینجا شهید شدند کشته شدم مرا با آنها به خاک سپارید پیامبر مکرم نیز درباره او

فرموده است: عروه همانند رسول شهیدی است که در سوره (یس) از او یاد شده است. (۱)

چندی نگذشت که طائفیان با یکدیگر همسخن شدند که ما تاب مقاومت و جنگ نداریم و با قبایل هم پیمان خود هر یک نماینده ای جمعاً به خدمت رسول مکرم فرستادند و شرایطی داشتند که پیامبر نپذیرفت و آنها اسلام آوردند و همراه فرستاده پیامبر به طائف برگشتند و (لایت) بت قوم را شکستند و از طلا آلات بت که جمع کردند به دستور پیامبر قروض عروه بن مسعود را پرداختند. (۲)

در این سال - نهم - پس از این که طایفه ثقیف اسلام آوردند و پیش از آن اهالی مکه و قریش تسلیم شده و اسلام را پذیرا شده بودند و چون قریش بر همه طوایف عرب برتری و احاطه داشتند و از لحاظ ویژگیهای آبایی و میراث داری خانه کعبه و تجارت و مکنت و همبستگی و اینکه دیگر طوایف هر یک به نحوی وابستگی هایی با آنها داشتند، و به وضوح برتری کامل

مسلمانها از هر لحاظ بر قبایل و طوایف پراکنده مسلم بود؛ دیگر قبایل و طوایف عربستان خود را در ضعف دیدند و با هم به گفتگو نشستند و به این نتیجه رسیدند که جز پناهنده شدن به اسلام برای حفظ جان و مال و ویژگی های قبیله ای خود چاره ای ندارند لذا سران هر طایفه و گاهی سران چند طایفه به اتفاق به مدینه خدمت پیامبر اکرم رسیدند و اسلام آوردند و به قبیله و طایفه خود برگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند و به تقریب اکثریت قاطع مردم عربستان اسلام را پذیرفتند (۳) و به همین مناسبت سوره الفتح:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا»

نازل شد در ماه رجب همین سال نهم حضرت مردم را برای غزای تبوک

۱- .طبری، ج ۴، ص ۱۲۲۸.

۲- .همان، ص ۱۲۳۱ به تلخیص.

۳- .سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۵۹ و ۵۶۰ به تلخیص.

ص : ۱۶۰

دعوت کرد و چون فصل بهار و موقع طراوت و سبزی و رسیدن میوه ها بود مردم به خصوص توانگران رغبتی نشان نمی دادند و رسم پیامبر این بود که در غزوات که خود همراه سپاه اسلام بود مقصد را برای اطلاع نیافتن دشمنان معین نمی کرد و خود سپاهیان را پیش می برد؛ اما در این غزوه چون راه دور بود، و هر مرد جنگی لازم بود اسباب و غذای لازم همراه داشته باشد، مردم را از اینکه به روم می رود آگاه کرد و دستور تجهیزات داد آنها که مال داشتند را ترغیب کرد که با اموال خود آنها را که مرکب و سلاح و غذا ندارند تجهیز کنند و گروهی از توانگران چنین کردند، و عثمان بن عفان بیش از همه خرج کرد.

شأن علی بن ابیطالب (ع)

و خلف رسول الله صلى الله عليه و آله علي بن أبي طالب عليه السلام على أهله، و أمره بالإقامة فيهم، فأرجف به المنافقون و قالوا: ما خلفه إلّا استثقاله و تخففا منه، فلمّا قال ذلك المنافقون، أخذ على ابن ابیطالب عليه السلام سلاحه ثم خرج حتى أتى رسول الله صلى الله عليه و آله و هو نازل بالجرف، فقال: يا رسول الله زعم المنافقون أنّك إنّما خلفتني أنّك استثقلني و تخفف مني؛ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله كذبوا، و لكنّي خلفتكَ لما تركت و رائى، فأرجع فأخلفني في أهلي و أهلك، أ فلا ترضى يا على أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى؟ إلّا أنّه لا نبيّ بعدى، فرجع على إلى المدينة، و مضى رسول الله - صلى الله عليه و آله - على سفره. (۱)

پیامبر صلى الله عليه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را به سرپرستی خانواده در مدینه قرار داد و گفت در مدینه بماند، منافقان شایع کردند که پیامبر خوش نداشت علی علیه السلام همراه او باشد او را در مدینه قرار داد.

۱- .سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۱۹ و ۵۲۰.

چون علی علیه السلام این سخن بشنید سلاح برداشت و به سوی پیغمبر روان شد و در جرف به پیمبر رسید، و جریان را بیان داشت حضرت فرمود: دروغ گفته اند تو را برای کارهای آنجا وا گذاشتم برگرد و مراقب خانه خویش و خانه من باش خوش نداری که برای من چنان باشی که هارون برای موسی بود.

جز اینکه از پی من پیمبری نیست.

علی سوی مدینه باز گشت و پیمبر راه خود را ادامه داد. (۱)

وقتی پیمبر صلی الله علیه و آله به تبوک رسید یحنه بن روبه فرمان روای ایله بیامد و با پیمبر صلح کرد و جزیه داد. مردم جرباء و اذرح نیز جزیه دادند و پیمبر برای هر کدام مکتوبی نوشت که اکنون به نزدشان هست. (۲)

ابوذر

از دیگر حوادث دانستنی این راه برای شیعه این است که ابوذر شترش از راه بازماند و ابوذر لوازم خود را از پشت شتر برداشت و به دوش کشید و در پی پیمبر روان شد در یکی از منازل به پیمبر رسید و کسی حضرت را گفت که یکی تنها و پیاده می آید حضرت فرمود: چه خوش است ابوذر باشد، گفتند ابوذر است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند تنها راه می سپرد تنها می میرد تنها محشور می شود وقتی عثمان بن عفان ابوذر را به اقامت ریزه مجبور کرد (تبعید کرد) آنجا مرد و جز زن و غلامش با وی نبود وصیت کرد مرا غسل دهید کفن کنید و کنار جاده بگذارید اولین غافله که آمد بگویید این ابوذر یار پیغمبر خدا است ما را به دفن او کمک کنید. عبدالله مسعود و جمعی از مردم عراق به عمره می رفتند رسیدند و بر او گریستند و او را دفن کردند، و عبدالله فرمایش پیمبر را

۱- طبری، ج ۴، ص ۱۲۳۴.

۲- همان، ص ۱۲۳.

درباره او برای همراهان خویش نقل کرد. (۱)

مسلمان شدن عدی بن حاتم

در ربیع الاول همین سال - نهم - پیامبر صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه السلام را با گروهی به دیار طی فرستاد وقتی خبر آمدن سپاه اسلام را به عدی بن حاتم بزرگ قوم که به دین مسیح بود دادند او که از پیش به احتیاط خود را آماده کرده بود فرار را بر قرار ترجیح داد و زن و بچه و آنچه را می خواست برداشت و به سوی شام رفت و آنجا مقیم شد.

عدی خود گفته است سپاهیان محمد صلی الله علیه و آله عمه مرا با کسان دیگر گرفتند و نزد پیمبر بردند عمه حاتم گفته است ما را در چار دیواری کنار مسجد که جای اسیران بود نگاه داشته بودند روز دیگر پیمبر بر ما گذشت و مردی که همراه او بود به من اشاره کرد که با او (پیمبر) حرف بزن، من برخاستم و به پیمبر گفتم من پیری فرتوت و شکسته و از کس خود دورم بر من منت گذار که خدا بر تو منت نهد پیمبر گفت کس تو کیست؟ گفتم عدی بن حاتم پیمبر گفت: همان کس که از خدا و پیمبر گریزان است آن زن گوید پیمبر بر من منت نهاد و گفت چنین باشد در رفتن شتاب مکن تا معتمدی از خویش تو برسد و با او به دیار خود روی از کسان پرسیدم اینکه به من اشاره کرد که برخیزم و سخن کنم که بود؟ گفتند: علی ابن ابیطالب علیه السلام، همان کس که پهلوی او بود گفت مرکبی از او بخواه.

عدی گوید: عمه ام از پیمبر مرکب خواست و او دستور داد به او مرکب دادند و چون نزد من آمد به من گفت کاری کردی که پدرت نمی کرد پیش پیمبر برو که فلانی رفت و خیر گرفت و فلانی رفت و خیر گرفت.

عدی گوید: من به مدینه رفتم در مسجد پیمبر را سلام گفتم پیمبر پس از جواب سلام گفت: کیستی؟ گفتم: عدی بن حاتم.

گوید: پیمبر برخاست و مرا سوی خانه خویش برد و در اثنای رفتن زنی

۱- . همان، ص ۱۲۳۸؛ ابن هشام، سیره ج ۲، ص ۵۲۴.

ص: ۱۶۳

شکسته و فرتوت او را نگهداشت و مدتی بایستاد که آن زن حاجت خویش با وی می گفت در دل گفتم بخدا این پادشاه نیست، پس از آن مرا ببرد تا به خانه رسیدیم و متکایی چرمین پر از برگ خرما به سوی من انداخت و گفت بر این بنشین گفتم: نه تو بنشین گفت: نه تو بنشین گوید من نشستم و پیمبر بر زمین نشست من با خویش گفتم به خدا کار پادشاه چنین نیست.

آنگاه پیمبر گفت: ای عدی مگر تو از فرقه رکوسی نیستی؟ گفتم چرا گفت: مگر از قوم خود چهار یک نمی گرفتی؟ گفتم: چرا گفت: مطابق دینت این بر تو حلال نیست گفتم آری به خدا چنین است.

عدی گوید: دانستم و یقینم شد که او پیمبر مرسل است که از چیزهای ندانسته خبر دارد و بدانستم که این شاهی کسری و قیصر نیست.

پیمبر با من گفت: چرا از گفتن لا اله الا الله می گریزی مگر خدایی جز خدای یگانه هست؟ چرا از گفتن الله اکبر می گریزی مگر بزرگتر از خدا کسی هست؟

عدی گوید من مسلمان شدم و آثار خرسندی را در چهره پیامبر دیدم. (۱)

همچنین در این سال فرستادگان تمیم و مفاخره آنها و پاسخ آنها از پیامبر به رسوم عرب پیش از اسلام و ایمان آوردن آنها

در تاریخ شیرین و خواندنی است به طبری ج ۴ رجوع شود.

در ماه رمضان این سال فرستاده پادشاه حمیر حارث بن عبد کلال نعمان پادشاه ذی رعین و همیدان و مغافر که اسلام آورده بودند و زرعه ذویزن مالک بن مره رهاوی را به این رسالت فرستاده بودند، پیمبر خدا صلی الله علیه و آله جواب آنها را نوشت و تکالیف آنها را معین کرد.

در همین سال فرستادگان طایفه سعد هذیم به سرپرستی ضمام بن ثعلبه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و پس از بازگشت آنها طایفه آنها اسلام آوردند. (۲)

قال ابن اسحاق : و حدثني حكيم بن حكيم بن عباد بن حنيفة عن ابي

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ به تلخیص.

۲- . همان، ص ۱۲۵۰.

ص : ۱۶۴

جعفر محمد بن علی رضوان الله علیه، آنه قال: لما نزلت براءة علي رسول الله صلى الله عليه وآله وقد كانت بعث ابابكر ليقم للناس الحج، قيل له: يا رسول الله لو بعثت بها الى ابي بكر، فقال: لا يؤدى عني الرجل من اهل بيتي، ثم دعا علي ابن ابي طالب عليه السلام فقال له: (اخرج بهذه القصه من صدد براءة، و اذن في الناس يوم النحر اذا اجتمعوا بمنى، انه لا يدخل الجنة كافر، و لا يحج بعد العام مشرك، و لا يطوف بالبيت عريان، و من كان له عند رسول الله صلى الله عليه وآله عهد فهو له الى مدته، فخرج علي ابن ابيطالب عليه السلام على ناقة رسول الله صلى الله عليه وآله الغضباء حتى ادرك ابابكر بالطريق، فلما رآه ابوبكر بالطريق قال: أمير ام مأمور؟ فقال: بل مأمور ثم مضيا، فاقام ابابكر للناس الحج والعرب اذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها في الجاهيليه، حتى اذا كان يوم النحر، قام علي بن ابيطالب عليه السلام فأذن في الناس بالذي امره به رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: ايها الناس انه لا يدخل الجنة كافر، و لا يحج بعد العام مشرك و لا يطوف بالبيت عريان، و من كان له عند رسول الله صلى الله عليه وآله عهد فهو له الى مدته و أجل الناس اربعة اشهر من يوم أذن فيهم ليرجع كل قوم الى مأمونهم اوبلادهم ثم لا عهد لمشرك و لازمه الا احد كان له عند رسول الله صلى الله عليه وآله عهد الى مدته فهو له الى مدته. فلم يحج بعد ذلك العام مشرك، و لم يطف عريان.

ثم قدما على رسول الله صلى الله عليه وآله (۱)

سدى گوید: وقتی سوره براءت تا آیه چهلم نازل شد؛ پیمبر آن را با ابوبکر فرستاد و او را سالار حج کرد او رفت تا به درخت ذالحلیفه رسید به فرمان پیمبر علی علیه السلام از دنبال بیامد و آیات را از ابابکر بگرفت، ابوبکر پیش پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۵ - ۵۴۶.

بازگشت و گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدای تو باد چیزی درباره من نازل شد پیامبر گفت: نه، ولی هیچ کس جز من یا کسی از من عهده دار بلاغ نشود، مگر خشنود نیستی که با من در غار بوده ای و سر حوض رفیق من باشی؟ علی که عهده دار اعلام برائت بود روز قربان برخاست و پس از قرائت آیات برائت اعلام کرد: پس از این سال، مشرکی به مسجد الحرام نزدیک نشود و برهنه ای بر خانه طواف نبرد، و هر که با پیامبر خدا پیمانی دارد پیمان وی تا آخر مدت بجاست، و اینک روزهای خوردن و نوشیدن است و خدا هر که را که مسلمان نباشد به بهشت دریاورد. (۱)

سال دهم

با رسیدن سال دهم هجرت حضرت پیامبر خالد را به سوی طایفه بنی الحارث بن کعب فرستاد و آنها و اقوامشان به سرکردگی قیس بن حصین یزید بن عبدالمدان یزید بن محجل عبدالله بن قریظ زیادی شداد بن عبدالله قتالی عمرو بن عبدالله ضیایی خدمت پیامبر رسیدند و اسلام آوردند. (۲)

همچنین در این سال قوم سلامان قبیله غسان طایفه غائد قبیله ازد و مردم جرش به اسلام گرویدند. (۳)

مباهله با نجرانیان

در این سال که عمده اهالی عربستان مسلمان شده بودند در منطقه ای بین یمن و حجاز به نام نجران مردمی که به دین عیسی علیه السلام بودند زندگی می کردند حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله که با سران ممالک جهان مکاتبه فرموده بود به اسقف نجران نیز نامه نوشت و او را دعوت به اسلام فرمود اهالی نجران پس از مشورت هیئتی

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲- . طبری، ج ۴، ص ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸.

۳- . همان، ص ۱۲۶۱.

ص : ۱۶۶

را مأمور کرد به مدینه رود و از نزدیک تصمیم بگیرد هیئت مزبور به مدینه رسید و پس از مذاکراتی قرار شد، نمایندگان نجران و نماینده مسلمانها به مباهله پردازند. (مباهله یعنی هر گروه برای نابودی طرف مقابل به نیایش پردازد.

و از خدا بخواهد طرف مقابل را هلاک کند تا معلوم شود کدام طرف حق است روز مباهله که تعیین شده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام در محل حاضر شدند نجرانیان با مشاهده پیامبر و همراهان و شکفتگی آنها با یکدیگر گفتند اگر محمد صلی الله علیه و آله اطمینان نداشت فقط خانواده خود را برای دعا حاضر نمی کرد و این نشانه اطمینان او به حقانیت خود است و تصمیم گرفتند با رسول خدا صلح کنند و قرار شد نجرانیان اگر می خواهند به دین خود باقی بمانند؛ اما سالانه جزیه پردازند و مورد قبول نجرانیان قرار گرفت. خبر را ابن اثیر در کامل چنین نقل کرده

است. می خوانیم:

مسیحیان نجران روم برگزیده خود را به همراه جماعت دیگری نزد پیغمبر فرستادند و از پیغمبر مباحله (۱) خواستند پیغمبر بیرون آمد و آماده گردید علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه داشت همه صف کشیدند و آماده نفرین بر باطل و اهل باطل شدند.

نمایندگان نجران چون خاندان پیغمبر را دیدند گفتند: (پیش خود) این رخساره ها و روی های مقدس و روشن اگر خدا را قسم دهند که کوهها را از جای بکند و تباه کند، خدا دعای آنها را مستجاب و خواسته آنها را انجام دهد لذا نصارای نجران با پیغمبر صلی الله علیه و آله صلح کردند که در سال دو هزار جامه (حله) که هر یک چهل درهم باشد بدهند و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را در دین خود آزاد بگذارد. (۲)

ابوجعفر طبری از قول واقدی گوید: در ماه رمضان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را با گروهی به غزای یمن فرستاد براء بن عارب گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱- . مباحله عبارت از مقابله دو گروه یا دو تن و دعا یا نفرین کردن برای باطل و احقاق حق که معلوم گردد کدام گروه بر حق و کدام باطل است. (مباحله از بهل که نفرین و لعن و دعا و تضرع است)

۲- . کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

ص : ۱۶۷

خالد بن ولید را سوی یمن فرستاد که به اسلام دعوتشان کند و من جزو همراهان او بودم، شش ماه آنجا مقیم بود و کس دعوت وی نپذیرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه السلام را فرستاد و گفت خالد بن ولید و همراهان او را پس بفرستد و اگر کسی از همراهان خالد بخواهد، با علی علیه السلام بماند. براء گوید: من از آنها بودم که با علی علیه السلام ماندند و چون به اوایل یمن رسیدیم قوم خبر یافتند و فراهم شدند علی علیه السلام با ما نماز صبحگاه خواند و چون نماز به سر رفت ما را به یک صف کرد و پیش روی ما ایستاد و آنگاه حمد و ثنای خدا کرد و نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را برای کسان خواند، همه مردم قبیله همدان به یک روز مسلمان شدند و علی علیه السلام مایه را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشت که چون نامه علی علیه السلام را بخواند به سجده افتاد، آنگاه نشست و گفت درود بر قبیله همدان درود بر قبیله همدان پس از آن مردم یمن به اسلام روی آوردند. (۱) همین واقعه را ابن اثیر در کامل به همین نحو آورده است. (۲)

در کامل اضافه دارد که پیامبر امر کرد علی علیه السلام خالد را با کسانی که همراه او با مردم بدرفتاری کرده بودند بند کند و به مدینه بفرستد، علی علیه السلام چنین کرد.

در همین حال عمرو بن معدی کرب با زبیدیان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد و تصدیق او کرد و گویند پس فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتد شد (طبری) و باز به اسلام برگشت و در جنگ نهانند کشته شد. (کامل ابن اثیر)

و هم در این سال فروه بن مسبک مرادی پیش پیمبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد و حضرت او را عامل قبیله مراد و زبید و مذحج کرد.

در همین سال (دهم هجرت) جارود بن عمرو با فرستادگان عبدالقیس پیش پیمبر صلی الله علیه و آله آمد، جارود نصرانی بود، حضرت با او سخن گفت و او را دعوت به اسلام کرد جارود گفت: من بر دین خویش استوار بوده ام، به دین تو می آیم مرا ضمانت می کنی؟ پیمبر فرمود آری خداوند تو را به دین کامل تری هدایت کرده

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲.

۲- . کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۷۰.

ص: ۱۶۸

است جارود و یارانش به اسلام گرویدند(۱)

در همین سال دهم مسیلمه کذاب نامه به پیمبر خدا نوشت و دعوی داشت که در پیمبری با او شریک است عبدالله ابی بکر گوید: مسیلمه کذاب پسر حبیب به پیمبر خدا نامه ای نوشت به این مضمون:

«از مسیلمه پیمبر خدا به محمد پیمبر خدا درود بر تو که مرا در کار پیمبری شریک تو کرده اند که نیم از سرزمین از ما باشد و نیم سرزمین از قریش باشد ولی قریش متجاوزند» و دو فرستاده این نامه را برای پیمبر آوردند

نعیم بن مسعود اشجعی گوید: شنیدم که وقتی پیمبر صلی الله علیه و آله نامه مسیلمه را خواند به فرستادگان گفت: شما چه می گوئید؟ فرستادگان گفتند ما همان می گوئیم که او می گوید پیمبر گفت: اگر کشتن فرستادگان زشت نبود گردنتان را می زدم آنگاه نامه ای به مسیلمه نوشت به این مضمون:

بسم الله الرحمن الرحيم از محمد پیمبر خدا صلی الله علیه و آله به مسیلمه کذاب، درود بر آنکه از هدایت تبعیت کند اما بعد زمین از آن خداست که به هر کس از بندگان خویش که خواهد دهد و سرانجام با پرهیزگارانست، ابوجعفر گوید: به قولی دعوی مسیلمه و دیگر دروغ زنان که به روزگار پیمبر صلی الله علیه و آله رخ داد پس از آن بود که حضرت از حجه الوداع برگشت و به بیماری که از آن درگذشت دچار شد(۲) ابن نجیع گوید: پیمبر خدا صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه السلام را سوی نجران فرستاده بود و علی علیه السلام که احرام بسته بود به مکه پیش وی آمد و چون به نزد فاطمه علیهاالسلام دختر پیمبر رفت او را دید که محرم نبود گفت ای دختر پیمبر صلی الله علیه و آله در چه حالی؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: پیمبر صلی الله علیه و آله به ما گفت: قصد عمره کنیم و احرام نهادیم.

آنگاه علی علیه السلام پیش پیمبر صلی الله علیه و آله رفت و چون خبر سفر خویش بگفت پیمبر صلی الله علیه و آله بدو گفت: برو بر خانه طواف کن و مانند یاران خویش احرام بنه.

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴.

۲- . همان، ص ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴.

ص : ۱۶۹

همان نیت می کنم که بنده و پیمبرت کرده است پیمبر صلی الله علیه و آله گفت: قربانی همراه داری؟ گفتم نه: گوید پیمبر خدا صلی الله علیه و آله او را (علی را) در قربانی خویش شرکت داد و علی علیه السلام احرام داشت تا از مراسم حج فراغت یافت و پیمبر صلی الله علیه و آله برای او نیز قربانی کرد.

یزید بن طلحه گوید: وقتی علی ابن ابیطالب علیه السلام از یمن آمد که پیمبر صلی الله علیه و آله را در مکه ببیند با شتاب آمد و کسی از یاران خود را به سپاه گماشت و او حله هایی را (حله های زکوه) که از یمن آورده بود به کسان پوشانید و چون سپاه به مکه نزدیک شد علی علیه السلام برای دیدن آنها بیرون شد و دید که حله ها را پوشیده اند گفت چرا چنین کردی؟ گفت اینان را پوشانیدم که وقتی آمدند آراسته باشند علی علیه السلام گفت از آن پیش که به نزد پیمبر خدا صلی الله علیه و آله رسند حله ها را بگیر. گوید: حله ها را برگرفت و سپاهیان از این کار آزرده شدند ابوسعید خدری گوید کسان از علی بن ابیطالب علیه السلام شکایت داشتند پیمبر میان ما برخاست و شنیدم که می گفت ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید که او در کار خدا یا در راه خدا سخت گیر است. (۱)

عبدالله بن ابی نجیع گوید: پس از آن پیمبر صلی الله علیه و آله مراسم حج به سر برد و مناسک و آداب حج را به کسان وانمود کرد و تعلیم داد و خطبه معروف خویش را برای مردم فرو خواند نخست حمد و ثنای خدا کرد.

آنگاه گفت: ای مردم! سخنان مرا بشنوید که نمی دانم شاید پس از این سال هر گز شما را [در این دنیا] نبینم.

ای مردم! خونها و مال هایتان ، چون این روز و چون این ماه بر یکدیگر حرام است به پیشگاه خدا می روید و از اعمال شما پرسش می کنند، من ابلاغ کردم، هر که امانتی به دست دارد به صاحب امانت پس دهد رباها از میان رفت ، فقط به سرمایه خود حق دارید؛ نه ستم کنید و نه ستم ببینید، خدا فرمان داده که ربا نباشد ربای عباس بن عبدالمطلب نیز همه از میان رفت نخستین خونی که از میان

۱- . همان، ص ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶.

ص : ۱۷۰

می رود خون ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب است «ربیعه بن حارث را به شیرخوارگی به طایفه بنی لیث سپرده بودند و مردم هذیل او را کشتند»

گفت: این نخستین خون ایام جاهلیت است که از میان می رود.

پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه غرابی دارد که در منی پس از تعلیم آداب و مناسک حج قرائت فرمود و واجبات حج و چیزهایی که در حج ممنوع است و سفارش هایی را که لازم بود پیاموخت و این آخرین حج آن حضرت بود و به حجهالوداع معروف است.^(۱)

حجهالوداع یا حجهالبلاغ

برای اطلاع فی الجمله از حرکت پیامبر از مدینه به مکه در سفر حجهالوداع و بازگشت آن حضرت به مقام غدیر خم نخست از کتاب «گزارش لحظه به لحظه حجهالوداع»^(۲) به مقدار گنجایش کتاب حاضر به نحو گزیده انتخاب می کنیم که خواننده مشتاق دقیق موضوع غدیر را اگر چه نه به نحو کامل در جریان واقع شود، و سپس برای تأیید واقعه غدیر گزیده هایی از منابع تحقیقی دیگر نیز که نام آنها را نیز خواهیم برد برای تأیید حصول اطمینان در پی می آوریم.

«حجهالوداع به عنوان اولین و آخرین سفر پیامبر صلی الله علیه و آله برای حج، یک مسافرت استثنایی و با جمعیتی بی سابقه در سفرهای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود از آنجا که اولین آموزش مراسم و احکام حج بود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حجهالاسلام نامید^(۳) و چون آخرین سفر حج آن حضرت به حساب می آمد، آن را حجهالوداع خواند. [و از این جهت که در طول سفر حج پیامبر مأمور ابلاغ امامت علی علیه السلام شد به حکم آیه:

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

۱- همان، ص ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷.

۲- گزارش لحظه به لحظه سفر حج پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه تا مدینه - محمدباقر انصاری - نشر عطر عترت.

۳- المعجم الاوسط، (طبرانی) ج ۵، ص ۲۶۷.

ص : ۱۷۱

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^(۱)

آن را حجهالبلاغ خواندند.]

نزول فرمان حج

ماه ذی القعدة سال دهم هجری مردم مدینه غافل از مراسم عظیمی بودند که در آینده ای نزدیک به وقوع می پیوست آیه ۲۷ سوره حج فرمان حج را بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نازل کرد:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»

بین مردم برای حج اعلام عمومی کن که پیاده و بر هر مرکب لاغری و از هر گردنه دوردستی نزد تو می آیند.

در سال نهم هجرت یعنی سال قبل از حجهالوداع مسلمین و مشرکین با هم حج به جا آوردند. در همان سال امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف پیامبر به فرمان آیه ۳ سوره توبه

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»

اعلام کرد: از سال آینده فقط مسلمانان حج به جا می آورند و مشرکین حق حضور در حج ندارند. (۲)

لذا در سال دهم برای اولین بار خانه خدا از مشرکین خالی می شد و حج ابراهیمی به دور از هر گونه بدعت های جاهلی تحقق می یافت اینک مردم با دقت منتظر بودند تا ببینند فرق های حج جاهلی با حج ابراهیمی چیست تا جزئیات آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله بیاموزند با نزول آیه ۲۷ سوره حج پیامبر صلی الله علیه و آله اعلان عمومی برای

۱- . سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- . علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۴۲.

ص : ۱۷۲

این سفر روحانی را داد و با ورود ماه ذیقعد دستور آمادگی مردم را برای حرکت به سوی حج صادر فرمود (۱)

آن روزها امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکری از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به یمن و نجران رفته بود علت این سفر آن بود که قبل از حجه الوداع در اوایل سال دهم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را با گروهی از مسلمانان به یمن فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند آنان ششماه در یمن ماندند و مردم را به اسلام دعوت کردند ولی حتی یک نفر اجابت نکرد و مسلمان نشد وقتی خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ناراحت شد و به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد به یمن برود و خالد را بازگرداند و اگر کسی از همراهان خالد خواست با حضرت بماند مانعی ندارد.

پیامبر دستور داد آنان را به اسلام دعوت کند و احکام حلال و حرام را به آنان بیاموزد و خمس را از آنان بگیرد و در مسیر بازگشت از مسیحیان نجران جزیه و از مسلمانان آن جا زکاتشان را بگیرد.

هنگام حج که رسید، هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان در یمن بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و تصمیم سفر حجهالوداع را به آن حضرت خبر داد و دستور داد با لشکر همراه به سوی مکه بیاید و در آنجا به حضرتش ملحق شود.

ماه ذی القعدة جنب و جوش بی سابقه ای در مدینه و اطراف آن برقرار بود مردم در جای جای شهر مشغول آماده سازی لوازم سفر حج بودند تا در موعد مقرر که بیست و پنجم این ماه بود خود را برای حرکت با کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله آماده کنند.

از آنجا که حرکت مردم از مدینه ناگزیر با تقدیم و تاخیر انجام می شد پیامبر صلی الله علیه و آله وعده گاه همه را ذوالحلیفه که همان مسجد شجره است قرار داد (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله میقات های پنجگانه را برای حجاج تعیین فرمود که هر کس قصد حج یا عمره دارد باید از آن موضع محرم شود، و نباید از آن مناطق بدون احرام به

۱- . السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲- . المغازی (واقعی)، ج ۲، ص ۱۰ صلی الله علیه و آله .

ص : ۱۷۳

سمت مکه عبور کند.

طبق اعلام قبلی مردم خود را برای روز ۲۵ ذی القعدة آماده کرده بودند و قرار بود آنان که نتوانند با کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شوند در ذوالحلیفه که میقات و محل احرام بود خود را به کاروان برسانند «ذوالحلیفه» در صلی الله علیه و آله کیلومتری جنوب مدینه قرار داشت که هم اکنون جزء شهر شده است.

با توجه به کثرت جمعیت که شهر مدینه تحمل آن را نداشت و تا آن روز چنین ازدحامی را به خود ندیده بود صبح که پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد ظهر به ذوالحلیفه رسید و فاصله صلی الله علیه و آله کیلومتری به خاطر کاروان هایی که می بایست یکی پس از دیگر حرکت می کردند، در چند ساعت طی شد.

اکنون نوبت احرام بود که شامل نیت و پوشیدن لباس احرام و گفتن لبیک می شد.

اکنون سبیل جمعیت که مقدمات احرام را انجام داده بودند و لباس های احرام را بر تن داشتند در انتهای ذوالحلیفه و آغاز بیداء اجتماع کرده بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و همگی از آنجا لبیک را شروع کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۶ شتر قربانی را در حالی که دو کفش از گردن آنها آویخته و کوهان آنها شکافی خورده بود حرکت داد و به سمت آخرین قسمت ذوالحلیفه و اول بیابان بیداء حرکت کرد.

پیامبر با آمادگی مردم لبیک را چنین آغاز کرد:

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ

صدای جمعیت به لبیک بلند شد و همه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار کردند.

کاروان عظیم حجاج لبیک گویان از بیدا به سوی مکه حرکت کرد، در بین راه افراد قبایل و کسانی که از دو سوی جاده راهی به منطقه خود داشتند به جمعیت اضافه می شدند، و هر چه به مکه نزدیک تر می شدند تعداد جمعیت بیشتر می شد به گونه ای که لبیک گویان از مکه تا مدینه متصل و بسیاری پیاده بودند.

همچنان که سیل جمعیت پیش می رفتند پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به قطار شتران و حجاج نموده فرمود:

گامی بر نمی دارند مگر آنکه برای آنان حسنه ای نوشته می شود و گامی بر

ص: ۱۷۴

زمین نمی گذارند مگر آنکه گناهی از آنان محو میشود، آنگاه که اعمال حجتان تمام شد به آنان گفته می شود بنایی را که بنا کردید منهدم نکنید، درباره گذشته خیالتان راحت شد، در آینده به نیکی بپردازید. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر حج جزئیات واجبات و محرمات حج را با گفتار و عمل خویش به مردم می آموخت، و می فرمود: «باید مناسک حج را از من فراگیرید، چرا که شاید من بعد از این به سفر حج نیامدم» (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله صبح روز یکشنبه در ملل، صبح روز سه شنبه در عرج و روز چهارشنبه به سقیاء رسیدند (۳) و صبح روز پنجشنبه به ابواء رسیدند که قبر آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا بود. (۴)

روز جمعه با عبور از «جحفه» و «غدیر خم» عازم «قدید» شدند روز شنبه را در «قدید» بودند و روز یکشنبه در «عسفان»

روز چهارشنبه چهار ذی الحجه به «مرالظهران» رسیدند اکنون قافله هفتاد هزار نفری که از مدینه حرکت کرده بود از صد هزار نفر گذشته بود طبق نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به یمن امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پایان کارهای محوله در یمن با لشکر همراه و دوازده هزار نفر از اهل یمن عازم مکه شدند، که حدود ۸۰۰ کیلومتر راه بود. قبیله صدهاء در یمن که در سال هشتم هجری مسلمان شدند، در حجهالوداع یک گروه صد نفری به نمایندگی از خود برای شرکت در مراسم حج فرستادند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با همراهان در سر راه، به نجران رسید و جزیه نجرانیان را که هزار حله بود و طبق قرار داد باید می دادند از آنان گرفت و سپس راهی مکه شد.

در فاصله ۱۰۰ کیلومتری جنوب مکه به میقات «یلملم» رسیدند که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای احرام اهل یمن تعیین شد بود، در آنجا به آموزش امیرالمؤمنین علیه السلام احرام بستند و لیبیک گفتند آن حضرت ۳۴ شتر برای قربانی خود تعیین کرد.

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴؛ الجعفریات، ص ۶۶.

۲- کنز العمال، ج ۵، ص ۱۱۶.

۳- السیره النبویه (ابن کثیر) ج ۸، ص ۴۶۴.

۴- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۱، ج ۱۰، ص ۴۴۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۲۶.

و آنها را علامت گذاشتند همراه کاروان حرکت، و مسیر را به سوی مکه ادامه دادند کاروان یمن روز دوشنبه چهارم ذی الحجه از سمت جنوب به مکه نزدیک شدند و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از شمال مکه به نزدیکی این شهر رسیده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام از لشکر جدا شد و یک نفر را مسئول آنان قرار داد تا آنان را به مکه بیاورد و خود پیشتر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد.

پیامبر از ملاقات آن حضرت مسرور شد و پرسید یا علی به چه نیتی احرام بسته ای عرض کرد یا رسول الله شما در نامه کیفیت احرام خود را بیان نکرده بودید، این بود که من نیتم را طبق نیت شما قرار دادم و گفتم: «خدایا همان گونه که پیامبرت احرام می بندد من هم به همان نیت محرم می شوم» و ۳۴ شتر برای قربانی همراه خود برداشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله با اظهار سرور از اینکه مجموع شتران ۱۰۰ شتر می شود فرمود الله اکبر من ۶۶ شتر برای قربانی همراه خود برداشته ام و تو شریک من در حج و اعمال آن و شریک قربانی من هستی بر احرامت باقی بمان و نزد لشکر همراهت باز گرد و هر چه زودتر آنان را نزد من بیاور.

امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله خداحافظی کرد و به سوی کاروان یمن برگشت (۱).

امیرالمؤمنین هنگامی به کاروان یمن رسید که آنها به مکه نزدیک شده بودند آن حضرت اهل لشکر را دید که حله های نجرانی را بر تن کرده اند و از این تصرف بی اجازه آنان تعجب کرد بر جانشین خود در لشکر فرمود وای بر تو! چه دلیلی داشت که حله ها را به اهل لشکر بدهی قبل از آنکه آنها را به پیامبر تحویل دهیم در حالی که من چنین اجازه ای به تو نداده بودم؟ او در پاسخ گفت اینان از من خواستند که در این لباسها محرم شوند و اینها را زینت خود قرار دهند و بعد به من باز گردانند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد مردم حله ها را از تن بیرون آورند و

۱- . کافی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ امالی طوسی، ص ۵۹۷؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۵؛ طبری، ج ۳، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۰.

ص: ۱۷۶

مانند قبل آنها را دسته بندی و به جای خود برگردانند این کار امیرالمؤمنین علیه السلام عده ای را به کینه توزی واداشت به گونه ای که تصمیم گرفتند وقتی به مکه رسیدند درباره این اقدام حضرت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برند. (۱)

پیامبر برای ورود به مکه غسل کردند و در پایان روز چهارم ذی الحجه وارد مکه شدند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از بیرون مسجدالحرام چشمش به کعبه افتاد از فراز شتر دستها را بالا برد و به درگاه الهی عرضه داشت.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ فَحَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا وَ مَهَابَةً وَ زِدْ مَنْ حَجَّهٖ أَوْاعَمَّرَهٗ تَكْرِيمًا وَ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا وَ بَرًّا»

«خدایا تو سلام هستی و سلام از توست پروردگارا با سلام بر ما تحیت فرست. خدایا بر شرافت و عظمت و هیبت این خانه بیفزا، و هر کس برای حج یا عمره قصد آن نماید کرامت و شرف و عظمت و نیکی او را افزون نما.

سپس حضرت مشغول طواف شد و هفت بار گرد کعبه طواف کرد در حالی که مردم همراه حضرت طواف می کردند، در حین طواف به رکن یمانی که رسید سر به سوی آسمان بلند کرده عرضه داشت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ وَ عَظَّمَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَ عَلَيَّ إِمَامًا اللَّهُمَّ أَهْدِ لَهُ خِيَارَ خَلْقِكَ»

سپاس خدایی را که به تو شرافت و عظمت داد و سپاس خدایی را که مرا به پیامبری مبعوث کرد و علی را امام قرار داد خدایا برگزیدگان خلقت را به سوی

۱- . اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۷؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ المغازی واقدی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۰۴؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۸؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۶۱-۶۲؛ العدد القویه، ص ۲۵۱.

ص : ۱۷۷

علی هدایت کن و شرار خلقت را از او دور فرما. (۱) آنگاه حضرت پشت مقام ابراهیم علیه السلام برای نماز ایستاد به گونه ای که مقام بین آن حضرت و کعبه قرار گرفت و دو رکعت نماز طواف خواند که در رکعت اول بعد از حمد سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و در رکعت دوم بعد از حمد سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را قرائت کرد. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از طواف برای سعی به سمت کوه صفا حرکت کرد و از کوه صفا بالا رفت تا بر فراز آن رسید چشمش که به کعبه افتاد رو به رکن یمانی ایستاد و هفت مرتبه تکبیر گفت و حمد و ثنای مفصلی بر زبان جاری کرد که به مقدار خواندن سوره بقره طول کشید.

احرامی که در مسجد شجره بسته شد فقط احرام حج بود و مردم سابقه انجام عمره در ایام حج را نداشتند از مدیته به همین نیت احرام حج بستند و وقتی طواف و رکعتین و سعی را انجام دادند به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله آنان که قربانی نیاورده بودند با کوتاه کردن کمی از مو یا ناخن حج خود را تبدیل به عمره نمودند و از احرام بیرون آمدند تا دوباره برای حج احرام ببندند اما خود حضرت و کسانی که قربانی آورده بودند به حکم «حتی يبلغ الهدی محله» بر همان حج ماندند و از احرام بیرون نیامدند حضرت در این باره فرمود: من قربانی را علامت گذاری کرده ام و موی خود را آغشته ام از احرام بیرون نمی آیم تا حج پایان یابد و از احرام بیرون آیم، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چون قربانی با خود برداشته بود مانند پیامبر صلی الله علیه و آله از احرام بیرون نیامد، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیه السلام نیز چون قربانی نیاورده بودند پس از تقصیر از احرام بیرون آمدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز و سه شب کامل در مکه ماند (مقداری از روز چهارم و روز پنجم و ششم و هفتم ذی الحجه

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۵؛ کافی، ج ۴، ص ۲۴۵ - ۲۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۲.

۲- السیره النبویه (ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۱۲).

ص : ۱۷۸

پس از بازگشت از مسجد الحرام به منطقه «ابطح» امیرالمؤمنین علیه السلام اموالی را که از یمن آورده بود تحویل پیامبر صلی الله علیه و آله داد این اموال شامل خمس اموال اهل یمن و نیز هزار حله نجرانیان بود همچنین چهار اسب که به عنوان هدیه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله از یمن بود تقدیم آنحضرت کرد.

وقتی کاروان یمن وارد مکه شدند عده ای از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت حله هایی را که مربوط به بیت المال بود و آنها بدون اجازه پوشیده بودند از آنها گرفته بود نزد پیامبر از آنحضرت [یعنی از علی علیه السلام] شکایت کردند، و در مردم هم شایعه پراکنی کردند پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد منادی بین مردم ندا کند: «زبان خود را از علی علیه السلام ابن ابی طالب کوتاه کنید که او در راه خدا جدی و درست رفتار می کند، و در دین خدا مدافعه نمی کند.

مردم متوجه عظمت علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و غضب حضرت را نسبت به بدخواهان و بدگویان او دانستند، و فتنه گران دست از گفتار ناروای خود برداشتند(۱).

از سوی دیگر آن عده از اهل یمن که از قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسئله کشته شدگان در حمله شیر ناراضی بودند نمایندگانی فرستاده بودند تا نارضایتی خود را به حضرت ابلاغ کنند . نمایندگان در مکه کنار مقام ابراهیم علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و داستان را گفتند و قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کردند حضرت فرمود: قضاوت علی علیه السلام درست است و باید آن را بپذیرید و من دوباره قضاوت نمی کنم.(۲)

۱- اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۷۰؛ المغازی (واقعی) ج ۲، ص ۱۰۷؛ کافی، ج ۵، ص ۲۸؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۳؛ امالی طوسی، ص ۵۹۷؛ بصائرالدرجات، ص ۵۰۱؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۶۱-۶۲؛ العدد القویه، ص ۲۵۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ مسند احمد، ج ۱۰، ص ۱۶۷؛ البدایه و النهایه؛ ج ۵، ص ۴۰۴.

۲- الطبقات الکبری: ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۷۰؛ کافی، ج ۵، ص ۲۸؛ امالی طوسی، ص ۵۹۷؛ بصائر، ص ۵۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۶۱-۶۲؛ العدد القویه، ص ۲۵۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۰۴؛ المغازی (واقعی)، ج ۲، ص ۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۵، ص ۴۵۵؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۳ - ۳۸۳.

ص : ۱۷۹

پیامبر صلی الله علیه و آله در سالی که به حج آمد برای کعبه پوششی از پارچه پشمی مشکی یمنی تهیه کرد و بر کعبه پوشانید.

آن حضرت کنار کعبه ایستاده بود و جابر بن عبدالله انصاری هم کنار حضرت بود، در این حال علی بن ابیطالب علیه السلام به طرف حضرت آمد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم نزد شما آمد آنگاه توجه به کعبه کرد و با دست بر آن زد و فرمود: قسم به آنکه جانم دست اوست، این (علی) و شیعیانش روز قیامت رستگارانند.

سپس فرمود: او اول شما در ایمان به من است، و وفادارترین شما به عهد خدا و قیام کننده ترین شما به امر خدا و عادل ترین شما بین مردم و قسمت کننده به تساوی و بلند مرتبه ترین شما نزد خداست اینجا بود که آیه ۷ سوره بینه نازل شد

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند بهترین مردم هستند.

(پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور اصحاب با اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خیر البریه آمد (۱)) (۲)

از صد و بیست هزار نفر حاضر در حجه الوداع نام ۱۷۵ نفر را راویان و اهل حدیث و تاریخ به مناسبت وقایع در کتابها ثبت و ضبط کرده اند که طالبین رجوع کنند به کتاب گزارش لحظه به لحظه حجهالوداع از مدینه تا مدینه که نام و مآخذ سند در آن کتاب مضبوط است ما فقط شیعیان را که می شناختیم از آن

-
- ۱- . امالی طوسی، ص ۲۵۱؛ بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۵ - ۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۱؛ بشاره المصطفی، ص ۹۱ - ۱۹۲؛ تفسیر فرات، ص ۵۸۵.
 - ۲- . گزارش لحظه به لحظه مذکور فوق.

ص : ۱۸۰

اسامی انتخاب و ضبط کردیم و یادآور می شویم که این افراد شیعیان و ارادتمندان مسلم و مخلص علی علیه السلام هستند که در حجهالوداع و در موضع غدیر و نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جانشینی و ولایت و امامت بعد از پیامبر حضور داشته اند.

نام جمعی از شیعیان حاضر در حجهالوداع و موضع غدیر

۱- ابو ایوب انصاری

۲- ابوذر غفاری

۳- جابر بن عبدالله انصاری

۴- حذیفه بن یمان

۵- خزیمه بن ثابت انصاری

۶- سلمان

۷- سعد بن عبادہ انصاری

۸- سهل بن حنیف

۹- عمار بن یاسر

۱۰- عبدالله بن مسعود هذلی

۱۱- عباس بن عبدالمطلب

۱۲- عبدالله بن عباس - معروف به ابن عباس

۱۳- عبدالله بن جعفر بن ابوطالب

۱۴- عدی بن حاتم

۱۵- معاذ بن جبل

۱۶- مقداد بن اسود کندی

۱۷- قیس بن سعد بن عبادہ

ضمناً حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام و حضرت زهرا علیها سلام همراه پیامبر بودند، و همچنین محمد بن ابابکر که تازه متولد شده بود و جمعی دیگر نیز

ص : ۱۸۱

نامبرده شده اند مثل فضل بن عباس و فرزند ام سلمه که به معروفی نامبردگان بالا نیستند و از ذکر نامشان صرف نظر شد(۱).

«چهار روز از ورود به مکه می گذشت و روز هشتم ذی الحجه فرار سیده بود اکنون کسانی که مانند پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی همراه داشتند بر احرام خود باقی بودند، اما اکثریت مردم که در روز ورود به مکه پس از سعی صفا و مروه با تقصیر احرام اول خود را عمره قرار داده بودند اکنون باید برای حج احرامی دوباره می بستند.

مقارن شروع حج از سوی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام شد که با پایان این آخرین واجب الهی برنامه اعلام ولایت و منصوب نمودن علی علیه السلام آغاز می شود این دستور با آیه ۷-۸ سوره انشراح نازل شد:

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» (۲)

و چنین تفسیر شد که هر گاه از بیان همه واجبات که آخرین آنها حج است فراغت یافتی؛ علی علیه السلام را منصوب کن و برای حرکت به سوی پروردگارت آماده باش. (۳)

پیامبر (ص) در عرفات

ظهر روز هشتم (ترویج) تماشایی بود سیل عظیم جمعیت از مکه به سمت منا

- ۱- گزارش حجه الوداع، محمدباقر انصاری، ص ۷۶ الی ۱۰۰ به انتخاب.
- ۲- درباره قرائت کلمه «فانصب» در این آیه - با کسر یا فتحه در قرائت ها اختلاف است و بحث مفصلی در کتب تفسیر وجود دارد، آنچه در روایت اهل بیت علیه السلام رسیده معنای فوق را تأکید می کند در این باره به آدرس های بعد مراجعه شود: تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۱۰۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۳۳-۱۳۸، ج ۳۸، ص ۱۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۴۵؛ تأویل الایات، ج ۲، ص ۸۱۲.
- ۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۳۳.

ص : ۱۸۲

حرکت کرد و ساعتی بعد مردم به آنجا رسیدند.

برای توقف سه روزه در منا، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد مهاجرین از جلوی «مسجد خیف» خیمه ها را بر پا کنند، و انصار از پشت مسجد و بقیه مردم در بقیه جاهای پراکنده باشند. (۱)

با طلوع فجر نماز صبح را به جماعت خواندند و منتظر شدند تا آفتاب طلوع کند و صبح روز نهم ذی الحجه آماده حرکت به سوی عرفات شدند.

اکنون کاروان آماده حرکت بود تا برای ظهر که اولین لحظه آغاز اعمال حج است، خود را به عرفات برسانند.

در سالهای گذشته قریش برای رفتن به عرفات مسیر خاصی داشتند، و در مشعر خیمه می زدند و به دیگران اجازه نمی دادند از آن مسیر بیایند، اکنون انتظار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همان روش را ادامه دهد ولی آیه ۱۹۹ سوره بقره نازل شد

«ثم افيضوا من حيث افاض الناس» از همان مسیری که مردم می روند شما هم بروید که همان مسیر حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و پیامبران بعد است به دستور خدوند پیامبر صلی الله علیه و آله با قریش مخالفت کرد و از طریق منا به سمت عرفات رفت و مسیر خود را از طریق «ضب» قرار داد (۲) این برخورد حضرت که از مسیر معهود قریش نرفت آنان را ناراحت کرد.

قافله حجاج لبیک گویان از منا خارج شدند و به مشعرالحرام رسیدند و از آنجا هم عبور کردند تا به کوه «نمره» مقابل «اراک» رسیدند، در آنجا خیمه پشمینه ای برای حضرت زدند و مردم نیز خیمه زدند و تا نزدیک ظهر منتظر ماندند.

نزدیک ظهر پیامبر صلی الله علیه و آله همراه جمعیت با شتر قصوا حرکت کرد و لبیک گفتن را قطع نمود و پیش آمدند تا به مسجد رسیدند، با رسیدن به وادی «عُزْنَه» که مشرف بر عرفات است، نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه برپا داشتند و بعد از آن وارد وادی عرفات شدند. (۳)

۱- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳- المفازي، (واقدي)، ج ۲، ص ۱۱۰۳.

ص: ۱۸۳

مردم سعی می کردند اطراف شتر پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شوند و گمانشان بود که محل وقوف همانجاست که پیامبر توقف کرده است: حضرت فرمود تمام صحرای عرفات محل وقوف است و مردم در جای جای عرفات قرار گرفتند.

عرفات مهد دعا و محل آمرزش است. پیامبر صلی الله علیه و آله با دعاهاى خود در آن روز این مهم را تحقق بخشید حضرت این دعا را بسیار می خواند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

از حضرت سؤال شد حج چگونه است؟ فرمودند ندا کنید: حج از روز عرفه است هر کس قبل از نماز، شب دهم به عرفه برسد حج او کامل است. ایام منا سه روز است. (۱)

(۲)

(جابر می گوید: در عرفات خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، و علی علیه السلام در مقابل آن حضرت بود، پیامبر به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: یا علی به من نزدیک شو، علی علیه السلام به آن حضرت نزدیک شد فرمود کف دست را در کف دست من بگذار؛ آنگاه کف دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من ریشه آنم و تو تنه آن و حسن و حسین شاخه های آن هستند هر کس به شاخه ای از شاخه های آن بیاویزد، خداوند به رحمتش او را وارد بهشت می کند یا علی، اگر امت من روزه بگیرند تا همچون کمان قد خمیده شوند و نماز بخوانند تا

همچون تیر لاغر شوند، ولی تو را مبعوض بدارند خداوند آنان را به صورت در آتش می اندازد سعادت مند کامل عیار و سزاوار سعادت کسی است که بعد از من تو را اطاعت کند و صاحب اختیاری تو را بپذیرد و شقی کامل عیار و سزاوار شقاوت کسی است که بعد از من عصیان تو نماید و در مقابل تو علم دشمنی برافرازد. (۳)

۱- سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۸؛ سنن ابی داود، ص ۳۰۲.

۲- گزارش لحظه به لحظه، همان.

۳- امالی طوسی، ص ۶۱۱؛ مناقب ابن مغازی، ص ۹، ۲۹۷؛ طرائف، ص ۱۱۱؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۰، ج ۶۵، ص ۹۶، ج ۳۷، ص ۶۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۲ - ۶۴؛ امالی مفید، ص ۱۶۱.

ص : ۱۸۴

با غروب عرفات روز نهم، وقت وقوف در عرفات پایان یافت کاروان حجاج با فرور رفتن آفتاب روز عرفه آماده حرکت به سوی مشعر الحرام شدند. آنان شب به مشعر می رسیدند و تا صبح در آنجا می ماندند تا هنگام وقوف می رسید، زمان وقوف اذان صبح تا طلوع آفتاب بود. (۱)

(پس از غروب آفتاب پیامبر از عرفات به سمت مشعرالحرام حرکت کرد، در آن ساعت اسامه بن زید همراه حضرت سوار شتر بود، مسیر بازگشت از «مأزمین» بود به گونه ای که از غیر راه آمدن به عرفات بازگشتند پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد مردم با آرامش حرکت کنند.

چون به مشعر الحرام رسیدند در آنجا نماز مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه پشت سر هم خواندند. (۲)

طلوع فجر، نماز صبح را خواندند و وقوف در مشعر را آغاز کردند، که زمان آن تا طلوع آفتاب بود (۳) همین که آفتاب طلوع کرد آماده حرکت به سوی منی شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله سوار بر شتر قصوا و فضل بن عباس که نوجوانی بود همراه حضرت سوار بر شتر شد. (۴)

حضرت در آن حال فرمود: ای مردم علم را بگیری قبل از آنکه علم گرفته شود و قبل از آنکه علم بالا رود.

صحابه یکی از چادر نشینان را وادار کردند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسد چگونه علم از میان برداشته می شو، در حالی که قرآن بین ماست و محتوای آن را آموخته ایم و

۱- گزارش لحظه به لحظه حجه الوداع، همان.

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۱؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۷۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۲۱۲؛ کافی، ج ۴، ص ۲۴۷؛ علل الشرایع، ص ۲۵۰، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۶۴؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۶۰ - ۲۶۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۸۸؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۱؛ کافی، ج ۴، ص ۲۴۷؛ علل الشرایع؛ ص ۲۵۰، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۶۲؛ سنن بیهقی،

به زنان و فرزندان و خدمتکاران خود نیز یاد داده ایم؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که صورتش از غضب سرخ شده بود، سربلند کرده فرمود: این یهود و نصاری هستند که کتابهایشان در بین آنهاست ولی به حرفی از آنچه پیامبرانشان برای آنان آورده اند تمسک نکرده اند سپس سه مرتبه فرمود: بدانید که از جمله راههای از میان رفتن علم آن است که حاملان علم از بین بروند (۱) (۲).

(به شماره ۲۴۳ بالاسناد عن احمد بن الحسین هذا اخبرني ابو عبدالله حافظ ... از هشت واسطه (راوی) مستقیم که هر یک واسطه هایی داشتند از ابی سعید، قال: کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فانقطعت نعله فخلف علیا علیه السلام یصلحها فمشی قلیلاً ثم قال ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله، فاستشرف لها القوم و فیهم ابوبکر و عمر فقال ابوبکر: انا هو، قال لا، قال عمر: انا هو؟ قال: لا، ولكن خاصف النعل یعنی علیاً علیه السلام فأتیناه فبشرها، فلم یرفع رأسه کأنه قد سمعها من رسول الله صلی الله علیه و آله (۳).

ابی سعید گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، حضرت کفش خود را که بند آن پاره شده بود از پا درآورد و علی را دستور داد که تعمیر کند و او مشغول اصلاح کفش بود و پیامبر کمی راه رفت و گفت: یکی از شما می جنگد با کسانی که قرآن را تأویل می کنند، همان گونه که برای نزول قرآن جنگید (برای ترویج و حفظ قرآن) مردم نزدیک شدند به حضرت و در آنها ابوبکر و عمر بودند، ابوبکر گفت: آن کس منم؟ حضرت فرمود: نه عمر گفت آیا منم؟ حضرت فرمود: نه بلکه آن کسی که کفش را تعمیر می کند یعنی علی است آمدیم (عمر و ابابکر) به علی بشارت دادیم ولی او

۱- . مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶.

۲- . گزارش لحظه به لحظه، ص ۱۲۸.

۳- . فضایل الصحابه لابن حنبل، ج ۲، ص ۶۳۷؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲.

سر خود را بلند نکرد، گویی از رسول الله آن مطلب را شنیده است (۱).

روزهای پایانی حج

در موضوع غدیر خم و اقدام پیامبر اعظم به نصب حضرت علی علیه السلام به خلافت و امامت بعد از خود و سفارش مؤکد به پیروی از او و اهل بیت طاهرینش تحقیق کردن و جمع آوری اسناد صحیح مورد قبول خاص و عام و استشهاد کردن به آنها

اول فرصت و همتی بی مانند همانند محقق کوشا و جستجوگر بینا علامه مجاهد نستوه آیت الله شیخ عبدالحسین امینی اعلی الله مقامه الشریف می خواهد و نیز برای تفحص و تحقیق و جمع آوری اسناد طول سالهای متمادی و پیگیری و خستگی ناپذیری می باید و از همه مهمتر عنایت الهی و نظر مساعد اهل بیت طاهرین دوم تیزبینی و دقت و پیگیری موضوع و توجه به اهمیت مطالب برای رسیدن به کنه و عمق واقعه غدیر و اینکه چرا این واقعه با این درجه عظیم بلافاصله و به تقریب پس از دو ماه با جریان سقیفه روبرو شد و شد آنچه شد.

لذا به نظر می رسد برای نویسنده این سطور و هم برای خوانندگانی که فرصت و امکان مطالعه مجلدات الغدیر را ندارند؛ به ضبط بعض مطالب حساس با ذکر منابع که آن هم مفصل است اما بسیار کارآمد و اطمینان بخش چه از (الغدیر) و چه دیگر کتب مبادرت شود و جوینده اطلاع بیشتر و کاوشگر حقیقت یاب را به مطالعه آن کتاب سترک و همچنین منابع دیگر حواله کرد.

مرحوم آیت الله علامه امینی به دنبال اثبات واقعه غدیر از قرن اول هجری تا قرن حاضر گفته ها و نوشته های بزرگان علمای اهل سنت، آنها که مورد اعتماد و وثوق در زمان خود و بعد از خود بوده اند را در مجلدات کتاب بی نظیر خود گرد آورده است تا حجت باشد بر آنهايي که هرگز پی یافتن و تسلیم به حقیقت نبوده اند و برای حفظ موقعیت دو روز دنیا و منافع آنی خود از همان روزگار

۱- . مناقب خوارزمی، ص ۲۶۰.

ص : ۱۸۷

حجهالوداع تا امروز برای سرپوش نهادن به کار آنها که سفارش های پیامبر اسلام را درباره علی علیه السلام و فرزندانش نادیده گرفته و در مقابل (حدیث غدیر) (انتخاب امت را) سوژه کرده اند و هرگز حاضر نشده اند - شاید حتی در خلوت خود هم - از خود بپرسند که اگر انتخاب با امت است چرا خلیفه اول خلیفه دوم را انتخاب کرد و چرا خلیفه دوم هم - با نادیده گرفتن انتخاب امت - با ترکیب شورایی که شخص مورد نظر در آن انتخاب شود را دستور داد؛ و همچنین این افراد و سردمداران دنیا طلب پیش خود نگفته اند، که بالاخره تاریخ و مردم آینده با خود خواهند گفت که پیامبر مسلمانان که یک دین جهانی و ابدی برای مردم دنیا آورده بود چرا به مسئله بعد از خود فکر نکرد و صلاح اندیشی به کار نبست و آن جماعت تازه مسلمان شده که هنوز خون جاهلیت و قبیله ای در رگهایشان جریان داشت و خوی عصبیت عنان آنان را رها نمی کرد به حال خود وا گذاشت و جانشینی برای خود تعیین نکرد. «آیا این تفکر یک توهین عظیم و آشکار به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که دنیامداران خود را عاقل تر شمارند؟»

در ادامه خواننده را برای آگاهی از دنباله ایام حج (حجه الوداع) و روز های آخر حضور پیامبر در مکه تا روز هجدهم ذیحجه و جریان واقعه در غدیر خم به کتاب (گزارش لحظه به لحظه حجهالوداع از مدینه تا مدینه) محمد باقر انصاری نشر عطر عترت حواله می دهیم؛ و برای نمونه سطری چند گزینشی از آن کتاب را به اجمال از نظر می گذرانیم تا خواننده کتاب حاضر به سوی بعض واقعیتهای رهنمون شود.

(پیامبر که مردم شناسترین مرد روزگاران بود به خوبی از جبین همراهان، درون آنان و آنچه در سرشان می گذرد را در می یافت؛ آن حضرت که از پیش مأمور نصب جانشین و تعیین امر خلافت و امامت بعد از خود شده بود، و به تشست آفرینی و سنگ اندازی در این راه را از منافقین می دانست، از روز دهم که حاجیان وارد منی شدند ضمن تعلیم و تکمیل آداب مناسک، در پی فراهم کردن زمینه برای نصب و تعیین علی علیه السلام به دستور الهی می شد؛ و علی علیه السلام را نیز از پیش در جریان قرار داده بود، و از آنجا که بر حسب اتفاق و جاسوسی بعض زوجات پیامبر، منافقین، همان ها که در کعبه هم قسم شده و در ضمن با بنی امیه نیز پیمان

ص : ۱۸۸

بسته بودند که نگذارند، پیامبر امر جانشینی را در خانواده خود تثبیت کند، کار تعیین خلافت را بر آن بزرگوار دشوارتر کرده بود، لذا حضرت پیوسته برای فراهم کردن زمینه و خنثی کردن کار منافقین در هر موقعیت که امری از مناسک را تعلیم می کرد، هشدار و ضمنی به منافقین و آگاهی بیشتری هم به حجاج می داد، از همین جهت حضرت بین جمرات توقف فرمود و از مردم سؤال کرد امروز چه روزی است؟ گفتند روز عید فرمود کدام شهر؟ گفتند شهر حرام. فرمود این روز حج اکبر است. خون شما، و اموالتان و آبرویتان برای یکدیگر حرام است، محترم بدارید اینها را، سپس فرمود آیا احکام را به شما ابلاغ کردم؟ گفتند: آری حضرت گفت: اللهم اشهد

آنگاه حضرت با انگشت سیبانه به مردم اشاره کرد و فرمود: مبدا بعد از من از دین به کفر برگردید و گردن یکدیگر را بزنید. (۱) (۲)

(در این روز پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مسائل قربانی کردن و وظایف حجاج را در امر قربانی کردن عید دهم ذیحجه شرح دادند و تأکید کردند بر کسانی که قربانی ندارند و باید روزه بگیرند در این سه روز روزه ممنوع است سپس نوبت به قربانی کردن حضرت رسید ایشان شصت و شش شتر برای قربانی آماده داشتند، گفتند: ابا الحسن را برای صد بزنید علی علیه السلام نیز سی و چهار شتر آماده قربانی کرده بود که مجموعاً صد شتر بود حضرت فرمود یا علی تو پایین چاقو را بگیر و من بالای آن را تا با کمک یکدیگر هر صد شتر را نحر کنیم. در حجهالوداع سهیل ابن عمرو همان کسی که در روز صلح حدیبیه موافقت نکرد در صلح نامه (رسول الله) بنویسند امروز در ردیف مسلمانان بود و شترها را یکی یکی به قربانگاه می آورد، و آن حضرت با علی آنها را نحر می کردند (۳) باز حضرت به جناب علی علیه السلام دستور داد از هر شتر از صد شتر، یکی قطعه گوشت را بردار و

۱- . السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۳۰؛ المصنف ابن امیه، ج ۲، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۲۹۱ - ۲۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- . گزارش لحظه به لحظه، همان.

۳- . المسترشد، ص ۵۴۰.

ص : ۱۸۹

همه را در یک دیک بیز تا هر دو از آن بخوریم و بقیه را به فقرا تقسیم کن این دستور را حضرت علی علیه السلام به دقت اجرا کرد به امر پیامبر حضرت زهرا علیها السلام نیز در امر قربانی حاضر بودند. در روز یازدهم پس از نماز صبح در حالی که پیامبر مکرم سوار بر شتر جدعا بود و پا را بر پشت آن نهاده و تا دور دست را زیر نظر داشت، مشغول خطابه شد، و سؤال فرمود، صدای مرا همه می شنوند از انتهای جمعیت یک نفر صدا زد چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: ای مردم پیامبری بعد از من نیست و امتی بعد از شما نیست، پروردگارتان را عبادت کنید و پنج نماز واجب بخوانید و ماه رمضان را روزه بدارید.

و به حج خانه پروردگارتان بیایید و با رضای خاطر زکات اموال خود را پردازید و از صاحب اختیاران خود اطاعت کنید تا وارد بهشت پروردگارتان شوید(۱) (روز یازدهم ذیحجه در مسجد خیف پس از نماز ظهر و عصر خطابه غرابی ایراد کرد که صدای حضرت به خیمه های مردم می رسید آن حضرت فرمود:

خدا آباد کند زندگی کسی را که به گفتار من گوش فرا دهد و آن را در قلب خود جای دهد و حفظ نماید و به کسانی که نشنیده اند برساند. ای مردم حاضران به غایبان برسانند چه بسیار کسانی که علم را منتقل می کنند ولی خود معنای آن را نمی دانند، و چه بسیار کسانی که علم را به کسانی که از خودشان عالم ترند منتقل می کنند.

ای مردم! من دو چیز گرانبها بین شما می گذارم پرسیدند یا رسول الله ثقلین چیست؟ فرمود کتاب خدا و عترتم اهل بیت، خدای لطیف خبیر به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، مانند این دو انگشتم و حضرت دو انگشت سبابه و وسط را کنار هم قرار داد و نمی گویم مانند این دو و حضرت انگشت سبابه و وسط را کنار یکدیگر قرار

۱- . خصال، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۶، ج ۹۳، ص ۱۲؛ سند احمد، ج ۸، ص ۳۷۴، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۴۷.

ص : ۱۹۰

داد و فرمود یکی بر دیگری مقدم نیست و بر آن فضیلت ندارد(۱)(۲)

(آگاه باشید که هر کس به آن دو متمسک شود نجات یافته و هر کس با آن دو مخالفت کند هلاک شده است. آگاه باشید به زودی مردانی از شما بر سر حوض کوثر نزد من شوند ولی آنان را از من دور می کنند، من می گویم پروردگارا اصحابم! به من گفته می شود یا محمد! اینان بعد از تو بدعت گذاشتند و سنت تو را تغییر دادند، من هم می گویم: دور باشید دور! در بیان جهتی دیگر از ثقلین پیامبر فرمود: ای مردم من در بین شما دو چیز باقی می گذارم که هر گز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم اهل بیت حلال آن را حلال بدانید و حرام آن را حرام بدانید و به محکومات آن عمل کنید و به متشابهات آن ایمان داشته باشید و بگویید: «به آنچه خدا از قرآن نازل کرده ایمان آوردیم» اهل بیت و عترت مرا دوست بدارید و هر کس آنان را دوست بدارد دوست بدارید و آنان را یاری کنید در برابر کسانی که با آنان دشمنی می کنند قرآن و عترت همچنان در بین شما خواهند بود تا روز قیامت بر سر حوض بر من وارد شوند... خدایا هر کس با علی دشمنی کند در زمین برای او جایگاهی

قرار مده و در آسمان برای او جای صعودی مگذار و او را در پایین ترین درجه آتش قرار ده. (۳) در سخنانی دیگر فرمود: سهم خود را از بیت المال بگیری تا هنگامی که به عنوان سهم شما عطا می شود؛ اما آنگاه که قریش بر سر پادشاهی بر سر یکدیگر زدند و سهم بیت المال را به عنوان رشوه برای گرفتن دینتان به شما دادند آن را نگیرید (۴) (۵).

۱- . کافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ امالی مفید، ۱۸۶، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۸، ج ۲، ص ۶۸، ج ۳۷، ص ۱۱۴، ج ۴۷، ص ۳۶۵؛ امالی صدوق، ص ۴۳۱، خصال، ص ۱۴۹، جمهره، خطب العرب، ج ۱، ص ۱۵۱؛ سفر السعاده، ص ۱۸۱، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۴، ج ۲، ص ۱۰۱۵، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۵۰؛ مسند الشامیین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲- . گزارش لحظه به لحظه، همان.

۳- . احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴- . الاحاد و المثنائی، ج ۵، ص ۱۰۷.

۵- . گزارش لحظه به لحظه، همان.

ص : ۱۹۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در خطابه دیگری فرمود (بر شما باد به قرآن، به زودی به سوی اقوامی باز خواهید گشت که به شنیدن حدیث از قول من اشتیاق دارند، هر کس از من چیزی یاد گرفت آن را نقل کند، ولی اگر از قول من چیزی را بگوید که نگفته ام جایگاه خود را در جهنم آماده کند. (۱)

همچنین فرمود: ای مردم دروغ بستن به من زیاد شده است، و بعد از من هم زیاد خواهد شد، هر کس عمداً بر من دروغ ببندد جایگاه خود را در آتش آماده کند، هرگاه حدیثی از من به شما رسید آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه با کتاب خدا و سنت من موافق بود، آن را بپذیرید، و آنچه با کتاب خدا و سنت من مخالف بود آن را قبول نکنید. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که سوار بر ناقه و دست مبارکش بر شانه علی علیه السلام بود می فرمود:

«اللهم هل بلغت، هذا ابن عمی و ابو ولدی اللهم کب من عاداه فی النار»

خدایا: آیا من ابلاغ کردم؟ آیا من ابلاغ کردم این پسر عمویم و پدر فرزندانم است، خدایا هر کسی با او دشمنی کند را با صورت در آتش افکن (۳) (۴)

(ای مردم: سخن مرا حفظ کنید تا بعد از من از آن نفع ببرید، و در آن فکر کنید تا بعد از من زندگی گوارا داشته باشید.

ای مردم، سخن مرا بشنوید که شاید بعد از این سال شما را ملاقات نکنم ای مردم، سخن مرا به خاطر بسپارید تا بعد از من از آن استفاده کنید و آن را بفهمید تا در زندگی بعد از من خوشبخت باشید.

۱- . الاحاد و المثنی، ج ۵، ص ۸۴.

۲- . احتجاج طبرسی، ص ۲۶۴.

۳- . المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۰۰.

۴- . گزارش لحظه به لحظه، همان.

ص : ۱۹۲

چیزی را یادگار گذاشته ام که اگر آن را بگیرید گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، آیا ابلاغ کرم؟ خدایا شاهد باش

همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است خداوند عزوجل می فرماید: {یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم} ای مردم ما شما را از مذکر و مؤنث خلق کردیم، و شما را از گروه ها و قبایلی قرار دادیم تا بین یکدیگر بدانید که محترمترین شما با تقواترین شماست ای مردم خدای شما یکی است و پدرتان یکی است آگاه باشید که هیچ عربی بر هیچ عجمی فضیلت ندارد و هیچ عجمی بر عربی فضیلت ندارد هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوستی فضیلت ندارد و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوستی فضیلت ندارد مگر با تقوا آیا ابلاغ کردم؟

مردم صدا زدند آری فرمود: پس حاضر به غایب برساند، آنگاه فرمود: ای گروه قریش مبادا (روز قیامت) نزد من بیایید در حالی که دنیا را بر دوش خود حمل می کنید و دیگران آخرت را بیاورند، چرا که من نزد خداوند چیزی را درباره شما کفایت نخواهم کرد(۱).

ای مردم! خداوند برای هر ارث گذارنده ای نصیبش از ارث را تقسیم کرده است هیچ ارث گذارنده ای حق ندارد بیش از یک سوم از مالش را برای خود وصیت کند فرزند متعلق به همسر شرعی است و عقوبت زناکار سنگسار است هر کس خود را به غیر پدر شرعی اش نسبت دهد یا اگر غلام است خود را به غیر صاحبش نسبت دهد لعنت خدا و ملائکه و مردم همگی بر او باد و خدا از چنین کس هیچ عملی را نمی پذیرد و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته(۲).

با نزدیکی غروب روز دوازدهم طبق آیه ۲۰۳ سوره بقره کسانی که مایل بودند می توانستند توقف در منا را پایان دهند و به مکه باز گردند. و هر کس مایل بود شب سیزدهم را هم می ماند و فردا پس از رمی جمرات راهی مکه می شد.

۱- . المعجم الکبیر (طبرانی)، ج ۱۸، ص ۱۳.

۲- . مسند احمد، ج ۹، ص ۱۲۷؛ نیل الاطار، ج ۵، ص ۸۲؛ تحف العقول، ص ۳۰ - ۳۴.

ص : ۱۹۳

صبح روز سیزدهم حضرت و همراهان پس از رمی جمرات برای خروج از منا آماده و چون سوار بر مرکب شد فرمود: وارد بهشت نمی شود مگر کسی که مسلمان باشد ابوذر پرسید: یا رسول الله اسلام چیست؟ فرمود اسلام عریان است و لباس آن تقواست، و زینت آن حیاء است و ضابطه آن پرهیزکاری است و جمال آن دین است، و ثمره آن عمل صالح است و برای هر چیزی اساسی است و اساس اسلام محبت ما اهل بیت است. (۱)

همچنین فرمود: این دین بر مبارزه کنندگان غالب خواهد شد و هیچ مخالفی و جدانشونده ای به آن ضرر نمی زند مادامی که دوزاده خلیفه بر اتم حکومت کند که همه آنان از قریش هستند (۲)

روز چهاردهم ذی الحجه روز پرماجرایی بود چرا که اعلام شده بود در مکه یک روز بیشتر توقف نخواهند کرد و فردا باید حرکت کنند.

پیامبر به بلال دستور داد تا بین مردم اعلان کنند فردا کسی جز معلولان نباید باقی بمانند و همه باید به سوی غدیر خم حرکت کنند. (۳)

«در واقعه غدیر بعضی گمراه شدند و بعضی گمراهی را انتخاب کردند»

ما از حوادثی که از روز دوازدهم ذیحجه تا ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به سرزمین غدیر خم واقع شد و همه مربوط به نزول جبرئیل و دستور نصب پیامبر علی را و معرفی شخص او را به لقب امیرالمؤمنین و آنچه میان پیامبر و بعض زوجة های آن حضرت اتفاق افتاد، و فاش کردن سر پیغمبر درباره نصب علی علیه السلام به ولایت و امامت بعد از خود و اطلاع یافتن بعض صحابه که با ولایت و امامت علی علیه السلام موافق نبودند و همپیمان شدن آنان، و همچنین وارد کردن بنی امیه در گروه خود و

۱- . امالی طوسی، ص ۸۴.

۲- . مسند احمد: ج ۵، ص ۸۷.

۳- . از کتاب گزارش حجه الوداع لحظه به لحظه از مدینه به مدینه بحث انگیز و خاص شیعه می باشد. خواندنی است به آن کتاب مراجعه شود.

ص : ۱۹۴

آنچه از رفت و برگشت جبرئیل علیه السلام و مصمم کردن پیامبر به امر نصب علی علیه السلام به ولایت و امامت بعد از خود که همه آنها و آیاتی که در این دو سه روز نازل شد و در تفسیر و تحلیل شأن نزول آنها بین شیعه و اهل سنت اختلاف وجود دارد، همه را رها می کنیم و حواله می دهیم آنها را و وای می گذاریم برای بحث در حوزه ها و میان دانشمندان و آنها که جویای کنه موضوعی هستند که موجب پیدا شدن فرق اسلامی شد.

فقط به یک آیه بسنده می کنیم و آن آیه شریفه

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس»

مدلول آیه چیست؟

خداوند می فرماید: پیامبر برسان به مسلمانان و به همه، آنچه را که به تو نازل شده است و دستور اجرای آن را داری و هنوز به آن عمل نکرده ای و اگر این دستور را ابلاغ نکنی رسالت خود را مهمل گذاشته ای و به آن عمل نکرده ای.

پیامبر ده سال در مکه و سیزده سال در مدینه هر چه از اوامر و دستورهای مسلمانی به او رسیده بود همه را به موقع و بلافاصله انجام می داد، روزی که آیه شریفه «وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد و مأمور به ابلاغ آن شد، تمام مردم سرزمین عربستان یک پارچه بت پرست بودند و قریش مکه سروری همه را یدک می کشیدند و پیامبر هیچ یار و مددکاری غیر از خدا نداشت بدون واهمه از کسی از همه خویشاوندان نزدیک خود که حداقل چهل نفر بودند، و همه از سران قریش و هر کدام خود را ستون قدرت و حکومت و تجارت منطقه عربستان می دانستند و اگر امروز پس از چهارده قرن درست قدرت و توان این سران قریش را در آن موقعیت در نظر بیاوریم (مو بر بدن هر کس هر چه توان داشته باشد راست می شود) پیامبر همه را در خانه خود که آنجا هیچ مددکار و پشتیبانی نداشت دعوت کرد و امر خدا را بدون واهمه ابلاغ فرمود؛ اما امروز در سفر حجهالوداع با این جمعیت انبوه مسلمانان و هواخواهان برای ابلاغ حکم خداوند

ص : ۱۹۵

بیم دارد که از جانب خداوند به او اخطار می شود که برسان آنچه را به آن مأمور شده ای و اگر نرسانی کاری انجام نداده ای.

اگر خودخواهی و سهل انگاری و دنیامداری را از ذهن بزداییم و عادات تقلیدی و تعصب های ناروا را کنار بگذاریم و ماهیت امر و کنه معنی آیه حکم «بلغ» و اگر نرسانی رسالتی انجام نداده ای را در آینه دل مشاهده و دقت کنیم توجه پیدا می کنیم که رسول اکرم چه چیزهایی را از سیمای بعضی همراهان چه آنها که همین سالهای اخیر تسلیم اسلام و مسلمانی شده اند چه آنها که سابقه ای در اسلام دارند و اینک که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر رحلت خود را قریباً به آنها اعلام کرده است و اینها هر کدام برای خود سهمی از حکومت اسلام که تبلور قدرت و عظمت آن در همین حجهالوداع ظاهر و آشکار شده است، و بسیار بسیار طمع انگیز و هوای نفس پسند است، آتش خودخواهی و سروری و پیشوایی را در درون آنها شعله ور ساخته است و از چهره آنها درون آنها را می توان شناخت آنهم روان شناسی چون پیمبر مکرم؛ دقت در این برهه از تاریخ این حقیقت را بر هر متفکر حقیقت جو آشکار می کند که، امر امر مهمی است.

پیامبر وضعیت روحی و شیوه رفتاری آنان را در مواضع مختلف شناخته است دیده است که برخورد بعضی صحابه نسبت به علی علیه السلام چگونه است، موضوع نزول آیه براءت و مأموریت علی علیه السلام از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گرفتن آن را به امر پروردگار و خواندن آن را در روز حج یکسال پیش و عکس العمل بعضی ها را دیده و سنجیده است.

اینک آنها متوجه شده اند که پیامبر مصمم است علی را به جانشینی خود به مسلمانان معرفی کند، و آثار نگرانی و مخالفت از

چهره آنها و گاه از دید و بازدید آنها از پیمان نامه نوشته شده و هماهنگی با بنی امیه آشکار است.

پیامبر درباره همه این وضعیت نگرانی دارد؛ اگر در میان این جمعیت انبوه مخالفت با نصب علی آشکار شود چه خواهد شد، این تازه مسلمانان که با خوی و قواعد جاهلیت پرورش یافته اند، آیا از انتخاب علی علیه السلام که سی و سه سال بیشتر ندارد و بلند شدن صدای مخالفت از افراد مسن قریش که اینک یارانی برای خود دست و پا کرده و هم عهد شده اند چه خواهد شد.

ص: ۱۹۶

اگر مشکلات آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را دریابیم و وضعیت صحنه روبرو شدن با این یاران دیروز و اندیشه و روش امروز آنها را در نظر مجسم کنیم معنی «والله بعصمک من الناس» را به خوبی در می یابیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله اطمینان پیدا می کند که خداوند ابلاغ او را از شر منافقین حفظ خواهد کرد، و او وظیفه خود را می تواند انجام دهد.

پیامبر ۹ در مرز غدیر خم

پیامبر صلی الله علیه و آله که پیش از این در هر جا و هر مورد، موقعیت علی علیه السلام را در اسلام و نزد خود و خداوند به مسلمانان گوشزد فرموده است و در این سفر نیز در جای جای سخنان خود پیام جاودانی حدیث ثقلین را متذکر گردیده بود، اینک مصمم به ابلاغ فرمان الهی است:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُرَّكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

این فرمان بلیغ و این تعبیر سترک «والله يعصمک من الناس» جای تردیدی باقی نگذاشته است.

غدیر خم

در مرز غدیر خم نقطه تلاقی و جدا شدن کاروان های بلاد مختلف پیامبر فرمود:

«ایها الناس اجیبوا داعی الله انا رسول الله» (۱)

ای مردم دعوت کننده خدا را اجابت کنید که من پیام آور خدایم

شتر مرا بخوابانید که می خواهم رسالت پروردگار خود را ابلاغ کنم.

سپس دستور داد همه کاروان ها توقف کنند پیش افتادگان بازگردند و واپسین نیز برسند حرارت و گرمای آن روز تا حدی طاقت فرسا بود، بعضی جامه یا عبای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا یا پارچه ای را مرطوب بر سر خود انداخته بودند(۱)

مقداد، سلمان، ابوذر و عمار از طرف پیامبر مأمور شدند زیر چند درخت سطر که در آنجا بود محلی را که حضرت بتواند بر همه اشراف داشته باشد و سخنان خود را به همه برساند آماده کنند.

ما طبق روالی که در این کتاب داریم مجدداً بر می گردیم به متن اخبار دیگران از تاریخ و حدیث و با گزارش هایی که گاه با عبارات مختلف اما همه از حقیقت یک موضوع گفتگو می کنند.

اما ناگزیر از این تذکر می باشیم که این اقدام پیامبر «ابلاغ ولایت و امامت علی علیه السلام و حدیث ثقلین» برای اعراب از مسئله آموختن لا اله الا الله و ترک بت پرستی و قبول رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل به دستورات او مثل نماز، روزه، زکات، سنگین تر بود چون اعتقادات اگر چه در همه امور زندگی حاضر و اعمال می شود اما نقشی که رهبری فیزیکی مردم در جریان روزمره و اداره امور دارد با خلق و خوی تربیتی اعرابی که تا یک سال پیش آن پیر یکصد ساله و آن کودکی که تازه راه افتاده و با اطاعت محض از بزرگ خانه و سپس از بزرگ فامیل و بعد بزرگ ایل و قبیله و نژاد تربیت شده و از عادات لایتغیر هر فرد گردیده است چگونه سازگار خواهد بود به اضافه حب جاه و مقام که با این اتفاق نصب مردی سی و سه ساله به حکومت کردن بر همه قبیله ها از کوچک و بزرگ و همه داعیه داران سروری قومی و قبیله ای اینک مدعیان ریاست قومی و قبیله ای، پیران آزمند و سردمداران عشیره ای چگونه می توانند به این حکم الهی که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می شود، سر فرود آرند؟ اما احکام الهی جاودانه است امروز اگر قومی نپذیرند خود ضرر و زیان خواهند دید فردا حقیقت خواهان آن را پذیرا و از منافع

۱- . تنبیه الغافلین (ابن کرامه)، ص ۶۵.

آن جاودانه بهره مند خواهند شد.

اینک خواننده حقیقت طلب که تشنه زلال واقعیت می باشد را به پی گیری جریان حجهالوداع و جریان غدیر می خوانیم از منابع متعدد و مختلف و سلیقه و اعتقادات متفاوت.

نخست تفسیر و توضیح آیه ای را که در بالا به آن اشاره کردیم از تفسیر ۲۸ جلدی نمونه می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را (از خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند.

تفسیر:

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی به خود گرفته که آن را از آیات قبل و بعد مشخص می سازد در این آیه روی سخن فقط به پیامبر است و تنها وظیفه او را بیان می کند با خطاب ای پیامبر «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ» شروع شده و به صراحت و تأکید دستور می دهد که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند. «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۱)

سپس برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای! «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

۱- . جمله بلغ به طوری که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: از جمله «ابلق» تأکید بیشتری را می رساند.

ص : ۱۹۹

بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته دلداری و تأمین می دهد و به او میگوید: «از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت» وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ «

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن لجاجت کفر بورزند، می گوید: «خداوند کافران لجوج را هدایت نمی کند» «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا ایها الرسول که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصرراً در این آیه از قرآن آمده است نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای

اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین می دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با این تأکید مأمور به ابلاغ آن می کند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

شأن نزول آیه تبلیغ

اگر چه متأسفانه پیشداوریاها و تعصب های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه فوق

ص: ۲۰۰

درباره علی علیه السلام نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله «زید بن ارقم» و «ابوسعید خدری» و «ابن عباس» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوهریره» و «براء بن عارب» و «حذیفه» و «عامر بن لیلی بن ضمره» و «ابن مسعود» نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی علیه السلام و داستان غدیر نازل گردید. بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق و بعضی از احادیث مانند حدیث ابوسعید خدری به یازده طریق! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز از یازده طریق و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عارب به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم:

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب منازل من القرآن فی علی (به نقل از خصائص، ص ۲۹).

و ابوالحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول، ص ۱۵۰.

و حافظ ابوسعید سجستانی در کتاب الولایه (به نقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی (به نقل از درالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸).

و فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۶۳۶.

و ابواسحاق حموی در فرائد السمطین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ص ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در در المنصور، ج ۲، ص ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی، ج ۶، ص ۲۹۸.

و قاضی شوکانی در فتح القدیر، ج ۳، ص ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی، ج ۶، ص ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ص ۱۲۰.

و بدرالدین حنفی در عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۸۴.

و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳.

و جمع کثیری دیگر این شأن نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند.

ص: ۲۰۱

اشتباه نشود منظور این نیست که [همه] دانشمندان و مفسران فوق نزول آیه را درباره علی علیه السلام پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند.

[بعضی] کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی علیه السلام مسلم دانسته اند اما در اینکه دلالت بر مسئله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید.

به هر حال همان طور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن تا چه رسد به کتب شیعه نقل شده بیش از آنست که بتوان آنها را انکار کرد و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شأن نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شأن نزول این آیه همه روایت کافی نیست آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟ و آیا برای اینهمه سخت گیری در مورد این آیه دلیلی منطقی می توان یافت؟

موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی علیه السلام وارد شده است (یعنی روایات مربوط به شأن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است تا آنجا که نویسندگان محقق علامه امینی در «الغدیر» حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد

حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

[غدير خم] چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود، و در همین جا باید آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایان در مأموریت های

ص: ۲۰۲

موفقیت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله بود از هم جدا شوند.

روز پنج شنبه سال دهم هجرت بود و هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان داده شد.

خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای الله اکبر همه را به نماز ظهر دعوت کرد.[بعد از نماز] پیامبر به آنها اطلاع داده شد که همه برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند.

منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر بر فراز آن قرار گرفت نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد، و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم.

من مسئول شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند: نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدک فجزاک الله خیرا: «ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی خداوند تو را جزای خیر دهد.»

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟ ... همه گفتند: آری گواهی می دهیم. فرمود: خداوندا گواه باش! ...

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ ... گفتند: آری و به دنبال آن سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که

در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت صدازد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.....

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خداست که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید

ص: ۲۰۳

تا گمراه نشوید، اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند، و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

[در آن وقت] مردم دیدند پیامبر خم شد و دست علی را گرفت و بلند کرد آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است، در اینجا صدای پیامبر صلی الله علیه و آله رساتر و بلندتر شد و فرمود:

«ایها الناس من اولى الناس بالمؤمنين من انفسهم؟»

«چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پیامبر داناترند، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خدا، مولی و رهبر من است و من مولی و رهبر مؤمنانم، و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم، (و اراده من بر اراده آنها مقدم)

سپس فرمود:

فمن كنت مولاه فعلي مولاه

«هر کس من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر اوست»

و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار: «خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.»

سپس فرمود:

«الا فليبلغ الشاهد الغائب»

«آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غایبان برسانند».

خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید عرق از سر و روی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و

ص: ۲۰۴

مردم فرو می ریخت و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواند:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ..»

امروز آیین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی من بعدی: «خداوند بزرگ است، همان خدایی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت»

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی علیه السلام را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند: ابوبکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بخ بخ لک یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: «آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی».

در این هنگام ابن عباس گفت: به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند و حسان بن ثابت شاعر معروف از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیکم؟ فقالوا و لم یبدوا هناك التعامیا

الهک مولانا و انت نبینا و لم تلق منا فی الولایه عاصبا

فقال له قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماماً و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادا علیا معادیا(۱)

۱- . این اشعار را جمعی از بزرگان و دانشمندان اهل تسنن نقل کرده اند: از جمله حافظ ابونعیم اصفهانی، حافظ ابوس سعید سبختانی، خوارزمی مالکی حافظ ابو عبدالله مرزبانی، و گنجی شافعی، و جلال الدین سیوطی، و سبط بن جوزی و صدرالدین حموی و جمعی دیگر.

ص : ۲۰۵

«یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!»

«فرمود: مولای شما و پیمبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند:

«خدای تو مولای ماست و تو پیمبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.»

«پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: برخیز زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.»

«سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر اوست پس شما از سر صدق از او پیروی کنید.»

«در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: بارالها دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار» ...

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است. [\(۱\)](#)

واقعۀ غدیر به روایت یعقوبی

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله را مواعظ و سخنان گران بهای بسیاری است که یعقوبی بعضی از آنها را در جلد اول تاریخ خود [\(۲\)](#) از صفحه ۴۵۸ تا ۵۰۸ نقل کرده است و ما چند جمله از ترجمه آنها را تیتماً متذکر می شویم.

(یعقوبی: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اصحاب خویش خطبه می خواند و آنان را پند می داد و خلقهای نیک و کارهای پسندیده را به آنها می آموخت.

روزی در خطبه اش چنین فرمود: ای مردم همانا شما را نشانه هایی است پس

۱- . پایان نقل از تفسیر نمونه.

۲- . تاریخ یعقوبی: ترجمه محمد ابراهیم آیتی.

ص : ۲۰۶

به نشانه های خود برسید، همانا شما را انجایی است پس از آن باز نمایند، مؤمن میان دو ترس است؛ میان زمانی که گذشته است و نمی داند خدا در آن چه می کند[با او] و زمانی که مانده و نمی داند که خدا در آن چه حکمی دارد؛ پس بنده باید از

خودش برای خودش، و از دنیایش برای آخرتش بگیرد[ذخیره کند]. در جوانی پیش از پیری، و در زندگی پیش از مرگ به خدایی که جان محمد به دست اوست پس از مرگ، پوزشی و پس از دنیا، سرایی جز بهشت یا آتش نیست.

و گفت: همانا خدا سه چیز را برای شما می پسندد و سه چیز را برای شما نمی خواهد: شما را می پسندد که او را پرستش کنید.

و چیزی را انبازش نگیرید و دیگر آنکه همگی به رشته او چنگ بزنید پراکنده نگردید، و در دوستی و خیرخواهی کسی که کار شما را به او واگذارده است صمیمی باشید، خوش ندارد برای شما قال و قیل را و خوش ندارد پرسش را[تکدی را] و تباه کردن مال را.

و گفت نزدیکتر شما به من فردا در موقف راستگوتر شما است و امانت رسانتر شما به مردم.

و گفت: (ان الله جميل و يحب الجمال، فانما الکبر ان يمنع الحق و یغمص الباطل) همانا خدا زیباست و دوست دارد زیبایی را تکبر آن است که حق را رد کند و باطل را کوچک شمارد.

و گفت: وای بر کسانی که دنیا را به وسیله دین می ربایند.

و گفت: بدترین چیزها بدعتهاست و هر بدعتی گمراهی است و برای هر چیزی آفتی است و آفت رأی آدمی هوای نفس اوست.

و گفت:

«الائمه من قریش لکم علیهم حق و لهم علیکم حق، ما حکموا فعدلوا و استرحموا فرحموا و عاهدوا فافوا».

«امامان از قریش اند، شما را بر آنان حقی است و آنان را نیز بر شما حقی

ص: ۲۰۷

است. هرگاه داوری کنند عدالت ورزند، و چون طلب مهربانی از ایشان شود مهربانی کنند عهده‌ای که ببندند به آن وفا خواهند کرد».(۱)

یعقوبی گوید: از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد در هر مقام و محل خطبه‌ای ایراد فرمود. از جمله:

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رمی جمره عقبه نزدیک زمزم ایستاد و در حالی که سوار بر شتر خود بود.

«ربیعہ بن امیہ بن خلف را که هنوز کودکی بود فرمود زیر سینه شترش ایستاد و گفت ای ربیعہ بگو[ربیعہ صدای فوق العاده بلند داشت] ای مردم همانا پیامبر خدا می گوید: شاید شما دیگر مرا در چنین حالی که من دارم و چنان حالی که شما دارید،

دیدار نکنید، آیا می دانید این چه شهری است و آیا می دانید این چه ماهی است، و آیا می دانید این چه روزی است؟ پس مردم گفتند: آری این شهر حرام و ماه حرام و روز حرام است گفت:

«فان الله حرم عليكم دماءكم و اموالكم كحرمة بلدكم هذا و كحرمة شهركم هذا و كحرمة يومكم هذا: الا هل بلغت؟»

پس همانا خدا خونها و مالهای شما را مانند حرام بودن این شهر شما و این ماه شما و این روز شما بر یکدیگر شما حرام ساخته است، هان آیا رسانیدم گفتند: آری، گفت: «اللهم اشهد واتقوا الله و لاتبخسوا الناس اشیائهم و لاتعتوا فی الارض مفسدین فمن كانت عنده امانته فلیدها»

«خدایا گواه باش، و از خدا بترسید و چیزهای مردم را کم ندهید و در زمین تبهکاری نکنید و هر کس نزد او سپرده ای باشد، باید آن را برساند»

سپس گفت:

«الناس فی الاسلام سواء الناس طف الصاع لآدم و حوا، لا- فضل لعربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی الا بتقوالله، الا هل بلغت؟»

«مردم در اسلام برابرند، مردم به اندازه کامل فرزند آدم و حوایند، عربی

۱- . یعقوبی، ج ۱، ص ۴۸.

ص : ۲۰۸

را بر عجمی و عجمی را بر عربی جز به پرهیزکاری و ترس از خداوند برتری نیست هان آیا رسانیدم گفتند: آری، گفت: خدایا گواه باش»

سپس گفت:

«لاتأتونى بانسابکم، و أتونى باعمالکم فاقول للناس هکذا و لکم هکذا الا هل بلغت؟»

«نسبهای خود را نزد من نیاورید بلکه اعمال خود را پیش من بیاورید مردم را چنین و شما را نیز چنین می گویم: هان آیا رسانیدم گفتند: آری گفت: خدایا گواه باش»

سپس گفت:

«کل دم کان فی الجاهلیه موضوع تحت قدمی و اول دم اضعه دم آدم بن ربیعہ ابن الحارث بن عبدالمطلب الا هل بلغت گفتند آری، گفت اللهم اشهد»

«هر خونی که در جاهلیت بوده است زیر پای من نهاده است، و نخستین خونی که آن را فرو می نهم خون آدم بن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب است» هان آیا رسانیدم گفتند: آری گفت: خدایا شاهد باش.

و آدم بن ربیعہ در میان هذیل شیرخواره بود که بنی سعد بن بکر او را کشتند و به قولی در میان بنی لیث بود و به دست هذیل کشته شد.

سپس گفت:

«و کل ربا کان فی الجاهلیه موضوع تحت قدمی و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبدالمطلب الا هل بلغت؟»

«وهر ربایی را که در جاهلیت بود زیر پای من نهاده است و نخستین ربایی را که فرو می نهم ربای عباس ابن عبدالمطلب است، آیا رسانیدم؟»

گفتند: آری،

گفت:

«اللهم اشهد»

ص : ۲۰۹

«گفت خدایا شاهد باش»

سپس گفت:

«ایها الناس إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّيُتَاطَبِرُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»

الا و انما الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات و الارض[و ان عده الشهور عندالله] اثني عشر شهراً في كتاب الله منها اربعة حرم رجب الذي بين جمادى و شعبان يدعون(رجب) مضر و ثلاثه متواليه: ذوالقعدة و ذوالحجه و المحرم؛ الا هل بلغت؟

ای مردم همانا تأخیر ماه حرام فزونی در کفر است. آنان که کفر ورزیده اند بدان گمراه شوند سالی حلالش و سالی حرامش شمارند تا با شمارش آنچه خدای حرام کرده است موافق آرند. هان که زمان برگشت به همان وضعی که داشت روزی که خدا آسمان و زمین را آفرید و همانا شماره ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا چهار ماه آن حرام است: رجب که میان جمادى و شعبان است و آن را «رجب مضر» می نامند. و سه ماه پی در پی ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم هان آیا رسانیدم؟ گفتند: بلی گفت: خدایا گواه باش.

پس گفت:

اوصيكم بالنساء خيرا فانما من عوار عندكم لا يملكن لانفسهن شيئا و انما اخذتموهن بامانه الله و استحلتتم فروجهن بكتاب الله و لكم عليهن حق و لهن عليكم حق: كسوتهن و رزقهن بالمعروف و لكم عليهن ان لا يوطئن فراشكم احدا ولا يأذن في بيوتكم الا به علمكم واذنكم فان فعلن شيئا من ذلك فاهجروهن في المضاجع والضربوهن ضربا غير مبرح الاهل بلغت؟

گفتند آری، گفت: شما را به نیکی با زنان وصیت می نمایم چه آنان را به شما سپرده اند و چیزی از امر خویشان را به دست ندارند و شما آنان را به

ص: ۲۱۰

امانت خدا گرفته اید و به دستور کتاب خدا با ایشان همسر گشته اید شما را بر ایشان حقی و آنان را بر شما حقی است پوشاک و خوراک ایشان به متعارف بر شماست و حق شما بر ایشان آن است که پای کسی را به فراش شما نرسانند و در خانه های شما جز با اطلاع و اذن شما کس را بار ندهند پس اگر چیزی از اینها را انجام دهند در خوابگاه از ایشان دوری گزینید و آنان را نه سخت و دشوار بزنید هان آیا رسانیدم گفتند: بلی گفت خدایا گواه باش.

پس گفت:

«فاوصيكم بمن ملكت ايمانكم فاطعمواهم مما تأكلون و البسوهم مما تلبسون و ان اذنبوا فكلوا عقوباتهم الى شراركم؛ الاهل بلغت»

«اکنون شما را درباره بردگان شا سفارش می کنم، پس از آنچه می خورید به آنان بخورانید و از آنچه می پوشید به آنان بپوشانید و اگر گنهکار شدند عقوبت ایشان را به بدان خود واگذارید هان آیا رسانیدم؟

گفتند: آری گفت: خدایا گواه باش آنگاه گفت:

«ان المسلم اخوالمسلم لا يغشه و لا يخونه و لا يفتابه و لا يحل له دمه و لا شيء من ماله الا بطيب نفسه الاهل بلغت؟»

«به درستی که مسلمان برادر مسلمان است با او غش نمی کند و خیانت نمی ورزد و پشت سرش بدگویی نمی کند و خونس بر او حلال نیست و نه چیزی از مالش مگر به طیب نفس خودش هان آیا رسانیدم؟»

گفتند آری گفت: خدایا گواه باش سپس گفت:

«ان الشيطان قد يئس ان يعبد بعداليوم و لكن يطاع في ما سوى ذلك من اعمالكم التي تحتقرون فقد رضى به الاهل بلغت؟»

«همانا شیطان از اینکه پس از امروز پرستیده شود ناامید شد لیکن در جز پرستش از کارهای شما که آن را کوچک می شمارید فرمان برده شود و به همان خشنود است؛ هان آیا رسانیدم؟»

ص: ۲۱۱

گفتند: آری گفت: خدایا گواه باش سپس گفت:

«اعدی الاعداء علی الله قاتل غیر قاتله و ضارب غیر ضاربه؛ و من کفر نعمت موالیه فقد کفر بما انزل الله علی محمد و من انتمی الی غیر ابیه فعليه لعنته الله و الملائکه و الناس اجمعین الاهل بلغت؟»

«گستاخ ترین دشمنان بر خدا کسی است که جز کشنده خود را بکشد و جز زنده خود را بزند و هر کس نعمت خواجگان خویش را ناسپاسی کند، به آنچه خدا بر محمد فرستاده کافر شده است و کسی که خود را به جز پدرش نسبت دهد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اوست هان آیا رسانیدم؟»

گفتند: آری، گفت: خدایا گواه باش سپس گفت:

«الا انی انما امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا: لا اله الا الله و انی رسول الله و اذا قالوها عصموا منی دمائهم و اموالهم الا بحق و حسابهم علی الله الا هل بلغت؟»

«هان که مرا فرموده اند با مردم نبرد کنم، تا بگویند خدایی جز خدا نیست و من پیامبر خدایم و هر گاه آن را گفتند خونها و مالهای خود را جز به حق از «حق الله» از من نگهداری کرده اند و حساب ایشان بر خداست هان آیا رسانیدم؟»

گفتند آری گفت: خدایا گواه باش سپس گفت:

«لا ترجعوا بعدی کفاراً مضلین یملک بعضکم رقاب بعض انی قد خلّفت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، الاهل بلغت؟»

«مبادا پس از من کافرانی گمراه کننده شوید که بعضی از شما مالک الرقاب بعضی باشد به درستی که من در میان شما چیزی به جای گذاشتم که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت من، خاندان من، هان آیا رسانیدم؟»

ص: ۲۱۲

گفتند: آری گفت: خدایا گواه باش سپس گفت:

«انکم مسئولون فلیبلغ الشاهد منکم الغائب»

«البته از شما سؤال می شود پس باید حاضر شما به غایب برساند».

رسول خدا در مکه ساکن نگشت، و چون به او گفته شد ای پیامبر خدا کاش در یکی از خانه های خود ساکن می شدی گفت:

ما کنت لأُنزل بلداً اخرجت منه

«من آن کس نیستم که در شهری که مرا از آن بیرون کرده اند ساکن شوم»

و شبانه بیرون آمد و رهسپار مدینه شد و در هیجدهم ذی الحجه در جایی نزدیک جحفه که آن را «غدیر خم» می گفتند رسید [و پس از نماز ظهر] به خطبه خواندن ایستاد [بر جهاز شتران] و دست علی بن ابیطالب را گرفت و گفت:

«الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟»

«آیا من از خود مؤمنان به ایشان سزاوارتر نیستم؟»

گفتند: چرا ای پیامبر خدا، گفت:

«فمن كنت مولاه فعلي مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»

«پس هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست خدایا دوستی کن با هر که او را دوست بدارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی ورزد.»

سپس گفت:

«ایها الناس انی فرطکم و انتم واردون علی الحوض، و انی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیها»،

«ای مردم اینک من پیشرو شمایم و شما سر حوض نزد من آید و البته هنگامی که بر من درآید دوباره سنگین از شما پرسش خواهم نمود پس بنگرید که چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید.»

گفتند: ای پیامبر خدا آن دو بار سنگین چیست؟ گفت:

«الثَّقْلُ الْأَكْبَرُ طَرَفُ بَيْدِ اللَّهِ وَ طَرَفُ بَايْدِكُمْ - فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تَبَدَّلُوا - وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي»

ص: ۲۱۳

ثقل اکبر قرآن است که کناری از آن به دست خدا و کناری به دستهای شماست پس به آن چنگ زنید و گمراه نشوید و دگر گونش نسازید و آن دیگر عترت من خاندان من است» (۱)

حدیث غدیر از منبع دیگر

«مراسم حج به پایان رسید، مسلمانان اعمال حج را از پیامبر آموختند پیامبر اکرم تصمیم گرفت که مکه را به عزم مدینه ترک گوید؛ فرمان حرکت صادر گردید؛ هنگامی که کاروان به سرزمین رابغ که در سه میلی جحفه قرار دارد رسید، امین وحی در نقطه ای به نام «غدیر خم» فرود آمد و او را به آیه زیر مورد خطاب قرار داد که:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

آنچه که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده ای خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند.

لحن آیه حاکی است که خداوند انجام یک امر خطیر را به عهده پیامبر گذارده است چه امر خطیری بالاتر از اینکه در برابر دیدگان صد هزار نفر دستور توقف صادر شد کسانی که جلو کاروان بودند، از حرکت بازایستادند، و آنها که به دنبال کاروان بودند به آنها پیوستند. وقت ظهر هوا به شدت گرم بود مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا می افکنند برای پیامبر سایبانی به وسیله چادری که روی درخت افکندند درست کردند و پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند، سپس در حالی که جمعیت حلقه وار دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند قرار گرفت و با صدای بلند و رسا

۱- . نقل از تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۰۳ تا ۵۰۹.

ص: ۲۱۴

خطبه ای به شرح زیر خواند:

خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم

حمد و ثنا مخصوص خداست، از او یاری می طلبیم، و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم از بدیهای خود و اعمال ناشایست خود به او پناه می بریم، خدایی که جز او هادی و رهنما نیست، هر کس را که هدایت نمود گمراه کننده ای برای او نخواهد بود گواهی می دهم که جز او معبودی نیست، و محمد بنده او و پیامبر او است.

هان ای مردم! نزدیک است من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم، من مسئولم و شما نیز مسئولید، درباره من چه فکر می کنید؟! در این موقع صدای جمعیت به تصدیق بلند شد و گفتند ما گواهی می دهم که تو رسالت خود را انجام دادی و کوشش نمودی، خدا تو را پاداش نیک بدهد. پیامبر فرمود: آیا گواهی می دهید که معبود جهان یکی است، و محمد بنده خدا و پیامبر او می باشد؟ و به بهشت و دوزخ و زندگی جاودان در سرای دیگر جای تردید نیست؟ همگی گفتند: صحیح است و گواهی می دهم سپس فرمود: من دو چیز نفیس و گرانمایه در میان شما می گذارم بینم چگونه با دو یادگار من رفتار می نمایید؟! در این وقت یک نفر برخاست و با صدای بلند گفت: منظور از این دو چیز نفیس چیست؟! پیامبر فرمود: یکی کتاب خدا که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است، و دیگری عترت و اهل بیت من، خداوند به من خبر داده که این دو یادگار از هم جدا نخواهند شد هان ای مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید؛ و در عمل به هر دو کوتاهی نورزید و گرنه هلاک می شوید. در این لحظه دست علی را گرفت و آن را آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود سپس فرمود: سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟

همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند پیامبر فرمود: خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان سزاوارترم. هان ای مردم

من کنت مولا فلهذا علی مولا

ص: ۲۱۵

(رسول خدا برای اطمینان خاطر این جمله را سه بار تکرار کرد که مبدا بعدها اشتباهی رخ دهد)

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه، وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حيث دار:

هر کس را من مولایم علی مولای اوست، خداوندا کسانی که علی را دوست دارند. آنان را دوست بدار، و کسانی که او را دشمن بدارند دشمن دار، خدایا! یاران علی را یاری کن، دشمنان علی را خوار و ذلیل نما، و او را محور حق قرار بده.

مردم اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آیین انتخاب کردم.

در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد، سپس افزود: خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید، و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت؛ سپس پیامبر از نقطه مرتفع فرود آمد و به علی فرمود: در زیر خیمه ای بنشیند تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به او تبریک گویند، پیش از همه شیخین به علی تبریک گفتند و او را مولای خود خواندند.

حسان بن ثابت فرصت را مغتنم شمرد با کسب اجازه از محضر رسول خدا اشعاری چند سرود و در آنجا برابر پیامبر اکرم خواند که ما دو بیت آن را در اینجا نقل می کنیم:

فقال لهم قم يا علي فاني فمن كنت مولا فلهذا وليه

رضيتك من بعدى اماماً و هادياً فكونوا له اتباع صدق مواليا

به علی فرمود برخیز که من تو را برای جانشینی و راهنمایی مردم پس از

ص: ۲۱۶

خویش انتخاب کردم.

من مولای هر کسی باشم علی ولی اوست، شما در حالی که او را از صمیم دل دوست می دارید از پیروان او باشید.

اسناد و مصادر حدیث غدیر

در میان تمام احادیث و روایات اسلامی کمتر حدیثی از نظر اشتها و نقل به پایه آن می رسد؛ تنها از علمای اهل تسنن ۳۵۳ تن آن را در کتابهای خود نقل کرده و اسناد آنها به ۱۱۰ تن صحابی می رسد و ۲۶ تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث کتاب مستقل نوشته اند، ابوجعفر طبری تاریخ نویس معروف اسلام در دو جلد بزرگ اسناد و طریق این حدیث را جمع آوری کرده است.

این حدیث در طول تاریخ بزرگترین سند بر فضیلت و برتری امام علی بر تمام صحابه اسلام بوده و خود امیرمؤمنان در جلسه شورای خلافت که پس از درگذشت خلیفه دوم منعقد گردید و در دوران خلافت عثمان و ایام خلافت خویش با آن احتجاج کرده است، نه تنها امیر مؤمنان بلکه، شخصیت‌های بزرگی از مسلمانان همواره با این حدیث در برابر مخالفان و منکران حقوق علی احتجاج کرده اند. سرگذشت غدیر آنچنان اهمیت دارد که بنا به نقل بسیاری از مفسران و محدثان آیاتی درباره حادثه آن روز نازل گردیده است، برای به دست آوردن تمام خصوصیات این حدیث به جلد اول کتاب شریف الغدیر (نگارش علامه بزرگ مرحوم آیت الله امینی قدس سره) که یکی از شاهکارهای علمی عصر ما است مراجعه بفرمایید. (۱)

۱- نقل کلمه به کلمه از کتاب فروغ ابدیت (زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) جعفر سبحانی، ج ۲، صص ۸۳۸ الی ۸۴۲.

ص: ۲۱۷

نقل از الغدیر

پیش از آنکه به انتخاب از کتاب الغدیر پردازیم. برای نمونه یک حدیث را بدون ذکر اسناد (سند حدیث در الغدیر ثبت است) برای شیرین کردن کام خود و خواننده می آوریم.

حافظ گنجی شافعی در کفایت الطالب، ص ۱۶ به طریق یوسف دمشقی (الی آخر روات) ... از حرث بن مالک: که او گفت: به مکه آمدم و سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم و به او گفتم: آیا منقبتی از علی علیه السلام شنیده ای؟ گفت: چهار منقبت درباره علی علیه السلام مشاهده نموده ام، که اگر یکی از آنها برای من می بود، در نزد من محبوب تر بود از اینکه بمانند نوح در دنیا زندگی کنم، [اول] همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله ابابکر را به عنوان ابلاغ سوره (برائت) به مشرکین فرستاد، و او یک شبانه روز از مسافت را طی کرد، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در پی ابی بکر برو و سوره برائت را از او بگیر و تو آن را ابلاغ کن، پس علی مأموریت را انجام داد؛ و ابوبکر در حالی که گریه می کرد برگشت و عرض کرد یا رسول الله آیا درباره من آیه نازل شده؟ آنجناب فرمود: جز خیر چیزی نیست، همانا از طرف من تبلیغ نمی کند کسی امری را جز من و آن کس که از من باشد (و یا فرمود: و آن کس که از اهل بیت من باشد) [دوم] و نیز ما با رسول خدا در مسجد بودیم، هنگام شب ندایی در میان ما شد که: باید هر کس در مسجد است بیرون رود، مگر آل رسول

صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام . گفت ما خارج شدیم در حالی که پاپوش های خود را می کشیدیم (کنایه از شتاب در بیرون رفتن) همین که صبح نمودیم عباس بن عبدالمطلب نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عموهای خود را بیرون کردی و این پسر (علی علیه السلام) را برقرار نمودی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از پیش خود و به میل خود امر به بیرون شدن شما و برقراری این پسر ننمودم! همانا خداوند به آن امر فرمود. [سوم] گفت: [سعد وقاص] سومین منقبت علی علیه السلام: پیغمبر عمر و سعد را به سوی خیبر فرستاد پس سعد مجروح شد و عمر برگشت، در این حال رسول صلی الله علیه و آله خدا فرمود: البته رایت لشکر را به مردی خواهم داد، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند. (و این سخن پیغمبر متضمن مدح بسیاری نسبت به علی علیه السلام بود که من از احصای آن ترس

ص: ۲۱۸

(دارم)

سپس علی علیه السلام را طلبید عرض کردند: به درد چشم مبتلا است، ناچار حسب الامر جناب علی علیه السلام را در حالی که دست او را گرفته بودند و می کشیدند، نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند فرمود: چشم خود را بگشا عرض کرد نمی توانم، گوید: رسول خدا آب دهان خود را در چشم علی افکند و با انگشت ابهامش آن را مالید و رایت را به او اعطا فرمود [چهارم] و منقبت چهار روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنانی با مبالغه و تأکید بیان داشت، سپس فرمود: ای مردم! آیا من اولاً- (سزاوارتر) نیستم به اهل ایمان از خودشان (و این سخن را سه بار تکرار فرمود) همه گفتند: آری هستی فرمود یا علی نزدیک بیا پس علی دست خود را بلند کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و تا به حدی بالا برد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد، پس گفت: هر کس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست و این سخن را نیز سه بار تکرار فرمود.

حافظ گنجی پس از ذکر این حدیث گفته است که: این حدیث نیکو است و جهات آن نیز (از حیث اسناد) درست است تا آنجا که گفت: و چهارم (حدیث غدیر خم) ابن ماجه و ترمذی از محمد بن بشار از محمد بن جعفر آن را روایت کرده اند.

و حافظ هیشمی در جلد ۹ «مجمع الزوائد» ص ۱۰۷ از طریق بزاز از سعد روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) نیستم به مؤمنین از خودشان؟ هر کس که من ولی اویم؟ پس علی علیه السلام ولی او است سپس هیشمی گفته: این حدیث را بزاز روایت نموده و رجال آن مورد اعتماد و وثوق هستند. (۱)

۱- . دنباله خبر از قول دیگر راویان حدیث غدیر ادامه دارد به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۸۰ الی ۸۳ مراجعه شود.

ص: ۲۱۹

الغدیر

گذر به کتاب شریف و بی بدیل الغدیر در موضوع حدیث غدیر خم که می افتد سیر و صعود و جلال و جبروت چنان جوینده

حقیقت را متلاطم می کند که همچون مستسقی هر موضوعی را با تمام وجود می بلعد، و تشنه کام تر به سراغ موضوع بعدی و باز هم و باز هم من هر چه خواستم صفحه ای از آن را یادداشت بردارم دیدم واقعاً مشکل است از صفحات قبل و بعد هم دست برداشت؛ همه مطالب و همه اسناد به هم پیوسته هر یک لقمه ای اشتها آور که تصور سیرایی ابداً در ذهن نمی گذرد بنا به این ضرب المثل معروف:

بهتر آن باشد که وصف دلبران

گفته آید از زبان دیگران

حرف دل خود از زبان آن دانشمند سنی منصف شاعر زبردست استاد بزرگوار (الاهرام) محمد عبدالغنی حسن مصری از جلد اول الغدیر صفحات: (ب.ج.د.ه.و.ز.ح.ط.ی) به نحو گزیده (حذف تعارف و تمجید) از نظر خواننده می گذرانیم: (با مطالعه ناچیز خود، اذعان می کنم که سخن هر قدر هم بزرگ شود در برابر این کتاب [الغدیر] ناچیز است.

با پذیرش سخنی چند تحت عنوان (در سایه های غدیر) هر نوع مقتضی می دانید امر به نشر آن فرمایید. (۱)

(در سایه های غدیر)

(۲)

سایه ها! این تعبیر از قبیل پاره احساسات شاعرانه یا تمایل عواطف ناشیه از تخیلات نیست، این کلمه از میان پراکنندگی های خیالی و یا از خاطرات یک روح ناتوان ناشی نشده است!

این یک حقیقت بارزی است که در جبهه حقایق با چهره روشن و واقعیت

۱- . الغدیر، ج ب، بخش ۲، ص ب

۲- . مقاله از محمد عبدالغنی.

ص : ۲۲۰

نمایان است. آری، سایه های روح پرور غدیر برای خواننده این کتاب فرح بخش و دلنشین است.

شما در نظر خود این معنی را مجسم و تصور کنید: یک مسافر که در دشتی پهناور و بی انتها سرگردان گشته باشد و اشعه سوزان آفتاب و گردبادهای شدید و سهمناک او را به تنگ آورده باشد، در آن هنگامی که از رنج بسیار سستی و ناتوانی بر او مستولی شده بناگاه منظر مصفایی توجه او را جلب کند و پس از گامی چند خود را در یک باغ خرم و زیبا در سایه درختان سرسبز و طرب انگیز ببیند، چقدر لذت بخش است؟ و از یک چنین آسایش و آرامش غیر منتظره تا چه حد شاداب و خوشحال می شود؟

این داستان خواب و خیال نیست، این حقیقت دارد آری دانشمند بزرگوار و استاد زبردست (عبدالحسین امینی) در آغاز امر ضمن تدوین اولین محصول افکار خود، حق داستان غدیر را در حدود وسع و توانایی ادا نموده و نسبت به راویان حدیث غدیر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و تابعین و طبقات علما تا این زمان به طور کافی و مستوفی سخن رانده و به این مقدار از استدلال به حدیث - غدیر خم - و تحقیق در سند و روایت آن و دلالت آنها بر استوار بودن مقام شامخ ولایت برای پیشوای گرامی علی علیه السلام اعم از آنچه که از نص حدیث به دست آید و یا آیات قرآن کریم که ضمن حدیث از لسان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برابر اصحاب بیان و اعلان شده حق سخن را ادا نموده است.

استاد بزرگوار [امینی] پس از ورود در وادی استدلال و تحقیق روایات و سند آنها، توسن همت والای خود را در این میدان پیش رانده و نسبت به بررسی اقوال و مذاهب مختلف و کاوش در حقایق امر، پای اندیشه را از سر حد معمول دیگر نویسندگان فراتر نهاده و با نیروی شگرف خود بر همگان فایق و سبقت گرفته.

امینی در بررسی این امر خطیر در دشوارترین راهها قدم نهاده و تمام زوایای مسایل مربوط به آن را با نیروی آهنین و بینش نافذ و عجیب خود از زیر نظر گذرانده و هر چه در این راه پیشروی نموده وسعت دامنه مسیرش بیشتر نمایان گشته، و چهره معانی و دقایق و حقایق منظره های زیباتری را به او نشان داده! مانند چهره ماه که هر قدر بیشتر به آن بنگریم زیبایی بیشتری در نظر

ص : ۲۲۱

جلوه گر می شود.

ما در نخستین جزء «الغدیر» مشاهده می کنیم که مؤلف بزرگوار، راویان این حدیث را از طبقه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله به ترتیب حروف تهجی نام برده که تعداد آنها به یکصد و ده تن بالغ گردیده و همه از بزرگان صحابه پیغمبرند.

این گروه راویان را از ابی هریره آغاز نموده و به ابی مرزم یعلی بن مره ابن وهب ثقفی پایان داده است.

مؤلف بزرگوار در این رشته از مطلب تنها به ذکر نام راویان اکتفا نکرده، بلکه کتب و مدارکی را نیز که راویان مذکور، حدیث غدیر را ذکر نموده اند. آنهم با تعیین خصوصیات هر یک از کتب مذکوره و تصریح به ذکر صفحات آن بیان داشته است و با این کیفیت «الغدیر» در نظر خواننده آن به مانند دریایی بی کران نمایان می شود که کتب معتبره در آن چون سیل خروشان جلوه گر است:

مانند: اسد الغابه - الاصابه - تهذیب التهذیب - تاریخ خطیب بغدادی - تهذیب الکمال - تاریخ الخلفای سیوطی - البدایه و النهایه ابن کثیر - نخب المناقب - مسند احمد حنبل - سنن ابن ماجه - و ده ها کتب حدیث و تاریخ که به موجب آن صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله داستان غدیر را روایت نموده اند.

مؤلف ارجمند: بعد از ذکر صحابه به ذکر تابعین پرداخته سپس دیگر دانشمندان و ائمه حدیث و تاریخ و تفسیر را با رعایت

ترتیب عصر و زمان هر یک و حتی با ذکر تاریخ وفات آنان در هر قرن پس از قرن نام برده و این گروه را از ابن دینار جمعی آغاز و به راویان عصر حاضر پایان داده است. نکته جالب تر آنکه: داستان غدیر خم از این جهت که از فرط شهرت از جمله حقایق مسلمة و غیر قابل تردید شناخته شده محلی برای جدل باقی نگذاشته و به حد اجماع امت اسلامی از اهل سنت و شیعه رسیده است تا آنجا که مطرح انتظار صحابه و تابعین و مورد احتجاج و مبادله سوگند (منا شده) قرار گرفته است.

دانشمند ارجمند: این موضوع را نیز از نظر دور نداشته و فصلی مستقل مبنی بر احتجاجات فیما بین صحابه و تابعین و استدلال و مناشدات آنان تشکیل داده و از شخصیت های بنام نخست به ذکر احتجاجات فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبدالله جعفر پرداخته تا می رسد به

ص: ۲۲۲

عمر بن عبدالعزیز و مأمون خلیفه عباسی.

مؤلف دانشمند با مهارت بی نظیر و تسلط کامل خود خواسته از این وادی غدیر دریای بیکرانی را تشکیل دهد که امواج خروشان و برهم انباشته آن به هر جانب دست یافته و از آن محوری به وجود آید که سخنان صریح و تصریحات ملیح پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله را که درباره پیشوای گرامی چون علی صادر شده از هر سو نمایان گردد، و برای تأمین این منظور، نام ادبا و شعرا را به میان آورده که در قصاید و منظومه های خود از داستان غدیر یاد کرده اند و با شمیم روح پرور و مشک فام نام علی علیه السلام و سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله آثار و اشعار خود را آرایش داده اند بسط کلام در شرح احوال شعرا شگفتی ندارد بلکه منتهای شگفتی در نیروی شگرف و طاقت فرسای این مؤلف بزرگوار است که در مطالعه دوران زندگی خصوصیات هر یک از این شعرا به کار برده!! چه آنکه تنها در مورد ابن رومی و تنظیم شرح حال و زندگی او این دانشمند بی نظیر به دهها کتب قدیم و جدید مراجعه و حتی نوادر مطالب و تطورات گوناگون هر یک از مصادری استخراج نموده که بسیاری از ارباب دانش و اهل تتبع بر آن مصادر وقوف نداشته اند.

تا اینجا که درباره «الغدیر» بیان گردید، نتیجه یک بررسی اجمالی است که با شتاب و در عین گرفتاری به مشاغل و حوادث زمان توانسته ام بدان دست یابم و امعان نظر بیشتر و دقت در تمام محتویات آن و اظهار نظر درباره آن برایم مقدور نبوده، و استاد بزرگوار عبدالحسین امینی سزاوار است که دوست سنی مصری خود را در قبال این قصور و عجز مورد عفو و اغماض قرار دهند و بر نارسایی او خرده نگیرند. و از خدای متعال مسئلت مینمایم که از این چشمه زلال «الغدیر» یک صفای معنوی بین اهل سنت و شیعه در طریق برادری اسلامی پدید آورد تا با وحدت و یگانگی بتوانند یک امت متحد و یک بنای استوار و زوال ناپذیر برای زندگی توأم با آزادی و شرف تشکیل دهند و روز افزون عزت اسلامیان و ارجمندی مقام آنان در جهان تأمین گردد و خدای متعال آن دانشمند بزرگوار را

ص: ۲۲۳

کتاب شریف و گرانقدر - الغدير - حاوی مطالب بسیار گرانبهائی درباره موضوع غدیر خم است که از هیچ یک از آنها نمی توان گذشت، اما اطلاع از همه مطالب جز رجوع به خود مجلدات کتاب الغدير میسر نیست، و چون برای همه طالبان حقیقت و دوستداران معرفت به موضوع بحث مقدور نیست که تمام دوره مجلدات الغدير را بخوانند، ما به نحو موجز و بسیار خلاصه و گزینشی با حفظ امانت، متن بعض مطالب را که به نظر می رسد تا حدی همه موضوع را در بر دارد بخصوص از جلد یک ترجمه محمد تقی واحدی چاپ آرمان نقل می کنیم و تفصیل آن مخصوصاً اسناد را برای اطلاع جامع و بیشتر به اصل کتاب حواله داده می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا کتابنا ينطق علیکم بالحق

(۲)

داستان بزرگ و مهم (واقعه غدیر خم) داستان دعوت خدایی است. داستان ولایت کبری است. داستان آراستن و کامل ساختن دین و تمام نمودن نعم و خشنودی پروردگار است. بر طبق آیاتی که کتاب صریح خداوند بدان نازل گشته و اخبار متواتره رسیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح بدان نموده و رشته مدارک و اسناد آن مانند حلقه های به هم پیوسته یک زنجیر از دوران صحابه (یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله) و تابعین تا این زمان امتداد یافته.

این کتاب متضمن مطالبی است که در پیرامون حدیث غدیر رسیده از حقایق روشن و آشکار مربوط به متن حدیث مزبور و سند آن، در این کتاب آنچه با

۱- . خلاصه مقاله از شاعر و ادیب نام آور الاحرام مصر که در جلد اول «الغدير» ثبت است و صفحات آن در پیش آورده شد.

۲- . اقتباس از قرآن کریم، ترجمه: این کتاب ما است که بر شما سخن به راستی و درستی گوید.

ص : ۲۲۴

درستی و صراحت و در آشکارترین مظاهر دایر به این امر مهم ثبت و ضبط گشته از میان انبوهی از مطالب در هم آمیخته و آهنگ های ناموزون و به هم ریخته استخراج شده تا حقیقت حال بر خواننده آن آشکار و جلوه گر شود.

(امینی)

(در نظر هیچ خردمندی تردید نیست که شرف و برتری هر چیز بسته به فایده و نتیجه آن چیز است.

بنابراین قاعده: در میان موضوع های تاریخی نخستین امری که می تواند متضمن مهمترین فواید و نتایج باشد موضوعی است

که دین الهی بر آن پایه گذاری شده و کیش و آیینی براساس آن استوار گشته و قوائم و استوانه های مذهبی بر آن نصب و امتی از آن به وجود آمده باشد و دولت هایی بر آن مبنی و اساس متشکل وصیت شهرت آن مداوم و ذکر آن جاودانی گردیده باشد.

واقعۀ تاریخی «غدیر خم» از جمله همین قضایای مهمه و خود خطیرترین موضوع تاریخی در جهان اسلام است. زیرا، این واقعۀ مهم با بسیاری از براهین قاطعۀ (مرتبط به آن) مبنی و اساس مذهب آنهایی است که از آثار خاندان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروی می نمایند، که شامل ملیونها، از نفوس مسلمانان است: در این گروه عظیم مظاهر دانش و بزرگی نمایان و از میان آنها دانشمندان به نام، حکما، فلاسفه، مردان بزرگ، نوابغ در علوم و فنون متبوعه، سلاطین، سیاستمداران فرماندهان، ادبا، فضلا برخاسته اند ... و کتب و مؤلفات گرانبها در هر فن از آنان در جهان منتشر گشته، بنابراین اگر مورخ خود از این گروه باشد، بر او فرض و واجب است که اخبار و مطالب مهمه مربوط به بدو دعوت نبوی صلی الله علیه و آله را به وسیله ثبت و ضبط در تاریخ خود به طور تفصیل در دسترس استفاده هم کیشان خود قرار دهد.

و اگر مورخ از غیر این گروه (یعنی غیر از گروه پیروان آثار خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، باز هم ضمن بررسی در تاریخ جمعیت بزرگی مانند این گروه ناچار است که نسبت به چنین واقعۀ مهمی (اگر چه با سادگی و بساطت هم شده) ذکری بنماید، و یا چنانچه تحت تأثیر عواطف قومی و مسخر هیجانات فتنه جویانه طایفه خود شده ذکر این قضیه تاریخی را با اموری که در پیرامون این قضیه از لحاظ انتقاد در دلالت آن مورد نظر اوست توأم نماید.

ص : ۲۲۵

اینک به ذکر و خصوصیات مورخینی که واقعۀ غدیر خم را در آثار و کتب تاریخی خود ثبت نموده اند مبادرت می شود:

نام مورخ

تاریخ فوت

(هجری قمری)

نام کتاب او

۱- بلاذری

۹ ۲۷

انساب الاشراف

۲- ابن قتیبہ

المعارف الامامه و السياسه

۳- طبری

۳۱۰

کتابی در خصوص این موضوع نوشته [الولایه]

۴- ابن زولاق لثی مصری

۲۷۸

در تألیف خود

۵- خطیب بغدادی

۴۶۳

در تاریخ خود

۶- ابن عبدالبرّ

۴۶۴

الاستیعاب

۷- شهرستانی

۵۴۸

الملل و النحل

۸- ابن عساکر

۵۷۱

تاریخ شام

۹- یاقوت حموی

۶۲۶

معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۴

۱۰- ابن اثیر

۶۳۰

اسدالغابه

۱۱- ابن ابی الحديد

۶۵۶

شرح نهج البلاغه

۱۲- ابن خلکان

۶۸۲

وفیات الاعیان

۱۳- یافعی

۷۶۸

مرآت الجنان

۱۴- ابن الشیخ البلوی حدود

۶۰۵

در «الف باء»

۱۵- ابن کثیر شامی

۷۵۴

البدايه و النهايه

١٦- ابن خلدون

٨٠٨

در مقدمه تاريخ خود

١٧- شمس الدين ذهبى

٧٤٨

تذکره الحفاظ

١٨- نویری حدود

٨٣٣

نهايه الارب فى فنون الادب

١٩- ابن حجر عسقلانى

٨٥٢

«الاصابه» «التهذيب»

٢٠- ابن صباغ مالکى

٨٥٥

الفصول المهمه

٢١- مقریزى

٨٤٥

الخطط

٢٢- جلال الدين سيوطى

در کتب متعدده

۲۳- قرمانی دمشقی

۹۱۰۱

اخبار الدول

۲۴- نورالدین حلبی

۱۰۴۴

السیره الحلبیه

ص : ۲۲۶

و غیر اینها از مشاهیر فن تاریخ

این از نظر علم تاریخ و شأن مورخ. و اما فن حدیث. در این فن نیز موضوع استدلال به همان وتیره که در علم تاریخ بیان شد بی کم و کاست وارد است زیرا: محدث، نیز بهر جانب و هر دسته از حدیث با توسعه ای که در دامنه آن وجود دارد توجه نماید. روایات صحیح و مسندی خواهد یافت که مشعر بر این مزیت و تقدّم برای ولیّ دین (علی علیه السلام می باشد به طوری که هر طبقه از طبقه قبل از خود این حدیث را دریافت نموده تا دور منتهی می شود به طبقه صحابه یعنی آنان که خود حضور داشته و این خبر را از منبع وحی صلی الله علیه و آله شنیده اند: و در عین اینکه طبقات متعدده روات، فاصله طولانی تشکیل داده اند، همان نورانیت خیره کننده این واقعه باقی و احساس می شود.

نام جمله ای از محدثین بزرگ، آنها که واقعه غدیر خم را حدیث نموده اند

۱- پیشوای مذهب شافعی - ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی (وفات ۲۰۴) طبق مذکور در النهایه ابن اثیر

۲- پیشوای مذهب حنبلی - احمد حنبل (متوفی ۲۴۱) در مسند و مناقب.

۳- ابن ماجه (متوفی ۲۷۳) در سنن خود

۴- ترمذی متوفی ۲۷۹ در صحیح خود

۵- نسائی (متوفی ۳۰۳) در خصایص خود

۶- ابویعلی موصلی (متوفی ۳۰۷) در مسند خود

۷- بغوی (متوفی ۳۱۷) در مصابیح السنه

۸- دولابی (متوفی ۳۲۰) در الکنی و الاسماء

۹- طحاوی (متوفی ۳۲۱) در مشکل الآثار

۱۰- حاکم (متوفی ۴۰۵) در مستدرک

۱۱- ابن المغازی شافعی (متوفی ۴۸۳) در مناقب

۱۲- ابن منده اصفهانی (متوفی ۵۱۲) در تألیف خود به طرق متعدده

۱۳- خطیب خوارزم (متوفی ۵۶۸) در مناقب و در مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام

۱۴- گنجی (متوفی ۶۵۸) در کفایت الطالب

ص : ۲۲۷

۱۵- محب الدین طبری (متوفی ۹۴۶) در الرياض النضره و ذخایر العقبی

۱۶- حموینی (متوفی ۷۲۲) در فراید السبطين

۱۷- ذهبی (متوفی ۷۴۸) در تلخیص

۱۸- هیشمی (متوفی ۸۰۷) در مجمع الزوائد

۱۹- جزری (متوفی ۸۳۰) در اسن المطالب

۲۰- ابوالعباس قسطلانی - (متوفی ۹۲۳) المواهب اللدنیه

۲۱- متقی هندی (متوفی ۵۹۷) در کنز العمال

۲۲- هروی قاری (متوفی ۱۰۱۴) در المرقاه فی شرح المشکات

۲۳- تاج الدین مناوی (متوفی ۱۰۳۱) در کنوزالحقایق فی حدیث خیر الخلائق و فیض القدير

۲۴- شیخانی قادری (متوفی ۱۰۳۱) در الصراط السوی فی مناقب آل النبی صلی الله علیه و آله

۲۵- باکثیر مکی (متوفی ۱۰۷۴) در وسیله المآل فی مناقب الال

۲۶- ابو عبدالله زرقانی مالکی (متوفی ۱۱۲۲) در شرح المواهب

۲۷- ابن حمزه دمشقی حنفی در البیان

و غیر اینها از محدثین

اینک قسمتی از مفسرین بنام که در تفسیر خود به ذکر این واقعه پرداخته اند:

۱- طبری متوفای سال ۳۱۰ در تفسیر خود

۲- ثعلبی متوفای سال ۴۲۷ یا ۴۳۷ در تفسیر خود

۳- واحدی متوفای سال ۴۶۸ در اسباب النزول

۴- ابو محمد بغوی متوفای سال ۵۱۶ در تفسیر خود

۵- قرطبی متوفای سال ۵۶۷ در تفسیر خود

۶- فخر رازی متوفای سال ۶۰۶ در تفسیر خود

۷- قاضی بیضاوی متوفای سال ۶۸۵ در تفسیر خود

۸- ابن کثیر شامی متوفای سال ۷۷۴ در تفسیر خود

۹- نیشابوری متوفای سال ۸۰۰ در تفسیر خود

ص : ۲۲۸

۱۰- جلال الدین سیوطی متوفای سال ۹۱۱ در تفسیر خود

۱۱- ابوالمسعود متوفای سال ۹۷۲

۱۲- خطیب شرمینی متوفای سال ۷۹۷

۱۳- قاضی شوکانی متوفای سال ۱۱۷۳ (۱)

۱۴- آلوسی بغدادی متوفای سال ۱۲۷۰ در تفسیر خود

اینک جمله ای از متکلمین بنام که در کتب خود به ذکر واقعه غدیر پرداخته اند:

۱- قاضی ابوبکر باقلانی بصری متوفای ۴۰۳ در التمهید

۲- قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی متوفای ۷۵۶ در المواقف

۳- سید شریف جرجانی متوفای ۸۱۶ در شرح المواقف

۴- بیضاوی متوفای ۶۵۸ در طوابع الانوار

۵- شمس الدین اصفهانی در مطالع الانظار

۶- تفتازانی متوفای ۷۹۲ در شرح المقاصد

۷- قوشچی المولی علاءالدین متوفای ۸۷۹ در شرح تجرید

و عین الفاظ نامبردگان به طوری است که ذیلاً ترجمه و ذکر می شود:

به تحقیق پیوسته که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم که در محلی است بین مکه و مدینه به نام جحفه هنگام بازگشت از حجهالوداع مردم را جمع فرمود و آن روز بسیار گرم و سوزان بود، به حدی که مردم قسمتی از ردای خود را زیر پا می گذاردند از شدت گرمی زمین پس از گرد آمدن خلق آن حضرت در جایگاه بلندی خطبه ای ایراد فرمود و از جمله فرمود: ای گروه مسلمانان آیا من اولی (سزاوارتر) بر شما و امور شما از خود شما نیستم؟ گفتند: آری به خدا قسم. آنگاه فرمود: هر کس که من مولای اویم، پس از من علی علیه السلام مولای او خواهد

۱- . چند تن از این مفسرین را مؤلف محترم در ترجمه استدراک و اضافه کردند که در اصل نیست.

ص : ۲۲۹

بود.

خداوندا دوست بدار آنکه را که او را دوست بدارد، و دشمن بدار آنکه را که او را دشمن بدارد و یاری کن یاران او را و خوار کن خوارکنندگان او را. (۱)

و از جمله متکلمین - قاضی النجم محمد شافعی متوفی (۸۷۶) است که در (بدیع المعانی) این واقعه را ذکر کرده است و جلال الدین سیوطی در اربعین خود، و مفتی شام حامد بن علی عمادی در (الصلاه المفآخره بالاحادیث المتواتره) و آلوسی

[رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهمین سال هجرت به قصد زیارت خانه خدا(کعبه) با هفتاد هزار نفر از مسلمانان از مدینه حرکت فرمود و با دیگر طوایف و قبایل از مسلمانان که در راه به او پیوستند با حدود یکصد و ده هزار روز دوشنبه چهارم ذیحجه آخر وقت به مکه رسید و روز سه شنبه را در مکه بودند.]

(پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام دادند و با جمعیتی که به همراه آنحضرت بودند آهنگ بازگشت به مدینه فرمودند چون به غدیر خم(که در نزدیک جحفه است) رسیدند. جبرئیل امین فرود آمد و از خدای تعالی این آیه را آورد:

« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک »(۲)

باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راههای متعددی(راه اهل مدینه و مصر و عراق) از آنجا منشعب و جدا می شود و ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و همراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت.

امین وحی الهی آیه فوق الذکر را آورد و از طرف خداوند آنحضرت را امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه را درباره پیروی از او و اطاعت او امر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده به همگان ابلاغ

۱- . عین لفظ آنها ذکر شده برای اینکه واقعه را بی سند بطور(ارسال مسلم) ذکر نموده اند.

۲- . آیه ۷۰ سوره مائده(ای فرستاده خداوند برسان و به امت ابلاغ کن آنچه را که از طرف پروردگار تو بر تو فرو فرستاده شد).

ص : ۲۳۰

فرماید. در این هنگام آنها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر بازگشتند و آنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همانجا متوقف شدند. در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله قدغن فرمود کسی زیر درختان پنجگانه که بهم پیوسته است فرود نیاید، و خار و خاشاک آنجا را برطرف سازند، وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر صلی الله علیه و آله چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فراهم گشت. اذان ظهر گفته شد و آنحضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین، بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت، و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود:

حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است، یاری از او می خواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به اوست، و از بدی های خود و اعمال ناروا به او پناه می بریم گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده نخواهد

بود، و گواهی می‌دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است. پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او ای گروه مردم همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریباً دعوت او را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت من و شماها هر کدام بر حسب آنچه به عهده داریم مسئولیم اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی. خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید: فرمود: آیا نه این است که شماها به یگانگی خداوند و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است گواهی می‌دهید؟ و به اینکه بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و اینکه مردگان را خدا بر می‌انگیزد و اینها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟

همگان گفتند: آری به این حقایق گواهی می‌دهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند اگواه باش و با تأکید و مبالغه در توجه و شنوایی همگی و اقرار مجدد آنان به

ص: ۲۳۱

اینکه سخنان آنحضرت را شنیدند و توجه دارند فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید پهنای حوض من بمانند مسافت بین صنعا و بصری است و در آن به شماره ستارگان - قدها و جامهای سیمین هست. بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می‌گذارم چگونه رفتار نمایید(۱) در این موقع یکی در میان مردم بانک برآورد که یا رسول الله آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست: فرمود آنکه بزرگتر است کتاب خدا است که یکطرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است (کنایه از اینکه کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید و آن دیگر که کوچکتر است عترت من (اهل بیت من) می‌باشد و همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این امر را (عدم جدایی کتاب و عترت را) از پروردگار خود درخواست نموده ام بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد پس دست علی را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند.

و فرمود: ای مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آنها (سزاوارتر) می‌باشد؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود همانا خدا مولای من است، و من مولای مؤمنین هستم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان پس هر کس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای او خواهد بود، و این سخن را سه بار و بنا به گفته احمد حنبل پیشوای حنبلی ها چهار بار تکرار فرمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: بار خدایا دوست بدار آن که را که او را دوست دارد و دشمن دار آن که را که او را دشمن دارد، و یاری فرما یاران او را و خوارگردان خوارکنندگان او را و او را معیار و میزان و محور حق و راستی قرار ده. آنگاه فرمود: باید آنان که حاضرند این امر را به غایبین برسانند و ابلاغ نمایند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که

امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)

در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر، بر اكمال دين و اتمام نعمت.

و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: به به برای تو ای پسر ابی طالب که صبح و شام را درک نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی گشتی. و ابن عباس گفت: بخدا سوگند که این امر (ولایت علی علیه السلام) بر همه واجب گشت. سپس حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله اجازه فرمایید تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بگو با میمنت و مبارکی الهی در این هنگام حسان برخاست و چنین گفت: ای گروه بزرگان قریش. در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایت که مسلم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می کنم و گفت:

ینادیهم، یوم الغدیر نبیهم

بَحْم فاسمع بالرسول منادیاً (۲)

خلاصه آنکه این موضوع (غدیر خم) در نظر علمای اهل سنت نیز ثابت و محقق است و از متواتر و مسلمیات است (۳)

- ۱- . سوره مائده، آیه ۳؛ امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.
- ۲- . اشعاری که یک بیت آن در بلا ذکر شد با ترجمه و احوال شاعر آن حسان بن ثابت را ضمن ذکر شعرای قرن اول که درباره غدیر خم شعر گفته اند در جلد دوم الغدیر مشروحاً مطالعه فرمایید.
- ۳- . احمد بن حنبل ابن حدیث را از چهل طریق روایت کرده و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق و جزری مقری از هشتاد طریق و ابن عقده از یک صد و پنج طریق و ابوسعید سجستانی از یک صد و بیست طریق و ابوبکر جعابی از یکصد و بیست و پنج طریق و در تعلیق (حاشیه) هدایت العقول، ص ۳۰ از امیر محمد یمنی (یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم هجری) یکصد و پنجاه طریق برای آن ثبت گردیده است.

و ما اینک نام راویان حدیث غدیر خم را از صحابه و تابعین تا آنجا که به طریق منتهیه به آنها وقوف یافته ایم به ترتیب حروف الفبا ذکر می کنیم.

[کتاب حاضر که در دست شما خواننده گرامی است از شرح تولد، وفات و اسناد هر یک از این راویان که نسبتاً مفصل و در

کتاب شریف الغدير ضبط است به جهت اطناب صرف نظر شد (طالبان می توانند به آن کتاب، ج ۱ مراجعه فرمایند) و فقط نام آنها به همان ترتیب مذکور الغدير ذکر می شود.

اما برای نمونه نام اول راوی را با شرح مذکور اسناد عیناً نقل می کنیم تا خواننده حدود اطلاع از اسناد هر یک را به دست آورد.

حرف الف

۱- ابوهریره دوسی (که در سن هفتاد و هشت سالگی در یکی از سالهای ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ در گذشته است) روایت او به طور مسند (۱)

در جلد ۸ تاریخ خطیب بغدادی صفحه ۲۹۰ به دو طریق از مطر وراق از شهر بن جوشب از ابوهریره به لفظ او که بعداً ذکر می شود موجود است و در «تهذیب الکمال فی الاسماء الرجال» تألیف ابی الحجاج مزی و در جلد ۷ «تهذیب التهذیب، ص ۳۲۷» و در مناقب خوارزمی، ص ۱۳۰ ذکر شده و خوارزمی در کتاب مقتل امام سبط شهید (حسین بن علی علیه السلام او را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.

و جزری در ص ۳ از «اسنی المطالب» و سیوطی در «الدر المنثور» ج ۲، ص ۲۵۹ از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر هر یک به سلسه سند خود از او (ابوهریره) روایت نموده اند، و در ص ۱۱۴ «تاریخ الخلفاء» نقل از ابی یعلی موصلی به سلسله سند خود از نامبرده روایت نموده و در «فرائد السبطين» تألیف حموینی به اسنادش از شهر بن جوشب از نام برده روایت شده و در جلد ۶ از «کنز العمال» تألیف متقی هندی ص ۱۵۴ به طریق ابن ابی شیبه از او و از دوازده

۱- . مسند در اصطلاح علمای حدیث روایتی است که نقل کنندگان آن ذکر شده باشد.

ص : ۲۳۴

تن دیگر از صحابه و در همان جلد ص ۴۰۳ از عمیره بن سعد از او، در جلد ۲ «الاستیعاب» تألیف عبدالبر ص ۴۷۳ و در جلد ۵ «البدایه و النهایه» تألیف ابن کثیر دمشقی ص ۲۱۴ نقل از حافظ ابی یعلی و حافظ ابن جریر به اسناد آن دو از ادريس و داود از پدر آنها (یزید) از او، و همچنین از شهر بن جوشب از او و همچنین از عمیره بن سعد از او و در کتاب «حدیث الولاية» تألیف ابن عقده (۱)

و «نخب المناقب» تألیف ابوبکر جعابی (۲) و در «نزل الابرار» ص ۲۰ از طریق ابی یعلی موصلی و ابن ابی شیبه از او روایت شده، آنچه فوقاً از سلسله های متعدد نقل شده همه منتهی به ابی هریره می شود.

۲- ابویعلی انصاری.

۳- ابوزینب بن عوف الانصاری.

۴- ابوفضاله انصاری.

۵- ابوقدومه انصاری.

۶- ابوعمره بن عمرو بن محسن انصاری.

۷- ابوالهيثم بن التيهان.

۸- ابورافع قبطی (برای ابورافع نامهای مختلف ذکر شده که در الغدير ضبط است)

۹- ابوذویب خویلد (یا خالد) پسر خالد بن محرث الهذلی

۱۰- ابوبکر بن ابی قحافه تیمی (وفات: سال ۱۳ هجری) ابن عقده به اسناد خود در «حدیث الولایه» و ابوبکر جعانی در «نخب» و منصوری رازی در کتاب خود (که در موضوع غدیر نوشته است) حدیث غدیر را از او روایت نموده اند و شمس الدین جزری در «اسنی المطالب» ص ۳ او را در شمار

۱- . طرق ابن عقده را که در کتاب خود (حدیث الولایه) ذکر کرده از (اسد الغابه) و (الاصابه) و (طرایف) سید بزرگوار ابن طاووس و جز آنها به دست آوردیم.

۲- . طرق جعابی را علامه سروی در جلد ۱ (المناقب) ص ۵۰۹ از صاحب بن عباد از جعابی و علامه - ابوالحسن شریف در (ضیاء العالمین) از کتاب خود جعابی (نخب المناقب) نقل نموده و ما از آن دو اخذ نمودیم.

ص : ۲۳۵

راویان غدیر از صحابه ذکر کرده است. (۱)

۱۱- اسامه بن زید بن حارث کلبی

۱۲- ابی بن کعب انصاری خزرگی (سید القراء)

۱۳- اسعد بن زراره انصاری

۱۴- اسماء بنت عمیس خثعمیه

۱۵- ام سلمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱۶- ام هانی بنت ابوطالب (سلام الله علیها)

۱۷- ابوحمزه انس بن مالک انصاری خزرگی

۱۸- براء بن عازب انصاری اوسی [توانستم از مابقی مربوط به این راوی را ذکر نکنم جالب است]

در کوفه اقامت گزید و در آنجا سال ۷۲ هجری در گذشته است در جلد ۴ «المسند» احمد بن حنبل ص ۲۸۱ حدیث غدیر به لفظ نامبرده موجود است که صاحب «مسند» به اسناد خود از عفان از حماد بن سلمه از علی بن زید از عدی ابن ثابت از او (براء) و به طریق دیگر از عدی از براء روایت کرده به شرح و بیانی که در حدیث تهنیه انشاء الله ذکر خواهد شد و در «سنن» ابن ماجه جلد ۱ ص ۲۸ و ۲۹ از ابن جدعان از عدی از او روایت شده که گفت: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجی که نمود آمدم در بعضی منازل فرود آمد، و از طرف آنجناب اعلام شد که همگی برای نماز مجتمع گردند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) به اهل ایمان از خود آنها نیستم؟ همگی گفتند آری هستی، فرمود: بنابراین، این شخص (یعنی علی علیه السلام) ولی و عهده دار امور کسی است که من مولای اویم بار خدایا دوست بدار آن که را او را دوست دارد، و دشمن دار آنکه را او را دشمن دارد.

۱- . روایت ابی بکر جالب بود ذکر کردیم.

ص: ۲۳۶

و در خصایص نسائی ص ۱۶ از ابی اسحاق از او و در تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱۴ ص ۲۳۶ و در تفسیر طبری جلد ۳، ص ۴۲۷ و در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال «و در «الکشف و البیان» تألیف ثعلبی (لفظ و سند او خواهد آمد) و در «استیعاب» ابن عبدالبر جلد ۲، ص ۴۷۲ و در «الریاض النضره» محب الدین طبری، ج ۲، ص ۱۶۹ از طریق حافظ ابن سمان و مناقب خطیب خوارزمی ص ۹۴ (به اسناد از عدی) از براء نامبرده و در «الفصول المهمه» تألیف ابن صباغ مالکی ص ۲۵ (نقل از حافظ ابی بکر بن احمد بن حسن بیهقی و امام احمد حنبل) و در «ذخائر العقبی» تألیف محب الدین طبری ص ۶۷ و در «کفایه الطالب» تألیف حافظ گنجی شافعی ص ۱۴ از عدی بن ثابت از او و در تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۲۳۶ و تفسیر نیشابوری ج ۶ ص ۱۹۴ و در «نظم درر السمطین» تألیف جمال الدین زرنندی و در «جامع صغیر» ج ۱ ص ۵۵۵ از طریق احمد و ابن ماجه و در «مشکات المصابیح» ص ۱۵۵۷ (آنچه که از طریق احمد از براء و زید بن ارقم روایت شده) و در شرح دیوان امیرالمؤمنین ۷ تألیف میبدی به طریق احمد و در «فرائد السمطین» به پنج طریق از عدی بن ثابت از او و در «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۲ از طریق احمد و از او در ص ۳۹۷ نقل از سنن حافظ ابن ابی شیبه به اسنادش از او و در «کنز العمال» جلد ۶ ص ۱۵۲ از طریق احمد از او و در ص ۳۹۷ نقل از سنن حافظ ابن ابی شیبه به اسنادش از او - و در - «البدایه و النهایه» ابن کثیر جلد ۵ ص ۲۰۹ - از عدی از او - به نقل از ابن ماجه و حافظ عبدالرزاق و حافظ ابویعلی موصلی و حافظ حسن بن سفیان و حافظ ابن جریر طبری و در جلد ۷ کتاب مذکور ص ۳۴۹ از طریق حافظ عبدالرزاق از معمر از ابن جدعان از عدی از براء بن عازب روایت نموده اند که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمدم (از مکه) تا در غدیر خم فرود آمدم، منادی از طرف آنجناب اجتماع عمومی را اعلام کرد، و پس از آنکه همگی گرد آمدم فرمود: آیا من اولی به شما از خود شما نیستم؟ گفتیم، آری هستی یا رسول الله، فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) نیستم به شما از مادرانتان؟ گفتیم بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله هستی فرمود: آیا من

اولی نیستم بر شما از پدرانان؟ گفتیم بلی یا رسول الله هستی و از این قبیل پرسشها دایر به اولویت خود چند بار تکرار فرمود و همه را تصدیق و

ص : ۲۳۷

اقرار نمودیم.

آنگاه فرمود: هر کس که من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای او خواهد بود^(۱) بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد پس عمر بن خطاب گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب که امروز را درک نمودی، در حالتی که ولی و سرپرست هر مؤمن هستی.

و به همین کیفیت این حدیث را از ابن ماجه از حدیث حماد بن سلمه از علی بن زید و ابی هارون عبدی از عدی بن ثابت از - براء - آورده و موسی بن عثمان حضرمی نیز از ابن اسحاق به همین عنوان از براء روایت نموده است.

و حدیث مزبور را حافظ ابومحمد عاصمی در «زین الفتی» از ابی بکر جلاب از ابی احمد همدانی از ابی جعفر محمد بن ابراهیم قهستانی از ابی قریش محمد بن جمعه از ابی یحیی مقری از پدرش از حماد بن سلمه از علی بن زید بن جدعان از عدی بن ثابت از براء بن عازب، به شرح و لفظی که در حدیث تهنیه خواهد آمد روایت نموده، و در «نزل الابرار» نیز در صفحه ۱۹ از طریق احمد و در صفحه ۲۱ از طریق ابی نعیم در فضایل صحابه حدیث او از براء بن عازب موجود است و در جلد ۲ از «الخطاط» مقریزی ص ۲۲۲ به طریق احمد از او (براء) و در «مناقب الثلاثه» از طریق احمد و حافظ ابوبکر بیهقی از او و در جلد ۲ از کتاب «روح المعانی» ص ۳۵۰ از او در تفسیر «المنار» جلد ۶ ص ۱۴۶۴ از طریق احمد، و ابن ماجه از نامبرده این روایت ذکر شده است و جزئی در «اسنی المطالب» ص ۳ براء بن عازب مذکور را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر نموده.

۱۹- بریده بن خصیب ابوسهل اسلمی

حرف ث

۲۰- ابوسعید ثابت بن ودیعه انصاری خزرجی مدنی

۱- . در نسخه چاپی از «البدایه و النهایه» به لفظ من کنت مولاه فعلى مولاه ذکر شده و در نسخه خطی آن به طوری که در «عقبات» از آن نقل شده چنین مذکور است: من کنت مولاه فان علیاً بعدی مولاه.

ص : ۲۳۸

حرف ج

۲۱- جابر بن سمره بن جناده ابوسلیمان سوایی

۲۲- جابر بن عبدالله انصاری^(۱) (نامبرده در سن نود و چهار سالگی در یکی از سالهای ۷۳ - ۷۴ - ۷۸ در مدینه وفات یافته) حافظ بزرگ ابن عقده در «حدیث الولایه» به اسنادش از او روایت نموده که گفت: ما در سفر حجهالوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. پس از بازگشت [از مکه] در جحفه فرود آمد و برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم من مسئول هستم و شما هم مسئول هستید. اکنون رأی و نظر خود را بازگویید؛ گفتند: گواهی می دهیم که تو اوامر خدا را به ما رسانیدی و ما را پند دادی و آنچه متضمن صلاح و سعادت ما بود بیان نمودی. فرمود: همانا من بر شما در انتقال به سرای دیگر پیشی می گیرم و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید و من در میان شما دو چیز گران و نفیس وامی گذارم که اگر پیوستگی خود را به آن دو حفظ کنید، هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند سپس فرمود: آیا نمی دانسته اید که من اولی (سزاوارترم) به شما از نفوس شما؟ گفتند: آری چنین است؛ در این هنگام در حالیکه دست علی علیه السلام را در دست داشت فرمود: هر کس من مولای اویم علی مولای او خواهد بود سپس فرمود: بارخدا یا دوست بدار دوستان او را، و دشمن بدار دشمنان او را.

و همین حدیث را ابوبکر جعانی در نخب خود و ابن عبدالبر در جلد ۲ «استیعاب» ص ۴۷۳ از او روایت کرده اند و حدیث نامبرده در «اسماء الرجال» تألیف ابی الحجاج و «تهذیب التهذیب» جلد ۷ ص ۳۲۷ و «کفایه الطالب» ص ۱۶ به طریق عالی از مشایخ او که همه حافظین حدیث بوده اند و شریف ابوتمام علی بن ابی الفخار هاشمی، و ابوطالب عبداللطیف بن محمد قیبطی و ابراهیم بن عثمان کاشغری به طرقشان از عبدالله بن محمد بن عقیل آورده اند که گفت: به اتفاق

۱- [در موضوع غدیر خم، روایت جابر بن عبدالله انصاری از لحاظ موضوع و محتوا با دیگر روایات همسان است، اما از لحاظ عبارت و مزیتهایی که در برداشت آن را نیز ضبط کردیم]

ص : ۲۳۹

علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن الحنفیه و ابوجعفر علیه السلام نزد جابر بن عبدالله [انصاری] در خانه او بودیم پس مردی از اهل عراق داخل شد و به جابر گفت: تو را به خدا قسم می دهم که آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی و شنیدی برای من بیان کن؛ (تا آخر این داستان که در حدیث مناشئه مرد عراقی با جابر بن عبدالله خواهد آمد).

و حافظ حموینی در «فراید السمطین» در سمط اول در باب نهم از طریق حافظ بن البطی و ابن کثیر در «البدایه و النهایه» جلد ۵ ص ۲۰۹ به اسناد از عبدالله بن محمد بن عقیل از او (یعنی جابر) این حدیث را روایت نموده اند.

و پس از نقل حدیث گفته است: استاد ما ذهبی گفت این حدیث (از نقطه نظر روایانی که در سلسله روایت دارد) حدیث نیکویی است و ابن لهیعه از بکر بن سواده و جز او از ابی سلمه بن عبدالرحمن از جابر به همین نحو و همچنین متقی هندی در جلد ۶ کنز العمال ص ۹۸۳ نقل از بزار به اسنادش از او و سمهودی در «جواهر العقدین» (چنانچه قندوزی حنفی در ینابیع خود در ص ۴۱ از او نقل کرده) به همان لفظ و بیان از ابن عقده و وصابی شافعی در «الاکتفاء» نقل از سنن حافظ ابن ابی شیبّه به اسنادش از او این حدیث را روایت نموده اند و حافظ ابن المغازلی (به طوری که در «العمده» تألیف ابن بطریق ص ۵۳ مذکور است) با ذکر سند و به اسناد خود از بکر بن سواده از قبیصه بن ذویب و ابی سلمه بن عبدالرحمن از جابر بن عبدالله روایت

نموده به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خم فرود آمد و مردم از آنجناب دور و متفرق گشتند پس آنجناب علی علیه السلام را امر فرمود که مردم را جمع نماید و پس از اجتماع آنها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که تکیه به دست علی علیه السلام داشت در میان آنها ایستاد و پس از ادای حمد و ثنای خداوند خطاب به آنها فرمود: دوری و تفرقه شما به حدی بر من ناگوار آمد که پنداشتم حتی درختی که من تکیه بر آن دارم بیش از هر درخت دیگری مورد بی علاقگی شما است!!

(کنایه از نهایت تأثر از تفرقه و دوری مسلمین از آنحضرت است) سپس فرمود: لیکن علی علیه السلام پیوسته به من نزدیک است به طوری که هیچ امری را بر نزدیکی و دوستی من اختیار نمی کند و به همین سبب است که خداوند او را

ص : ۲۴۰

برای من به منزله من برای او قرار داده و همانطور که من از او خشنود و راضی هستم خداوند نیز از او راضی و خشنود گشته سپس دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای او خواهد بود بار خدایا دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن بدار آنکه را که او را دشمن دارد. جابر گوید - در این هنگام مردم با شتاب و نگرانی (از ابراز تأثر پیغمبر صلی الله علیه و آله) به سوی آن حضرت شتافتند و با تضرع و گریه از تفرقه و دوری خود معذرت خواسته و عرضه داشتند یا رسول الله تفرق و دور شدن ما از حضرت برای این بود که مبادا اجتماع ما بر آنجناب گران و ناگوار باشد اکنون که این معنی موجب ناراحتی و خشم شما گشته پناه به خدا میبریم از خشم پیغمبرش - در این موقع رسول الله صلی الله علیه و آله ابراز رضایت فرمود و معذرت آنها را پذیرفت. و این داستان را ثعلبی در تفسیر خود - به طوری که در «ضیاء العالمین» مذکور است روایت نموده و خوارزمی در مقتل خود، و جزری در «اسنی المطالب» ص ۳ و قاضی در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله ص ۶۷ او را (جابر بن عبدالله را) در شمار راویان حدیث غدیر ذکر نموده اند.

۲۳- جبله بن عمر و الانصاری

۲۴- جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی

۲۵- جریر بن عبدالله جابر بجلی

۲۶- ابوذر جندب بن جناده الغفاری

۲۷- ابوجنیده جندع بن عمرو بن مازنی انصاری

حرف ج

۲۸- حبه ابن جوین ابوقدومه عرنی

۲۹- حبشی بن جناده السلولی

۳۰- حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی

۳۱- حذیفه بن اسید ابوسریحه غفاری

۳۲- حذیفه بن الیمان الیمانی

۳۳- حسان بن ثابت

ص : ۲۴۱

۳۴- حضرت حسن السبط امام حسن مجتبی علیه السلام

۳۵- حضرت حسین الشہید سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله

حرف خ

۳۶- ابویوب خالد بن زید انصاری

۳۷- ابوسلیمان خالد بن زید انصاری

۳۸- خزیمه بن ثابت انصاری - ذوالشہادتین

۳۹- ابوشریح خویلد ابن عمرو الخزاعی (از شہودی است کہ در منا شدہ امیرالمؤمنین علیہ السلام قضیہ غدیر را گواہی کردہ است)

۴۰- رفاعہ بن عبدالمنذر انصاری

۴۱- زبیر بن عوام قرشی

۴۲- زید بن ارقم انصاری خزرجی (۱)

۴۳- ابوسعید زید بن ثابت

۴۴- زید یزید بن شراحیل انصاری

۴۵- زید بن عبداللہ انصاری

(حرف س)

۴۶- ابو اسحق سعد بن ابی وقاص (۲)

۴۷- سعد بن جناده عوفی

۴۸- سعد بن عبادہ انصاری

۴۹- ابوسعید سعد بن مالک انصاری خدری

۱- .روایت زید بن ارقم بسیار مشروح و مسند و در بیش از سیزده صفحه مرقوم شده است، روایت سعد وقاص را که بعداً ما ذکر خواهیم کرد از قول زید ذکر شده است.

۲- . روایت صحابی سعد وقاص در ۶ صفحه و مفصل است و دیگر صحابی از قول او و دختر او عایشه واقعه غدیر خم را نقل کرده اند.

ص : ۲۴۲

۵۰- سعید بن زید قرشی عدوی

۵۱- سعید بن سعد بن عبادہ انصاری

۵۲- ابوعبدالله سلمان فارسی

۵۳- ابومسلم سلمته بن عمر و بن اکوع سلمی

۵۴- ابوسلیمان سمره بن جندب فزاری هم پیمان انصار

۵۵- سهل بن حنیف انصاری اوسی

۵۶- ابوالعباس سهلی بن سعد انصاری خزرچی ساعدی

حرف ص - ض

۵۷- ابو امامه صدري ابن عجلان باهلی

۵۸- ضميره الاسدی

حرف ط

۵۹- طلحه بن عبیدالله تمیمی

۶۰- عامر بن عمیر نمیری

۶۱- عامر بن لیلی بن ضمیره

۶۲- عامر بن لیلی غفاری

۶۳- ابوالطفیل عامر بن وائله لیشی

۶۴- عایشه دختر ابی بکر ابی قحافه

۶۵- عباس بن عبدالمطلب

۶۶- عبدالرحمن بن عبد رب انصاری

۶۷- ابومحمد عبدالرحمن بن عوف قرشی

۶۸- عبدالرحمن بن یعمر دیلمی

۹۶- عبدالله عبدالاسد مخزومی

ص : ۲۴۳

۷۰- عبدالله بن بدیل بن ورقاء سید خزاعه

۷۱- عبدالله بن بشیر یا بُشر مازنی

۷۲- عبدالله بن ثابت انصاری

۷۳- عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

۷۴- عبدالله بن حنطب بن ابیطالب هاشمی

۷۵- عبدالله بن ربیعہ

۷۶- عبدالله بن عباس [این حدیث را نیز با حذف راویان و مقدمه ذکر میکنیم چون بعض فضایل مولا علی علیه السلام یکجا ذکر شده است]

(ابن عباس در حالی که از سخنان بعضی که ناروا در حق علی علیه السلام گفته بودند ابراز انزجار شدید داشت) گفت: اینان سخنان ناروا درباره مردی گفتند که بیش از ده فضیلت برای اوست به طوری که برای غیر او این فضایل وجود ندارد! اینان بدگویی از مردی نمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: البته اعزام میدارم مردی را (برای نبرد با دشمن) [در جنگ خیبر] که او را خداوند هیچ وقت خوار نمی کند و او خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند. در این موقع شخصی خود را به رایت جنگ نزدیک نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟ گفتند در آسیا مشغول تهیه آرد است فرمود دیگری نبود که آرد تهیه نماید؟! ابن عباس گوید در این موقع علی علیه السلام آمد در حالی که چشم های او دچار درد بود به طوری که قادر به دیدن نبود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در چشمان او دمید و رایت را سه بار حرکت داد، سپس آن را به او عطا فرمود، پس (در نتیجه عزیمت آن جناب به نبرد با یهودیان و احراز پیروزی در فتح خیبر) علی علیه السلام آمد [با غنیمت همراه] ابن عباس به سخن ادامه داده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فلان را با سوره توبه فرستاد، و علی را در پی او فرستاد و سوره را از او گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این سوره را برای مشرکین نمی برد مگر مردی که از من است و من از او هستم.

ابن عباس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله به پسرعموهای خود فرمود: کدام یک از شما حاضر است که با من در دنیا و آخرت دوستی نماید؟ همگی ابا کردند ابن عباس گفت: علی علیه السلام نیز در میان آنها نشسته بود و گفت من. من برای این افتخار

ص : ۲۴۴

حاضر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را وا گذاشت و رو به فرد فرد از آنان کرد و این سؤال را تکرار نمود، باز آنها امتناع نمودند، و علی سخن خود را تکرار کرد، در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو ولی من هستی در دنیا و آخرت

ابن عباس ادامه داده گفت: علی اول کسی است که پس از خدیجه ایمان آورد باز ابن عباس ادامه داده و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پوشش خود را گرفت و بر علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و گفت:

این است و جز این نیست اراده فرموده است خداوند که پلیدی را از شماها ببرد ای اهل بیت من و پاکیزه گرداند شما را پاکیزه گرداندنی.

ابن عباس گوید: علی علیه السلام جان خود را فروخت و نثار کرد لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشید و در جایگاه او خوابید مشرکین به طرف او تیراندازی می کردند پس ابوبکر آمد در حالی که علی علیه السلام خوابیده بود و او گمان کرد که رسول خداست و او را به خطاب یا نبی الله صدا زد علی علیه السلام فرمود: همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله به طرف بئر میمون رفت؛ او را دریاب گفت: پس ابوبکر رفت و با رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل غار شد.

در این موقع علی علیه السلام از طرف مشرکین سنگ باران می شد همان طور که رسول خدا می شد و آنحضرت به خود می

پیچید و سرخود را در لباس پیچیده و پنهان ساخته بود تا بامداد سر خود را بیرون نیاورد، همین که صبح شد سر خود را بیرون کرد. آنان (مشرکین) در مقام نکوهش او برآمدند.

ابن عباس به سخنان خود ادامه داده گفت: رسول خدا در غزوه تبوک خارج شد و مردم با آن حضرت خارج شدند علی علیه السلام عرض کرد من با شما خارج شوم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، در این موقع علی علیه السلام گریان شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون برای موسی باشی، جز اینکه پس از من پیغمبری نخواهد بود، همانا روا نیست من بروم جز آنکه تو به جای من باشی ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

تو بعد از من ولی هر مرد و زن مؤمن خواهی بود.

ابن عباس گفت: و رسول خدا صلی الله علیه و آله درهای حجرات ما را که به مسجد باز می شد همه را بست و درب حجره علی را به حال خود گذاشت و در نتیجه این امتیاز فقط برای علی علیه السلام بود که در هر موقع از خانه بیرون می آمد و در هر حالی

ص: ۲۴۵

که بود داخل مسجد می شد! زیرا راه دیگری نداشت:

ابن عباس گفت: و رسول خدا صلی الله علیه و آله [در خم غدیر] فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای او است ... تا پایان حدیث.

این حدیث را با طول و تفصیلش گروه زیادی از حفاظ با سندهای تفصیلی در تألیفات خود ذکر نموده اند(۱)

۷۷- عبدالله بن ابی اوفی علقمه اسلمی

۷۸- ابوعبدالرحمن عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی

۹۷- ابو عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی

۸۰- عبدالله بن یامیل

۸۱- عثمان بن عفان

۸۲- عبید بن عازب انصاری

۸۳- ابوطریف عدی بن حاتم

۸۴- عطیه بن بسر

۸۵- عقبه بن عامر جهنی

۸۶- امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

۸۷- ابوالیقظان عمار بن یاسر عنسی

۸۸- عماره خزر جی انصاری

۸۹- عمر بن ابی سلمه بن عبدالاسد مخزومی (ربیب پیغمبر)

۹۰- عمر بن خطاب (۲)... حافظ ابن مغازلی در المناقب به دو طریق از عمران بن مسلم از سوید بن ابی صالح

از پدرش از ابی هریره از عمر بن خطاب (رض) با ذکر سند روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که من مولای اویم علی مولای اوست و این روایت را سمعانی در «فضایل الصحابه» به اسناد خود از ابی هریره از او ذکر

۱- . الغدیر، ج ۱، صص ۹۵ تا ۹۷، ترجمه محمد تقی موحد.

۲- . حدیث عمر بن خطاب نیز جالب بود ثبت کردیم.

ص : ۲۴۶

نموده و محب الدین طبری در جلد ۲ «الریاض النضره» ص ۱۶۱ نقل از مناقب احمد و ابن سمان به طریق آن دو و از او آورده (زیادتی چاپ دوم) و در ص ۲۴۴ به آن اشاره نموده و در ذخایر العقبی ص ۶۷ نقل از مناقب احمد و از شعبه به اسناد آن دو از او روایت شده و حافظ محمد خواجه پارسا در کتاب «فصل الخطاب» آن را ذکر نموده و خطیب خوارزم در مقتلش و ابن کثیر شامی در جلد ۷ «البدایه و النهایه» ص ۲۴۹ و شمس الدین جزری در «اسنی المطالب» او را از جمله راویان غدیر از صحابه به شمار آورده اند.

و در موده القربی تألیف شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب مذکور است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به طور نمایان منصوب داشت و فرمود: هر کس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست. بار خدایا دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آن که او را دشمن دارد و خوار گردان آن را که او را خوار گرداند و یاری فرما آن را که او را یاری نماید. بار خدایا تو گواه منی بر ایشان.

عمر بن خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله در حالی که شما این سخن می فرمودی جوان زیبا و خوشبویی پهلوی من بود و به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور تحقیق رشته ای را بست و استوار ساخت که جز منافق (دورو) آن را نمی گشاید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود: ای عمر این جوان که

پهلوی خود یافتی و این سخن را از او شنیدی از جنس آدمیان نبود. بلکه او جبرئیل بود که خواست گفتار مرا درباره علی علیه السلام بر شما استوار و مؤکد نماید، و این داستان را قندوز حنفی در ینابیع ص ۲۴۹ از عمر روایت نموده و ابن کثیر در جلد ۵ ص ۲۱۳ از جزء اول از «کتاب غدیر» تألیف ابن جریر روایت نموده که در آنجا از قول محمود^(۱) ابن عوف طایی و او از عبدالله بن موسی و او به طور اخبار از اسماعیل کشیط^(۲) از جمیل بن عباد از سالم بن عبدالله بن

۱- . در نسخه های کتاب چنین مذکور است و صحیح آن «محمد» است.

۲- . در نسخه های کتاب چنین مذکور است و صحیح آن «نشیط» است.

ص : ۲۴۷

عمر^(۱) (ابن جریر گوید: گمان دارم که گفت از عمر و این جمله در کتاب من نیست) روایت نموده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی را گرفته بود فرمود، هر کس من مولای اویم پس این علی علیه السلام مولای اوست بار خدایا دوست دار آن کس که او را دوست دارد و دشمن دار آن که او را دشمن دارد.

۹۱- ابونجید عمران بن حصین خزاعی

۹۲- عمرو بن حمق خزاعی کوفی

۹۳- عمرو بن شراحیل

۹۴- عمرو بن عاص^(۲)

۹۵- عمرو بن مرّه الجهنی ابوطلحه

حرف ف

۹۶- فاطمه صدیقه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله

۹۷- فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلب

حرف ق و ک

۹۸- قیس بن ثابت شماس انصاری

۹۹- قیس بن سعد بن عباد انصاری

۱۰۰- کعب ابومحمد بن عجزه انصاری مدنی

۱۰۱- ابوسلیمان مالک بن حویرث لثی

- ۱- در نسخه های کتاب چنین مذکور است و صحیح آن «عامر» است.
- ۲- نامه عمرو بن عاص به معاویه را که در آن به موضوع مورد بحث اشاره کرده در آتیه خواهیم آورد. ان شاء الله.

ص : ۲۴۸

۱۰۲- مقداد بن عمرو خزاعی

حرف ن

۱۰۳- ناجیه بن عمرو خزاعی

۱۰۴- ابوبرزه فضله بن عقبه اسلمی

۱۰۵- نعمان بن عجلان انصاری

حرف ه ی

۱۰۶- هاشم مرقال بن عقبه بن ابی وقاص زهری مدنی

۱۰۷- ابووسمه وحشی بن حرب حبشی حمصی

۱۰۸- وهب بن حمزه

۱۰۹- ابوجحیفه وهب بن عبدالله شوایی

۱۱۰- ابومرازم یعلی بن مره بن وهب ثقفی

اینها یکصد و ده تن از بزرگان یاران (صحابه) پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند که روایت آنها را درباره داستان غدیر خم یافته ایم و شاید آنچه به دست نیآورده ایم خیلی بیشتر از اینها باشد. فالحمد لله اولاً و آخراً

راویان حدیث «غدیر خم» از تابعین

اشاره

حرف الف

۱- ابوا راشد حبرانی عجل^ی (از علمای حدیث)

۲- ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف زهری مدنی

۳- ابوسلیمان مؤذن

۴- ابوصالح سمان ذکوان مدنی

۱- . تابعین اصطلاحاً به کسانی گفته می شود که اصحاب پیغمبر (ص) را ملاقات و از آنها تعلیم گرفته اند.

ص : ۲۴۹

۵- ابوعنفوانه مازلی

۶- ابوعبدالرحیم کندی

۷- ابوالقاسم اصبع بن نباته

۸- ابولیلی کندی

۹- ایاس بن نذیر

حرف ج ح خ

۱۰- جمیل بن عماره

۱۱- حارث بن نصر

۱۲- حبیب بن ابی ثابت اسدی کوفی

۱۳- حرث بن مالک

۱۴- حسین بن مالک بن حویرث

۱۵- حکم بن عینه کوفی کندی

۱۶- حمید بن عماره خزر جی انصاری

۱۷- حمید طویل ابو عبیده بن ابی حمید بصری

۱۸- خشمه بن عبد الرحمن جعفی کوفی

حرف ر ز

۱۹- ربیعہ جرشی

۲۰- ابوالمثنی ریاح بن حارث نخعی کوفی

۲۱- ابو عمرو زاذان بن عمر کنندی کوفی (بزار یا بزاز)

۲۲- ابو مریم زرّ بن حبیش اسدی از بزرگان تابعین

۲۳- زیاد بن ابی زیاد

۲۴- زید بن یثیع همدانی کوفی

ص : ۲۵۰

حرف س ش

۲۵- سالم بن عبدالله بن عمر خطاب قرشی عدوی مدنی

۲۶- سعید بن جبیر اسدی کوفی

۲۷- سعید بن ابی حدان کوفی (یا ذی حدان) کوفی

۲۸- سعید بن مسیب قرشی فخری (داماد ابی هریره)

۲۹- سعید بن وهب همدانی کوفی

۳۰- ابویحیی سلمه بن کمیل حضرمی کوفی

۳۱- ابوصادق سلیم بن قیس هلالی

۳۲- ابو محمد سلیمان بن مهران اعمش

۳۳- سهم بن حصین اسدی

حرف ض

۳۵- ضحاک بن مزاحم هلالی

حرف ط

۳۶- طاوس بن کیسان یمانی جندی

۳۷- طلحه بن مصرف یمامی کوفی

حرف ع

۳۸- عامر بن سعد بن ابی وقاص مدنی

۳۹- عایشه بنت سعد

۴۰- عبدالحمید بن منذر بن جارود عبدی

۴۱- ابوعمارہ عبد خیر بن یزید ہمدانی کوفی

۴۲- عبدالرحمن بن ابی لیلی

۴۳- عبدالرحمن بن سابط جمحی مکی

ص : ۲۵۱

۴۴- عبدالله بن اسعد بن زرارہ

۴۵- ابو مریم عبدالله بن زیاد اسدی کوفی

۴۶- عبدالله بن شریک عامری کوفی

۴۷- ابو محمد عبدالله بن محمد بن عقیل ہاشمی مدنی

۴۸- عبدالله بن یعلی بن مرہ

۹۴- عدی بن ثابت انصاری کوفی خطمی

٥٠- ابوالحسن عطيه بن جناده عوفي كوفي

٥١- علي بن زيد جدعان بصري

٥٢- ابوهارون عماره بن جوين عبيدي

٥٣- عمر بن عبدالعزيز خليفه اموي

٥٤- عمر بن عبدالغفار

٥٥- عمر بن علي (امير المؤمنين) عليه السلام

٥٦- عمرو بن مره ابو عبدالله كوفي همداني

٥٧- عمرو بن جعده بن هبيرة

٥٨- ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبيعي همداني

٩٥- ابو عبدالله عمرو بن ميمون

٦٠- عميرة بن سعد همداني كوفي

٦١- عميرة بنت سعد بن مالك مدني

٦٢- عيسى بن طلحة بن عبيدالله تميمي

حرف ف ق

٦٣- ابوبكر فطر بن خليفه مخزومي

٦٤- قبيصة بن ذؤيب

٦٥- ابومريم قيس ثقفى مدائني

حرف م تا آخر حروف

٦٦- محمد بن عمر بن علي امير المؤمنين عليه السلام

۶۷- ابوالضحی مسلم بن صبیح همدانی کوفی عطار

۶۸- مسلم هلالی

۹۶- ابوزراره مصحب بن سعد بن ابی وقاص

۷۰- مطلب بن عبدالله قرشی مخزومی مدنی

۷۱- مطر وراق

۷۲- معروف خزرجی

۷۳- منصور بن ربیع

۷۴- مهاجر بن مسمار زهری مدنی

۷۵- موسی بن اکیل بن عمیر نمیری

۷۶- ابوعبدالله میمون بصری (آزاد کرده عبدالرحمن بن سمره)

۷۷- نذیر انصبی کوفی (از بزرگان تابعین)

۷۸- هانی بن هانی کوفی

۹۷- ابوبلج یحیی بن سلیم فزاری واسطی

۸۰- یحیی بن جعده بن هبیره مخزومی

۸۱- یزید بن ابی زیاد کوفی

۸۲- یزید بن حیان تیمی کوفی

۸۳- ابوداود یزید بن عبدالرحمن بن اودی کوفی

۸۴- ابو نجیح یسار ثقفی

توجه و عنایت به موضوع مهم غدیر خم در انحصار صحابه و تابعین نبوده، بلکه علمای قرن های بعدی نیز در حفظ و اجرای ابن سیره مهم و اثر زوال ناپذیر نهایت مراقبت را داشته اند و با بررسی تاریخ مربوط ملاحظه می شود که در هر قرنی گروه بسیاری از حفاظ با دقت نظر این نشانه نمایان دین را از گروه پیشین دریافت و بر طبق تحقیقاتی که در این امر خطیر نموده اند

به طبقه بعدی که جایگزین آنها شده اند با خضوع و تسلیم به صحت آن سپرده اند. اینک تعدادی از آنان را برای اثبات این مدعی نام می بریم که در هر قرنی گواه بر تحقیق این داستان می باشد.

ص : ۲۵۳

به ترتیب تاریخ وفات آنها:

علمای قرن دوم اسلامی

- ۱- ابو محمد عمرو بن مکی دینار جمحی متوفای ۱۱۴ ۱۱۵
- ۲- ابوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله قرشی متوفای ۱۲۴
- ۳- عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر تیمی متوفای ۱۲۶
- ۴- بکر بن سواده بن ثمامه بصری متوفی ۱۲۸
- ۵- عبدالله بن ابی نجیع یسار ثقفی ابویسار مکی متوفی ۱۳۱
- ۶- حافظ مغیره بن مقسم ابوهشام ضبی کوفی متوفی ۱۳۳
- ۷- ابوعبدالرحیم خالد بن ابوهشام ضبی کوفی متوفی ۱۳۹
- ۸- حسن بن حکم نخعی کوفی متوفای بعد از سال ۱۴۰
- ۹- ادريس بن یزید ابوعبیدالله اودی کوفی
- ۱۰- یحی بن سعید بن حیان تیمی کوفی متوفای ۱۴۵
- ۱۱- حافظ عبدالملک بن سلیمان عرزمی کوفی متوفای ۱۴۵
- ۱۲- عوف بن ابی جمیله عبدی هجری بصری متوفای ۱۴۶
- ۱۳- عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب متوفای ۱۴۷
- ۱۴- نعیم بن حکیم مدائنی متوفای ۱۴۸
- ۱۵- طلحه بن یحیی بن طلحه بن عبیدالله تیمی کوفی ۱۴۸

- ۱۶- ابومحمد کثیر بن زید (یا زبید) اسلمی وفات بعد از ۱۵۰
- ۱۷- حافظ محمد بن اسحاق مدنی صاحب سیره متوفای ۱۵۱ ۱۵۲
- ۱۸- حافظ معمر بن راشد، ابو عروه ازدی بصری متوفای ۱۵۳-۱۵۴
- ۱۹- حافظ مسعر بن کدام ابن ظهیر هلالی رواسی کوفی ۱۵۳ ۱۵۵
- ۲۰- ابوعیسی حکم بن ابان عدنی متوفای ۱۵۴ ۱۵۵
- ۲۱- عبدالله بن شوذب بلخی متوفای ۱۵۷
- ۲۲- حافظ شعبه بن حجاج ابوبسطام واسطی متوفای ۱۶۰
- ۲۳- حافظ ابوالعلاء کامل بن علاء تمیمی کوفی متوفای حدود ۱۶۰
- ۲۴- حافظ سفیان بن سعید ثوری ابوعبدالله کوفی متوفای ۱۶۱
- ۲۵- حافظ اسرائیل بن یونس ابن اسحاق سبیعی ابویوسف کوفی متوفای ۱۶۲
- ص : ۲۵۴
- ۲۶- جعفر بن زیاد کوفی احمر متوفای ۱۶۵-۷
- ۲۷- مسلم بن سالم هندی ابوفروه کوفی (اواسط قرن دوم فوت کرده)
- ۲۸- حافظ قیس بن ربیع ابومحمد اسدی کوفی متوفی ۱۶۵
- ۲۹- حافظ حماد بن سلمه ابوسلمه بصری متوفای ۱۶۷
- ۳۰- حافظ عبدالله بن لهیعه ابوعبدالرحمن مصری متوفای ۱۷۴
- ۳۱- حافظ ابوعوانه وضاح بن عبدالله متوفای ۱۷۵-۱۷۶
- ۳۲- قاضی شریک بن عبدالله نخعی کوفی متوفی ۱۷۷
- ۳۳- حافظ عبدالله «عبدالله» بن عبدالرحمن کوفی متوفای ۱۸۲
- ۳۴- نوح بن قیس ابوروح خُدانی بصری متوفای ۱۸۳

۳۵- مطلب بن زیاد بن ابی زبیر کوفی متوفای ۱۸۵

۳۶- قاضی حسان بن ابراهیم عنزی ابوهاشم

۳۷- حافظ جریر بن عبدالحمید ابو عبدالله ضبی کوفی متوفای ۱۸۸

۳۸- فضل بن موسی ابو عبدالله مروزی سینانی متوفای ۱۹۲

۳۹- حافظ محمد بن جعفر مدنی بصری ابو عبدالله غندر متوفای ۱۹۳

۴۰- حافظ اسماعیل بن علیه ابو بشر بن ابراهیم اسدی متوفای ۱۹۳

۴۱- حافظ محمد بن ابراهیم ابو عمرو بن ابی عدی سلمی متوفای ۱۹۴

۴۲- حافظ محمد بن خارم ابو معاویه تمیمی ضریر متوفای ۱۹۵

۴۳- حافظ محمد بن فضیل ابو عبدالرحمن کوفی متوفای ۱۹۵

۴۴- حافظ وکیع بن جراح رواسی ابوسفیان کوفی متوفای ۱۹۶ - ۱۹۷

۴۵- سفیان بن عیینه ابو محمد هلالی کوفی متوفای ۱۹۸

۴۶- حافظ عبدالله بن نمیر ابوهشام همدانی متوفای ۱۹۹

۴۷- حافظ حنش بن حرث بن لقیط نخعی کوفی؟

۴۸- ابو محمد موسی بن یعقوب زمعی مدنی متوفی پایان خلافت منصور

۴۹- علاء بن سالم عطار کوفی

۵۰- ارزق بن علی بن مسلم حنفی ابوالجحیم کوفی

۵۱- هانی بن ایوب حنفی کوفی

۵۲- فضیل بن مرزوق اغر رقاشی رواسی کوفی

ص : ۲۵۵

۵۳- ابو حمزه سعد بن عبیده سلمی کوفی

۵۴- موسی بن مسلم حزامی شیانی - ابو عیسی کوفی طحان

۵۵- یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر انصاری مدنی

۵۶- عثمان بن سعد بن مره قرشی ابو عبدالله ابوعلی کوفی

[افراد مذکور از شماره ۴۷ تا ۵۶ شرح حال آنها در جای ذکر حدیث از قول آنها قبل یا بعد مذکور است].

قرن سوم هجری

۵۷- حافظ ضمیره بن ربیعہ قرشی مدنی متوفای ۲۰۲

۵۸- حافظ محمد بن عبدالله زبیری ابواحمد کوفی متوفای ۲۰۳

۵۹- مصعب بن مقدم خثعمی ابو عبدالله کوفی متوفای ۲۰۳

۶۰- حافظ یحیی بن آدم سلیمان قرشی اموی متوفای ۲۰۳

۶۱- زید بن حباب ابو حسینی خراسانی کوفی متوفای ۲۰۳

۶۲- امام شافعیہ ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی متوفای ۲۰۴

۶۳- حافظ ابو عمرو شبابه بن سوار فرازی مدائنی متوفای ۲۰۶

۶۴- محمد بن خالد حنفی بصری (حدیث او قبلاً ذکر شده است)

۶۵- حافظ خلف بن تمیم کوفی ساکن مصیصه متوفای ۲۰۶ ۲۱۳

۶۶- حافظ اسود بن عامر ابو عبدالرحمن شاذانی شامی متوفای ۲۰۸

۶۷- ابو عبدالله حسین بن حسن اشقر فرازی کوفی متوفای ۲۰۸

۶۸- حافظ حفص بن عبدالله بن راشد قاضی نیشابوری متوفای ۲۰۹

۹۶- حافظ عبدالرزاق بن همام ابوبکر صنعانی متوفای ۲۱۱

۷۰- حسن بن عطیه بن نجیع قرشی کوفی ابوعلی بزاز متوفای ۲۱۱

۷۱- عبدالله بن یزید عدوی آزاد شده آل عمر (ابو عبدالرحمن مقری معروف به قیصر) متوفای ۲۱۲ ۲۱۳

۷۲- حافظ حسین بن محمد بن بهرام ابومحمد مروزی کوفی ساکن بغداد متوفای ۲۱۳ - ۲۱۴

۷۳- حافظ ابو محمد عبیدالله بن موسی -عبسی کوفی (صاحب مسند) متوفای ۲۱۲

ص : ۲۵۶

۷۴- ابوالحسن علی بن قادم خزاعی کوفی متوفای ۲۱۳

۷۵- محمد بن سلیمان بن ابی داود حرانی ابوعبدالله معروف به بومه متوفای ۲۱۳

۷۶- عبدالله بن داود بن عامر همدانی ابوعبدالرحمن کوفی معروف به (خریبی) متوفای ۲۱۳

۷۷- حافظ ابو عبدالرحمن علی بن حسن بن دینار عبدی مروزی متوفای ۲۱۵

۷۸- حافظ یحیی بن حماد شیبانی بصری متوفای ۲۱۵

۹۷- حافظ حجاج بن منهال سلمی ابو محمد انمالی بصری متوفای ۲۱۷

۸۰- حافظ فضل بن وکین ابونعیم کوفی متوفای ۲۱۸ - ۲۱۹

۸۱- حافظ عفان بن مسلم ابوعثمان صفار انصاری بصری متوفای ۲۲۱

۸۲- حافظ علی بن عیاش بن مسلم الهانی (ابوالحسن حمصی) متوفای ۲۲۱

۸۳- حافظ مالک بن اسماعیل بن درهم ابوغسان نهدی کوفی متوفای ۲۲۱

۸۴- حافظ قاسم بن سلام ابو عبید هروی متوفای ۲۲۳ - ۲۲۴

۸۵- محمد بن کثیر ابوعبدالله عبدی بصری متوفای ۲۲۳

۸۶- موسی بن اسماعیل منقری بصری متوفای ۲۲۳

۸۷- قیس بن حفص بن قعقاع ابومحمد بصری متوفای ۲۲۷

۸۸- حافظ سعید بن منصور بن شعبه نسایی ابوعثمان خراسانی مقیم مکه متوفای ۲۲۷

۹۸- حافظ یحیی بن عبدالحمید حمانی ابوزکریا کوفی متوفای ۲۲۸

۹۰- حافظ ابراهیم بن حجاج بن زید - ابوالحق سامی بصری متوفای ۲۳۱

۹۱- حافظ علی بن حکیم بن ذبیان کوفی - اودی متوفای ۲۳۱

۹۲- حافظ خلف بن سالم مهلبی مخرمی بغدادی متوفای ۲۳۱

۹۳- حافظ علی بن محمد ابوالحسن طنافسی کوفی مقیم ری (م ۲۲۳ - ۲۲۵)

۹۴- حافظ هدبه بن خالد - ابو خالد قبسی بصری متوفای ۲۳۵

۹۵- حافظ عبدالله بن محمد بن ابی شیبه ابوبکر عیسی کوفی متوفای ۲۳۵

۹۶- حافظ ابوسعید عبیدالله بن عمر حبشی قواریری بصری متوفای ۲۳۵

۹۷- حافظ احمد بن عمر بن حفص جلاب ابوجعفر وکیعی کوفی ساکن بغداد متوفای ۲۳۵

ص: ۲۵۷

۹۸- حافظ ابراهیم بن منذر بن عبدالله حزامی ابواسحق مدنی متوفای ۲۳۶

۹۹- ابوسعید یحیی بن سلیمان کوفی جعفری مقری متوفای ۲۳۷

۱۰۰- حافظ، ابن راهویه اسحق بن ابراهیم حنظلی مروزی متوفای ۲۳۷

۱۰۱- حافظ، عثمان بن محمد بن ابی شیدا ابوالحسن عینی کوفی متوفای ۲۳۹

۱۰۲- حافظ، قتیبه بن سعید بن جمیل بغلانی - ابورجاء ثقفی سمعانی در انساب نگاشته که نامبرده در شرق و غرب محدث بوده و پیشوایان جهان از هر شهر و دیار به سوی او می شتافتند و پیشوایان پنجگانه (بخاری - مسلم - ابوداود - ابوعیسی - ابوعبدالرحمن) و گروه بیشمار دیگر از او روایت کرده اند ابن معین و نسائی و ذهبی (در جلد ۲ تذکره، ص ۳۳) او را توثیق نموده اند - حدیث او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند در ص ۶۵ (جلد ۱، کتاب الغدير) گذشت.

۱۰۳- پیشوای حنبلیان - ابوعبدالله احمد بن حنبل شیبانی متوفای ۲۴۱

۱۰۴- حافظ، یعقوب بن حمید یا حمدان بن کاسب ابویوسف مدنی متوفای ۲۴۱

۱۰۵- حافظ، حسن بن حماد بن کسب ابوعلی سجاده بغدادی متوفای ۲۴۱

۱۰۶- حافظ، هارون بن عبدالله بن مروان ابوموسی بزاز معروف به حمال متوفای ۲۴۳

۱۰۷- ابوعمار حسین بن حرث مروزی متوفای ۲۴۴

۱۰۸- هلال بن بشر بن محبوب - ابوالحسن بصری (احدب) متوفای ۲۴۶

۹۱۰- ابوالجوزاء احمد بن عثمان بصری متوفای ۲۴۶

۱۱۰- حافظ، محمد بن علاء همدانی کوفی - ابوکریم متوفای ۲۴۸

۱۱۱- یوسف بن عیسی بن دینار زهری ابویعقوب مروزی متوفای ۲۴۹

۱۱۲- نصر بن علی بن نصر ابو عمرو جهنمی بصری متوفای ۲۵۱

۱۱۳- حافظ، محمد بن بشار شهیر به بندار ابوبکر عبدی بصری متوفای ۲۵۲

۱۱۴- حافظ، محمد بن مثنی - ابو موسی عنزی بصری متوفای ۲۵۲

۱۱۵- حافظ، یوسف بن موسی - ابویعقوب قطان کوفی متوفای ۲۵۳

۱۱۶- حافظ، محمد بن عبد الرحیم ابویحیی بغدادی بزاز معروف به صاعقه متوفای ۲۵۵

ص : ۲۵۸

۱۱۷- محمد بن عبدالله عدوی مُقری متوفای ۲۵۶

۱۱۸- (زیادتی چاپ دوم) حافظ، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری متوفای ۲۵۶

۹۱۱- حافظ، حسن بن عرفه بن یزید ابوعلی عبدی بغدادی متوفای ۲۵۷

۱۲۰- حافظ، عبدالله بن سعید کندی کوفی ابوسعید اشج صاحب تفسیر و تصنیف متوفای ۲۵۷

۱۲۱- حافظ، محمد بن یحیی بن عبدالله نیشابوری ذهلی متوفای ۲۵۸

۱۲۲- حافظ، حجاج بن یوسف ثقفی بغدادی ابو محمد مشهور به ابن الشاعر متوفای ۲۵۹

۱۲۳- احمد بن عثمان حکیم ابو عبدالله آوری متوفای ۲۶۱ - ۲۶۲

۱۲۴- حافظ، عمر بن شُبّه نمیری - ابوزید بصری اخباری متوفای ۲۶۲

۱۲۵- حافظ، حمدان احمد بن یوسف بن حاتم سلمی ابوالحسن نیشابوری متوفای ۲۶۴

۱۲۶- حافظ، عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید ابوزرعه مخزومی رازی متوفای ۲۶۴

۱۲۷- حافظ، احمد بن منصور بن سیار - ابوبکر بغدادی صاحب مسند متوفی ۲۶۵

۱۲۸- حافظ، اسماعیل بن مسعود عبدی ابوبشر اصفهانی مشهور به سمویه

۱۲۹- حافظ، حسن بن علی بن عثمان عامری ابو محمد کوفی متوفای ۲۷۰

۱۳۰- حافظ، محمد بن عوف بن سفیان - ابوجعفر طائی متوفای ۲۷۲

۱۳۱- حافظ، سلیمان بن سیف بن یحیی الطائی ابوداود الحرانی متوفای ۲۷۲

۱۳۲- حافظ، محمد بن یزید قزوینی ابوعبدالله ابن ماجه «صاحب سنن» متوفای ۲۷۳

۱۳۳- ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری بغدادی زاهد و محدث متوفای ۲۷۶

۱۳۴- حافظ، عبدالملک بن محمد ابوقلابه رقاشی ابن عزیز متوفای ۲۷۶

۱۳۵- حافظ، احمد بن حازم عقاری کوفی مشهور به ابن عزیز متوفای ۲۷۶

۱۳۶- حافظ، محمد بن عیسی ابوعیسی ترمذی یکی از ائمه ششگانه صحاح

ص : ۲۵۹

متوفای ۲۷۹

۱۳۷- حافظ، احمد بن یحیی بلاذری متوفای ۲۷۹

۱۳۸- حافظ، ابراهیم حسین کسائی همدانی ابواسحق معروف به ابن دیزل متوفای ۲۸۰-۲۸۱

۱۳۹- حافظ، احمد بن عمرو ابوبکر شیبانی مشهور به ابن ابی عاصم متوفای ۲۸۷

۱۴۰- حافظ، زکریا بن یحیی بن ایاس ابو عبدالرحمن ساکن دمشق معروف به خیاط السنه - سجستانی متوفای ۲۸۹

۱۴۱- حافظ، عبدالله بن احمد حنبل - ابو عبدالرحمن شیبانی متوفای ۲۹۰

۱۴۲- احمد بن عمرو ابوبکر بزاز بصری متوفای ۲۹۲

۱۴۳- حافظ، ابراهیم بن عبدالله بن مسلم کجی بصری صاحب سنن متوفای ۲۹۳-۴

۱۴۴- حافظ، صالح بن محمد بن عمرو بغدادی (جزره) متوفای ۲۹۳-۲۹۴

۱۴۵- حافظ، محمد بن عثمان بن ابی شیبہ ابوجعفر عیسیٰ کوفی متوفای ۲۹۷

۱۴۶- قاضی علی بن محد مصیصی (۱)

۱۴۷- ابراهیم بن یونس بن محمد مؤدب بغدادی

۱۴۸- ابوهریره محمد بن ایوب واسطی - (حدیث او در ص ۶۶ گذشت)

قرن چهارم هجری

۱۴۹- حافظ، عبدالله بن صفر بن نصر - ابوالعباس سکری بغدادی متوفی ۳۰۲

۱۵۰- حافظ، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسایی صاحب سنن متوفی ۳۰۳

۱۵۱- حافظ، حسن بن سفیان بن عامر ابوالعباس شیبانی متوفای ۳۰۳

۱۵۲- حافظ، احمد بن علی موصلی ابویعلی صاحب مسند کبیر متوفای ۳۰۷

۱۵۳- حافظ، محمد بن جریر طبری ابوجعفر صاحب تفسیر و تاریخ متوفای ۳۱۰

۱۵۴- ابوجعفر احمد بن محمد ضیعی - احوال متوفای ۳۱۱

۱- . هر جا وفات ذکر نشده شرح حال را به صفحات قبل همین جلد رجوع داده است ج ۱ الغدير.

ص : ۲۶۰

۱۵۵- حافظ، محمد بن جمعه بن خلف قهستانی صاحب مسند کبیر متوفای ۳۱۲

۱۵۶- حافظ، عبدالله بن محمد بغوی ابوالقاسم متوفای ۳۱۷

۱۵۷- ابوبشر محمد بن احمد دولابی متوفای ۳۲۰

۱۵۸- ابوجعفر احمد بن عبدالله بن احمد بنزاز - ابی التیری - متوفای ۳۲۰

۱۵۹- حافظ، ابوجعفر احمد بن محمد ازدی طحافی - حنفی مصری متوفای ۳۲۱

۱۶۰- ابواسحاق ابراهیم بن عبدالصمد بن موسی هاشمی متوفای ۳۲۵

۱۶۱- حافظ، حکیم محمد بن علی ترمذی - شافعی (۱)

۱۶۲- حافظ، ابن الحافظ عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادريس متوفای ۳۲۷

۱۶۳- ابو عمرو احمد بن عبد ربه قرطبی متوفای ۳۲۸

۱۶۴- فقیه ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن سعید محاطی ضبی متوفای ۳۳۰

۱۶۵- ابونصر حبشون بن موسی بن ایوب خلال متوفای ۳۳۱

۱۶۶- حافظ، ابوالعباس احمد بن عقده متوفای ۳۳۳

۱۶۷- ابو عبدالله محمد بن علی بن خلف عطا کوفی مقیم بغداد متوفای ۳۳۳

۱۶۸- حافظ، هیشم بن کلیب ابو سعید شامی متوفای ۳۳۵

۱۶۹- حافظ، محمد بن صالح بن هانی ابوجعفر وراق نیشابوری متوفای ۳۴۰

۱۷۰- حافظ، ابو عبدالله محمد بن یعقوب بن یوسف شیبانی متوفای ۳۴۴

۱۷۱- حافظ، یحیی بن محمد بن عبدالله ابوزکریا العنبری متوفای ۳۴۴

۱۷۲- مسعودی علی بن حسین بغدادی مصری متوفای ۳۴۶

۱۷۳- ابوالحسن محمد بن احمد بن تمیم خیاط قنطری حنظلی متوفای ۳۴۰

۱۷۴- حافظ، جعفر بن محمد بن نصیر محمد بن خواص معروف به خلدی متوفای ۳۴۷

۱۷۵- ابوجعفر محمد بن علی شیبانی کوفی متوفای ۳۴۷

۱۷۶- حافظ، دعلج بن احمد بن دعلج بن عبدالرحمن ابو محمد معدل سجستانی متوفای ۳۴۱

۱- . هر جا سال وفات ذکر نشده است شرح حال را به صفحات قبل همین ج ارجوع داده است.

ص : ۲۶۱

۱۷۷- ابوبکر محمد بن حسن بن محمد نقاش - مفسر موصلی بغدادی متوفای ۳۵۱

۱۷۸- حافظ، محمد بن عبدالله شافعی بزاز بغدادی متوفای ۳۵۴

۱۷۹- حافظ، ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد تمیمی بستی متوفای ۳۵۴

۱۸۰- حافظ، سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی ابوالقاسم طبرانی

۱۸۱- احمد بن جعفر بن محمد بن سلم ابوبکر حنبلی صاحب مسند کبیر متوفای ۳۶۵

۱۸۲- ابوبکر - احمد بن جعفر بن حمدان بن مالک فطیعی متوفای ۳۶۷

۱۸۳- ابویعلی زبیر بن عبدالله بن موسی بن یوسف بغدادی متوفای ۳۷۰

۱۸۴- ابویعلی ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه نیشابوری متوفای ۳۷۴

۱۸۵- حافظ، علی بن عمر بن احمد دارقطنی متوفای ۳۸۵

۱۸۶- حافظ، حسن بن ابراهیم بن حسین ابو محمد مصری (ابن زولاق)

۱۸۷- حافظ، عبیدالله بن محمد عکبری ابو عبدالله بطی حنبلی مشهور به ابن بطله متوفای ۳۸۷

۱۸۸- حافظ، محمد بن عبدالرحمن بن عباس ابوطاهر مخلص الذهبی متوفای ۳۸۸

۱۸۹- حافظ، احمد بن سهل فقیه بخاری (۱)

۱۹۰- عباس بن علی بن عباس نسائی

۱۹۱- یحیی بن محمد اخباری - ابو عمر بغدادی

قرن پنجم هجری

۱۹۲- متکلم، قاضی، محمد بن طیب بن محمد ابوبکر باقلانی متوفای ۴۰۳

۱۹۳- حافظ، محمد بن عبدالله بن محمد ابو عبدالله حاکم ضبّی معروف به ابن البیع نیشابوری متوفای ۴۰۵

۱- . هر جا سال وفات ذکر نشده است شرح حال را به صفحات قبل و بعد رجوع داده است به الغدير مراجعه شود.

ص : ۲۶۲

۱۹۴- احمد بن محمد بن موسی بن قاسم بن صلت (ابوالحسن مجبّر بغدادی) متوفای ۴۰۵

۱۹۵- حافظ، عبدالملک بن ابی عثمان (ابوسعید نیشابوری - مشهور به خرگوشی) (م ۴۰۷)

۱۹۶- حافظ، احمد بن عبدالرحمن بن احمد - ابوبکر فارسی شیرازی (م ۴۰۷ - ۴۱۱)

۱۹۷ - حافظ، محمد بن احمد بن محمد بن سهل - ابی الفتح بن ابی الفوارس (م ۴۱۲)

۱۹۸ - حافظ، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی - ابوبکر (م ۴۱۰)

۱۹۹ - ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب - ملقب به ابن مسکویه (م ۴۲۱)

۲۰۰ - قاضی احمد بن حسین احمد ابوالحسن (ابن سَمَک) (م ۴۲۴)

۲۰۱ - ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری (م ۳۷-۴۲۷)

۲۰۲ - ابو محمد عبدالله بن علی بن محد بن بشران (م - ۹۴۲)

۲۰۳ - ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (ثعالبی نیشابوری) (م ۴۲۶)

۲۰۴ - حافظ، احمد بن عبدالله ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰)

۲۰۵ - ابو علی حسن بن علی بن محمد تمیمی (ابن المذهب) (م ۴۴۴)

۲۰۶ - حافظ، اسماعیل بن علی بن حسین ابو سعید رازی - ابن سَمَّان - (م ۴۴۵)

۲۰۷ - حافظ، احمد بن حسین بن علی ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸)

۲۰۸ - حافظ، ابو عمر - یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (م ۴۶۳)

۲۰۹ - حافظ، احمد بن علی بن ثابت - ابوبکر خطیب بغدادی (م ۴۶۳)

۲۱۰ - مفسر کبیر ابوالحسن بن احمد بن محمد بن علی بن مثنویه (م ۴۶۸)

۲۱۱ - حافظ، مسعود بن ناصر بن عبدالله بن احمد سجستانی (م ۴۷۷)

۲۱۲ - ابوالحسن علی بن محمد جلالی - شافعی - ابن مغازلی (م ۴۸۳)

۲۱۳ - ابوالحسن علی بن حسن بن حسین - خلعی - (م ۹۲۴)

۲۱۴ - حافظ، عبیدالله بن عبدالله احمد بن محمد بن احمد بن ابن الحداد حسکانی حاکم نیشابور (م بعد از ۹۰۴)

۲۱۵ - ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمی از پیشوایان قرن پنجم هجری مؤلف کتاب (زین الفتی) در شرح سوره هل

اتی

قرن ششم هجری

- ۲۱۶- حافظ، ابو حامد محمد بن محمد طوسی غزالی حجه الاسلام (م ۵۰۵)
- ۲۱۷- حافظ، ابو الغنائم محمد بن علی کوفی - نرسی (م ۵۱۰)
- ۲۱۸- حافظ، یحی بن عبدالوهاب ابو زکریا اصفهانی (ابن منده) (م ۵۱۲)
- ۲۱۹- حافظ، حسین بن مسعود ابو محمد فراء بغوی شافعی (م ۵۶)
- ۲۲۰- ابوالقاسم هبهالله بن محمد بن عبدالوهاب شیبانی (م ۵۲۵)
- ۲۲۱- ابن زاغونی علی بن عبدالله بن نصر بن سرّی زاغونی (م ۵۲۷)
- ۲۲۲- ابوالحسن رزین بن معاویه عبدیری اندلسی (م ۵۳۵)
- ۲۲۳- ابوالقاسم جاراالله محمود بن عمر زمخشری (م ۵۳۸)
- ۲۲۴- حافظ، قاضی عیاض بن موسی یحصبی سبّی (م ۵۴۴)
- ۲۲۵- ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم - عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸)
- ۲۲۶- ابوالفتح - محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی متولد ۴۸۰ (م ؟)
- ۲۲۷- حافظ، ابوسعید عبدالکریم بن احمد سمعانی شافعی (م ۵۶۲ - ۵۶۳)
- ۲۲۸- ابوبکر یحیی بن سعدون بن تمام الازدی ملقب به سابق الدین (م ۵۶۷)
- ۲۲۹- موفق بن احمد ابوالمؤید الخطب الخطب خوارزمی (م ۵۶۸)
- ۲۳۰- حافظ، علی بن حسن بن هبهالله ابوالقاسم دمشقی صاحب تاریخ کبیر مشهور به ابن عساکر (م ۵۷۱)
- ۲۳۱- عمر بن محمد خضر اردبیلی معروف به ملا (م ؟)
- ۲۳۲- حافظ، محمد بن ابی بکر عمر بن ابی عیسی احمد ابوموسی مدینی اصفهانی (م ۵۸۱)
- ۲۳۳- حافظ، محمد بن موسی بن عثمان ابوبکر حازمی همدانی شافعی (م ۵۸۴)

۲۳۴- حافظ، عبدالرحمن بن علی بن محمد ابوالفرج ابن جوزی بکری (م ۵۹۷)

۲۳۵- فقیه اسعد بن ابی الفضایل محمود بن خلف عجلی شافعی اصفهانی (م ۶۰۰)

قرن هفتم هجری

۲۳۶- ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسن فخرالدین رازی - شافعی (م ۶۰۶)

۲۳۷- ابوالسعادات مبارک بن محمد بن عبدالکریم ابن اثیر شیبانی جزری شافعی (م ۶۰۶)

ص : ۲۶۴

۲۳۸- ابوالحجاج یوسف بن محمد بلوی مالکی ابن الشیخ (م حدود ۶۰۵)

۲۳۹- تاج الدین زید بن حسن بن زید کندی ابوالیمن بغدادی (م ۶۱۳)

۲۴۰- شیخ علی بن حمید قرشی - حمید قرشی (م ۶۲۱)

۲۴۱- ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (م ۶۲۶)

۲۴۲- ابوالحسن علی بن محمد شیبانی معروف به ابن اثیر صاحب تاریخ کامل (م ۶۳۰)

۲۴۳- حنبل بن عبدالله بن فرج بغدادی - رصافی (م ۶۴۰)

۲۴۴- حنبل بن عبدالله بن فرج بغدادی صافی (م ۶۴۰)

۲۴۵- ابوسالم محمد بن طلحه قرشی نصیبی شافعی (م ۶۵۲)

۲۴۶- ابوالمظفر یوسف امیر حسام الدین قزاوغلی (م ۶۵۴)

۲۴۷- عزالدین عبدالحمید بن هبه الله مدائنی مشهور به ابن ابی الحدید (م ۶۵۵)

۲۴۸- حافظ، ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی (م ۶۵۸)

۲۴۹- حافظ، ابو محمد عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی بکر (م ۶۶۱)

۲۵۰- فضل الله بن ابی سعید حسن شافعی (م ۶۶۰)

۲۵۱- حافظ، محی الدین یحی بن شرف بن حسن (ابوزکریا دمشقی) (م ۶۷۶)

۲۵۲- شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود حنفی موصلی (م ۶۸۳)

۲۵۳- قاضی ناصرالدین عبدالله عمر ابو الخیر بیضاوی شافعی (م ۶۸۵)

۲۵۴- حافظ، احمد بن عبدالله فقیه حرم محب الدین ابوالعباس طبری (م ۹۴۶)

۲۵۵- ابراهیم بن عبدالله وصابی شافعی (م ؟)

۲۵۶- سعیدالدین محمد بن احمد فرغانی (م حدود ۷۰۰)

قرن هشتم هجری

۲۵۷- شیخ الاسلام ابو اسحق ابراهیم سعد الدین محمد بن مؤید خراسانی جوینی (م ۷۲۲)

ص : ۲۶۵

۲۵۸- علاء الدین احمد بن محمد بن احمد سمنانی (۱) (م ۷۳۶)

۲۵۹- حافظ، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف بن عبدالرحمن دمشقی (م ۷۴۲)

۲۶۰- حافظ، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی شافعی (م ۷۴۸)

۲۶۱- نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری صاحب تفسیر کبیر غرائب القرآن

۲۶۲- ولی الدین احمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی مؤلف مشکاه المصابیح (م ۷۳۷)

۲۶۳- تاج الدین احمد بن عبدالقادر مکتوم ابو محمد قیسی حنفی نحوی (م ۹۷۴)

۲۶۴- زین الدین عمر بن مظفر بن عمر معری حلّی شافعی - ابن الوردی (م ۹۷۴)

۲۶۵- جمال الدین محمد بن یوسف بن محمد زرنندی شمس الدین حدود (م ۷۵۷)

۲۶۶- قاضی عبدالرحمن بن احمد بلخی شافعی - (م ۷۵۶)

۲۶۷- سعید الدین محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه مسعود کازرونی (م ۷۵۸)

۲۶۸- ابوالسعادات عبدالله بن اسعد بن علی یافعی شافعی یمنی مکی (م ۷۶۸)

۲۶۹- حافظ، عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی قیسی دمشقی (م ۷۷۴)

۲۷۰- ابو حفص عمر بن حسن بن مزید بن امیله مراغی حلبی دمشقی (م ۷۷۴)

۲۷۱- شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی الهواری مالکی مشهور به ابن جابر اندلسی (م ۷۸۰)

۲۷۲- سید علی بن شهاب بن محمد همدانی (م ۷۸۶)

۲۷۳- حافظ، شمس الدین ابوبکر محمد بن عبدالله بن احمد مقدمی صامت (م ۷۸۹)

۲۷۴- سعد الدین مسعود بن عبدالله هروی تفتازانی شافعی (م ۹۱۷)

قرن نهم هجری

۲۷۵- حافظ، علی بن ابی بکر بن سلیمان ابوالحسن هیثمی قاری شافعی (م ۸۰۷)

۱- . اسلامی در منتخب الاخبار سال فوت او را ۷۵۲ ذکر کرده است.

ص : ۲۶۶

۲۷۶- حافظ، ولی الدین - عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون مالکی (م ۸۰۸) صاحب تاریخ مشهور و دایر محبی در جلد ۴ الضوء الامع ص ۱۴۵ - ۱۴۹ در شرح حال او بسط کلام داده و استادان او را در علوم معقول منقول ذکر نموده و تألیفات او را تعداد و خود و مؤلفاتش را مورد ستایش قرار داده است نامبرده در مقدمه تاریخش ص ۱۳۸ درباره نص بر امامت در نزد امامیه گوید: این موضوع هم آشکار و هم پنهان است اما آنچه آشکار است مانند قول رسول الله صلی الله علیه و آله من كنت مولاه فعلى مولاه سپس گوید: گفته اند که این ولایت شامل و منطبق به احدی نیست مگر درباره علی علیه السلام و به همین جهت عمر گفت: «اصبحت مولى مؤمن و مؤمنه» سپس به مناقشه در مفاد آن اشاره نموده است.

۲۷۷- سید شریف جرجانی علی بن محمد علی ابوالحسن حسین حنفی (م شیراز ۸۱۶)

۲۷۸- محمد بن محمد بن محمود حافظی خواجه پارسا (م ۸۲۲)

۲۷۹- ابو عبدالله محمد بن خلیفه و شنانی مالکی (م ۸۱۷ - ۸۱۸)

۲۸۰- شمس الدین محمد بن محمد بن محمد ابوالخیر دمشقی ابن الجزوری (م ۸۳۳)

۲۸۱- تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقاهر حسینی قاهری حنفی مقریزی (م ۸۴۵)

۲۸۲- قاضی شهاب الدین احمد بن شمس الدین عمر دولت آبادی (م ۹۸۴)

۲۸۳- حافظ، احمد بن علی بن محمد ابوالفضل عسقلانی ابن حجر مصری (م ۸۵۲)

۲۸۴- نور الدين على بن محمد بن احمد مالکى ابن صباغ (م ۸۵۵)

۲۸۵- محمود بن احمد بن موسى بن احمد قاضى القضاء حنفى عینى (م ۸۵۵)

۲۸۶- نجم الدين محمد بن قاضى عبدالله بن زرعى ابن عجلون (م ۸۷۶)

۲۸۷- علاء الدين على بن محمد قوشچى (م ۹۸۷)

۲۸۸- عبدالله بن احمد بن محمد سيد اصیل الدين حسينى شافعى (م ۸۷۳)

۲۸۹- ابو عبدالله محمد بن محمد بن يوسف حسينى سنوسى قلماسى (م ۹۵۸)

۲۹۰- ابوالخير فضل اله روزبهان خواجه ملا (م ۸۹۷)

ص : ۲۶۷

قرن دهم هجرى

۲۹۱- کمال الدين حسين بن معين الدين يزدى ميبدى (م بعد از ۹۰۸)

۲۹۲- حافظ، جلال الدين عبدالرحمن بن کمال الدين مصرى سيوطى (م ۹۱۱)

۲۹۳- نور الدين على بن عبدالله بن احمد حسنى سمهودى (م ۹۱۱)

۲۹۴- حافظ، احمد بن محمد بن ابى بكر ابوالعباس قسطنى شافعى (م ۹۲۶)

۲۹۵- سيد عبدالوهاب ابن رفيع الدين احمد حسينى بخارى (م ۹۳۲)

۲۹۶- حافظ، عبدالرحمن بن على معروف به ابن الديبع ابو محمد شيبانى شافعى (م ۹۴۴)

۲۹۷- حافظ، شهاب الدين احمد بن محمد بن على بن حجر هيثمى سعدى انصارى شافعى (م ۹۷۷)

۲۹۸- متقى على بن حسام الدين قاضى عبدالله قرشى هندى (م ۹۷۷)

۲۹۹- شمس الدين محمد بن احمد شربىنى شافعى قاهرى (م ۹۷۷)

۳۰۰- ضياءالدين ابو محمد احمد بن محمد تروى شافعى (بعد از ۹۸۰)

۳۰۱- حافظ، جمال الدين محمد طاهر (ملك المحدثين) هندى (م ۹۸۶)

۳۰۲- میرزا مخدوم بن عبدالباقی (م ۹۹۵)

۳۰۳- شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی مؤلف نزهه المجالس (م ؟)

۳۰۴- جمال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی شیرازی (م ۱۰۰۰)

قرن یازدهم هجری

۳۰۵- ملا علی بن سلطان محمد هروی معروف به قاری حنفی (م ۱۰۱۴)

۳۰۶- ابوالعباس احمد چلبی بن یوسف بن احمد بن سنان قرمانی (م ۱۰۱۱ هـ)

۳۰۷- زین الدین عبدالرؤف بن تاج العارفين بن علی حدادی (م ۱۰۳۱)

۳۰۸- فقیه شیخ بن عبدالله بن شیخ بن عبدالله عبدوس حسینی یمنی (م ۱۲۷۶)

۳۰۹- محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری مؤلف کتاب الصراط السوی (م ؟)

۳۱۰- نور الدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی قاهری شافعی (م ۱۰۴۴)

۳۱۱- شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی (م ۱۰۴۷)

۳۱۲- حسین بن امام منصور بالله قاسم بن محمد بن محمد بن علی یمنی نامبرده در کتاب خود (هدایت العقول) حدیث غدیر را به طرق بسیار ذکر نموده [که خود رساله مستقلی است] (م ۱۰۵۰)

ص : ۲۶۸

۳۱۳- شیخ احمد بن محمد بن عمر قاضی القضاات شهاب الدین خفاجی حنفی مصری (م ۱۰۶۹ هـ)

۳۱۴- عبدالحق سیف الدین دهلوی بخاری (م ۱۰۵۲)

۳۱۵- محمد بن محمد مصری (م ؟)

۳۱۶- محمد محبوب العالم بن صفی الدین جعفر بدرالعالم مؤلف (تفسیر شاهی) (م ؟)

قرن دوازدهم هجری

۳۱۷- سید محمد بن عبدالرسول بن عبد السید بن عبدالرسول حسینی شافعی (م ۱۱۰۳)

۳۱۸- برهان الدین ابرهیم بن مرعی بن عطیه شُبر مصری مالکی (م ۱۱۰۶)

۳۱۹- ضیاء الدین صالح بن مهدی بن علی بن عبدالله مقبلی (م ۱۱۰۸)

۳۲۰- ابراهیم بن محمد بن محمد کمال الدین حنفی ابن حمزه دمشقی (م ۱۱۲۰)

۳۲۱- ابو عبدالله محمد بن عبد الباقي بن يوسف زرقانی مصری مالکی (م ۱۱۲۲)

۳۲۲- حسام الدین بایزید سهارنپوری صاحب «مرافض الروافض» نامبرده در تألیف خود ذکر نموده از براء بن عازب و زید بن ارقم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در غدیر خم فرود آمد دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود آیا شما نیستید که می دانید به اینکه من اولی (سزاوارتر) هستم بر هر مؤمن از خودش گفتند بلی سپس فرمود: بار خدایا هر کس که من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست خدایا دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد پس عمر بعد از این جریان علی علیه السلام را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابوطالب صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.

۳۲۳- میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی مؤلف «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» (م ؟)

ص : ۲۶۹

۳۲۴- محمد صدر العالم مؤلف کتاب «المعارج العلی فی مناقب المرتضی» (م ؟)

۳۲۵- حامد بن علی بن ابراهیم بن عبدالرحیم حنفی عمادی (م ۱۱۷۱)

۳۲۶- عبدالعزیز ابو ولی الله احمد بن عبدالرحیم عمری دهلوی (م ۱۱۷۶) او از کسانی است که تألیفات بسیار دارد از جمله تألیفات او «قره العین» است که در آن ذکر نموده از براء بن عازب و زید بن ارقم به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در غدیر خم فرود آمد دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا شما نیستید که می دانید من اولی (سزاوارتر) هستم به هر مؤمن از خودش؟ گفتند: بلی. پس فرمود: بار خدایا هر کس که من مولای اویم علی (ع) مولای او است بار خدایا دوست بدار آن که را که او را دوست دارد سپس بعد از این جریان عمر او را (علی علیه السلام را) ملاقات نمود و به او گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابیطالب صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.

۳۲۷- محمد بن سالم بن احمد مصری حنفی شمس الدین شافعی (م ۱۱۸۱)

۳۲۸- سید محمد بن اسماعیل بن صلاح (الامیر الیمانی) حسینی (م ۱۱۸۲)

۳۲۹- شهاب الدین احمد بن عبدالقادر حفطی شافعی ذکر او در شعراء قرن ۱۲ شده است.

۳۳۰- ابوالفیض محمد بن محمد المرتضی حسین زبیدی حنفی (م ۱۲۰۵) نامبرده مؤلف «تاج العروس فی شرح القاموس یگانه مرجع در لغت، جایگاه او در «واسط» عراق بوده، در هند متولد شده و در زبید از کشور یمن نشو و نما نموده و به طرف حجاز رهسپار و در مصر اقامت گزیده است در کسب علوم متنوعه شرکت جسته و در انواع علوم [متداوله] احاطه و تسلط یافته و آوازه وصیت فضلش منتشر گشته و همه جا شهرت یافته کتب گرانها و بسیار نفیس تألیف نموده از جمله آنها اتحاف الساده المتقین در شرح احياء العلوم غزالی که در ده جلد چاپ شده و (اسانید الصحاح الست) و نیز قسمتی از کتب و تألیفات او چاپ شده است در جلد ۱۰ (تاج العروس) ص ۳۹۹ در تعداد معانی مولی گوید: و نیز ولی کسی است که متولی امر تو می شود و آن

ص : ۲۷۰

دو را (مولی و ولی) معنی یکی است و از این باب است حدیث : و ایما امرأ نکحت بغیر اذن مولاها، و بعض از ارباب حدیث چنین روایت نموده اند: بغیر اذن ولیها (در هر دو صورت معنی جمله بالا: و هر زنی که زناشویی کند بدون اذن سرپرست خود...) و ابن سلام از یونس روایت کرده: که مولی در دین همان ولی است و این است قول خدای تعالی: ذلک بان الله مولی الذین آمنوا ان الکافرین لا مولی لهم یعنی لا ولی لهم و از این قبیل است حدیث: من کنت مولاہ یعنی من کنت ولیه و شافعی گفته حمل می شود برولاء اسلام و نیز (یعنی حمل می شود) به ناصر جواهری آن را نقل نموده و جمله من کنت مولاہ نیز به آن تفسیر شده است. (۱)

۳۳۱- ابوالعرفان شیخ محمد بن علی صبان شافعی (م ۱۲۰۶) نامبرده در مصر متولد شده و نشو و نما یافته و در تحت تعلیمات علماء آن دیار فارغ التحصیل شده و به تحقیق ادامه داده تا در علوم عقلی و نقلی تخصص و احاطه یافته و به تحقیق و دقت نظر مشهور گشته و در مصر و شام نام او پیچیده، نامبرده تألیفات گرانهای بسیاری نموده که بالغ بر ده فقره تألیفات او به چاپ رسیده است از جمله آنها «معاف الراغبین فی سیره المصطفی و فضائل اهل بینه الطاهرین» که در سال ۱۱۸۵ تألیف شده، در کتاب مزبور که در حاشیه «نورالابصار» چاپ شده در ص ۱۵۲ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه وانصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار (۲) این حدیث را سی تن از صحابه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.

- ۱- . الغدیر: اعتبار ما به روایت او است نسبت به این حدیث نه به آنچه پیرامون مفاد آن (به زعم خود) تحقیق نموده است.
- ۲- . یعنی هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست بار خدایا دوست دار آن که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد و یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوار کن کسی که آن را خوار کند و او را در هر حال محور حق قرار ده.

ص : ۲۷۱

۳۳۳- مولوی محمد مبین لکهنو

۳۳۴- مولی محمد سالم بخاری دهلوی

۳۳۵- مولوی ولی الله کهنوی

۳۳۶- مولوی حیدر علی فیض آبادی

۳۳۷- قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی (م ۱۲۵۰)

۳۳۸- سید محمود بن عبدالله حسینی آلوسی ابوالثناء بغدادی (م ۱۲۷۰)

۳۳۹- شیخ محمود درویش الحوت بیروتی شافعی (م ۱۲۷۶)

۳۴۰- شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم معروف به بابا خواجه، خواجه کلان بن شیخ محمد معروف (م ۱۲۷۰ - ۱۲۹۳)

۳۴۱- سید احمد بن مصطفی قادین خانی مؤلف «هدایه المرتاب فی فضایل الاصحاب»

قرن چهاردهم هجری

۳۴۲- سید احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی مفتی شافعیان و شیخ الاسلام مکه (م ۱۳۰۴)

۳۴۳- شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی بیرونی رئیس محکمه حقوق بیروت مؤلف «منتخب الصحیحین من کلام سید الکونین»

۳۴۴- سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی متولد ۱۲۵۰

۳۴۵- شیخ محمد عبده بن حسن خیرالله مصری مفتی و - علامه مصر - (م ۱۳۲۳)

۳۴۶- سید عبدالحمید بن سید محمود آلوسی بغدادی شافعی (م ۱۳۲۴)

۳۴۷- شیخ محمد حبیب الله بن عبدالله یوسفی

۳۴۸- قاضی بهلول بهجت شافعی قاضی زنگه زور مؤلف تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله که به لغت ترکی نوشته و ادیب دانشمند میر مهدی تبریزی آن را به فارسی و فاضل بزرگوار شیخ میرزا علی قمشه ای آن را به عربی ترجمه نموده اند این کتاب از محسنات این عصر است.

ص : ۲۷۲

۳۴۹- نویسنده شهیر عبدالمسیح انطاکی مصری

۳۵۰- دکتر احمد فرید رفاعی

۳۵۱- استاد احمد زکی عدوی مصری

۳۵۲- استاد احمد نسیم مصری

۳۵۳- استاد حسین علی اعظمی بغدادی مدیر دانشکده حقوق در بغداد

۳۵۴- سید علی جلال الدین حسینی مصری

۳۵۵- استاد محمد محمود رافعی مصری

۳۵۶- استاد محمد شاکر خیاط نابلسی ازهری مصری

۳۵۷- استاد عبدالفتاح عبدالمقصود صاحب کتاب الامام علی

۳۵۸- استاد شیخ محمد سعید دحدوح

۳۵۹- استاد صفا خلوصی مقیم لندن(۱)

۳۶۰- حافظ مجتهد ناصر السنه شهاب الدین ابوالفیض احمد بن محمد بن صدیق صاحب تألیفات گرانها نامبرده داستان غدیر را در کتاب مهم و ارجمند خود «تشنیف الآذان» ص ۷۷ نقل از گروه بسیاری از حفاظ باسناد آنها از پنجاه و چهار تن از صحابه ذکر کرده نامهای صحابه مذکر از این قرار است:

علی امیرالمؤمنین علیه السلام - امام سبط حسن بن علی علیه السلام - امام سبط حسین بن علی علیه السلام - عبدالله بن عباس - براء بن عازب زید بن ارقم - بریده - ابویوب - حذیفه بن اسید - سعد بن ابی وقاص - انس بن مالک - ابوسعید خدری - جابر بن عبدالله عمرو بن ذی مَرّه - عبدالله عمر - مالک بن حویرث - حبشی بن جناده - جریر بن عبدالله بجلی عمار یاسر - ریاح بن حارث عمر بن خطاب - نبیط بن شریط - سمره بن جندب ابولیلی - جندب انصاری - حبیب بن بدیل - قیس بن ثابت - زید بن شرحبیل - عباس بن عبدالمطلب - عبدالله

۱- . معاصرین مرحوم علامه امینی که تاریخ فوت ندارند شرح حال و گفتار آنها در جای جای الغدیر ذکر شده است و به آنجا احاله گردیده.

ص : ۲۷۳

جعفر - سلمه بن اکوع - زید بن ابی ثابت - ابوذر غفاری - سلمان فارسی - یعلی بن مره - خزیمه بن ثابت - سهل بن حنیف - ابو رافع - زید بن حارثه - جابر بن سمره - ضمیره الاسلمی - عبدالله بن ابی اوفی - عبدالله بن بسر زمانی -

عبدالرحمن بن یعمر دیلمی - ابو الطفیل عامر - سعد بن جناده - عامر بن عمیره - حبه عرنی - ابو امامه - عامر بن لیلی - وحشی بن حرب - عایشه - ام سلمه - طلحه بن عبیدالله - و لفظ او به زودی در باب بحث از سند حدیث انشاءالله به نظر شما خواهد رسید.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۱)

یک پاسخ به ؟

صاحب این قلم خود از مجری (نمیدانم بگویم بی اطلاع و بیسواد یا وقیح و بی حیا) آن کانال ماهواره ای شنید که گفت: اگر علی خود را جانشین به حق پیامبر از جانب خدا می دانست چرا جایی حق خود را مطالبه نکرد، اگر او بر حق بود می بایست محکم می ایستاد و در هر جا که مناسب بود احقاق حق می کرد، و لو کشته می شد چرا جایی حق خود را مطالبه نکرد؟ پس علی حرفی برای گفتن نداشت.

این مجری تنها به قاضی می رفت، و اگر احیاناً کسی هم زنگ می زد که جواب او را بدهد، به مجرد اینکه متوجه می شد که موافق میل و خواسته او نیست فوراً ارتباط را قطع می کرد.

این مجری دنیامدار، راضی و خوشوقت بود اگر علی (ع) سفارش پیامبر را که از جانب پروردگارش بود، برای تحمل مخالفت غاصبین و رنجهایی که بر او تحمیل می کردند، ناشنیده می گرفت و یک تنه و حداکثر با بیست سی نفر صحابی

۱- . پایان انتخاب و نقل از (ج ۱ الغدير) [ترجمه] توجه شود که جلد اول الغدير حاوی همه مطالب مطروحه نیست و جلد دوم [ترجمه] شامل بقیه جلد اول است که از باب مناشد و احتجاج شروع می شود.

ص : ۲۷۴

راستین پیامبر صلی الله علیه و آله، در مقابل مدعیان جایگاه خود می ایستاد، و همه بی شک در مقابل انبوه آن عربهای تازه مسلمان (تربیت و بزرگ شده با آداب و رسوم جاهلیت) به شهادت می رسیدند، و قضیه همانجا مختومه می شد، و فقط به نام اسلام یک حکومت و سلطنت عربی همانند آنچه از پیش ابوسفیانها و بعداً معاویه ها (۱) برپا می داشتند و یک عده دلباختگان سکه و امارت و فرمان روایی بر مردم مسلط و حاکم می شدند، و در نتیجه (شتر دیدی ندیدی) و علی الاسلام السلام.

این که دین اسلام و بحث غدیر تا امروز کشیده شده است برای همین حزم و بینش علی علیه السلام است و باید تا آخر و روز نَفخ فی الصور ادامه داشته باشد علی علیه السلام را جهان شمول می داند، آینده نگر و دست پرورده پیامبری است که سیزده سال در مکه صرف تبلیغ اسلام کرد و پیوسته رنج کشید و مقاومت کرد و دست آخر مجبور به هجرت شد، در مدینه هم ده سال زحمت کشید تا آن عربهای جاهلی را با دستور و احکام آشنا سازد، و امروز می توان بعد از هزار و چهارصد سال نتیجه زحمات پیامبر و رنجهای علی را مشاهده کرد.

دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله حکومت و سلطنت نبود که امروز دست یک عده افراد زورمند و فردا در دست آن جمع قدرت طلب باشد و بعد هم سفره هر یک برچیده و دیگری جایگزین شود.

علی علیه السلام از آن جهت به جانشینی پیامبر انتخاب شد که توان الهی در او بود و جهان بینی پیامبر را به ارث داشت، و این توانایی در او بود که در هر حال به نحو مستقیم (یعنی ولایت و خلافت او پذیرفته شود) یا غیر مستقیم (چنانکه بعد از پیامبر در حکومت ابابکر و عمر و عثمان) همه جا مراقب و حاضر بود تا از

۱- همان طور که معاویه پس از امضای صلحنامه برای حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و پایان جنگ همینکه مطمئن شد جنگ پایان یافته و تسلط خود بر مردم را حس کرد در مسجد کوفه گفت: ای مردم من جنگ نکردم که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید اینها مربوط به خود شما است و خود شما انجام می دهید من برای سلطنت و حکومت بر شما جنگیدم و چیزهایی هم در صلحنامه قبول کردم که الان همه را زیر پا می گذارم. الی آخر که در واقعه صلح امام حسن علیه السلام خواهد آمد.

ص : ۲۷۵

احکام اسلام حراست کند و کرد تا آنجا که خلیفه دوم بارها گفت: لولا علی لهلك عمر ...

علی علیه السلام باید واقعه غدیر را که آنهمه تازه مسلمان عرب مآب دیدند، اما ندیده گرفتند، از روز هجدهم ذیحجه سال دهم هجری تا قرن حاضر و برای آینده نیز مورد توجه قرار دهد.

شما خواننده شیعه یا سنی یا با هر عقیده که دارید، توجه کنید مسئله (غدیر خم) از روز وقوع و تا حال از موضوع های مسلمی بوده که پیوسته و بدون انقطاع مورد مذاکره بوده است، حتی مخالفین واقعه غدیر خم هم اصل حدیث را انکار ندارند، جز اینکه در معنی (مولی) تشکیک به وجود می آورند که پیامبر در غدیر خم به مردم سفارش کرد علی را دوست بدارند. غافل از اینکه در همین منازعه و تشکیک یک مسئله دیگر را که در ظاهر از آن می گریزند، در باطن این ایراد به کلمه (مولی) به آن اعتراف می کنند؛ یعنی در حقیقت می گویند: پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانست که مردم (یعنی سردمداران سران قوم) با علی علیه السلام دشمن هستند و به او حسادت می ورزند و ممکن است بعد از پیامبر به او آسیب برسانند لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم مردم را جمع کرد و گفت ای مردم علی را دوست بدارید!

همین؟! فقط علی را دوست بدارید؟! ... ، درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله پی در پی و در هر مورد شخصیت والای علی را ستوده بود، همه می دانستند که علی اول مردی است که به پیامبر در جریان ابلاغ آیه (و انذر عشیرتک الاقربین) ایمان آورد، و هیچ یک از اقوام پیامبر، پیامبری او را جز علی نپذیرفت، و پیامبر فرمود، هر کس اول از همه پیامبری مرا تصدیق کند، وصی و جانشین من خواهد بود.

این موضوع در گوش سران قوم بود، و همه در خاطر داشتند که روز خیبر وقتی دیگران رفتند و شکست خورده برگشتند،

پیامبر فرمود این بار پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش از او راضی هستند و او از خدا و رسولش راضی است و این علی علیه السلام بود که پرچم را از پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت و رفت و خیبر را فتح کرد و با غنائم برگشت.

علی علیه السلام به واسطه نزول آیه (خیر البریه) چنان به خیرالبریه معروف شده بود

ص : ۲۷۶

که هر گاه در جلسه یا خانه ای وارد می شد می گفتند خیرالبریه آمد.

حدیث کسا را و نزول آیه تطهیر را کسی انکار ندارد، همچنین شبی را که علی علیه السلام جای پیغمبر برای حفظ جان پیامبر خدا در بستر او خوابید و نیز در جنگ تبوک پیامبر به علی گفت:

«انت بمنزله هارون من موسی الا انه لابنی بعدی»

به همه مسلم بود که پیامبر به امر خدا در همه خانه هایی را که به مسجد باز می شد بست به جز در خانه علی علیه السلام ، عمر التماس کرد به اندازه یک چشم به مسجد سوراخ داشته باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت.

حدیث ثقلین چنان جا افتاده بود که جای انکار نداشت.

کدام سینه پاک و طینت بی آلایش می پذیرد که خطاب الهی به پیغمبر و الله یعصمک من الناس فقط برای سفارش حفظ جان علی بود؟ یعنی در نظر بگیریم که مردم آنقدر با علی دشمن بودند که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را می کشتند، بنابراین باید پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش علی را بکند که او را دوست بدارند و قصد او نکنند، این معنی خیلی ساده اندیشی است چرا که اگر چنین بود همانطور که خلافت و امامت علی را بر نمی تابیدند و نهادشان انکار داشت و نمی توانستند تحمل کنند؛ و نکردند، اگر موضوع جان علی بود اینکار را یعنی کشتن علی را هم انجام می دادند و باید پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سردمداران قوم علی را می کشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بیم داشت و می دانست که مردم (مردم که نه، سران قوم) پذیرای واقعی امر پس از رحلت او نیستند و امامت و ولایت علی بر آنها گران خواهد بود، و ممکن است اگر پیامبر علی را به ولایت و امامت بعد از خود معرفی کند، منافقین عکس العمل سخت نشان دهند و در میان آن جمعیت انبوه (یکصد هزار نفری) مشکل پیش آید.

ولی مسئله امامت امری الهی بود و خداوند پیامبر را مطمئن ساخت که (والله یعصمک من الناس) امر امامت و خلافت علی را ابلاغ کن، چرا که دین اسلام و مسئله امامت امری ابدی است و خدا حافظ آنست.

بنابراین پیامبر در روز غدیر خم علی را به امامت و خلافت منصوب کرد و وظیفه الهی خود را به انجام رسانید.

ص : ۲۷۷

در کتاب شریف الغدیر بعد از ذکر راویان حدیث غدیر خم که بعضاً در ضمن هم ذکر حدیث شده است، بحث را با منا شده و احتجاجهایی که توسط شخص مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقع متعدد شده است ادامه می دهد، و می نویسد اول منا شده که حضرت علی علیه السلام در مسجد مدینه انجام می دهند و شرح آن به تقریب مفصل تر از دیگر منا شده ها می باشد را اول کسی که آن را نقل و ثبت کرده و در کتاب خود آورده سلیم بن قیس هلالی از اصحاب آن حضرت است و مرحوم علامه امینی فرموده است این منا شده را چون کتاب سلیم در دسترس و موجود است طالبین به آن مراجعه کنند، بعد به ذکر منا شده (شوری) (۲) و (رحبه) (۳) و غیره می پردازد. (۴)

بنابراین ما نخست منا شده مسجد مدینه را از کتاب سلیم بن قیس هلالی به نام اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله تصحیح و تحقیق اسماعیل انصاری زنجان خونی انتشارات دلیل ما چاپ دوم، می آوریم و منا شده دوم را از الغدیر نقل خواهیم کرد.

سلیم بن قیس هلالی

سلیم کیست؟

فن پنجم از مقاله ششم از کتاب الفهرست ابن ندیم (محمد بن اسحاق) در اخبار علما و نام کتابهایی که تصنیف کرده اند مشتمل بر اخبار فقهای شیعه و نام و تصنیفات آنها.

۱- . منا شده: قسم دادن و حجت آوردن

۲- . شورای شش نفره ای که عمر برای انتخاب جانشین خود تعیین کرد.

۳- . رحبه محلی در کوفه (میدان)

۴- . این منا شده ها جوابی است به آن مجری کانال ماهواره ای

ص : ۲۷۸

محمد بن اسحاق می گوید: سلیم بن قیس هلالی از اصحاب علی علیه السلام بود، چون حجاج قصد دستگیری و قتلش را داشت گریخته و به ابان بن عیاش پناه آورد او نیز پناهِش داده بود و همینکه به حال احتضار افتاد به ابان گفت: تو حق بسیاری به من داری، و اکنون مرگ من فرا رسیده، ای برادرزاده من رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان و چنین می کرد، و کتابی به ابان داد که مشهور به کتاب سلیم بن قیس هلالی است و ابان بن عیاش آن را از وی روایت کرده.

و ابان در ضمن سخنانش می گفت که قیس پیر مرد نورانی بود، و اولین کتابی که از شیعیان هویدا شد، کتاب سلیم بن قیس هلالی است که ابان بن عیاش راوی آن بود (۱).

منا شده یا اتمام حجت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان(۲)

ابان از سلیم نقل می کند، در مسجد پیامبر در زمان عثمان جماعتی انبوه از مهاجرین و انصار که بالغ بر دویست نفر بودند، درباره علم و فقه گفتگو می کردند و فرمایشات نبی اکرم صلی الله علیه و آله را درباره فضایل مهاجرین و انصار بر یکدیگر نقل می کردند و هر گروه بزرگی را یاد می کرد و می گفت این از ماست، قریش گفتند: پیامبر از ماست، حمزه بن عبدالمطلب و جعفر و ... از ماست به طوری که احدی از سابقه داران ذکرشان فرو نماند.

نام افرادی که در احتجاج حاضرین شرکت داشتند بر سی نفر بالغ می شد این جلسه از صبح تا ظهر و هنگام نماز طول می کشد.

در این جلسه که صحبت به درازا می کشد عثمان در خانه اش بود و از گفتگو خبر نداشت علی ابن ابیطالب علیه السلام هم ساکت بود و اهل بیتش سخن نمی گفتند.

مردم رو به علی کردند و گفتند چرا سخن نمی گویی حضرت فرمود هر کدام از دو گروه فضیلتی را گفتند و به حق گفتند.

۱- . فهرست ابن ندیم ترجمه رضا تجدد، چاپ چاپخانه بانک بازرگانی ۱۳۴۶، ص: ۴۰۲-۴۰۳.

۲- . به تلخیص از کتاب سلیم بن قیس هلالی متوفی ۷۶ ق اسرار آل محمد ترجمه اسماعیل انصاری زنجان چاپ دوم ۱۳۸۱
نشر دلیل ما، از صفحه ۲۴۴ الی صفحه ۲۶۰.

ص : ۲۷۹

سپس فرمود: ای قریش و انصار! من از شما می پرسم؟ خداوند به خاطر چه کسی این فضیلت را به شما داده است؟ آیا به خاطر خودتان و قبایلتان و خانواده هایتان و یا به خاطر غیر شما؟ گفتند: به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله این فضایل را به ما عطا فرموده است و همه اینها را به برکت او یافته ایم و به آنها رسیده ایم، هر فضیلتی در دنیا و دین که به آن دست یافته ایم به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله است نه به خاطر خودمان و نه قبایلمان و نه خانواده هایمان. علی علیه السلام فرمود: ای قریش و ای انصار! راست گفتید حضرت درباره فضایل خود و اهل بیتش مردم را قسم می دهد و از آنان اقرار می گیرد.(۱)

امیرالمؤمنین فرمود: آیا اقرار می کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت که به دست آورده اید از مال اهل بیت بوده و از هیچ کدام از شما و از هیچ کس دیگر نبوده است؟ آیا اقرار می کنید که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود: من و برادرم علی بن ابیطالب تا آدم با یک طینت هستیم؟

اهل بدر و احد و سابقه داران و متقدمین گفتند: آری این را از پیامبر شنیدیم فرمود: آیا اقرار می کنید که پسرعمویم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و اهل بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را خلق کند در پیشگاه پروردگار مشغول عبادت بودیم، و وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد، و او را به زمین فرستاد. سپس آن نور را در صلب نوح در کشتی حمل نمود، سپس در صلب ابراهیم آن را به آتش پرتاب کرد، سپس خداوند

همچنان ما را از صلبهای با شرافت به رحمهای پاک از رحمهای پاک به شرافت بین پدران و مادران منتقل می نمود
که هرگز یکی از آنها به نحو

۱- . سلیم گوید: آنان که از قریش به یاد دارم علی ابن ابیطالب، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، زبیر، طلحه، عمار ، مقداد ، ابوذر، هاشم بن عقبه، عبدالله عمر، امام حسن ، امام حسین ،ابن عباس، محمد بن ابی بکر، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس بودند و از انصار: ابی بن کعب، زید بن ثابت ، ابو ایوب انصاری، ابوالهیثم بن یثمان، محمد بن مسلمه، قیس بن سعد بن عباد، جابر بن عبدالله، ابومریم، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن ابی اوفی، ابولیلی و پسرش عبدالرحمن، ابوالحسن بصری همراه پسرش حسن.

ص : ۲۸۰

غیر مشروع با یکدیگر ملاقات نکردند سابقه داران و متقدمین و اهل بدر و احد گفتند: آری این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.

علی فرمود: شما را به خدا قسم می دهم اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله بین هر دو نفر از اصحابش برادری قرار داد و بین من و خودش برادری قرار داد و فرمود: تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستیم.

گفتند: آری به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله محل مسجد خود را خرید و آن را بنا کرد و سپس در اطراف آن ده خانه بنا کرد که نه خانه برای خود و دهمی را در وسط آنها برای من قرار داد، و هر دری که به مسجد باز می شد، به جز در خانه مرا مسدود کرد؟ آنگاه در این باره بعضی سخنانی گفتند و پیامبر فرمود: من در خانه های شما را نبستم و نه در خانه او را باز گذاردم، بلکه خداوند به من دستور بستن در خانه شما و باز گذاردن در خانه او را داد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله همه مردم - جز من - را نهی کرد از اینکه در مسجد بخوابند و منزل من و پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد یکی بود و برای پیامبر و برای من در مسجد اولاد به دنیا می آمد؟

گفتند: آری به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که عمر اصرار داشت شکافی به قدر چشم از خانه اش به مسجد باز کند ولی حضرت اجازه نداد و فرمود: خداوند به حضرت موسی علیه السلام دستور داد تا مسجد پاکیزه ای بنا کند که جز او و هارون و پسرش در آن سکونت نکنند، به من هم دستور داد تا مسجد پاکیزه ای بنا کنم، که جز من و برادرم و دوپسرش در آن سکونت نکنند؟

گفتند: آری، به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا فراخواند و ولایت مرا اعلام کرد و فرمود حاضران

به غایبان برسانند.

گفتند: آری، به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک فرمود: تو نسبت به من همچون نسبت هارون به موسی هستی و تو صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من

ص : ۲۸۱

هستی؟ گفتند: آری؛ به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که وقتی پیامبر اهل نجران را برای مباحله دعوت کرد، کسی جز من و همسرم و دو پسر من را همراه نیاورد؟

گفتند: آری؛ به خدا قسم.

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند. ترسو و فرار کننده نیست و خدا خیر را به دست او فتح می کند، و پرچم را به دست من داد گفتند: آری، بخدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش نیامد مگر آنکه به خاطر اطمینانی که به من داشت مرا در آن موارد پیش می فرستاد، و هیچ گاه مرا به اسم صدا نزد بلکه می فرمود: ای برادر من و یا برادر من فراخوانید؟

گفتند: آری، به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر مرا برای ابلاغ سوره براءت فرستاد و غیر مرا - که ابوبکر بود - برگردانید بعد از آنکه او را فرستاده بود، و این به خاطر وحی الهی بود که فرمود: خداوند علی می فرماید: از جانب تو کسی حق رساندن پیام ندارد، مگر کسی که از خودت باشد؟

گفتند: آری، به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دختر حمزه، بین من و جعفر و زید قضاوت کرد و فرمود: ای علی، تو از منی و من از توام، و تو صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من هستی؟

گفتند: آری به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که من با پیامبر صلی الله علیه و آله در هر روز و شب به منزل یکدیگر می رفتیم و خلوتی داشتیم که در آن اگر من سؤال می کردم به من جواب می گفت و اگر ساکت می شدم خود آن حضرت شروع می فرمود.

گفتند: آری به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بر جعفر و حمزه فضیلت داد و به

ص : ۲۸۲

فاطمه (س) فرمود: تو را به ازدواج کسی در آوردم که بهترین اهل بیت و بهترین امتم و مقدم ترین آنها در اسلام، و بالاترین آنها در حلم و بیشترین آنان در علم است؟

گفتند: آری؛ به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آقای فرزندان آدم هستم و برادرم علی آقای عرب و فاطمه سیده زنان اهل بهشت و دو پسر، حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت، هستند؟

گفتند: آری؛ به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد او را غسل دهم و به من خبر داد که جبرئیل مرا بر غسل او کمک می کند؟

گفتند: آری؛ به خدا قسم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطابه ای که برای شما ایراد کرد فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسک دارید هر گز گمراه نمی شوید. کتاب خدا و اهل بیت؟

گفتند: آری، به خدا قسم.

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که خداوند عزوجل در کتابش سابق را بر مسبوق در بیش از یک آیه فضیلت داده است، و احدی از این امت از من نسبت به خدا و رسولش سبقت نگرفته است؟

گفتند: آری؛ به خدا قسم.

باز فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که من اولین امت در ایمان به خدا و رسولش هستم؟

گفتند: آری؛ به خدا قسم.

آنگاه فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که وقتی آیه:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۱)

و آیه:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۲)

نازل شد، در این باره از پیامبر سؤال شد، حضرت فرمود: خداوند این آیات را در مورد انبیا و جانشینان ایشان نازل کرده است من افضل انبیا و رسولان خدایم و علی بن ابیطالب جانشین من افضل او صیاست.

گفتند: آری، بخدا قسم.

فرمود: شما را قسم می دهم آیا می دانید که وقتی این آیات نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳)

و آیه:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۴)

و آیه:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» (۵)

۱- . سوره توبه، آیه ۱۰۰، «سبقت جویندگان اول از مهاجرین و انصار»

۲- . سوره واقعه، آیه ۱۰، «سبقت جویندگان سبقت جویندگان، آنان مقربانند»

۳- . سوره نساء، آیه ۵۹، «ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و رسول و اولی الامر تان اطاعت کنید.»

۴- . سوره مائده، آیه ۵۵، «صاحب اختیار شما خدا و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

۵- . سوره توبه، آیه ۱۶، «گمان می کنید به حال خود رها می شوید در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

خداوند عزوجل به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را به آنان بشناساند و ولایت را مانند نماز و زکات و روزه و حج آنها به آنان بشناساند و برای آنها تفسیر کند لذا مرا در غدیر خم برای مردم منصوب نمود، و سپس خطابه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! خداوند مرا رسالتی فرستاده که سینه ام از آن به تنگ آمده و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا ترسانید که باید این پیام را برسانم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد. سپس دستور داد ندا کنند تا مردم جمع شوند و خطابه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من از خود ایشان به آنان صاحب اختیارترم؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

فرمود: برخیز ای علی، من برخاستم و حضرت فرمود: هر کس من صاحب اختیار او هستم این علی صاحب اختیار اوست پروردگارا هر کس او را دوست می دارد، دوست بدار و هر کس او را دشمن می دارد او را دشمن بدار.

در همان غدیر خم سلمان برخاست و عرض کرد یا رسول الله ولایت و صاحب اختیاری او چگونه است؟ فرمود: ولایت و صاحب اختیاری او همچون ولایت من است هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است.

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود: الله اکبر، کمال نبوت من و تکمیل دین خدا ولایت علی بعد از من است. همه حاضرین مجلس منا شده

۱- . سوره مائده، آیه ۳، «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.

ص : ۲۸۵

گفتند: آری! به خدا قسم همه آنچه را گفتی دقیقاً شنیدیم و حاضر بودیم و بعضی گفتند اکثر آنچه گفتی را حفظ داریم ولی همه اش را به یاد نداریم؛ ولی منتخبین و افاضل ما همه اش را به یاد دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید همه مردم در حفظ و به یاد داشتن یکسان نیستند؛ قسم می دهم آنان را که این مطالب را از پیامبر به یاد دارند بپاخیزید و بازگو کنند.

در اینجا زید ابن ارقم، براء بن عارب، ابوذر، مقداد و عمار گفتند:

ما شهادت می دهیم که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد داریم که به منبر ایستاده بود و تو در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم خداوند به من دستور داده که معرفی کنم امام شما را و آن که بعد از من در میان شما قائم خواهد بود و وصی

خود و جانشینم را و آن کس که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و اطاعت او را قرین اطاعت خود و اطاعت من نموده، و شما را در قرآن به ولایت او دستور داده است. من در این باره از ترس اهل نفاق و تکذیبشان به پروردگارم مراجعه کردم، ولی مرا ترسانید که باید این رسالت را برسانم، و گرنه مرا عذاب می کند.

ای مردم خداوند در کتابش شما را به نماز امر کرده و من آن را برایتان بیان کردم و به زکات و روزه و حج دستور داده که آن را هم برای شما بیان و تفسیر نمودم و به ولایت دستور داده و من شما را شاهد می گیرم که ولایت مخصوص این شخص است و حضرت دست مبارک را بر علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار دادند و سپس برای دو پسرش بعد از او و سپس برای اوصیا از فرزندان ایشان بعد از آنهاست آنان از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنها جدا نمی شود تا بر سر حوض بر من وارد شوند زید بن ارقم و بقیه پس از این شهادت نشستند.

سلیم می گوید: سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم، آیا می دانید که خداوند در کتابش این آیه را:

ص : ۲۸۶

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱)

وقتی نازل فرمود که، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا و فاطمه و دو پسر حسن و حسین را جمع کرد و رواندازی (فدکی) بر روی ما انداخت و فرمود: اینان اهل بیت من و فامیل و اقربای من هستند، آنان را ناراحت می کند آنچه مرا ناراحت می کند و مرا اذیت می کند، آنچه آنان را اذیت می کند و مرا به تنگ می آورد آنچه آنان را به تنگ می آورد، رجس و پلیدی را از ایشان ببر و آنان را پاک گردان»

و ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله من هم با شما هستم؟ حضرت فرمود: عاقبت تو به خیر است ولی این آیه فقط درباره من و برادرم و دخترم فاطمه و دو پسر و نه نفر از فرزندان پسر حسن به طور خاص نازل شده و احدی غیر از آنان در این آیه همراه ما نیست.

همه حاضرین در مجلس منا شده گفتند شهادت می دهیم که ام سلمه این مطلب را برای ما نقل کرد، و ما همین را از پیامبر اکرم پرسیدیم و آن حضرت برای ما حدیث ام سلم را نقل فرمود. (۲)

منا شده ادامه دارد به همین مقدار بسنده شد.

در الغدير درباره منا شده و احتجاج امام علی بن ابیطالب علیه السلام به موضوع حدیث غدیر و دیگر فضایل خود که موجب برتری و اثبات امامت و جانشینی او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد را در ۸۷ صفحه از جلد دوم (ترجمه فارسی آن) اختصاص داده و از منابع گوناگون که همه مؤید یکدیگرند با اسناد صحیح و عالی (۳) در مقاطع مختلف ذکر نموده است که تفصیل آن کما هو حقّه برای ما

- ۱- .سوره احزاب، آیه ۳۳، «خداوند خواسته است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند».
- ۲- .کتاب اسرار آل محمد سلیم بن قیس هلالی ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی ص ۲۶۱، چاپ دوم - انتشارات دلیل ما.
- ۳- .در اصطلاح اهل حدیث، حدیثی را صحیح خوانند که در سلسله راویان فردی می باشد که ثقه او در حد سایر روات نباشد، اما وی در نزد ارباب حدیث مردود نیست و عالی حدیثی را گویند که سلسله راویان همه ثقه و به راستگویی شناخته شده و معروف باشند.

ص : ۲۸۷

مقدور نیست ما یک منا شده را ذکر کردیم و آخرین منا شده را نیز از الغدیر که احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقها و معروف به مناشده به حدیث غدیر است را و نیز اسامی کسانی که از گواهان مشهور و به نام داستان غدیر در منا شده رجه هستند نخست از الغدیر از نظر خواننده می گذرانیم و در پی احتجاج مأمون آورده می شود.

گواهان مشهور و به نام که به داستان غدیر در روز رجه برای امیرالمؤمنین شهادت دادند:

- ۱- ابوزینب بن عوف انصاری
- ۲- ابو عمره بن عمرو بن محسن انصاری
- ۳- ابو فضاله انصاری - نامبرده از اصحاب بدر است که در صفین در راه یاری امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت یافته
- ۴- ابوقدame انصاری که او هم در صفین شهادت یافته
- ۵- ابولیلی انصاری که گفته شده او هم در صفین به شهادت رسیده است.
- ۶- ابوهریره دوسی که در یکی از سالهای ۵۷ - ۸ - ۹ در گذشته
- ۷- ابوالهیثم بن تیهان که از اصحاب بدر و صفین به شهادت رسیده
- ۸- ثابت بن ودیعہ انصاری - خزر جی - مدنی
- ۹- حبشی بن جناده سلولی - در غزوات امیرالمؤمنین حضور داشته
- ۱۰- ابویوب خالد انصاری - از اصحاب بدر و در جنگ با روم به شهادت رسیده
- ۱۱- خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین که از صحاب بدر است و در صفین به شهادت رسید
- ۱۲- ابوشریح خویلد بن عمرو خزاعی که در سال ۶۸ وفات یافته

۱۳- زید یا یزید بن شراحیل انصاری

۱۴- سهل بن حنیف انصاری اوسی که از اصحاب بدر و در سال ۳۸ وفات یافته است

۱۵- ابوسعید سعد بن مالک خدري انصاری که در یکی از سالهی ۶۳ - ۴ - ۵ وفات یافته است.

ص : ۲۸۸

۱۶- ابوالعباس سهل بن سعد انصاری که در سال ۹۱ وفات یافته.

۱۷- عامر بن لیلی غفاری

۱۸- عبدالرحمن بن عبد رب انصاری

۱۹- عبدالله بن ثابت انصاری که خادم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۲۰- عبید بن عازب انصاری که از جمله ده نفری است که برای دعوت مردم به اسلام گماشته شدند.

۲۱- ابوطریف عدی بن حاتم که در سال ۶۸ در سن صد سالگی وفات یافته.

۲۲- عقبه بن عامر جهنی که از نزدیکان و خویشاوندان معاویه و نزدیک سال ۶۰ وفات یافته.

۲۳- ناجیه بن عمرو خزاعی

۲۴- نعمان بن عجلان انصاری (سخنگو و شاعر انصار).

موضوع منا شده «رحبه» به نحوی که در الغدیر مذکور است:

مردم در میدان کوفه اجتماع کرده بودند، و برخی از مردم [هواخواهان معاویه] موضوع فضایل و برتری حضرت علی علیه السلام و واقعه غدیر خم را با تردید و انکار خدشه دار می کردند. حضرت آگاه می شود و به میدان وسیع کوفه آمده و در اجتماع مردم به منظور دفاع از حق، و رد مخالفین که منازعه می کردند، به استدلال و حجت خواهی مردم را سوگند داد.

برهان الدین حلبی در جلد ۳ «سیره الحلبیه» ص ۳۰۲ گوید:

به تحقیق پیوسته که علی کرم الله وجهه در حال خطبه به پاخواست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: انان را که روز غدیر خم را درک نموده اند به خدا سوگند می دهم که برخیزند؛ آنها که بگویند: آگاهی یافتیم - یا - به من چنین رسیده است برنخیزند، تنها کسانی که دو گوش آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده و قلب آنها آن را درک نموده برخیزند.

در نتیجه هفده تن (و در روایات دیگر مربوط به همین منا شده رجه تا سی نفر) برخاستند.

حضرت علی علیه السلام به آنها فرمود: بیاورید و بیان کنید آنچه شنیده اید، آنها حدیث را ذکر نمودند که از جمله کلام من کنت مولاة فعلی مولاة یا فهذا

ص : ۲۸۹

علی مولاة بود این بود خلاصه ای از احتجاج علی علیه السلام در میدان بزرگ کوفه راجع به فضایل خود و واقعه غدیر.

مباحثه مأمون عباسی با یحیی بن اکثم

علامه امینی توجه می دهد که حادثه رجه، با واقعه غدیر خم ۲۵ سال فاصله دارد و در خلال این مدت بسیار از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که در غدیر خم حضور داشتند در این زمان (واقعه رجه) وفات کرده و بسیاری پراکنده شهرها شده بودند، و نیز منا شده رجه بدون مردم و دعوت بوده و حتی ممکن است کسانی بوده اند که در واقعه غدیر حاضر بوده اما نخواستند شهادت دهند و کتمان کرده اند، مثل زید بن ارقم که خود گفته است من کتمان کردم و چیزی نگذشت که نابینا شدم چون علی علیه السلام به کتمان کنندگان نفرین کرده بود همچنین ممکن است هر راوی هر کس را می شناخته و نزدیک او بوده است نام برده است و بنابراین نام بسیاری از صحابه که واقعه غدیر را در آن روز تصدیق کرده اند ذکر نشده است. اینکه (منا شده مأمون خلیفه عباسی بر فقها به حدیث غدیر)

ابو عمر بن عبد ربه (۱) در جلد ۲ العقد الفرید، ص ۴۲، از اسحق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید روایت کرده است که گفت: یحیی ابن اکثم، فرستاد نزد من و عده ای از یاران من، و نام برده در آن وقت قاضی القضاة بود، به اینکه: امیر المؤمنین (مأمون) مرا امر کرده که مقارن فردا چهل نفر که همه آنها فقیه باشند و گفته را خوب درک و فهم نمایند و به خوبی بتوانند جواب دهند با خود به حضور او ببرم، آنها را که به نظر شما صلاحیت دارند نام ببرید، برای این منظور احضار شوند، ما عده ای را نام بردیم و خود او هم عده ای را به نظر آورد تا تعداد مورد لزوم تعیین و نام آنها نوشته شد که مقارن طلوع فجر حاضر شوند، پیش از طلوع فجر کس فرستاد به دنبال آنان و امر به حضور داد هنگامی که ما حاضر شدیم، دیدم لباس پوشیده و نشسته و در انتظار ما است بلا درنگ سوار شد و ما

۱- . شرح حال ابو عمر در جلد ۱ الغدیر، ص ۱۶۹ مضبوط است.

ص : ۲۹۰

هم سوار شدیم تا به در منزل مأمون رسیدیم، خادمی در آنجا ایستاده بود تا ما را دید خطاب به قاضی القضاة نمود و گفت: یا ابا محمد! امیر المؤمنین در انتظار توست داخل شدیم به ما امر شد که نماز بخوانیم، هنوز از نماز فارغ نشده بودیم که خادم اعلام کرد داخل شوید همینکه داخل شدیم دیدیم امیر المؤمنین بر فراش خود قرار دارد تا اینکه اسحق گوید قاضی القضاة روی به ما نموده گفت: من بی جهت به دنبال شما کس نفرستادم، بلکه خواستم به شما اعلام کنم که همانا امیر المؤمنین

خواسته در مذهب و روش دینی خود با شما مناظره نماید، گفتم: اقدام فرمایند خدا او را موفق دارد، گفت: همانا امیرالمؤمنین عقیده دینی او در مقابل خداوند بر این است که: علی بن ابیطالب علیه السلام بهترین خلفای الهی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردم است برای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

اسحق گوید: رو به مأمون نموده گفتم: یا امیرالمؤمنین در میان ما کسانی هستند که نسبت به آنچه درباره علی علیه السلام فرمودید سابقه و معرفتی ندارند، و حال آنکه ما را برای مناظره دعوت فرموده اید؟ مأمون گفت: ای اسحق اکنون تو مختاری اگر بخواهی من از تو سؤال کنم، سؤال می کنم و اگر بخواهی تو از من سؤال بپرسی حاضرم. اسحق گوید: این اختیار را مغتنم شمرده و گفتم: یا امیرالمؤمنین من سؤال می کنم. گفت: سؤال کن، گفتم: این عقیده و گفتار امیرالمؤمنین که علی ابن ابیطالب علیه السلام افضل خلق است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین خلق است به خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر چه مبنی و دلیلی است مأمون گفت: ای اسحق! آیا مردم به چه چیز دارای فضیلت می شوند تا آنجا که گفته شود: فلان، از فلان افضل است؟ گفتم: به وسیله کارهای خوب و پسندیده گفت: راست گفتی. اکنون به من خبر بده از دو نفر که یکی از آن دو در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن دیگری برتری و فضیلت یافته سپس آن دیگری (که مفضول واقع شده) بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی بنماید که از عمل آن شخص برتری یافته در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر و افضل باشد، آیا فضیلت به شخص اول می رسد؟ اسحق گوید: من سر به زیر افکندم و ساکت ماندم مأمون گفت: نگویی: که به او می رسد، زیرا من در زمان خودمان برای تو پیدا می کنم کسی را که عمل هایش از جهاد و حج و روزه و نماز و صدقه از او هم بیشتر باشد، گفتم:

ص: ۲۹۱

چنین است یا امیرالمؤمنین آنکه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مفضول بوده، بعد از آن جناب، در اثر عمل بهتر به آنکه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت و برتری داشته هرگز نمی رسد و ملحق نمی شود.

مأمون گفت: ای اسحق آیا حدیث و داستان ولایت را به دست آورده ای؟ گفتم: بلی گفت بیان کن و روایت نما، من هم حدیث ولایت را بیان داشتم مأمون گفت: آیا نه چنین است که این حدیث بر ذمه ابوبکر و عمر نسبت به علی علیه السلام چیزی را ایجاب می کند که بر ذمه علی نسبت به آن دو، آن امر ایجاب نمی نماید (یعنی آنها را ملزم می کند که علی را مولای خود بدانند) گفتم: مردم می گویند که داستان غدیر به سبب زید بن حارثه بوده برای جریانی که بین او و علی علیه السلام دست داده بود و او ولایت علی علیه السلام را در آن جریان انکار نمود.

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، مأمون گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله این سخن را در کجا و چه موقع فرمود؟ مگر نه این است که در بازگشت از حجه الوداع بود؟ گفتم: بلی، گفت: کشته شدن زید بن حارثه قبل از غدیر وقوع یافته! چگونه رضایت دادی برای خود به قبول چنین شایعه بی اساس؟ اکنون به من بگو اگر پسری داشته باشی که به سن پانزده سال رسیده باشد، و بگوید: مولای من، مولای پسرعموی من است مردم این را بدانید در حالی که همه مردم این را می دانند و چیزی را که مردم انکار ندارند و نسبت به آن بی اطلاع نیستند و این پسر در مقام تعریف و تأکید آن برآید، آیا در نظر تو چگونه خواهد آمد آیا ناپسند نیست؟ گفتم: چرا، گفت: ای اسحق آیا فرزند

پانزده ساله خود را از چنین عملی منزّه می دانی، ولی رسول خدا را از آن منزّه نمی شماری؟ وای بر شما، فقها، خود را به منزله معبود و پروردگار خود قرار ندهید! خدای متعال در کتاب خود (درمقام نکوهش یهود و نصاری) می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱) در حالی که آنها نماز خود را

۱- . سوره توبه، آیه ۳۱؛ یعنی احبار و رهبان خود (علما و تارکین دنیا، را خدایان خود گرفتند، نه خدای یگانه را.

ص : ۲۹۲

برای آنها نخواندند و روزه برای آنها نگرفتند و از روی واقع آنها را خدایان خود نمی دانستند، فقط احبار و رهبان به آنها امر می کردند و آنها امرشان را گردن می نهادند. (۱)

و ابن مسکویه (۲) در تألیف خود «ندیم الفرید» نامه ای را از مأمون روایت می کند که به بنی هاشم نوشته و از نامه مزبور این جمله را ذکر نموده که: احدی از مهاجرین قیام به خدمت و فداکاری نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله چون علی بن ابیطالب علیه السلام نکردند، زیرا او بود که پشتیبانی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را و جانفشانی در راه او نمود.

و در خوابگاه او خوابید، و سپس پیوسته حدود مرزهای اسلامی را نگاه داشت و با شجاعان و دلاوران روبرو شد و در برابر هیچ جنگ جوی قوی پنجه ناتوان نشد از هیچ سپاهی، روبرنگرداند قلب او قوی و نفوذناپذیر بود، بر همگان تسلط و آمریت یافت و احدی بر او چنین تسلطی نمی توانست داشته باشد، در کوییدن اهل شرک از همه سخت تر بود و جهاد او در راه خداوند از همگان بیشتر، دین خدا را از همه بهتر فهمید و کتاب خدا را از همه بهتر خواند و نسبت به حلال و حرام از همگان داناتر بود، و او صاحب ولایت است در حدیث غدیر خم و دارنده این مقام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی» (۳)

ابوالحسن مسعودی شافعی (۴): در جلد ۲ مروج الذهب ص ۴۹ گوید: چیزهایی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب آن استحقاق فضیلت و برتری بر دیگران می یافتند همانا پیشدستی در ایمان و هجرت و یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزدیک

۱- . امینی، گوید: این حدیث بسیار طولانی و سودمند است ما فقط محل حاجت خود را از حدیث ذکر نمودیم.

۲- . ابن مسکویه محدث ۱۹۹ است که در ص ۱۷۹ ج ۱ الغدیر ترجمه شرح حال او ذکر شده است.

۳- . ینابیع الموده، ص ۴۸۴ و العبقات، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴- . شرح حال مسعودی به شماره ۱۷۲ و در ص ۱۷۱؛ الغدیر (ترجمه) ذکر شده است.

ص : ۲۹۳

شدن به آن جناب در خویشی و قناعت و جانفشانی در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم به کتاب و تنزیل و جهاد در

راه خدا و ورع و زهد و حکم و داوری و عفت و علم بود!

و در تمام این مزایا و افتخارات، علی علیه السلام حداکثر آن را دارا و حظ و نصیب فراوان بسیاری احراز نموده است.

و تا آنجا (در برتری و شرف و فضیلت) پیشرفته که به تنهایی و منحصرأً به این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که سنت برادری میان اصحاب خود اجرا فرمود مفتخر گشته که [به علی] فرمود: انت اخي یعنی تو برادر من هستی، در صورتی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی حریف و همانند نبود، و در جای دیگر فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی»

«یعنی تو از من بمنزله هارون هستی از موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

و بالاخره این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ - اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»

و سپس دعای آن حضرت هنگامی که انس مرغ بریانی را به حضور آن حضرت آورد، دعا کرد [حضرت] و عرض نمود:

«اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ»

«خدایا محبوب ترین خلقت را بر من داخل فرما تا با من از این مرغ بخورد»

و در نتیجه علی علیه السلام بر رسول خدا داخل شد.

«إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا» (۱)

انتخاب و نقل از کتاب مناقب خوارزمی، حافظ موفق بن احمد البکری المکی (حنفی)

در تأیید مباحث گذشته برای اینکه جواب دندان شکن به آن مجری و گوینده

۱- . سوره مزمل، آیه ۱۹.

ص: ۲۹۴

کانال ماهواره ای به نعل و به میخ زن، که همه حقایق را با همیاری اکثر مدعوین در جلسه خود به بازی می گیرد، داده باشیم؛ اینک ما و شما خواننده جستجوگر، و یک نویسنده اهل تسنن منصف و اسناد و مدارک او درباره فضایل و ولایت و امامت و حق امیر مؤمنان علی علیه السلام و موضوع های گوناگون مطروحه از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که همه از کتب معتبر اهل سنت چه قدیم که توسط راویان مورد اعتماد آنان است و چه از مصادر و مساینده که در صحاح و سنن نقل گردیده

است توسط بزرگی از خود اهل سنت. یعنی: خطیب معروف غیر قابل انکار(البته نه، نزد آنهایی که حتی آیات الهی را به رأی نحیف خود تأویل می کنند) مؤلف کتاب مناقب:

حافظ موفق بن احمد البکری المکی(حنفی) الخوارزمی

اشاره

خواننده محقق توجه دارد که مطالب و اسناد درباره امامت و سایر فضایل و ویژگیهای علی علیه السلام و سفارشهای پیامبر درباره او و اهل بیتش را به تکرار و با ذکر اسناد و مصادر آورده ایم اینجا می خواهیم از قلم یک نفر سرشناس محقق از اهل – تسنن – که او را و کتاب او را حتی دشمنان اسلام و افراطی های اهل تسنن هم نتوانسته اند سرزنش ورد کنند، چرا که هیچ مطلبی را درباره امام علی علیه السلام نیاورده است. مگر اینکه راویان حدیث همه معتبر و غیر قابل خدشه نزد اهل سنت و جماعت و محل وثوق باشند، به نحوی که انکار آنها موجب انکار مذهب و غیره می شود بله می خواهیم(لب و خلاصه) بعض احادیث را برای یاد آوری و ثبت در حافظه ذکر کنیم و الزاماً همه با اشاره ذکر می شود و جوینده اسناد و تفصیل را به کتاب مشار الیه یعنی خطیب خوارزم به نام «المناقب تألیف موفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی متوفی سنه ۵۶۸ هجری قمری، تحقیق الشیخ مالک المحمودی نشر مؤسسه النشر الاسلامی چاپ دوم ۱۴۱۱..ق که امروز در همه کتابفروشی ها و مخصوصاً کتابخانه ها موجود است مراجعه فرماید.

زیرا اگر بخواهیم اسناد را ذکر کنیم باید کتاب را نقل کرد که مقدور نیست حتی بعض احادیث طولانی را که در بحث تأثیر فراوان دارد به جهت گریز از اطاله، صرف نظر می شود.

ص : ۲۹۵

خلاصه اینکه خوارزمی کتاب مناقب خود را در بیست و هفت فصل و ۴۱۶ فضیلت تنظیم کرده است که از اسامی و القاب حضرت علی علیه السلام شروع و با ذکر شهادت در فصل بیست و ششم و مدت خلافت و سال حضرت در فصل بیست و هفتم خاتمه پیدا می کند ما در حد ظرفیت مجموعه حاضر در دست، گلچینی از فصول را بدون ذکر راویان انتخاب و به نظر شیفتگان آن حضرت می رسانیم اللهم و فقنا به درک محبته و سعی فی شیعته –

.....

• با ذکر یازده راوی معتبر از نظر او و دیگر اهل سنت از سلمان فارسی(رضی الله عنه) که گفت:

شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اول کسی که روز قیامت بر حوض کوثر وارد می شود، اول کسی است که اسلام آورد و آن علی بن ابی طالب است.(۱)

• هفت راوی تا محمد بن اسحاق که گفت:

علی بر پیامبر وارد شد پیامبر نماز می خواند علی پرسید این کار چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دینی است که من به آن برگزیده شده ام، و تو را دعوت می کنم به خدایی که شریک ندارد و یگانه است و کفر به لات و عزى علی گفت از ابوطالب پرسش می کنم، پیغمبر فرمود: فعلاً این امر را مکتوم دار، علی شب را صبر کرد و خداوند اسلام را به قلب او وارد ساخت صبح نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و شهادتین گفت و از لات و عزى تبری جست و مأمور به پنهان داشتن دین خود شد. (۲)

* با هشت واسطه حدثنا ابراهیم بن سعید الجوهري وصی المأمون حدثنی: امیر المؤمنین «الرشید» عن ابيه، عن جده عن عبدالله بن عباس قال:

شنیدم که عمر بن الخطاب در حالی که عده ای نزد او بودند، صحبت شد

۱- مناقب خوارزمی، ص ۵۲، فضیلت ۱۵.

۲- همان، ص ۵۲-۵۳، فضیلت ۱۶.

ص: ۲۹۶

از اول کسانی که در اسلام آوردن سبقت داشتند و عمر گفت: علی است؛ من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلت را برای علی ذکر فرمود که اگر یکی از آنها برای من «عمر» بود محبوب تر بود از اینکه همه آنچه که خورشید بر آن می تابد از من بود.

من (عمر) و ابو عبیده و ابوبکر و جمعی از اصحاب پیامبر نزد پیامبر بودیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر شانه علی علیه السلام زد و گفت:

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا وَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.»

«یا علی تو اول مؤمنی از جهت ایمان و اول مسلمانی از جهت اسلام، و تو به منزله برادر من هستی چنانچه هرون موسی را بود (یعنی برادر و خلیفه من همانطور که هرون از برای موسی بود). (۱)

از فصل پنجم در بیان اینکه علی از اهل بیت است

* با ده واسطه از ابی سعید الخدری که گفت: چون نازل شد،

قوله تعالى:

«وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبَّرَ عَلَيْهَا» (۲)

كان رسول الله صلى الله عليه و آله يأتي باب فاطمه و على عليه السلام تسعه اشهر في كل صلوه فيقول:

الصلوه يرحمكم الله

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (٣)

۱- همان، ص ۵۴ - ۵۵، فضیلت ۱۹.

۲- سورة طه: آیه ۱۳۲.

۳- سورة الاحزاب، آیه ۳۳.

ص : ۲۹۷

«چون آیه ۱۳۲ سوره طه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد بر در خانه فاطمه و علی (نه ماه) و می فرمود: (الصلوه) نماز را به پادارید خدا رحمت کند شما را که خداوند اراده فرمود هر پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را مطهر و پاکیزه نگاه دارد. (۱)» (۲)

• همچنین با هشت واسطه از ام سلمه که گفت در خانه من آیه:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۳)

نازل شد پیامبر فرستاد به سوی فاطمه و علی و حسن و حسین علیه السلام و گفت: اینها اهل بیت من هستند، من (ام سلمه) گفتم آیا من از اهل بیتم، فرمود بلی انشاء الله. (۴)

• با دوازده واسطه از عبدالرحمن بن ابی لیلی که گفت: پدرم گفت:

پیغمبر صلی الله علیه و آله روز خیر برای علی پرچم بست و او را به سوی فتح خیر فرستاد، و خداوند به دست علی خیر را فتح کرد. و روز غدیر پیامبر مردم را متوقف کرد و به آنها اعلام کرد: علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است و به او گفت تو از منی و من از توام و او را (علی را) گفت جهاد کن با کسانی که تأویل می کنند قرآن را چنانچه قتال کردی در راه نزول قرآن و گفت علی را، توبه منزله هرونی موسی را از برای من و او را گفت: من دوستم با هر که با تو دوست می باشد، و دشمنم با هر که با تو دشمنی کند، و گفت صلی الله علیه و آله: در شأن او که تو عروها الوثقی هستی، و گفت: تو تبیین می کنی بعد از من هر چه که بر مردم مشتبه شود، و گفت: تو امام هر مؤمن و مؤمنه می باشی و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من هستی و

۱- مناقب خوارزمی، ۶۰ فصل پنجم، فضیلت ۲۹.

۲- تاریخ ابن عساکر ترجمه امام علی ابن ابیطالب علیه السلام، ج ۳۲۰ و فیه ثمانیه اشهر الدر المنثور ج ۵، ص ۱۹۸؛ شواهر التنزیل للحافظ الحکانی، ج ۲، ص ۹. مع اختلاف یشیر.

۳- .سوره الاحزاب، آیه ۳۳.

۴- .مناقب خوارزمی، ص ۶۱، فضیلت ۳۰.

ص : ۲۹۸

گفت: تو کسی هستی که درباره تو نازل شد.

« وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ » (۱)

و گفت من اول کسی هستم که زمین را پیمودم و تو با من بودی و گفت: من کنار حوض کوثرم و تو با منی و گفت: او را(علی را) من اول کسی هستم که وارد بهشت می شوم و تو با منی و حسن و حسین و فاطمه داخل می شوند بهشت را و گفت: خدای تعالی مرا به قیام سفارش و تبلیغ فضایل تو کرد؛ پس قیام کردم در بین مردم و به آنها رسانیدم آنچه را که خداوند امر فرموده بود به تبلیغ آن.

و گفت: او را(علی را) پرهیز کن از حقد و حسد و عداوتهایی که از(فضایل) تو در سینه ها است و اینک ظاهر نمی کنند تا بعد از فوت من اینها را خدا لعنت می کند و همه لعنت می کنند آنها را، سپس گریست از آن حضرت صلی الله علیه و آله سؤال شد یا رسول الله! از چه می گویی؟ فرمود: خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام این حسودان و کینه ورزان ظلم می کنند در حق اهل بیت و حق آنان را می ربایند و قتال می کنند با او و می کشند او را(علی را) و می کشند فرزند او را و ظلم می کنند به آنها بعد از من. و جبرئیل از طرف خداوند عزوجل خبر داد این ظلم و جفاکاری تا قیام قائم آل البيت و پیروز شدن و برتری یافتن حق و مقام آنها و اجتماع امت بر محبت آنها.

آن عداوتها و کینه ورزی ها(در مقابل این محبتها) ناچیز و آن متنفران و دشمنان ذلیل ایشانند(اهل بیت) و مداحین و ستایش گران آنها(اهل بیت) بسیارند این اتفاقها در هنگام تغییر یافتن شهرها و ضعف پیدا کردن بندگان و ناامیدی از فرج است و همین وقت است که قائم ظهور می کند.(۲)

و گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسم او(قائم آل محمد) مثل اسم من و از فرزند دخترم فاطمه است خداوند حق را به وسیله ایشان ظاهر می کند و به

۱- .سوره توبه، آیه ۳.

۲- .مناقب خوارزمی، ص ۶۱-۶۲، فضیلت ۳۱.

ص : ۲۹۹

شمشیر آنها آتش باطل خاموش می شود و مردم به رغبت از آنها(اهل بیت؛ قائم) اطاعت می کنند.

قال:(راوی) و گریه پیامبر آرام شد و گفت: ای مردم بشارت باد شما را به فرج به درستی که وعده خدا خلاف نمی شود، و

حکم او برگشت ندارد، او حکیم و آگاه است و به درستی که پیروزی از جانب خدا نزدیک است.

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً اللَّهُمَّ اكْلَأْهُمْ وَ ارْزَعْهُمْ وَ كُنْ لَهُمْ وَ انْصِرْهُمْ وَ أَعِزَّهُمْ وَ لَمَّا تُدِلَّهُمْ وَ اخْلُفْنِي فِيهِمْ إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ» (۱) (۲).

• با هشت واسطه از واثله بن الاسقع که گفت:

چونکه جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را زیر عبای خود گفت: خدایا قرار دادی صلوات و رحمت و مغفرت و بهشت خود را برای ابراهیم و آل ابراهیم، خدایا اینها (علی - فاطمه - حسن و حسین) از من هستند و من از آنها بنابراین صلوات و رحمت و مغفرت و بهشت خود را عطا فرما به من و به این اهل بیتم. (۳)

• با نه واسطه از ابی عثمان الهدی: از علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت:

با پیامبر صلی الله علیه و آله در جاده مدینه می رفتیم وارد باغی شدیم: گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیزی بهتر از باغ است فرمود چه چیز بهتر از حدیقه، برای تو

۱- . همان، ص ۶۱ تا ۶۳.

۲- . توضیحاً چون این حدیث نسبتاً مفصل و جامع بود مناسب است خواننده از نام راویان حدیث نیز مطلع شود صفحه ۶۱ - فضیلت ۳۱ - و انبأنی مذهب الائمة ابوالمظفر عبدالملک بن علی بن محمد الهمدانی اجازه، اخبارنی محمد بن الحسین بن علی البزاز اخبارنی ابومصور محمد بن محمد بن عبدالعزیز، اخبارنی هلال بن محمد بن جعفر، حدثنی ابوبکر محمد بن عمر الحافظ حدثنی ابوالحسن علی بن موسی الخراز من ابومریم عن ثویر بن ابی فاخته عن عبدالرحمن بن ابی لیلی قال: قال ابی: دفع النبی الی آخر.

۳- . همان، ص ۶۳.

ص : ۳۰۰

در بهشت بهتر از اینهاست، وارد باغ دیگری شدیم باز سؤال کردم چه چیز بهتر از باغ است فرمود: برای تو در بهشت بهتر از اینها هست تا از هفت باغ رد شدیم و من می گفتم چه چیز از باغها بهتر است و حضرت می فرمود برای تو در بهشت نیکوتر از اینها هست. در حالی که راه می رفتیم متوجه شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال گریه کردن است گفتم یا رسول الله چرا می گریی؟ فرمود: کینه هایی در سینه گروه هایی است از تو که ظاهر نمی کنند مگر بعد از من. گفتم: دین من محفوظ است فرمود:

«فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ» (۱)

• با ده واسطه از ابن عباس که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر همه مردم بر محبت علی علیه السلام متفق می شدند

خداوند آتش دوزخ را خلق نمی کرد. (۲)

• با چهارده واسطه از عایشه که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من بود و در حال موت فرمود: حبیب مرا بخوانید اینجا من ابابکر را وارد کردم حضرت نگاهی به او کرد و سر خود را بر بالین نهاد و فرمود: ادعوا الی حبیبی! دوست مرا برای من حاضر کنید. پس من (عایشه) گفتم: وای بر شما برای او علی ابن ابیطالب را حاضر کنید. به خدا غیر او را نخواسته است پس چون علی علیه السلام حاضر شد، بلند شد و شمدی که روی او بود بلند کرد و علی را داخل کرد و او را در بر گرفت تا قبض روح شد. (۳)

خواننده صاحب ذوق توجه داشته باشد که در یادداشت های احادیث ذکر شده در مناقب خوارزمی در هر فصل حدیث هایی در یک موضوع اما به نحو متواتر و یا عبارات مختلف و در مواقع و مناسبت های گوناگون است؛ و ما حدیث یا حدیث هایی را جهت اختصار گزینش و ثبت می کنیم.

۱- . همان، ص ۶۵، فضیلت ۳۵.

۲- . همان، ص ۶۷، فضیلت ۳۸.

۳- . همان، ص ۶۸، فضیلت ۴۱.

ص : ۳۰۱

• با هفت واسطه مردی سلمان را گفت:

چه چیز محبت تو را نسبت به علی چنین شدید کرده است؟ سلمان گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست دارد و کسی که بغض علی را داشته باشد مرا دشمن داشته است. (۱)

• با چهارده واسطه از عمار یاسر که گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی طوبی بر کسیکه دوست دارد تو را و با تو راست و صادق باشد و وای بر کسیکه دشمن تو باشد و در حق تو دروغ گوید. (۲)

• با دوازده واسطه که انس گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند از نور صورت علی بن ابیطالب هفتاد هزار ملک خلق کرد، که تا روز قیامت برای او و برای دوستانش طلب غفران (رحمت الهی) می کنند. (۳)

• با نه واسطه از عبدالله که گفت:

رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود علی علیه السلام بر (فردوس) که کوهی است مشرف بر بهشت و فوق آن عرش پروردگار است، نشسته است و از بدنه و زیر آن نهرهای بهشت جاری است و به اطراف بهشت پخش می شوند، و علی علیه السلام بر یک کرس نشسته است از نور که تسنیم از بین دو دست او جاری است؛ احدی اجازه عبور از صراط را ندارد مگر برات ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او علیه السلام را همراه داشته باشد؛ پس همه دوستان او به بهشت مشرف می شوند، و دشمنان او روانه آتش. (۴)

• با ده واسطه از ابن عمر که گفت: رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود:

کسی که دوست دارد علی علیه السلام را خداوند می پذیرد نماز، روزه و قیام

۱- همان، ص ۷۰، فضیلت ۴۴.

۲- همان، ص ۷۰، فضیلت ۴۵.

۳- همان، ص ۷۱، فضیلت ۴۷.

۴- همان، ص ۷۱، فضیلت ۴۸.

ص: ۳۰۲

اورا و به استجابت می رساند دعای او را و کسی که دوست دارد آل محمد صلى الله عليه و آله را ایمنی دارد از حساب، میزان و صراط، آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد بمیرد من بهشت اورا کفیل در جمع انبیا و آگاه باشید کسی که دشمنی کند آل محمد صلى الله عليه و آله را روز قیامت وارد می شود در حالی که بین دو چشم او یأس از رحمت خدا نوشته شده است. (۱)

• با ده واسطه از ابن بریده از پدرش که گفت:

روزی پیامبر صلى الله عليه و آله برای ما فرمود: خداوند تبارک و تعالی مرا امر فرموده است دوست بدارم چهار نفر از اصحابم را که او نیز آنها را دوست می دارد. گفتیم: یا رسول الله آنها (این چهار نفر) چه کسانی هستند قال صلى الله عليه و آله: فان علیاً منهم) فرمود: به تحقیق علی از آنهاست، فردا نیز همین موضوع را تکرار فرمود: با ز ما پرسیدیم این چهار نفر کدام هستند یا رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: به درستی که علی علیه السلام از آنهاست روز سوم نیز همین فرمایش را تکرار کرد و ما پرسیدیم یا رسول الله صلى الله عليه و آله اینها کدام یک از اصحاب شما هستند؟ فرمود: به یقین علی علیه السلام و اباذر و المقداد بن الاسود الکندی و سلمان الفارسی (۲) G

• با ده واسطه از علی علیه السلام که فرمود:

در زمان حکومت عمر زنی حامله را آوردند که حضور عمر اعتراف به فجور کرده بود و عمر حکم رجم او را داده بود، او را برای اجرای حکم می بردند که در راه به علی علیه السلام برمی خورند. علی علیه السلام سؤال می کند چه کرده است این

زن، می گویند: عمر حکم رجم او را داده است علی علیه السلام او را برمی گرداند نزد عمر و به عمر می گوید حکم رجم این زن را داده ای می گوید بلی چون نزد من اعتراف به فجور کرد. علی می گوید این حکم تو بر این زن بود چگونه است حکم تو بر آن که در شکم اوست (بر آنکه

۱- . همان، ص ۷۳، فضیلت ۵۱.

۲- . همان، ص ۷۴ - ۷۵، فضیلت ۵۴.

ص: ۳۰۳

بر او آبستن است) علی علیه السلام می فرماید شاید تو خون بچه را ریخته و خفه اش کرده بودی عمر گفت چنین است. علی گفت: نشنیده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حد جاری نمی شود بر کسی که در بلا باشد و اعتراف کند یا در بند یا تهدید شده باشد، اینگونه اعتراف معتبر نیست. پس عمر او را رها کرد و گفت: زنان عاجزند از اینکه بزانند همانند علی بن ابیطالب علیه السلام را اگر علی نبود عمر در مهلکه افتاده بود. لولا علی علیه السلام لهلک عمر. (۱)

• با سیزده واسطه از ابی سعید الخدری که گفت:

گفت رسول الله صلی الله علیه و آله: ان اقضى امتی علی ابن ابیطالب: «پیامبر فرمود، بهترین قاضی امت من علی ابن ابیطالب است». (۲)

• با یازده واسطه از سلمان G که پیامبر فرمود:

اعلم امتی من بعدی علی ابن ابیطالب علیه السلام «عالم ترین امت من بعد از من علی علیه السلام می باشد». (۳)

• با سیزده واسطه از عبدالله بن مسعود که گفت:

فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله حکمت را ده قسمت کردند نه قسمت را به علی علیه السلام و یک قسمت را به دیگر مردم. (۴)

• با نه واسطه از ابن عباس که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

من مدینه علم هستم و علی در آن مدینه است هر کس می خواهد علم بیاموزد از در وارد شود. (از علی بیاموزد) (۵)

• با هفت واسطه از ابی الحمراء که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس می خواهد نظر کند به آدم از جهت علم و دانش

۱- . همان، ص ۸۰ - ۸۱، فضیلت ۶۵.

۲- . همان، ص ۸۲، فضیلت ۶۶.

۳- . همان، ص ۸۲، فضیلت ۶۷.

۴- . همان، ص ۸۲، فضیلت ۶۸.

۵- . همان، ص ۸۳، فضیلت ۹۶.

ص : ۳۰۴

او و به سوی نوح توجه کند از جهت فهم او و به یحیی بن زکریا از جهت زهد او و به موسی بن عمران از جهت دلیری او بنگرد علی بن ابیطالب علیه السلام را [که جامع این صفات می باشد].^(۱)

• با ده واسطه از ابن برید از پدرش که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر پیامبری وصی و وارثی می باشد و مسلم علی علیه السلام وصی و وارث من می باشد.^(۲)

• با نه واسطه از انس که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

ای انس بریز من وضو، بگیرم، وضو گرفت و ایستاد و دو رکعت نماز به جا آورد و گفت یا انس اول کسی که بر تو وارد شود از این در

«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ، وَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ»

می باشد. انس گوید گفتم: خدایا مردی از انصار باشد و حرفم را پنهان داشتم که ناگاه علی علیه السلام وارد شد پیامبر پرسید چه کس می باشد، گفتم: علی علیه السلام پیامبر از جای خود بلند شد در حالی که از بشارت شاد بود با علی علیه السلام معانقه فرمود و عرق صورت خود را با دست گرفت و به صورت علی کشید و عرق صورت علی را گرفت و به صورت خود کشید. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله دیدم کاری کردید که پیش از این چنین با من نفرموده بودی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا نکنم تو پس از من دین مرا ادا می کنی و صدای مرا به گوش ها می رسانی و در هر چه و هر امری که بعد از من مورد اختلاف واقع شود تو حکم درست را خواهی کرد.^(۳)

• با ده واسطه از علقمه از عبدالله که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد زینب بنت جحش بیرون آمد و آمد به خانه ام سلمه که نوبت او بود، ملاقات پیامبر قرار نگرفته بود که علی علیه السلام آهسته در زد پیامبر شنید

۱- . همان، ص ۸۳، فضیلت ۷۰.

۲- . همان، ص ۸۵، فضیلت ۷۴.

ص: ۳۰۵

و ام سلمه ناشنیده انگاشت، اما پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: بلند شو و در را باز کن برای او، ام سلمه گفت: یا رسول الله این کیست که در را باز کنم برای او و وقت ملاقات مرا بگیرد در حالی که درباره من دیروز آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که گویی غضبناک بود فرمود: به تحقیق اطاعت از رسول خدا اطاعت از پروردگار است و کسی که نافرمانی کند پیامبر را نافرمانی کرده است خدا را.

بی تردید مردی که بر در خانه ایستاده است جاهل و نادان نیست، دوست می دارد خدا و رسولش را و دوست می دارند او را خدا و رسولش؛ پس در را باز کردم، و به طرف سراپرده رفتم، او از کنار راه چنانچه صدا و حرکت او حس نمی شد اجازه خواست و وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شناختی او را گفتم بلی! علی ابن ابیطالب است پیامبر فرمود: گواهی می دهم که همه حالات او حالات من است گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. او صندوق علم من است بشنو چه گفتم و شهادت بده آنچه را که گفتم او قاتل ناکثین قاسطین و مارقین بعد از من است، بشنو چه گفتم و شهادت بده از آنچه را که گفتم، اگر کسی عبادت کند خدا را هزار هزار سال بین رکن و مقام و به ملاقات خدا رود در حالی که بغض علی علیه السلام را داشته باشد خدا او را سرنگون به آتش در می افکند. (۱)

• با یازده واسطه از حرث اعور صاحب لوای علی علیه السلام که گفت:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب بود و فرمود: نشان شما بدهم آدم را در علم و نوح را در فهم و ابراهیم را در حکمت، که همانحال با شتاب علی علیه السلام ظاهر شد، ابوبکر گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله قیاس کردی مردی را به سه پیامبر؟ آفرین آفرین به این مرد، این مرد کیست یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا او را نمی شناسی؟ ابوبکر گفت خدا و رسولش عالم ترند به این چیزها، پیامبر فرمود: ابوالحسن علی بن ابیطالب در این وقت ابوبکر گفت: آفرین آفرین بر تو یا ابالحسن مثل تو یافت نمی شود

ص: ۳۰۶

یا ابالحسن. (۱)

با ده واسطه از سلیمان احمدی از پدرش که گفت:

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آیه ای از قرآن نازل نشده است [هر آیه ای نازل شده است] حتماً من می دانم درباره چه موضوعی نازل شده و کجا نازل شد به تحقیق عطا فرموده است مرا قلبی که بر همه چیز فایق است و زبانی که جستجوی

هر امری را کرده، جواب آن را دانسته است.^(۲)

• باز در همین مورد با ده واسطه از سلیمان الاحمسی از پدرش که گفت:

علی علیه السلام فرمود: آیه ای از قرآن نازل نشد مگر اینکه من دانستم در چه موضوعی و چه وقتی و درباره چه کسی بوده است خداوند به من زبانی روان و قلبی فایق عطا فرموده است.^(۳)

با نه واسطه از ابی البختری که گفت:

علی علیه السلام را دیدم شمشیر پیامبر را بسته [آویخته] عمامه او را بر سر نهاده و خاتم او را در انگشت دارد.

نشست بر منبر و فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی، (هر چه می خواهید از من پرسید پیش از اینکه مرا بازنایید). به تحقیق در میان استخوان سینه من [در قلب من] علوم طیبه ای جمع است علم هایی که تراوش کرده است از دهان رسول الله صلی الله علیه و آله این علم ها چیزهایی است که خورائید مرا رسول الله صلی الله علیه و آله همانند کسی که بچه خود را با ترحم و لطف غذا می خوراند [بدون مخفی کردن چیزی، همه را با من در میان گذاشت در واقع بالش گرانمایی نهاد که من بر آن تکیه زدم، و اینکه می توانم برای اهل تورات (یهود) از کتاب تورات و برای اهل انجیل (نصاری) از کتاب انجیل حکم خدا را بیان کنم به نحوی که علمای آنها صحت و صدق بودن آن را تصدیق کنند به طور حتم آگاه می کنم شما را از آنچه که در

۱- . همان، ص ۸۸-۹۸، فضیلت ۹۷.

۲- . همان، ص ۹۰، فضیلت ۸۱.

۳- . همان، ص ۹۰، فضیلت ۸۲.

ص: ۳۰۷

حق من نازل شده است و شما می خوانید کتاب الله (قرآن) را، چرا نمی اندیشید.^(۱)

با یازده واسطه از ابن عباسی که گفت:

همه علوم شش سهم است که پنج سهم آن از علی علیه السلام می باشد و یک سهم از شش سهم برای همه مردم است و مسلم علی علیه السلام در این یک سهم نیز شریک است بلکه در این یک سهم هم از ما داناتر است.^(۲)

• با یازده واسطه از ابی الطفیل که گفت: علی علیه السلام فرمود:

«سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه إلّا و قد عرفت بلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل أم فی جبل»

«از کتاب خداوند عزوجل پرسید از من به تحقیق آیه ای نیست مگر اینکه من دانسته ام شب نازل شده است یا روز در زمین هموار یا کوه»^(۳)

و از ابی درداء که گفت:

علما سه نفرند، مردی در شام یعنی خود او (ابی درداء) و مردی در کوفه یعنی عبدالله بن مسعود و مردی در مدینه یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام و آن کسی که در شام است [مسایل و مشکلات خود را] سؤال می کند از آن کس که در کوفه است و آن کس هم که در کوفه است سؤال می کند از آن کس که در مدینه است و آن کس که در مدینه است از احدی سؤال نمی کند. (۴)

فصل هشتم: در بیان اینکه حق با علی است و علی با حق است

• با نه واسطه از ابی لیلی که گفت:

رسول خدا فرمود: به زودی بعد از من فتنه ها ایجاد خواهد شد، در آن

۱- . همان، ص ۹۱، فضیلت ۸۵.

۲- . همان، ص ۹۳، فضیلت ۹۸.

۳- . همان، ص ۹۴، فضیلت ۹۲.

۴- . همان، ص ۱۰۲، فضیلت ۱۰۶.

ص: ۳۰۸

هنگام ملازم علی ابن ابیطالب باشید به درستی که علی فاروق بین حق و باطل است. [علی حق و باطل را از هم جدا می کند].
(۱)

• با نه واسطه از ابن عمر [عبدالله عمر] که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«من فارق علیاً فارقی و من فارقی [فقد] فارق الله عزوجل»

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از علی علیه السلام جدایی کند از من جدایی کرده است و هر کس از من دوری گزیند از خدا دور شده است» (۲)

• با ده واسطه از ابوایوب انصاری که گفت:

شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله عمارین یاسر را فرمود: تو را می کشد فتنه تجاوزگر ظالم در حالی که تو با حقی و حق با تو است ای عمار هر گاه دیدی علی یک طرف ایستاده و راه و روشی را انتخاب کرده است و مردم آن طرف و در مقابل او صف آرایی کرده اند با علی باش و مردم را رها کن به طور قطع علی علیه السلام تو را دلالت به چاه گمراهی نمی کند و هرگز تو را از راه هدایت باز نمی دارد.

یا عمار! هر کس شمشیر حمایل کند تا علی را یاری دهد بر غلبه بر دشمن او، خداوند روز قیامت شال زربفتی ز دُر به سینه او آویزد، و هر کس شمشیر علیه علی بندهد، خداوند او را شالی از آتش به گردن آویزد؛ ابویوب می گوید: گفتیم: ای عمار! خوب و کافی تو را هدایت و رهنمایی فرمود. (۳)

با ده واسطه که جابر گفت:

ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابیطالب علیه السلام آمد، و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم به شما پیوست؛ و توجه به کعبه کرد و دست خود را زد به کعبه و گفت به آن کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست؛ به طور قطع این

۱- همان، ص ۱۰۵، فضیلت ۱۰۸.

۲- همان، ص ۱۰۵، فضیلت ۹۱۰.

۳- همان، ص ۱۰۶، فضیلت ۱۱۰.

ص : ۳۰۹

(علی علیه السلام) و شیعه او رستگارانند در روز قیامت، سپس گفت: این (علی علیه السلام اولین شماس است از جهت ایمان و وفا کننده به فرمان و عهد خداوند تبارک و تعالی و پایدارترین شما در اجرای حکم خداوند و عادل ترین حاکم بر مردم که بالسویه حکم و عمل می کند میان مردم و معظم ترین شماس نزد خداوند از جهت مقام و منزلت و نازل شده است در حق او آیه شریفه:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » (۱)

ابویوب انصاری گفت از این پس اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه علی علیه السلام می آمد، می گفتند: «قد جاء خیر البریه» خیر البریه آمد. (۲)

فضیلت ۱۵۲ به لحاظ اهمیت ثبت آیه «۳» مائده [تکمیل] با ذکر راویان حدیث آورده می شود:

اخبرنی سید الحفاظ ابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی من همدان - اخبرنا ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمدانی - کتابه [اخبرنا الشریف ابوطالب المفضل بن الجعفری باصبهان، اخبرنی الحافظ ابوبکر بن مردویه اجازه حدثنی جدی] حدثنی عبدالله بن اسحاق البغوی حدثنی الحسن بن علیل العنزی، حدثنا محمد بن عبدالرحمان الذراع.

حدثنی قیس بن حفص، حدثنی علی بن الحسن، ابوالحسن العبدی، عن ابی هارون العبدی، عن ابی سعید الخدری که گفت:

به تحقیق پیامبر صلی الله علیه و آله روزی که مردم را دعوت کرد در غدیر خم به سوی علی، امر کرد خار و خاشاک را از زیر

۱- . بینه، ۷.

۲- . مناقب خوارزمی، ص ۱۱۱ - ۱۱۲، فضیلت ۱۲۰..

ص : ۳۱۰

پس بر جایگاه ایستاد و این روز پنجشنبه بود، آنگاه مردم را به سوی علی علیه السلام خواند و بازوی او را گرفت و بلند کرد به نحوی که سفیدی زیر بغل او ظاهر شد [اوامر الهی را رساند]، سپس در حالی که هنوز مردم متفرق نشده بودند، نازل شد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)

پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت:

الله اکبر علی اکمال الدین، و اتمام النعمه، و رضی الرب برسالاتی، و الولایه لعلی، ثم قال: أَللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ.

در این هنگام حسان بن ثابت گفت اجازه فرماید یا رسول الله اییاتی بگویم حضرت فرمود: بگو به لطف و برکت خداوند پس حسان گفت ای بزرگان قریش بشنوید شهاده رسول خدا صلی الله علیه و آله را! و گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بأنی مولاکم نعم، و نبیکم الهک مولانا و انت ولینا فقال له قم یا علی فانتی [فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ هناک دعی اللهم و ال ولیہ

بخم واسمع بالرسول منادیا فقالوا و لم ییدوا هناک التعایها ولا تجدن فی الخلق للامر عاصیا رضیتک من بعدی اماماً و هادیاً (۲) فکونوا له انصار صدق موالیا و کن للذی عادى علیاً معادیا (۳)

• با یازده واسطه که جابر گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک شجره هستیم و مردم از

۱- . سوره مائده، آیه ۳.

۲- . مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵ - ۱۳۶، فضیلت ۱۵۲.

۳- . دو بیت آخر از مفید ثبت شد.

ص : ۳۱۱

شاخه های متعدد. (۱)

• با یازده واسطه که سلمان گفت: پیامبر خدا محبوب من محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزوجل که تسبیح و تقدیس می کردیم او را چهل هزار سال پیش از خلق آدم و آنگاه که خداوند آدم را خلق فرمود این نور در صلب آدم قرار گرفت و هر جا منتقل شد یکی بود تا در صلب عبدالمطلب جزئی من و جزء دیگر علی می باشد. (۲) و در حدیثی مشابه در پی این حدیث آورده است: (تا اینکه در صلب عبدالمطلب قرار گرفت آنجا آن را به دو قسم تقسیم کرد قسمی را در صلب عبدالله، و قسمی را در صلب ابیطالب پس من از علی هستم و علی از من است، گوشت او گوشت من و خون او خون من است بنابراین کسی که او را دوست بدارد مرا دوست می دارد و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی می کند. (۳)

• با نه واسطه از زید بن ارقم که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: من دشمنم با هر که با شما دشمن باشد و دوستم با هر که دوست شما باشد. (۴)

• با نه واسطه از زید بن ارقم که گفت:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مراجعت فرمود و وارد منطقه غدیر شد امر کرد زیر درختان تنومند را آماده کردند. سپس گفت: گویی من به سوی پروردگار خوانده شدم [وفاتم نزدیک است] و من پذیرفته ام بدانید که من از خود به جای می گذارم بین شما دو چیز را که بسیار گرانبها هستند در حالی که هر یکی از آنها گرامی تر است از دیگری، کتاب خدا و عترت من و اهل بیتم تأمل کنید چگونه با آنها بعد از من رفتار و برخورد خواهید

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۵ - ۱۴۶، فضیلت ۱۷۰.

۲- همان، ص ۱۴۵، فضیلت ۱۶۹.

۳- همان، ص ۱۴۵ - ۱۴۶، فضیلت ۱۷۰.

۴- همان، ص ۱۴۹ - ۱۵۰، فضیلت ۱۷۷.

ص: ۳۱۲

کرد، آن دو (کتاب خدا و عترت من) از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در حوض کوثر (قیامت) وارد شوند.

سپس فرمود: به درستی که خدای عزوجل صاحب اختیار من و من صاحب اختیار هر مؤمن هستم: در آن حال دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کس من صاحب اختیار او هستم پس این (علی) صاحب اختیار اوست، بعد گفت: خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او دشمنی کند. گوید: زید را گفتم تو خود شنیدی آنچه را رسول الله گفت: جواب داد زیر درختها کسی نبود مگر به چشم خود دید و با گوش خود شنید. (۱)

• با ده واسطه از عدی بن ثابت از براء که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج هنگام برگشتن در بین مکه و مدینه فرود آمد و منادی مردم را به نماز خواند و دست علی را گرفت و گفت: آیا من صاحب اختیارتر از خود مؤمنین نیستم به آنها؟ همه گفتند: بلی هستی، باز فرمود: آیا من صاحب اختیارتر از هر مؤمنی از خود او بر او نیستم؟ همه گفتند بلی، گفت: پس این (علی علیه السلام) صاحب اختیار هر کسی است که من صاحب اختیار او هستم خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که با او دشمنی کند هر کسی را من صاحب اختیارم علی صاحب اختیار اوست. پس عمر بن الخطاب از این پس می گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابیطالب تو صبح کردی در حالی که مولای هر مؤمن و مؤمنه هستی. (۲)

• با ده واسطه از ابی هریره که گفت:

• هر کس روز هجدهم ذیحجه را روزه بدارد خداوند صواب شصت سال روزه را به او عطا می فرماید چرا که این روز غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- . همان، ص ۱۵۴، فضیلت ۱۸۲.

۲- . همان، ص ۱۵۵ - ۱۵۶، فضیلت ۱۸۳.

ص: ۳۱۳

دست علی را گرفت و گفت هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد و یاری کن هر کس او را یاری کند در آن موقع عمر بن خطاب به علی گفت: احسنت، آفرین بر تو باد ای فرزند ابیطالب، صبح کردی [از امروز] تو مولای من و مولای تمام مسلمین هستی (۱).

• با نه واسطه سعید بن وهب و عبد خبر که گفتند:

ما در رحبه [میدان بزرگ کوفه] شنیدیم که علی علیه السلام قسم داد مردم را که هر کس شنیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هر کس من مولای اویم پس این علی مولای اوست، آن دو گفتند: عده ای از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که حاضر بودند ایستادند و شهادت دادند که ما شنیدیم رسول خدا چنین فرمود. (۲)

• با یازده واسطه از عمار بن یاسر و ابی ابوب، قالا:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله حق علی علی المسلمین حق الوالد عن ولده. (۳)

• با نه واسطه از زید بن ارقم که گفت:

خانه چند نفر از اصحاب در به داخل مسجد داشت پیامبر صلی الله علیه و آله یک روز همه درها را مسدود فرمود جز در خانه

علی علیه السلام را، زید گفت: مردم برای این کار با پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو پرداختند، پس رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاد و پس از حمد و

۱- . همان، ص ۱۵۶، فضیلت ۱۸۴. و رواه ایضاً ابن مغازلی در مناقب خود، ۱۸ و آورده (دنباله حاشیه در حاشیه صفحه بعد خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۸، ص ۲۹۰ و هکذا روزه گرفتن روز هجدهم ذیحجه را خدا قرار داده است برای شکرگزاری اتمام نعمت بر بندگانش و اکمال دین به سبب نصب علی علیه السلام امام بر مسلمین و خلیفه بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله.

۲- . همان، ص ۱۵۶ - ۱۵۷، فضیلت ۱۸۵.

۳- . همان، ص ۳۲۱، فضیلت ۳۲۷.

ص: ۳۱۴

ثنای پروردگار فرمود: اما بعد یعنی بعد از حمد خداوند بدانید که من مأمور از طرف پروردگارم شدم به سد درها مگر باب علی علیه السلام، سوگند به خدا سد نکردم در خانه ای را و باز نگذاشتم مگر به امر پروردگار و متابعت از او. (۱)

قال رضی الله عنه: و روی السید ابوطالب باسناده عن عَلْقَمَةَ وَ الْمَسُودِ قَالَا: أَتَيْنَا أَبَا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيَّ فَقُلْنَا: يَا أَبَا أَيُّوبَ، إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَكَ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ أَوْحَى إِلَيْ رَاحِلَتِهِ فَبَرَكْتَ عَلَى بَابِكَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ضَيْفًا لَكَ فَضِيلَهُ اللَّهُ فَضْلَكَ بِهَا فَأَخْبَرْنَا عَنْ مَخْرَجِكَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَإِنِّي أَقْسِمُ لَكُمْ إِنَّهُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَنْتُمْ فِيهِ وَ لَيْسَ فِي الْبَيْتِ غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ حِ الْإِسْ عَنْ يَمِينِهِ وَ أَنَا عَنْ يَسَارِهِ وَ أَنْسَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ تَحَرَّكَ الْبَابُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْظُرْ مَنْ بِالْبَابِ فَخَرَجَ أَنْسٌ فَنَظَرَ فَقَالَ هَذَا عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ فَقَالَ افْتَحْ لِعَمَارٍ الطَّيِّبِ الْمُطَيِّبِ فَفَتَحَ أَنْسٌ لِعَمَارٍ وَ دَخَلَ عَمَارٌ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَ قَالَ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِي أُمَّتِي هَنَاتٌ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ قَدْ تَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنْ يَمِينِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَادِيًا وَ سَلَكَكَ عَلِيٌّ وَادِيًا فَاسْلُكْ وَادِيَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَلَّ عَنِ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَ لَا يَدُلُّكَ عَلَى رَدًى يَا عَمَارُ طَاعَهُ عَلِيٌّ طَاعَتِي وَ طَاعَتِي طَاعَهُ اللَّهُ.

او گفت رضی الله عنه: که روایت کرد سید ابوطالب از علقمه و اسود که گفتند: ابویوب انصاری آمد نزد ما به او گفتیم: یا ابا ایوب خداوند تو را اکرام فرمود به مصاحبت پیامبرش صلی الله علیه و آله که بر تو وارد شد و به خانه تو مهمان تو گردید این قضیلتی است که خداوند تو را به آن مفتخر فرمود ما را آگاه کن از مراد او با علی ابن

۱- . همان، ص ۳۲۷، فضیلت ۳۳۸.

ص: ۳۱۵

ایطالب، ابو ایوب گفت: قسم می خورم برای شما که پیامبر در همین محلی که شما الان در آن هستید تشریف داشت و هیچ

کس جز رسول خدا و علی که طرف راست او نشسته بود و من طرف چپ او و انس بن مالک در برابر او ایستاده بود که صدای در خانه آمد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود نگاه کن بین چه کسی بر در خانه است، انس رفت نگاه کرد و گفت: عمار یاسر است، پیامبر فرمود: در را به روی عمار طیب و طاهر باز کن انس در را باز کرد عمار وارد شد و سلام کرد بر پیامبر و حضرت به او خوش آمد گفت: و فرمود ای عمار بعد از من میان امت من وقایع ناگواری پیش خواهد آمد تا آنجا که بین آنها شمشیر کشیده می شود و عده ای عده دیگر را می کشند و جمعی از جمع دیگر تبری می جویند و سفارش می کنم تو را به این اصلع [اشاره فرمود به علی علیه السلام که سر او مو نداشت] که در طرف راست من نشسته است، و اگر تمام مردم یک طرف و علی یک طرف، تو طرفی که علی باشد برگزین و دیگران را ترک کن به تحقیق علی تو را از راه هدایت بر نمی گرداند و تو را به گمراهی راهنمایی نمی کند یا عمار طاعه علی علیه السلام اطاعت من و اطاعت کردن از من اطاعت کردن از پروردگار است. (۱)

و روی الناصر للحق باسناده فی حدیث طویل قال: لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَفْتَحَ خَيْرٍ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالَهُ - لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمِكَ وَ مِنْ فَضْلِ طُهُورِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ، وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرِثُنِي وَ أَرِثُكَ، وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنَّكَ تُؤَدِّي ذِمَّتِي، وَ تُقَاتِلُ عَلَيَّ سَيِّئَتِي، وَ أَنَّكَ غَدَا فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي، وَ أَنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى مَعِيَ، وَ أَوَّلُ دَاخِلِ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي، وَ أَنْ شِيعَتَكَ عَلَى مَنْابِرٍ

۱- . همان، ص ۱۹۳، فضیلت ۲۳۲.

ص: ۳۱۶

مِنْ نُورٍ وَ أَنَّ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِكَ وَ فِي قَلْبِكَ وَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ. (۱)» (۲)

و روایت کرده است ناصرالحق با اسنادی طولانی این حدیث را و گفت: روزی که علی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح خیر آماده شد پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: اگر نبود که درباره تو از امت من می گفتند آنچه را که گفتند نصاری درباره عیسی مسیح علیه السلام در حق تو می گفتم گفتنی هایی را که از آن پس از هر راهی عبور کنی خاک راه تو را از زیر قدمهایت و آب وضو و طهارت (غسل) تو را برمی گرفتند و آن را به منظور شفا به کار می بردند اما همین کفایت می کند که بگویم: تو از منی و من از توام تو از من ارث می بری و من از تو ارث می برم و تو به منزله هارون موسی را می باشی برای من جز اینکه بعد از من پیامبری نیست، تو ذمه و قرض مرا ادا می کنی و مبارزه می کنی برای اجرای سنت من، و مسلم تو فردای آخرت نزدیک ترین مردم هستی به من و اول کسی هستی که بر سر حوض بر من وارد می شوی و اول کسی هستی که شرافت از من پیدا می کنی و اول کسی هستی که داخل بهشت خواهی شد از امت من و تحقیقاً شیعیان تو بر تختهای نور قرار دارند و حق بر زبان تو جاری و در قلب تو جایگزین و بر چشم تو نورافشانی می کند (۳)

و أَخْبَرَنِي سَيِّدُ الْحَافِظِ أَبُو مَنْصُورٍ شَهْرَدَارُ بْنُ شَيْرَوَيْهِ بْنِ شَهْرَدَارِ الدِّيلَمِيِّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ مِنْ هَمْدَانَ - أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَتْحِ عَبْدُ دُوسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ دُوسِ الْهَمْدَانِي - كِتَابَهُ [أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ أَبُو طَالِبِ الْمَفْضَلِ بْنُ جَعْفَرٍ بِاصْبَهَانَ أَخْبَرَنِي الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ بْنُ مَرْدَوَيْهِ

١- . به تقریب مفصلتر در فضیلت ۱۴۳ مسند الی مولا علی علیه السلام از قول حضرتش که گفت: پیامبر در روز فتح خیبر من به چنین فرمود

٢- . همان، ص ۱۵۸، فضیلت ۱۸۸.

٣- . به تقریب مفصلتر در فضیلت ۱۴۳ از قول حضرت مولا علی آمده است ملاحظه شود.

ص : ۳۱۷

اسحاق البغوی حدَّثنی الحسن بن علیل العزری، حدَّثنا محمد بن عبدالرحمن الذراع، حدَّثنا قیس بن حفص حدَّثنا علی ابن الحسن، أبو الحسن العبدی عن أبي هرون العبدی عن أبي سعيد الخدري قال: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ فِي غَدِيرِ حُمٍّ أَمَرَ بِمَا كَانَتْ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنْ شَوْكِ فَقُمَّ وَذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ فَأَخَذَ بَضْعِهِ فَرَفَعَهَا حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بَيَاضِ إِبْطِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (١)

فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَاتِّمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَقَالَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَقُولَ أَيْبَاتًا فَقَالَ قُلْ عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ فَقَالَ حَسَّانُ يَا مَعْشَرَ مَشِيخِهِ قُرَيْشٍ اسْمَعُوا شَهَادَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ

بِحُجْمٍ وَأَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا

بَأْنِي مَوْلَاكُمْ نَعَمْ وَنَبِيِّكُمْ (٢)

فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا

إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَثِينَا

وَلَا تَجِدَنَّ فِي الْخَلْقِ لِلْأَمْرِ عَاصِيَا

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي

رَضِيتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيَا

(فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيهِ)

۱- .سوره مائده، آیه ۳.

۲- . و قال فمن مولاكم و وليكم.

ص : ۳۱۸

هُنَاكَ دَعَى اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيهِ

وكن للذي عادى علياً معادياً(۱)(۲)

فضیلت ۱۵۲ از خوارزمی ص ۱۳۵ تکرار شد با این ویژگی که در اینجا متن خبر به زبان عربی و سپس ترجمه فارسی و به ویژه ترجمه شعر حسان باعث این تکرار است.

ترجمه حدیث با دوازده واسطه از ابی سعید خدری که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی که مردم را خواند در غدیر و امر کرد خار و خاشاک زیر درختان را زدودند و ایستاد و این روز پنجشنبه بود و مردم را دعوت کرد به سوی علی و بازوی او را گرفت و بلند کرد او را تا آنجا که همه مردم او را دیدند حتی زیر بغل او که سفید بود و هنوز مردم که پیام حضرت را شنیده بودند متفرق نشده بودند که نازل شد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»(۳)

امروز به کمال رساندیم دین شما را و نعمت را بر شما تمام کردیم.

در این وقت بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین خداوند بزرگ دین را کامل فرمود و نعمت را بر همه تمام کرد و راضی شد از ما سپاس خدای را به رسالت های من و ولایت علی علیه السلام و باز گفت: خدایا دوست بدار هر که را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که را که با او دشمنی کند، یاری کن هر که او را یاری کند و خار و خفیف کن هر که او را خفیف کند.

در این موقع حسان بن ثابت گفت: اجازه فرما یا رسول الله که من شعری بگویم پیامبر فرمود: به برکت حق تعالی بگو. حسان گفت:

۱ در روز غدیر خم، پیمبر مسلمین به آنان با صدای بلند و چه صدای بلندی که همه شنیدند که فرمود:

۲- کیست فرمان روا و صاحب اختیار شما؟ همگی بدون اختلاف و دشمنی گفتند:

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵، فضیلت ۱۵۲.

۳- سورة مائده، آیه ۳.

ص : ۳۱۹

۳ - خدای تو حاکم و فرمان روای ما است، و تو صاحب اختیار ما هستی، در بین ما هیچ کس را مخالف و نافرمان خود نخواهی یافت.

۴ - سپس [پیامبر ص] فرمود: ای علی برخیز که من تو را بعد از خود امام و هادی برگزیدم.

۵ - پس هر که را من صاحب اختیار او هستم، این علی فرمان روا و صاحب اختیار اوست بنابراین شماها برای او یاران و دوستان صدیق باشید.

اینجا بود که دعا کرد که خدایا دوستار دوستان او باش، و با هر کس با علی دشمنی کند دشمن باش.

با دوازده واسطه از رقبه بن مسقله العبیدی از جد او از عمر بن الخطاب که گفت: شهادت می دهم و رسول خدا را گواه می گیرم که شنیدم که پیامبر فرمود: اگر هفت آسمان و هفت طبقه زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی را در کفه دیگر ایمان علی علیه السلام سنگین تر خواهد بود. (۱)

و اخبرنی سید الحفاظ شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی من همدان - اخبرنا ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمدانی کتابه، حدثنا الشیخ ابوطاهر الحسین بن علی بن سلمه، عن مسند زید بن علی علیه السلام، حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس، حدثنا ابو عبدالله محمد بن سهل، حدثنا محمد بن عبدالله البلوی، حدثنا ابراهیم بن عبيدالله بن العلاء حدثنی ابی عن زید بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب علیه السلام عن جده عن علی ابن ابیطالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يَوْمَ فُتِحَتْ خَيْبَرُ لَوْ لَمْ أُنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَمْ تَمُرْ عَلَى مَلَأٍ مِنَ الْمُشْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تُرَابِ رِجْلَيْكَ وَ فَضِلَ طَهْوَرُكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَ لَكِنْ حَسِبُوكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۱، فضیلت ۱۴۶.

ص : ۳۲۰

مِنْكَ تَرْتِنِي وَ أَرْتِكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ تُؤَدِّي دِينِي وَ تُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي وَ أَنْتَ فِي الْمَآخِرَةِ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي وَ أَنْكَ عَدَاً عَلَى الْخَوْضِ خَلِيفَتِي تَدُودُ عَنْهُ الْمُنَافِقِينَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَرُدُّ عَلَى الْخَوْضِ وَ أَنْتَ أَوَّلُ دَاخِلِ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي وَ أَنَّ شَيْعَتَكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ رَوَّاءَ مَرْوِيِّونَ مُبَيَّضَةً وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ عَدَاً فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي وَ أَنَّ عِيدُوكَ عَدَاً ظِمَاءً مُضْمِنِينَ مُسَوَّدَةً وَ جُوهُهُمْ مُقْمَحِينَ حَزْبُكَ حَزْبِي وَ سَلَمُكَ سَلَمِي وَ سِرُّكَ سِرِّي وَ عَلَانِيَتُكَ

عَلَّمَانِي وَسِرِّيهِ صِدْرِكَ كَسِيرِيهِ صِدْرِي وَأَنْتَ يَا بِلْدِي وَلَمْ يَكْ لَحْمِي وَدَمَكْ دَمِي وَأَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَالْحَقُّ عَلَى لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَبَيْنَ عَيْنَيْكَ وَالْإِيمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَدَمَكْ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُبَشِّرَكَ أَنَّكَ وَعَثَرَتَكَ فِي الْجَنَّةِ وَأَنَّ عِدْوَكَ فِي النَّارِ وَلَا يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ مُبْغِضٌ لَكَ وَلَا يَغِيبُ عَنْهُ مُحِبٌّ لَكَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَزْتُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى سَاجِدًا وَحَمْدُهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ مِنَ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ وَحَبَّبَنِي إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۱)

با دوازده واسطه از علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله روزی که خیبر را فتح کردم فرمود: اگر گروه هایی از امتم درباره تو نمی گفتند آنچه را که گفته اند نصاری درباره عیسی بن مریم [که عیسی فرزند خداست]، در حق تو امروز می گفتم مطالبی را که تو از هیچ راهی عبور نکنی مگر اینکه مردم خاک رهگذارت را و مازاد آبی که وضو گرفته و طهارت کرده ای برای شفا یافتن می ربودند، ولی همین کفایت می کند تو را اینکه تو از منی و من از توام ارث می بری از من و من ارث می برم از تو، و تو به منزله هارون نسبت به موسی

۱- همان، ص ۹۱۲، فضیلت ۱۴۳.

ص: ۳۲۱

هستی نسبت به من مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، تو ادا می کنی دین مرا و برای اجرای سنت و دین من می جنگی تو نزدیک ترین مردم هستی به من و فردا بر سر حوض کوثر خلیفه منی و رانده می شوند از حوض کوثر منافقین و تو اول کسی است که وارد می شود بر حوض کوثر و وارد بهشت می شود (از امت من) و شیعیان تو جا بر منبرهای نور دارند و اطراف را روشن کرده و رو سفید در کنار من می باشند و از آنها شفاعت می کنم و در بهشت فردا همسایگان من خواهند بود و به تحقیق دشمن تو در فردا (در آن روز) تشنه تشنه و روسیاه چون شتری می باشد که بر سر آبشخور سربلند کرده و نتواند آب خورد، جنگ و مبارزه تو جنگ و مبارزه من است و دوستی و مدارای تو دوستی و مدارای من است، اسرار تو اسرار من و آشکار بودن تو آشکاری من است رازهای پنهان در سینه تو همان رازهای پنهان سینه من است تو در خزینه علوم من هستی فرزند تو فرزند من و گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است همانا مسلم حق با تو است و حق با زبان و در قلب و در بین چشمهای تو می باشد ایمان تنیده در گوشت و خون تو است همانگونه که ممزوج گوشت و خون من است، محقق است که خداوند عزوجل به من امر فرموده که بشارت دهم تو را که تو و عترت تو مقیم بهشت هستید و دشمن تو در آتش است [یا علی] کسی که بغض تو را در دل داشته باشد فردا سر حوض بر من وارد نخواهد شد و دوستان تو، محبان تو همانجا می باشند نه جای دیگر.

علی فرمود: در این حال من سجده شکر بجا آوردم و سپاس گفتم خدای را که به من نعمت اسلام و قرآن عطا فرمود و مرا محبوب خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله قرار داده است. (۱)

«أَنْبَأَنِي مُهَذَّبُ الْأَثَمَةِ أَبُو الْمُظَفَّرِ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ إِجَارَهُ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَزَّازُ أَخْبَرَنِي أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَخْبَرَنِي هِلَالُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ

ص : ۳۲۲

عَمَرُ وَالْحَافِظُ حَدَّثَنِی أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى الْخَرَّازُ مِنْ كِتَابِهِ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ الْهَاشِمِیُّ حَدَّثَنِی إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ حَدَّثَنِی أَبُو مَرْیَمَ عَنْ ثَوْبَرَةَ بْنِ أَبِي فَاحِخَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَیْلَى قَالَ قَالَ أَبِي: دَفَعَ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الرَّایَةَ یَوْمَ خَبَرَ إِلَى عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدِهِ وَأَوْفَقَهُ یَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَأَعْلَمَ النَّاسَ أَنَّهُ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْكَ وَ قَالَ لَهُ تُقَاتِلُ عَلِیَّ التَّائِوِيلِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِیَّ التَّنَزِيلِ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ قَالَ لَهُ أَنَا سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلْتِ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَ (وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا يَشْتَبِهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِی) وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِی وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الَّذِی أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ وَ أَذَانَ مِنْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الْآخِذُ بِسُنَّتِی وَ الذَّابُّ عَنْ مِلَّتِی وَ قَالَ لَهُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَ أَنْتَ مَعِی وَ قَالَ لَهُ أَنَا عِنْدَ الْحَوْضِ وَ أَنْتَ مَعِی وَ قَالَ لَهُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ أَنْتَ مَعِی تَدْخُلُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ وَ قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَیَّ بِأَنْ أَقَوْمَ بِفَضْلِكَ فَقُمْتُ بِهِ فِي النَّاسِ وَ بَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَبْلِيغِهِ وَ قَالَ لَهُ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِی لَكَ فِي صُدُورٍ مَنْ لَا يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِی أَوْلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ثُمَّ بَكَى النَّبِیُّ ص فَقِيلَ مِمَّ بُكَاءُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ ع أَنَّهُمْ يَظْلِمُونَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ حَقَّهُ وَ يُقَاتِلُونَهُ وَ يَقْتُلُونَ وَلَدَهُ وَ يَظْلِمُونَهُمْ بَعْدَهُ وَ أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ ذَلِكُكَ الظُّلْمُ يَزُولُ إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ وَ عُلْتُ كَلِمَتُهُمْ وَ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ وَ حِينَ تَغْيَرُ الْبِلَادُ، وَ ضَعُفَ الْعِبَادُ، وَ الْيَاسُ مِنَ الْفَرَجِ، وَ عِنْدَ

ص : ۳۲۳

ذلك يظهر القائم فيه. و اسمه اسمي.(۱)

با یازده واسطه عبدالرحمن بن ابی لیلی از قول پدر خود گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روز خیر پرچم را به علی علیه السلام سپرد و خداوند خیر را به دست او گشود و فتح شد و روز غدیر خم او را (علی را) بلند کرد و مردم دانستند که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است و در شأن او فرمود: تو از منی و من از تو هستم و گفت علی را که تو نزاع خواهی کرد با کسانی که قرآن را به رأی خود تأویل می کنند همان طور که جنگیدی در راه نشر و نزول آن و گفت در شأن او تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی [جز اینکه بعد از من پیامبری نیست] و باز در شأن او گفت: من با هر کسی که با تو به مسالمت و دوستی باشد، دوست هستم و هر کس با تو دشمنی کند دشمن خواهم بود، و او را گفت تو شخص مورد اعتماد و موثق هستی و برای او گفت تو برای مردم هر چه مشتبه شود بعد از من بیان خواهی کرد و گفت او را تو امام هر مؤمن و مؤمنه هستی و صاحب اختیار هر مؤمن و مؤمنه بعد از من هستی و گفت: تو کسی هستی که در شأن تو نازل شد آیه «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر» و در حق او گفت: تو روش مرا می گیری و ترس و جمود را از ملت من زدایی و در کنار حوض تو با منی و من اول کسی هستم که وارد بهشت می شوم و تو با منی و حسن و حسین و فاطمه و تویی که خداوند مرا مأمور کرد که بایستم و فضایل تو را بیان کنم پس من در میان مردم قیام کردم و تبلیغ کردم و به مردم گفتم آنچه را که مأمور به تبلیغ آن بودم و علی را سفارش و توصیه کرد: که پرهیز و مدارا کن از کسانی که کینه تو را در سینه دارند و آن را ظاهر نمی

کنند مگر بعد از فوت من اینها را خدا لعنت می کند و هر لعنت کننده دیگر.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله گریست: گفتند از چه می گویی ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که اینها [علی و فاطمه و حسن و حسین] مظلوم واقع می شوند به او ظلم می کنند و حق او را می گیرند با او می جنگند و می کشند او را

۱- . همان، ص ۶۱، فضیلت ۳۱. [تیمناً به مناسبت مقام تکرار شد]

ص: ۳۲۴

و می کشند فرزند او را و ظلم می کنند بعد از او در حق آنان.

و خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند عزوجل که این جفاکاریها و ظلمها برطرف خواهد شد وقتی که ظهور کند قائم آنها و ظاهر و علانیه شود گفتار و رفتار و عقیده آنها و امت بر روش و محبت آنها اجماع کنند.

و ظهور وقتی است که شهرها دگرگون و بندگان خدا به استضعاف کشیده شده اند و از اینکه فرجی پیدا شود همه مأیوس می شوند، در این هنگام است که قائم ما ظهور می کند و نام او نام من است. (۱)

از حامل وحی و شهادت پیام آور راستین بشنویم و بخوانیم:

اشاره

«این قرآن مهمانی پروردگار است. از آن بیاموزید، هر چه بتوانید این قرآن ریسمان خدا، نور مبین، شفای سودمند، و نگهبان کسی است که بدان چنگ زند نجات پیروانش است» (۲)

و معروفترین گواهی این است که فریقین به محکمترین سند نقل کرده اند که فرمود:

(... نزدیک است که پیک حق فرا رسد، و دعوت حق را لبیک (اجابت) کنم. دو چیز گرانبها میان شما می گذارم یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است و هر کس بدان چنگ زند قرین هدایت است و هر کس آن را رها کند گمراه می شود کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید و دیگر خانواده من، درباره خانواده ام خدا را به یاد شما می آورم) (۳)

۱- . ترجمه فضیلت ۳۱، همان، ص ۶۱.

۲- . فضایل القرآن، ابن کثیر، فضایل القرآن، دارمی ۱، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶.

۳- . ترمذی، مناقب ج ۱ ص ۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۴، ج ۳، ص ۱۴ - ۱۷ - ۱۶ - ۲۶ - ۹۵، ج ۵، ص ۱۸۲؛ مستدرک حاکم؛ ج ۳، ص ۱۴۸. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۲، ج ۳، ص ۱۴۷. مناقب مرتضوی، ص ۹۷؛ ینابیع الموده، ج ۳۰، ص ۳۱، ج ۳۵، ص ۱۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۲. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۸؛ نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰؛

تفسیر ابن کثیر؛ ج ۹، ص ۱۱۳؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۱۱؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ارجح المطالب، ص ۳۳۶؛ صواعق المحرقة، ص ۱۳۶؛ مناقب مغازلی، ص ۲۳۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۲۴۵؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ از شیعه و تشیع مغنیه، ص ۹۸.

ص : ۳۲۵

از صفحه ۲۸۷ همین کتاب فضایل القرآن

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (۱)

تاریخ الخلفا السیوطی

نقل می کنیم از مورخ اواخر قرن نهم و دهم هجری قمری؛ جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ هجری قمری از کتاب تاریخ خلفاء با حذف راویان حدیث جهت اختصار از صفحه ۱۴۹ الی ۱۵۵.

و علی علیه السلام اخو رسول الله و صهره، و از اول کسانی که اسلام را پذیرفت، یکی از علمای ربانی و شجاعان مشهور و زهاد مذکور و خطبای معروف کسی که قرآن را جمع کرد و بر پیامبر عرضه داشت و قرائت کرد و بر ابوالاسود الدوئلی و ابوعبدالرحمن بن ابی لیلی ابوالسبطين که اسلام آورد، و اجماع کرده اند، ابن عباس، زید بن ارقم و انس و سلمان فارسی که علی علیه السلام اول کسی است که دعوت پیامبر اسلام را پذیرفت و اجماع بر این مطلب نقل شده است.

و از شخص حضرت نقل کرده اند که پیامبر روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه اسلام را پذیرفتم، [و جلال الدین سیوطی گوید] و عمر آن جناب هنگامی که اسلام آورد ده سال بود و گفته شده است که نه سال، و لم یعبدا الاوثان قط و چون پیامبر به مدینه هجرت فرمود به علی علیه السلام امر کرد که در مدینه بماند و علی علیه السلام چند روزی در مکه ماند و اماناتی که نزد پیامبر بود به صاحبانش مسترد داشت و آنچه پیامبر دستور داده بود به عمل آورد و با بستگان به پیامبر در مدینه ملحق شد با پیامبر در غزوه بدر، احد و سایر غزوات حاضر بود و جز غزوه تبوک

۱- . نقل از تاریخ قرآن، دکتر رامیار چاپ امیرکبیر، ۱۳۴۶، مقدمه، ص ۲-۳.

ص : ۳۲۶

که پیامبر او را جانشین خود در مدینه قرار داد، لواء حضرت رسالت در بیشتر وقتها به علی تفویض شد علی علیه السلام در روز احد شانزده زخم برداشت پیامبر صلی الله علیه و آله روز خیبر پرچم را به علی علیه السلام داد و فرمود خیبر را علی فتح می کند، وصف علی علیه السلام در شجاعت مشهور است، جابر بن عبدالله انصاری گفته است: علی علیه السلام روز جنگ خیبر دری را که همه مسلمین نتوانستند باز کنند از جا برداشت که بعداً چهل مرد نتوانستند آن را حرکت دهند. از ابی رافع نقل

شده است که علی علیه السلام در روز خیبر در قلعه را سپر کرده بود و با آن می جنگید تا خیبر را خدا برای ما گشود و بعد دیدم که هشتاد نفر در را جابه جا نتوانستند کرد، و نقل شده است علی بهترین نامی که دوست می داشت ابوتراب بود و این از آنجهت بود که علی علیه السلام روزی در مسجد خوابیده بود پیامبر در طلب او آمد گفتند در مسجد می باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و او در خواب بود و عبای او خاک آلود شده بود و پیامبر خاکها را با دست خود دور می کرد و می فرمود یا اباتراب برخیز و بنشین. از رسول خدا پانصد و هشتاد و شش حدیث درباره علی علیه السلام نقل کرده اند که از جمله حسن، حسین، محمد حنفیه، ابن مسعود، ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیر، ابوموسی، ابوسعید، زید ابن ارغم، جابر بن عبدالله، ابو امامه، و خلائق من الصحابه و التابعین هستند.

سیوطی گوید: امام حنبل گوید: برای هیچ کس بقدر آنچه فضایل درباره علی علیه السلام وارد شده است فضیلت ذکر نشده است از سعد بن ابی وقاص در روز رفتن به جنگ تبوک نقل شده است که پیامبر علی را جانشین خود در مدینه قرار داد و علی می گفت: مرا برای نگهداری اطفال و زنان اینجا و می نهی پیامبر به او فرمود: آیا دوست نداری اینکه تو نسبت به من همان نسبتی را داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت؟ جز اینکه بعد از من پیمبری نیست، بر این حدیث، اسماء بنت قیس، ام سلمه، حبشی بن جناد، ابن عمر، ابن عباس، جابر بن سمره براء بن عازب و زید بن ارقم اجماع کرده اند.

رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر گفت: فردا پرچم را به کسی عطا خواهم کرد که خداوند خیبر را به دست او خواهد گشود، او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند، لشکریان همه آرزو می کردند فردا پرچم را به

ص : ۳۲۷

دست آنها دهد، چون صبح شد همه منتظر بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟ گفته شد او شکایت از چشم درد دارد پیامبر دستور داد او را بیاورید او را حاضر کردند حضرت «بصق فی عَیْنِهِ» و دعا کردند برای او علی راحت شد چنان که گویی هیچ چشم درد نداشت پس پرچم را به او دادند و او خیبر را فتح کرد. (بر این حدیث جمعی اجماع کرده اند). چون آیه ۶۱ آل عمران «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ- أَبْنَاءُكُمْ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین را خواست و گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي» قول النبی صلی الله علیه و آله را که فرموده است «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» از زید بن ارقم آورده اند و ابویوب انصاری عمر و ذی مره، ابویعلی و طبرانی از ابن عمر و مالک بن حویرث و حبشی بن جناد و جریر و سعد بن ابی وقاص و ابی سعید الخدری، و انس و البزار، از ابن عباس و عماره و بریده و اکثر آنها اضافه دارد از قول پیامبر که «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و از ابی طفیل است که گفت: در سال ۳۵ هجری در رجه (میدان بزرگ کوفه) در اجتماع مردم علی مردم را سوگند داد به (الله) که هر مسلمانی که شنید رسول الله صلی الله علیه و آله روز غدیر خم چه فرمود گواهی دهد، در آن حال سی نفر از مردم حاضر (که از صحابه بودند) شهادت دادند که رسول خدا گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و حدیث کرده اند و صحت آن مسلم است که پیامبر فرمود: خداوند مرا مأمور کرده است که چهار نفر را دوست خود گزینم و خبر داده است مرا که آنها دوستدار تو هستند عرض شد خدمت حضرت نام آنها را برای ما بگو پیامبر فرمود: علی علیه السلام از آنها است و ابوذر، و مقداد و سلمان، «و علی منی و انا من علی» و حدیث است که پیامبر به علی فرمود: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» و قال رسول الله صلی الله علیه و آله «أنا مدینه العلم

و علی بابها» و این حدیث از احادیث «حسن» است.

از علی علیه السلام نقل شده است که گفت: پیامبر مرا برای رفتن به یمن برگزید عرض کردم یا رسول الله من جوانم می فرستی مرا بروم بین آنها قضاوت کنم و «لَا أَدْرِي مَا الْقَضَاءُ» (من قضاوت نمی دانم) پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را به سینه من زد و گفت: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبِي وَ تَبِّثْ لِسَانَهُ» از آن پس به خدایی که دانه را می رویاند و سبز می کند در هیچ قضاوتی بین دو نفر مردد نشدم و شک نکردم. و از علی علیه السلام

ص: ۳۲۸

سؤال شد چگونه است که میان صحابه شما از رسول الله صلی الله علیه و آله این مقدار کثیر حدیث در حفظ داری فرمود: من در نزد رسول خدا هرگاه بودم از او سؤال می کردم و او مرا آگاه می کرد، و چون تمام می شد باز ابتدای به سؤال می کردم.

به همین جهت عمر گفته است علی اقضانا و ابن مسعود گفته است بهترین قاضی اهل مدینه علی علیه السلام می باشد.

و باز عمر گفته است پناه به خدا می برم از مشکلی که علی برای حل آن نباشد و باز ابن مسعود گفته است: هیچ یک از اصحاب رسول خدا را این امکان که بگوید: «سلونی» نبود مگر علی ابن ابیطالب علیه السلام.

عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعہ گفته است: هر چه را می خواستیم با اطمینان و ضرس قاطع بدانیم نزد علی علیه السلام بود[از او سؤال می کردیم] او احاطه داشت به تاریخ عشایر، و چه کسی در اسلام پیش قدم بود و در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله چه خبر بود، و او آگاه بود از فقه و سنت و پیروزی در جنگ و بخشش در مال. و جابر نقل کرده است که پیامبر فرمود: من و علی از یک شاخه ایم و دیگر مردم از شاخه های متعدد.

ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل کرده است که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را هرگاه خدا نازل می کرد علی علیه السلام اولین امیر و شریفی بود که آیه را شامل بود و اصحاب علی علیه السلام را به همین ذکر خیر می خواندند.

و از ابن عباس نقل شده است که گفت: هشتصد آیه از کتاب الله در شأن علی علیه السلام است.

ابن عساکر از سعد وقاص نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گفت برای احدی جز تو و من جایز نیست جنب از مسجد عبور کند.

از ام سلمه رضی الله عنه روایت شده است که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله ناراحت و غضبناک می شد هیچ کس جرأت نداشت با او سخن گوید مگر علی علیه السلام.

از حاکم و ابن مسعود نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کردن به صورت علی علیه السلام عبادت است. (و راویان این حدیث همه حسن) می باشند.

«ابویعلی نقل کرده است که عمر گفت: علی علیه السلام را سه موهبت نصیب شد که اگر یکی از آنها نصیب من می شد بهتر از آن می دانستم که چشمگیرترین نعمتها را

ص : ۳۲۹

به من عطا می کردند، از او سؤال شد؟ آن سه خصلت کدام هستند، گفت: ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام و سکنای علی علیه السلام در مسجد که حلال شد برای او امری که برای من نشد، و پرچمی که پیامبر صلی الله علیه و آله و الهروز خیبر به دست او داد و او خیبر را فتح کرد. این حدیث از ابن عمر نیز به سند صحیح نقل شده است سعد بن ابی وقاص گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی علیه السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است، و ام سلمه گفت: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی علیه السلام را سب کند مرا سب کرده است. و به سند صحیح از ابن ابی سعید الخدری نقل است که: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو برای حفظ قرآن خواهی جنگید، چنانکه هنگام تنزیل و نشر آن جنگیدی و از ام سلمه: پیامبر فرمود:

«عَلَيْكَ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (۱)

این احادیث پی در پی از دانشمندان و بزرگان اهل سنت درباره علی علیه السلام و به خصوص در موضوع غدیر خم برای احدی تردید باقی نمی گذارد مگر اینکه مشمول همان آیه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» که در صفحات پیشین آمد؛ بوده باشد، برای تأیید و تکمیل این بحث باز فضیلت ۱۸۲ را از کتاب مناقب که ذکر مؤلف آن در پیش گذشت می آوریم، نخست متن حدیث و راویان و سپس ترجمه حدیث را تا جوابی باشد برای آن مجری بی انصاف وهابی که می گفت به دلیل اینکه در حدیث غدیر «عِيَادِ مَنْ عِيَادَاهُ» بعد از «وَالِ مَنْ وَالَاهُ» آمده است. معلوم است که دوستی علی مطرح بوده است نه امامت و ولایت او بر مسلمین.

برای روشن شدن بحث متذکر می شویم، نقل حدیث آنچنان به تواتر است که اصل آن را نمی توانند انکار کنند به تخطئه متوسل می شوند لذا خواننده توجه کند که در اکثر متن احادیث ذکر شده جمله فرمایش پیامبر مکرم این است که فرمود: خداوند مولای من، و من مولای مؤمنان می باشم «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۲) و هر کس من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست، و بعد از این

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۴، ۹، ۱۵۵.

۲- احزاب، ۳۳.

ص : ۳۳۰

جمله ها فرمود: خدایا دوست دار هر که علی علیه السلام را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی علیه السلام را دشمن دارد، این دو جمله آخر دعا و نفرین در حق کسانی که حق کسانی که امامت و ولایت است را شناسند و ناسپاسی کنند

اینک پس از ثبت مجدد فضیلت ۱۸۲ و ترجمه آن به تحلیل و تفسیر کلمه مولی و تولی خواهیم پرداخت.

«و به هذا الأسناد عن أحمد بن الحسين هذا أخبرنا أبو عبدالله قال و حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ الْفَقِيه بِيخَارَا حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَافِظِ حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ سَالِمٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ قَالَ حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ أَبِي طَفِيلٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ نَزَلَ غَدِيرَ خُمٍّ فَأَمَرَ بِدُوحَاتٍ فَقُمِمْنَ ثُمَّ قَامَ فَقَالَ كَذَأْنِي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ فَقُلْتُ لَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؟ قَالَ مَا كَانَ فِي الدُّوحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ رَأَاهُ بِعَيْنِهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنِهِ (۱)» (۲)

با حذف ذکر راویان حدیث زید بن ارقم گوید: چون رسول الله صلی الله علیه و آله از حجه الوداع برگشت در وادی غدیر خم فرود آمد و امر کرد خاشاک زیر درختان کهن را دور کردند ایستاد و گفت: گویی من به سوی پروردگار خوانده شده ام [وفاتم نزدیک است] و من پذیرفته ام. بدانید که من از خود به جای می گذارم بین شما دو چیز را که بسیار گرانها می باشند، در حالی که یکی از آنها

۱- . الحدیث بطوله فی مناقب ابن مغازلی، ۱۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- . مناقب خوارزمی، فضیلت ۱۸۲، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

ص : ۳۳۱

گرامی تر است از دیگری، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، تأمل کنید چگونه با آنها بعد از من رفتار و برخورد خواهید کرد، آن دو (کتاب خدا و عترت من از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من بر حوض کوثر (در قیامت) وارد شوند).

سپس فرمود: به درستی که خدای عزوجل صاحب اختیار من و من صاحب اختیار بر هر مؤمن هستم، در آن حال دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کس را من صاحب اختیار او هستم پس این (علی) صاحب اختیار اوست، بعد گفت: خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمنی کند ... راوی گوید زید را گفتم: تو خود شنیدی آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت جواب داد زیر درختها کس نبود مگر به چشم خود دید و با گوش خود شنید. (۱)» (۲)

در این کتاب به احادیث و روایات مشابه متعدد بر می خورید و شاید سؤال شود چرا به این تکرارها تن در داده شده است؟ جواب این است که اگر دقت شود؛

۱ راویان احادیث فرق می کند و هر چه روایت یک حدیث از افراد مورد قبول متعدد باشد، اهمیت و موثق بودن موضوع مسلم تر می شود و انکار آن ثخیف تر خواهد بود.

۲ با دقت در متن روایات به این نکته توجه می شود که در هر روایت به یک جهت حدیث بیشتر توجه شده است.

۳ مکانها و روش نگرش راویان به حدیث متفاوت بوده است و به همین جهت به اهمیت حدیث افزوده می شود.

۴ معاندین وقتی نتوانند از راه صحیح روایت را انکار کنند، فوراً به راویان حدیث خدشه وارد می کنند، و از این راه تصور انکار موضوع را می کنند، اما وقتی حدیثی از طرف راویان موثق متعدد بیان شده است، انکار آنها عناد و بی منطقی را

۱- همان، ص ۱۵۴ - فضیلت ۱۸۲.

۲- الحدیث بطوله فی مناقب ابن مغازلی، ۱۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

ص : ۳۳۲

می رساند و اینگونه انکار سبب انکار همه وقایع تاریخی و منجر به انکار اصل مثلاً اسلام خواهد شد که به وسیله همین راویان به دست ما رسیده است.

بنابر آنچه ذکر شد، اگر تکراری هم در ذکر احادیث باشد، هر حدیث در تأیید حدیث دیگر است. گذشته از اینکه آنچه ما آورده ایم مثنی از خروار هم بسیار بسیار کمتر است؛ پس در مقابل یاهو گو و ایراد از این جهت نیکوترین روش سکوت و پناه بردن به هدایت پروردگار است.

اما آنچه تا اینجا از نظر گذشت و مربوط به فضایل امیرمؤمنان علیه السلام بود دو موضوع در آنها مطرح بود.

۱ فضیلت هایی که مربوط بود به شخصیت شخصی و سجایای عالی انسانی که در عالی ترین و آخرین درجه کمال آن حضرت می باشد.

۲ سفارشی است که از طرف خداوند و رسول گرامی اش درباره صلاحیت و شایستگی منحصر به فرد آن حضرت برای امامت و خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و در واقعه غدیر خم به وقوع پیوسته است و امتیاز این فضیلت این است که از طرف خداوند و رسولش به گویاترین وجه در سرزمین غدیر خم به مردم ابلاغ شد. چون این فضیلت از یک طرف منصبی الهی بود و از یک طرف مردم باید پذیرای آن باشند.

چرا سرزمین غدیر خم برای اجرای حکم الهی از طرف پیامبر انتخاب شد

۱ شاید چنین باشد که در مکه پیرامون خانه کعبه حتی در سرزمین عرفات و منا اگر پیامبر اجرای حکم «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» را می خواست انجام دهد با اجرای سایر احکام حج ممزوج می شد و معاندین که مترصد فرصت اخلال و خدشه بودند فرصت بیشتری داشتند که به نیت های شوم خود پردازند.

۲ سرزمین غدیر و محلی که پیامبر انتخاب فرمود، این مناسبت را داشت که جمعیت یکصد و بیست هزار نفری حجاج به نحوی

گرداگرد پیامبر قرار گیرند که ابلاغ را همه به گوش خود بشنوند و به چشم خود به بینند.

۳ حجاج در برگشت فارغ البال از اجرای حج و فارغ البال که همراه پیامبر وظایف خود را انجام داده اند و شادمانی درونی، آنها را آماده شنیدن حکم تازه

ص: ۳۳۳

پروردگار و پذیرفتن این امر مهم می داشت.

۴ غدیر خم محلی بود که حجاج از این پس متفرق می شدند، گروهی به طرف یمن و گروه های دیگر هم به طرف مدینه اطراف پراکنده می شدند.

۵ از همه مهمتر اینکه پیامبر با نزول جبرئیل و ابلاغ «وَاللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ النَّاسِ» «وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» به اطمینان کامل رسیده بود.

و مردم هم در این آخرین دیدار هر خاطره ای را بهتر در حفظ نگه می داشتند و ابلاغ آن به دیگران نیکوتر انجام می شد.

۶ همین امتیازهای مذکور سرزمین غدیر خم، موجب شد که موضوع جریان غدیر در سینه ها محفوظ بماند و تا امروز به دست ما برسد و برای آیندگان نیز استمرار داشته باشد.

۷ همین امتیازهای سرزمین غدیر موجب شده است، کتابهای بسیاری که یک نمونه چشمگیر از آنها «الغدیر» است از اسناد و راویان حدیث غدیر و مباحث که در اطراف حدیث غدیر به وجود آمده است، امروزه در دست است ما نمونه ای از کتاب بیست جلدی الغدیر را در حد چند صفحه در این کتاب مختصر آوردیم.

متن کامل خطبهاالغدیر پیامبر به حداقل از سال ۱۷۵ هجری قمری نخست توسط «خلیل بن احمد» نحوی معروف ثبت شده است و پس از آن تا امروز چه به طور مستقل و چه به نحو ضمنی در کتب متعدد در دسترس قرار گرفته است.

از خطبهاالغدیر جمله اصلی و کوتاه «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» در حد وفور در کتابهای اهل سنت و شیعه ذکر شده است در کتابهای شیعه از این جهت که از طرف پیامبر صاحب رسالت و واضح و مبین احکام اسلام از طرف خداوند و مجری و مروج آن احکام؛ حکم و موضوع امامت و خلافت و تام الاختیاری حضرت علی علیه السلام در امر مسلمین را در این جمله الهی و تاریخی به نحو کامل به صورت لوح محفوظ به مردم ابلاغ شده است در کتابهای اهل سنت نیز از اینجهت مکرر آورده شده که از نخست بعد از وفات پیامبر و پیش آمد سقیفه و بیعت با ابی بکر جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» مورد مذاکره بین صحابی و گفتگو و زمزمه و بحث و نقد واقع می شده است در حالی که قدرت حاکم و رسانه های تبلیغی آن روز و فرمانداران شهرها و ائمه جماعات که همه زیر سیطره

ص: ۳۳۴

خلیفه اداره می شد، با سکوت و به فراموشی سپردن حادثه غدیر خم برای تثبیت موقعیت و حاکمیت خود در اولویت بوده است. لذا سعی کرده اند کل خطبه را به فراموشی بسپارند تا قرینه های متعدد که همه مؤید یکدیگر و ثابت کننده معنی مولا به صاحب اختیار بودن در همه امور است؛ و در واقع صفتی که در ولایت مطلق مندرج و آشکار است را از جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» بربایند.

اما شب پره گر نور آفتاب نبیند یا نخواهد، آفتاب که از نورافشانی باز نمی ماند پیش از این در آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ» شأن نزول آیه آورده شد و از آنجا تا اینجا که پی در پی و به نحو مکرر احادیث درباره غدیر را ذکر کردیم و از اسانید مختلف و منابع گوناگون و نام راویان به تکرار و گاه خسته کننده برای تأیید آورده شد، تا خواننده و خواهان حقیقت امر غدیر خم بدانند مسئله نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام امری پنهان و زودگذر مقطعی، فی البداهه، یک سفارش عادی کم اهمیت رفاقتی صله رحم و همه و همه و وهایی که معاندین امامت و خلافت برای پنهان کردن حقیقت به آنها متوسل می شوند نبوده است تواتر روایات و تکرار و استناد به آنها و نقل حدیث غدیر خود مؤید اهمیت مسئله غدیر خم است.

ضمناً باید توجه کرد، در حالی که معاندین کوشش کرده اند اصل مطلب را تحریف کنند، این حيله را نیز به کار برده اند که جریان با عظمت غدیر از آنجا که پیامبر دستور توقف و فرود کاروان ها را می دهد، تا پایان مراسم که سه روز به طول انجامیده است را محدود کرده اند به این جمله کوتاه «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و این جمله را هم خواسته اند با تشکیک در کلمه مولا از صدر مطلب یعنی معنی مولا که صاحب اختیار به معنی اعم است را به معنی دوستی تحلیل برند.

از ابتدای بحث روز هجدهم ذیحجه به بعد از منابع شیعه و سپس از منابع اهل سنت ضمن ذکر بعض فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به موضوع غدیر از آن جهت که امر امامت در آن روز به امر الهی توسط رسول الله صلی الله علیه و آله به مردم ابلاغ و از جمع حاضرین به نحو اتمام حجت از آنها اقرار و بیعت گرفته شد، و با ذکر منابع و راویان متعدد حدیث ارائه گردید بدین منظور که تأکید بر وفور سند جای شبهه باقی نگذارد. اما از آنجا که اصل شبهه ای که مخالفین خلافت بلا فصل علی

ص : ۳۳۵

برای غصب مقام آن بزرگوار در میان انداخته اند را نیز پاسخ دهیم به طرح موضوع و پاسخ لازم می پردازیم.

گفته اند کلمه مولا در جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به معنی دوستی است یعنی علی علیه السلام را دوست بدانید! هر کس مرا دوست می دارد علی علیه السلام را دوست بدارد و دلیل آورده اند که بعد از این جمله پیامبر فرموده است خدایا دوست بدار هر که علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار هر که علی علیه السلام را دشمن بدارد، معنا و تفسیری که در جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» گفته شده است صد درصد مورد قبول شیعه می باشد. اما در جمله ماقبل مطلب جز این است جمله «اللهم وال» یک جمله دعایی است برای کسانی که مقام امامت علی علیه السلام را بپذیرند یا نه، اگر بپذیرند پیامبر از خدا خواسته است که آنها را دوست خود قرار دهد و اگر دشمنی کردند با آنها دشمن باشد این یک جمله دعایی است و پایان سفارش الهی توسط رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.

اما پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه مفصل خود پس از ثنای پروردگار و ذکر صفات الهی و شهادت بر آنها که به تقریب یک سوم خطبه را شامل است وارد موضوع مقصود از این اجتماع و دعوت می شود.

برای اینکه محرز شود که جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» با جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» در خطبه پی در پی نیست، و استناد مخالفان امامت علی علیه السلام به اینکه به دلیل آمدن کلمه وال من والاه بعد از آمدن کلمه مولا در جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» نیز همان معنی محبت، منظور پیامبر بوده است یک مغالطه صریح است فرازهایی از خطبه حضرت را در غدیر خم از نظر می گذرانیم.

خطبه نسبتاً طولانی است و نقل تمام آن اگر چه برای محبان آن حضرت و خاندانش دل انگیز و شوق آفرین است، اما بحث را از میان دو جمله مذکور فوق به فرازهای دیگر سوق می دهد و از ابطال ایرادی که به معنی جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» در معنی کرده اند باز خواهیم ماند.

ص : ۳۳۶

حضرت با استناد به آیه «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ (۱)» و اقرار گرفتن از حاضرین که چنین است و پیش از این هم آیه شریفه:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲)

که به اتفاق فریقین در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است را قرائت کرده بود آنگاه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند کرد و به همه نشان داد که این علی را می گویم «فهذا علی مولا» و پس از ذکر

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِي كُلِّ أَبِيضٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»

و نیز بعد از چند فراز با ذکر معاشر الناس و تأکید و توصیف باز فرمود: خدای عزوجل مولا و اله شماست و اینکه شما را مخاطب قرار داده است رسول خداست که بعد از خدا ولی شماست و بعد از من علی علیه السلام ولی شماست و امام است به امر خدا و پس از او امامت نیز در ذریه من است تا روز قیامت این ترجمه فرازی از خطبه بود متن آن را بخوانید!

«معاشر الناس: إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقُومُهُ فِي هَذِهِ الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَاطِيعُوا وَانْقَادُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَالْهَكَمُ ثَمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَآلُهُ وَلِيُّكُمْ الْقَائِمُ الْمَخَاطَبُ لَكُمْ ثَمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَامَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَلَدِهِ إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ عَرَفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ» (۳)

۱- .سوره احزاب، آیه ۶۰.

۲- .سوره مائده، آیه ۵۵.

بعد از این قسمت هشت بار دیگر با ذکر معاشر الناس و توصیفات دیگر درباره علی علیه السلام در فراز نهم می فرماید:

«معاشر الناس! تدبر القرآن و افهموا آیاته و انظروا محکماته و لا- تتبعوا متشابهه فو الله لن یبین لکم زواجه و لا یوضح لکم تفسیره الا الذی آخذ بیده و مصعده الیّ و سائل بعضده و معلمکم انّ من کنت مولاه فهذا علی مولاه و هو علی ابن ابیطالب أخی و وصّیّ و موالاته من الله عزوجل انزل علیها» (۱)

سپس با سه فراز دیگر با ذکر معاشر الناس می فرماید:

«معاشر الناس! هذا علی أخی و وصّیّ و واعی علمی و خلیفتی علی امتی و علی تفسیر کتاب الله عزوجل و الداعی الیه و العامل بما یرضاه و المحارب لاعدائه و الموالی علی طاعته و الناهی عن معصیه، خلیفه رسول الله و امیر المؤمنین و الامام الهادی و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بامر الله اقول ما یبدل القول لدی بامر ربی، اقول اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و العن من انکره و اغضب علی من جحد حقه، اللهم انک انزلت علی ان الامامه بعدی لعلی ولیک عند تبیان ذلک و نصبی ایاہ بما اکملت لعبادک من دینهم و اتممت علیهم به نعمتک و رضیت لهم الاسلام دینا، فقلت:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲)

اللهم، إني أشهدک و کفی بک شهیدا انی قد بلغت» (۳)

۱- . همان.

۲- . سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۳- . احتجاج طبرسی.

ص : ۳۳۸

دقت شود فاصله جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» در خطبه را در نظر داشته باشید.

البته این دو جمله دربردارنده حاصل خطبه غرا و مستدل و قاطع پیامبر صلی الله علیه و آله در آن اجتماع بزرگ و به همین جهت نیز معروف گردیده و هر دو جمله را پی در پی می آورند.

اما اینک امروز آن وهابی مأمور دنیامدار، نتیجه گیری می کند که چون در جمله «اللهم وال من والاه» پیامبر فرموده است خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد پس محبت و دوستی علی مطرح است نه خلافت و امامت و جانشینی.

همین مجری وقتی نام معاویه ملعون را می برد می گوید حضرت معاویه و چون به حضرت علی علیه السلام می رسد می گوید این علی اگر حقی داشت چرا نایستاد و مطالبه کند حقش را ولو کشته می شد. یعنی (علی علیه السلام کشته می شد و اسلام می شد یک حکومت قبیله ای که عمر و ابو عبیده دو سرکرده مهاجرین با ابابکر بیعت و او را به خلافت می نشانند و ابوبکر عمر را جانشین خود قرار می دهد و وصیت می کند به جانشینی عمر با همان عبارت ولیکم بعدی عمر بن خطاب؟ و عمر هنگام مرگ می گوید اگر ابو عبیده زنده بود او را جانشین قرار می دادم و بعد شورای شش نفره آنچنانی را برای تعیین جانشین معین می کند و همانجا علی علیه السلام باز حق خود را مطالبه می کند و چنانچه عمر می دانست و می خواست عثمان انتخاب شد و شد آنچه که شد یعنی زمینه برگردیدن بنی امیه به حکومت و جاگیر شدن معاویه در حکومت شام و قیام او علیه علی بن ابیطالب علیه السلام و حسن بن علی ۸ و غصب حکومت اسلام و تبدیل آن به سلطنت برای خود و یزید و بنی امیه و آل مروان و این سلطنت های موروثی که هنوز که هنوز است ادامه دارد و می بینیم).

«اللهم عجل لولیک الفرج»

باز می گردیم به دنباله بحث و معنی کلمه «مولا» و در تعبیر غلط و معنایی که مخالفین شیعه در اسلام برای این دو کلمه می کنند، تا جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً» را از مرتبه ولایت و امامت به منزله دوستی فرود آورند.

یعنی گذشته از استدلال و توجه به مطالب قبل و بعد این جمله، که به طور

ص : ۳۳۹

قطع به امامت و ولایت علی علیه السلام دلالت دارد، و عبارات خطبه که در صفحات پیش ارائه شد نفس کلمه «مولا» نیز این مطلب را به طور مسلم در بردارد.

بلی معنی کلمه «مولا» به طور مطلق نیز مطلبی را که شیعه به آن اعتقاد دارد شامل می باشد، بنگرید!

شبهه اصلی آنهایی که خلافت بلا فصل علی علیه السلام را نمی پذیرند در کلمه «مولا» است، لذا ما اول برای فهم معنی لغت «مولا» به فرهنگنامه عربی لسان العرب که از معتبرترین فرهنگهای عربی است رجوع می کنیم.

لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۶

ولی: فی اسماء الله تعالی: الولی هو الناصر و قيل المتولی لامورالعالم و الخلائق القائم بها و من اسمائه عزوجل: الوالی، و هو مالک الاشیا جمیعها المنصرف فیها، قال ابن الاثیر و کان الولاية تشعّر بالتدبیر و القدره و الفعل و ما لم یجتمع ذلک فیها لم ینطلق علیه اسم الوالی. ابن سیده: الولی الشیء و ولیّ علیه ولایه و ولایه»

همچنین لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۹ الی ۴۱۰ گوید:

و هو اسم یقع علی جماعه کثیره فهو؛ الرب و المالك و السيد و المنعم و المعتقد و الناصر و المحب، و التابع، و الجار، و ابن

العم، و الحلیف، و العقید، و الصّیهر، و العبد، و المنعم علیه، قال: و اکثرها قد جاءت فی الحدیث فیضاف کل واحد الی ما یقتضیه الحدیث الوارد فیہ؛ و کل من ولی امرأ و قام به فهو مولاه و ولیه، قال: و قد تختلف مصادر هذه الاسماء فالولایه بالفتح فی النسب و النصره و العتیق و الولایه بالكسر فی الاماره. قال ابن اثیر: و قوله صلى الله علیه و آله «من كنت مولاه فعلى مولاه» یحمل على اكثر الاسماء المذكوره.

همان: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۸ و ۴۰۹:

و روى ابن سلام عن يونس قال: المولى له مواضع فى كلام العرب: منها

ص : ۳۴۰

المولى فى الدين و هو الولی، و ذلك قوله تعالى: ذلك بانّ الله مولى الذين آمنوا و انّ الكافرين لامولا لهم اى لا ولی لهم، و منه قول سيدنا رسول الله صلى الله علیه و آله «من كنت مولاه فعلى مولاه» اى من كنت ولیه و قوله صلى الله علیه و آله اللهم وال من والاه اى احب من احبه و انصر من نصره.

همان: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۱۰:

و قال الشافعى: يعنى بذلك و لاء الاسلام كقوله تعالى: ذلك بان الله مولا الذين آمنوا و ان الكافرين لا مولا لهم و قال: و قول عمر لعلى، اصبحت مولى كل مؤمن، اى ولی كل مؤمن

و قيل سبب ذلك انّ اسامه قال لعلى علیه السلام لست مولاى انما مولاى رسول الله صلى الله علیه و آله فقال رسول الله صلى الله علیه و آله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ»

ملاحظه كنید موضوع مهمی چون واقعه غدیر خم را با آنهمه طول و تفسیر حمل کرده اند به این حدیث ضعیف كه سند آن را نه تنها هیچ يك از راویان اهل سنت كه در این كتاب در دست شما از نظر گذشت ذكر نكرده اند بلكه النادر و كالمعدوم است و تنها به مفهوم این حدیث ضعیف و قیل چسبیده اند.

راستی جای تعجب است كه آیا اینها به خدا و فرادای قیامت اعتقاد دارند و خود را خسرالآخره می كنند مثلاً برای دو روز دنیا، جدا باید به خدا پناه برد از شرور انفسا

لغت نامه المنجد هم می گوید: الولی: المؤمن ولی الله اى مطیع له تعالى، مؤمن ولی خداست: يعنى مطیع بى قید و شرط خداوند تبارك و تعالى است. حال به این آیه ها از كلام الهی توجه شود.

سوره مائده، آیات ۵۵ و ۵۶:

« إِنَّمَا وَثَّيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ / وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

ص : ٣٤١

سوره بقره، آیه ٢٥٧:

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

سوره اعراف، آیه ١٥٥:

«وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَثِقْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ»

سوره الشورى، آیات ٦ تا ٩:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ / وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ / وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ / أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

سوره الحج، آیات ١٢ و ١٣:

«يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ / يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ»

سوره المؤمنون، آیه ٧٨:

« وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي

ص : ٣٤٢

الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

سوره بقره، آیه ٢٦٨:

«لَا يَكِلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

سوره التحريم، آيه ۲:

«قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّهُ أَيْمَانُكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

سوره الانعام، آيه ۶۱ و ۶۲:

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَهُ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ / ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ »

سوره احزاب، آيه ۶:

« النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ »

معنی ولی و مولا- از کتابهای لغت و همچنین آیاتی از کلام الله که در آنها این لغت و مشتقات آن را شامل بود آوردیم؛ برای اینکه خواننده و جستجوگر حقیقت، خود دقت و تأمل در معنی کلمه با رعایت قبل و بعد آن را از آیات کند، از ترجمه و تفسیر صرف نظر شد و او را توجه می دهیم به جمله های قبل و بعد کلمه های مولاکم فنعم المولا مولانا مولاکم مولا هم اولی بالمؤمنین

ص : ۳۴۳

ولیکم الله يتول الله ولی الذین آمنوا اولیائهم الطاغوت انت ولینا من دونه اولیاء هو الولی لبئس المولی؛ که همه گویای این است که معنی این لغت و مواردی که به کار رفته است بسیار بسیار فراتر از دوستی است و به طور قطع صاحب اختیاری کامل را به نحوی بارز می رساند و برای راهگشا ترجمه آیه های ۶۱ و ۶۲ سوره انعام را از نظر می گذرانیم.

۱- او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و مراقبانی بر شما می فرستد تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند و آنها(در نگاهداری حساب بندگان) کوتاهی نمی کنند.

۲- سپس(تمام بندگان) به سوی خدا که مولای حقیقی آنها است باز می گردند، بدانید داوری مخصوص او است و او سریعترین حسابگران است.(۱)

توجه شود که برای اهل سنت از زبان بزرگان و پیشوایان اهل سنت مطلب و سند و حدیث آوردیم.

ادامه می دهیم درباره لغت مورد بحث معنی(مولی) را از کتاب شریف دانشنامه امام علی علیه السلام که در ذیل از نظر خواهد گذشت:

دلالت خبر غدیر

برای اثبات دلالت خبر غدیر بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرحله باید طی شود.

۱- کلمه مولا به معنای «اولی بالامر» و «متصرف در امور» است که باید از دستورهای وی اطاعت شود.

۲ مراد از «مولا» در حدیث غدیر نیز همین معنا است.

برای اثبات این دو مرحله به سه روش اساسی و علمی می توان عمل کرد:

۱ واژه «مولا» در معنی اولی حقیقت است و سایر اقسام در اشتقاق به آن معنا باز می گردد. اثبات این مطلب با استناد به لغت و کاربرد این کلمه در مضامین

۱- . تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۶۸.

ص : ۳۴۴

کلام عرب است که در آینده نزدیک آن ها را ذکر می کنیم. پس در اطلاق کلام باید همین معنا را در نظر گرفت و نوبت به سایر معانی نمی رسد و انتخاب این معنا نیازمند قرینه نیست.

۲- معانی کلمه «مولا» چند گونه است:

۱-۲- آنکه قطعاً درباره پیامبر نبوده است؛ مانند حلیف یعنی کسی که خود را به قبیله ای منظم می کند و با آنان هم پیمان می شود تا در سرد و گرم روزگار همراه آنان باشد. پیامبر با هیچ قبیله و گروهی چنین پیمانی نداشته است.

۲-۲- آن که درباره پیامبر صدق می کند ولی حضرت در غدیر آن را اراده نکرده است؛ یا بدان دلیل که از نظر جمله بندی و معنای عرفی قصد کردنی نیست؛ مثل معتق (آزاد کننده)، مالک، جار (همسایه)، صهر (داماد)، خَلَف (پشت سر)، امام (جلو)، و یا از آن رو که از واضحات بوده فایده ای در ذکر آن هم نبوده است، و آن معنای «پسر عمو» است؛ زیرا پسر عمو بودن پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام نیاز به گفتن ندارد پس هر دو نسبت به فرزند عموی دیگرشان - مثلاً پسر حضرت حمزه - پسر عمو به حساب می آیند و این از واضحات است.

۲-۳- طبق دلیل روشن حضرت آن ها اراده نکرده است؛ مثلاً سرپرستی دینی و یاری در راه دین و محبت و ولایت عتق که در دیه وارث مطرح است؛^(۱) زیرا هر مسلمانی به خوبی می داند که دین خود را مدیون تلاش های پیامبر است و معنی دینداری جز یاری کردن و دوست داشتن آن حضرت نیست و با بغض به ایشان نمی توان متدین به دین او بود.

پس، برگزاری آن اجتماع بزرگ برای بیان چنین معانی واضحی پذیرفتنی نیست، مسئله «ولایت» عتق نیز یکی از جزئیات فقه است و حضرت برای بیان چنین مطلبی، مردم را سه روز متوقف نمی کند.

۱- . «ولایت عشق» یعنی اگر کسی بنده ای را آزاد کند، باید دیه قتل خطای او را بر عهده بگیرد نیز اگر آزاد شده وارث نسبی نداشت از او ارث می برد.

ص : ۳۴۵

معانی باقی می ماند، و گر نه کلام وی بی معنا و بی فایده می شود این معنا همان است که در جمله «من کنت مولاه» پایه اعتقادی ما است و آن «اولی به تصرف بودن» و «اولی به فرمان دادن در امور مردم» است.

۳- در جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» قرینه ای وجود دارد که مراد از مولا- «اولی» است و همین برای اثبات امامت حضرت کافی است.

جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» که قسمت نخست این شرط و جزا است به طور مطلق و بدون تقید به قید یا حالت خاصی آمده است، بنابراین به معنای عام «اولی» خواهد بود؛ یعنی پیامبر در تمام جهات نسبت به مردم اولی است و فرمان او مقدم است، و این اولویت در قرآن تبیین شده است؛

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱)

که حتی بر جان مردم از خودشان بیشتر اختیار دارد.

اکنون که معنای «مولا» در جمله پایه روشن شد باید در جمله پیرو که با «فاء» عطف شده دقیقاً همان معنا را با همان عمومیت داشته باشد؛ زیرا از قواعد سخن گفتن آن است که هر گاه جمله صریحی را بگویند، سپس جمله دیگری را به آن عطف کنند و در تشخیص معنای جمله دوم احتمالاتی باشد، عطف روشن ترین دلیل برای اراده معنای ذکر شده در جمله پیشین است.

اکنون که «ولایت مطلقه عامه» در جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شد باید در جمله پیرو «فعلی مولا» نیز دقیقاً همان معنا قصد شود بنابراین، معنای جمله چنین می شود: امیرالمؤمنین علیه السلام همانند پیامبر صاحب اختیار مردم است و اختیارش بر مردم از خودشان بیشتر است و هر دستوری لازم بداند به مردم صادر می کند و تدبیر امورشان در دین و دنیا به دست اوست و در برابر امر او آنان را اختیاری نیست. این همان امامت و ولایت مطلقه است. (۲) (۳)

۱- . سوره احزاب، آیه ۶.

۲- . دانشنامه امام علی (ع)، ج ۷، تاریخ - ص ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵.

۳- . برای مزید اطلاع به کتاب گزارش لحظه به لحظه حجهالوداع (از مدینه تا مدینه) رجوع شود.

در بیان دیگر دیدیم که معنی اول کلمه در لسان العرب این بود که:

«هو في اسماء الله تعالى، و هو المتولى لأمور العالم و الخلايق القائم بها و من اسمائه الوالى و هو مالك الأشياء جميعها المتصرف فيها و قال ابن اثير: و كان الولايه تشعر بالتدبير و القدره و الفعل و ما لم يجتمع ذلك فيها لم ينطلق عليه اسم الوالى».

پس کلمه مولا و اولی یک معنی اولی دارد که آن مختص ذات پروردگار قادر خالق صاحب جمیع صفات است و این صفت حقیقی و ذاتی او است و معنی دوم عرضی است که از جانب او به پیامبر و امام و هر کس دیگر که او اراده کند تفویض می شود، به همین اتکا است که پیامبر در سخن خود اول می فرماید: الست اولی بالمؤمنین من انفسکم و گفته او به استناد کلام الهی «النبي اولا بالمؤمنين من انفسهم»^(۱) می باشد همچنین متضمن معنی امر شناخته شده نزد مردم «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»^(۲).

این دو آیه مشعر به این است که پیامبر بهتر از امت راه صواب و خطا را می شناسد و نظر او مقدم بر نظر دیگران است و هر چه را او به آنها تعلیم می دهد یا منع می کند صلاح و خیر امت و دستور او لازم الاجرا است؛ کلمه (فخذوه) مشتمل بر این تأکید است. این توضیح نیز ضروری است که در تمام موارد استعمال این لغت معنی اولویت مندرج و محفوظ است اگر چه ضمنی است، حتی فرزند و عمو و همسایه رعایت حق آنها اولویت دارد.

فرزند از هر کس دیگر سزاوارتر است به رعایت حقوق پدر و حفظ شئون او و طاعت از او عمو نیز سزاوارتر است از دیگران برای حفظ حقوق برادرزاده اش، همسایه نیز در حفظ حقوق همسایگی بر دیگران اولویت دارد و این یک اولویت

۱- .سوره احزاب، آیه ۶.

۲- .سوره حشر، آیه ۵.

ص: ۳۴۷

دو طرفه است در سایر معانی اولویت واضح، و لازم به توضیح نیست.

خواندیم در حدیث ۱۸۲^(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ان الله عزوجل مولای و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بيد علی علیه السلام فقال: من كنت وليه فهذا وليه، «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ».

و در حدیث ۱۸۳^(۲) چنین است؛ فقال [پیامبر]: الست اولی بالمؤمنين من انفسم قالوا بلى قال الست اولی به کل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلى، قال: فهذا ولی من انا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، ضروری است برای رسیدن به کنه مطلب توجه شود به حدیث ابی سعید فضیل ۱۵۲^(۳) پس از ذکر نصب علی می گوید: ثم لم يتفرقا، حتی نزلت

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۴).

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه و رضى الرب برسالتي و الولايه عليه السلام
ثم قال: اللّٰهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه (۵) و پس از این شعر حسان که از نظر گذشت.

اگر چه تکرار است و تکرار ملال آور اما گاه مثل همین مورد ضروری است، ما در صفحات قبل در تفسیر «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» نشان دادیم که پیامبر در غدیر خم از مردم اقرار گرفت به رسالت و انجام وظایف رسالت خود که اوامر الهی را رسانده است سپس فرمود دو چیز گرانمایه در میان شما به یادگار می گذارم یکی از میان جمعیت صدا زد کدام دو چیز یا رسول الله، پیامبر بلافاصله

۱- . مناقب خوارزمی، ص ۱۵۴.

۲- . همان، ص ۱۵۵.

۳- . همان، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۴- . سوره مائده، آیه ۳.

۵- . الحديث رواه ايضاً الجويني في فرائد السبطين، ج ، ص ۷۷؛ رواه احمد في مسند، ج ۴، ص ۲۱۸؛ و في فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۹۶۵.

ص : ۳۴۸

فرمود: اول ثقل اكبر كتاب الله که يك سر آن به دست پروردگار و سر طرف ديگر آن در دست شماست، و دومين يادگار گرانقدر من خاندان من که اين دو از يکديگر جدا نشوند تا روز قيامت که بر سر حوض بر من وارد شوند. سپس دست علی را گرفت و او را بلند کرد چنانکه سفیدی زیر بغل هر دو دیده شد، و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟»

گفتند خدا و پیامبرش آنگاه پیامبر فرمود: خدا مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم و اراده من بر آنها مقدم است سپس فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»

و این سخن را سه بار تکرار کرد.

هنوز صف جمعیت بر هم نخورده بود که امین وحی آیه «اليوم اكملت» را آورد و پیامبر فرمود: «الله اكبر على إكمال الدين و إتمام نعمت» رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بعد از من و همه به موقعیت علی علیه السلام تبریک گفتند که ابابکر و عمر هم از آنها بودند و حسان بن ثابت با اجازه پیامبر این شعر را سرود:

«يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ». الى آخر که در پیش از نظر گذشت.

در همان غدیر خم سلمان برخاست و عرض کرد یا رسول الله ولایت و صاحب اختیاری چگونه است؟ پیامبر فرمود: ولایت و صاحب اختیاری او (علی ۸) همچون ولایت من است، هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیار ترم علی علیه السلام هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است در این هنگام جبرئیل آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ» را آورد. و نتیجه سخن اینکه چون کلمه مولا مطلق ذکر شده است معنی مطلق آن که اولین معنی یعنی صاحب اختیار و اولی به تصرف است را شامل می شود.

می توان گفت که در هیچ حدیثی به اندازه حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» گفتگو، مجادله و بحث راه گشا نشده است. و خلاصه همه این بحث ها این

ص : ۳۴۹

است که مولا- در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به معنی صاحب اختیارِ اولی به تصرف به تحقیق و اعتقاد اهل تشیع است، یا به حب و نصر که تعبیر و قبول اهل سنت می باشد یعنی به اعتقاد شیعه پیامبر اول فرموده است خداوند صاحب اختیار و اولی به تصرف در همه شئون پیامبر و مؤمنین است و من بعد از خداوند و این علی علیه السلام پس از من همین صفت را دارد.

اهل سنت می گویند بیعت کنندگان آن روز با علی علیه السلام که ابابکر و عمر و چند نفر دیگر از صحابه شاخص آنها هستند به قصد دوستی و محبت با علی بیعت کردند نه به قصد خلافت و امامت علی آنگونه که شیعیان می گویند، و حداقل به این نکته و دلیل عینی توجه ندارند، یا از آن می گذرنند، که حسان بن ثابت که از پیامبر اجازه گرفت و انشاد شعر کرد در گفته خود تصریح کرد به اماماً و هادياً. یک مرتبه دیگر این چهار بیت را می خوانیم:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم و اسمع بالرسول منادیا

بانی مولاکم نعم و نبیکم

فقالوا و لم یبدوا هناك التعادیا

الهک مولانا و انت ولینا

ولاتجدن فی الخلق للامر عاصیا

فقال له قم یا علی فإنی

رضیتک من بعدی اماماً و هادیا(۱)

در آن جلسه که این شعر قرائت شد و اصحاب حضور پیامبر بودند نه این اصحاب و نه پیامبر به این تصریح مطلق (امام و

هادی) که حسان در شعر خود گنج‌انیده و به آن اقرار کرده است، و نه هیچ یک از حاضرین دیگر ایرادی نگرفتند این یک موضوع کوچکی نبود که بشود به راحتی از آن گذشت کرد.

گذشته از اینکه پیامبر در حق حسان دعا کرد و فرمود: تا وقتی که چنین می‌سرایی مؤید من عندالله خواهی بود.

آیا فقط این یک حدیث (۲)؛ حدیث مشهور که از مناقب خوارزمی در صفحات

۱- . الغدير: ترجمه، ج ۲، ص ۹۴.

۲- . مناقب خوارزمی، ص ۱۹۳-۱۹۴؛ فضیلت ۲۳۲.

ص : ۳۵۰

قبل با آن شرح و بیان رسول الله صلی الله علیه و آله به ابویوب انصاری از نظر گذشت و شما خواننده یک بار دیگر به آن [فضیلت ۲۳۲] مراجعه فرمایید برای پیروی و پذیرایی ولایت و امامت حقه امیرالمؤمنین علیه السلام کافی نیست؟!

انصاف این است که همان دو جمله آخر این حدیث که حضرت فرمود: یا عمار!

«طاعة على طاعتي، و طاعتي طاعة الله»

برای وجدان بیداری که بخواهد حقیقت را دریابد و از آن پیروی کند کافی است. (۱)

همچنین حدیث حاکم نیشابوری که گوید: ابوذر دست خود را در کعبه گرفت و به مردم خطاب کرد: هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و اگر نمی‌شناسد من ابوذریم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت:

«الا مثل اهل بيتي فيكم، مثل سفينة نوح من قومه، من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق» (۲)

بس است برای مدح علی اینکه: او در کعبه تولد یافت و در خانه و تحت نظر پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت یافت و در جوار پیامبر قرآن و حکمت آموخت، و اینکه ابن ابی الحدید گوید: مبادی جمیع علوم به علی علیه السلام باز می‌گردد. (۳)

موضوع بعثت و غدیر و بعد از غدیر خم مطالب تازه ای نیست که پیوسته در این کتاب و آن کتاب طرح و بررسی می‌شود اما این مکررها موجب می‌شود که طالبان حقیقت اخبار و احادیث پیوسته مطلب تازه ای از نوع طرح مطالب و گوشه های نهفته هر موضوع را به دست آورند و به صحت و سقم هر خبر بیشتر اطلاع حاصل کنند.

۱- . این حدیث را خطیب بغداد در تاریخ خود، ج ۳، ص ۱۸۶. آورده است و ابن عساکر نیز در تاریخ ترجمه امام علی نقل

کرده، ج ۳، ص ۲۱۴؛ و در فرائد البطین جوبنی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ و مناقب خوارزمی، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲- . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱؛ غدیرشناسی - رضوانی، ص ۱۶.

طرح این چند کلمه به این خاطر بود که بگوییم نگارنده در این کتاب خبر تازه و نگفته ای احتمالاً ندارد جز اینکه در اکثر قریب به اتفاق نوشته ها هر صاحب قلم سعی کرده است مطالب خود را که در کتب تاریخ و حدیث دیده و دریافته است به نظر دیگران نیز برساند ضمناً سند مطلب ارائه شده را با زیر نویس صفحه به مأخذ حواله دهد. و این روش رایج ترین شیوه و مطلوب و قبول همه کس می باشد.

ما نیز ضمن پیروی از همین روش اصل را بر این نهادیم که بیشترین ارائه مطلب را با ذکر و ثبت عین حدیث و خبر(نه به نقل به معنی که شبهه اعمال ذهنیت نویسنده در آن می رود) ارائه دهیم و امیدواریم خوانندگان این کتاب حوصله و دقت به کار برند و استفاده کامل تر و نتیجه بهتری از مطالعه خود ببرند.

این روش کمی خسته کننده به نظر می رسد چون دایم عبارات متن در نوسان است چون هر صاحب قلم که نوشته اش نقل می شود طرح نگارش و سبک نویسندگی او با نویسنده دیگر متفاوت خواهد بود.

اما در عین حال همین صعود و نزول عبارات هم لطفی دارد زیرا خواننده خوش ذوق را با گونه گونه نویسی ها آشنا می کند.

با همین نگاه بیشترین صفحات کتاب حاضر اختصاص یافته است به حدیث و راویان حدیث که هر دو از اهل سنت است، در ضمن سعی بر این است که کتاب از یک جلد و آن هم در حدی که خسته کننده نباشد و هر طالب حقیقت فرصت و حوصله خواندن و دقت در حقیقت مسئله ولایت را داشته باشد.

حال اگر کسی پیدا شود که از اینهمه گفتار و ارائه دلیل دل او بیدار نشود باید به خدا پناه برد و به آیه شریفه:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^(۱)

توجه کرد.

خداوند همه ما را از خواب غفلت بیدار و به راه راست هدایت فرماید.

از غدیر باز می گردیم به مدینه و پیامبر در بستر.

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و بستر بیماری تا وفات

این قلم واقعه غدیر را به طرق مختلف از اهل سنت نقل کرد و احادیث درباره فضایل علی علیه السلام را نیز از کتب مشهور و مورد اعتماد آنها به نظر خواننده رسانید.

اینک با اشاره گذرا بنا دارد یادآوری کند که چگونه شد که واقعه غدیر با آنهمه اهمیت و آن تدارک بزرگی که پیامبر برای اجرای آن دید و برگزار کرد، چگونه پس از دو ماه در حین رحلت آن بزرگوار منجر به واقعه سقیفه و کنار گذاشتن علی علیه السلام و انتخاب جانشینی جز او به راحتی انجام گرفت.

با یک نگاه ژرف به تاریخ و وقایع پی در پی سال دهم و غور در گزارش های حجهالوداع و در یک جمله از حرکت پیامبر از مدینه به سوی حج و بازگشت آن حضرت از مکه به مدینه (از مدینه به مدینه) پژوهشگر را خود به خود منتهی به این می کند که از همان روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غدیر بلند کرد و اطاعت او را اطاعت از خود و اطاعت از خود را اطاعت از پروردگار خواند و فرمود خدایا هر که علی علیه السلام را دوست دارد دوست دار، و هر که علی علیه السلام را دشمن دارد دشمن بدار، تا رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه گروه های منافقین که تا پیش از این در طیف ها و دسته های مختلف با پیامبر نفاق داشتند، در موضوع جانشینی علی علیه السلام به سرعت و به نحو طبیعی به یکدیگر نزدیک شدند، و به طور ضمنی توافق داشتند که ریاست علی علیه السلام بر قبایل و طوایف جزیره العرب مورد قبول آنها نیست و به این بسنده کردند که پیامبر در خطبه غدیریه خود سفارش علی علیه السلام را کرد که بعد از او با وی دوستی و مدارا داشته باشند بنابراین از فردای غدیر هر چه به طرف مدینه نزدیک می شدند مخالفین خلافت علی علیه السلام بعد از پیامبر به هم نزدیک و نزدیک تر می شدند و به اتفاق، معنی جمله خدا صاحب اختیار من و من صاحب اختیار شما هستم و هر کس را من صاحب اختیار او هستم بعد از من این علی علیه السلام صاحب اختیار او می باشد را اختصار کردند به دنباله حدیث که؛ خدایا دوست بدار هر که علی علیه السلام را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی علیه السلام را دشمن بدارد و به شایع کردن آن پرداختند. و با ورود به مدینه

ص: ۳۵۳

سعی در فراموش شدن منظور و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله در جمله شدند [و عمر همه جا می گفت علی مولای من و مولای هر مؤمنه است] و معنی علی علیه السلام سرور و دوست هر مؤمن و مؤمنه را القا می کردند و باید علی علیه السلام را دوست داشت و با او دشمنی نکرد که معنی ضمنی آن هم این بود که با علی علیه السلام کینه ورزی نکنید و در نتیجه علی علیه السلام را از صدر مسند ولایت به منزله فردی عادی که پیامبر سفارش کرده است با این شخص دشمنی نکنید فرود می آورد.

عبدالله مسعود می گوید: پیامبر و محبوب ما یک ماه جلوتر، از مرگ خویش خبر داد و چون فراق نزدیک شد ما را به خانه خود خواند، به ما نگریست و اشک در دیده هایش آمد و گفت: مرحبا، خدا رحمتتان کند شما را سفارش می کنم که از خدا بترسید از خدا می خواهم که شما را رعایت کند و شما را به او می سپارم که من بیم رسان و مزده رسان شما هستم در دیار

خدا، با بندگان وی گردن فرازی نکنید که خدا به من و شما گفته:

« تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (۱)

سرای آخرت را برای کسانی نهاده ایم که در زمین سرکشی و فساد را نخواهند و عاقبت برای پرهیزکاران است.

و نیز فرمود:

« أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ » (۲)

مگر جهنم جای تکبرکنندگان نیست؟

[توجه شود: که ذکر این آیه ها دقیقاً به نحوی واضح و گویا می رساند که پیامبر صلی الله علیه و آله از وقایع بعد از غدیر مطلع است و با خواندن این آیات پیروان خود را از سرکشی و عدم اطاعت از دستورهایی او که فرمان الهی است بر حذر می دارد].

۱- .سوره قصص، آیه ۸۲.

۲- .سوره زمر، آیه ۶۰.

ص: ۳۵۴

عبدالله مسعود می گوید: گفتیم: مرگ تو کی می رسد؟ فرمود: دوری از شما و رفتن سوی خدا و سدرهاالمنتهی نزدیک است، گفتیم ای پیامبر خدا چه کس تو را غسل دهد،

فرمود: کسان من هر کس به من نزدیک تر است

گفتیم: کفن تو چه باشد؟

فرمود: همین لباس من با پارچه ای سفید یا حوله ای یمنی گفتیم چه کسی بر تو نماز کند؟ ابن مسعود گوید: اینجا ما بگریستیم و پیامبر نیز گریست.

فرمود: چون مرا غسل دادید و کفن کردید در همین خانه روی تختم بگذارید و برون شوید و ساعتی بمانید؛ در این حال نخستین کس که بر من نماز کند همدم و دوست من جبرئیل خواهد بود سپس میکائیل و اسرافیل، ملک الموت و گروه فرشتگان که می آیند و نماز می کنند و درود فرستند سپس گروه گروه سوی من آیند اول چنان باشد که نخست مردان خاندان من و سپس زنان از آنها سپس شما.

گفتیم: ای پیامبر خدا چه کسی شما را در قبر نهد؟

فرمود: کسان من به کمک فرشتگان که شما آنها را نمی بینید. (۱)

در پی ابن مسعود ابن عباس گوید: روز پنجشنبه چه روز سختی بود! بیماری پیامبر شدت یافت در آن حال گفت: لوازم بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

کسان مجادله کردند، در حالی که مجادله در حضور پیامبر روا نبود.

گفتند: چه می گوید؟

گفته شد هذیان می گوید: [پیمبر شنید] و فرمود: ولم کنید با این حالی که من دارم. (۲)

ارقم بن شرحبیل گوید: از ابن عباس پرسیدم: پیمبر وصیت کرد؟

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۳۱۸.

۲- . همان، ص ۱۳۲۰.

ص : ۳۵۵

گفت: نه، گفتم چگونه وصیت نکرد؟

گفت: پیمبر صلی الله علیه و آله گفت: علی را بخوانید؟

عایشه گفت: دنبال ابوبکر بفرستید.

حفصه گفت: در پی عمر بفرستید.

و هر دو حاضر شدند، پیمبر گفت: بروید اگر کاری با شما داشتم کس به طلب شما می فرستم. (۱)

ابوبکر بن عبدالله گوید: روز دوشنبه پیمبر سر خویش را بسته بود و برای نماز صبح بیرون شد، ابوبکر با مردم نماز می کرد، چون پیامبر پیامد، مردم راه گشودند و ابوبکر بدانست که این کار را برای پیمبر کرده اند.

و از جای خویش به کنار رفت پیمبر طرف راست او بنشست و نشسته با مردم نماز کرد، و چون نماز تمام شد رو به مردم کرد و با آنها سخن گفت: و صدایش بلند شد چندان که از مسجد دورتر رفت. می گفت: ای مردم آتش افروخته شد و فتنه ها چون پاره های شب تاریک پیامد به خدا خرده ای بر من نتوانید گرفت که من جز آنچه را قرآن بر شما حلال کرد، حلال نکردم، و جز آنچه را قرآن بر شما حرام کرد حرام نکردم و چون پیمبر خدا صلی الله علیه و آله سخن به سر برد ابوبکر به او گفت: ای پیامبر خدا می بینم که به نعمت و فضل خدا چنان شده ای که ما دوست داریم، امروز نوبت دختر خارجه است و من پیش او می روم آنگاه پیامبر به خانه برگشت و ابوبکر به سحر رفت. (۲)

از اقدام هایی که برای به دست گرفتن مدیریت جریان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن انجام شد، رفتن ابابکر به سنح و حضور عمر و جمعی از هواخواهان آنان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

۱- همان، ص ۱۳۲۳.

۲- همان، ص ۱۳۲۵.

ص : ۳۵۶

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کار منافقین و مخالفین خلافت علی علیه السلام آگاهی داشت و از روش بعض آنان آگاهی یافته بود، و می دید آنچه را در پیش است «فرمود کاغذ و قلم بیاورید تا بنویسم امری را که پس از من به گمراهی نیتید عمر بلافاصله گفت حال پیامبر بدتر شده است و هذیان می گوید قرآن که همه چیز در آن است پیش ما می باشد ما چیزی کم نداریم بعضی به او اعتراض کردند و بعض دیگر او را تأیید می کردند از جنجال اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت متأذی بود و دستور داد همه از اطاق خارج شوند» (۱)

با چهارده واسطه از عایشه که گفت پیامبر در خانه من بود، و در حال موت فرمود: حبیب مرا بخوانید، اینجا من ابابکر را وارد کردم، حضرت نگاهی به او کرد و سر خود را بر بالین نهاد و فرمود: «أدعوا إلی حبیبی» دوست مرا برای من حاضر کنید پس من [عایشه] گفتم وای بر شما برای او علی بن ابیطالب علیه السلام را حاضر کنید. به خدا قسم غیر او را نخواسته است پس چون علی علیه السلام حاضر شد، [پیامبر] بلند شد و شمدی که بر روی خود داشت بلند کرد و علی علیه السلام را داخل کرد و او را در بر گرفت تا قبض روح شد. (۲)

و روی جمیع اصحاب السیره ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما توفي كان أبوبکر فی منزله بالسبح فقام عمر بن الخطاب فقال: ما مات رسول الله صلی الله علیه و آله و لا يموت حتی يظهر دینه علی الدین كله، و لیرجعن، فلیقطعن ایدی رجال و ارجلهم ممن ارجف بموته، لا اسمع رجلاً یقول: مات رسول الله صلی الله علیه و آله الا ضربته بسیفی.

فجاء ابوبکر و كشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و قال بابی و امی، طبت حیاً و میتاً و الله لا یدیقک الله الموتین ابداء، ثم خرج و الناس حول عمر و هو یقول لهم؛ انه لم یمت، و یحلف، فقال [ابوبکر] له ایها الحالف علی رسلک!

۱- همان، ص ۱۸ علیها سلام ۱۸.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۶۸، فضیلت ۴۱.

ص : ۳۵۷

ثم قال: من كان یعبد محمداً فان محمداً قد مات، و من كان یعبد الله فان الله حی لا یموت قال الله تعالی انک میت و انهم میتون

و قال: افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم قال عمر فوالله ما ملكت نفسي حيث سمعتها ان سقطت الى الارض و علمت ان رسول الله صلى الله عليه و آله قدمات و قد تكلمت الشيعة في هذا الموضع و قالوا: انه قد بلغ من علمه انه لم يعلم ان الموت يجوز على رسول الله صلى الله عليه و آله و انه اسوه الانبياء في ذلك و قال لما تلا- ابوبكر الايات ايقنت الان بوفاته كائى لم اسمع هذه الايه، فلو كان يحفظ القرآن، او يتفكر فيه ما قال ذلك و من هذه حاله لايجوز ان يكون اماماً.»(۱)

«ابن ابى الحديد گوید: همه روایت کنندگان اصحاب سیره اتفاق دارند که در هنگام فوت پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر در منزلش در سنج(بیرون مدینه) بود، عمر حضور داشت و در این هنگام بلند شد و گفت: نمرده است رسول الله صلی الله علیه و آله و نمی میرد تا اینکه دین خود را بر تمام ادیان ظاهر کند، و البته مراجعت خواهد کرد و من هر کس را بگویم پیامبر صلی الله علیه و آله مرده است دست و پای او را قطع می کنم، نشنوم مردی بگوید پیامبر مرده است که هر کس بگوید به شمشیر خود او را خواهم زد(کشت).

در این هنگام و هنگامه ابوبکر وارد شد و پارچه ای را که بر روی پیامبر کشیده شده بود عقب برد و گفت پدر و مادرم فدایت چه پاکیزه ای در حال حیات و فوت گویی خداوند نچشانیده است تو را شربت مرگ هرگز؛ سپس از حجره بیرون آمد در حالی که مردم گرداگرد عمر بودند و او برای آنها می گفت: پیامبر نمرده است و قسم می خورد ابوبکر گفت: ایها الحالف، علی رسلک! ای کسی که قسم می خوری بر مطالبی که ابلاغ می کنی.

سپس گفت: هر کس محمد را می پرستید به طور قطع محمد صلی الله علیه و آله مرده، و هر کس خدا را می پرستد خدا زنده است و نخواهد مرد، قول خداست که به پیامبر

۱- . ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱.

ص : ۳۵۸

فرمود تو می میری پیامبران قبل از تو هم مردند. و نیز فرمود: ای مردم اگر پیامبر فوت شد یا کشته شد، شما بر می گردید به همان کفر پدرانان در این وقت عمر گفت: به خدا قسم چون سخنان ابوبکر را شنیدم خود را نمی توانستم نگه دارم و نزدیک بود بر زمین بیافتم و دانستم که مسلماً رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرده است.

ابن ابی الحديد در اینجا می گوید: شیعیان در این موضع در یک بحث کلامی می گویند: به طور قطع این کلام عمر درجه علمی عمر را می رساند، که او تا آن موقع نمی دانست مسلماً مردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همانند پیامبران پیشین رواست، اما چون ابوبکر آیات را خواند دانست پیامبر فوت کرده است مثل اینکه این آیه را نشنیده بوده است اگر او قرآن را که می گفت حسبننا کتاب الله در خاطر داشت و در آن تفکر کرده بود چنین سخنانی را نمی گفت و سؤال اصلی شیعه اینجاست که توجه کردن به همین یک رخداد و به دست آمدن درجه ظرفیت فهم و استعداد و بینش عمر مسلم می دارد که هرگز جایز نیست چنین کسی پیشوا و امام شود.»(۱)

برای توجه بیشتر به طرز تفکر عمر و نحوه نگاه او به پیامبر صلی الله علیه و آله و دستورات و عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسالت او باز می گردیم به سال هشتم هجری و جریان صلح حدیبیه و رفتار عمر در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت به مصلحت مسلمین با قریش صلحنامه ای به نفع اسلام و مسلمین تنظیم و به اجرا گذاشت که سال بعد منجر به فتح مکه بلکه فتح تمام جزیره العرب گردید.

باید به کنه برخورد عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و درجه ایمان او توجه بیطرفانه یعنی نه از نگاه محبت آمیز و نه از روی عداوت به او نگریست تا قضاوت بیطرفانه و منصفانه به دست آید که آیا او برای جانشینی پیامبر صلاحیت دارد یا نه ابن اسحاق گوید: پس از آن [پس از بیعت مجدد مسلمانان با پیامبر و تصمیم او بر صلح] قرشیان سهیل بن عمرو را به سوی پیامبر فرستادند و گفتند: «با وی صلح کن به شرط آنکه امسال باز گردد که عربان نگویند به زور وارد مکه شده است» و

۱- . همان.

ص : ۳۵۹

چون سهیل از دور نمایان شد و پیامبر او را بدید گفت: صلح می خواهند که این مرد را فرستاده اند.

وقتی سهیل پیش پیامبر رسید گفتگو بسیار شد، آنگاه صلح در میان رفت [آمد] و چون کار التیام یافت و جز نامه نوشتن نماند عمر بن خطاب برجست و پیش ابابکر رفت و گفت:

ای ابابکر مگر او پیغمبر خدا نیست؟

ابوبکر گفت: چرا

گفت: مگر آنها مشرک نیستند؟

ابوبکر گفت: چرا

[عمر] گفت: پس چرا در کار دین تحمل زبونی کنیم؟

ابوبکر گفت: ای عمر مطیع وی باش من شهادت می دهم که او پیامبر خداست و آنگاه عمر پیش پیامبر آمد و گفت: مگر تو پیامبر خدا نیستی؟

پیامبر گفت: چرا

[عمر] گفت: پس چرا در کار دین خود تحمل زبونی کنیم؟

پیامبر گفت: من بنده و فرستاده خدایم و خلاف فرمان وی نکنم او نیز مرا و نخواهد گذاشت. [و صلحنامه نوشته شد]

[بعداً] عمر می گفت: از بیم سخنانی که آن روز گفتم پیوسته روزه می داشتم و صدقه می دادم و نماز و بنده آزاد می کردم تا امید وار شدم که خوب شده باشد. (۱)

از ابن عباس رضی الله عنه که گفت داخل شدم بر عمر اوایل خلافت او و مقداری خرما در زنبیلی در پیش او بود مرا دعوت به خوردن کرد من هم از خرما خوردم و او پس از خوردن خرما از کوزه ای که حضور او بود آب خورد و شروع به حمد خدا کرد آنگاه گفت به من یا عبدالله از کجا می آیی، گفتم از مسجد، گفت: چگونه پسر عم خود را پشت سر گذاشتی [او را چگونه یافتی] گمان کردم عبدالله جعفر را گوید، گفتم او را وا گذاشتم در حالی که با دارایی اش بازی

۱- . طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۲.

ص : ۳۶۰

می کرد.

عمر گفت: او را قصد نکردم بلکه قصدم آن مرد معظم اهل بیت بود. گفتم: از نزد او آمدم در حالی که با دلو نخلهای فلان کس را آبیاری می کرد و در حال، قرآن قرائت می کرد.

عمر گفت: ای عبدالله بر گردن تو باد خونهای قربانیان حج اگر از من مخفی کنی آیا در ذهن علی علیه السلام امر خلافت برجاست. گفتم: بلی، گفت به زعم او رسول الله صلی الله علیه و آله بر خلافت او تصریح کرد، گفتم: بلی و من زیاده کردم بر اینکه من از پدرم از این مطلب که علی مدعی آن است، سؤال کردم و او گفت علی راست می گوید و حق علی را تصدیق کرد.

عمر گفت به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر او نوعی سخن گفت که نه اثبات حجت می کند، و نه به طور قطع معذور می دارد (یعنی صراحت ندارد ولی نمی توان آن را هم رد کرد) و از همین جهت او صلی الله علیه و آله منتظر فرصت بود تا در هنگام بیماری خواست تصریح کند به اسم او [به اسم علی علیه السلام] و قلم و کاغذ طلب کرد، پس من مانع شدم از این امر به جهت دوستی و احتیاط کردن بر دین اسلام.

قسم به خدا که بر این امر [خلافت علی علیه السلام] قریش هرگز اجتماع نمی کردند، و اگر او [علی علیه السلام] متولی اسلام می شد کل اعراب آن را نقض می کردند و [با مخالفت من] رسول الله صلی الله علیه و آله دانست که من می دانم آنچه را در خاطر داشت و از این جهت امساک کرد [و چیزی ننوشت] [یعنی پیامبر دانست «ان کتب و صرح به خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام بعد موته فانقلبنا علی اعقابنا»؟]

یک وقایع نگار که بخواهد تحقیقی، موضوعی از تاریخ صدر اسلام را گزارش کند به اول مشکلی که برمی خورد به هنگام مراجعه به اسناد و گزارش ها تعدد و اختلاف شدید در همان موضوع است.

شاید و حتماً واقعه ای مهم تر از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به نظر نمی آید این واقعه در مدینه و در جمع خانواده و اصحاب و مسلمانان اتفاق افتاده است و شما در سرتاسر تاریخ به اختلاف روز و هفته و ماه و حتی سال برخورد خواهید کرد.

نویسنده حضور داشت در بحث بین دو نفر که درباره روز و تاریخ فوت

ص: ۳۶۱

پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به مجادله کشیده گردید، بحث این بود که پیامبر در آخر ماه صفر یا در ربیع الاول وفات یافت، که هم در ماه و هم در سال متفاوت است یک طرف دعوا عقیده داشت و به استناد تاریخ و نظر اهل سنت می گفت در ربیع الاول است اما در روز آن و چندم آن ماه نمی توانست منجز تعیین کند (چون در اخبار اهل تسنن اختلاف است)

طرفی که بیست و هشتم ماه صفر را پذیرا بود و سر حرف خود محکم ایستاده بود به طرف خود گفت: تو می دانی در دولا ب منزل من چه چیزهایی می باشد و اصلاً دولا ب در کجای اطاق قرار دارد، من می دانم طرف از این سؤال تعجب کرد که این سؤال چه ربطی به بحث ما دارد و تعجب خود را مطرح کرد. آن بزرگ گفت: روز بیست و هشتم صفر مستند به قول و تصریح و فرموده فلان حضرت و فلان امام است آخر علی و حسن و حسین و امام جعفر صادق که رحمت خدا و درود و سلام ما به همه آنها بهتر می دانند که چه روزی و در چه ماهی و در چه سالی جد بزرگوارشان فوت شده است یا آن کسانی که حداقل می گوئیم متهم به سرپیچی از فرمان پیامبر که فرمان او فرمان الهی است، و ما ينطق عن الهوى، ان هو الا وحى يوحى بلاشک در شأن او نازل شده است و گفتند: «انه ليهجر» پیامبر مریض است همانا هذیان می گوید. چه باید کرد با اخبار متناقض و این قضاوتها.

ادامه می دهیم با روایتی از ابن ابی الحدید:

«و فی الصحیحین ایضاً من ابن عباس رحمہما اللہ تعالی قال: لما احتضر [بمعنی حضره الموت] رسول الله صلی الله علیه و آله و فی البيت رجال منهم عمر بن الخطاب قال النبی صلی الله علیه و آله هلم اکتب لکم کتاباً لاتضلون بعده فقال عمر: ان رسول الله صلی الله علیه و آله «قد وقع علیه الوجع» و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله فاختلف القوم و اختصموا فمنهم من یقول قربوا الیه یکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده و منهم من یقول القول ما یقول عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عنده علیه السلام قال لهم قوموا فقاموا فکان ابن عباس یقول

ص: ۳۶۲

الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین ان یکتب لکم [لهم] ذلک الکتاب»

«ابن ابی الحدید گوید: در صحیحین [صحیح مسلم و دیگران] از ابن عباس رحمه الله روایت است که گفت: چون پیامبر مرض او شدت یافت و نزدیک فوت او رسید و در آنحال عده ای حضور داشتند از جمله عمر بن خطاب پیامبر فرمود: بیارید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. بلافاصله عمر گفت: به تحقیق بر پیامبر مرض غلبه کرده است و هذیان می

گوید(قد وقع علیه الوجد) و قرآن نزد شما مردم است، قرآن ما را بس است در این هنگام بین مردم حاضر اختلاف افتاد و مردم با هم جدال کردند، عده ای از آنها می گفتند وسایل بیاورید تا بنویسد برای شما حکمی که بعد از او سرگردان و گمراه نشوید و بعض دیگر می گفتند همان که عمر می گوید چون دعوا و اختلاف حضور پیامبر زیاد شد پیامبر فرمود: بلند شوید و بروید و بلند شدند.

اینجا ابن عباس تأکید می کند که مصیبت بزرگ یعنی تمام مصیبت بزرگ(کل الرزیه) در همین حال بروز کرد و مانع از نوشتن مطلبی که پیامبر در خاطر داشت شد. (۱)

در جای دیگر ابن عباس گوید: اشکهای او را دیدم که چون رشته مروارید بر چهره او روان شد آنگاه پیامبر خدا گفت: لوح و دوات یا گفت استخوان شانه و دوات نزد من بیاورید تا مکتوبی برای شما بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.

گفتند: «پیامبر خدا هذیان می گوید» «قد وقع علیه الوجد»

ملاحظه شود، چه دردناک است! «قد وقع علیه الوجد»

این کلمه با عبارات مختلف که تا ۱۹ جمله متفاوت ولی به تقریب همه در یک معنی و آن اینکه او «هذیان می گوید» که با این آیات قرآن مابینت دارد.

سوره نجم، آیات ۳ و ۴:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ / إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»

۱- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵.

ص: ۳۶۳

سوره نساء، آیه ۵۹؛ سوره مائده، آیه ۹۲؛ سوره نور، آیه ۵۴؛ سوره محمد، آیه ۳۳؛ سوره تغابن، آیه ۱۲؛ سوره آل عمران، آیه ۳۲؛ سوره انفال، آیات ۱، ۲۰، ۴۶؛ سوره مجادله، آیه ۱۳:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»

سوره حشر، آیه ۷:

«مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»

سوره احزاب، آیه ۳۶:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»

سوره نساء، آیه ۱۱۵:

و این آیه شامل حال او می شود:

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»

سوره احزاب، ۵۷:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»

عمر که می گوید: حسبنا کتاب الله، یا به هیچ یک از آیات نامبرده بالا توجه ندارد یا خود را به غفلت زده است؟ این شخص بعداً که بر اریکه ریاست مسلمین تکیه زد بارها در قضاوتهای خود درمانده می شد و از علی علیه السلام استمداد می جست و علی علیه السلام مشکل را حل می کرد، و بارها گفت: علی افقه امت است، و لولا علی لهلک عمر، چگونه می توان قبول کرد که این شخص را که اهل سنت به دها و هوشیاری او می بالند، با گفتن «انه لیهجر» و اینکه پیامبر نمرده است، در این دو گفتار، حيله به کار نبرده است، وجدان منصف چه حکم می کند؟

در این موقعیت حساس که پیامبر در آخرین دقایق عمر با برکت خود می خواهد سرنوشت مسلمین را بعد از خود یک جهت و روشن به مردم ابلاغ کند تا به اختلاف و هفتاد و دو فرقه شدن نینجامد، عمر می گوید: انه لیهجر — حسبنا کتاب الله.

و چون پیامبر خدا جان به جان آفرین تسلیم می کند و از شر منافقین خلاصی

ص: ۳۶۴

می یابد باز عمر می گوید: ما مات رسول الله. او مثل موسی رفته است به دیدار خداوند و برمی گردد، و آنچه را ابابکر آمد و گفت او به یاد نداشت. یا هرگز نشنیده بود و عجیب تر اینکه گفت: هر کس بگوید پیامبر مرده است منافق است که ابابکر آمد و گفت پیامبر مرده است.

اگر عمر در این دو موقعیت حساس نتواند بر سرنوشت خود و مسلمانان صحیح بیاندیشد و دچار ناروا پنداری می باشد، چگونه برای وزارت ابوبکر و تصدی خلافت بعد از ابوبکر به وصیت ابوبکر صلاحیت دارد؟!

همچنین اگر حيله به کار برده و چنانچه گفته اند تبانی در کار بوده است باز هم صلاحیت او عمیقاً زیر سؤال است. چرا این شخص که رل شخص گيج را بازی می کند و دسیسه کار نیست و حيله گری نمی کند در همان حالی که پیمبر را دارند در خانه غسل می دهند و هنوز کفن و دفن انجام نشده است، به مجردی که می فهمد در سقیفه انصار اجتماع کرده اند، ابابکر را

از خانه پیامبر بیرون می کشد و به شتاب خود را به سقیفه می رساند و پیش برد کار خلافت را مدیریت و به دست می گیرد؟!!

این شگفتیها(؟) در سیاست و حکومت ظاهری بر مردم جای خود دارد اما با رسالت و جانشینی الهی چگونه سازشی دارد؟!!

هر چه مدعیان تقلا کنند مگر وجدان خود را آرام نکنند، بعید به نظر می رسد یک انسان عاقل و هوشیار این تناقضها را بپذیرد و بتواند برای حضور نزد پروردگار خود خود را آماده کند.

رفتار پیامبر از سال صلح حدیبیه و بعد فتح مکه و در حجهالوداع و سخنرانی ها و سفارش ها و گفتگوها و روش هایی که در برخورد با مسایل متفاوت در این سفر داشت همه نشان از این مطلب می هد که پیامبر سخت نگران آینده اسلام و مسلمین است سخنان حضرت در جای جای منا و مکه گویای این است که پیامبر مردم را نسبت به آینده توجیه می کند، در چند جای مناسب تکیه و مقصد اصلی کلام حضرت بر این جمله «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ الْبَيْتِ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» است در خطبه غدیر حضرت هیچ چیزی مربوط به امر مسلمین را فروگذار نکرده است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلم شده بود،

ص : ۳۶۵

آنها که واقعه غدیر را در این مدت کم تحریف و ولایت و امامت علی را به دوستی و دشمنی با او تحریف کرده اند(۱). نخواهند گذاشت پس از پیامبر علی علیه السلام به مقام الهی خود دست یابد، و بی جهت نبود که در لحظات آخر وسایل نوشتن طلب کرد و جنجال «ان رسول الله لیهجر»(۲) به راه افتاد و پیامبر که در شرایط رحلت بود، دستور داد همه را از اطاق بیرون کردند و گفت: رفیق مرا بیاورید عمر آمد و پیامبر روگرداند، ابوبکر آمد، و پیامبر التفات نکرد، عایشه که ابا داشت نام علی را ببرد، گفت رفیق او را بیاورید او را می خواهد، علی علیه السلام آمد و پیامبر او را در آغوش کشید و از دنیا رفت.(۳)

برنامه به نحوی تنظیم شده بود که ابابکر هنگام وفات پیامبر در سنج دو فرسنگی مدینه خانه او و نزد یکی از زوجه هایش باشد، تا در درگیریها که فرض می شد ممکن است به وجود آید حضور نداشته باشد بلکه برای خاموش و اقناع کردن هیاهوگران حاضر شود، و این اتفاقی است که به تدریج واقع شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز که متوجه صحنه سازی ها شده بود تصمیم گرفت موضوع خلیفه و وصی را که در غدیر به دستور وحی الهی به مردم ابلاغ کرده بود، به نحو صریح و روشن مکتوب کند لذا فرمود: برای من قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی که شما را از اختلاف و افتادن در سراشیب گمراهی نجات خواهد داد بنویسم. اینجا بود که عمر در میان جمعیت گفت: «ان رسول الله لیهجر»(۴).

پیامبر از دنیا رفت و بیرون خانه ضحّه و ناراحتی غوغا می کرد عمر سخنگوی بلامنازع بود و می گفت پیامبر نمرده است این منافقان هستند که شایع می کنند که پیامبر مرد او به خدا نمرده بلکه مثل موسی که نزد خدا رفت او نیز پیش خداست و برمی گردد و هر کس فکر کند و بگوید پیامبر مرده است دست و پای او را باید

- ۱- مناقب، ص ۱۵، ۹، فضیلت ۱۸۴، فقال له عمر بن الخطاب، بَخٍ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِب أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَايَ كُلَّ مَسْلَمٍ.
- ۲- طبری، ج ۴، ص ۲۷ - ۱۳۲۶.
- ۳- مناقب خوارزمی، ص ۶۸، فضیلت ۴۱.
- ۴- طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۰، ترجمه فارسی.

ص : ۳۶۶

قطع کرد.

حمید بن عبدالرحمن حمیری گوید: وقتی پیمبر در گذشت، ابوبکر در مدینه نبود وارد شد و رفت چهره پیمبر را گشود و آن را بوسید و گفت به خدای کعبه محمد مرده است و رفت سوی منبر که عمر ایستاده بود و مردم را تهدید می کرد و می گفت پیمبر خدا زنده باشد و نمرده است می آید و دست و پای شایعه سازان را می برد و گردنشان را می زند و بردارشان می کند.

ابوبکر سخن آغاز کرد و به عمر گفت: خاموش باش!

ولی عمر خاموش نشد اینجا بود که صحنه برای نمود ابوبکر آماده شد و در آن جمع ناراحت ابوبکر گفت خدای عزوجل به رسول خود گفت:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۱)

و نیز فرمود:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (۲)

سپس گفت: هر کس محمد را می پرستید خدایی که می پرستید مرد و هر که خدای بی شریک را می پرستید او زنده و نمردنی است.

گوید: کسانی از اصحاب محمد را دیدیم که قسم می خوردند که نمی دانستیم این دو آیه نازل شده تا وقتی که ابوبکر آن را خواند.

در همان وقت یکی دوان پیامد و گفت انصار زیر سایبان بنی ساعده فراهم آمده اند که با یکی از خودشان بیعت کنند و می گویند: یک امیر از ما و یک امیر از قریش. گوید: ابوبکر و عمر سوی آنها رفتند و یکدیگر را می کشیدند! تا آنجا رسیدند، عمر خواست سخن آغاز کند، ابوبکر او را از سخن منع کرد و عمر گفت: در یک روز دوبار نافرمانی خلیفه پیمبر خدا را نمی کنم. (۳) در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله میان اهل حدیث اختلاف نیست که روز دوشنبه ماه ربیع الاول بود ولی

۲- .سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳- .طبری، ج ۴، ص ۱۳۲.

ص : ۳۶۷

اختلاف هست که کدام دوشنبه بود.

گوید: پیمبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت عمر بن خطاب به پا خاست و گفت: کسانی از منافقان پنداشته اند پیغمبر مرده بخدا پیغمبر نمرده ، بلکه پیش خدای خویش رفته، چنانکه موسی بن عمران پیش خدای رفت و چهل روز از قوم خویش غایب بود و پس از آن که گفتند مرده است بازگشت. به خدا پیغمبر باز می گردد و دست و پای کسانی را که پنداشته اند پیغمبر خدا مرده قطع خواهد کرد.

گوید: چون ابوبکر خبر یافت پیامد و بر در مسجد پیاده شد، عمر با کسان سخن می کرد، بدو گفت ای عمر آرام باش و گوش بده،

اما عمر از سخن گفتن نماند. چون ابوبکر دید عمر گوش نمی دهد رو به مردم کرد و چون کسان سخن او را بشنیدند روی سوی او کردند و عمر را بگذاشتند.

ابوبکر پس از حمد خدای گفت: ای مردم هر که محمد را می پرستید محمد مرد و هر که خدا را می پرستید خدا زنده و نمردنی است و این آیه را خواند:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (۱)

عمر گوید: به خدا وقتی شنیدم که ابوبکر این آیه را می خواند از پای درآمدم. (۲)

ابن عباس گوید: علی ابن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و قثم بن عباس و اسامه بن زید و شقران آزاد شده پیامبر عهده دار غسل وی بودند. اوس بن خولی یکی از مردم بنی عوف بن خزرج، به علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: ای علی علیه السلام تو را به خدا قسم می دهم حق ما را نسبت به پیامبر رعایت کنی. اوس از جنگاوران بدر بود و علی علیه السلام گفت به درون آی و اوس هنگام غسل پیمبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و چنان بود که علی بن ابیطالب علیه السلام پیمبر را به سینه خود تکیه داد و عباس و فضل و قثم وی را می گردانیدند، و اسامه بن زید و شقران دو آزاد شده پیمبر آب بر او می ریختند و علی علیه السلام او را غسل می داد، پیراهن به تن

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- .طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷.

ص : ۳۶۸

پیمبر صلی الله علیه و آله بودو از روی پیراهن او را می مالید که دستش به تن پیمبر صلی الله علیه و آله نمی خورد.

علی بن حسین علیه السلام گوید: وقتی از غسل پیمبر صلی الله علیه و آله فراغت یافتند، وی را در سه جامه کفن کردند؛ دو جامه صحاری و یک حوله سیاه که پیکر را در آن پیچیدند.

ابن اسحاق گوید: علی بن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس و قثم بن عباس و شقران آزاد شده پیمبر صلی الله علیه و آله در گور پای نهادند، اوس بن خولی نیز گفت: ای علی تو را به خدا حق ما را رعایت کن و علی علیه السلام گفت: بیا و او نیز پای در قبر نهاد. (۱)

«عبدالله بن عبد الرحمان انصاری گوید: وقتی پیمبر در گذشت انصار در سقیفه بنی ساعده فراهم آمدند و گفتند: پس از محمد صلی الله علیه و آله این کار را به سعد بن عبادہ دهیم و سعد را که بیمار بود بیاوردند و چون فراهم شدند سعد به پسرش یا یکی از عموزادگانش گفت: به سبب بیماری نمی توانم سخنم را به گوش تمام قوم برسانم سخن مرا بشنوید و به گوش همه آنها برسان و او می گفت و آن مرد سخن وی را به خاطر می گرفت و به بانک بلند می گفت تا یارانش بشنوند.

سعد پس از حمد و ثنای خدا گفت:

ای گروه انصار، آن فضیلت و سابقه که شما در اسلام دارید هیچ یک از قبایل عرب ندارد. محمد صلی الله علیه و آله ده و چند سال در میان قوم خویش بود و آنها را به عبادت رحمان و خلع بتان می خواند و جز اندکی از مردان قوم به او ایمان نیاوردند، که قدرت دفاع از پیمبر و حمایت از دین وی را نداشتند و نمی توانستند ستم از خویش برانند تا خدا که می خواست شما را فضیلت دهد و کرامت بخشد و نعمت ارزانی دارد، ایمان خویش و پیمبر خویش را به عهده شما کرد و دفاع از پیمبر و یاران و پیکار با دشمنانش را به عهده شما نهاد که با دشمنانش از خودی و بیگانه به سختی درافتادید تا عربان خواه ناخواه به فرمان خدای گردن نهادند و اطاعت آوردند.

و خدای به کمک شما این سرزمین را مطیع پیمبر خویش کرد، و عربان در

۱- همان، ص ۱۳۳۸ - ۱۳۴۰.

ص : ۳۶۹

سایه شمشیر شما بدو گرویدند و از شما خشنود و خوشدل بود که خدا او را ببرد، این کار را بگیرید و به دیگران مگذارید که از شماست و از دیگران نیست. همگان گفتند: رأی درست آوردی و سخن صواب گفتی از رأی تو تخلف نکنیم و این کار به تو دهیم که با کفایتی و مورد رضایت مؤمنانی.

آنگاه با همدیگر سخن کردند و گفتند: اگر مهاجران قریش رضا ندهند و گویند که ما یاران قدیم پیمبر و خویشان و دوستان وی بوده ایم، چرا پس از درگذشت او بر سر این کار با ما درافتاده اید؟

گروهی از آنها گفتند: در این صورت گوئیم: یک امیر از ما و یک امیر از شما و جز بدین رضا ندهیم.

چون سعد بن عبادہ این سخن را بشنید گفت: این نخستین سستی است. عمر خبر یافت و سوی خانه پیمبر رفت که ابوبکر آنجا بود و علی بن ابیطالب علیه السلام در کار کفن و دفن پیمبر بودند به ابی بکر پیغام داد که بیرون بیا ابوبکر پاسخ داد که من اینجا مشغولم عمر باز پیغام داد که کاری رخ داده که ناچار باید حاضر شوی ابوبکر پیش وی رفت، و عمر گفت مگر ندانی که انصار در سقیفه بنی ساعده فراهم آمده اند و می خواهند این کار را [خلافت] به سعد بن عبادہ بسپارند و آن که بهتر از همه سخن می کند گوید: یک امیر از ما و یک امیر از قریش.

آنگاه ابوبکر و عمر شتابان به سوی انصار رفتند و در راه ابو عبیده جراح را دیدند و با هم روان شدند و به عاصم بن عدی و هویم بن ساعده برخوردند که به آنها گفتند: باز گردید که آنچه می خواهید نمی شود اما آن سه نفر گفتند: باز نمی گردیم و برفتند و به جمع انصار رسیدند.

عمر گوید: وقتی آنجا رسیدیم من سخنی در خاطر گرفته بودم که می خواستم با آنها بگویم و تا رفتم سخن آغاز کنم ابوبکر گفت: مهلت ده تا من سخن کنم و آنگاه هر چه می خواهی بگویی و سخن آغاز کرد.

عمر گوید: هر چه خواستم بگویم، او [ابوبکر] گفت یا بیشتر.

عبدالله بن عبدالرحمن گوید: ابوبکر در آغاز حمد و ثنای خدا کرد سپس گفت: خدا محمد را به رسالت سوی خلق فرستاد که شاهد امت خویش باشد تا او را بپرستند و به وحدانیت بستانند و این به هنگامی بود که خدایان گونه گونه

ص : ۳۷۰

می پرستیدند و پنداشتند که این خدایان سنگی و چوبی به نزد خدای یگانه شفاعتشان می کنند و سودشان می دهند و آنگاه این آیه را خواند:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۱)

و سواى خدا چیزها مى پرستیدند که نه ضررشان رساند و نه سودشان دهد و گویند اینان شفیعان ما نزد خدایند.

و برای عربان سخت بود که دین پدران را ترک کنند مهاجران قدیم که قوم وی بودند تصدیق او کردند و ایمان آوردند و با وی همدلی و پایداری کردند و این به هنگامی بود که قوم پیمبر به سختی آزار و تکذیبشان می کردند و همه مردم مخالفشان بودند و به ضدشان برخاسته بودند اما از کمی خویش و دشمنی کسان و ضدیت قوم خویش نهراسیدند و نخستین کسان بودند که در این سرزمین خدا را پرستش کردند و به او و به پیمبرش ایمان آوردند و اینان دوستان و خویشان پیمبر بودند و پس از او بیش از همه کس به این کار حق دارند و هر که با آنها مجادله کند ستمگر است و شما ای گروه انصار چنانید که کس منکر فضیلت شما در دین و سابقه درخشانان در اسلام نیست که خدا شما را انصار دین و پیمبر خویش کرد که مهاجرت پیمبر سوی شما بود و بیشتر زنانش و یارانش از شما بودند و پس از مهاجران قدیم هیچ کس به نزد ما همانند شما نیست.

ما امیران می شویم و شما وزیران می شوید، که با شما مشورت کنیم و بی رأی شما کاری را به سر نبریم.

چون سخن ابوبکر تمام شد حباب بن مندر بن جموح به پا خاست و گفت: ای گروه انصار کار خویش را از دست ندهید که اینان در سایه شما هستند و جرأت مخالفت شما ندارند و کسان از رأی شما تبعیت می کنند که عزت و ثروت و جمع و قوت و تجربه و دلیری و شجاعت دارید و مردم نگرانند که شما چه می کنید، اختلاف نکنید که رأیتان تباه شود و کارتان سستی گیرد، اینان جز آنچه شنیدید

۱- . سوره یونس، آیه ۱۸.

ص: ۳۷۱

نمی خواهند پس امیری از ما باشد و امیری از آنها.

عمر گفت: هرگز دو کس در یک شاخ جای نگیرد به خدا عرب رضایت ندهد که امارت به شما دهد که پیمبر غیر از شماست ولی عرب دریغ ندارد که قوم پیمبر عهده دار امور آن شود و ما در این باب بر مخالفان حجت روشن و دلیل آشکار داریم هر کس در قدرت و امارت محمد با ما که دوستان و خویشاوندان اویم مخالفت کند به راه باطل می رود و خطا می کند و در ورطه هلاک می افتد.

حباب بن مندر برخاست و گفت:

ای گروه انصار، مراقب کار خود باشید و سخن این و یارانش را نشنوید که نصیب شما را از این کار ببرند و اگر آنچه را خواستید دریغ دارند از این دیار برونشان کنید و کارها را به دست گیرید که حق شما به این کار از آنها بیشتر است که در سایه شمشیر شما کسان به این دین گرویده اند من مرد مجرب و سرد و گرم چشیده ام اگر خواهید از نو آغاز کنیم.

عمر گفت: در این صورت خدا تو را می کشد، حباب گفت: خدا تو را می کشد. ابو عبیده گفت: ای گروه انصار شما نخستین کسان بوده اید که یاری و پشتیبانی دین کرده اید نخستین کسان م باشید که تغییر یافته و تبدیل آورده اند.

بشیر بن سعد پدر نعمان بن بشیر برخاست و گفت: ای گروه انصار اگر ما فضیلتی در جهاد با مشرکان و سابقه ای در این دین داشته ایم جز رضایت خدا و اطاعت پیمبر و تلاش جانها نمی خواسته ایم و روا نیست که به سبب آن بر کسان گردنفرای کنیم از آنچه که کردیم لوازم دنیا نمی جویم که خدا بر ما منت نهاده است بدانید که محمد صلی الله علیه و آله از قریش است و قوم وی نسبت به او حق اولویت دارند خدا نبیند که من با آنها بر سر این کار مجادله کنم از خدا بترسید و با آنها مخالفت و مجادله نکنید.

ابوبکر گفت: اینک عمر و اینک ابو عبیده با هر کدامشان خواستید بیعت کنید.

عمر و ابو عبیده گفتند: تا تو هستی این کار را عهده نکنیم که تو از همه

مهاجران بهتری و با پیغمبر خدا در غار بوده ای (۱) هیچ کس حق تقدم بر تو و تعهد این کار را ندارد دست پیش آر تا با تو بیعت کنیم.

و چون رفتند که با ابوبکر بیعت کنند بشیر بن سعد از آنها پیشی گرفت و با وی بیعت کرد حباب بن منذر بانگ زد: ای بشیر کاری ناخوشایند کردی که لازم نبود مگر حسادت کردی که عموزاده ات امیر شود؟

گفت: نه ولی نخواستم با اینان درباره حقی که خدا به آنها داده مجادله کنم. چون اوسیان رفتار بشیر بن سعد را بدیدند و دعوت قرشیان را شنیدند و بدانستند که خزرجیان طالب امارت سعد بن عباد اند با همدیگر سخن کردند اسید بن حضیر نیز که از نقیبان بود در آنها بود گفتند: به خدا اگر خزرجیان بر شما امارت یابند پیوسته بدین کار بر شما برتری جویند و سهمی برای شما منظور ندارند، برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. بدینسان اوسیان برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و کاری را که سعد بن عباد و خزرجیان درباره آن [در سقیفه جمع شده بودند] و همسخن شده بودند در هم شکستند.

ابوبکر بن محمد خزاعی گوید: [در این وقت] طایفه اسلم [که از این واقعه در سقیفه اطلاع یافته بودند در رسیدند و بلافاصله] با ابوبکر بیعت کردند. عمر می گفت: وقتی اسلمیان را دیدم از فیروزی اطمینان یافتم.

عبدالله بن عبدالرحمان گوید: مردم از هر سو برای بیعت با ابوبکر آمدند و نزدیک بود سعد بن عباد را پایمال کنند یکی از یاران وی گفت: مراقب سعد باشید و پایمالش نکنید.

عمر گفت: بکشیدش که خدا او را بکشد، آنگاه بالای سر سعد ایستاد و گفت: می خواستم پایمالت کنم تا بازویت در هم بشکند.

سعد ریش عمر را گرفت، و گفت: بخدا اگر مویی از آن می کنی دندان در دهانت نمی ماند.

ابوبکر گفت: عمر آرام باش که ملایمت بهتر است.

۱- . در زیرنویس صفحات قبل درباره یار غار ارجاع به کتاب دکتر نجاح طائی داده شد.

و عمر از او کناره گرفت. (۱)

این بود سزای کسی که از روز فتح مکه که می خواست از قومی که از پیش از اسلام کینه به دل داشت، خلاف فرمان پیامبر که به همراهان فرمود: بر هیچ کس شما شمشیر نکشید و هیچ کس را نکشید مگر به روی شما شمشیر بکشد.

و سعد بن عبادہ قصد انتقام جویی داشت و به خزر جیان همراه خود گفت امروز روز انتقام است و این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و حضرت، علی علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد پرچم را از سعد بن عبادہ بگیرد و همانگونه که دستور داده ام نباید کسی کشته شود مگر با شمشیر به جنگ آید و علی علیه السلام فرمان پیامبر را بی کم و زیاد اجرا کرد، و سعد بن عبادہ کینه علی علیه السلام را در دل گرفت و بلافاصله پس از فوت نبی اکرم می خواست با غضب خلافت از علی انتقام گیرد که در سقیفه واقع شد آنچه شد و سعد به خواسته دل کینه توز خود نرسید این واقعه در فتح مکه در این کتاب ذکر شد.

از ابن اثیر: حوادث سنہ یازده ہجری داستان سقیفہ و خلافت ابی بکر

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار در سقیفہ بنی ساعدہ جمع شدند کہ با سعد بن عبادہ رئیس انصار برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند ابوبکر آگاہ شد و بہ اتفاق عمر و ابو عبیدہ جراح سوی آنها رفتند و پرسیدند با اعتراض این کار چیست گفتند از ما یک امیر و از شما یک امیر ابوبکر گفت: امراء از ما و وزرا از شما باشند سپس ابوبکر گفت: من یکی از این دو مرد را برای شما اختیار می کنم، عمر یا ابو عبیدہ، عمر گفت کدام یک از شما باشد کہ ہر قدمی را کہ پیغمبر پیش انداخت آن را پذیرا باشد و بہ دنبال آن گام بردارد؟ عمر با ابوبکر بیعت کرد و دیگران از او تبعیت کردند.

ولی انصار یا بعضی از انصار گفتند: ما غیر از علی علیه السلام کسی را نمی پذیریم و بیعت نمی کنیم جز با علی علیه السلام.

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۳۴۲ - ۱۳۴۸.

ص: ۳۷۴

بنی ہاشم و زبیر و طلحہ با ابوبکر تخلف و خودداری نمودند و زبیر شمشیر خود را کشید و گفت من این را بہ نیام برنگردانم تا با علی علیه السلام بیعت کنید. عمر گفت شمشیر او را بگیرید و بہ سنگ زنید شمشیر او را شکستند سپس عمر آنها را کشید برای بیعت.

چون مردم بر بیعت ابی بکر اجتماع کردند ابوسفیان آمد و گفت من گرد و غباری را می بینم کہ ہرگز فرو نمی نشیند مگر با خون.

علی و عباس کجا هستند؟ چہ شدہ کہ جانشینی پیامبر بہ کمترین و پست ترین طایفہ قریش رسیدہ.

سپس بہ علی علیه السلام گفت: دست خود را بدہ کہ با تو بیعت کنم بہ خدا اگر بخواهی من سواران و پیادگان خود را بر او (ابوبکر) مسلط کنم علی علیه السلام (نص مؤلف) (۱) امتناع فرمود و ابوسفیان این دو بیت را از شعر متلمس انشا کرد:

و لا یقیم علی الخسف یراد بہ

إِلَّا الْأَذْلَانِ غَیْرِ الْحَيِّ وَالْوَتْدِ

هذا على الخسف مربوط بزمته

و ذا بشج فلا يبيكي له أحد

یعنی هیچ کس بر تحمل خواری که به او تحمیل می شود بردبار و پایدار نمی ماند مگر خرده یا میخ طویله آن یکی به خواری با بند پوسیده بسته می شود، و آن دیگر (میخ طویله) نواخته می شود و کسی برای او زاری نمی کند.

علی علیه السلام به او نهیب داد و فرمود: به خدا تو در این گفتار جز فتنه چیز دیگری نمی خواهی تو برای اسلام بسی فتنه و شر خواستی و برانگیختی ما به نصیحت تو احتیاجی نداریم. (۲)

ما چون می خواهیم حرف حق را هم از زبان و قلم اهل سنت اما منصف بشنویم و بخوانیم، از اینکه مطلب طولانی و تکرار صفحات کتاب افزوده و گاهی مورد اعتراض افراد فرصت یاب برای کنایه زدن و نقش خود را پررنگ کردن واقع شود، باک نداریم تا آنچه را که خود باید در حد کمال در دفاع از ولایت و امامت

۱- ابن اثیر

۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲-۱۳، به اهتمام دکتر سید حسن سادات ناصری.

ص: ۳۷۵

عرضه بداریم، سعی کنیم حتی اگر حداقل هم باشد از قلم و زبان انصاف برادران مسلمان سنی حقایق را تا آنجا که مقدورشان بوده است به نظر کسانی که در پی دست یافتن به عمق مطلب و کنه مسایل رنج می برند و دقت و نیرو صرف می کنند برسانیم، این مطالب حقایقی است که از لایه لای کتب اهل سنت انتخاب و از نظر عاشقان ولایت می گذرد، باشد که یادآوری حقایق و پیش رو نهادن گزارش صحیح تاریخ راه گشای همه جویندگان حقیقت و راه و روش شیعه و انتخاب راه صحیح شود ان شاءالله. بنابراین، حرف دل را بهتر است از زبان آن نویسنده مورخ محقق داستانسرای حقیقت جو و با انصاف سنی یعنی استاد عبدالفتاح عبدالمقصود دانشور معاصر مصری بشنویم و بخوانیم.

نفس حرف حق مثل سپیده صبح که تاریکی شب را می شکافد و روشنایی را بر تیرگی چیره می کند بر دلهای پاک و جویندگان حقیقت می تابد و آینه جان را صیقل می دهد و آماده پذیرفتن حق می کند بخوانید و به آن مجری وهابی کانال X هم توصیه کنید در خفا بخواند و به حال زار خود بگرید که سعادت اخروی را به خفت و جیوه دنیا سودا کرده است.!

عبدالفتاح بن المقصود گوید

(رسول خدا در همان ساعات آخر بیماری که رحلتش از زمین نزدیک شده بود علی علیه السلام را نزد خود خواست و با همان نظر اکرام و احترامی که نسبت بدین ریب محبوب داشت به روی او چنان می نگریست که شعاع این اکرام از چشمانش

می درخشید همینکه جوان در جای خود برقرار شد آن حضرت انگشت خود را از انگشت بیرون آورد با شمشیر مخصوصش به فرزند ابیطالب بخشید علی علیه السلام از این کار تکان خورد و روی خود را به سوی دیگر گرداند تا رسول خدا قطرات درخشان اشک را در گوشه های چشمش ننگرد ابابکر هم که حاضر بود روی خود را به سوی دیگر گرداند دیگر برای این دو نفر تردیدی باقی نماند که رسول خدا به وسیله الهام خداوند به رحلت خود آگاه شده است بدین جهت بهترین دارایی خود را مخصوص محبوب برگزیده اش گردانده است چون می داند

ص : ۳۷۶

که دیگر عمری باقی نمانده است تا مهری با خود بردارد یا شمشیری به دست گیرد. (۱)

هنوز آفتاب فضا را گرم نکرده بود که مصیبت روی آورد و محیط را تیره ساخت همه را حیرت گرفت و عقلها از سر پرید محمد صلی الله علیه و آله از دنیا در گذشت و روحش بالا رفت به سوی ... جنهالمأوی ... به سوی سدره المنتهی به سوی رفیق اعلی خبر مرگ او بنیان هستی آن مردم را سخت لرزاند، و هراس و اندوه زبانها را در کامها از کار انداخت دلهای مردم نمی خواست باور کند، همه متحیر همه دچار اندوه ... وای بر شهر پیمبر و خاندان پیمبر و یاران پیمبر! ... آه چه روز بی ماندی در دنیای حزن انگیز بود روزی که شب تیره ای مانند آن دیده نشده (۲)

روزی ماندگار در جهان اندوه ... هیچ قلبی برای روبرو شدن با این روز خود را آماده نمی دید و هیچ صاحب عزمی مقاومت نمی توانست کرد روزی در جهان حزن بی مانند رسول خدا از دنیا رفت و با رفتنش نمونه کامل حق و وسیله تسلیت هم از میان برفت.

اندوه بر او نهایت ندارد و داغش پایان پذیر نیست (۳)

مردم در اطراف مسجد جمع شده بعضی حیرت زده و بعضی نالانند این عمر خطاب است که هول مصیبت او را از خود بیخود و متانت را از دست داده و دیوانه وار فریاد می زند شمشیرش را به دست گرفته حرکت می دهد غضب مانند گردباد او را می پیچاند رو به مردم آورده تهدید می کند.

«کسانی از منافقین گمان می کنند محمد مرد، به خدا سوگند او نمرده بلکه مانند موسی بن عمران سوی پروردگارش رفته به همین زودی باز می گردد و دست و پای کسانی را که گمان می کنند مرده است قطع می کند! (۴)» (۵)

۱- . عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲- . همان، ص ۲۲۵.

۳- . همان، ص ۲۲۷.

۴- . آیا این رفتار و گفتار عمر بیهوشانه بود؟ یا هشیارانه و برای اینکه ابوبکر از جرف خود را به مدینه برساند.

۵- . عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۸.

.....

«علی علیه السلام یکسره به کار تجهیز پیمبر پرداخت.»

ابابکر که از سنج خود را رسانیده بود بالین پیامبر رفت شمد را از صورت حضرت عقب برد و با حالی اندوهناک بی آنکه به کسی توجه کند گفت: «چه پاکیزه در دنیا زیستی و چه پاکیزه چشم از جهان بستی»

ابابکر آمد و در میان مردم و عمر ایستاد و به عمر بانگ زد: عمر آرام باش. ابابکر روی به مردم کرد و گفت: هر کس محمد را می پرستید محمد از دنیا رفت و هر کس خدای محمد را می پرستید او زنده و هرگز نمی میرد.

«همین که مرگ پیامبر برای مردم مسلم گشت گفتگو در گرفت، وضع چه خواهد شد و کار به دست که خواهد افتاد؟ تا این ساعت نه اختلافی ظاهر و نه نظریه های مختلف مردم را دسته دسته کرده بود تا حال بیشتر مردم در صف طرفداری از بنی هاشم بودند زیرا در خاطر ها جایگیر بود که این میراث مسلم از آن بنی هاشم است و فردی از عرب با آن مخالف نیست از گذشته و زبانزد آن روز همین بود.

من باور ندارم که عمار بن یاسر و سلمان و مقداد و اباذر غفاری و مانند اینها که از هر کس دیگر به پیمبر اکرم نزدیکتر و از هوا و هوس دورتر بودند جز به سوی خانه پیمبر توجه و نظر داشته و حق میراث پیمبر را برای غیر خاندانش داشته باشند اینها دسته ای از مردان اسلام بودند که زبانشان را از گفتن آنچه بدان معتقد بودند و حق بود نمی بستند بعید است اینها ساکت نشسته باشند بلکه من باور دارم که اینان پیوسته درباره آنچه حق و صواب و موجب خیر اسلام می دانستند لب فرو نمی بستند مردمی مانند اباذر و رفقای برگزیده او کسانی که سخنان آزاد و ناآلوده آنان به خصوص در زمانی که هنوز دلها را هواها آلوده نساخته بود در دل مردم نفوذ می کرد.

گروهی از مسلمانان دسته دسته در هر گوشه و کنار گرد آمدند و به مشورت

پرداختند عمر در مسجد ابا عبیده جراح را به کناری کشیده با وی آهسته سخن می گفت سعد بن عباد در سقیفه بنی ساعده اوس و خزرج را دور خود جمع ساخته و با آنان مشورت می کرد. همچنین اینجا و آنجا دسته هایی جمع بودند و گفتگو می کردند ولی هیچ کدام از این دسته ها نمی توانستند رأی قطعی دهند آل محمد صلی الله علیه و آله که ابابکر هم به آن ضمیمه شده بود مشغول تجهیز رسول خدا بودند ولی عباس توجهش به سوی دیگری بود او می اندیشید با اینکه این جوان شایسته که وارث مقام رسول خدا است چرا دستی برای به دست گرفتن آن پیش نمی آورد؟

در این بین شخصی در حجره را کوفت مردی است که ابابکر را می طلبد.

«فرزند خطاب تو را می طلبد، ابابکر!...»

پیرمرد آرام جواب می گوید:

«من مشغولم»

پس از آن با دیگر کسانی که پیرامون بدن پیمبر را گرفته بودند به کار خود پرداخت، ولی طولی نکشید که دوباره در حجره کوفته شد همان شخص است که باز ابابکر را می خواند:

«ابابکر... فرزند خطاب»

ابابکر سخنش را قطع کرد و بانگی بر او زد؛ در این ساعت؟... وای بر پسر خطاب! ما به کار تجهیز رسول خدا مشغولیم.»

کاری پیش آمده که ناچار باید شرکت کنی وظیفه من رسانیدن پیام است ابابکر بیرون رفت.... (۱)

در همین روز برای سومین بار در حجره رسول خدا را کوبیدند این بار محکمتر و پی در پی چنان که در آن نگرانی و اضطرابی احساس می شد، این کوبنده مرد دیگری بود همین که در گشوده شد براء بن عازب بود بدون تعارف و سلام مانند تیری که از کمان برجسته است گرفته خاطر و نفس زنان وارد خانه

۱- . همان، ص ۲۳۲.

ص : ۳۷۹

شد سراپای وجودش مضطرب بود در نگاهش آثار غضب و انقلاب درونیش احساس می شد با آنکه می خواست وضع روحی خود را با تظاهر به آرامش و ضبط نفس پوشیده دارد ولی در چهره ساکت و گرفته اش خوانده می شد که از اظهار مطلبی نگران است که خاطر شنوندگان را آشفته و آزرده خواهد نمود عباس به او روی آورده فریاد زد: «براء! چه پیش آمده است؟» براء این چند کلمه مختصر را با لحن تلخی به سوی او پرت کرد:

«پیشامدی که ای بنی هاشم حضور در آن از شما فوت شد و کار از دست شما بیرون رفت!»

پس از آن برای رفع خستگی نشست و سکوتی آمیخته با تحیر بر همه مستولی شد و زبانها از کار افتاد و چشمهای مضطرب حاضرین در خلال قیافه های یکدیگر رفت و آمد می کرد و شعورها شر پنهانی را از نزدیک می دید عباس از دیگران آرام تر بود پس از اندک درنگی به خود آمد و از براء توضیح خواست:

«بگو، مترس»

براء به علامت یأس کف دستش را گشود و جواب گفت: نشستید تا زیر دست شدید و زاده ابی قحافه زمام را به دست

گرفت.

چه می گویی؟!

آری انصار در بنی ساعده با او بیعت کردند.

مهاجران ...؟

مهاجران هنوز بیعت نکرده اند اکنون در میان مسجد جمع اند من خودم پس از سقیفه با این دو چشم دیدم که عمر در سمت راستش و ابن جراح در سمت چپش حرکت می کردند هر کس در میان راه به آنان بر می خورد یا آنان به او بر می خوردند دست او را می گرفتند و جلو می بردند بخواهد یا نخواهد به دست ابابکر می مالیدند.(۱)

بیعت با ابابکر و شروع آن به دست انصار به خاطر بنی هاشم و غیر بنی هاشم

۱- . همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

ص : ۳۸۰

از مهاجران و انصار هیچگاه خطور نمی کرد ولی حوادث چنان به سرعت پیش می رفت که از هر خاطره و اندیشه ای پیشی می گرفت تا آنجا که ابابکر هم تصور نمی کرد بدین زودی خلیفه پیمبر خواهد شد ابن خطاب و ابن جراح هم که زمینه کار را فراهم کرده بودند و برای ابابکر بیعت گرفتند پیشرفت آن را بدین زودی باور نداشتند در آغاز کار اجتماع انصار در سقیفه تنها برای این بود که موقعیت خود و شهر خود را حفظ کنند.(۱)

«آن سابقه ای که بزرگ خزرج، (سعد بن عباد) در دین داشت و آن فضل و کرمی که از او در میان مرم پراکنده شده بود چنان که پیش از انصار مهاجران را غرق نعمت خود ساخت بر کسی پوشیده نبود»(۲)

.....

«عمر پیش از آنکه دنبال رفیق خود به خانه رسول خدا فرستد، این مطلب را با یک تن از مسلمانان هم در میان نگذاشت و نظر هیچ کس را نخواست آری برای شایستگی کسی که می خواست مسئولیت و زمامداری دولتی را به عهده او گذارد با یک مسلمان هم مشورت نکرد، درباره رأیی که ابن جراح به وی تلقین کرد - که ابابکر را برای خلافت شایسته ترین فرد قریش دانست - هیچ رسیدگی و اندیشه ای نکرد، و چنان بی تأمل آن را پذیرفت که گویا این رأی از خودش بود من [عبدالفتاح] باور ندارم که عمر از آن سبب ابن ابی قحافه را برای عهده داری چنین مرکزی شایسته دید که همراه و رفیق پیمبر در میان غار(۳) بوده است، آیا وی را شایسته تر و مستحق تر از جوانمردی دانست که به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان بستری خفت که پیرامونش را دم شمشیرها و سر نیزه ها گرفته بود؟ آن کسی که در بستری خفت که دهان قبر از هر چه بدان نزدیکتر و روزنه نجات به او دورتر بود، شایسته تر یا آن کسی که شبانه برای نجات خود سر به بیابان گذارد و

۱- . همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹.

۲- . همان، ص ۲۴۱.

۳- . درباره اینکه ابابکر در غار بوده است یا نه در صفحه های قبل تذکر داده شد.

ص : ۳۸۱

من باور ندارم که عمر ابابکر را از آنرو برتر دانسته که چند باری پیشنمازی مسلمانان را کرده است زیرا پیش نمازی هم برای آن کسی است که در او شایستگی سنی و علمی و سبقت در اسلام و دیگر برازندگی ها باشد، با آنکه در این چیزها جز از جهت سن هیچ کس بر علی علیه السلام مقدم نبود و افزودگی سن هم برتری نیست و کمی آن عیب نمی باشد و از اینها گذشته من گمان می کنم در آن هنگام که هیجان سراپای عمر را گرفت آن داستان و موقعیتی که چند روزی بیش از آن نگذشته بود یکسر به دست فراموشی سپرد.

اگر آن داستان را از خاطر نمی برد می بایست به شایستگی و برتری علی تن دهد او خود دید که چگونه رسول خدا در میان آن همه سران و بزرگان مسلمان پسر عموی خد را برگزید و بر دیگران از مهاجر و انصار مقدم داشت، در آن روز علی را هنگام حج به مکه فرستاد تا آنکه زبان گویای او برای رساندن آیات محکم قرآن باشد با آنکه ابابکر امیر حاج بود تا سوره براءت را اعلام کند و به پیمانهایی که میان دولت جوان اسلامی و همسایگان مشرک بود پایان دهد عمر این داستان و غیر این را به خوبی می دانست و می دانست که رسول خدا برای انجام این کار ابابکر را نپذیرفت هر کس صاحب رأی و نظر باشد خوب تشخیص می دهد که مأموریت تنها انجام یک وظیفه دینی نبود و بیشتر جنبه سیاسی داشت.

پیمبر زاده ابیطالب را برای اقدام به چیزی انتخاب کرد که در پایه گرفتن و تکوین دولت نوین اسلامی بس عمیق و پرمایه و مؤثر بود. (۱)

ولی تاریخ بر خلاف اینها راه معمولی خود را پیمود خواه در پیشرفت این کار عمر به خطا رفت یا صواب! ابوبکر جست و خیز کنان از خانه پیمبر بیرون آمد و به سوی مسجد روی آورد و خود روشن نبود که دعوت عمر برای چیست چون در مسجد به دو تن رفیق خود رسید آن دو اجتماع انصار در سقیفه را با او در میان گذاشتند من تصور نمی کنم پیرمرد پیش از آنکه هر سه از مسجد بیرون روند

۱- . همان، ص ۲۴۸ - ۲۴۹.

ص : ۳۸۲

می دانست که می خواهند او را به خلافت مسلمانان برگزینند، شاید اشاره ای هم به مقصود نکرده باشند، به اتفاق آن دو راه سقیفه را شتابان و نفس زنان پیش گرفتند و ابوبکر تنها در این می اندیشید که تا می تواند نگذارد حکومت پیمبر از میان

همین که سرو کله ابابکر و دو رفیقش که دنبال او بودند در میان آن جمع آشکار شد حالت بهت مردم را گرفت چه شد که عویم بن ساعده و معین بن عدی که همین حال با مردم این انجمن مخالفت کردند و بیرون رفتند دوباره به دنبال شیخ را گرفته برگشتند هنوز عبارات و الفاظ در زبان و دهان مردم داشت جویده و آماده می شد که ابابکر پیشدستی کرد چه در اینجا جای درنگ نیست و او نباید میدان دهد تا ذهنها به خود آید و پراکندگی ها یکسو شود و نشاید سکوت کند تا آنان به سخن آیند او در اینجا آمده تا سخنش را بشنوند و بشنوند....

او مردی بود کاردان و برای پیشرفت کارش میدان نمی داد که جلو قدمش گرفته شود بلکه خود جلو قدم دیگران را می گرفت تا فرصت و فرصتها به دست آرد و میدان کارش باز شود او در اینجا خوب اطراف را پایید تا سر رشته را خود به دست گیرد اگر می توانست زاده خطاب را از حضور در این انجمن دور می داشت تا از بی رویگی و تندى او که ساخته های او را یکسره ویران می کرد در امان با شد ولی خوب دانست که کار را جور کند و رشته را به دست گیرد که تا هرگاه خواست خوب بکشد و هر وقت خواست برای رفیقش شل کند با همین زمینه هنوز به سقیفه وارد نشده سر به گوش رفیقش رساند و آهسته گفت:

«عمر تو اندکی خودداری کن تا من آغاز سخن کنم پس از آن هر چه خواستی بگو»

عمر که نزدیک بود به روی مردم بخروشد خودداری ورزید ابابکر اندکی درنگ کرد تا از میان کلمات کلمه ای را اختیار کند که کلیدی برای فتح دلها باشد

۱- . همان، ص ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰.

ص: ۳۸۳

یاد رسول خدا همین کلید بود با بهترین لحنی که زبانی گویا شود و گوشی بشنود و دلی پذیرد از پیامبر ستایش کرد آنگاه روی سخن را به سوی نخستین دسته مهاجران و پیشگامان اسلام کشاند و گفت:

«مردم! خداوند دسته نخستین مهاجر را که از خویشان رسول خدا بودند با تصدیق و ایمان به آن حضرت و صبر با او در برابر سختیها و تکذیبهای قومش مخصوص داشت در آن روز مردم همگی کینه آنان را در دل داشته با آن ستیزه می کردند و همین دسته اندک بودند که در برابر آن سختیها خود را نباختند و ترس به خود راه ندادند اینان اولین مردمی بودند که در روی زمین خدای را پرستیدند و به پیغمبرش ایمان آوردند اینان اولیا و خویشان اویند و از هر کس به جانشینی سزاوارترند.»

این مرد روشن و صریح نگفت که در میان این مهاجران کدام یک به میراث پیمبر سزاوارترند. آنچه گفت اثبات و اقرار به اصلی بود بدون تعیین و تشخیص کسی، سخن خود را تا سر حد صاحب این حق و وارث این میراث که در ذهنش رفت و آمد می کرد کشاند و بس (۱) ولی این نرمی و اقرار نتوانست جوانان تازه به دوران رسیده انصار را هم ساکت کند یکی از آنان

میان سخن ابابکر دوید و گفت: چنین نیست «شما دسته اندکی بیش نیستید! که از میان قوم خود کوچانده شدید این مرم می خواهند ما را زیردست خود سازند و حق ما را برابند»

صدای احسنت احسنت در میان حاضرین برخاست و از هر گوشه و سوی مکان منعکس شد.

آن نوای آهسته سعد بن عباد که اندکی قبل فرزندش با صدای بلند منعکس می ساخت در گوش اصحاب سقیفه مانند کوس طبل پیچیده بود که «محمد در حدود ده سال در میان قبیله خود به سر برد که او را پیوسته تکذیب کردند. جز چند تن مردم اندکی که نه می توانستند رسول خدا را حمایت کنند و نه دین او را رونق بخشند و نه ظلمی که آنان را احاطه کرده بود از خود دور سازند.»

۱- همان، ص ۲۵۳، ۲۵۴.

ص: ۳۸۴

آری مهاجران در مکه بدین وضع به سر می بردند و وضع پیمبر در آن روز چنین بود و چون خداوند خواست تا بیرق آیین را بلند کند گروه انصار را که مردم با ایمان و یار و پشتیبان بودند به سوی پیمبرش روان ساخت.

گویا سعد گزافه گویی نکرد آنگاه که برای تحریک عصیبت در نفوس قوم خود و هشیار کردن به سابقه درخشان آنها گفت:

«ای گروه انصار از آنجا که خداوند برتری شما را خواست کرامت را به سوی شما کشاند و نعمت را ویژه شما گرداند بدینسان ایمان به خدا و پیمبرش و دفاع از او و اصحابش و عزیز گرداندن او و آیینش و جهاد راه او با دشمنانش همه اینها را به همراه شما ساخت ... ای گروه انصار شما در برابر دشمنان او از هر کس سخت تر و بر آنان از دیگران سنگینتر بودید، تا آنکه عرب خواه ناخواه به راه آمد و سر به فرمان خداوند فرود آورد و مردم دوردست با فروتنی نزدیک شدند و خداوند برای پیامبرش به وسیله شما زمین را به خون آغشت و عرب به شمشیرهای شما گردن نهادند ای گروه انصار زمام کار را محکم به دست بگیرید چه شما به آن شایسته ترید نه مردم دیگر!» (۱)

در این هنگام عمر نمی توانست زبان خود را نگهدارد از زبانش جرقه های آتش می پرید و می گفت:

«کیست که بتواند درباره سلطنت محمد صلی الله علیه و آله و سروری او با ما بستیزد با آنکه ما یم اولیا و خویشاوندان او مگر آن کسی که راه باطل پوید. یا به گناه خود را بیالاید و از حق دوری جوید یا به هلاکت روی آورد؟!» چون حباب این گوشه و کنایه عمر را شنید به سوی اهل مدینه روی آورد و گفت: «اینک که به درخواستهای شما توجه نمی کنند از سرزمین خود بیرونشان رانید و خود ریشه کار را به دست گیرید چه به خداوند سوگند شما بدین کار سزاوارترید همین شمشیرهای شما بو که گردنها را نرم کرد و کسانی که به آیین تن در نمی دادند گردن نهادند....»

۱- همان، ص ۲۵۶ - ۲۵۷.

از یک سو سخنان گزنده عمر حباب را به هیجان آورد، از سوی دیگر اتکا به نیروی قبیله و وطن باد غرور در بینی اش افکند و شمشیر از نیام برآورد و به روی عمر تکان داد و فریاد می زد:

این منم کار آزموده و دوی این درد! آری به خدا اگر بخواهید بنیان را ویران می کنم و وضع را به روز اول برمی گردانم!...»

از این تهدید عمر برافروخت و شعله خشم تا زیر دنده هایش را پر کرد و از چشمش بیرون زد مانند تیر خود را به سوی حباب پراند و نعره زد:

«اکنون خدای تو را می کشد!»

«همان تو را می کشد!»

همان نگرانی که در آغاز کار ابابکر از جانب عمر داشت نزدیک بود واقع شود شراره فتنه آنگاه آشکارتر گردید که عمر ضربه سختی بر دست حباب زد که شمشیر از دستش افتاد آنگاه عمر آن را برگرفت و به سوی سعد بن عباد که منشأ و موجد فتنه اش می دانست حمله برد گمان ندارم مصیبت و آفتی خطرناکتر از این به اسلام روی آورده باشد همان خطری که تندخویی و سرکشی عمر نزدیک بود پیش آورد، ولی خداوند این خطر را به وسیله ابن جراح از میان برد چه او خود را در میان اناخت و جلو رفیقش را گرفت ابو عبیده در این مدت گوش می داد و می نگریست و چیزی نمی گفت اینک می نگرد که نزدیک است سر رشته کار از دست دو رفیقش بیرون رود دیگر سکوت را جایز ندانست، با شتاب جرقه ای که نزدیک بود درگیرد و شعله ور شود خاموش کرد، با صوت رام و آهنگ التماس صدای خود را بلند کرده به اهل سقیفه گفت:

«ای گروه انصار!»

شما نخستین مردمی بودید که یاری و پشتیبانی کردید اکنون نخستین مردمی نباشید که بنای خود را ویران کنید و وضع را تغییر دهید!...» (۱)

در میان این عوامل مؤثرتر از همه همان کینه و حسد مخصوصی بود که بعضی

از افراد آن قبیله نسبت به برگزیده خود داشت، بشیر بن سعد به پا خاست و گفت: ای مردم! محمد صلی الله علیه و آله از قریش است و قبیله او به حق او شایسته تر و مستحقترند آری به خدا خداوند آن روز را برای من نیاورد که در این کار با آنان ستیزه کنم.

حباب گفت: «ای بشیر چه تو را بدین سخن و کار واداشت؟ پسر عموی خود سعد بن عبادہ را لایق و سزاوار زمامداری نمی دانی؟!»

این حسود کینه توز جوابی نداشت جز آنکه بگوید: نه به خدا! ... من دوست ندارم با این مردم درباره حقی ستیزه کنیم که خدای به آنان داده است با این دو عامل زمامداری برای قریش مسلم گردید، نه از آن جهت که طایفه انصار قریش را خود برگزیده باشد تنها از این جهت که نخواست گزیده خود را [سعد بن عبادہ را] برگزیند، و با او ستیزه کرد و آنچه نزدیک بود بدست آورد از وی ربود!... ابوبکر کاردان از شکافی که در جبهه انصار در این هنگام رخ داد استفاده کرد و فرصت را از دست نداد با یکدست عمر را گرفت و با دست دیگر دست ابو عبیدہ را و با صدای بلند گفت:

«ای مردم ... این عمر و این ابو عبیدہ با هر کدام خواهید بیعت کنید؟!»

ولی زاده خطاب متوجه بود کدام یک [از این سه] برای بیعت آماده اند و هنوز سخنان ابی عبیدہ زیر گوشش بود! ... زود پیشدستی کرد و گفت:

تو دست بگشای ای ابابکر ...

«ابو عبیدہ دنبال پیشنهاد او را گرفت که تو برترین مهاجرین و جانشین پیغمبر خدا در نمازی.»

شیخ دو دست خود را به سوی آن دو گشود بشیر بن سعد هم به سوی ابوبکر دوید بعضی از خزر جیان هم دنبال او را گرفتند اسید بن حضیر هم که این وضع را دید پس از آن گفتگوهای آهسته آشکارا مردم خود را برای بیعت دعوت کرد:

«ای فرزندان اوس! برخیزید و با ابابکر بیعت کنید....»

با این ترتیب بیعت به خلافت برای کسی رخ داد که هیچ وقت زمامداری

ص : ۳۸۷

مسلمانان را از خاطر هم نمی گذرانند و امید آن را هم نداشت. (۱)

«با پهلوی خالی کردن اسید و بشیر و پیروان آنان و روی آوردن به سوی مردی از بنی تمیم کار برای ابابکر مسلم شد افراد این قبیله چنان برای بیعت ازدهام کردند که بزرگ قبیله خود را یکسره فراموش کردند همان بزرگی که اندکی پیش از این می خواستند زمامدارش کنند، سرور خزرج، و مرد بزرگوار مدینه را که درد و بیماری زمین گیر کرده بود فراموش کردند و برای رساندن خود به آقای تازشان چنان یکدیگر را فشار می دادند که نزدیک بود سعد را زیر پاهای خود پایمال کنند.

یکی از آنان که دور پیر بیمار خزر جی را گرفته بودند با آهنگ التماس فریاد زد: «ای مردم! .. مراقب سعد باشید او را لگدمال نکنید! هنوز سخن خود را تمام نکرده بود که در جوابش کلمات تند خشم آلودی در فضا پیچید:

سخن و روش عمر گر چه ناصواب بود ولی از نظر او همین ناصوابش وسیله صواب و پیروزی بود زیرا وی زنده بودن سعد را وسیله زنده شدن و برگشت فتنه می دید چون وجود سعد در واقع و باطن او جبهه مخالفی بود که صف مسلمانان را به دو قسمت مهاجر و انصار تقسیم می کرد از این رو هر وقت سعد می خواست می توانست زمام زمامداران را به سوی خود کشد و اگر هم به جای خود می نشست باز همان وجود او موجب دلیری دیگران بود که از بیعت ابابکر سرباز زنند و همان کسان هم که بیعت کرده بودند چون بنگرند که سعد بیعت نکرده است! و جان سالم به در برده اینان هم بیعت شکنند، همچنین سر زنده بودن سعد موجب آن بود که دیگر انصار چون می دیدند حقشان را از میان انگشتان ربودند، در اندیشه رسیدن بدان برآیند. سعد بن عباد دست خود را از بیعت با ابابکر محکم بست و همی بسته می داشت و بسیاری از قبیله اش در این سرپیچی او را پشتیبانی کردند و هیچ مسامحه یا تهدید یا دعوت به حفظ وحدت

۱- . همان، ص ۲۶۴ - ۲۶۵.

ص : ۳۸۸

اجتماع او را از تصمیم خود برنمی گرداند، یا تأثیر معکوس داشت و قدرت تصمیمش را بر مخالفت می افزود.

فرستاده خلیفه نزد سعد آمد و گفت: بیا و بیعت کن!

خشمگین بانگی بر او زد: نه به خدا تا آنچه تیر در ترکش دارم به سوی شما افکنم و سر نیزه خود را به خونتان گلگون کنم!

فرستاده با زبان تهدید می گوید: سعد از خدا بترس، در اجتماع مسلمانان شکاف میانداز، مردم و قبیله تو بیعت کرده اند، این سخنان او را نرم نکرد و از سرسختی خود برنگشت؛ می گوید: من با شمشیر بر سر شما خواهم زد تا دسته آن بر دستم استوار است! ... و با فرزندان و خاندان و هر کس از قبیله ام که از من پیروی کند با شما می جنگم!...

عمر چون این سرسختی و پایداری سعد را دانست، از عاقبت آن نگران شد، در ذهنش پیوسته اندیشه هایی رفت و آمد می کرد می اندیشید که هنوز هیبت خلیفه و هراس او دلها را نگرفته است با زبان نصیحت به ابابکر بانگ زد:

خلیفه رسول خدا! دست از این مرد بردار تا بیعت کند ولی بشیر بن سعد سخن و نصیحتش غیر از این بود گفت: خلیفه او را واگذار او روی دنده لج افتاده است با شما بیعت نخواهد کرد مگر کشته شود و او کشته نشود مگر آنکه فرزندان او، پس از آن خانواده او، پس از آن مردمی از قبیله او، کشته شوند پس بهتر است که دست از او بردارید....

ولی نظر عمر همان بود که بود، او همه خطر را از بزرگ خزرج سعد بن عباد می دانست و می دید تا این مرد زنده است خطر هست تا ساعتی رسید که شیخ خزرج با رو بنه خود را بست و برای هجرت به سوی شام شهر و وطن خود را پشت سر گذارد دیگر نمی دانیم، ... آنچه از خبر سعد می دانیم همین است که پس از چند روز خبرهای مختلفی از او رسید که نابودی

داستانهای ناپدید شدن و ناگهان کشته شدن اشخاص همیشه از زبان عرب شنیدنی بود، اینگونه پیشامدها را با پیرایه و آب و تاب نقل می کردند، و بیشتر آن قابل قبول نبود! ... آن داستانی که در این باره به گوشها می رسید اینگونه بود که در همان روزهایی که سعد از چشمها ناپدید شد چند شب پی در پی در نواحی

ص : ۳۸۹

شام شنیده می شد که گوینده ناپیدایی از میان تاریکی بانگ می زد: «قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباد و رمیناه بسهمین و لم یخطأ فؤاده».

«ما کشتیم بزرگ خزرج سعد بن عباد را، او را هدف دو تیر ساختیم که هر دو تیر به قلبش رسید.»

داستان سرایان می گفتند این شعر را جنیانی که سعد را کشتند می سرودند! ... صبحگاه سعد را در خانه نیافتند به جستجو پرداختند پس از سه روز دنبال سمت آوای جنیان را گرفتند تا پیکر سبز شده و زخم خورده اش را در میان چاهی در آن ناحیه یافتند بعضی از مردم ابله و کوتاه نظر گفتند: «این همان کار جن است!...»

باشد که آنچه عمر می خواست و دستور داد و نشد خالد در شام انجام داده باشد. (۱)

.....

شما خواننده اگر به یاد داشته باشید در صفحات قبل متذکر شدیم که روز فتح مکه پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله دستور داد سپاهیان اسلام هنگام ورود به مکه حق ندارند هیچ کس را بکشند مگر اینکه به قصد مقابله با مسلمانان کسی شمشیر بکشد و حمله کند و سعد بن عباد که مأمور بود از بالای مکه وارد شود و او چون با قبیله روبروی خود روبرو می شد و سابقه خصومت و کینه در بین بود به فرماندهان همراه خود گفت: امروز روز انتقام است این خبر را یکی از مسلمانان به پیامبر رسانید که سعد قصد کشتار دارد و رسول خدا علی بن ابیطالب ۸ را مأمور کرد که خود را به سعد برساند و پرچم را از او بگیرد و همه را به آرامش دعوت کند حضرت علی علیه السلام دستور پیامبر را اجرا کرد و سپاه اسلام به آرامی و بدون خونریزی وارد مکه شد اما سعد سخت آزرده شد و مأموریت علی G بر او بسیار گران آمد و تا وفات پیامبر بغض خود را پنهان داشت و در واقع بر پا کردن سقیفه توسط سعد که رئیس محبوب خزرجیان انصار مدینه بود همان مقابله با علی علیه السلام و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن واقعه غدیر و غضب خلافت و

ص : ۳۹۰

برگردان خلافت به امارت و حکومت بر مسلمانان بود که با پیروزی گروه دیگر از مخالفین خلافت علی بن ابیطالب علیه

السلام که با سرکردگی آن سه نفر پیروز سقیفه امر خلافت و ولایت الهی را به امارت و خلافت ظاهری سوق داد و شد آنچه نمی باید می شد و ابوبکر موفق از سقیفه بیرون آمد.

از خاطر نبریم که ابابکر هم سخت آزرده داشت از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد و فرمود سوره بقره را از ابی بکر بگیر و خود در روز حج آن را بر مردم ابلاغ کن و علی علیه السلام دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کرد و ابوبکر نزد پیامبر شکایت و گله کرد و رسول خدا فرمود: به امر خدا قرآن را یا من یا کسی که از من باشد باید به مردم ابلاغ کند و ابوبکر این آزرده گی از خاطرش محو نشد و پس از پیامبر چنانچه می دانیم ظاهر شد و چه کرد؟ کرد آنچه کرد.

همچنین توجه به نحوه گفتار اهالی سقیفه و برخوردها و نتیجه گیری گفتگوهای طرفین حاضر در سقیفه و نوع برداشت و نظرهای سخنرانها از موضوع جانشینی پیامبر بسیاری مسایل آن روز را برای ما امروز به وضوح مسلم می دارد که برداشت حاضرین در سقیفه «که می توان گفت مجموعه سران انصار و گروه غیر بنی هاشم و طرفداران بنی هاشم، یعنی سردمداران مسلمان مدینه در آن مرحله، اصلاً و ابداً توجه به اجرای امر الهی و قرآن و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح نیست موضوع مطروحه فقط امارت و حکومت امیری و وزیری مورد منازعه و غلبه و تصرف است. و همان روش قومی و قبیله ای چند سال پیش - یعنی پیش از اسلام - غالب و حاکم است گویی اینها روش پیامبر که در هر امری نحوه الهی بودن موضوع و مطابقت عمل با دستور پیامبر که همان اجرای حکم الهی است را به کلی از خاطر برده اند در تمام گفتگوهای سقیفه نه کلام خدا و نه فرمایشها و نه روش و عمل نبی مکرم یعنی اجرای حکم الهی مورد گفتگو و منازعه نیست گویی هرگز به خاطر آنها نمی گذرد که پیامبر برای چه آمد و بنا بر احکام و دستورهایی که آورد از مردم چه می طلبد.

نگاه اهل سقیفه نگاه ارثی قبیله ای است گفتگوها را از نظر بگذرانید تا در پی گیری مطالب آینده نیز واقعیت امر بر شما بهتر و روشن تر مسلم گردد.

.....

ص : ۳۹۱

از سقیفه برمی گردیم به خانه پیامبر (ص)

براء بن عازب از خانه رسول خدا بیرون آمد، علی و اهل بیت تنها در کنار جسد پاک پیمبر حلقه ماتم زده بودند، آنچه مردم درباره حکومت و خلافت می اندیشدند و ذهن ها را پر کرده بود در اندیشه اینان راه نداشت اینان میان خانه خود نشسته همرازشان اشک و اندوه بود.

براء با دل پر درد از مرگ پیمبر و دست کشیدن اصحاب رسول از آل رسول از خانه بیرون آمد همی در اطراف مدینه راه می رفت و پاهایش بر جایی قرار نمی گرفت در این راه روی هیچ مقصودی نداشت جز آنکه خود را خسته کند و فرسوده شود تا شاید رنج درون را فراموش کند ولی به هرجا می رفت سوزش دل همراهش بود اندیشه هایی مانند تاریکی شب افق فکرش

را می گرفت ناچار راه مسجد را پیش گرفت تا شاید در فضای آن آرام گیرد و در ساحت خدای بیاساید در گوشه ای از مسجد به نماز ایستاد، و سرانگشت آرامش و لطفی از نماز بر دل مجروح خود می کشید و اندکی می آسود، ولی چشمش به هر سوی مسجد می گشت، و دو چشمش هر چه بیشتر توجه می کرد شعاع مایوس آن برمی گشت، زیرا مسجد را از سیمای محمد خالی می دید همان سیمایی که پیش از امشب ضیاء چشم و جلای دل بود، از مسجد بیرون رفت و دوباره بدون مقصد بدین سو و آنسو می گشت نه آثار راه را می دید و نه می دانست به کجا می رود با شب همراه بود بدانجا می رفت که تاریکی شب می برد و پاهایش او را می کشاند باک نداشت که از شهر و آبادی دور می افتد یا به بیابان پرتی می رسد، به جلو می رود یا به عقب برمی گردد، چون بدون مقصد می رفت گرچه مقصودش همین رفتن بود ولی برایش چنین می نمود که کسی پاهایش را به سویی می برد. ناگاه هشیار شد که گویا صدای پایش و شبح اندامش غافل را به سوی او متوجه ساخت و همه ای را آرام کرد گرچه تاریکی از دیدن منشأ آن مانع بود، صداهای آهسته ای به گوشش می رسید که از برخورد دو لب هم، به هم گویا خودداری می شد و با حساب ادا می گردید، براء خواست از همانجا برگردد، اینجا فضای بنی بیاضه است. اینجا جایی نیست که مردمی جمع شوند و با هم سخن گویند مگر آنکه بخواهند از چشمها دور باشند و سخنانشان را کسی نشنود، خواست برگردد ولی

ص : ۳۹۲

بعضی از صداهای آهسته و در هم به گوشش آشنا آمد ... صدایی به گوشش رسید که آهسته و اندیشناک او را می خواند:

این عازب است آری به خدا بیا!

جواب گفت: مقدار است؟ ... آری بیا

شتابان خود را بدانمردمی که زیر پرده تاریک شب جمع شده بودند رساند

با شناختن آنها راز این اجتماع را دانست، زیرا هر یک از اینها عالیتین و روشنترین رمز کتاب و دین بودند! اینان جمعی از اصحاب رسول خدا هستند که از همه برگزیده تر و به او نزدیکتر و در قلب بزرگش محبوبتر بودند. اینها همانها هستند که در راه پیشرفت آیین شکنجه ها کشیدند و آزارها دیدند، تا شکنجه از شکنجه شان به تنگ آمد، و آنان با نیروی صبر ایستادند اینان دلشان از همه مسلمانان روشنتر و روحشان درخشان تر و سابقه شان بیشتر و مقامشان والا تر و به پروردگارشان نزدیکترند، بعضی از اینان اصحاب صفا مسجدند آنان که از دنیا و آمال چشم پوشیدند، همانهایی که از دنیا به کمتر از نیاز و به غذا به نان خشک بس کردند، تا نفس را رام و بدن را مقهور و روح را توانا سازند. بعضی از اینان انصاری بودند که همان روش مسلمانان نخستین را داشتند مانند آنان از دنیا گذشتند و راه پارسایی پیش گرفتند و دل به ذات خدا و در پیروی همراز رسول خدا صلی الله علیه و آله بستند.

راستی این دسته از مردم برجسته ترین عنوانی بودند که ماده کتاب و رمز آن را اعلام می داشتند اینان در میان عموم مسلمانان مهاجر و انصار پیشوای ایمان بودند یک تن از اینان در بیعت سقیفه ساعده حاضر نشد و اگر هم حاضر می شدند زمام خود را

به دست پیر بنی تمیم نمی دادند و دستشان را به دست وی نمی مالیدند همان وقت که آن پیر به مسجد آمد و گروه عامی انصار با او بیعت کردند اینان حاضر نشدند چنانکه بسیاری از مهاجرین نخستین نیز حاضر نشدند چون اینها خوب می دانستند و می شناختند که سزاوارترین مردم کیست تا دست خود را به دست او رسانند و زمام خود را تقدیم او دارند.

براء دوباره در چهره یک یک اینها در تاریکی دقت کرد و خوشدل شد زیرا می دید که برگزیده ترین مردم در اینجا جمع شده اند تا آن حق و عدلی که او بدان

ص: ۳۹۳

ایمان محکم دارد یاری کنند اینان در زیر پرده تاریک شب و دور از چشمها و گوشهای هرزه در این فضا جمع شده اند تا مشورت و تدبیر کنند.

اینان برترین اصحاب رسول الله و نزدیک ترین از هر کس به او هستند و هیچ مقصود و آرزویی دور هم جمعشان نمی کند و به اقدامشان و نمی دارد مگر آنکه به حقانیت و عدل آن تا سر حد تقدیس ایمان داشته باشند اینان از آنگاه که حق را تشخیص دادند پا به پای آن پیش رفتند و هیچ نیرو و سختی و شکنجه و آزاری آنان را حتی اندکی بر نگرداند، همین بس که در میان اینان یگانه مرد غفار، ابوذر هست، همان مردی که پیش از دعوت رسول خدا خدای را پرستش کرد و پیش از آنکه اسلام به او رسد، او در جستجوی آن برآمد و کوشید تا خود را به محمد صلی الله علیه و آله رساند ... خود را شتابان به او رساند زیرا دل روشنش آماده گرفتن نور هدایت بود روی آورد اسلام آورد به راه افتاد و سخنان پیمبر در بدرقه راهش بود: «ای اباذر پوشیده دار به سرزمین خود برگرد چون ظهور ما را شنیدی بازگرد» اباذر دانست که این دستور از ترس قریش است که اگر ایمان خود را در مکه آشکار سازد از هیچ ستم و شکنجه ای نسبت به او دریغ نمی دارند، در جواب رسول خدا گفت: «به آن خدایی که تو را به حق برانگیخته می روم در میان آنان فریاد می زنم و این حق را اعلام می کنم...»

رفت و فریاد کشید و آزارش دادند آنهمه آزار او را از اعلام حق باز نداشت باز همی فریاد می کشید و بی پرده حق را اعلام می کرد چون او برای حق چنان نیرویی می دید که هیچ نیروی ناروا و ناحقی بر او چیره نمی شود هر چند فشرده باشد، شعار اباذر در راه خدای تعالی پیوسته همان وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که روزی به او گفت: «ای اباذر در راه خدا از هیچ سرزنش ناروایی نترس!» همین بس که در میان این جمع عمار بود، فرزند سمیه آن بزرگوار زنی که در راه نگهداری اسلام جان سپرد و عمار ایستاد نگاه می کرد و نمی توانست آن شکنجه های جانگداز را از او و از پدر و از خود باز دارد بنی مخزوم ستم پیشه دورش را گرفته بودند و آهن داغ را بر بدنش می چسبانند و از هرگونه شکنجه کوتاه نمی آمدند، و عمار در برابر آنهمه رنج و سختی بردبار بود و نصیحت و تسلیت رسول خدا در گوشش رفت و آمد می کرد. «صبر ای ابا یقظان»

ص: ۳۹۴

همین بس که در میان آن جمع سلمان پارسی بود

این بزرگوار مردی که برای رسیدن به آیین حق کشور و کاخ خود را پشت سر گذارد تا هر جا باشد خود را به آن برساند دل

از وطن کند و اصفهان را ترک گفت: و جامه چرکین مجوست را بیرون افکند و سر به بیابان ها گذارد و به سوی شام رهسپار شد و در هر گوشه و کنار دنبال نور هدایت بود، به مسیحیت گروید باز در هر جایی می گشت و به هر شهری از زبان ترسایان و دیرنشینان و اسقفان نور هدایت را می جست از اینجا به آنجا تا به (عموریه) رسید اسقف این شهر به او گفت: آن حقی که تو جویایی از زبان مردی خواهی شنید که در سرزمین عرب برخیزد و قوم خود را به هدایت خواند و آن قوم ظالمانه او را از شهرش مجبور به هجرت کنند و به شهری در میان دو کوه از سنگ سیاه که در میانش نخلستانهاست وارد شود «یثرب» (۱). (۲)

سلمان دنبال حق همی پیش می رفت و زمین پیمایی را دنبال میکرد تا به

۱- . همان، ص ۲۷۳ الی ۲۷۸.

۲- . شهر مدینه پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قصبه گمنامی در میان صحرای جزیره بود و به نام یثرب، رهسپار شدن سلمان فارسی اصفهانی به سوی این قصبه گمنام در میان بیابان شتزار جزیره از آیات نبوت است. گویند: چون به این قصبه رسید عربی اسیرش کرد و به نام برده به مردی یهودی اش فروخت، سلمان در میان نخلستان آن یهودی کار می کرد و بر طبق نشانی که داشت چشم براه بود. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبا یک فرسنگی یثرب وارد شد سلمان طبقی از خرما را تازه با خود برداشت و در میان اجتماع مردم نزد رسول خدا گذارد، آن حضرت فرمود این چیست؟ گفت شنیدم مردمی غریب هستید که به این سرزمین وارد شده اید برای شما صدقه آورده ام، رسول اکرم به اصحابش فرمود: نام خدا را بر زبان آرید و بخورید و خود دست نگه داشت، ... سلمان یک انگشت خود را خواباند و به زبان فارسی گفت «این یکی» رفت و طبقی دیگر از خرما باز آورد و نزد آن حضرت گذارد، حضرت فرمود: این چیست؟ عرض کرد: چون دیدم صدقه نخوردید، هدیه آوردم آن حضرت فرمود بخورید و خود هم از این خرما خورد، سلمان دو انگشت خود را به هم گذارد و گفت: «این دو» پس از آن پیراهن از شانه رسول خدا کنار رفت و نشانی سوم که خال سیاهی در شانه راست آن حضرت بود دید و آن را بوسید و داستان خود را شرح داد. اینها نشانیهای مخصوصی بود که از ترسایان و علمای اهل کتاب به او رسیده بود.

ص : ۳۹۵

گمگشته خود یعنی سرچشمه هدایت رسید، چون به مقصود رسید و به پیمبر دل بست، خدمتش عرض کرد:

ای رسول خدا من مردی پارسیم جوانی نورس بودم از کشورم بیرون آمدم تا آیین خود را بیابم اکنون بردگی مرا از تو بازداشته.

محمد صلی الله علیه و آله اندکی تأمل فرموده آنگاه فرمود: «مکاتبه کن» (۱)

سلمان می گوید آری مکاتبه می کنم چون مالی ندارم قرار می گذارم قطعه زمینی را برایش احیا گردانم و نخلستانش کنم « با آن یهودی مکاتبه شد»

و رسول خدا با این قرارداد موافقت فرمود و اصحاب را دستور داد به برادر خود کمک کنید و خود نیز به کمک برخاست و به سلمان فرمود تو گود بردار و محل کشت را آماده کن تا من به دست خود کشت کنم.

دست حضرت به هر چه می رسید به آن برکت می بخشید....

.....

براء بن عازب هر آنچه در خاطر داشت که از حق و عدل باید پیروی کرد می دید که در این جمع است می نگرست در این انجمن برگزیدگانند ... مقداد بن اسود، حذیفه بن یمان عباده بن صامت، ابوالهیثم بن التیهان و غیر اینها از اصحاب رسول خدا هستند که از بیعت با ابابکر سرباز زدند، برای آنکه می دانند در میان مردم، دیگری هست که بیعت با او سزاوارتر از هر کس دیگر است اکنون اینها دور هم جمع شده اند و سخنان یکی است که حق باید به صاحب حق برگردد. (۲)

عمار گفت: تیم را چه حقی در این کار است؟ ... زمامداری خلق حق رسول خدا بود اکنون هم برای برترین مردم پس از رسول خدا است ... آری طایفه انصار حق کشی کرد!

در پایان انجمن رأی بر این قرار گرفت: از آنجا که مهاجرین برای انتخاب خلیفه رسول خدا از دیگران مقدم هستند و بیعت سقیفه بدون نظر آنان انجام یافته

۱- همان، ص ۲۷۹ الی ۲۸۱.

۲- همان، ص ۲۷۳ الی ۲۷۸.

ص : ۳۹۶

و انصار هم که در آغاز غافلگیر شده اند اینک به خود آمده متوجه شده اند که حق واگذاری خلافت را به ابابکر نداشته اند و گفتگوهای را میان خود دارند که این بیعت را باز گردانند، بنابراین باید کار خلافت به شورای مهاجرین برگردد تا هر چه خواهند نظر دهند.

در میان مردم نیز شهرت یافت که انصار می خواهند بیعت ابابکر را نقض کنند ابابکر پیش از آنکه کار دیگرگون شود و دیدیم که در سقیفه مرد کارآزموده ای بود منتظر نشست و آن شب در این اندیشه بود که چون صبح شود پیشدستی کند و دومین تیر خود را به هدف زند چنانکه نخستین تیر را هم او به هدف زد!

آن مرد اینکاره بود چون آفتاب سر زد چابک و شتابان خود را به مسجد مدینه رسانید و دو رفیقش را همراه کرد که مردم را به مسجد بخوانند ...

«از آنجا که گروه انجمن شب از نقشه ابابکر بی خبر بودند و آن را به خاطر نمی گذراندند غافلگیر شدند و کار و تدبیرشان به سامان نرسید!

عمر بن خطاب در میان مردم به پا خاست و آغاز سخن کرد:

ای مردم! خداوند به وسیله برگزیده ترین شما کار شما را سامان بخشید و شما را از پراکندگی رهانید رفیق رسول خدا اینجاست برخیزید و با او بیعت کنید!

آنچه شک و شبهه ای ندارد این است که همان رفیقی که برگزیده شد [یعنی ابابکر] به آن برتری که عمر درباره اش گفت خود اقرار نداشت.. چرا که او به آرامی بالای منبر رفت و گفت:

«ای مردم ... من به زمامداری شما انتخاب شدم در حالی که بهتر و برتر از شما نیستم.»

اگر ابابکر به حق سخن می گفت پس همین که گفت، اعتراف به فضل دیگری است که او دارای فضل و برتری است!..

هر چه بود بیعت بر طبق دلخواه این سه نفر [ابوبکر - عمر - ابوعبیده] انجام گرفت. و در روز دوم توده مردمی که بیعت نکرده بودند به بیعت با ابابکر کشیده شدند.

اینگونه انصار و پس از آنان بیشتر مهاجران در اختیار و بیعت ابابکر همدست شدند در این میان، ولی رسول خدا در کنار بدن پاک آن حضرت به سر می برد، و

ص: ۳۹۷

آنچه از حوادث می گذشت خاطر او را جذب نمی کرد زیرا توجهش به رسول خدا و تجهیز او بود.

مردم پس از بیعت دوم پراکنده شدند در حالی که پیرامون مردی اجتماع کردند که پیش از داستان سقیفه بنا بود پیرامون دیگری اجتماع کنند.

پراکنده شدند در حالی که گروه های مختلفی بودند و هر گروهی از دسته ای ترکیب شده بود، دسته ای خشنود بودند، و مردمی مخالف که زیر لب آهسته سخنانی داشتند و برای درستی رأی خود دلیل اقامه می کردند. در میان این دو دسته گروه بی رأیی بودند که اکثریت داشتند و از اکثریت پیروی می کردند، زیرا اینها نه هوشی داشتند که آنان را به حق هدایت کند و نه اهل بررسی و تحقیق بودند، تنها دلیل و راهنمای اینان توجه عموم بود و دنبال اکثریت به راه افتادند و راه درست را همین می پنداشتند.

کسانی هم که در این دو بیعت حاضر نشدند دچار پراکندگی بودند و از هر دسته سخنانی می شنیدند و رأیی می گزیدند [شما هم اگر در آن روز و آن زمان بودی و می توانستی آنچه پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده بود و آنچه بعد از فوت آن بزرگوار اتفاق افتاد را در نظر بگیری و همه زوایای بیعت و خلافت را رعایت کنی. آیا از کدام دسته و نظر در عمل پیروی می کردی و امروز آیا چه نظری؟...]

خلاصه اگر نظر و رأی به گوشت می رسید که آن پیر سالخورده بیان کرد آنگاه که می دیدی آرام آرام قدم بر می دارد و با چشم کم نور خود به هر سو با دقت می نگرد، به گوشش سر و صدای در هم و برهمی می خورد و به سوی او نزدیک می گردد، چون چشم مردم از دور به او می افتد که به سوی آنان نزدیک می شود، با نظر تعظیم به او می نگرند ... و چون به آنها می رسد برایش راه باز می کنند و ساکت می شوند می شنوی که می پرسد:؟

« این سر و صدا چیست که به راه انداخته اید؟ »

به او می گویند: « پسر تو زمامدار خلافت شده است! »

پیرمرد سری تکان می دهد و به راه ادامه می دهد و آرام آیاتی از قرآن را تلاوت می کند.

ص : ۳۹۸

دوباره روی می گرداند و از جواب دهنده می پرسد. « به چه مناسبت او را زمامدار کردند؟ »

جواب می شنود: « برای سالخوردگی اش »

می گوید: « من که سالخورده ترم »

دستی به ریش سفیدش می کشد و تبسمی بر لب از میان مردم عبور می کند(۱)

.....

ابوبکر برای تثبیت پایه های حکومتش به خاندان پیغمبر وعده دهد

پس از دفن رسول خدا دیری نپایید که اندیشه ها به کار افتاد و از زیر فشار اندوه بیرون آمد و هر کس بر طبق میزانی که داشت یا میل قلبی خود به بررسی موضوع پرداخت. از آنجا که هنوز هیبت خلیفه در دلها قرار نگرفته بود، مردم دسته دسته گرد هم جمع می شدند، گاهی پنهان و گاهی آشکارا نظر و عقیده خود را می گفتند.

اهل بیت پیمبر در بیعت دوم هم مانند بیعت سقیفه در خانه خود دور هم جمع بودند و اهمیت نمی دادند که مردم از آنان روی برگردانند، یا به آنان روی آورند و به یاریشان برخیزند ماتم رسول خدا و کار تجهیز آنحضرت چنان مشغولشان کرده بود که گویی از دنیای مردم و تلاش هایی که برای به دست گرفتن قدرت می شد، بیرون بودند.

ولی ابابکر آرام و قرار نداشت! چون پایه و بنای خلافت خود را سست و نااستوار می دید و برای پایداری و نگهداری آن تا مدتی باید ستونهایی به کار برد داستان فضای بنی بیاضه [آن شب براء بن عازب و رفقایش عمار، مقداد، ابوذر و دیگران] جلو چشم پیرمرد بود که همین شبهای گذشته گروهی از گزیدگان مهاجر در آنجا جمع شدند تا این بیعت [نیم بند پیشدستانه] را بر هم زنند؛ و او باز پیشدستی کرد و بیعت دوم را ساخت و تدبیر آنان را بر هم زد. و نیز از یاد

ص : ۳۹۹

نمی برد که علی علیه السلام و عباس و دیگر آل محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب گزیده ای که پیرو آنان هستند، و در اجتماع امروز صبح مسجد حاضر نشدند، و چون اینان برگزیده مردان اسلام اند و از این اجتماع روی گرداندند، مردم درباره این بیعت و درستیش دچار تردید شده اند، شیخ می اندیشید: اگر اینان را برای بیعت بخواند چه بسا آشکارا سرپیچی کنند و بر آنان هم [این مخالفت] می سزد گر چه گردنشان زیر شمشیر باشد، از این گذشته، شیخ می دانست که نظر و رأی اینان همه وابسته به اشاره و نظر فرزند ابیطالب است اگر پذیرفت می پذیرند و اگر نه . نه . و راهی برای پذیرش او نیست.

این مرد مطلب را از هر سو زیر و رو کرد و بارها در آن اندیشید و می دید که با این حال حکومتش را قرار و ثباتی نیست و نخواهد بود چه بسا این حزب مخالف پس از این هر روز در فضایی دور هم جمع شوند ... و خواه ناخواه کاری که در بیعت سقیفه به دستش آمده از دستش بیرون رود.

با دو رفیقش به مشورت پرداختند عمر گفت: اینان را به بیعت وادار کن. ابابکر گفت اگر نپذیرفتند؟ ... چون در اجتماع مسلمانان شکاف ایجاد کرده اند باید به سزای کار خود برسند.

ابو عبیده با آن نرمی و روح مدارا که داشت به ابوبکر گفت: مغیره را بخوان چون او صاحب نظر است.

مغیره بن شعبه همان رأی و روشی را پیشنهاد کرد که همیشه و از قدیم وسیله پیشرفت کار طبقات حاکمه و بقای تسلط آنان بوده است اندکی تأمل کرد و گفت:

راهی به نظرم نمی رسد جز اینکه اجتماع این دسته از مردم را پراکنده سازی.

ابابکر پرسید: از چه راه و چگونه؟

برو نزد عباس و به او وعده بده که برای او و فرزندانش از خلافت بهره ای قرار خواهی داد.

آنوقت چه خواهد شد؟

پس از آن دیگر از علی علیه السلام میاندیش ...

روی همین نظر ابابکر به راه افتاد، عمر هم به دنبال او چون نزد عموی پیامبر

ص : ۴۰۰

رسیدند خلیفه آغاز سخن کرد؛

اباالفضل ... مردم مرا والی خود کردند اکنون پیوسته به گوش می رسد که کسانی این را نمی پذیرند و بر خلاف عموم مسلمانان سخن می گویند و اینها شما را پناهگاه قرار داده اند اینک یا شما هم با دیگران مردم موافقت کنید و در رأی عموم وارد شوید، یا این مردم را از کاری که با میل خود انجام داده اند برگردانید پیر سیاستمدار و کارآزموده بنی هاشم سخن خلیفه را چنین رد کرد.

ابابکر! تو آنچه خواستی و بدان دست یافتی اگر حق رسول خدا را خواستی پس حق ما را گرفته ای ...! اگر حق مؤمنین است ما هم از مؤمنین می باشیم! ... اگر از جانب مؤمنین پذیرفتن آن واجب بود، چون از جانب ما نبود پس واجب نبود، چه ناسازگار است این گفته ات: که نمی پذیرند و مخالفت می کنند، با آن گفته ات: که مردم به تو مایل شده و ولایت ساخته اند!....

عمر با همان روش تند و زننده ای که داشت خود را به میان انداخت: «ما روی نیاز به تو نیاورده ایم، تنها برای این آمده ایم که مبادا در کار اجتماع مسلمانان از سوی شما خرده گیری شود و شومی آن شما و آنان را فراگیرد. اینک در کار خود و عامه مسلمانان خوب بیاندیشید»

ابابکر نگران شد که مبادا این سخن عباس را به خشم آورد، با آنکه برای راضی ساختن او آمده اند، بیدرنک گفت:

«اباالفضل .. چون تو عموی رسول خدا و مهتر این خاندانی نزد تو آمده ایم تا برای فرزندان نصیبی از این کار قرار دهیم»

ولی عباس نگذاشت ابابکر سخن خود را به آخر برساند، به روی او خیره شد و پیشنهادش را با این لحن برگرداند:

«اینکه می خواهی بدهی حق تو است یا حق مؤمنین یا حق خود ما؟ ابابکر، اگر از حق خودت به ما حقی می دهی آن را برای خودت محکم بدار و اگر حق مؤمنین است تو را چه رسیده که در حق آنان قضاوت و تصرف کنی؟ ... و اگر این حق از آن ما می باشد ما راضی نیستیم که بخشی بدهی و بخشی بازداری!.... ولی شما را می بینم که حق محمد صلی الله علیه و آله را از اهل بیتش گرفتید و از خانه اش بیرون بردید!» ابابکر گفت:

ص: ۴۰۱

رسول خدا از ما و شما هر دو بود اباالفضل.

عباس لبخندی زد و شانه اش را به علامت بی اعتنایی تکان داد و گفت: «آنچه گفتم برای این نبود که تو را از کاری که وارد شده ای باز دارم، نه به خدا، ولی هنگام بیان حقیقت حجت و دلیل را بهره ایست! ابابکر اگر رسول خدا از ما و شماست، این را بدان که رسول خدا از درختی است که ما شاخه آن هستیم و شما همسایگانش»

علی علیه السلام کنار قبر پیمبر صلی الله علیه و آله

شاید دشوارترین هنگام اندوهی که آدمی گذرانده همان شبی بود که علی علیه السلام گذراند، پس از آنکه پیکر عزیز رسول

خدا را در میان لحد گذارد و از قبر بیرون آمد تا خاک بر آن ریزد در آن دل شب کنار قبر ایستاد ... ساعتی بود که به حساب زمان نمی آید، آن قطعه زمان در روح علی علیه السلام سراسر تبدیل به شعور و احساس و سوز و گداز و حسرت گردید قلبش از جا کنده شد و ضربان آن، دقیقه و ثانیه هایی گردید که سیر زمان را کند کرد و به حساب شعور قرن‌ها و روزگار گذاشت! ... علی کنار قبر ایستاد و می توان گفت در این حال سرا پا چشم بود، چشمش خونبار که احساس درون قلب گداخته خونین از آن برون می ریخت، چشمش از آن قطعه زمین بر نمی گشت، همان قطعه ای که پیکر محمد صلی الله علیه و آله را در بر گرفته و پوشانده بود، مگر می شود از این در خاک خفته ای که از چشم دور و به دل نزدیک است دل و دیده برگیرد؟...

کسی چه می داند که آن شب بر علی علیه السلام چه گذشت؟ ... و با اندیشه های خود چگونه به سر برد؟ چه می اندیشید و چه اندیشه ها به سراغش می آمد؟

اگر می توانست با خود به سر برد، شاید فشار اندوهش آسانتر بود، باید به خانه برگردد، تا فاطمه پر و بال سوخته را دریابد آن فاطمه ای که ماتمهای گذشته یک باره به سراغش آمده، چگونه بر ماتم این پدر مهربان که از چشمش دور شده و اندوه او دلش را پر کرده اشک بریزد؟ ... صبر و تحمل برای دیگر مصیبتها است، نه این مصیبت خرد کننده، آیا حالی برای صبر، و قطره اشکی در دیده اش باقیمانده است؟ آیا گوشه ای از قلب هست که اسلحه مصیبت مجروح

ص : ۴۰۲

نکرده باشد؟ ... در گوشه ای از حجره که فاصله اش با قبر پدر یک دیوار است نشسته زانوها را در بر گرفته دیگر قدرتی برایش نمانده است و بنیان زندگی اش از هم فرو ریخته، سراپا بهت زده رنگ رخساره اش پریده و زرد شده بیشتر به پیکر بی روح ماند.

این فاطمه علیها السلام است؟! در چشم علی علیه السلام؟! .. علی علیه السلام می دانست که او در برابر طوفان مصایب همیشه استوار است. اما اینک می نگرد که چنان صبر و توانایی خود را از دست داده که سیلاب حوادث او را با خود می برد، این مصیبت و ماتمش بر پیمبر آغاز و نهایت مصایب و اندوهش است که هیچ مصیبت و اندوهی بدان نمی رسد.

پس از ساعتی علی علیه السلام می نگرد که فاطمه علیها السلام از جای خود حرکت کرد و همی می خواهد برخیزد ولی نمی تواند کوشید تا از جای برخاست و بر پاهای لرزان و ناتوان خود ایستاد و آهسته آهسته به سوی در خانه به راه افتاد، علی علیه السلام خود را به او رسانید با او می رود و چیزی نمی گوید مبادا سکوت و بهتی که او را فرا گرفته بر هم زند، می داند مقصود فاطمه علیها السلام چیست و به کجا می رود، می داند که فاطمه علیها السلام بیش از این نمی تواند از خاک پدر دور بماند، همین چند ساعت دوری از پدر محبوبش بر او روزگارها، سالها گذشته است. روز بالا آمده نور آفتاب فضا را پر کرده فاطمه علیها السلام از جلو و علی علیه السلام از پشت سرش نزدیک مرقد پاک رسول خدا رسیدند ... فاطمه حیرت زده بی اختیار دور آن مرقد می گردد و خیره خیره نگاه می کرد، گویی منفذ می جست تا خود را به پدر برساند، نفسش به شماره افتاده بود، مانند مرغی که در قفس افتاده دل دل می زد، از مژگانش باران اشک می ریخت، خود را به روی قبر پدر انداخت

و روی و گونه بر خاک قبر همی مالید، و خاک نمناک قبر را مشت مشت بر می داشت و نزدیک لبها و چشمش می برد، با آب دیده آن را تر می کرد و می بوسید و می بوسید هیچ بیننده ای تاب دیدن این منظره را نداشت کدام دل بود که نلرزد و کدام چشم بود که نگرید های صداهای به گریه بلند شد. ناله جانسوز زهرا علیهاالسلام به گوش می رسید که برای پدرش زبان گرفته بود، دیگر تاب و تحمل برای کسی نمانده بود، علی علیه السلام نزدیک رفت و با ملاطفت زیر بازوی فاطمه علیهاالسلام را گرفت و به پایش داشت

ص: ۴۰۳

زانوهای فاطمه علیهاالسلام تاب نداشت قدمی به جلو برمی داشت و رو به سوی قبر برمی گرداند.

و حجره را با آه و ناله ترک گفت....

.....

عمر نیک بدوش که بهره ای از آن توست!!!

این بار ابابکر برای پیشرفت کار خود چنین صلاح دید که به بیشه شیر حمله برد!

هنوز آفتاب پهن نشده بود، اندیشه و احتمالاتی در ذهن ابابکر شروع به رفت و آمد کرد: بی شک عباس گفتگوهای روز گذشته و پیشنهاد آن معامله را از برادرزاده اش پنهان نمی دارد، رسیدن این گفتگو به گوش علی علیه السلام او را بیش از پیش خشمگین خواهد ساخت، چون می نگرد که هم حقش را ربوده هم توجهی به او نکرده است، پس شاید پس از این قوای خود را برای مقابله و مبارزه، آماده سازد.

در این هنگام مدینه داشت به خود می آمد، و آن حال بهت و اندوه زدگی رخت بر می بست، اکنون مردم می توانند قضایا را درست بررسی کنند و آنچه تا حال متوجه نبودند، متوجه شوند و دریابند و آن حال سکوت که به صورت تسلیم و اقرار می نمود، از میان رفت و زبانها به کار افتاد و گفتگوی از میان رفتن حق رسول خدا آهسته، و آشکار زبان به زبان می گشت.

ابابکر به حساب خود بیعت را تمام می دید، اکنون باید برای هر اقدامی آماده شود، و از عاقبت تردید و سستی بیاندیشد، با آنکه - بر طبق اعتراف خودش - خود را برای امارت و خلافت شایسته ترین مردم نمی دانست، ولی عقیده داشت اگر مردم در اجرای برنامه هایی که دارد به دست و زبان یا ریش کنند از روش حق منحرف نخواهد شد چنانکه روز گذشته در ضمن خطبه خود گفت:

«سپس ای مردم من زمام دار شما شدم و بهتر از شما نیستم، اگر خوب عمل کردم یاری ام کنید، و اگر بد کردم و کج رفتم را ستم کنید...»

ولی امروز دیگر نمی توانست به پای آن پیمانی که با خدا بسته بایستد و پیش

رود، و آن برنامه خود را اجرا کند، آری هیچ قدمی نمی توانست بردارد مگر آنکه زیر پای خود را محکم سازد مبادا سست شود و فرو ریزد!...

با دو تن رفیقش ابن جراح و عمر به سوی خانه علی علیه السلام روان شد، هر چه می توانست با فروتنی و نرمی با او سخن گفت، ولی علی علیه السلام روی حق خود ثابت بود و تسلیم سخنان نرم ابوبکر نشد، گر چه برای به دست آوردن حق از دست رفته اش نمی خواست سختی نشان دهد یا مردم را بشوRAND.

ابابکر خواست برای تسلیم ساختن او نگرانش کند و درباره از میان رفتن وحدت مسلمانان او را بترساند، گفت:

«پسر عموی رسول خدا و شوهر دختر او می خواهد اجتماع و اتحاد مسلمانان را بر هم زند؟ عباس که در آن مجلس حاضر بود بیدرنگ گفت:

«هیچ کس به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله از او شایسته تر نیست!»

علی علیه السلام با آرامی و اطمینان گفت:

«این مقام مرا می سزد بدین جهت به شما دست بیعت نمی دهم و شما برای بیعت کردن با من سزاوارترید»

ابابکر گفت:

«آیا بیعت با من بدون رضایت مردم بود؟»

علی علیه السلام گفت:

«شما برای اثبات برتری خود بر انصار، دلیل آوردید که محمد صلی الله علیه و آله از شماست و انصار از این راه زمام خود را به دست شما دادند. من هم برای اثبات حق خود دلیلی جز همانکه برای انصار آوردید، نمی آورم.»

عمر گفت:

«رسول خدا از ما و شما بود»

علی علیه السلام نگاه تندی به او کرد و خشمگین گفت:

«ما در حال حیات و ممات رسول خدا به او اولی هستیم، ای عمر ما آل پیمبر و موضع سر او، و پناهگاه امر او، و صندوق علم او می باشیم ... هیچ کس از این امت را به پایه آل محمد صلی الله علیه و آله که سرچشمه خیر از آنان به سوی اینان جاری شده هرگز برابر نمی توان دانست!...»

در اینجا همان تندخویی عمر به سرش آمد و بی درنگ و اندیشه گفت:

«اکنون جز بیعت کردن چاره ای نداری.»

علی علیه السلام به روی آن بانگ زد: «ای زاده خطاب، تو مرا به بیعت ملزم می کنی» ابابکر با همان لحن آرامی که داشت گفت: «اباالحسن، مردم مرا به زمامداری خود برگزیده اند من دوست دارم تو هم در کاری که مردم وارد شده اند وارد شوی ...»

عمر دنباله سخن او گفت:

«ای خلیفه رسول خدا همینکه مردم با تو بیعت کردند بر اوست که اطاعت کند» علی علیه السلام چون شیر خشمگین بر او بانگ زد و با لحن تمسخر به او گفت:

«ای عمر نیک بدوش که بهره ای از آن، تو راست امروز، برای او محکم ببند تا فردا به تو برگرداند!...»

آنگاه به سوی ابابکر روی آورد و گفت:

«آری به خدا تو این جامه خلافت را به ناروا و بدون تناسب بر اندام خود آراستی با آنکه می دانی که من نسبت بدان مانند قطبم به سنگ آسیا. از قله بلند من سیل «علوم و فضایل» همی فرو می ریزد و مرغ بلند پرواز به اوج من نمی رسد!...»

عمر باز خواست سخن گوید، ابابکر جلو او را گرفت که مبادا کار به جای بد بکشد و گفت: عمر آرام بگیر!

در حالی که از جا برخاست [ابابکر] و به سوی در روان شد روی به علی علیه السلام نموده و گفت: «اباالحسن بر تو تکلیفی ندارم، اگر بیعت نکنی تو را ملزم نمی دارم. ابابکر بیرون رفت و رفیقش به دنبال او ابو عبیده به جای خود نشست تا با زبان نرم خود در علی علیه السلام نفوذ کند و بدانچه دو رفیقش دست نیافتند دست یابد. آری ابن جراح برای آنکه بتواند از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت ستاند از هر سو درباره اسلام سخن گفت: از حلقه اتحاد مسلمانان و خطر پراکندگی آنان، از اوصاف خلیفه و اهل بیت او و خواست مردم در مورد زمامداری، او سخن می گفت: و علی علیه السلام در میان خاندانش نشسته گوش می داد و در جواب این مردی که دست او در نصب ابابکر به خلافت کار کرد پیش از آنکه اندیشه آن از خاطر ابابکر بگذرد - ساکت بود! ... تا در پایان سخن که گمان می کرد اثری کرده گفت: «ای عموزاده تو جوانی و اینان پیرمردان قوم تواند، تو در کارها مانند آنان تجربه

علی علیه السلام با آرامی و بی اعتنایی در جواب گفت: «آری از جهت سن بر او تقدم ندارم!» [ابوعبیده گفت: «پسر عمو پس چرا بیعت نکردی؟ ... من ابابکر را برای زمامداری نیرومندتر از تو می بینم».

علی علیه السلام بی درنگ او را به عنوان پرسش پاسخ داد:

«شما بهترید یا رسول خدا؟»

«البته رسول خدا»

رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را به فرماندهی سپاهی گماشت که در میان آن همین پیران قوم تو بودند و بچگی او را عیب ندانست! ابو عبیده جوابی نداشت. ابو عبیده چون این داستان را می دانست دیگر برای انجام مقصود خود در مقابل علی علیه السلام راهی نمی دید و جایی برای سنجش سالخوردگی و خورده سالی برایش باقی نگذاشت ناچار سخن خود را با چند جمله ای که آمیخته با ملایمت و نرمی و ظاهر سازی بود تمام کرد «پسر عمو، مقصود من از اینکه گفتم تو خورده سالی این بود که اگر زنده بمانی و زمانی بر تو بگذرد، تنها تو سزاوار زمامداری می باشی، زیرا در فضل و دین و علم و فهم و نسب و خویشاوندی از همه برتری»

ولی این سخن رقیق و ملایم بیش از پیش علی علیه السلام را به هیجان آورد و با صدایی بلند به او گفت:

«خدا را خدا را ای گروه مهاجران ... شما می خواهید خلافت و وراثت محمد صلی الله علیه و آله را از خانه او بیرون برید و در خانه های خود جای دهید و آنان را از مقام خود برکنار کنید! ... آری به خدا ما اهل بیت تا در میان ما قاری کتاب خدا و فقیه در دین خدا عالم به سنن رسول خدا و بینا و توانای در اداره خلق و نگهبان و قسمت کننده میان آنان به عدل است از شما سزاوارتریم ...»

اندکی درنگ کرد و دوباره با لهجه آرام و مطمئن دنباله سخن را آورد:

«به خدا سوگند ای ابو عبیده خلافت در میان ما است ... در میان ما می باشد پیروی هوا را نکنید که از راه خدا گمراهتان می کند و از حق بسی دور می مانید.»

و با این سخن دنباله هر سخن و گفتگویی را برید.

ص: ۴۰۷

استمداد فاطمه علیها السلام برای استیفای حق شوهر

برای آنکه کار ابابکر به آرامی سامان یابد سزاوار این بود که نزد عباس نرود و سزاوارتر این بود که با زبان خود از علی علیه السلام بیعت نخواهد چه رسد به آنکه با زبان تند و سرکش ابن خطاب آن را بخواهد ولی این مرد مشورتی کرد و آن را به اجرا گذاشت و در پایان کار معلوم شد که رأی دهنده و رأی گیرنده هر دو به راه خطا رفته اند! علی علیه السلام پیوسته از

حکومت بر مردم روی می گرداند، مگر آنکه حکومت به او روی آورد و به درخانه اش آید، عباس از رفتن حکومت از دست سزاوارترین مردم تأسف می خورد و از روی گرداندن مردم از او رنج می برد ولی چون او خود را کنار کشیده چه می توانست کرد آری [ابابکر] با مشورت و رأی مغیره نزد عباس رفت تا شاید او را راضی کند، نزد کسی رفت که در هشیاری و سیاست کم نظیر بود، و برای نگهداری حق خویشاوندانش هیچ روش و زبانی در او تأثیر نمی کرد، چنانکه شنیدیم با جمله ای کوتاه و رسا خلیفه را به جای خود نشاند و زبان او را از هر سخن و دلیلی بست. ما وقتی بیان و دلیل عباس را با بیان علی علیه السلام یکجا بیاوریم خوب معلوم می شود که ابابکر در همانکاری که امید سود داشت بسی زیان کرد، او به خانه عباس و علی علیه السلام رفت و یقین داشت که آنان را راضی و موافق می سازد، ولی اینگونه رفتار و گفتار او آرامش آنان را بر هم زد و مخالفتشان را برانگیخت. عباس که ناچار برای پیروی از علی علیه السلام لب فرو بسته بود، دیگر نمی توانست ببیند که برادر زاده اش هدف دسیسه بازی گردیده و مخالفین میان او و عمو و کسانش رفت و آمد می کنند علی علیه السلام که درباره ربودن حقش صبر گزیده و جامه درکشیده و به گوشه ای آرمیده است چگونه خشم سراپای او را نگیرد که می نگرد ربایندگان حقش آرام نمی گیرند جز آنکه او را از هر راه که می توانند وادار به تسلیم کنند، همان سکوت او برای پیشرفت کارشان بس بود، دیگر نیازی بدین نداشتند که گاهی از او ببرند و گاهش بیازارند(۱)

علی علیه السلام که روحیه و نفسیات، و سوابق قریش را به خوبی می دانست، و با

۱- همان، الی ص ۲۰۸.

ص : ۴۰۸

نظر واقعیت می نگریست نه با چشم خیال بدین جهت چنین صلاح دید که دامن درکشد و روی پنهان سازد و در گوشه خانه بنشیند، نه برای خلافت برخیزد و نه وضع حاضر را تحمل کند، اگر می نگریم که چند تن از اصحابش دور هم جمع می شدند و با هم مشورت می کردند که حق او را از دست غاصبین بیرون آرند، تنها محرک اینان خلوص نیت و ایمانی بود که پس از رسول خدا به مقام او داشتند؛ همان وقتی که علی علیه السلام مشغول غسل و کفن رسول خدا بود داستان بیعت با ابابکر در سقیفه به گوشش رسید، ولی او نه دست از کار خود کشید و نه انصار را برای نقض بیعت تحریک و نه بدان اعتراض کرد پس از آن خبر بیعت روز دوم به او رسید و او همچنان ساکت و آرام بود و از بی یاری خود و روی گرداندن مردم رنج می برد و درد خود را پنهان می داشت و جز کناره جویی و گوشه گیری چاره ای نمی دید.

ولی چنین به نظر می رسد که ابابکر از این سکوت و کناره گیری نگران شده به تکاپو افتاده نزد عباس رفته تا شاید میان عمو و برادرزاده را بر هم زند یا به راه افتاد تا شاید با زبان نرم خود یا لحن تند عمر یا چرب زبانی ابوعبیده از او بیعت بگیرد.

راستی که این کار و درخواست در نظر علی علیه السلام ستمی آشکار و بس ناروا بود، آیا شدنی است که مردی ببیند حقش را برابر چشمش بربایند، آنگاه از او بخواهند که بدین تن دهد و با زبان خود اقرار کند؟! .. زبان علی علیه السلام پیوسته ترجمان قلبش بود، همان احساس و ادراک اش بود، که به صورت سخن از زبانش جاری می شد، پس چگونه می توانست روش و روحیه خود را تغییر دهد؟ باور نداریم که هیچ مرد با ارزش و شرافتی باشد که بتواند ساکت باشد، بنشیند و ببیند با

آنکه حقش ربوده اند و از آن چشم پوشی کرده باز مخالفینش دست بر نمی دارند و پی در پی در حقش ستم روا می دارند آیا نباید اعتراض و از خود دفاع کند و دیگران را به کمک بخواند؟

اینجاست که می نگریم علی علیه السلام در برابر روش ناجوانمردانه ای که مخالفینش پیش گرفته اند، به خشم آمده می نگرد که آنان میان او و عمویش به دسیسه کاری پرداخته اند و بدون آنکه احتیاجی باشد به اسلحه مکر و فریب دست برده اند.

ص: ۴۰۹

دیگر علی علیه السلام سکوت و کناره جویی را جایز نمی داند [برای پاسخی هم به آیندگان باشد] و از جای برمی خیزد، تا شاید دادرسی و کمکی برای خود [یا جوابی برای آیندگان] بجوید چون از قریش بد کینه مأیوس است به سوی انصار روی می آورد.

او در تاریکی شب به خانه های انصار یکی پس از دیگری می رفت و تنها کسیکه او را همراهی می کرد و تنهانش نمی گذاشت همسر بیمار و ناتوانش بود، زهرای ماتمزه علیها السلام جز برای یک مقصد و هدفی که عالتر از تأثرات نفس و برتر از تألمهای روحش بود نمی توانست و نمی خواست از خانه و بسترش که کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود بیرون رود آن هدف میراث پدر و حق علی علیه السلام در آن میراث بود.

فاطمه علیها السلام در این مرحله زندگی بر خود لازم می دانست که به پاخیزد، دعوت کند، و تا می تواند بکوشد، او دوش به دوش شوهر مظلومش ایستاد، و با زبان که تنها وسیله دفاعش بود به او یاری می کرد، و با این عمل خدیجه کبری را به یاد می آورد و دوباره نشان می داد در این دفاع و کوشش با اخلاص و پرنج تابلوی گذشته [رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری علیها السلام] را با سایه روشنی های آشکار و خطوط برجسته آشکار می کرد، گویا محیط و چهره همان مادر است که نمایان و زنده شده.

ولی همان کسانی که در آن روز به پدرش دست بیعت دادند و یاریش کردند امروز این دختر را یاری نکردند، دیگر آن خوی عربی، آن روح پایداری آن خلق وفاداری از جان آنان رخت بر بسته بود [و رفاه و راحت طلبی جایگزین شده بود] و خود شرمنده و سرافکننده بدین دگرگونی و سستی اقرار می کردند. می گفتند:

«ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ما با این مرد بیعتی کردیم و گذشت.»

فاطمه با تعجب و انکار جواب می دهد:

«آیا دست روی دست می گذارید تا میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه اش برده شود و در خانه دیگران جای گیرد؟»

در برابر این اعتراض، پاسخی نداشتند جز اظهار تأسف شرمگینانه و عذرخواهی «ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ... اگر شوهرت پیش از ابابکر به ما روی

می آورد ما از او روی نمی گردانیم.»

علی علیه السلام به آنها می گفت:

«آیا سزاوار بود که من بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خانه رها کنم، او را بگذارم و بیرون آیم و برای به دست آوردن خلافت با مردم بستیزم؟...»

فاطمه علیها السلام وقتی از آنها مایوس شد روی گرداند و عجب جمله کوتاه و جامعی گفت:

«به خدا ابوالحسن روشی پیش گرفت که سزاوار بزرگی و کرامت او بود... و آنان کاری کردند که حسابشان با خداست!...» (۱)

در برابر خلافت پهلوتهی کردم و صبر را خردمندانه تر دیدم

(علی علیه السلام پس از این گفتگو درباره بیعتی که پیر بنی تمیم به آن دست یافته بود، از هر رفت و آمد با مردم سر برتافت و یکسره در گوشه خانه نشست و به اندیشه های خود روی آورد، رفیقش کتاب خدا بود که اجزای پراکنده آن را جمع می کرد. ولی خانه اش کعبه آمال بود، کسانی که به او دل داده و در برابر ابابکر سر فرود نیاورده بودند، پیوسته بدین خانه روی می آوردند هیچ روزی امثال زبیر و اباذر و مقداد و دیگر اصحاب همفکرشان آنجا را خالی نمی گذاشتند جمع می شدند، پراکنده می شدند، نه اجتماعشان او را قدمی جلو می برد نه پراکنده شدنشان به عقب وامی داشت، علی علیه السلام بعد از آنکه دید کار به دست ابابکر افتاده و مردمی در میان طرفداری از حق او و سبقت بیعت با رقیب او متحیرند، بر تصمیم خود به گوشه گیری پا برجا ماند، پی در پی خبرها می رسید که انصار از یاری نکردنش پشیمانند و در دل رنج می برند ولی این خبرها در او تأثیری نداشت نه توجهش را برمی گرداند نه تکانش می داد، چه رسد به اینکه این خبرها را بررسی کند یا پشیمانی درونی مردم را دامن بزند تا به صورت فتنه درآید... (۲)

۱- همان، ص ۲۱۱ الی ۲۱۴.

۲- همان، ص ۲۱۵.

وہ کہ علی علیہ السلام، از دست قریش چه ستمها کشید!... قریش در چهره علی علیہ السلام هاشم را می دید، عبدالمطلب را می دید، محمد صلی الله علیه و آله را پیش از آنکه در برابر آئینش مغلوب شود می دید، با حسدی که به او داشت، حسد نسبت به این سرور بزرگ هم ضمیمه شده بود، به علی علیہ السلام حسد می ورزید چون پرچم برافراشته ای بود بالای سر آنها نام بلند او با علم و فضل با شجاعت قلب و زبان با هم برده می شد این نسبت و مقام بلند و این شرف پهناور و این مواهب بی

مانند برای علی علیه السلام چیزی می خواست که قریش آن را تحمل نداشت و نمی خواست، و برای ستیزه و مخالفت با او که همان مخالفت با خاندان هاشمی بود به پا خاست و صفوف خود را برای پیروزی رقیب او بسیج کرد، تا پیروزی از آن رقیب و شکست نصیب کسی شد که می بایست پیروز شود، [و حق او را بود] باز هم در این حال و گوشه گیری از او دست برنداشتند، و آن مردم کینه ورز و حسود این آرامش را برای او نمی توانستند دید، نمی خواستند در میان این طوفان او را در ساحل سلامت بنگرند، زیرا آنان از سلامت و راحت او ناراحت بودند. مردمی را جمع کردند و به راه انداختند و نفوس را به هیجان آوردند تا آرامش او را بر هم زنند و به محیط غوغایش کشند.

سهیل بن عمرو(۱) پس از فتنه مکه به مدینه آمد، چون دید که انصار از خارج شدن میراث پیمبر از دست پسرعموی پیمبر پشیمانند و هواخواه او هستند در میان سران قریش به پا خاست و خطابه ای ایراد کرد و گفت:

«ای گروه قریش! این مردم دیگران را به سوی خودشان و علی بن ابیطالب^۸ می خوانند، و علی علیه السلام که در خانه نشسته اگر بخواهد اینان را از اینکار باز می دارد اینک این مردم را به رفیق خود و تجدید بیعت با او بخوانید اگر نپذیرفتند آنان را

۱- . پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیعت کردن مردم با ابوبکر، بعض قبایل و عشایر تازه مسلمان از جمله اهالی مکه از این بیعت استقبال نکردند، مردم مکه که قصد رجعت به پیش از اسلام را داشتند پس از گفتگوها بین خود بر این شدند و گفتند ما اهالی مکه آخرین کسانی بودیم که به اسلام پیوستیم اول کسانی نباشیم که از اسلام برمی گردیم. سهیل بن عمرو در این وقت از مکه به مدینه آمده بود.

ص: ۴۱۲

به قتل رسانید... به خدا من امیدوارم که شما را بر آنان پیروز گرداند، چنانکه به وسیله اینان پیروز شدید...»

آیا روش و دستور این قرشی کینه جو به خیر و صلاح بود یا روشی که علی علیه السلام پیش گرفته بود؟! ... باور نمی آید که نظر سهیل نظر خیر و صلاح بوده است با آنکه می دانست و معلوم بود اگر علی علیه السلام بیرون می آمد و خود را به مردم نشان می داد، همین برای هیجان و قیام مردم در آن وقت کافی بود، اما پایان کار معلوم نبود که چه خواهد شد دیگر علی علیه السلام و هزاران مرد خیرخواه دیگر، نمی توانستند به زودی آتش فتنه را خاموش و فروشانند.

این بود نظر و رأی حکیمانه قریش!.. که از خاطر سهیل و دیگر او باش حسود و کینه جو می گذشت؛ این اندیشه ها نمی توانست از خاطر علی علیه السلام بگذرد.

به دنبال سخن و پیشنهاد سهیل، حرث بن هشام که یک تن از بنی مخزوم و از خاندان ابی جهل بود به پاخاست و گفت:

«ای مردم! اگر پیش از این انصار ایمان آوردند و خانه ها و دلها را آماده کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه های ما به خانه های خود منتقل ساختند و پشتیبانی و یاری اش کردند، اکنون اگر بدانچه می گویند پافشاری کنند، از روش پیشین خود بیرون رفته نشانه هایی که داشتند از خود زایل کرده اند؛ و میان ما و آنان گفتگویی نیست مگر زبان شمشیر!...»

عکرمه بن ابی جهل گفت:

«اگر نه این بود که پیمبر فرموده پیشوایان از قریش اند، ما از زمام داری انصار رویگردان نبودیم. اینک با انصار اتمام حجت کنید اگر نپذیرفتند، آنان را با کشتن از میان بردارید!»

در این گیرودار علی علیه السلام دریغ نداشت که در راه رسیدن به هدف و مقصود عالی خود از هر آرزویی بگذرد. و از هر حق و میراثی چشم پیو شد، چنانکه پیش از این در راه پیشرفت اسلام از هیچ گذشتی فروگذار نکرده بود.

عمر نیز می دید همان انصاری که نخست به سعد [سعد بن عباد] روی می آورند و یاری اش کردند و پس از اندکی از او روی گرداندند و تنهایش گذاردند دوباره به پا خاسته به مردی گزیده اند و دست یاری به سویش

ص: ۴۱۳

گشوده اند که در آغاز کار او را نادیده گرفته و تنهایش گذارده بودند اینان آشکار و نهان گروه گروه دور هم جمع می شوند و چون دریافته اند که فرزند ابیطالب برترین فردی است که باید ولی مردم باشد به او دعوت می کنند، دور خانه اش را گرفته و به نامش فریاد می زنند و او را می خوانند که از خانه بیرون آید تا میراث از دست رفته اش را به او باز گردانند.

اکنون در نظر عمر، علی علیه السلام چرا مانند سعد بن عباد سزاوار قتل نباشد تا اختلاف از میان برخیزد؟! اینگونه نظر و اندیشه با سرسختی و خوی تند روی عمر سازگارتر بود. پیش بینی می کردند و می دیدند اگر عمر قدم پیش گذارد و از راه تهدید از علی علیه السلام بخواهد که در برابر ابابکر تسلیم شود و به خلافت او تن دهد، او مقاومت می کند، آنگاه نتیجه این کار چه خواهد شد؟.... ناچار عمر از جاده صلاح بیرون می رود و با این مخالف سرسخت با سختی و تنیدی رفتار خواهد کرد. گروهی پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می شود! ... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله حفظ وحدت را «آتش» می پنداشتند! مگر دهان مردم بسته و زبانها بند است که داستان ... «هیزم» را بازگو نکنند؟ چه با این دستور زاده خطاب دور خانه فاطمه علیها السلام را که علی علیه السلام و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدینوسیله آنان را قانع سازد یا بی محابا بتازد! ... همه این داستانها که با نقشه ای از پیش طرح شده بود مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی علیه السلام روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند.

ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا در میان در آشکار شد - چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است در چشمهایش قطرات اشک می درخشد و بر پیشانی اش گرفتگی غضب هویدا بود (۱). (۲)

۱- همان، ص ۲۲۱ الی ۲۲۷.

۲- در روایت امامیه این قسمت به صورت دیگری [حادثی] نقل شده است، بر طبق صراحت قرآن و مقررات شریعت مقدس اسلام و قوانین عرف، خانه مصونیت دارد و تهاجم بر خانه جز در موارد مخصوص جرم بزرگی است. در آن عصر که اسلام

پایه گذاری می شد و دنیایی را به خود متوجه ساخته بود تهاجم به چنین خانه ای آن هم از جانب خلیفه و عمال او بسی جای تعجب و تأسف است. مؤلف محترم با مقدمه ای که پیش از این داستان ذکر کرده خواسته است برای این کار عذری پیش آورد، و تا حدی پرده پوشی کند گر چه در یکی از فصلها (جلد چهارم «واقعه صفین» صفحات ۲۷۳ تا ۲۷۸ این داستان را آشکارتر ذکر کرده است ما هم از جهت صلاح حال مسلمانان، نه از جهت بیان حقایق تاریخی به نظر مؤلف بسنده می کنیم زیرا با وضعی که مسلمانان دارند دامن زدن بدین آتش بیش از پیش هستی مسلمانان را می سوزاند، می سزد که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیروی کنیم و سوز و درد داستان آتش و در را پنهان داریم. مترجم، [آیت الله سید محمود طالقانی] که خود وارث خونی و فکری این خانه است در میان اطاق در بسته با اشک و آه این چند صفحه را ترجمه کرده است، ولی در محافل عمومی از شرح آن خودداری می کند.) ما آن قسمت را که مترجم به آن حواله می دهد به ج ۴ تاریخ ۸ جلدی امام علی علیه السلام نویسنده (عبدالفتاح عبدالمقصود) مصری از اهل تسنن صفحات ۲۷۲ الی ۲۷۸ از همان صفحات برای بهتر روشن شدن داستان سقیفه از نظر مورخین و محققین اهل تسنن معتدل و منصف که هنوز با روایات شیعه امامیه درباره واقعه هجوم به خانه زهرای مرضیه فاصله دارد اما خواننده هوشمند و جستجوگر را به حقایق بیشتری رهنمون می شود می آوریم و خواننده را به خواندن صفحات کتاب مذکور توصیه و سفارش می کنیم. (هم معاویه به یاد می آورد و هم پسر عاص و هم گروهی دیگر از کسانی که در آن روز گذشته اما به یاد مانده حاضر بودند به خاطر می آورند چگونه آتش خشم و اندوه در چهره علی علیه السلام لهیب می زد و حلم و شکیباییش را می خورد. همچون شیری بود که در کنام خود از گذشتن روباهی بر روی کنامش می غرید، حقش را انکار کرده منزلت و دامادی اش را نادیده گرفته بودند دسته جمعی بر روی او، که گوشه ای اختیار کرده بود، پریدند تا خانه اش را ویران و آتش زنند. آن روز جاویدان و فراموش نشدنی در دفتر روزگار با تمام کینه و حقدش، با تمام ستمگری و ظلمش با تمام حسادت و دشمنیش با چهره خاک آلود و پیشانی غبارگینش روزی نیست که عمرو یا معاویه یا باقیماندگان قریش، و بنی عبد مناف و بلاخره بنی هاشم که حقشان را از میراث پیغمبر غصب کرده اند آن روز را فراموش کنند حوادث طبقات روزگار را می شکافد و در خاطرها نورافشانی می کند همچون شعله آتشی که زبانه های آن پیرامون خانه را خورد و ویران ساخت. همچون فریاد طنین اندازی که فاطمه علیها السلام در آن روز سرداد تا شکایت خود را به پیغمبر برساند. هنوز محمد صلی الله علیه و آله یاد دارد که آماده بودند تا خانه زهرایش را مورد تجاوز قرار دهند در اذهان زنده بود که قبر محمد صلی الله علیه و آله از اشک چشمانش مرطوب بود. دیوانگی به سرشان زد دستخوش هوای نفس شدند و چون پیروان شیطان به طرف خانه زهرا علیها السلام به راه افتادند! شعله آتشی با خود داشتند با هیزم و جنگ افزار خشمشان علیه علی علیه السلام حسدشان نسبت به وی و ترسشان از اینکه گوشه گیری او بیعتی را تباه سازد که علی رغم خاندان پیغمبر با ابوبکر کرده بودند. همه و همه آنان را به کاری وادار کرد که سرانجام آن غصب و سلب میراث پیغمبر از دوست برگزیده و پسرعمش بود؛ بیرون آوردن خلافت از دستش؛ خلافت و پیغمبری با هم در خاندان هاشم که با شرافت و سروری خود در دوران جاهلیت و طلوع اسلام بر همه قریش پیشی گرفت، نباید یکجا جمع شود دوست نداشتند، علاوه بر پیغمبری امیرالمؤمنینی نیز در آن خانواده باشد و سروری دیگر، پس از مرگ سروری به پا خیزد. در پرتو شعله ای که خانه را در بر گرفته بود وافق را روشن می ساخت و اطراف را می سوزانید، عمر پیدا شد که چهره اش از خشم دگرگون و از عرق خیس، دود شعله از ریشش بیرون می زد، شمشیر در دست راست او از شعله آتش می درخشید در خشونت و برانگیختگی به حد افراط حرارت به خرج می داد و در را می کوبید!! توده را تحریک و فتنه را شدیدتر می کرد. چون پلنگ می غرید، از میان جمعیت مانند اخگری به پیش جهید تا خانه را به روی ساکنین اش بکوبد و ویران کند، به صورت دوره ای

درآمد که شرک و بت پرستی او را کور و هوای نفس گمراه ساخته شمشیر کشیده و بر در دروازه های مکه به دنبال پیمبر می گشت و کفر و شراب زبانش را به حرکت در آورده بود و می گفت: حتما محمد را با این شمشیر می کشم! امروز هم همان انگیزه و ته مانده های حسد اجداد و بغض و کینه های پدرانیش وی را تحریک کرده است، همان هوای نفس او را وادار می سازد مشعل در دست گیرد و خود چون شعله آتش برافروخته گردد و به دار و دسته ای که در حمله به خانه وی را پشتیبانی کرده اند فریاد می زند: «قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، یا باید بیرون بیاید یا خانه را بر سر ساکنانش آتش می زنم!» عده ای که از خدا می ترسیدند و رعایت پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس از خود او می کردند، گفتند: «باحفص! فاطمه در این خانه است!» بی پروا، فریاد زد: «باشد!» طنین صدای زهرا علیها السلام در نزدیکی مدخل خانه بلند شد ... طنین استغاثه ای بود که سر داده می گفت: «پدر، پدر، ای رسول خدا!» [و راویان شیعه اضافه می کنند فاطمه صدا زد فضا بیا که! ...] انتقام خود را گرفتند و برتری یافتند، اکنون قریش عزت یافته قبیله تیم با پسر ابی قحافه و بردن خلافت والا شده است. قبیله عدی هم به پسر خطاب می بالد زیرا مشورت و وزارت این دولت در اختیار او است همگی خود را از این خانواده [خانواده پیامبر] برتر و عزیزتر می بینند!! (امام علی ۷، عبدالفتاح، عبدالمقصود، ج ۴، ص ۲۷۲ - ۲۷۸ به تلخیص)

ص: ۴۱۴

ص: ۴۱۵

ص: ۴۱۶

تاب از دلها رفت همینکه دیدند فاطمه مانند سایه ای حرکت کرد و با قدمهای حزن زده و لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد ... چشمها و گوشها یکسره متوجه او گردید، ناله اش بلند شد، باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد بابا ای رسول خدا! گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد باز زهرا علیها السلام نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی نهاد و استغاثه می کرد:

«بابا! ای رسول خدا پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه بر سر ما آمد!»

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهان شان کند. (۱)

السقیفه و الخلافه عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۹۸ - ۴۰۰ ترجمه افتخارزاده

(بعضی از راویان برای ما از چهره این پیر پرده برداشته اند و ما می بینیم که به کوتاهی در نگهداری قدرت نزدیک تر بود تا داشتن آن و جلوگیری از افتادن لقمه از دهان شیر)

وی روزی تصمیم گرفت که ردای خلافت را از دوشش کنار گذارد و از مسند قدرت به زیر آید و خود را از اینکه سلطه به دست آمده اش موجب ارتکاب عملی شود که خشم و غضب حبیب رسول خدا زهرا علیها السلام بر او فزونی گیرد رهایی

این بعد از اختلاف با او در مورد «فدک» پیش آمد که وی (ابوبکر) از

۱- . همان عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.

ص: ۴۱۷

واگذاری این زمینی که رسول خدا پیش از رحلت خود در اختیار آن حضرت (سلام الله علیها) گذاشته بود و به او بخشیده بود، خودداری کرد، با آنکه برهانی آشکار و دلیلی واضح بر مالکیت خود آورد، ابوبکر آن را از او گرفت [سند را] و چنین گفت: «....به خدا سوگند هیچ کس در نظر من از اینکه فقیر باشد دشوارتر از فقر تو نیست، و نسبت به اینکه بی نیاز باشد محبوب تر از بی نیازی تو نیست لکن من از رسول خدا شنیدم که می فرمود، ما گروه پیامبران ارث نمی نهیم هر چه بگذاریم صدقه خواهد بود.»

این عمل زهرا علیهاالسلام را به خشم آورد؛ زیرا فدک چیزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در دوران زندگی خود به او (زهرا) بخشیده بود و او هم از غله آن به مردم انفاق می کرد، و علی علیه السلام و ام ایمن بر این مطلب شهادت دادند، ... بر فرض که میراث پیامبر باشد، در کجای کتاب خدا چیزی آمده بود که زهرا علیهاالسلام را از ارثش منع کند؟!

آن حضرت به ابوبکر گفت:

«آیا در کتاب خدا آمده است که دخترت از توارث ببرد، و من از پدرم ارث نبرم، یا کسی از ما می داند در قرآن مجید چیزی آمده است که از ارث بردن جلوگیری کند، هر چند ارث گذارنده از پیامبران، وارث برنده نیز از پیامبران باشد؟ بلکه آیه شریفه [عکس آن را گوید] می گوید: (و ورث سلیمان داوود)...

و حضرت زهرا علیهاالسلام از او خشمگین شد و خشم و غضبش به آخرین حد خود رسید ابوبکر وقتی فهمید که می باید او (حضرت زهرا علیهاالسلام) را از خود راضی کند، و این حق آن حضرت بر گردن ابوبکر است، شدیدترین برخورد و ابراز نفرت را از او دید [ابوبکر] در حالی که تأسف خود را بر آنچه که از او سر زده اظهار می داشت چنین گفت:

«ای حبیب رسول خدا، به خدا سوگند که خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله از خویشاوند خودم نزد من محبوب تر است و تو از عایشه دخترم نزد من محبوب تری، دوست داشتم - آن روزی که پدرت از دنیا رفت - من هم می رفتم و بعد از او باقی نمی ماندم، آیا مرا چنین دانی که با اینکه تو را و فضیلت تو را

ص: ۴۱۸

می شناسم باز حق تو را بگیرم، و مانع میراث تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشوم؟!»

دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از ادامه جدالی که نفعی به حالش نداشت [و حقش را ایفا نمی کرد] خودداری کرد و به او و رفیقش پسر خطاب که به همراه او به دیدارش آمده بودند در حالی که صورت خود را از آنها برگرداند و روی به دیوار کرده بود گفت:

«آیا حدیثی از رسول [صلی الله علیه و آله] خدا برای شما نقل کنم تا آن را بدانید و بفهمید» گفتند: آری

[آن حضرت فرمود: پیامبر فرمود: فاطمه پاره تن من است و من از اویم، هر که او را بیازارد مرا آزرده است، و هر که مرا بیازارد خدای را آزرده است و هر کس پس از مرگم او را بیازارد مانند کسی است که در زمان حیاتم او را آزرده باشد] گفتند: آری از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم.

فرمود: من خداوند و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و از خود راضی نساخدید، هر آینه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد.

ابوبکر چنان ناراحت شد که شاید تا آن وقت چنان اندوهگین نشده بود گریان و نالان از حضورش بیرون آمد، صدای آن حضرت بدرقه اش می کرد.

«در هر نماز تو را نفرین می کنم»

گمان نمی کنم که علت این همه ناراحتی و نفرین کردن ربودن فدک و منع از میراث باشد؛ بلکه به خاطر تهمتی بود که [ضمنی] بر آن حضرت زده و صداقت او را مورد تردید قرار داده بود. از این جهت بغض گلویش (گلوئی حضرت زهرا علیها السلام) را گرفت و آن همه ناراحت شد. (۱)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در جلد ۱۶ بعد از آنکه در هشتاد صفحه جریان فدک و روایات مربوط به آن و اختلاف روایات را مورد بحث قرار می دهد

۱- السقیفه و الخلافة: عبدالفتاح عبدالمقصود مصری: ترجمه افتخارزاده چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۹۸ الی ۴۰۰.

ص: ۴۱۹

در پایان بحث می گوید: از هنگامی که موضوع فدک بین ابی بکر و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به مجادله انجامید تا زمان ما فاصله چند صد ساله ای می باشد و خدا بهتر حقیقت آن جریان را داند.

اما ما با همین روایات در دست یعنی همانهایی که در بین اهل سنت مطرح است حقانیت فاطمه علیها السلام را بی شبهه به دست می آوریم.

ابن ابی الحدید می گوید: در موضوع ذوالشهادتین و دعوی اعرابی ناچه را و شاهد خواستن از پیامبر و شهادت خزیمه بن ثابت

که ناقه از حضرت می باشد پس از پایان آن جریان، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خزیمه می پرسد تو حضور نداشتی، از کجا دانستی که ناقه از من است و شهادت دادی خزیمه گفت: من از این راه دانستم که (تو رسول خدایی) (و هرگز دروغ نخواهی گفت) و به همین مناسبت حضرت او را ذوالشهادتین خواند.

و موضوع نامیده شدن ذوالشهادتین و موضوع طلب رد فدک از جانب حضرت صدیقه علیها السلام از ابی بکر همانند است. چرا که ابابکر باید بداند که ادعای فاطمه حق است، چون او در زمره افرادی است که آیه تطهیر در شأن اوست و او سخن جز حق نمی گوید، بنابراین شهادت و بینه دیگر لازم نبود، همچنین است شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که او نیز جز حق نمی گوید: و به همین سبب گفته اند که ابابکر نوشت که فدک را تسلیم فاطمه کنند و نامه را به فاطمه داد و بعد عمر نامه را از فاطمه گرفت و آن را پاره کرد، این روایت در جای دیگر از نظر خواهد گذشت. (۱)

فدک

موضوع فدک که یکی از مباحث مورد مشاجره در اصحاب تاریخ و همچنین بین علمای از شیعیان و اهل تسنن می باشد را از نگاه میانه روهای اهل سنت و به روایت آنها نقل می کنیم و امیدواریم که امروز بعد از هزار و چهارصد سال که از

۱- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

ص : ۴۲۰

این واقعه گذشته است بتواند به یک حد از قبولی برسد؛ زیرا نه انکار آنچه نزد شیعه مسلم است تاکنون توانسته است به جایی برسد و موضوع فدک را به نحو دلخواه مخالفین تثبیت کند، و نه شیعیان توانسته اند در این مسئله سکوت اختیار کنند.

آنچه آورده می شود مستند به روایات صحیح و مورد قبول عامه است و خاصه یعنی شیعیان اینها را قبول دارند به علاوه مطالب مهمی دیگر که به استناد به آیات قرآن و احادیث برای حقانیت حق صدیقه طاهره سلام الله علیها در دست دارند و به عقیده نویسنده همین مقدار مورد قبول اهل سنت هم مسئله مهم تصرف کردن ابابکر فدک را هر وجدان بی آلاش را به چالش می کشد.

می خوانیم از کتاب تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله به قلم فاضل نحیر قاضی ترک بهجت افندی از اهل تسنن که نگارش خود را بنابر محاکمه و ارائه دلیل عقلی و نقلی نهاده است و انصاف که انتخاب او برای وحدت اسلامی راه گشا می باشد چه اگر دو طرف به گفتار و نوشتار او که مبتنی بر حکومت یک دادگاه صالح است و بر میزان عقل و ارائه اسناد محاکمه خود را پیش می برد تن در دهند راه گشای مسئله مهم جهانی وحدت اسلامی می شود.

و آن نویسنده توانمند هم که قاضی دادگه های ترکیه و از اهل سنت می باشد اساس کار خود را بر همین وحدت اسلامی بنا نهاده است امید که به نتیجه مطلوب برسیم.

«فدک» نه اولدی؟ «فدک چه شد؟»

(فدک در اطراف مدینه منوره از املاک یهود بوده و در سال فتح خیبر در ضمن شروط صلح به رسول خدا واصل گردیده و چونکه به زور قشون و جهاد گرفته نشده از افراد مسلمین هیچ کس در آن حق و قسمتی نداشته بلکه مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق مطلق آن حضرت بود و غیر از فدک املاک دیگری نیز با همین اصول بود. املاک (بنی قریظه)، و در داخل مدینه نیز املاکی چند از این قبیل بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حاصل این املاک، هم به ازواج طاهره خود انفاق و هم به مساکین اقربای خود مساعده می فرمود. پس از مدتی ملک

ص : ۴۲۱

فدک را به نور دیده خود فاطمه زهرا علیهاالسلام (هبه) فرمود، فدک مخصوص فاطمه علیهاالسلام شد فاطمه علیهاالسلام منافع فدک را انفاق و احسان می نمود. همین که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت فرمود فاطمه علیهاالسلام در حالتیکه به عزاداری آنحضرت مشغول و در میان آلام سخت و مدهش بود، خبر دادند که خلیفه ابوبکر عمال فاطمه علیهاالسلام را از فدک اخراج کرده است، فاطمه [علیهاالسلام] از این حرکت نابجا دلگیر و نزد خلیفه کس فرستاد علت اخراج عمال خود را از فدک پرسید، خلیفه جواب داد که فدک عاید بیت المال و فاطمه در آن ذیحق نیست.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» آیا وقوع این حرکت بی قاعده در دنیا میسر است؟ قبل از احتجاج حضرت فاطمه علیهاالسلام لازم دیدم که تأثرات خود را در این مقام اظهار نمایم:

اولاً- هرگاه خلیفه، نعم دنیوی و اخروی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق خودش به خاطر می آورد، ابداً به چنین حرکات ناسزا و ناروا اقدام نمی کرد.

آیا خلیفه به خاطرش نمی رسد که آن اعراب ملخ خوار اینک خلیفه اسلام و حکمران عالم گردیدند، آیا خیال نمی کند زمانی که خلیفه و امثال او به حجر و مدر سجده و از اصنام و اوثن ستایش می کردند، باباجان فاطمه [علیهاالسلام]، ایشان را از رذالت به شوکت، و از شرک، بر ایمان دلالت نمود. مگر اجر این همه نیکی این بود که نور دیده رسول خدا را برای یک قطعه باغ این قدر فشار و اذیت دهد، و حال

ص : ۴۲۲

آنکه در مقابل این خدمت بزرگ حضرت رسول [صلی الله علیه و آله]، ایزد متعال به موجب آیه شریفه «قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ» مودت اهل قربی را به امت مرحومه فرض عین فرموده است. آیا رسول خدا [صلی الله علیه و آله] که صد هزارها امثال فدک را به خلفا ترک فرموده، به هبه کردن فدک به نور دیده خود سزاوار نبود؟

ثانیاً فاطمه [علیهاالسلام] از ارکان مکرمه خاندانی است که به موجب آیه شریفه «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» ایزد متعال ایشان را از رجس پاک فرموده، مگر چنین بزرگواری بدون حق به ادعای ملکی اقدام می کند؟ حاشا، تمام اقوال و افعال و

حرکات و سکناات فاطمه دلیل حق و رهبر صادق است. هرگاه بدون حق، فاطمه [علیهاالسلام] ادعای فدک نماید رجس است و آن از فاطمه محال.

ثالثاً چطور با دلیل و اثبات، فاطمه را از دعوای خود می توان منع کرد و حال آنکه خود فاطمه شریک قرآن و منبع برهان است.

رابعاً دعوای فاطمه چطور بدون حق می شود که رسول خدا می فرماید: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» مگر فاطمه [علیهاالسلام] که جزء و بضعه رسول خدا [صلی الله علیه و آله] است ادعای باطل می کند حاشا، حاشا، که فاطمه از دعوای بدون حق میرا است.

خامساً، رسول خدا [صلی الله علیه و آله] فرموده «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» از این واضح می شود که رسول خدا نیز در این دعوای فاطمه [علیهاالسلام] مشترک است، بلی شبهه نیست، هر کس که با فاطمه [علیهاالسلام] حرب کند با رسول خدا [صلی الله علیه و آله] محارب است زیرا که در صحت و استقامت «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» هیچ اختلافی نیست معنی چنین است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین [:] را در یکجا جمع نموده فرمود: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَمَكُمْ» من محاربم با کسی که با شما محاربه کند و مسالم هستم با آنکه با شما مسالمت کند سادساً واضح است که حضرت فاطمه [علیهاالسلام] در صورتی که از حقوق خود ممنوع باشد رنجیده خاطر خواهد بود، زیرا که طبیعت بشریه با این تأثیر مجبور است. در صحیح بخاری روایتی از عایشه وارد شده که مضمون آن را ذیلاً می نگاریم فاطمه [علیهاالسلام] برای استعلام غضب فدک نزد پدرم ابوبکر رفت و اظهار نمود که پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده، ابوبکر فاطمه [علیهاالسلام] را از فدک منع کرده فاطمه [علیهاالسلام] مأیوس مراجعت کرده و در حالت غضب از پدرم ابوبکر وفات نمود.

منبع این حدیث در تمام کتب اخبار موجود ولی من از صحیح بخاری نقل کردم، از این حدیث واضح می شود که فاطمه [علیهاالسلام] از خلیفه رنجیده خاطر بوده است و حال آنکه رسول خدا [صلی الله علیه و آله] فرموده «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» فاطمه [علیهاالسلام] پارچه ایست از من هر کس به او اذیت دهد مرا می رنجاند. این مطلبی است که ادعای عکس آن ممکن نیست یعنی کما اینکه از منع فدک رنجیده خاطر نشدن فاطمه علیهاالسلام محال است، هکذا عدم انزجار رسول خدا با ایدای فاطمه [علیهاالسلام] محال خواهد شد.

حالا به احتجاج اصل مدعا می پردازیم:

روایتی که علامه (ابی عبدالله بخاری) در قسمت فرائض (صحیح بخاری) کرده،

ص: ۴۲۳

در اینجا به اعتبار مفهوم آن را درج می نمایم.

(فاطمه علیها السلام فرمود: یا ابابکر هر گاه پدر تو فوت نماید، وارث او کیست؟ جواب داد من پسر او وارث می باشم، فاطمه

وارث پدر من کیست؟ ابابکر: تو که دختر او هستی. فاطمه [علیها السلام] چرا فدک را از من جبراً می گیری؟ ابابکر: حضرت رسول [صلی الله علیه و آله] فرموده «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَمَّا نُورِثَ مِنْهَا» یعنی ما گروه انبیا از ما ارث برده نمی شود. فاطمه [علیها السلام]: فدک را پدرم در حالت حیات به من هبه کرده و فعلاً در تصرف من است ابوبکر، باید شاهد بیاوری. فاطمه [علیها السلام] علی علیه السلام و ام ایمن را شاهد آورد گویا به اعتبار اینکه علی [علیه السلام] واحد و ام ایمن واحده است خلیفه قبول نکرده فاطمه [علیها السلام] مأیوس و ناامید مراجعت نمود.

قدری هم جنبه حقوقی این دعوا را محاکمه کنیم.

اولاً خبری که خلیفه به آن استدلال کرده خبر واحد است، و خبر واحد در مقابل نص قرآن تعارض نمی تواند بکند.

ثانیاً بر فرض صحت خبر مقصود از حدیث توریث مال نیست. بلکه وراثت نبوت است زیرا که رسول خدا در آن زمان برای احتجاج با یهود و نصاری فرمود نبوت با ارث نیست تا لازم آید من از سلسله بنی اسرائیل شوم، هرگاه نبوت ارثی بود باید پیغمبر خدا نیز از طایفه بنی اسرائیل بوده باشد، با همین سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله با این کلام دفاع فرمود. ثالثاً هرگاه این حدیث برای وراثت مال بود، در این صورت لازم بود از تمام انبیا و ارثی باقی نباشد، ولی ما می بینیم که اموال باقیه جمیع انبیا را وارث ایشان قسمت کرده اند و دلیل نقلی هم اثبات می کند که در قرآن عظیم الشأن خدای متعال حکایه از زکریا می فرماید: «يَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» که تقاضای ولد از آل یعقوب مبنی بر این بود که از زکریا و آل یعقوب وارث باشد چونکه از آل یعقوب غیر نبی هم بود.

رابعاً این حدیث در هر صورت با دعوای فاطمه علیها السلام علاقه دار نیست زیرا که تصرف فاطمه [علیها السلام] فدک را به عنوان وراثت نبوت نبوده بلکه از راه هبه می باشد حدیث [اگر مانع ارث هم بود] مانع ارث بود، نه مانع هبه.

خامساً احضار شهود برای فاطمه [علیها السلام] لازم نبود زیرا که او ملک متصرفی

ص: ۴۲۴

خود را مدافعه می کرد و شهود در مقام ادعا لازم می شود، و فاطمه زهرا علیها السلام صاحبه الید بوده نه مدعیه.

سادساً آشکار است که خلیفه ثانی در زمان خلافت خود فدک را به حضرت امیر عودت داد ولی حضرت امیر علیه السلام آن را رد فرمود (که با محروم ساختن صاحب حق از حقوق ثابته خود و با فقدان او، من فدک را قبول نمی کنم) تمام ارباب سیر و تاریخ حتی صاحب «قاموس الاعلام» نیز در لفظ «فدک» این جمله را توضیح کرده اند حالا می گوئیم هرگاه استدلال خلیفه اول راست و صحیح بود پس چرا خلیفه ثانی از آن استنکاف نموده «فدک» را به صاحبش مسترد داشت. و اگر به خلیفه اول ثابت و محقق نبود، پس چرا با حرکات نابجا و نامعقول جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را فشار و تضییق داد.

سابعاً عمر بن عبدالعزیز از خلفای اموی که نسبت به اسلاف خود به صلاح و عبادت مشهور و به حق و حقیقت مایل بود در زمان خلافت خود فدک را به اولاد فاطمه [علیها السلام] مسترد داشته است از این نیز مفهوم می شود که تمام افراد اسلامی به

ضبط شدن فدک از راه ظلم و اعتساف و بدون حق و استحقاق و مغضوب بودن آن مقر و قانع بوده اند. ما این محاکمه دردآلود را در اینجا ختم می کنیم در نتیجه هر محاکمه تعیین یک قرار ثابت با حقوق معینه آن ثابت است ولی به همین اکتفا می کنیم که خلیفه اول ندامت خویش را در سه فقره اقدام علنا می گفت: اول: ندامت قبولی خلافت، دوم [ندامت] برای اخذ بیعت مأمور فرستادن به خانه فاطمه زهرا [علیها السلام]، سیم: اخذ «فدک»^(۱)

ما با رعایت پیوستگی مطالب، گلچینی از شرح واقعه سقیفه از جلد ۱۱ امام علی بن ابیطالب به قلم استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نویسنده معاصر و مسلط به تاریخ و تحلیل گر سیاسی مصری که خود از اهل تسنن می باشد را انتخاب و از نظر گذرانیم، نوشته های او علاوه بر اینکه مستند به روایات مورد اعتماد تاریخی است تحلیلی عقلی اجتماعی سیاسی نیز هست و از لحاظ اینکه او در این کتاب

۱- . تاریخ آل محمد، قاضی زنگنه زوری، ص ۱۰۸ الی ۱۱۳.

ص : ۴۲۵

هشت جلدی شرح زندگی حضرت مولی الموالی به نام طلوع خورشید - ولادت حضرت تا پایان حکومت عثمان به پایان می برد و... همچنین بخشی از کتاب دیگر او به نام السقیفه و الخلافة و نیز بخشی از تاریخ محاکمه آل محمد صلی الله علیه و آله مربوط به «فدک» را از نظر گذرانیم.

اما هنوز گوشه هایی از تاریخ در موضوع سقیفه و هجوم به خانه علی علیه السلام در روایات هست که بخصوص ابن ابی الحدید به آنها توجه کرده است و ما بدون اینکه به ترجمه به معنی پردازیم عین روایت یا ترجمه تحت اللفظی یا هر دو را می آوریم که هر جستجوگر حقیقت آنها را کنار هم بگذارد و از مجموع دریابد که راویان شیعه چیزی بر تاریخ به نفع عقاید خود مزید نکرده اند بلکه بی محابا از سردرد هر خبر را چنانچه اتفاق افتاده است ثبت و نقل کرده اند.

به عقیده ما نقل متن خبر اثربخشی آن نزد اشخاص خبیر و بصیر افزون تر است از نقل به معنی لذا ما پرهیز نداریم که خبرها به تکرار بیانجامد، بخصوص اینکه هر خبر به گوشه ای از مطلب بیشتر توجه دارد، باشد که راه گشای دریافت حقیقت واقع در تاریخ گردد.

نخست شناسه ابن ابی الحدید از دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۶۴۰ - ۶۴۱.

ابن ابی الحدید سنی معتزلی

ابن ابی الحدید: عزالدین ابو حامد عبدالحمید بن هبه الله بن محمد بن محمد بن حسین ابن الحدید مدائنی، دانشمند، شاعر، ادیب، فقیه شافعی و اصولی معتزلی ۵۸۶ - ۶۵۶ قمری در مداین متولد و پرورش یافت، علم کلام و اصول آموخت پدرش قاضی مداین بود عزالدین در جوانی به بغداد رفت و در محضر علما و بزرگان مشهور آن شهر که بیشتر شافعی بودند به اندوختن دانش پرداخت و به قول نسیم السحر، معتزلی جاحظی شد.^(۱)

۱- . جاحظ صاحب کتاب صنائع‌الکلام: این رساله در ستایش دانش کلام و توصیف جایگاه و پایگاه آن که در عین حال به آسیب شناسی کلام و متکلمان نیز پرداخته است. دانش کلام بسیار گرانها و گنجینه ای جاودان است، ترازویی است که کاستی و فزونی هر چیز را نشان می دهد و یار و یاور همه اندیشمندان است والاترین دانش است زیرا خدایی خدا و پیامبری پیامبر را اثبات می کند و تفاوت میان برهان و شبهه و فرق میان دلیل و شبه دلیل را باز می نماید. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۷، ص ۹۲۱).

ص: ۴۲۶

وی ابتدا کتابت دارالتشریفات را بر عهده داشت و در ۶۴۲ به کتابت خزانه منصوب و مدتی بعد کاتب دیوان گردید و سرانجام ناظر کتابخانه های بغداد شد.

ابن ابی الحدید در شعر طبعی رسا داشت و در انواع مضامین شعر می گفت در تاریخ صدر اسلام اطلاعات وسیع و گسترده داشت.

وی در اصول معتزلی و در فروع شافعی بود و می توان او را معتزلی معتدلی دانست. او در آغاز کتابش، اتفاق همه شیوخ معتزلی (متقدمان، متأخران، بصریان و بغدادیان) را بر صحت شرعی بیعت با ابوبکر نقل می کند. وی عقیده دارد علی [علیه السلام] افضل از خلفای سه گانه اند اما افضلیت امام ضروری نیست و در خطبه آغاز کتاب گفته است سپاس خداوندی را که مفضول را بر افضل مقدم داشت معروفترین کتاب او همین شرح نهج البلاغه است این کتاب حاوی مجموعه عظیمی از ادب و تاریخ و کلام و فرهنگ اسلامی است وی این شرح را در اول رجب ۶۴۴ ق. آغاز و در آخر صفر ۶۴۹ به پایان رسانید. (۱)

پیش از ادامه بحث فدک از نظر می گذرانیم قسمتی از نامه امیرمؤمنان علی علیه السلام را به عثمان بن حنیف، آنجا که اشاره فرموده است به فدک و نگاه حضرت به فدک و بعض امور جانبی آن، می خوانیم: فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ، وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ إِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهِ بِطَمَرِيَةٍ، وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيَةٍ، أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفْوٍ وَ سَدَادٍ، فَإِنَّ اللَّهَ مَا كَثُرَتْ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبَرًّا وَ لَا أَدَخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا، وَ لَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثُوبِي طَمَرًا «بَلَى كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتِ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا

۱- . دائرةالمعارف اسلامی، ج ۲- ص ۶۴۰ - ۶۴۱.

ص: ۴۲۷

نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ نِعَمَ الْحَكَمِ اللَّهُ وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ»

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که پی وی را پوید و از نور دانش او روشنی جوید، بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرصه نان را خوردنی خویش نموده، بدانید که شما چنین نتوانید کرد لیکن مرا

یاری کنید به پارسایی و در پارسایی کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن که به خدا از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمتهای آن ذخیرت نمودم و بر دو جامه کهنه ام کهنه ای نیفزودم آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده فدک در دست ما بود مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند و بهترین داور پروردگار است و مرا با فدک و جز فدک چه کار است.^(۱)»

ابن ابی الحدید در جلد ۱۶ شرح خود بر نهج البلاغه چون به شرح نامه مذکور فوق که مخاطب آن عثمان بن حنیف است و حضرت علی علیه السلام به مناسبت، ذکری از فدک آورده اند و بخشی از آن در بالا ذکر شد، می رسد، می گوید: ما درباره فدک در سه فصل سخن خواهیم گفت.

فصل اول درباره آنچه حدیث و اخبار در امر فدک آمده است.

فصل دوم درباره اینکه آیا پیامبر [صلی الله علیه و آله] ارث بر جای نهاده است یا نه

فصل سوم درباره اینکه آیا فدک نحله رسول خدا [صلی الله علیه و آله] به فاطمه [علیها السلام] و فدک مال فاطمه است

بنابراین فصل اول درباره اخباری است که نقل شده است از دهان های اهل حدیث [نه اینکه به آنها نسبت داده باشند] و کتب آنها [کتب اهل سنت] نه از کتب شیعه و رجال آنها.

و این فصل از کتاب ابی بکر احمد بن عبدالعزیز الجوهری در مباحث سقیفه و فدک و آنچه اختلاف و اضطراب در پی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است؛ و ابوبکر

۱- . شرح نهج البلاغه سید جعفر شهیدی، نامه ۴۵، ص ۳۱۷.

ص : ۴۲۸

جوهری آن عالم محدث کثیرالادب و صاحب ثقه و مورد اعتماد و اهل ورع می باشد که تمام محدثین از او و کتابهای او روایت می کنند.^(۱) آنگاه ابن ابی الحدید می گوید قال یعنی ابوبکر جوهری گفت: خبر داد مرا ابوزید عمر بن الی آخر راویان از زهری که گفت: چون خیبریان مغلوب مسلمانها شدند و رضایت دادند که خون آنها در امان باشد و خیبر را ترک کنند اهل فدک خود به نزد پیامبر آمدند و پس از گفتگو مقرر شد اهل فدک در فدک مشغول باشند و نیمی از فدک [درآمد آن] را به پیامبر واگذار کردند، و فدک از آن جهت که سپاه اسلام در امر فدک دخالتی نداشتند، سهم فدک خالص پیامبر بود چون بدون جنگ و خون ریزی به دست پیامبر رسید و در تأیید این خبر از قول راویان دیگر و در دنباله می گوید: چون پیامبر از امر خیبر فارغ شد ترس بر اهل فدک که یکی دیگر از قلعه های خیبر بود غالب شد و رسولی نزد پیامبر فرستادند و نصف فدک را به پیامبر صلح کردند و امان گرفتند.

بنابراین چون فدک بدون جنگ و هزینه سپاه به دست پیامبر آمده بود خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^(۲)

در فصل اول که بحث از کل اخبار وارده درباره فدک می باشد به مناسبت موضوع های مطروحه راجع به فدک نخست به اصل خطبه حضرت زهرا در مسجد مدینه می پردازد و پس از آوردن اسناد و ذکر راویان متعدد و مورد وثوق می گوید:

«قَالُوا جَمِيعًا: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنَعِهَا فَدَكَ، لَأَنْتِ خِمَارُهَا وَ أَقْبَلْتُ فِي لُئْمِهِ مِنْ حَصَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا تَطَأُ فِي ذُيُولِهَا، مَا تَحْرِمُ مَشِيَّتَهَا مَشِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ - وَ قَدْ حَشَدَ النَّاسَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ - فَضْرِبْتُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهَا رِيطَةً بَيْضَاءَ،

۱- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱۶ - ص ۲۱۰.

۲- همان، ص ۲۱۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۳.

ص : ۴۲۹

وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: قَبِيطِيَّةٌ، وَ قَالُوا: قَبِيطِيَّةٌ - بِالْكَسْرِ وَ الضَّمِّ - .. ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ لَهَا الْقَوْمُ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ أَمَهَلْتَ طَوِيلًا حَتَّى سَيَكُونُوا مِنْ فَوَرَتِهِمْ، ثُمَّ قَالَتْ: أَبْتَدِئُ بِحَمْدِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْحَمْدِ وَ الطُّولِ وَ الْمَجْدِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ بِمَا أَلْهَمَ .. وَ ذَكَرَ خُطْبَهُ طَوِيلَةً جَيِّدَةً ثُمَّ قَالَتْ فِي آخِرِهَا: فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ أَطِيعُوهُ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ فَإِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، وَ احمَدوا الله الذي بعظمته و نوره يبتغي من في السموات و الأرض إليه الوسيلة، و نحن وسيلته في خلقه، و نحن خاصته، و محلّ قدسه، و نحن حجتة في غيبه، و نحن ورثه أنبيائه، ثم قالت: أنا فاطمة بنت محمد، أقول عودا على بدء و ما أقول ذلك سرفا و لا شططا فاسمعوا بأسماع واعيه، و قلوب راعيه، ثم قالت:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (۱)،

فَإِنْ تَغْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونِ آيَاتِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونِ رِجَالِكُمْ، ثُمَّ ذَكَرَتْ كَلَامًا طَوِيلًا سَنَدُكَرَهُ فِيمَا بَعْدَ فَصْلِ الثَّانِي (۲) تَقُولُ فِي آخِرِهِ: ثُمَّ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْتَ لِي

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۳)

۱- .سوره توبه، آیات ۱۲۸ الى ۱۲۹.

۲- . ابن ابی الحدید موضوع فدک را در سه فصل مطرح می کند و در اینجا اشاره به فصل دوم که آیا پیمبر ارث می گذارد یا نه کرده است.

۳- .سوره مائده، آیه ۵۰.

ص : ۴۳۰

أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟! بَلَى، تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيهِ أَنْى ابْتَدَتْ أَيْهَا الْمَعَاشِرِ الْمُشْرِكُونَ، أَبَتَّرَ إِرْتَ أَبِي؟! أَيْبَى اللَّهُ أَنْ تَرْتِ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَبَاكَ وَ لَا أَرْتَ أَبِي؟! لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا!

فَدُونَكُهَا مَخْطُومَهُ مَرْحُولَهُ تَلَقَّاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعِمَّ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَ الرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ،

«وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۱) «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» (۲)

می گوید: (جمع راویان گفته اند چون خبر رسید به فاطمه علیها السلام که ابوبکر فدک را تصرف و کارگزاران آن را اخراج کرده است، در حالیکه مقنعه خود را بر سر افکند و چادر را به خود گرفته بود در میان گروهی از خدمه و زنان بنی هاشم حرکت کرد در راه رفتن و حرکات چنان بود که گویی رسول خدا راه می رود، وارد شد بر ابی بکر در مسجد در حالیکه جمعیتی از مهاجر و انصار حضور داشتند پرده ای سفید قبطی بین حضرت و مردان حاضر کشیده شد آن حضرت چنان نالید که همه حاضرین را به گریه انداخت، و مدتی طولانی صبر کرد تا ناآرامی ها فروکش کرد سپس گفت: ابتدا می کنم به ستایش پروردگار کسی که اولویت دارد برای حمد و ستایش او کردن، و ادامه بزرگی و عظمت هم به مناسبت نعمتهایی که به ما عطا فرموده و شکر به جهت آنچه به ما الهام می کند. [ابن ابی الحدید ادامه می دهد:] و حضرت خطبه فاختری که طولانی بود خواند و در آخر گفت: پرهیزگاری کنید خدای تعالی را و به آنچه به شما امر فرموده است مطیع باشید، و سزاوار است که بترسند علما از خداوند و ستایش کنند او را آنچنانکه سزاوار او

۱- .سوره انعام، آیه ۶۷.

۲- .سوره زمر، آیه ۴۰.

ص : ۴۳۱

است به مناسبت عظمت و نور او که سبب آسایش و آرامش است هر که را در آسمان و زمین است و وسیله و راهنما به سوی او می باشد.

و ما وسیله اویم در خلق، و ما بخصوص موضع قداست و حجت او در پی او و ورثه انبیای او هستیم.

سپس گفت: من فاطمه هستم و پدرم محمد صلی الله علیه و آله می باشد سخنانم سنجیده و دارای ابتدا و انتها است (در هم و برهم و نامفهوم نیست) حرف بیهوده و یاوه نمی گویم شما هم به گوش شنوا بشنوید و با قلب رعایت کننده پذیرا باشید، سپس این آیه را تلاوت کرد:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۱)

همانا رسولی از جنس شما [انسان عرب] برای هدایت آمد که رغبت تمام بر شما دارد و از پریشانی شما رنج می برد و برای نجات شما رغبت تمام و نسبت به مؤمنین رأفت و مهربانی تام دارد. خطبه مفصل است و ابن ابی الحدید قسمتهایی از آن را به مناسبت مباحث مطروحه خود در جای جای مناسب بحث خود ذکر می کند. چون تمام خطبه با ترجمه ها و توضیح های لازم در دسترس عموم می باشد ما از ذکر پی در پی آن خطبه صرف نظر و جوینده را به قرائت و دقت نظر در آن وامی گذاریم و

باز می گردیم به ادامه نقل ابن ابی الحدید می گوید: حضرت سخنانی طولانی گفت که ما در فصل دوم به مناسبت ذکر خواهیم کرد و در ادامه می گوید: فاطمه علیها السلام گفت:

«وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَمَّا حُطِّوْهُ لِي وَ لَمَّا أَرِثَ مِنْ أَبِي وَ لَمَّا رَجِمَ بَيْنَنَا، أَفَخَصَّكُمْ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْهَا؟! أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ الْمِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟!، أَوْ لَسْتُ

۱- . سورة توبه، آیه ۲۸.

ص : ۴۳۲

أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟! فَدُونُكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُولَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعَمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ،

«وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۱) «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» (۲)

(به نظر شما نه بهره ای و نه ارثی از پدرم برای من نیست، و بین من و او خویشاوندی وجود نداشته است، مگر خداوند آیه ای مخصوص شما فرستاده که پدر من از آن استثنا شده است؟! مگر من و پدرم از یک ملت واحد نیستیم؟! یا اینکه مدعی هستید که شما از پدرم و پسر عمم به خاص و عام قرآن عالم تر هستید. پس ای پسر ابی قحافه این خلافت و فدک مثل شتری که مهار شده و بار بر پشت آن نهاده اند در اختیار تو تا روز واپسین که در آن رستاخیز تو [ای ابابکر] روبرو خواهی شد و بهترین حکم خداوند، و بهترین کفیل محمد صلی الله علیه و آله است، وعده ما قیامت هنگامی که اهل باطل خسران عمل خود را خواهند دید، و پشیمانی سودی برای آنها ندارد که هر واقعه و حادثه ای را قرار و جای معینی است که به زودی خواهید دانست) که بر چه کسی عذابی ذلت آور فرود آید که عذابی جاودان باشد(۳)

«قال: و لم ير الناس أكثر باك و لا باكية منهم يومئذ: ثم عدلت إلى مسجد الأنصار فقالت: يا معشر البقيّة، و أعضاد المله، و حضنه الاسلام، ما هذه الفتره عن نصرتي، و الونيه عن معونتي، و الغمزه في حقّي، و السنه عن

۱- . سورة انعام، آیه ۶۷.

۲- . سورة زمر، آیه ۴۰.

۳- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۲ - ۲۱۳؛ فدک از غضب تا تخریب، مجلسی، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

ص : ۴۳۳

ظلامتی، أما كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يقول: «المرء يحفظ في ولده» سرعان ما أحدثتم، و عجلان ما أتيتم، الان مات رسول الله صَلَّى الله عليه و آله أمتم دينه! ها إِنَّ مَوْتَهُ لِعَمْرِي خُطْبُ جَلِيلٍ اسْتَوْسَع وَ هَنَّهُ، وَ اسْتَبْهَمَ فَتَقَهُ، وَ فَقَدَ رَاتِقَهُ، وَ اظْلَمْتَ الْأَرْضَ لَهُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ وَ أَكْدَتِ الْأَمَالُ، اضْيَعِ بَعْدَهُ الْحَرِيمَ، وَ هَتَكَتِ الْحَرَمَهُ، وَ اذِيلَتِ الْمَصُونَهُ، وَ تَلَكَّ نَازِلَهُ أَعْلَنَ بِهَا

کتاب الله قبل موته، و أنباکم بها قبل وفاته،» فقال:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱)

راوی گفت: مردم تا این روز ندیده بودند که آنهمه زن و مرد بدینگونه گریان شوند پس حضرت زهرا علیها السلام در مسجد رو به سوی انصار کرد و فرمود: ای گروه باقی مانده انصار وای بازوان ملت و یاوران اسلام، این ضعف و سستی در یاری کردن بر من از ستمی که بر من روا داشته شده است از چیست؟!

آیا پدرم رسول خدا نفرمود: حرمت هر کس باید در فرزندش رعایت و حفظ شود به چه سرعتی حادثه پدید آوردید، و چه با عجله به بیراهه رفتید، آیا می گوئید حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، دین او نیز مرد؟...

همان که به جان خودم فوت او مصیبتی بزرگ بود که همه جا را فرا گرفت، و شکافش آشکار و گرفتگی اش همه گیر و زمین تاریک شد؛ از فقدان او آمال ها و حریم ها ضایع گردید بعد از او هتک حرمتها شد و مصونیتها از میان برداشته گردید و اینها همان چیزهایی است که خداوند به وسیله او در کتاب خود شما را آگاه کرده بود قبل از فوت او، آنجا که فرمود: (محمد صلی الله علیه و آله جز پیامبری نیست که پیش از او نیز پیامبرانی گذشتند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به پیشینیانتان

۱- . سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

ص : ۴۳۴

برمی گردید و هر کس به عقب برگردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند و خداوند به زودی پاداش سپاسگذاران را می دهد. (۱)

«ایها بنی قیله! اهتضم تراث أبی، و أنتم بمرأی و مسمع، تبلغکم الدعوه، و یשלکم الصوت، و فیکم العدّه و العدد، و لکم الدار و الجن، و أنتم نخبه الله الّتی انتخب، و خیرته الّتی اختار، بادیتم العرب، و بادهتم الامور، و کافحتم البهم، حتّی دارت بکم رحی الاسلام، و درّ حلبه، و خبت نیران الحرب، و سکنت فوره الشرک، و هدأت دعوه الهرج و استوثق نظام الدین، أفتأخرتم بعد الإقدام، و نکصتم بعد الشّدّه، و جبتم بعد الشجاعه، عن قوم (نَکَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَهُ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يُنتَهُونَ) أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخَذْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ رَکَنْتُمْ إِلَى الدَّعَا، وَ فَجَحَدْتُمْ الَّذِي وَعَيْتُمْ، وَ سَعَيْتُمْ الَّذِي سَوَّعْتُمْ وَ إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».

«ای قوم اوس و خزرج (فرزندان قیله) آیا ارث پدرم بلعیده شود، و شما می بینید و می شنوید دعوت مرا و در شما می باشد عده و عده (نیرو و عدد) کار در دست شما است شما برگزیدگان خدا و کسانی هستید که راه خیر را انتخاب کردید شما نخستین عرب هستید که آشکارا کارها را در دست گرفتید و بر مشکلات فایق آمدید، تا آنجا که اسای اسلام به وسیله شما به

گردش در آمد، و کارها کار آمد و مفید واقع شد، و آتش جنگ رو به خاموشی نهاد، و شرک از خروش افتاد و منهدم شد دعوت فتنه، و دین منسجم و مورد وثوق قرار گرفت، آیا بعد از آن همه سرفرازی ها به عقب و قهقرا برگشته اید و پس از آن شجاعتها گرفتار ترس شده اید از قومی که پیمان خود را شکستند پس از آنکه متعهد شده بودند طعنه زدند به دین شما.

۱- ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۲-۲۱۳.

ص : ۴۳۵

پس با ائمه کفر بجنگید چون اینان ایمان ندارند، و شاید متنبه شوند، هشدار می دهم که شما را می بینم به سوی خوشگذرانی و تن پروری روی آورده اید، و خلوت گزیده و راحت طلب شده اید، گویی انکار کرده اید آنچه را پذیرفته بودید، و برگردانید آنچه را بلعیده بودید، آگاه باشید! اگر کافر شوید همه شما و هر آن که روی زمین است بی تردید خداوند بی نیاز و ستوده خصال است» (۱)

«أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مَنِّي بِالْخَذَلِ الَّتِي خَاَمَرْتُكُمْ، وَ خَوَرَ الْقَنَاءَ وَ ضَعْفَ الْيَقِينِ، فَدُونَكُمْ مَوَاهَا فَاخْتَقَبُوهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ، نَقَبَهُ الْخُفُّ، بَاقِيَهُ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ الشَّعَارِ، مَوْصُولَهُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُؤَفَّدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ فَبَعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

آگاه باشید که آنچه گفتم و برای شما گفته ام از روی شناختی است که از شما یافته ام و این خذلانی که دامنگیر شما شده است، و خیانتی که در سینه های شما است و آوخ که یقین شما به ضعف گراییده پس این شما و این شتر مهار شده خلافت بر پشت آن سوار شوید اما بدانید که پشتش زخم و ننگ و عارش برای شما باقی و نشان شناسایی شما است و وصل است به آتش سوزان الهی که می تابد بر قلب ها، در مقابل چشم پروردگار است آنچه می کنید (و چه زود خواهند دانست آنها که ستم می کنند به چه کیفر گاهی باز می گردند» (۲)

جای تأسف و تعجب است که آن مجری و مصاحبه گر تلویزیونی کانال ماهواره ای ظاهراً سلفی خطبه حضرت زهرا علیها السلام را در مسجد مدینه آنگاه که ابوبکر کارگزاران فاطمه را از زمین فدک اخراج و آن را تصرف کرد، به مسجد آمد و خطبه غرایبی از فصاحت و بلاغت آن گویی پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی ابن ابیطالب ۸ سخن می گویند ایراد کرد؛ می گفت: این خطبه از زهرا نیست بلکه آن را اخیراً به او نسبت داده اند.

بیچاره نمی دانست که قرنهای قبل ابن ابی الحدید سنی معتزلی که اگر چه تا

۱- همان، ص ۲۱۳.

۲- همان.

ص : ۴۳۶

حدی منصف است اما در پی روی از اهل سنت هم سخت و پا برجا بوده در کتاب خود به نام شرح نهج البلاغه به مناسبت موضوع های مطروحه خود، راجع به فدک را در جلد شانزدهم صفحات ۲۱۱ الی ۲۸۶ به نحو انتخاب آورده و به اصل خطبه که از حضرت زهرا علیها السلام می باشد، پس از آوردن اسناد مفصل و ذکر یک به یک راویان مورد وثوق می گوید:

«قَالُوا جَمِيعًا: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنَعِهَا فَدَك» (۱).

این تذکر ضروری به نظر می رسد که فاطمه علیها السلام در مطالبه خود از ابی بکر سهم خیر و موضوع فدک مطرح است و ابوبکر پس از سخنان دختر پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید من از پدرت شنیدم که گفت ما پیامبران ارثی به جا نمی گذاریم، حضرت سخت ناراحت شد و در حالی که از ابی بکر سخت غضبناک بود مسجد را ترک کرد و آمد به خانه و سپس ام ایمن و مولی رسول الله صلی الله علیه و آله همراه او آمدند نزد ابی بکر و گواهی دادند پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود فدک را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید و ابوبکر گفت شاهد یا دو مرد یا یک مرد و دو زن پذیرفته می شود بار دیگر فاطمه علیها السلام حضرت علی علیه السلام را معرفی کرد و حضرت گواهی داد که فدک ملک فاطمه است و پیامبر پس از نزول آیه (و آت ذی القربی) فدک را در اجرای فرمان الهی به فاطمه بخشید اینجا بود که ابوبکر چاره جز برگرداندن فدک به حضرتش علیها السلام نداشت و نوشت که فدک متعلق به دختر پیامبر فاطمه است و دیگران حق تصرف و دخالت ندارند اینجا بود که پس از مراجعت از نزد ابی بکر صدیقه طاهره علیها السلام در بین راه به عمر برخورد و شد آنچه شد (ان الله لبالمرصاد) خبر ذیل از ابن ابی الحدید مؤید همین قسمت است بخوانید:

«قال: جاءت فاطمه عليها السلام الى ابی بکر و قالت: انّ أبی أعطانی فدک، و علیّ و ام ایمن یشهد ان، فقال ما کنت لقولی علی اییک إلا الحق قد اعطیتکها و

۱- . ابن ابی الحدید در همین جلد ۱۶، ص ۲۵۲ می گوید: جمعی گمان برده اند که خطبه فدکیه فاطمه علیها السلام از او نیست بلکه از ابی العیناء می باشد و در جواب سند می آورد که سابقه این حدیث و ناقلان آن بسیار بسیار پیش از آنست که جد ابی العیناء به وجود آمده باشد.

ص : ۴۳۷

دعا به صحیفه من آدم فکتب لها فیها فخرجت فلقیت عمر فقال من این جئت یا فاطمه؟ قالت: جئت من عند ابی بکر اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه و آله اعطانی فدک و أنّ علیاً و ام ایمن یشهد ان لی بذلک، فاعطانیها، و کتب لی [و کتبها لی] بها؛ فاخذ عمر منها الکتاب، ثم رجع الی ابی بکر فقال: اعطیت فاطمه فدک و کتبت بها لها؟ قال: [ابوبکر] نعم، فقال [عمر] إنّ علیاً یجزّ الی نفسه، و ام ایمن امرأه و بصق فی الکتاب فمحاها و خرقة. و قد روی هذا المعنی من طرق مختلفه علی وجوه مختلفه، فمن اراد الوقوف علیها و استقصاءها اخذها من مواضعها (۱).

(ابن ابی الحدید پس از ذکر راویان خبر می گوید: فاطمه علیها السلام آمد نزد ابی بکر و گفت پدرم بی تردید فدک را به من عطا فرمود و علی علیه السلام و ام ایمن شاهد هستند ابوبکر گفت آنچه از طرف پدرت گفتی جز حق نیست.

و مسلم آن را به تو باز می گردانم، کاغذ و قلم خواست و نوشت به دست فاطمه علیها السلام داد فاطمه علیها السلام از پیش ابوبکر خارج شد و در کوچه به عمر برخورد کرد، عمر گفت: یا فاطمه علیها السلام از کجا می آیی جواب داد از نزد ابی بکر، به او گفتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من عطا فرمود و علی علیه السلام و ام ایمن شاهدند، و ابوبکر فدک را به من بازگرداند و نوشت و آن را به من داد، در این حال عمر نوشته را از فاطمه گرفت، و آمد نزد ابی بکر و به او گفت: فدک را به فاطمه علیها السلام برگرداندی و نوشته هم دادی؟ ابوبکر گفت بلی عمر گفت: علی علیه السلام شهادت داد به نفع خود و ام ایمن هم زن است و خلط دهان خود را افکند روی نوشته و آن را محو و پاره کرد.

ابن ابی الحدید پس از ذکر این روایت می گوید این موضوع به طرق مختلف و با عبارات متفاوت روایت شده است هر کس می خواهد به عمق مطلب واقف شود و کل آن را بداند به مواضع روایات رجوع کند. لازم نیست ما یک کلمه بر

۱- . همان، ص ۲۷۴.

ص : ۴۳۸

این روایت اضافه کنیم، در خانه اگر کس است یک حرف بس است جداً این بحث سزاوار تأمل است ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه جلد شانزدهم از صفح ۲۰۹ تا صفحه ۲۸۶ تحت عنوان ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک موضوع فدک را از جنبه های مختلف و گفتگوهای متفاوت که از طرف راویان خبر موضوع فدک که همه از اهل سنت می باشند طرح و مورد مذاقه خود قرار داده است، و در بحث های خود در عین حال که موضوع را با مباحث کلامی و فقهی پی گیری می کند و به طور طبیعی مراعات طرفهای بحث را که همه از اهل سنت و علمای طراز اول هستند می کند، ولی همین که از آوردن انواع خبر و گزایش های گوناگون و بعضاً متفاوت و راویان متعدد و موثق، اصل نزاع فدک را مسلم و تثبیت می کند، طالبان خبر صحیح را نیز به سوی واقعیت هایی که در پی تراکم و تضاد بعض اخبار از انظار عامه پنهان می ماند رهنمون می شود بنابراین بر جوینده حقیقت واقع است که با خواندن مجموع اخبار و روایات متفاوت با دقت و انصاف چگونگی وقوع جریان مصادره فدک و غصب حق فاطمه علیها السلام را دریافت و قضاوت مورد قبول عقل و شرع را مبنای قبول و اعتقاد و عمل خود قرار دهد. در صحیح مسلم و صحیح بخاری و بعض دیگر از کتب اهل سنت از قول عایشه این چنین روایت شده است.

أَنَّ فَاطِمَةَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ فِي مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ تَطْلُبُ صِدْقَةَ النَّبِيِّ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرٍ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صِدْقَةٌ. إِنَّمَا يَأْكُلُ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذَا الْمَالِ، وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَا أُغَيِّرُ شَيْئاً مِنْ صِدْقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ فَابِي أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ شَيْئاً فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهَا حَتَّى تُؤْفَيْتَ، وَ عَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا

تَوَفَّيْتُ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيًّا وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ. (۱)

قول عایشه گوید:

«فاطمه علیها السلام فرستاد نزد ابی بکر و میراث خود را از پدر که طبق آیه فیء در دست رسول خدا بود مطالبه کرد آن اموال شامل صدقات پیامبر در مدینه و فدک و مابقی از خمس خیر بود.

ابوبکر در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است ما انبیا از خود ارث باقی نمی گذاریم و اموال ماصدقه می باشد و آل محمد از این اموال به مقدار خوراک خود از آن بهره مند می شوند، و من [ابابکر] سوگند به خدا که تغییر نخواهم داد آنچه را که رسول الله به آن عمل می کرده است چرا که در زمان رسول خدا اینگونه عمل می شد و من نیز عمل می کنم در این اموال بدان گونه که رسول خدا رفتار می کرد و ابا کرد از اینکه چیزی از این اموال را به فاطمه علیها السلام برگرداند.

و این کار سبب شد که فاطمه بر ابی بکر غضبناک شود از رفتاری که به عمل آورد و از این پس از او دوری گزید و با او هرگز همکلام نشد تا فوت کرد و فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر شش ماه زندگی کرد و اجازه نداد ابابکر به او نماز بخواند و نماز میت او را علی [علیه السلام] به جا آورد» (۲)

اخبار فدک مثل هر خبر دیگر که از ناقلان متعدد و متفاوت با دیدگاههای مختلف ذکر می شود عبارات نیز مختلف و متفاوت آورده می شود.

اما همه آنها برای یک محقق و جستجوگر حقیقت تاریخی سبب و وسیله می شود تا او را به سوی واقعیت رهنمون شود ملاحظه کنید از جمله ایرادهایی که بر ابی بکر وارد کرده اند و بلاجواب مانده است:

- ۱- . فدک از غضب تا تخریب غلامحسین مجلسی به نقل ۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲ - صحیح مسلم، ج ۵، ص ۵۴؛ سنن کبری، ج ۴، ص ۲۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.
- ۲- . در اخبار شیعه ۷۵ روز (۱۳ جمادی الاولی) یا نود و پنج روز (۳ جمادی الثانی) بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت حضرت فاطمه علیها السلام ثبت شده است.

«و من العجایب ان تدعی فاطمه فدک نحله و تشهد علی قولها امیر المؤمنین علیه السلام و غیره فلا یصغی الی قولها، ... و یتروک السیف و البغله و العمامه فی ید امیر المؤمنین علی سبیل النحله بغیر بینه ظهرت و لا شهاده قامت. (۱)»

می گوید: از عجایب این است که فاطمه علیها السلام ادعا می کند که فدک بخشش و هبه پدرم است و شاهد بر گفته خود امیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگران را می آورد، و گفته او شنیده و پذیرفته نمی شود و در همان حال شمشیر و اسب و

عمامه پیامبر نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نحو نحلّه و هبه می باشد بدون اینکه دلیل آشکاری و شهادتی اقامه شده باشد و در جای دیگر می گوید: زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در خانه های پیغمبر بودند و ابوبکر نگفت این خانه ها از پیغمبر است و باید صرف صدقات شود، بلکه همه را به حال خود وا گذاشت.

در روایتی دیگر می گوید: ابوسعید خدری گفته است: چون آیه «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۲) نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه [علیها السلام] بخشید به همین جهت عمر بن العزیز فدک را به اولاد فاطمه مسترد داشت.

و به همین جهت بی شک فاطمه ابوبکر را مغضوب داشت و با اینکه همه روایات که درباره فدک موجود است صحیح به نظر نمی رسد، اما قدر مسلم این است که - گذشته از فضیلت و حکم دینی، کرامت و بزرگواری در کاری که انجام گرفته [غصب فدک] رعایت نشده است چون همه گفته اند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ام ایمن شهادت دادند که فدک را پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه [علیها السلام] بخشید اما به عذر اینکه فدک از پیغمبر است و او از خود ارث به جا نمی گذارد شهادت آنها پذیرفته نشد اما مسلم است که زنان پیامبر در حجره های خود ماندند و ابوبکر نگفت که این خانه ها صدقه و متعلق به مسلمین است و عملاً پذیرفت که آن

۱- ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۱.

۲- سوره بنی اسرائیل، آیه ۲۶.

ص : ۴۴۱

خانه ها که از پیامبر بود از زنان پیغمبر باشد و این مباین کاری است که با فاطمه [علیها السلام] درباره فدک کرد. (۱)

ابن ابی الحدید گوید:

«و سألت علي بن الفارقي مدرّس المدرسه الغربيه ببغداد، فقلت له: أكانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم، قلت: فلم لم يدفع إليها أبو بكر فدك و هي عنده صادقه؟ فتبسّم، ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسنًا مع ناموسه و حرمة و قلّه دعابته، قال: لو أعطاهها اليوم فدك بمجرد دعواها لجأت إليه غداً و ادّعت لزوجها الخلافه، و زحزحته عن مقامه، و لم يكن يمكن الاعتذار و الموافقه بشيء لأنّه يكون قد أسجل على نفسه أنّها صادقه فيما تدّعي كائناً ما كان من غير حاجه إلى بينه و لا شهود، و هذا كلام صحيح، و إن كان قد أخرج مخرج الدّعابه و الهزل».

می گوید: از مدرّس مدرسه الغربيه ببغداد سؤال کردم، آیا فاطمه علیها السلام راستگو بود؟ گفت بلی، گفتم پس چرا ابوبکر فدک را به او بازنگرداند و حال آنکه صداقت فاطمه بر او محرز بود؟

ایشان تبسمی کرد و لطیفه ای گفت که با موقعیت و حرمت مقامش سازگار بود.

گفت: اگر امروز فدک را به مجرد صدق دعوی فاطمه به او برمی گرداند فردا می آمد و خلافت را برای همسرش مطالبه می

کرد و ابوبکر را از جایگاه خلافت بلند می کرد و ابوبکر معذور بود و برای او امکان نداشت که موافقت با این کار کند؛ چرا که ابوبکر خلافت را برای خود مسجل می پنداشت و خود را صادق در این ادعا می دانست به طوری که حاجتی به دلیل و شهود نداشت و این کلام استاد صحیح است اگر چه به شوخی و هزل می ماند. (۲)

در پی همین خبر می گوید: قول قاضی القضاة که گفته است اگر فدک در دست

۱- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۸.

۲- همان، ص ۲۸۴.

ص : ۴۴۲

فاطمه علیها السلام بود ظاهر امر این است که فدک از آن او است، و اعتراض مرتضی بر قاضی معتمد نیست؛ که چون معلوم نیست چگونه و بر چه وجهی از دست او خارج شده است چرا که ظاهر امر مقتضی است که در دست او بوده است و اگر در دست او بوده است همین تصرف و در دست او بودن حجت بر ملکیت دارد و اگر در دست او بود و تصرف او [فاطمه] در فدک و رتق و فتق آن همانند تصرف مردم در ملک و ضیاع و عقار خویش است، دیگر نه حاجت به احتجاج و توسل به آیه میراث و نه هبه پیامبر فدک را به فاطمه بود چون مسلم ید حجت است و احتیاج و دلیل آوردن ابوبکر به قول (سخن معاشر الانبیاء لا نورث) نیز ساقط است و خبر ابن سعید که گفته است ابوبکر فدک را با نوشته به فاطمه برگرداند دلیل بر این است که پیامبر فدک را به فاطمه بخشیده و در اختیار او بوده است. (۱)

و حدیث فدک و حضور فاطمه علیها السلام عند ابی بکر کان بعد عشره ایام من وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و الصحیح انه لم یطق احدٌ بعد ذلك من الناس من ذکر او انشی بعد عود فاطمه من ذلك المجلس بکلمه واحده فی المیراث (۲) می گوید: جریان فدک و آمدن فاطمه علیها السلام نزد ابی بکر ده روز بعد از وفات پیامبر بود و خبر صحیح این است که بعد از آن روز که فاطمه از نزد ابی بکر برگشت [مبغضاً] احدی از زن و مرد حرفی راجع به میراث حتی یک کلمه زده نشد. (۳)

گویی حکومت نظامی و حتی حرف زدن غدغن بوده است ابن ابی الحدید پس از طرح همه گفتگوها و طرح موضوع فدک از جهت های مختلف در پایان سخن می گوید: مسلم این است که از آن روزگار دور افتاده ایم و حقیقت آنچنان که بوده است را نمی دانیم جز این اخبار که در دست ما است و [جای امیدواری است] همه کارها به محضر خداوند رجوع خواهد شد.

۱- همان، ص ۲۸۴ - ۲۸۵.

۲- همان، ج ۱۶، ص ۲۶۳.

۳- همان، ج ۱۶، ص ۲۸۶.

ص : ۴۴۳

خلاصه مباحث از غدیر به بعد

شاید گفته شود سزاوار این بود که ۱- بعد از ذکر جریان غدیر خم ۲- همچنین واقعه طلب کردن قلم و کاغذ هنگامی که پیامبر مرض او شدت یافت و جریانی که در حضور او در آن حال اتفاق افتاد و بیرون کردن همه از اطاق ۳- و بعد گزارش ها از جریان سقیفه و چگونگی به خلافت رسیدن ابوبکر ۴- و نیز هجوم به خانه علی و فاطمه برای اخذ بیعت ۵- و در آخر مسئله فدک و مجادله حضرت زهرا و ابی بکر در مسجد، راجع به هر واقعه یک نتیجه گیری خاص از مباحث در پی می آمد.

اما یک نظر ژرف نگر می داند که حقیقت این پنج موضوع از هر جهت یکی است و کاملاً مرتبط و پیوسته به یکدیگرند.

با همین نگاه به نظر رسید که در پایان این پنج بحث ذهنها با دریافت واقعیتها آماده تر برای درک حقیقت و نتیجه گیری از وقایع می شوند.

خدا داند که جمعیت انبوهی که در برکه غدیر و در روز نصب کردن رسول خدا علی علیه السلام را به خلافت و امامت بعد از خود حضور داشتند.

بعد از جریان بیعت غدیر و بازگشتن مردمان به شهرها و کاشانه های خود چه بحث ها و چه نقل ها و گزارش ها در میان مردم به عمل آمد، اما در هیچ جا ثبت نشد و به خصوص که بعد از واقعه سقیفه و جنگ هایی که به نام مرتدین اتفاق افتاد و در تواریخ ثبت شده است، چه واقعیتها تحریف، و چه حقایقی نهفته و ناگفته مانده که با مسئله ارتداد و مرتدین ممزوج و به نام ارتداد در تاریخ ثبت گردیده است.

قدر مسلم اینکه گواهی تعداد ۱۴۶ نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام که از واقعه غدیر خبر داده اند در تاریخ ثبت شده است.

در کتاب گرانسنگ دانشنامه امام علی علیه السلام ج هشتم آمده است: (این حقیقت جاودانه [واقعه غدیر خم] در دلها و تاریخ اسلام ثبت گردیده است، و در این میان نزدیک به ۱۵۰ نفر از اصحاب پیامبر گرامی اسلام هستند که گواهی آنان در کتب تاریخ ثبت شده است و از اهمیت ویژه برخوردار است و در ذیل با ذکر سند متقن به تفصیل از یکصد و چهل و شش نفر نام می برد که صراحتاً واقعه

ص: ۴۴۴

غدیر را ذکر کرده اند و سپس با ذکر منابع بیش از پانصد را وی غدیر به ترتیب قرن را ذکر و ثبت می کند.

همچنین مرحوم علامه امینی رحمه الله علیه نیز در کتاب شریف الغدیر جلد یکم پس از ذکر ۱۱۰ تن از صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید: اینها یکصد و ده تن از بزرگان و یاران (صحابه) پیغمبر هستند که روایت آنها را درباره داستان غدیر خم یافته ایم، و شاید آنچه را که به دست نیاورده ایم خیلی بیشتر از اینها باشد و طبیعت حال (نظر به خصوصیات) که در اجتماع غدیر خم وجود داشته) ایجاب می کند که راویان حدیث مزبور چندین برابر نامبرداران باشد، زیرا آنان که در آن روز به این داستان گوش فرا داده و آن را درک نموده اند زیاده بر یکصد هزار تن بوده اند و بالطبع این گروه عظیم پس از

بازگشت به اوطان خود، همه از این واقعه سخن رانده اند.^(۱)

فرازهایی از فضیلت ۳۱ مناقب که در صفحات قبل آوردیم را به خاطر داشته باشید که پیامبر مردم را در غدیر خم متوقف کرد و گفت: علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است، یا علی من از تو و تو از منی، من دوستم با هر که با تو دوست باشد، و دشمنم با هر کس که با تو دشمن باشد، تو عروه الوثقی هستی، تو تبیین کننده بعد از من هستی هر چه را بر مردم مشتبه شود، تو امام هر مؤمن و مؤمنه، و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من هستی، درباره تو نازل شد.

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»^(۲)

تو کسی هستی که خدای تعالی مرا سفارش به امر قیام و تبلیغ فضائل تو کرد، و من قیام کردم در بین مردم و به آنها رسانیدم آنچه را مأمور به تبلیغ آن بودم.

و علی علیه السلام را سفارش کرد که پرهیز کن از حقد و حسد و عداوتهایی که از فضایل تو در سینه هاست، و اینک ظاهر نمی کنند تا بعد از فوت من.

شما خواننده اگر حدیث را فراموش کرده اید باز گردید و آن را مجدداً به دقت

۱- .الغدیر، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- .سوره توبه، آیه ۳.

ص : ۴۴۵

بخوانید، تا توجه به اینکه چرا همه سفارشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام راجع به ولی امر و امام و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر شد به دوست داشتن علی علیه السلام .

از همان گاه که ابابکر و عمر بخ بخ را گفتند و دست علی را گرفتند و این را حاضرین شاهد بودند بذرا این شایعه را که علی محبوب هر مؤمن و مؤمنه است را افشاندند و در طول مدتی که در غدیر بودند با دستیاران و همه نومسلمانها که تا دیروز دشمن شماره یک علی به واسطه جنگ بدر واحد و غیره بودند و سینه هایشان مملو از کینه علی علیه السلام بود را با خود همراه و چنان در این سیاست خود پیش رفتند که همه سفارشهای اصلی پیامبر در غدیر راجع به امامت و خلافت بعد از خود را در این جمله هر که مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد و خدایا هر که با علی دشمنی کند دشمن دار؛ منحصر کردند.

فضیلت ۱۸۳ صفحه ۱۵۵ - ۱۵۶ مناقب خوارزمی را برای یادآوری تکرار می کنیم:

«فقال: ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا بلى، قال ألسنت أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلى؛ قال فهذا ولی من انا ولیه، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عِيَادِ مَنْ عِيَادَاهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذالک فقال: هنياً لک یابن ابی طالب، أصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه.»^(۱)

ملاحظه کنید عمر بن الخطاب از این پس می گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابیطالب تو صبح کردی در حالی که مولای هر مؤمن و مؤمنه هستی.

و در فضیلت ۱۸۴ ص ۱۵۶ در جریان غدیر عمر به علی می گوید: احسنت آفرین بر تو ای فرزند ابیطالب صبح کردی [از امروز] تو مولای من و مولای تمام مسلمین هستی.

و در فضیلت ۴۵ مناقب خواندیم که به سندهای صحیح عمار یاسر گفت:

۱- این حدیث را همچنین روایت کرده اند: جونی در فرائد السبطين، ج ۱، ص ۷۷ و احمد حنبل فی مسند ج ۴، ص ۲۱۸ و در فضایل الصحابه، ج ۲، ص ۹۶۵.

ص: ۴۴۶

شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت:

«یا علی طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک»

عمار یاسر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: یا علی خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و در محبت تو صداقت دارد و راستگو است و وای به حال آن کس که بغض تو را در دل دارد و درباره شأن و مقام تو دروغگویی می کند.

در فضیلت ۴۸ همان کتاب با اسناد صحیح که می رسد به حسن بصری گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: چون روز قیامت شود علی علیه السلام می نشیند بر فردوس، و آن کوه بلندی است مشرف بر بهشت که عرش پروردگار بالای آن، و نهادهای بهشتی از پایین آن در بهشت جاری است، در آنجا علی علیه السلام نشسته است بر یک کرسی از نور، و تسنیم از بین دو دست او جریان دارد و احدی اجازه ندارد از صراط رد شود مگر برات ولایت علی و اهل بیت: او را داشته باشد.

محب او وارد بهشت می شود و هر کس بغض او را دارد به آتش داخل خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند خورد: به خدا سد نکردم در خانه ای را و باز نگذاشتم در خانه ای را مگر به امر پروردگار و اطاعت از او. (۱)

یا عمار اطاعت از علی علیه السلام اطاعت من و اطاعت کردن از من اطاعت کردن از پروردگار است. (۲)

ضمن شمردن دیگر صفات جناب علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرماید تو به منزله هارون موسی را می باشی برای من جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. (۳)

همین موضوع فضیلت ۱۸۵ را مفصلتر آورده است.

۱- همان، ص ۱۹۳، فضیلت ۲۳۲.

۲- همان، ص ۱۵۸، فضیلت ۱۸۵.

۳- همان، ص ۱۳ ۹، فضیلت ۱۴۳.

ص : ۴۴۷

پیامبر فرموده است(۱)

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله صفات علی علیه السلام را مفصلتر برمی شمرد و نسبت علی علیه السلام را به خود نسبت هارون به موسی می شمارد(۲)

پس از ذکر اسناد صحیح ابن بریده از پدرش نقل کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا امر فرموده است چهار کس از اصحابم را دوست بدارم چرا که آنها نیز مرا دوست دارند گفتیم یا رسول الله اینها کدام هستند فرمود: مسلم علی علیه السلام از آنهاست فردا نیز همین مطلب از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده شد و از حضرت سؤال شد اینها چه کسان هستند، باز فرمود: مسلم علی علیه السلام از آنهاست روز سوم نیز همین مطلب را حضرت تکرار فرمود، و اصحاب پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه و آله اینها کدام از اصحاب شما هستند؟ فرمود: علی علیه السلام از آنهاست و ابوذر و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی(۳)G.

پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام غزوات که از مدینه خارج می شد جانشینی برای حفظ امور مدینه انتخاب می کرد، که اولین آنها سعد بن معاذ و در آخری علی علیه السلام را معین فرمود [کسی که برای سفری چند روزه برای خود جانشین تعیین می کند] چگونه، چگونه برای سفری که برگشت ندارد برای مسلمین و اسلام که آنهمه زحمت کشیده کسی که می گوید: من اصبح و لم یهتم به امور المسلمین فلیس بمسلم مسلمین را رها کرد و کسی را به جانشینی و خلافت بعد از خود انتخاب نکرد؟؟(۴)

اشاره می کنیم مردم یمامه که آمدند خدمت پیامبر برای مسلمان شدن شرط آنها این بود که پیامبر خلافت بعد از خود را به آنها واگذار کند؟ یعنی موضوع خلافت بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله مطرح بوده است.

۱- همان، ص ۶۱، فضیلت ۳۱.

۲- همان، ص ۷۵، فضیلت ۵۴.

۳- ذیل صفحه مناقب گوید: برای این حدیث مصادر فراوان و از آنها است: مسند احمد حنبل ج ۵، ص ۳۵۱؛ صحیح الرمذی، ج ۵، ص ۶۳۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰؛ حلیه الاولیاء ابی نعیم، فضایل الصحابه ابن حنبل، ج ۲، ص ۶۸۹ تا ۶۹۱؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۹۰.

ص : ۴۴۸

جابر بن عبدالله انصاری گوید: روز عرفه پیامبر فرمود: ای مردم دو چیز را بین شما می گذارم، اگر از آنها پیروی کنید گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترتم پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام و موقعیت او از این سفارش های مؤکد و موجز که در اذهان باقی بماند، و باقی ماند که امروز به دست ما رسیده است چه منظوری داشت؟ و از نگاه و رفتار مردم چه درمی یافت که در منطقه رابع نزدیک جحفه به پیامبر خدا از جانب خدا تأکید می شود که:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»

و تهدید می شود:

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۱)

ای پیامبر امری را که مأمور ابلاغ آن هستی به مردم برسان، که اگر نرسانی حق رسالت را ادا نکرده ای و به پیامبر اطمینان داده می شود که خداوند تو را از شر مردم حفظ خواهد کرد. (۲)

از ویژگی های علی علیه السلام برای خلافت که در پیش مشروح تر گذشت :

۱ اولین مسلمان مرد و نماز خواندن او با پیامبر.

۲ تربیت شده خانه وحی.

۳- لیله المییت - خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله جهت مهاجرت او به مدینه.

۴- رد امانات پیامبر به اهل مکه پس از هجرت حضرت به مدینه.

۵- عقد اخوت با پیامبر که فرمود: یا علی تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

۶ پیامبر صلی الله علیه و آله ساعتی از سحر را برای ملاقات علی علیه السلام مقرر داشت که با او مذاکره داشته باشد.

۱- . سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- . خلاصه از غدیرشناسی، ص ۴۴۸ و ۹۴.

ص : ۴۴۹

۷ هر روز دو ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله داشتن علی علیه السلام.

۸ پس از نزول آیه «وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» پیامبر هر روز صبح به در خانه علی علیه السلام می آمد و می فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»

۹- در جنگ خیبر پس از اینکه در دو روز ابوبکر و عمر با لشکر برای فتح خیبر کاری از پیش نبردند پیامبر فرمود: فردا پرچم را به کسی خواهم داد که او خدا و پیامبر او را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند و فردا علی علیه السلام را که چشم درد داشت احضار فرمود چشمش را شفا داد و پرچم را به دستش داد و علی علیه السلام با سپاه روانه به سوی خیبر شد و مرحب را کشت و خیبر را فتح کرد.

۱۰- پیامبر صلی الله علیه و آله سوره بقره را به ابی بکر که مأمور حج بود داد، سپس به امر خدا علی علیه السلام را فرستاد سوره را از ابی بکر بگیرد و خود آن را در مکه به مردم ابلاغ کند، علی علیه السلام فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کرد و ابوبکر سخت ناراحت شد و به پیامبر گله و اعتراض کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من امر شدم یا خود یا کسی که از من است امر ابلاغ را انجام دهد.

۱۱- در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله فقط علی علیه السلام را شریک قربانیهای خود کرد.

۱۲ تمام در خانه های بعضی اصحاب که به طرف مسجد بود مسدود کرد جز در خانه علی علیه السلام و خانه خود را

۱۳ هنگام وفات گفت حبیب مرا بیاورید، ابوبکر آمد پذیرفت عمر را حاضر کردند روی در هم کشید، عایشه گفت او علی علیه السلام را می خواهد، علی علیه السلام آمد پیامبر صلی الله علیه و آله او را در بر کشید تا از دنیا رفت.

۱۴ در آخرین لحظه به علی علیه السلام فرمود، در آخرین دم چون نفس من فیضان کرد آن را با دست خود بگیر و با آن صورت خود را [لمس] کن.

۱۵- خطبه ۱۹۷ نهج البلاغه حاوی همین مطلب است می خوانیم:

«وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسِيخُفُظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ، وَلَقَدْ وَاسِيَّتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ،

ص: ۴۵۰

وَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجَدَهُ أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا، وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ عَلَى صَدْرِي، وَلَقَدْ سَأَلَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِ، وَلَقَدْ وَلِيْتُ غُسْلَهُ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَّةُ، مَلَأَتْ يَهْبِطُ، وَ مَلَأَتْ يَعْزُجُ، وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَتَهُ مِنْهُمْ، يُصَيِّلُونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارِثَاهُ فِي ضَرْبِجِهِ، فَمَنْ ذَا أَحَقَّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا، فَأَنْفُذُوا عَلَيَّ بِصَيَائِرِكُمْ، وَ لَتَضِيْدُكُمْ فِي جِهَادِ عِدْوِكُمْ، فَوَالَّذِي لَمَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي حَيَّادُهُ الْحَقُّ، وَ أَنَّهُمْ لَعَلِّي مَرْلَهُ الْبَاطِلِ، أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ.»

(به طور قطع اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها که حافظ اسرار و گنجور کتاب و سنت هستند می دانند که من هرگز حتی برای یک لحظه نافرمانی خدا و رسول او را نکردم، و به نحوی قاطع با جان خود پیامبر را یاری کردم، در موقعیت ها و صحنه هایی که شجاعان نامدار به قهقرا فرار می کردند، و قدمها عقب عقب برمی گشتند، این دلاوری و مردانگی را خداوند به من کرامت و ارزانی داشته است رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین دم در حالی که سر او بر سینه من بود جان تسلیم کرد و جاری شد نفس او در کف من و عبور دادم آن را به چهره خود [به چهره مالیدم و متبرک کردم آن را] من غسل او را عهده دار بودم، و فرشتگان مرا در این کار یاری می کردند، هه جا ضجه و ناله بود و فرشتگان گروهی می رفتند، و گروهی دیگر آمدند، گوش من از آوای آنان پر بود، که نماز می خواندند و درود می فرستادند بر او تا آنکه او را در ضریحش دفن کردیم؛ بنابراین چه کسی سزاوارتر از من است در نزدیکی با او، چه در حیات او و چه در رحلت او؟

پس با چشم باز و دل بینا در راه جهاد با دشمن به راه افتید و نیت خود را خالص برای خدا کنید.

سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست که من به راه حق می روم و آنان به

ص : ۴۵۱

لغزشگاه باطل آنچه را می گویم می شنوید [ان شاء الله] و طلب آمرزش می کنم از خدا برای خود و شما. (۱)

به جرأت می توان گفت که از معجزه های گویا و مستمر بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن است که در شبه جزیره عربستان و آن هم در مکه جایی که مردمش از لحاظ تربیتی و طرز تفکر و روش زندگی یک مجموعه ضد توحیدی، غیر اخلاقی در یک حالت ابتدایی قبیله ای بود و پیامبر نیز از همان روش قبیله ای استفاده کرد و با نزول آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» چهل نفر از بزرگان قوم خود قریش را دعوت کرد که ما شرح آن را قبلاً متذکر شده ایم، و تنها کسی که جواب مثبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داد علی علیه السلام بود و پیامبر به او گفت: تو برادر، جانشین و وصی من خواهی بود، و ابولهب به ابوطالب گفت شنیدی! محمد به تو می گوید باید از پسرت اطاعت و پیروی کنی، پیامبر تا سه سال توانست چهل نفر (سه سال، چهل نفر را با خود همراه کند و رسالت او را تصدیق کنند) (۲).

باید سؤال کرد اگر پیامبر نگران آینده امت نبود، چرا گفت من میان شما دو چیز می گذارم، کتاب خدا و عترتم اینها از هم جدا نمی شنوند تا روز قیامت که بر سر حوض بر من وارد می شوید. لن یفترقا، یعنی چه؟

در واقعه غدیر و به اجرا در نیامدن آن، سُدْآبادی در المقنع ص ۱۱۲ می گوید: مردم از روز غدیر تا روز سقیفه به چند دسته و گروه مختلف تقسیم شدند:

۱ گروهی که علی علیه السلام پدران، برادران، و خویشان آنها را در جنگهای متعدد که پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار داشت کشته بود.

۲- گروهی از عرب که از زمان بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و رحلت او مرتد شدند.

۳ گروهی که نسبت به بنی هاشم سخت حسادت می ورزیدند بنی امیه و وابستگان آنها.

۴ دنیا گراها که با شناخت علی و شیوه او نمی توانستند کنار بیایند و در برابر

۱- . پایان ترجمه.

۲- . طبری، ج ۳، ص ۸۶۶.

ص : ۴۵۲

دین خدا مسئولیت پذیر نبودند.

۵- همج الرعا که از هر طرف با باد همراهند.

۶- مستضعفان که کاری از دستشان ساخته نبود و در حساب نمی آمدند. (۱)

فاصله غدیر تا فوت پیامبر صلی الله علیه و آله حدود هفتاد روز است، منافقین زمینه را چنان علیه علی علیه السلام آماده کرده اند که پیامبر در آن حال سخت بیماری شدیداً نگران علی علیه السلام و پیش آمدهای بعد از خود است، می خواهد حکم و وظیفه ای که در روز غدیر به نحو شفاهی به مردم ابلاغ کرد و توجه دارد به اینکه مخالفین خلافت علی علیه السلام چگونه جریان امر را از خلافت علی علیه السلام به دشمنی نکردن با علی علیه السلام منحصر کرده اند تصمیم می گیرد موضوع را به طور کتبی به مردم ابلاغ کند تا دوستان و پیروان علی را که از حق او دفاع می کنند تقویت کند و مخالفین را کنار بزند، اما مخالفین هم سخت مراقب و آماده هر برخورد و پیشگیری هستند. لذا با قلم و کاغذ خواستن پیامبر صلی الله علیه و آله و بلند شدن صدای عمر که (انه لیهجر) نزاع و درگیری در همان اطاق و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و در آن حالت نگران کننده، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم می داند و هم در می یابد که قوم چه در سر دارند، و دستور می دهد از اطاق من بیرون روید که می خواهم با خدای خود خلوت داشته باشم.

در همین موقع است که عایشه گفته است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود حبیب مرا بیاورید، ابوبکر و عمر آمدند و پذیرفت تا اینکه علی علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله با او خلوت کرد.

می خوانیم از ابن ابی الحدید خبری را که از ابوبکر جوهری ذکر کرده است و برای صحت بیشتر علاوه می کند راویان موثق دیگری را.

«قال ابوبکر: و حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاتِ وَفِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِيْتُونِي بِدَوَاهٍ وَصَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا

۱- . المقنع، ص ۱۱۲، به نقل از سیره رسول خدا رسول جعفریان، ص ۶۷۷، زیرنویس.

ص : ۴۵۳

تَضَلُّونَ بعدی، فقال عمر کلمه معناها: أَنَّ الوجع قد غلب على رسول الله صلى الله عليه و آله ، ثم قال: عندنا القرآن، حسبنا كتاب الله، فاختلف من في البيت واختصموا، فمن قائل يقول: القول ما قال رسول الله صلى الله عليه و آله و من قائل يقول: القول ما قال عمر، فلما أكثروا اللَّفْظ و اللغو و الاختلاف غضب رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: قوموا إِنَّه لا ينبغي لنبى أن يختلف عنده هكذا فقاموا فمات رسول الله صلى الله عليه و آله في ذلك اليوم؛ فكان ابن عباس يقول: إِنَّ الرِّزِيه كُلَّ الرِّزِيه ما حال بيننا و بين كتاب رسول الله صلى الله عليه و آله يعنى الاختلاف و اللفظ».

«قلت[ابن ابى الحديد]: هذا الحديث قد خرَّجه الشيخان محمد بن إسماعيل و مسلم بن الحجاج القشيري في صحيحهما(۱) و اتَّفَقَ المحدثون كافه على روايته».(۲)

ابن ابى الحديد پس از ذکر راویان خبر گوید: چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله فوت را نزدیک دید در حالی که در خانه مردم جمع بودند از جمله عمر بن الخطاب پیامبر صلى الله عليه و آله فرمود: دوات و کاغذ بیاورید تا بنویسم آنچه را که شما را بعد از من از گمراهی باز دارد عمر سخنی گفت که معنی آن این بود که درد بر پیامبر غالب شده است و (هذیان) می گوید و قرآن نزد ماست و ما را کفایت می کند کتاب خدا.

در این حال مردمی که در خانه بودند دچار اختلاف شدند، گروهی می گفتند: کار صحیح آنست که پیامبر فرمود [آوردن قلم و کاغذ] و گروهی دیگر می گفتند آنچه عمر گفت صحیح است،

و چون گفتگو بین آنها و لغو و اختلاف زیاد شد، پیامبر خدا غضبناک شد و گفت: بلند شوید بروید سزاوار نیست حضور من اینگونه ستیزه و اختلاف مردم با امر پیامبر صلى الله عليه و آله از حجره بیرون شدند، و رسول خدا صلى الله عليه و آله فوت شد ابن عباس گوید

۱- . صحیح مسلم، ۹۵ ۱۲.

۲- . ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۱

ص : ۴۵۴

مصیبت بزرگ همه مصیبت از همین جا شروع شد که بین ما امت و بین نوشتن آن دستور آخرین پیامبر مانع ایجاد شد یعنی اختلاف و گفتگو بین امت، ابن ابی الحديد گوید این حدیث را دو شیخ بزرگ، محمد بن اسماعیل بخاری، و مسلم بن حجاج قشیری در دو کتاب صحاح خود که مرجع اهل سنت است آورده اند و همه اهل حدیث بر این روایت اتفاق دارند.(۱)

این یادآوری ها از روز غدیر تا وفات پیامبر صلى الله عليه و آله بود که از نظر گذشت، حال باز هم برای یادآوری اشاره می

کنیم به جریان سقیفه.

دقت کنید اوس و خزرج اهل مدینه همان ها که پیوسته با هم نزاع داشتند و در یک سفر با پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا شدند، و در سفر بعد با او بیعت کردند، و پیامبر از مکه به مدینه هجرت فرمود، و اهل مدینه به گرمی از او استقبال کردند، و مسلمانان محدود مکه نیز به مدینه مهاجرت کردند، و از این پس با تبلیغ و جنگ و گریز دین اسلام در عربستان آن زمان گسترش یافت، و این پیروزی ها خاصه در سه سال آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجهالوداع نیز مقارن سال آخر و نزدیک به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

فوت پیامبر و صحنه ای که عمر کارگردان آن بود با رسیدن ابوبکر از سنج کار را ابوبکر به دست گرفت، اما آن سوی خانه و مسجد پیامبر، سعد بن عباد و اوس و خزرج برای تصاحب ریاست بعد از پیامبر در سقیفه جمع شدند که در صفحات قبل به اطلاع رسید.

هم عمر بن الخطاب پذیرفته و گفته است که بیعت در سقیفه کاری بی پایه و نا استوار (فلته) بود که خدا از شر آن جلوگیری کرد. و نیز این نظر را راویان حدیث سلف و تا امروز آن را پذیرفته اند چرا که اگر گفته عمر مورد اعتراض بود حتماً درباره آن بحث ها و کتابها تا به حال به وجود آمده بود، و به راستی گروهی از انصار نه همه آنها به سرکردگی سعد بن عباد در سقیفه بنی ساعده جمع شدند که پیشدستی کنند و علی علیه السلام را که صاحب خلافت شناخته شده بود کنار گذرانند

۱- . همان.

ص : ۴۵۵

و خود متصدی امور بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله شوند، در همین حال:

۱- با آگاه شدن عمر و ابوبکر و ابوعبیده و احتمالاً بعض دیگر و رساندن خود به سقیفه.

۲- رقابتی که بین انصار دو قبیله اوس و خزرج وجود داشت و اینکه سعد بن عباد رئیس خزرج کار را به دست گرفته بود.

۳- اتحادی که عملاً بین بعض سران مهاجرین وجود داشت که خلافت و نبوت نباید یکجا جمع شود.

۴- زمینه سازی که قبلاً از روز غدیر خم برای تحریف کلام پیامبر از جمله (هر کس من مولا و صاحب اختیار او هستم علی علیه السلام پس از من مولا- و صاحب اختیار اوست، را به هر کس را که من دوست او هستم، علی علیه السلام دوست او می باشد. و خدایا هر کس علی علیه السلام را دوست دارد دوست بدار و با هر کس که دشمن اوست دشمن باش، و در این مدت همیاری منافقین که در این مسئله صد درصد همراهی داشتند، مسئله خلافت علی علیه السلام به طور کامل مسکوت گذاشته شده بود.

۵- و نیز پیش زمینه ای که فراهم کردند و از هنگام طلب کردن پیامبر صلی الله علیه و آله کاغذ و قلم برای نوشته موضوعی

که پس از پیامبر اختلافی به وجود نیاید و عمر بن الخطاب با گفتن جمله (درد بر پیامبر غلبه کرده و هذیان می گوید) زمینه اختلاف و درگیری بین اصحاب حاضر در جلسه و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلط کردن عمر گروه همراه خود را بر سایرین و بیرون راندن پیامبر صلی الله علیه و آله حاضرین را از اطاق خود.

۶- همچنین پس از رحلت پیامبر نیز عمر با هوشیاری نه از سر غفلت و ندانی سلطه جویی کرد و به بهانه پیامبر نمرده است، و پیش خدا رفته و بر خواهد گشت و دست و پای هر کس که گفته است پیامبر فوت کرده قطع خواهد کرد و اینکه هر کس چنین گوید با شمشیر من روبرو است، هم خود را حاکم و مسلط بر حاضرین اطراف منزل پیامبر کرد و هم منتظر ابوبکر بود و زمینه را برای آمدن او و احاطه ابوبکر بر فکر و حواس مردم مهیا می کرد.

۷- با آمدن ابوبکر از سنخ و حضور او در خانه پیامبر و سپس بیرون آمدن از

ص : ۴۵۶

خانه و خطابه در میان مردم که: هر کس خدا را می پرستد خدا جاودان و نمردنی است، اما پیامبر وفات یافته، و همدردی کردن با مردمی که اینکه خود را عزادار بزرگی که همه چیز را برای آنها فراهم کرده و اکنون از پیش آنها رخت بسته است.

۸- مشغول بودن بستگان رسول خدا به حادثه بزرگی که برای آنها رخ داده است و رسیدگی به امر غسل و غیره پیامبر صلی الله علیه و آله

۹- وقوع همه این اتفاقات در یک فاصله حداکثر از صبح تا ظهر در سه محل یکم خانه پیامبر - دوم مسجد پیامبر و اطراف خانه پیامبر و سوم سقیفه بنی ساعده.

۱۰- مسلم اینکه دو نفر در رأس افراد حاضر در سقیفه سخت تر و عمیق تر از دیگران از علی علیه السلام ناراحت بودند ابوبکر و داستان آیه براءت که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد از ابوبکر بگیرد، و علی علیه السلام دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کرد و آن را از او گرفت و خود در روز حج آن را قرائت کرد، و ابوبکر نزد پیامبر آمد و گریست و گفت من چه کرده بودم که مرا پیش چشم مسلمانان عزل کردی؟ و پیامبر فرمود: دستور الهی بود که ابلاغ باید یا توسط من یا کسی که از من باشد انجام شود.

و سعد بن عباد که هنگام فتح مکه پیامبر دستور داد شمشیر به روی کسی نکشید و هیچ کس را نکشید مگر اینکه به طرف شما شمشیر کشیده شود. و سعد که مأمور بود از (کدائی) بالای مکه وارد مکه شود و او با قبیله مقابل خود برخورد سابقی داشت و به سران سپاه همراه خود گفت امروز روز انتقام است و یکی از همراهان او این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید و پیامبر علی علیه السلام را مأمور کرد خود را به سعد بن عباد برساند و پرچم را از دست او بگیرد و خود سپاه را رهبری و طبق فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مکه شود و علی علیه السلام طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد(۱) بنابر آنچه ذکر شد معلوم بود که در سقیفه به شدت از طرح نام علی علیه السلام

اجتناب می شد و انعقاد این جلسه در غیاب او برای ربودن حق الهی او بود و انصار و البته نه همه آنها - طمع بزرگی بر آنها مسلط شده بود.

از سوی دیگر چنانچه عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب گرانسنگ (السقیفه و الخلافة) با پیش رو نهادن اسراری از تاریخ، نشان می دهد که پیش از تشکیل شدن سقیفه برای انتخاب سعد بن عباد، ابوبکر این هوشمند کار کشته با اوسیان طایفه مقابل خزر جیان که سعد ریاست آن را داشت همکاری داشت و کاملاً در جریان بود، همچنین عمر و ابو عبیده به طور جد مراقب جریانهای هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

و اینکه مشهور است واقعه سقیفه اتفاقی بود که در دو ساعت زمانی به وقوع پیوست و ابوبکر انتخاب شد، بر اثر غفلت از گزارشهای پراکنده روزهای تب مدینه در اثر بیماری و وفات و سرگرم غسل و کفن کردن رسول الله صلی الله علیه و آله بود به وجود آمده و حفظ این غفلت با روش زیرکانه و اعمال پیچیده و سردم داری آن پیر کاردان برای به دست گرفتن زمام امور ادامه پیدا کرده است.

همان گونه که نویسنده (السقیفه و الخلافة) وقایع را کما هو کنار هم از نظر خواننده می گذراند و ثابت می کند برای ربودن حق الهی و عرفی علی علیه السلام چه زرنگی ها و تمهیدات زیرکانه و مراقبتهای دائمی به کار رفت تا علی علیه السلام خانه نشین و یک نفر از قبیله تیم بر منبر رسول خدا تکیه زد

شیعه به راه خود ادامه می دهد بر افراد و پیروان سایر مذاهب است که به این کتاب که یک محقق منصف اهل سنت به نحو بی طرفانه نگاشته و حقایق در صفحات کتاب خود منعکس نموده است توجه ویژه مبذول دارند و در انتخاب راه صحیح هوشمندانه و با اطلاع کافی گام بردارند.

عبدالفتاح عبدالمقصود گوید:

«به عقیده ما ابوبکر امکاناتی داشت که آن نیروهای پراکنده را جمع آوری کند هنگامی که موضع گیری های او در روز رحلت پیامبر را می نگریم، آشکارا او را چنان می بینیم که از راز سقیفه پیش از آنکه پخش شود، آگاه است و همچون کسی می ماند که با اوسی ها هم پیمان شده است؛ و با

آنان با او مثل کسی می مانند که قبلاً از مهاجرین برای شخص خود بیعت گرفته است؛ بی اینکه اجماعی از آنان منعقد شده باشد و یا اکثر آنان در جایی جمع شده باشند؛ در حال غفلت دیگر انصار از این بیعت. اگر این پیر بزرگ در برابر حوادث که می خواهد از برق اندیشه ها بر آنها پیشی گیرد چه رسد به گامها چنین موضع می گیرد از آن رو است که می داند چگونه

اجزای پراکنده این تصویر را جمع آوری کند و در خطوط پیوسته آن «فردایی» می بیند که آفتابش خواهد تابید روزی که یکی از روزها هست، ولی همچون دیگر روزها نیست. (۱)

توجه به پاره ای از خبرها جوینده حقیقت واقع را به نکته هایی می رساند که تردید را زایل می کند و پرده هرگونه ابهام را از پیش چشم برمی دارد.

ای کاش فرصت و توان بود که متن خبرهای گونه گون که بعضی دیگر را نفی می کند و بعضی در ثابت کردن بعض دیگر و به یقین رساندن خواننده و جوینده را کمک شایان می کند در دسترس قرار می دادیم، اگر چه تا اینجا نیز سخن به درازا کشیده شده است.

متن این خبر را اول بخوانید و بعد ترجمه آن را:

«قال ابوبکر [الجوهري] حدثني ابوالحسن علي بن سليمان النوفلي: سمعت ابياً يقول: ذكر سعد بن عبادہ يوماً علياً عليه السلام بعد يوم السقيفة، فذكر امرأ من امره نسيه أبو الحسن، يوجب ولايته، فقال له ابنه قيس بن سعد انت سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول هذا الكلام في علي بن ابي طالب عليه السلام ثم تطلب الخلافة و يقول اصحابك منا امير و منكم امير! لا كلمتك والله من رأسي بعد هذا كلمة ابدأ.» (۲)

از روایات شنیدنی که نویسنده در جای دیگر نه دیده و نه از کسی شنیده، این

۱- . السقيفة و الخلافة، ترجمه، ص ۳۷۸ - ۳۷۹.

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۴۴.

ص : ۴۵۹

روایت است که ابن ابی الحديد در جلد ۶ ص ۴۴ شرح نهج البلاغه پس از ذکر سند از قول سليمان النوفلي گوید:

«شنیدم پدرم می گفت روزی بعد از روز سقیفه سعد بن عبادہ برای علی علیه السلام مطلبی را که مربوط به ولایت و خلافت ابوالحسن بود متذکر شد، که علی علیه السلام آن را در خاطر نداشت و آن سندی بود که ولایت علی علیه السلام را واجب می کرد در آن حال پسر سعد قیس بن سعد به پدرش سعد گفت: تو شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را در حق علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: و تو در سقیفه می خواستی خلیفه شوی و اصحاب تو می گفتند امیری از ما و امیری از آنها! به خدا قسم دیگر هرگز با تو کلمه ای سخن نخواهم گفت: انتھی» (۱) ابن ابی الحديد باز در پی با ذکر سند گوید: ابن عباس گفت روزی در محله ای از محله های مدینه دست من در دست عمر بن الخطاب بود و راه می رفتیم عمر گفت یا بن عباس چه گمان می کنی در حق دوست خود علی علیه السلام که به او ظلم شده است ابن عباس گوید: پیش خود گفتم به عمر این گمان نمی رفت که چنین اقرار کند: لذا گفتم: ظلمی که به او شده است را از او بگردان [یعنی حق او را که خلافت است به او باز گردان] در این حال عمر دستش را از دست من بیرون کشید و شروع به راه رفتن کرد و پس از ساعتی ایستاد من

به او رسیدم به من گفت: یابن عباس گمان می کنم منع خلافت مردم از او جز این نبود که او را جوان و صغیر دانستند «إلّا أنّهم استصغروه» ابن عباس گوید: پیش خود گفتم این بالاتر از هر شری است و پاسخ دادم خداوند علی علیه السلام را صغیر نشمرد آنگاه که امر کرد علی علیه السلام برود و آیه برائه را از ابی بکر بگیرد و خود در خانه کعبه آن را قرائت کند؟» (۲)

۱- . این قیس بن سعد بن عبادۀ از شیعیان مخلص می باشد که در خدمت امام علی ابن ابیطالب علیه السلام و جنگهای جمل و صفین حضور داشت پس از شهادت آن جناب در خلافت حضرت امام حسن علیه السلام روبه روی معاویه ایستاد و شرح آن را ان شاء الله در صفحات آتی خواهید خواند.

۲- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۵.

ص : ۴۶۰

شکی در این نیست که سران مخالفین خلافت علی علیه السلام پیش از اسلام سران قبیله، و از سردمداران عشیره خود و صاحب نفوذ و اختیارات مطلقه ای در جریان امور مردم داشتند، و ریاست و بزرگی آنها بر قوم خود از مسلمات بود، اینان وجودشان با این برتری آمیخته شده بود، و هر کدام نیز هنگامی که اسلام آوردند به تبع آنها قبیله آنها نیز تبعیت کردند و اسلام آوردند، البته در بعض آنها این اسلام آوردن طایفه ای از ابتدا چنین نبود ولی مثلاً از سال هشتم هجری و صلح حدیبیه اعراب اطراف مدینه و حجاز حساب کار خود را کردند، و به اتفاق بزرگان قبیله نفع و حفظ موقعیت خویش را در پیوستن به اسلام تشخیص دادند و به آن عمل کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این واقعیات اطلاع داشت که این سران قبیله دیروز با پیروانشان که مسلمانان امروز هستند چه در سر دارند و به چه می اندیشند لذا در هنگام بیماری خود دستور تشکیل سپاه و حرکت به طرف روم می دهد و همه را از زید و عمر بکر و همه آنهايي که با خلافت علی علیه السلام بعد از پیامبر موافق نبودند را امر به شرکت و حرکت با این سپاه می کند، و جوانترین فرد یعنی اسامه بن زید را که سال او را حدود بیست سال نوشته اند امیر سپاه معین می کند و در جواب اعتراضها به عیاش بن ابی ربیعۀ می گوید شما با پدر او هم که جوان بود مخالفت می کردید اما می دیدید که چگونه از عهده کارهای محوله به نحو احسن برمی آمد اما در همین حال که بیماری پیامبر رو به وخامت می گذارد سران قوم تعلل می ورزند و سپاه معطل می ماند و با فشار سران، اسامه تقاضای ماندن و تأخیر حرکت می کند (۱) ابوبکر به سنج می رود و عمر و ابو عبیده و همفکران آنها در مسجد و خانه پیامبر مراقب وضعیت جاری و کنترل آن هستند.

پیامبر قلم و کاغذ طلب می کند و گفته می شود: بیماری او شدت کرده و هذیان می گوید (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت می کند و عمر جنجال می کند که او نمرده است و آن

۱- . همان، ص ۵۲.

۲- . طبری، ج ۴، ص ۱۴۲۶ ۱۴۲۷.

ص : ۴۶۱

که بگوید مرده است منافق می باشد و من هر کس را که چنین گوید با این شمشیر خواهم زد. ابوبکر در این حال وارد می شود و عمر را ساکت و عنان را در دست می گیرد از آن سو گروه هایی از انصار در سقیفه جمع می شوند و برای تصاحب جای پیامبر صلی الله علیه و آله پیشدستی و به تکاپو می پردازند و سعد بن عبادہ انصاری رئیس خزر جیان سردمداری می کند. عمر خبردار می شود و با ابوبکر و ابوعبیده خانه و پیامبر و مسجد را ترک و خود را به سقیفه می رسانند.

در سقیفه ابوبکر گفت: عرب هرگز راضی نمی شود که مردی غیر از نزدیکان رسول خدا بر آنها حکومت کند ما خویشاوندان و عشیره او هستیم و اول کسانی که به او ایمان آوردیم بنابراین کسی را یارای معارضه با ما نیست (۱) توجه شود که ابوبکر به دو چیز تکیه و استناد می کند و برتری مهاجرین قدیم را می ستاید و آنها را سزاوار جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیری بر مردم می داند.

۱ خویشاوندی. ۲- اولین کسان که خدای یگانه را پرستش کردند و مسلمان شدند که سزاوارترین شخص به این دو صفت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد و مهم تر اینکه مسئله امیر و وزیر است نه رهبری دینی و الهی.

ابن ابی الحدید ج ۶، ص ۱۳ می گوید چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد ابوذر غایب بود وقتی آمد ابوبکر خلیفه شده بود، به مردم گفت: قانع شدید به آنچه پیش آمد شما را و ترک کردید قرابت را اگر این امر را به اهل بیت پیامبرتان گذاشته بودید بین دو نفر از مسلمانان اختلاف واقع نمی شد ... اکثر روایات ابن ابی الحدید از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری محدث ادیب مورد ثقه که دیگر روایان از او نقل می کنند و کتابی که ابن ابی الحدید از آن نقل می کند «السقیفه و فدک و ماوقع من الاختلاف و الاضطراب بعد وفات پیامبر صلی الله علیه و آله» جریان سقیفه بنی ساعده اگر چه برای کار بدان مهمی زمان کمی را گرفت اما پر طیش بود و ثبت نکرده اند از لحاظ وقت چه مقدار زمان صرف شد ولی از طرز گزارش جریان

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۶، ص ۹.

ص: ۴۶۲

احتمالا در یک زمان ۲-۳ ساعته مهاجرین به سردمداری عمر و ابوبکر و ابوعبیده بیعت با ابوبکر در سقیفه سرگرفت و آمدند به طرف مسجد و در راه با برخورد با طایفه اسلم و آمدن به مسجد پیامبر آنها که سخنان پیامبر در غدیر و قبل و بعد را درباره علی علیه السلام نادیده گرفته بودند و مصمم بودند کار حکومت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست گیرند، و بنا به قول عمر که گفت چون در برگشتن از سقیفه طایفه اسلم را دیدم یقین پیدا کردم که موفق شده ایم، زمام کار را به دست آوردند، و در مسجد با رفتن ابابکر بر بالای منبر پیامبر که در جلوی او عمر با شمشیر آخته ایستاده بود و فرماندهی می کرد کسی را یارای نفس کشیدن نبود جز ابوسفیان که آنهم دلش در گرو سلطنت بنی امیه بود نه بنی هاشم و از بنی هاشم هم علی ابن ابیطالب علیه السلام اما او اهل سکوت و مدارا نبود، لذا رفت نزد علی علیه السلام که شاید وسیله او کار را به نحوی به سوی خود و بنی امیه بگرداند، اما علی علیه السلام که در این برهه حق مسلم الهی او غصب شده و در دست دیگری افتاده

بود سفارشهای پیامبر را در سینه داشت و یاد خدا او را از هیچ رعایتی غافل نکرد و ابوسفیان را ناکام گذاشت. بسیاری از بزرگان اصحاب پیامبر که شماره آنان به دویست و پنجاه نفر می رسد حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند، که زبیر بن عوام خالد بن سعید اموی سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد عمار بن یاسر براء بن عازب ابی بن کعب عباد بن صامت ابوالهیثم بن نبهان حذیفه بن یمان خزیمه بن ثابت عثمان بن حنیف ابویوب انصاری بریده اسلمی سعید بن ابی العاص ... از آنان هستند.

بزرگترین شخصیت تاریخ اسلام پس از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر به بیعت با ابوبکر نشد [که جریانهای بعدی را به دنبال داشت] (۱)

«و قال بعض ولد ابی لهب بن عبدالمطلب بن هاشم شعرا:

ما كنت احسب ان الامر منصرف

عن هاشم ثم منها عن ابی حسن

۱- . حدیث ولایت سعید نظری توکلی، ص ۹ به نقل از «السقیفه و فدک» الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف: ص ۵۲-۵۳- ۷۲-۷۳.

ص: ۴۶۳

أليس أول من صلى لقبلتكم

واعلم الناس بالقرآن والسنن

واقرب الناس عهدا بالنبي و من

جبريل عون له في الغسل و الكفن

ما فيه ما فيهم لا يمترون به

و ليس في القوم ما فيه من الحسن

ما ذا الذي رد كم عنه فنعلمه ۰

ها ان ذاغبناً من اعظم الغبن

«گوید: پس از اینکه با ابوبکر بیعت شد یکی از فرزندان ابی لهب پسر عبدالمطلب فرزند هاشم این شعر را گفت:

این گمان به مخیله من خطور نمی کرد که امر خلافت از بنی هاشم و خاصه از ابوالحسن [علی علیه السلام] بیرون رود.

مگر او اول کسی نیست که به طرف قبله شما نماز خواند، و عالم ترین مردم به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و همچنین نزدیکترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله، و کسی است که جبرئیل یاری کرد او را در غسل و کفن کردن پیامبر.

آنچه در او هست در دیگران نیست و دسترسی آنها به او قطع شد و نیست در این قوم آنچه از محسنات در علی علیه السلام جمع است.

حال آگاه باشید که ما به یقین صاحب غبن شدیم غبنی که عظیم ترین غبن هاست.

شاید این اشاره نیز بی فایده نباشد که بعد از جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر نزاع بین دو قوم اوس و خزرج (انصاریان مدینه) که پیش از اسلام تا حد شمشیر و جنگ بود و پس از اسلام منتفی شده بود، بعد از سقیفه بنا به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ششم صفحه نود و هشت و پس از بیعت با ابابکر دوباره دو قوم را به جر و بحث و جدل کشید و در جهت اینکه سعد بن عبادہ شکست خورد و این شکست در واقع گریبانگیر همه انصاریان (هر دو قوم اوس و خزرج) شد بنابراین هر کدام از اوس و خزرج علت شکست را گردن طرف دیگر می انداخت خزرجی ها می گفتند اسید بن حضیر اوسی علی رغم سعد رئیس خزرجیان اول کسی است که با ابابکر بیعت کرد و اوسی ها می گفتند اول کسی که ابابکر را تأیید کرد بشیر بن سعد خزرجی بود و حرف هر دو درست بود اما اول کسی که با ابابکر بیعت کرد عمر بود و از دو قوم اوس و خزرج اول بشیر بن

ص : ۴۶۴

سعد خزرجی اعور ابابکر را تأیید کرد و از اوسی ها اول کسی که با ابابکر بیعت کرد اسید بن حضیر اوسی است؛ هر دو قوم پشیمانی داشتند که سودی برای آنها نداشت اینها مشمول آیه چهل و یک سوره مائده اند که:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱)

(روایت کرده است ابوزید از حباب بن منذر از جریر، از مغیره که: سلمان و زبیر و بعض انصار تمایل داشتند که بعد از پیامبر با علی علیه السلام بیعت کنند چون مردم با ابوبکر بیعت کردند سلمان صحابه را گفت: خیر را انتخاب کردید و معدن خیر را اشتباه کردید؛ [بیعت را انتخاب کردید اما مرکز و آن کس را که باید با او بیعت کنید اشتباه کردید].

و در روایت دیگر همین موضوع چنین است که سلمان گفت: در بیعت سالمندترین درست، اما اینکه اهل بیت پیامبران را انتخاب نکردید خطا کردید.

ابن ابی الحدید گوید این سخنی است که متکلمین در باب امامت از سلمان نقل کنند که گفت: «کردید و نکردید» و شیعه تفسیر کرده است که سلمان اراده کرده است (اسلمتم و ما اسلمتم) اسلام آوردید و مسلمان نشدید و اصحاب اهل سنت گویند معنای حرف سلمان این است که خطا کردید اما درست بود [همان حرفی که عمر زده است که بیعت با ابی بکر «فلته» اشتباه

بود اما خدا حفظ کرد [۲]

شما خواننده اگر فارسی زبان هستید خود معنی کردید و نکردید را معنی و تفسیر کنید به نظر ما اینکه سلمان گفت: (کردید و نکردید) یکی از این معانی ذیل بلکه مجموع این معانی را در بردارد.

بیعت کردید؛ اما کاری بجا نکردید.

بیعت کردید؛ اما با آن کس که باید بیعت کنید نکردید.

بیعت کردید؛ اما رعایت سخنان پیامبر را نکردید.

۱- .سوره مائده، آیه ۴۱.

۲- .ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۳.

ص : ۴۶۵

بیعت کردید؛ اما رعایت انصاف را نکردید.

بیعت کردید؛ اما رعایت حکم الهی را نکردید.

بیعت کردید؛ اما به حق و عدالت عمل نکردید.

بیعت کردید؛ اما با صاحب خلافت یعنی علی علیه السلام بیعت نکردید.

و این حقیقتی بود که از زبان سلمان یعنی از زبان کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «سلمان منّا أهل البيت» جاری گشته است و خود اهل تسنن این جمله حق را برای آیندگان یعنی من نویسندگان و شما خوانندگان و تمام مردمان ثبت تاریخ و به گوش عالمیان رسانده اند که: «صاحب خلافت کیست؟!»

.....

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خود اسلام و مسلمانان را به حال خود گذاشت؟

پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه با اقوام و قبایل مختلف پنجه نرم کرد و همه آنها را به خوبی می شناخت و نحوه تربیتی و حب و بغض آنها را به خوبی درک کرده بود ده سال نیز که در مدینه بود همین تجربه را از قبایل اطراف به خصوص یهودیه که در دسته بندی ها و تحریک احساسات سرآمد بودند و با پیامبر سر ستیز داشتند و فتنه گری آنها در جنگهای بنی قریظه بنی نظیر بنی قیقاع و شرکت آنها در جنگ احزاب چشمگیر بود و فتنه هایی که به پا می کردند و منجر به جنگ خیبر و فتح آن شد و ناچار گردیدند با پیامبر صلح کنند و مصالحه فدک نیز برای اجرا شدن همین صلح بود لذا پیامبر صلی الله علیه و

آله که نبض کینه ورزی و مترصد بودن مخالفین و منافقین که آیاتی از قرآن کریم درباره این حيله گران و دسیسه کاران و فرصت طلبان است را در دست داشت چگونه می توانست نسبت به آینده اسلام و مسلمانان واقعی که محدود نیز بودند بی تفاوت باشد و اسلامی را که برای تمام بشریت و تا پایان روزگار بشر آورده است؛ بی تفاوت باشد و هیچ فکر درباره آینده اسلام و مسلمین بعد از خود را نکرده باشد، آیا یک آدم معمولی می تواند امروز از فردای خود غافل باشد، یا اصولاً خلقت بنی آدم چنین است که امروز در فکر امروز نیست بلکه دیروز امروز او را ساخته و امروز برای فردای خود زندگی می کند.

ص : ۴۶۶

به نظر می رسد این سخیف ترین سخن و موضوعی است که گفته شود پیامبر صلی الله علیه و آله در فکر بعد از خود و جانشینی بعد از خود نبود گذشته از اینکه آن خدایی که پیامبر را برای هدایت بشر و قبل از همه این قوم لجوج متعصب و دلبسته به عادات و رسوم پوچ قومی خود بود برانگیخت و مأمور به هدایت آنها کرد، برای بعد از پیامبر دستورالعملی صادر نفرمود؟ این دو موضوع به طور جد سزاوار تأمل و دقت و بررسی است.

برمی گردیم به دنباله بحث و بیعت سقیفه و آمدن ابوبکر و عمر به مسجد و بیعت ستاندن از مردم از خبر زیر استنباط می شود که گشودن خانه فاطمه علیها السلام و کشاندن علی علیه السلام را به مسجد برای بیعت روز بعد اتفاق افتاده است، ابابکر توجه می کند که با بیعت نکردن علی و اصحاب او و همه بنی هاشم پایه بیعت با او متزلزل است و سخت نگران آینده خود بود، لذا برای تسجیل خلافت خود عمر را احضار می کند؛ خبر را می خوانیم:

«قال ابوبکر [الجوهري]: و اخبرني ابوبكر الباهلي، عن اسماعيل بن مجاهد عن الشعبي، قال: قال ابوبكر: يا عمر اين خالد بن الوليد؟ قال هو هذا، فقال: انطلقا اليهما يعني عليا و الزبير، فأتيناهما فانطلقا فدخل عمر و وقف خالد على الباب من خارج فقال عمر للزبير: ما هذا السيف؟ قال الزبير أعددته لبايع عليا قال: و كان في البيت ناس كثير، منهم المقداد بن الاسود و جمهور الهاشميين، فاخترط عمر السيف فضرب به صخره في البيت فكسره ثم اخذ بيد الزبير، فاقامه ثم دفعه، فاخرجه و قال يا خالد دونك هذا فامسكه خالد، و كان في خارج البيت مع خالد جمع كثير من الناس ارسلهم ابوبكر ردأ لهما [أي للخالد و عمر] ثم دخل عمر، فقال لعلي، قم فبايع، فتلكأ و احتبس [توقف] فأخذه بيده و قال: قم! فأبى ان يقوم، فحمله و دفعه كما دفع الزبير، ثم امسكها خالد، و ساقهما عمر و من معه سوقاً عنيفاً، واجتمع الناس ينظرون و امتلأت شوارع المدينة بالرجال

ص : ۴۶۷

و رأيت فاطمه عليها السلام ما صنع عمر، فصرخا، و ولولت، واجتمع نساء كثير من الهاشميات و غيرهن؛ فخرجت الى باب حجرتها، و نادت: يا ابابكر ما اسرع ما اغررتم على اهل بيت رسول الله! ... والله لا اكلم عمر حتى القي الله» (۱)

ابن ابی الحديد پس از ذکر راویان گوید: ابوبکر گفت: یا عمر خالد بن ولید کجاست؟ عمر گفت: حاضر است، ابوبکر گفت با او بروید به سوی علی علیه السلام و زبیر و بیاورید آنها را عمر با خالد به سوی خانه علی علیه السلام رفتند عمر داخل شد و خالد خارج خانه نزدیک در منتظر ماند عمر زبیر را گفت این شمشیر برای چیست؟ زبیر گفت برای اینکه بیعت شود با علی

علیه السلام راوی گوید در خانه جمع کثیر حضور داشتند از جمله مقداد بن اسود و همه هاشمیین عمر شمشیر زبیر را که به کمر او بسته بود از غلاف کشید و گفت این شمشیر برای چیست؟ زبیر گفت برای اینکه بیعت شود با علی علیه السلام راوی گوید: عمر آن را به سنگ زد و شکست و زبیر را کشاند به بیرون خانه و به خالد گفت او را نگهدار در حالی که در بیرون خانه ابابکر عده زیادی را به کمک عمر و خالد فرستاده بود باز عمر داخل خانه شد و علی علیه السلام را گفت بلند شو و با ابابکر بیعت کن او مقاومت کرد و در جای خود ماند عمر دست او را گرفت و در حالی که علی علیه السلام ابا می کرد او را همانطور که زبیر را کشاند به سوی خالد و هر دو را کشاندند به جلو به عنف و سختی و مردم جمع بودند و نظاره می کردند، و کوچه های مدینه از مردم پر بود، و فاطمه علیها السلام می دید که عمر چه می کند، فریاد می کشید و کمک طلب می کرد و سخت گریه و شیون سر داده بود وعده زیادی از زنان بنی هاشم و غیر بنی هاشم اطراف او بودند از خانه بیرون شد و فریاد کشید: ابابکر چه باعث شده که شما را عجول و مغرور کرد که با اهل البیت رسول الله چنین کنید؟ ... راوی سوگند یاد می کند که فاطمه علیها السلام تا روزی که وفات کرد با عمر تکلم نکرد [با ابابکر نیز جز در باب دفاع از ملک خود فداک تا هنگام وفات سخنی نگفت و از علی علیه السلام

۱- . همان، ص ۴۸ - ۹۴.

ص : ۴۶۸

خواست که در غیاب این دو نماز و دفن او انجام شود و آنها حاضر نباشند و علی علیه السلام به وصیت او عمل کرد.

«فاقتحما الدار، فصاحت فاطمه»

دقت شود در هر خبر به یک وجه از جریان حمله به خانه فاطمه علیها السلام اشاره شده است و چون آن وجوه کنار هم قرار داده شود صحت خبر شیعه که در جریان اشغال خانه بر اهل خانه چه گذشت را می توان دریافت، بدیهی است که وقتی راوی یک فرد صاحب عنوان از اهل تسنن می باشد نمی تواند و ابا دارد صریحاً بگوید چه گونه و به چه نحو دلخراشی وارد خانه شدند اما وجدان که دارد ترس از خدا و روز قیامت و حضور پیامبر هم بالاخره کار خود را می کند و کلمه هایی به زبان و قلمش جاری می شود که گویا و رهنمای حقیقت خواهد شد به این قسمت از متن یک خبر توجه کنید! می گوید:

«روی ابوبکر احمد بن عبدالعزيز قال حدثني ابو زيد عمر بن شبة قال: حدثني ابراهيم بن المنذر قال و من كتاب الجوهری أيضا عن أبي الاسود قال: غضب رجال من المهاجرين في بيعه أبي بكر بغیر مشوره و غضب علی و الزبیر فدخلوا بیت فاطمه معهما السّیاح فجاء عمر فی عصابه فیهم اسید بن حصین و سلمه بن سلامه بن وقش و هما من بنی عبد الأشهل فاقتحما الدّار فصاحت فاطمه.....(۱)»

(پس از ذکر راویان می گوید: در بیعت ابابکر جمعی از مهاجرین ناراحت بودند که بدون مشورت ابوبکر خلیفه شده است، از جمله علی علیه السلام و زبیر که داخل خانه فاطمه بودند و اسلحه داشتند.

پس عمر در میان گروهی آمد و اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه که از طایفه عبدالاشهل بودند با او بودند و به طوری ناروا و

شدند پس فاطمه صبیحه زد یا صبیحه کشید.

از ذکر این خبر نظر ما به دو کلمه است؛ خواننده به دو جمله توجه کند که گوینده خبر برای گشودن در خانه و ورود به خانه و وضعیت حال حضرت فاطمه علیها السلام در آن حال به کار برده است، می گوید عمر به کمک اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه اقتحم الدار - فصاحت فاطمه:

(اقتحام: یعنی بی اندیشه و خوف و به سختی در آمدن در کاری)

«صبیحه: عذاب و فریاد و گریه و ماتم» (منتهی الارب)

[صبیحه بانگ و فغان و عذاب(فرهنگ آندراج]

با توجه به معنی این دو کلمه - اقتحام و صبیحه - معنی چنین است عمر به کمک اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بدون اینکه بیاندیشند چه می کنند به نحوی ناروا و ناشایسته به سختی وارد خانه شدند و در این حال فاطمه فریاد برآورد توام با گریه و عذاب توجه شود بلافاصله پس از گشودن در صبیحه فاطمه از روی درد و عذاب بلند می شود. باید اعتراف و اذعان کرد که گوینده خبر تمام جریان دردناک گشودن در و ناراحت شدن فاطمه و ضجه او را در این دو کلمه ابلاغ کرده است حال اگر در خانه کس نباشد؟ این همه ادله هم بس نباشد، آری آیا بس نیست؟ این روایات از شیعه نیست که راحت بگویند اینها گفته های شیعه هاست بلکه از بزرگان و پیشوایان خود اهل سنت است.

خداوندا گوشی شنوا و قلبی پذیرای حق به همه ما عطا فرما.

با روایت ذیل بحث سقیفه بیماری و فوت فاطمه علیها السلام را کوتاه می کنیم. می گوید: از روایات سقیفه که به تواتر رسیده است: این است که فاطمه علیها السلام وصیت کرد که او را شب دفن کنند و این دو مرد بر نماز او حاضر نباشند و تصریح کرد و علی علیه السلام را متعهد کرد. همچنین به تواتر رسیده است که چون مرض او شدت یافت، آن دو [مقصود عمر و ابابکر است] اجازه می خواستند که برای به دست آوردن رضایت او نزد او آیند و فاطمه علیها السلام موافقت نمی کرد تا آن دو نزد علی علیه السلام الحاح کردند و حضرت از فاطمه علیها السلام برای آنها اجازه ملاقات خواست و چون فاطمه علیها السلام رغبت علی علیه السلام را برای این دیدار دید اجازه فرمود که داخل شوند.

اما چون وارد شدند فاطمه علیها السلام روی خود را به دیوار کرد، و سخنی با آنها نگفت و چون آنها بیرون رفتند به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دانستی چه اراده کردم از این برخورد؟ علی علیه السلام گفت: آری، فاطمه علیها السلام گفت تو را سوگند می دهم به خدا اینکه این دو مرد بر جنازه من نماز نکنند و سر قبر من نایستند این بود که امیرالمؤمنین علیه السلام همسر خود را شبانه و مخفی دفن کرد و قبر او را پنهان داشت و چهار صورت قبر در بقیع ساخت برای این که امروز ما بتوانیم به آن احتجاج کنیم حال فاطمه علیها السلام را. (۱)

اما علی علیه السلام سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله را نصب العین داشت که فرموده بود یا علی با تو ناسازگاری می کنند و حق تو را نادیده می گیرند تو برای حفظ اسلام به مدارا باش.

همین توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله و واقع نگری علی علیه السلام این اعجاز صبر و بردباری بود که هجوم عمر و همراهانش را به خانه دید؛ موضوع غصب فدک که ملک فاطمه علیها السلام بود و سهم الارث او از خیر و غیره را دید؛ و بالاتر از همه کج دهنی ها که غیر مستقیم و مستقیم به سفارش های پیامبر درباره اهل بیت شده بود را تحمل کرد؛ و همه را برای امری اهم که موضوع حفظ اسلام نورس و تازه پا بود بر موضوع مهم خلافت و امامت خود ترجیح داد.

از آنچه در صفحات قبل درباره غدیر خم، سقیفه بنی ساعده و بیعت با اباکر و موضوع فدک گذشت؛ به دست می آید که:

۱- عرب جاهلی و آموزه قبیله ای از تولد تا مرگ هر فرد را به اجرای قواعد و رسوم قبیله عادت می داد و خلق و خوی افراد می شد.

۲- اکثریت قاطع مسلمانان پس از صلح حدیبیه و سال پس از فتح مکه (ناچار) به اسلام گرویدند.

۳- حتی عمده مهاجرین و انصار نیز به همان علت خلق و خوی جاهلی، اخلاق و رفتار دینی آنها تحت تأثیر تربیتی آنها پیش از اسلام بود، که نمونه آن

۱- همان، ص ۲۸۱.

ص: ۴۷۱

اعتراض عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به صلح حدیبیه که در پیش گذشت، یا اینکه وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مأمور گرفتن سوره براءت از ابی بکر کرد، و علی علیه السلام آن را از ابی بکر گرفت و طبق دستور پیامبر خود در روز حج به مردم ابلاغ کرد، ابوبکر نزد پیامبر شکایت و اعتراض کرد، حتی نوشته اند گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این حکم الهی بود که ابلاغ باید توسط من یا یکی از من باشد.

۴- روش مخالفین خلافت علی علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حالت مخفی کاری و تبلیغ های انحرافی علیه علی علیه السلام بود، مثل همان تحریف امامت و خلافت، سفارش و ابلاغ پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، به منحصر

کردن در دوستی و محبت علی علیه السلام .

۵- با بروز بیماری و سخت شدن حال نبی اکرم صلی الله علیه و آله و رو به وخامت گذاشتن آن شیوه گفتار و کردارها نیز صورت تازه و نحوه مخالفتها علنی تر و صریح تر شد.

۶- با سرگرفتن بیعت در سقیفه و سپس در مسجد، ابابکر خلیفه و جانشین پیامبر شد، و عمر بدون حکم و نوشته و قرار؛ مرتبه وزیر کل وارشد حکمرانی را در پیش گرفت.

۷- با هجوم به خانه فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام و نحوه احضار علی علیه السلام و همراهانش آب صاف و پاک را روی دست همه ریختند که نفس کش بی نفس کش و قضیه چنین است. و به همین لحاظ در مدینه مخالفان گوشه نشین و ساکت شدند.

۸- با غصب فدک و محروم کردن حضرت فاطمه علیهاالسلام از ارث که با درآمد حاصل از آنجا و سهم خیبر، که آن حضرت جمع کثیری از مستمندان و عایله داران مدینه را اداره می کرد، و اکنون اینان به ناچار به دستگاه ابی بکر وابسته شدند.

۹- سکوت محض در مدینه همانند حکومت نظامیهای امروز.

۱۰- ارتداد قبایل و گروه های خارج از مدینه.

۱۱- آنها که زکات خود را به مدینه نمی فرستادند و احتمالاً بر سر قضیه خلافت ابی بکر که با جریان غدیر و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر نصب علی علیه السلام به خلافت خود مغایرت داشت.

ص : ۴۷۲

۱۲- برجسب ارتداد به همین قبایل که زکات خود را نمی دادند یا به مدینه نمی فرستادند و قتل و غارت آنها و مطیع ساختن آنها که عمده دوران خلافت ابی بکر را پوشاند.

همه این موارد با دقت و کنجکاوی و کنار هم نهادن گزارش های تاریخی به نحوی بارز و روشن حقیقت را بر هر پرسشگر پاسخ گو می باشد، مگر اینکه مشمول همان آیه های «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» باشد که قبلاً ذکر شد.

برای آگاهی بیشتر از وضع اخباری که در کتب موجود اهل سنت ثبت است، یک خبر را که نمونه مشت از خروار است، درباره یک نفر از راویان مشهور حدیث «سمره بن جندب» ذکر می کنیم تا خوانندگان دریابند که عامه مسلمانان و برادران اهل سنت گرفتار چه مشکلاتی هستند، و چگونه احادیثی آنها را رهبری و در غرقاب غلطکاری ها گرفتار کرده و می کند. توجه شود: جعل حدیث یا تغییر و موضوع حدیث، به خصوص بر همین روش معاویه کوشش کرد در برابر هر حدیثی که در شأن علی علیه السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام و اهل بیت: موجود بود و پیامبر صلی الله علیه و آله سالها پیش آن را توصیه

فرموده بود، حدیثی نزدیک به همان عبارت برای مخالفین علی علیه السلام و اهل بیت: ساخته و ترویج کند،

نمونه آن پیشنهاد معاویه به سمره الجندب است:

«قال أبو جعفر: وقد روى أنَّ معاوية بذل لسمره بن جندب مائه ألف درهم حتى يروى أنَّ هذه الآية انزلت في علي عليه السلام : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (۱) و أنَّ الآية الثانية نزل في ابن ملجم و هي قوله تعالى: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۲) فلم يقبل فبذل له مائتي ألف

۱- . سورة بقره، آیه ۲۰۴ - ۲۰۵.

۲- . سورة بقره، آیه ۲۰۷.

ص : ۴۷۳

درهم فلم يقبل فبذل له أربع مائه ألف فقبل و روى ذلك». (۱)

روایت این است که: معاویه به سمره بن الجندب صد هزار درهم بخشید که آیه های ۲۰۴ - ۲۰۵ سوره بقره که در شأن منافقین و مفسدین فی الارض می باشد را روایت کند برای مردم و نشر دهد که در حق علی نازل شده است و آیه ۲۰۷ سوره بقره که در شأن حضرت علی علیه السلام می باشد را بگوید در شأن ابن ملجم نازل شده است، اما سمره قبول نکرد تا اینکه معاویه صد هزار صد هزار اضافه کرد تا رسید به چهارصد هزار درهم، و سمره بن الجندب قبول کرد و به نظر معاویه عمل نمود.

این نمونه مشت از خروار است و نقل این روایت جای آن در آینده و ادامه بحث خلافت و وقایعی که در دوران خلافت ظاهری حضرت علی علیه السلام و پس از شهادت آن حضرت اتفاق می افتد و روی کار آمدن معاویه بود.

اما امروز هر کس در پی دست یافتن به حقایق اتفاق افتاده تاریخی است ناچار است توجه داشته باشد که این گونه روایت ها فراوان وجود دارد و جستجوگر باید حقایق را که در لابه لای همین اخبار است با نشانه ها و علایم دریابد.

شما خواننده از روایت گشودن خانه علی که «ابوبکر هنگام فوت گوید: ای کاش خانه فاطمه را اگر هم به قصد جنگ بسته بودند نگشوده بودم» چه می فهمید؟ (۲)

حمله به خانه علی علیه السلام و زهرا علیها السلام واقعه ای نبود که فراموش شود اگر چه کوشیدند اما فراموش نشد و نخواهد شد.

اینکه گفته اند آفتاب برای همیشه پشت ابر نخواهد ماند یک واقعیت است یک مثل جاندار و عینی است.

موضوع گشودن خانه فاطمه علیها السلام را ارباب حدیث اهل سنت به رعایت مصالح عمومی کمتر به آن پرداخته اند اما در عین حال حقیقت را در لابلای روایات به

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳.

۲- طبری، ج ۴، ص ۱۵۷۲.

ص : ۴۷۴

نحوی که خود را در پیش پیامبر و خدای پیامبر شرمنده ندانند، انکار نکرده اند و نمی کنند البته سخن از مسلمان های معتقد به اسلام و پیامبر اسلام است و گر نه معاویه ها و سمره بن الجندب ها همیشه بوده اند و پیوسته هستند.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در جلد ۱۴ صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲ گوید: در جنگ بدر که عده ای از مشرکین اسیر مسلمانان شدند قرار شد هر اسیر که سواد دارد اگر ده نفر از مسلمانان را سواد بیاموزد آزاد شود و دیگر اسیران هر کس به نسبت توانایی از چهار هزار درهم تا هزار درهم برای آزادی خود بپردازد و گر نه طبق سنت بین مسلمانها تقسیم می شدند و هر اسیری برای مولای خود کار می کرد و پس از ادای فدیة آزاد می شد بنابراین مقرر شد هر اسیری که فدیة پول یا طلا دهد آزاد شود این خبر موجب خشنودی اهل مکه شد و هر کس با مبلغی راهی مدینه برای آزاد کردن اسیر خود شد، از جمله اسرا ابی العاص شوهر زینب دختر خواهر خدیجه و در واقع داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بود که زینب برای آزادی شوهرش ابی العاص بن الربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس که قبل از بعثت زینب را به زنی گرفته بود گردن بند خود را فرستاده بود این گردن بند از خدیجه علیها السلام که سلام خداوند بر او باد همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که خدیجه علیها السلام شب عروسی زینب آن را به او بخشیده بود چون پیامبر صلی الله علیه و آله گردن بند را دید آن را شناخت و متأثر شد و اصحاب را گفت اگر موافق باشید این گردن بند را به صاحبش مسترد دارید و ابی العاص را نیز آزاد کنید مسلمانان با اشتیاق قبول کردند حضرت ابی العاص را آزاد و گردن بند را برای زینب پس فرستاد و با ابی العاص شرط کردند که در صورت تمایل زینب او را به مدینه بفرستد، و ابی العاص با رسیدن به مکه به عهدش وفا کرد و زینب را آماده سفر نمود و همراه کنانه بن ربیع سوار هودجی که بر شتر استوار بود به سوی مدینه فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زید بن حارثه را با یک نفر دیگر مأمور فرموده بود که زینب را به سوی مدینه همراهی کنند در مکه چون مشرکین از حرکت زینب خبر یافتند عده ای او را تعقیب کردند و اول کسی که شتر زینب را دید و به او نزدیک شد هبار بن الاسود بود که با نیزه ای هودج را هدف قرار داد و زینب که حامله بود شدیداً در هودج ترسناک شد که احتمالاً به او اصابت کرد و خون دیده شد و چون به مدینه رسید فرزند او سقط

ص : ۴۷۵

شد.

بنابراین اتفاق روزی که پیامبر مکه را فتح کرد دستور داد هیچ کس حق ندارد به روی کسی شمشیر بکشد و کسی را بکشد

اما خون چند نفر را مباح کرد و دستور داد هر کجا دیده شدند آنها را بکشند که یکی از این پنج نفر هبار بن الاسود بود.

ابن ابی الحدید گوید: این واقعه را برای ابی جعفر یحیی بن ابی زید بصری رحمه الله علیه خواندم او گفت:

«اتری ابابکر و عمر لم یشهدا هذا المشهد! أما كان يقضى التكریم و الاحسان آن يطیب قلب فاطمه بفدك، و يستوهب لها من المسلمين اتقصر منزلتها عند رسول الله صلى الله عليه و آله عن منزله زينب اختها، و هی سیده نساء العالمين!! هذا اذا لم یثبت لها حق لا بالنحله و لا بالارث فقلت له: فدك بموجب الخبر الذی رواه ابوبکر قد صار حقاً من حقوق المسلمين، فلم یجز له أن يأخذ منهم فقال: و فداء ابی العاص بن الربیع قد صار حقاً من حقوق المسلمين، و قد اخذ رسول الله صلى الله عليه و آله منهم فقلت: رسول الله صلى الله عليه و آله صاحب الشریعه و الحکم حکمه، و لیس ابابکر کذالك، فقال: ما قلت هذا اخذه ابوبکر من المسلمين قهراً فدفعه الى فاطمه؛ و انما قلت هلا استنزال المسلمين عنه و استوهبه منهم لها كما استوهب رسول الله صلى الله عليه و آله المسلمين فداء ابی العاص! أتراه لو قال: هذه بنت نیکم قد حضرت تطلب هذه النخلات، افتطیون عنها نفسها، أكانو منعوها ذلك! فقلت له قد قال قاضی القضاة ابوالحسن عبد الجبار بن احمد نحو هذا، قال: انها یأتیا بحسن فی شرع التکریم و ان كان ما آتیاه حسناً فی الدین.» (۱)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۰-۱۹۱.

ص: ۴۷۶

می گوید: این خبر را برای ابی جعفر یحیی بن زید البصری رحمه الله علیه خواندم، گفت: آیا آن دو (ابابکر و عمر) شاهد این جریان نبودند؟! آیا اقتضای تکریم و گرامی داشت ایجاب نمی کرد مسرت قلب فاطمه را به واسطه فدک فراهم کنند؟! منزلت فاطمه از زینب خواهر او کمتر که نبود، او سیده نساء عالمین است، آیا سزاوار نبود از طرف مسلمین فدک را به او هبه می کردند به رعایت منزلت او نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و این کار بنابراین است که حقی برای فاطمه از لحاظ ارث و هبه پیامبر ثابت نباشد.

ابن ابی الحدید می گوید: من گفتم: طبق حدیثی که ابوبکر روایت کرد [نحن معاشر الانبیاء لانورث] فدک از حقوق مسلمین است و ابوبکر نمی تونست آن را به فاطمه رد کند.

ابی جعفر گفت: فدیة ابی العاص (گردن بند خدیجه) نیز از حقوق مسلمین بود و پیامبر از آنها خواست و با رضایت مسلمین گردن بند را به زینب بازگرداند، و ابوالعاص را نیز آزاد کرد.

باز گفتم: پیامبر صلى الله عليه و آله صاحب شریعت بود و حکم حکم او بود، اما ابوبکر چنین نبود، ابوجعفر گفت: من می گویم ابوبکر هم چون پیامبر گرامی اسلام از مسلمین می خواست که این درختان خرما را به فاطمه علیها السلام برگردانند نه به طور قهر بلکه رضایت آنها را می توانست به دست آورد، یعنی همانند پیامبر از مسلمانها رضایت می خواست و این کار را با رضایت آنها می کرد، و می گفت این از دختر پیامبر شما است و مردم با طیب خاطر موافقت می کردند، و قلب دختر پیغمبر

صلوات الله علیه راضی می شد، و فدک مثل زمان پیغمبر در دست فاطمه علیها السلام قرار می گرفت.

ابن ابی الحدید گوید: من جوابی نداشتم و در تأیید گفتم عین این مطلب را برای قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد گفتم و او هم گفت این اعتراض وارد است اگر چه ابوبکر خواسته است طبق شرع رفتار کند، اما کرامت و بزرگداشت فاطمه کاری سزاوار و نیکو در دین است.

ابن ابی الحدید در تأیید و تکمیل این روایت از قول محمد بن اسحاق نقل می کند که چون اسرای بدر با گرفتن فدیة آزاد شدند و ابی العاص شوهر زینب دختر آن حضرت هم به جهت ارسال زینب گردن بند خود را جهت خلاصی

ص : ۴۷۷

ابی العاص، هنگام آزادی، پیغمبر شرط کرد با ابی العاص که زینب را از مکه به مدینه فرستد، یا خود ابی العاص قول داد اگر زینب بخواهد او را به مدینه خواهد فرستاد، در هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله دو نفر زید بن حارثه و یک نفر دیگر از انصار را مأمور کرد، و دو محل بیرون مکه [اولی هشت میلی مکه و دومی دورتر از مکه بین مسجد شجره و بین مسجد نعیم] که آنها آنجا منتظر بمانند تا همین که زینب را دیدند او را به طرف مدینه همراهی کنند چون ابی العاص به مکه رسید زینب را مجهز کرد برای ملحق شدن به پدرش و او را با کنانه بن ربیع برادر خود روانه کرد.

کنانه، زینب را سوار شتر و او را همراهی کرد، گروهی از رجال و نساء قریش مطلع شدند و خواستند مانع شوند و به سرعت برای یافتن او در پی روانه شدند، اول کسی که به شتری که زینب در هودج سوار بود نزدیک شد هبار بن الاسود بن عبدالمطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بود هبار نیزه خود را به هودج افکند و زینب که حامله بود از خوف یا ضرب بچه افکند، و برای همین کار روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله خون هبار بن الاسود را مباح کرد، ابن ابی الحدید گوید این خبر را برای نقیب ابی جعفر رحمها الله قرائت کردم او گفت اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خون هبار را برای اینکه زینب را سخت ترساند و موجب سقط حمل شد مباح کرد پس واضح و آشکار است اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حیات بود، حتماً مباح می کرد خون کسی را که «رَوَعَ فَصَاحَتْ، حَتَّى أَلْقَتْ ذَابْطُهَا» باعث شد فاطمه صیحه کشد و بچه افکند.

ابن ابی الحدید گوید: نقیب را گفتم: «اجازه می دهید این روایت را فاطمه: «رَوَعَتْ و أَلْقَتْ ذَابْطُهَا» سخت ناراحت شد و محسنتش را سقط کرد؛ نقل کنم؟ گفت: از من این روایت را یا بطلان آن را روایت مکن چون اخبار گوناگون در این باره نزد من است. (۱)» (۲)

۱- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲- ابن اسحق گوید: که پیغمبر هنگام ورود به مکه به سران سپاه خویش گفته بود تا کس به جنگ آنها نیاید وی جنگ نکند ولی چند نفر را نام برد و گفت اگر آنها را زیر پرده های کعبه یافتید خونشان را بریزید [یکی از آنها هبار بود] مردی که به طرف کجاوه زینب نیزه پرتاب کرد و زینب در اثر آن بچه انداخت. طبری، ج ۳، ص ۱۱۸۷، ابن ابی الحدید گوید آن را به نقیب گفتم گفت پس اگر پیامبر زنده بود برای آن کسی که باعث شد فرزند فاطمه سقط شود چه حکمی صادر می کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جز فاطمه علیها السلام فرزندی به جای نگذاشت، و او هم چهل شب و به قول جمعی هفتاد شب و به گفته دیگران شش ماه پس از وفات پدر در گذشت و به شوهرش علی علیه السلام وصیت کرد که او را غسل دهد پس علی علیه السلام او را با کمک اسما دختر عمیس غسل داد اسماء خدمتگزاری و پرستاری فاطمه علیها السلام می کرد. پس به اسماء گفت: نمی بینی چه حالی پیدا کرده ام؟ آیا آشکارا روی تخته ای برداشته خواهم شد؟ اسماء گفت نه به جانم ای دختر پیامر من چنانکه دیده ام که در حبشه می سازند برای تو چیزی خواهم ساخت گفت: پس آن را به من نشان ده. اسماء فرستاد تا چوبهای خرمای تازه ای آوردند و آنها را برید و روی تخته از آنها نعشی (۱) ساخت، و آن نخستین نعش بود پس فاطمه علیها السلام لبخند زد و جز آن روز [بعد از پدر] با لبخند دیده نشد.

فاطمه شبانه دفن شد و هیچ کس جز سلمان و ابوذر، و به قولی عمار حاضر نبود.

برخی از زنان پیامبر در بیماری فاطمه نزد او آمدند و گفتند: ای دختر پیامبر ما را از حضور در غسلت بهره مند ساز گفت: آیا می خواهید چنانکه درباره مادرم گفتید، درباره من نیز بگویید؟ نیازی به حضور شما ندارم.

زنان پیامبر و جز آنان از زنان قریش در بیماری فاطمه علیها السلام بر او درآمدند و گفتند چگونه ای؟ گفت:

«أَجِدُنِي كَارِهَةً لِدُنْيَاكَ مَسْرُورَةً لِفَرَاقِكَ أَلْقَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ بِحَسْرَاتٍ مِنْكَ فَمَا حُفِظَ لِي الْحَقُّ وَلَا رُعِيَتْ مِنِّي الدِّمَةُ وَلَا قُبِلَتْ الْوَصِيَّةُ وَلَا عُرِفَتِ الْحُرْمَةُ» (۲)

۱- . شبیه به چیزی که امروز به آن عمارت و نعش کش می گوئیم.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۱۱-۵۱۲ ملاغات النساء احمد بن ابی طاهر بغدادی، ص ۱۹.

«خود را از دنیای شما بیزار و از جدایی شما شادمان می بینم با فسوسهایی از شما خدا و پیامبرش را دیدار می کنم، چون حق من نگهداشته نشد، و پیمان من رعایت نگردید، و وصیت (پدرم) پذیرفته نگشت حرمت ناشناخته ماند.

زهري گوید: فاطمه علیها السلام و عباس پیش ابوبکر آمدند و میراث پیامبر را از او طلب کردند که زمین فدک و سهم خیر را می خواستند، ابوبکر به آنها گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: ما ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است، خاندان محمد صلی الله علیه و آله فقط از این مال می خورند و من کاری را که پیامبر می کرد تغییر نمی دهم پس فاطمه علیها السلام از ابوبکر دوری گرفت و هرگز با وی سخن نکرد تا وفات کرد و علی علیه السلام شبانگاه او را به خاک سپرد و به ابوبکر خبر نداد.

هم او گوید: علی علیه السلام در زندگانی فاطمه علیها السلام جمعی را اطراف خود داشت و چون فاطمه علیها السلام

درگذشت کسان پراکنده شدند درگذشت فاطمه شش ماه (۱) پس از پیمبر صلی الله علیه و آله بود.

«حدّثنی أبو زید، قال حدّثنی محمّد بن عبادہ، قال حدّثنی أخی سعید بن عبادہ، عن اللیث بن سعد عن رجاله عن أبي بکر أنّه قال: لیتنی لم اکشف بیت فاطمه و لو اعلن علیّ الحرب.» (۲)

«حاصل روایت اینکه ابوبکر می گفت ای کاش من به خانه فاطمه علیها السلام هجوم نیاورده و آن را نگشوده بودم و لو اینکه آنها که داخل خانه جمع بودند قصد اعلان جنگ داشتند که جمله آخر برای تأکید مطلب است یعنی اگر چنین قصدی (قصد جنگ) هم داشتند روا نبود این کار.»

طبری گوید: ابوبکر هنگام مرگ گوید: ای کاش خانه فاطمه علیها السلام را اگر هم به قصد جنگ بسته بودند نگشوده بودم، ای کاش به روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن نگرفته بودم و ای کاش فجاه سلمی را زنده در آتش

۱- . به روایت شیعه ۷۵ روز یا ۹۵ روز.

۲- . ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۱.

ص : ۴۸۰

نسوزانیده بودم. (۱)

بیماری، وصیت و فوت ابوبکر

اشاره

با پخش خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار سقیفه و خلافت ابوبکر نزدیک به تمام قبیله ها و جناح ها و مردمان تازه مسلمان شده اطراف مدینه جز مردم مکه، که آنها به نحوی مجمل به همان حال مسلمانی باقی مانده یا به نحو کامل از اسلام برگشتند و یا اینکه از فرستادن زکات به مدینه خودداری کردند که گویا خلافت ابی بکر را نپذیرفته بودند (۲) لذا عمده دوران خلافت ابوبکر با جنگ با این اقوام و کشت و کشتار و بازگرداندن آنها به اسلام سپری شد، و جز فتح قسمت هایی از عراق امروز و دیروز ایران و شهری از روم کاری دیگر از پیش نرفت.

برای آگاهی از روش و شیوه و طرز تفکر و عمل ابوبکر باید داستان «مالک بن نویره» و «خالد بن ولید» را به دقت مطالعه کرد.

سجاح از مرتدین و صاحب قدرت در منطقه خود بود «مالک بن نویره» که اسلام آورده بود با او پیمان متارکه جنگ بسته بود که علیه او اقدامی نکند ابوبکر خالد را برای سرکوبی سجاح فرستاده بود.

خالد در راه به مالک بن نویره برخورد و به او تاخت و او را دستگیر و هر چه مالک الحاح کرد سود نبخشید، خالد مالک را

کشت و همان شب با همسر مالک همبستر شد خبر را برای ابوبکر فرستادند، مابقی را از اسرار سقیفه به قلم استاد رضا المظفر ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی می خوانیم:

«مالک بن نویره»^(۳) که هم پیمان «سجاح» بود؛ اولاً مالک بن نویره با سجاح پیمان متارکه جنگ داشت، همان گونه که کعب قرضی با رسول خدا صلی الله علیه و آله هم پیمان بود، و هم پیمان شدن به هیچ وجه دلیل ارتداد نیست و کسی بر اثر هم پیمان

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۵۷۲.

۲- . برای اطلاع بیشتر به اسرار سقیفه، ص ۳۸ و ۳۹ رجوع شود.

۳- . مالک بن نویره: (که مثل مشهور: فتی و لا کمالک، (یعنی جوانمرد است اما نه به جوانمردی مالک)

ص : ۴۸۱

شدن با افراد غیر مسلمان یا مرتد مرتد نمی شود.

و بالا-تر اینکه این پیمان از طرف مالک برای مصلحت مسلمین و جلوگیری از تجاوز به مسلمانان و اینکه مسلمانان از خطر جنگ با آنها در مناطق دوردست از مرکز مسلمین در امان باشند بود و همانطور که مالک می خواست هم شد، اگر این پیمان گناه بود مالک و طرفدارانش بعداً اظهار توبه کردند، همانطور که «وکیع» و «سماعه» هم پیمانهای دیگر سجاح توبه کردند و مسلمانان توبه آنها را پذیرفتند. وقتی خالد بن ولید مالک را کشت و در همان شب با زنش خلوت کرد، ابوبکر دیه مالک را می پردازد، آیا تفسیر آیه انقلاب «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»^(۱) این است؟

مالک که از اهل رده شمرده می شود گناهی جز آن نداشت که به دست قهرمان و فرمانده مسلمین «خالد بن ولید» کشته شده بود، البته که باید از کاری که خالد کرده دفاع کنند و عمل او را مجاز بشمارند و بنابراین مالک مرتد و واجب القتل باشد!

مادامی که کرامت و بزرگواری خالد محفوظ و مصون از انتقاد باشد چه اهمیت دارد که به مالک ایراد بگیریم و نسبت به او سزا و ناسزا بگوییم! عمر بن الخطاب درخواست می کند خالد در قبال کشتن مالک و تجاوز به ناموس او به مجازات برسد ولی ابوبکر به طرفداری از خالد اعتذار می جوید که خالد در اجتهاد خود به خطا رفته است خطا هم که برای مجتهد مهم نیست!

این نمونه ای از نظریات ولایتی ابوبکر است که اجتهاد را عذر مخالفت صریح با قانون اسلامی می داند.

ابوبکر به «متمم» برادر مالک نگفت که مرتد شد و کشته شد بلکه وقتی متمم شعرهایش را خواند که یک بیت آن این بود

ادعوتہ باللہ ثم قتلته

لو هو دعاک بذمتہ لم یعذر

«یعنی: تو را به خدا او را دعوت کردی و آنگاه در حالیکه با صدای لرزان از

۱- . سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

ص : ۴۸۲

تو پناه خواسته بود و عذر و فکری هم نداشت او را کشتی؟!»

ابوبکر گفت: من نه دعوتش کردم و نه کشتم.

آری! تاریخ مالک را متره می داند ولی دفاع از خالد چنین حکم می کند که پاره ای از نویسندگان عصر حکم به کفر و ارتداد مالک کنند. (۱)

ابوبکر که واقعه مهم غدیر را پشت سر گذاشته و با تردستی و زیرکی اجتماع سقیفه را بدون مشورت با اصحاب و مسلمانان با کمک عمر و ابوعبیده به نفع خود به سرانجام رسانده، خود هنگام مرگ پیش بینی را که امام علی بن ابیطالب علیه السلام در روز حمله عمر به خانه او و فاطمه و کشاندن حضرتش را به مسجد برای بیعت به عمر گفت:

«احلب حلباً، لك شطره، اشد له اليوم امره ليرد عليك غداً»

یعنی: بدوش شیری را که سهمی هم برای تو باشد، امروز کار او را محکم کن که فردا آن را به تو بازگرداند.

آری ابوبکر مصمم بود هنگام شدت مرض که فوت خود را نزدیک می دید مسند خود را برای عمر بعد از فوتش مسجل و تثبیت کند برای همین عثمان را به خلوت خواند خبر را از طبری می خوانیم:

ابوجعفر گوید: به گفته واقدی ابوبکر عثمان را در خلوت پیش خواند و گفت: (بنویس بسم الله الرحمن الرحيم، این پیمان ابوبکر بن ابی قحافه است برای مسلمانان اما بعد ...

گوید آنگاه ابوبکر از هوش رفت و عثمان چنین نوشت: «اما بعد من عمر بن الخطاب را خلیفه شما کردم و در نیکخواهی شما کوشیدم.» آنگاه ابوبکر به خود آمد و گفت بخوان چه نوشتی

و چون عثمان آنچه را نوشته بود بخواند ابوبکر تکبیر به زبان آورد و گفت: «به خدا بیم کردی اگر در حال بیهوشی جان بدهم اختلاف در مردم افتد؟»

۱- . اسرار سقیفه: الاستاد رضا المظفر، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، انتشارات انصاریان، ص ۳۵ تا ۳۷.

ص : ۴۸۳

عثمان گفت: آری.

ابوبکر گفت: خدایت پاداش دهد. (۱)

ابن اثیر نیز همین خبر را در تاریخ کامل خود چنین نقل می کند:

(ابوبکر که می خواست عمر را به جانشینی خود برگزیند، با نزدیکان خود مشورت می کرد و آنها را به قبول نظر خود وامی داشت، برای همین منظور هر یک را جداگانه دعوت و او را به قبول نظر خود وامی داشت.

(طلحه بن عییدالله بر ابوبکر وارد شد و گفت: تو عمر را بر مردم خلیفه کردی و حال آن که با وجود تو مردم از او رنج می بردند؛ پس او اگر تنها بماند و تو نزد خدای خودروی چه کار خواهد کرد. تو نزد خداوند از کارهای او نسبت به مردم مسئول خواهی بود و خداوند از تو مؤاخذه خواهد کرد. ابوبکر گفت مرا بنشانید. او را نشانند. (سخت بیمار بود) گفت: طلحه تو مرا از خدا می ترسانی، من اگر نزد خدا بروم خواهم گفت بهترین مردم را برای مردم به کار تو وادار کردم.

سپس ابوبکر عثمان را به خلوت دعوت کرد که عهدنامه (خلافت عمر) را بنویسد گفت: بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم، این عهدنامه ابوبکر است برای عموم مسلمین اما بعد: سپس به حال اغما خاموش شد عثمان خود سرانه نوشت که من (ابوبکر) عمر بن الخطاب را برای خلافت شما برگزیدم و از او بهتر ندیدم که خوبی را از شما دریغ داشته باشم سپس ابوبکر به هوش آمد گفت هر چه نوشتی برای من بخوان. عثمان هم هر چه به قلم آمده بود خواند. ابوبکر تکبیر نمود (الله اکبر گفت) و گفت:

گویا تو ترسیدی بعد از مرگ من مردم دچار اختلاف شوند، که این جمله را نوشتی و من در حال اغما بودم و تویم این را داشتی که هوشیار نشوم. عثمان گفت آری چنین است. ابوبکر گفت: خداوند به تو پاداش خوب بدهد.

چون عهدنامه نوشته شد، ابوبکر دستور داد آن را در ملأ عام بخوانند، مردم را جمع کردند، ابوبکر عهدنامه را به غلام خود داد عمر هم همراه او بود. عمر که

۱- . طبری، ج ۴، ص ۱۵۷۱.

ص: ۴۸۴

رسید به مردم گفت: هان گوش فرا دارید که خلیفه پیغمبر در نصیحت و تربیت شما مجاهده کرد و چیزی فرو نگذاشته مردم آرام گرفته گوش دادند چون آن نامه را خواند همه شنیدند و اطاعت نمودند، ابوبکر هم خود در آن اجتماع حاضر شد. و گفت آیا از این خشنود هستید که من چنین کسی را برای خلافت شما برگزیده ام؟ ما یکی از خویشان خود را اختیار نکردیم. (۱)

این گزارش طبری و ابن اثیر سزاوار تأمل و شکافتن بعض حقایق درونی جریان امر خلافت و جانشینی پیامبر مکرم اسلام صلی

الله علیه و آله می باشد.

اول اینکه علی رغم مسئله غدیر و خطبه عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله در وادی غدیر و سفارشهای پیش از آن درباره ثقلین و توصیه ها و تذکرات مکرر آن حضرت درباره علی علیه السلام و برادر قرار دادن علی علیه السلام را برای خود؛ در این مدت کم از غدیر تا فوت حضرت رسالت پناه موضوع خلافت و امامت علی علیه السلام را نادیده گرفتن.

دوم موضوع بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و توجه آن حضرت به اینکه لازم است به صراحت بنویسد که بعد از من چه کسی خلیفه مسلمین است، و موانع و صحنه هایی که به وجود آوردند که مانع نوشتن و وصیت کتبی رسول خدا تا آنجا که در آن حال بیماری به شدت ناراحت شد و دستور داد همه از اطاق من خارج شوید؛

اما در بیماری ابوبکر او با آرامش کامل می خواهد پیش از رفتن از دنیا تکلیف مسلمانان را تعیین کند! و در حالت اغمای ابوبکر عثمان نخوانده ملا عمر را تعیین می کند، و ابوبکر چون به هوش می آید، از اینکه عثمان منویات او را نوشته تکبیر می گوید و عثمان را مورد تقدیر قرار می دهد، و عهدنامه را شخص عمر می آورد در ملا عام می خواند و از مردم قبولی می خواهد و اگر هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور آن یگانه عالم به جنجال آفرینی و نعوذ بالله به اهانت پیامبر صلی الله علیه و آله که (انه لیهرج) انجامیده است، اینجا خود ابوبکر هم در جمع حضور پیدا می کند.

و سوم که اهمیت آن از همه بیشتر است و باید توجه مخصوص مبذول شود

۱- ابن اثیر کامل، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۴ ترجمه خلیلی به اهتمام دکتر سادات ناصری - طبری، ج ۴، ص ۱۵۷۱.

ص : ۴۸۵

این است که آن دسته از راویان حدیث غدیر که همسو با مخالفین علی علیه السلام بودند، سعی کردند مسئله غدیر و موضوع نصب علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت و خلافت را از مجرای صحیح آن که امر پروردگار و دارای اهمیت این چنین است که: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» را، با اطلاع رسانی های متفاوت از مقام فرمان الهی و ربوبی خود فرود آرند و به مرتبه سفارش دوستی با علی علیه السلام برسانند، و در ضمن به نحو اشاره و کنایه القا شود که پیامبر خویشاوند و داماد خود را بر دیگران ترجیح داد و به جانشینی خود انتخاب کرد، و این خلاف دأب عرب است.

این ادعا، لایه زیرین تبلیغات و در گوشیه های گزارش حجهالوداع و سفر پیامبر از مدینه به مکه و از مکه به غدیر و از غدیر به مدینه است.

مسلمانان اطراف مدینه و حتی مسافرین مدینه را منافقین گنج تبلیغاتی کردند و با عادات و خلق و خوئی که اعراب از لحاظ تربیتی و آداب و رسوم قبیله ای پیش از اسلام داشتند، تسلط بر افکار عمومی آسان بود و توانستند مقصد خود را که نادیده گرفتن نصب الهی علی علیه السلام به خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود را در اذهان جاگیر، و زمینه را برای پیشبرد مقاصد خود آماده کنند و کردند.

اما از آنجا که خورشید همیشه زیر ابر پنهان نمی ماند، ابوبکر بیمار، از سر غفلت افشاگری می کند.

و صریح می گوید: آیا از این خشنود هستید که من چنین کسی را برای خلافت شما برگزیدم، ما یکی از خویشاوندان خود را اختیار نکردیم، به این جمله آخر قول ابی بکر توجه شود که یادآوری می کند و در واقع کنایه می زند که کاری که پیامبر کرد و علی علیه السلام را که خویشاوند و داماد او بود، به جانشینی خود انتخاب کرد و ما آن را نپذیرفتم، حال من چنین کاری را نکردم که خلیفه انتخابی من مورد قبول شما باشد.

مسئله فرمان الهی و رسالت پیامبر و شایستگی و همه آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم مطرح و در طول سفر حجه الوداع به آنها سفارش و پی در پی تأکید فرموده بود را زیر سؤال می برد، و مسئله خویشاوندی و به کنایه موروثی شدن خلافت را مورد نقد قرار می دهد؛ که ما یکی از خویشاوندان خود را برای خلافت بعد از خود

ص : ۴۸۶

انتخاب نکردیم؛ چنانکه پیامبر در غدیر خم کرد و ما نپذیرفتیم!

باز در تأیید این قول طبری می نویسد: ابو السفر گوید: ابوبکر از ابریزگاه درآمد، اسماء دختر عمیس زیر بغل او را گرفته بود و دستان اسماء خالکوبی بود، ابوبکر گفت: «آیا کسی را که خلیفه شما می کنم مورد رضایت شما هست؟ به خدا درباره این کار سخت دقت کردم و خلافت را به خویشاوندان ندادم، عمر بن الخطاب را خلیفه شما کردم بشنوید و اطاعت کنید، و در دنبال قیس گوید: عمر بن الخطاب را دیدم که نشسته بود و کسان با وی بودند، و عمر شاخه ای به دست داشت و می گفت: ای مردم! گفتار خلیفه پیامبر را بشنوید و اطاعت کنید که می گوید: در کار شما سخت کوشیدم.

گوید: شدید غلام ابوبکر نیز با عمر بود و مکتوب که درباره خلافت عمر نوشته بود همراه داشت. (۱)

ابوبکر در جمادی الاول بیمار شد و در نیمه جمادی الآخر ده روز پیش از فتح یرموک در گذشت (۲) کار ابوبکر در ایام شاهی آذرمیدخت به سر رسید و یک سوی سواد قلمرو وی بود که بمرد (۳) خلافت ابوبکر دو سال و چهارماه چهار روز کم بود و شصت و سه ساله بود که در گذشت. (۴)

خلاصه رفتار علی علیه السلام در زمان ریاست ابوبکر

چون ابوبکر بر مسند مستقر شد و همکاری تنگاتنگ عمر با ابوبکر کار ابی بکر را نضج بخشید، علی علیه السلام مصلحت اسلام و خود را در گوشه گیری و سکوت دانست و از رفت و آمد با مردم کناره گرفت، و به کاری سزاوار که در دیگر سو در پیش داشت پرداخت، و آن جمع آوری اجزای پراکنده کتاب خدا بود که

۱- طبری، ج ۴، ص ۱۵۷۱.

۲- همان، ص ۱۵۳۴.

۳- . همان، ص ۱۵۵۷.

۴- . همان، ص ۱۵۶۳.

ص : ۴۸۷

بهترین وسیله آرامش او می گردید. نوشته اند که بعد از وفات فاطمه علیهاالسلام و تا شش ماه که از بیعت ابی بکر می گذشت خانه او کعبه آمال دلدادگان و اصحاب او بود که لحظه ای او را تنها نمی گذاشتند.

آری علی علیه السلام همانند کسی که خار در چشم و استخوان در گلو داشت برای حفظ اسلام و جلوگیری از درگیری ها خود را کنار کشید.

او پیش از این نیز برای پیشرفت اسلام همه وجود و توان خود را به کار بسته بود و امروز هم برای حفظ اسلام توانست از حق و میراث الهی خود چشم را بسته نگاه دارد.

امام علی بن ابیطالب علیه السلام از این پس بدون توجه به اینکه حق او غصب شده است، مشکلات و دشواری های فکری و رفتاری مردم را می دید و می سنجید و پیوسته با راهنمایی در مسایل علمی و پیچیده قضایی به اتکاء قرآن و دستورها و رفتارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم و دستگاه حکومت را یاری می رساند.

(ابوبکر با شیوه های متفاوت چند نمونه زیر توانست به مدت دو سال و سه ماه یا چهار ماه زمام مسلمین را در دست نگهدارد و سپس آن را طبق وصیت کتبی بر عمر بن الخطاب وانهاد.

ابوبکر به زیاد بن ولید بیاضی نوشت که با مرتدان یمن و کسانی که زکات نمی دهند نبرد کند کننده را چندین پادشاه بود که عنوان پادشاهی داشتند و هر یک از ایشان را علفچری بود که جز آن را نمی چرانید.

هنگامی که [اینان] در قرقگاههای خود بودند، زیاد شبانه بر ایشان تاخت [غافلگیر کرد] و آنها را دستگیر و چارپایان و بر دگان بسیاری به دست آورد پس اشعث بن قیس سر راه بر ایشان گرفت و اسیران را از دست آنان باز ستاند، و چون ارتداد اشعث و کاری که انجام داد به ابی بکر رسید، عکرمه بن ابی جهل را با لشکری برای جنگ ایشان فرستاد، وی هنگامی رسید، که زیاد بن لبید و مهاجر بن ابی امیه آنان را (اشعث و یاران او را) در میان گرفته و بسیاری از آنان را کشته و غنیمت های بسیاری به دست آورده بودند، پس مهاجر و زیاد به همراهان خود گفتند: برادران شما از حجاز رسیده اند آنها را شریک خویش گردانید و به آنان ببخشید، اشعث خواستار صلح شد و برای بستگان خویش امان گرفت و از خود

ص : ۴۸۸

فراموش کرد، چون عکرمه صلحنامه را خواند و نام اشعث را ندید تکبیر گفت و اشعث را گرفت و در بند نزد ابوبکر آورد، پس ابوبکر بر او منت نهاد و آزادش کرد و خواهر خویش ام فروه را به او تزویج کرد. (۱)

(أياس بن عبدالله بن فضاء سلمی بر ابوبکر در آمد و گفت ای جانشین رسول خدا من به دین اسلام در آمده ام، پس ابوبکر سلاحی به او بخشید و آياس از نزد او رفت، به ابوبکر خبر دادند که آياس راهزنی می کند، ابوبکر به طریقه بن حاجزه نوشت که دشمن خدا پسر فضاء از نزد من رفت و من خبر یافته ام که او راهزنی می کند دستگیرش کن، طریقه به سوی آياس رهسپار شد، و گروهی از یاران او را کشت و سپس او را دید، آياس گفت من مسلمانم و بر من دروغ بسته اند. طریقه گفت اگر راست می گویی تن به اسیری ده تا نزد ابوبکر آیی، آياس تن به اسیری داد و چون طریقه او را پیش ابوبکر آورد، ابوبکر او را (ایاس را) به بقیع برد و به آتش سوزانید. (۲)

ابوبکر برای نبرد با کسانی که زکات نمی دادند [یا نمی فرستادند؟] لشکر فرستاد و گفت اگر زانوبند شتری (یا زکات یک سال) را از من دریغ دارند با ایشان نبرد کنم، و به خالد بن ولید نوشت که بر سر مالک بن نویره یربوعی رود، پس خالد سوی ایشان رهسپار شد، و گفته اند که او (مالک) ایشان را (قوم خود را) ترسانیده و بیم داده بود پس مالک بن نویره برای مناظره نزد خالد آمد، و زنش نیز در پی رسید و خالد که او را (آن زن را) دید شیفته وی گردید، پس به مالک گفت: به خدا قسم به آنچه در دست داری نمی رسم تا تو را بکشم پس نگاهی به مالک کرد و گردن او را زد و زنش را به همسری گرفت، ابو قتاده به ابوبکر پیوست و به او گزارش داد و سوگند یاد کرد که زیر لوای خالد به جهاد نرود چه او مالک را که مسلمان بود کشته [و زنش را تصاحب کرده] پس عمر بن الخطاب به ابوبکر گفت: ای جانشین رسول خدا خالد مردی مسلمان را کشته و زنش را در

۱- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰ - ۱۱.

۲- . همان، ص ۱۴.

ص : ۴۸۹

همان روز به همسری گرفته است ابوبکر به خالد نوشت و او نزد ابوبکر آمد و گفت من اجتهاد کردم و آن را صواب پنداشتم و خطا کردم، [ابوبکر او را معاف داشت، اما عمر از خالد ناراضی ماند تا روزی که به خلافت رسید او را بر کنار کرد] (۱)

مغیره گوید: ابوبکر سالاری جنگ عراق را به خالد بن ولید داد و به او نوشت که از پایین عراق در آید، و به عیاض که سالاری جنگ عراق را به او نیز داده بود، نوشت که از بالای عراق در آید و سوی حیره روند، و هر که زودتر آنجا رسد سالاری از اوست و دیگران مطیع او شوند، و نوشته بود چون به حیره در آمدید و اردوگاههای پارسیان را پراکنده کرده و خطر حمله به مسلمانان از پشت نبود، یکی در حیره بماند و عقبدار مسلمانان و رفیق خویش باشد، و دیگری در خانه پارسیان و قرارگاه قوتشان مداین به آنها حمله کند.

شعبی گوید: خالد پیش از حرکت به همراهی آزاده، به هرمز که در آن هنگام مرزدار بود چنین نوشت:

«اسلام بیار تا سالم بمانی یا تسلیم شو و جزیه بده و گرنه کسی جز خویشتن را ملامت مکن که با قومی به سوی تو آمده ام که مرگ را چنان دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید» (۲) ابن هبثم گوید: هرمزان با خالد روبرو شد و گفت: «مردی به

مردی» ضربتی میان خالد و هرمز رد و بدل شد و خالد بر او چیره شد، حامیان هرمز حمله کردند و خالد را در میان گرفتند، اما خالد از کشتن هرمزان بازماند، و قعقاع بن عمرو حمله برد و حامیان هرمز را از پای در آورد، و مسلمانان تا شب به تعاقب آنها پرداختند، خالد اثاث آنها را (قوم را) فراهم آورد که زنجیرها نیز در آن بود و هر یک بار یک شتر بود که هزار رطل وزن داشت و این جنگ را ذات السلاسل نامیدند.

شعبی گوید کلاه های پارسیان به نسبت اعتباری که در قوم خود داشتند

۱- همان، ص ۹-۱۰.

۲- طبری، ج ۴، ص ۱۴۸۴.

ص : ۴۹۰

گرانقدر بود هر کس مقامش والا بود کلاهش یکصد هزار درهم می ارزید، و کلاه هرمز یکصد هزار درم نقره و جواهر نشان داشت که ابوبکر آن را به خالد داد.(۱)

قارن که از مداین برای کمک به هرمزان می آمد، با هزیمت شدگان روبرو شد و باز همدل شدند و باز گشتند و در مذار اردو زدند.

خالد نیز در مذار فرود آمد و با هم روبرو شدند، و معقل زودتر از خالد با قارن روبرو شد و او را کشت و بسیار کس از پارسیان دیگر که گفته اند در مذار سی هزار کس از پارسیان کشته شدند.

پس از جنگ غنایم را جمع و زن و فرزند جنگاوران و کسانی که به آنها کمک کرده بودند را به اسیری گرفتند و کشاورزانی که تعهد پرداخت خراج کردند به حال خود گذاشت.

خالد سعید بن عثمان را سالاری سپاه داد و مقرر ترنی را عامل وصول خراج کرد، و خود مراقب دشمن و اخبار آن بود.(۲)

جایان که سرکرده عجمی ها بود، در الیس مقابل خالد فرود آمد، و عبدالاسود و ابجر را بر دو پهلوی سپاه گماشت، آرایش خالد نیز همانند جنگ های پیشین بود، جنگی سخت افتاد و مشرکان منتظر آمدن بهمن و جاذوبه را داشتند، و مقاومت و پافشاری می کردند خالد گفت: «خدایا نذر می کنم که اگر بر آنها دست یافتم چندان از آنها بکشم که خونهایشان را در رودشان روان کنم، چون مسلمانان غالب شدند، خالد گفت تا منادی میان مردم ندا دهد: اسیر بگیرید، اسیر بگیرید هیچ کس را نکشید مگر مقاومت کند، سواران گروه گروه اسیر می آوردند، و خالد کسانی را معین کرده بود گردنشان را در رود می زدند و یک روز و یک شب چنین کردند و فردا و پس فردا در تعقیب آنها بودند تا به نهرین رسیدند و از هر سوی الیس همین مقدار پیش رفتند و گردن همه را زدند ... بعد از مقداری نقل قصه راجع به خون و زمین مغیره گوید: بر رود آسیاها بود و سه روز پیایی با آب خون آلود

۱- همان، ص ۱۴۸۶.

۲- همان، ص ۱۴۸۸.

ص : ۴۹۱

قوت سپاه را که هجده هزار کس یا بیشتر بودند آرد کردند.(۱)

مثنی بن حارثه و ابو عبید بن مسعود

(طبری گوید: نخستین کاری که عمر کرد این بود که پیش از نماز صبح همان شب که ابوبکر مرده بود، کسان را دعوت کرد که با مثنی بن حارثه شیبانی سوی دیار پارسیان روند، صبحگاه با مردم بیعت کرد و باز کسان را به رفتن به سوی پارسیان دعوت کرد، کسان رفته رفته می آمدند و بیعت می کردند و بیعت تا سه روز طول کشید و هر روز عمر مردم را برای رفتن دعوت می کرد اما هیچکس داوطلب دیار پارسیان نمی شد که جبهه پارسیان را ناخوشایند می دانستند، روز چهارم باز عمر کسان را به رفتن به عراق دعوت کرد و نخستین داوطلب ابو عبید بن مسعود بود، پس از او سعد بن عبید انصاری همپیمان فزازه بود، که در جنگ پل گریخته بود و هر جبهه را به او عرضه می کردند از رفتن دریغ کرده بود، اینک به تلافی رفتن به عراق را پذیرفت و دیگران هم پس از او آماده شدند.

مثنی بن حارثه به سخن ایستاد و مردم را گفت: این جبهه را سخت ندانید که ما روستاهای پارسیان را گرفته ایم و بر بهترین نیمه سواد تسلط داریم و به آنها دست اندازی کرده ایم.

آنگاه عمر به سخن ایستاد و گفت حجاز جای ماندن شما نیست، آذوقه خود را جای دیگر بجوید که مردم حجاز هم جز به این وسیله نیرو نگیرند، مهاجرین الی الله کجایند، روان شوید که خدا وعده داده است که اسلام را بر همه دنیا غلبه می دهد و یاران خدا را نیرو می بخشد، بندگان صالح خدا کجایند؟

نخستین داوطلب ابو عبید بن مسعود بود پس از آن سعد بن عبید و سلیط بن قیس و چون گروه برای حرکت آماده شدند، به عمر گفتند یکی از مسلمانان اولیه از مهاجرین یا انصار را سالار قوم کن.

عمر گفت: چنین نکنم چرا که شما اول و سبقت در این کار گرفتید و سزاوار

۱- همان، ص ۹۳۱۴ و ۹۴۱۴.

ص : ۴۹۲

ریاست، آن کسان هستند که زودتر از همه حرکت را پذیرفته اند.

اما به ابو عبید گفت به یاران پیامبر گوش فرا دار و آنها را در کارها شرکت ده و از مشاوری آنها بهره گیر.(۱)

طبری ادامه می دهد (نخستین کاری که عمر در خلافت خویش هماهنگ با بیعت کرد راهی کردن ابو عبید بود، آنگاه مردم نجران را برون کرد.

سپس مرتد شدگان را دعوت کرد که از هر سو بیایند و آنها را سوی شام و عراق فرستاد (۲).

خواننده هوشمند می تواند از همین چند سطر خبر اول از بیعت و آماده کردن سپاه برای حمله به عراق آن روز و عراق و ایران امروز دریابد که سپاهی که برای عرضه اسلام به ایرانیان به طرف ایران سرازیر شد چگونه اشخاصی بودند، (مرتد شدگان) که در سالهای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را پذیرفته بودند و با رحلت حضرت از دین برگشتند و باز در زمان ابوبکر به زور شمشیر تسلیم و به اسلام بازگشتند؛ این گونه مردم که به ایران هجوم آوردند، چه توقعی باید از آنها داشت آیا در واقع قصدشان ترویج دین و عرضه مسلمانی بود یا کشورگشایی و تصاحب سرزمین و به دست آوردن زر و زور.

از دیگر کارهای نخستین عمر این بود که اسیران مرتدان را به قبیله های ایشان بازگردانید و گفت من خوش ندارم که بردگی به عرب معمول گردد. (۳)

توجه شود این اسیران که مسلمان نبودند که اگر مسلمان بودند می باید آزاد باشند پس یعنی اسیران مرتد عرب را به سوی قبیله هایشان باز گردانید که این مزیت عرب بر غیر عرب بود؛ به صواب دید عمر عرب مرتد باید آزاد باشد.

طبری، ج ۴، ص ۹۲ ۱۵ - ۹۳ ۱۵.

طبری گوید، مثنی با ده کس از مدینه سوی حیره آمد و ابو عبید یک ماه بعد به او پیوست مثنی پانزده روز در حیره بماند، رستم به دهقانان سواد نامه نوشت

۱- همان، ص ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸.

۲- همان، ص ۹۲ ۱۵.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹.

ص: ۴۹۳

که بر مسلمانان بشورند، و در هر روستا مردی را نهاد که مردم را بشورانند. جاپان را سوی بهقباد پایین فرستاد و نرسی را به کسکر، و روزی را برای این کار معین کرد و سپاهی برای جنگ مثنی فرستاد، مثنی خبر یافت و اردوگاه های اطراف را فراهم آورد، و محتاط شد و جاپان شتاب کرد و شورش آغاز کرد و در نمارق فرود آمد و کسان پیایی بیامدند، نرسی نیز بیامد و در زندرود مقر گرفت و مردم روستاها از بالا تا پایین فرات بشوریدند.

آنگاه مثنی با جماعتی برون شد تا در خفان مقر گیرد و از پشت آسیبی به او نرسد و همچنان بود تا ابو عبید پیش وی آمد، ابو عبید سالار قوم بود و یک روز در خفان بماند تا همراهانش بیاسایند و بسیار کس از شورشیان بر جاپان فراهم بودند.

آنگاه ابوعبید از پس آسودن مردم و مرکبان حرکت کرد و مثنی را بر سواران گماشت، پهلوی راست را به والقی بن جیدار داد، پهلوی چپ را به عمرو بن هیشم بن صلت بن حبیب سلیمی سپرد، پهلوداران گروه جاپان جشس ماه و مردان شاه بودند، سپاه مسلمانان در نمارق فرود آمد و جنگی سخت کردند که خدا پارسیان را هزیمت کرد و جاپان اسیر شد. مطرب بن فضه او را اسیر کرد، مردانشاه نیز اسیر شد اکتل بن شماخ عکلی او را اسیر کرد، اکتل گردن مردان شاه را زد اما مطرب بن فضه از جاپان فریب خورد و چیزی گرفت و او را رها کرد و مسلمانان وی را باز گرفتند و پیش ابوعبید آوردند و گفتند: «این شاه است و باید او را کشت» اما ابوعبید گفت: «در مورد کشتن او از خدا بیم دارم که یکی از مسلمانان امانش داده است و مسلمانان در کار دوستی و همدلی چون یک پیکرند و هر چه را یکی تعهد کند تعهد همگان است»

گفتند: این شاه است. گفت: «و گر چه شاه باشد» و او را رها کرد(۱) ابوعمران حفص گوید پارسیان ده سال کار جنگ را به رستم سپردند و او را به شاهی برداشتند. رستم منجم بود و علم نجوم نیک می دانست، یکی به او گفت: تو که

۱- . طبری، ج ۴، ص ۹۳ ۱۵.

ص: ۴۹۴

واقع حال را می دانی، چرا این کار را پذیرفتی؟ رستم گفت: از روی طمع و علاقه به ریاست.

رستم به مردم سوادنامه نوشت و سران را پیش آنها فرستاد که بر مسلمانان بشوریدند با قوم گفته بود نخستین کسی که بشورد سالار شماست جاپان در ناحیه فرات بادقلی بشورید و کسان از پس وی سر به شورش برداشتند.

مسلمانان در حیره پیش مثنی رفتند و او در خفان فرود آمد و آنجا مقاومت کرد تا ابوعبید بیامد که بر مثنی و دیگران سالاری داشت، جاپان در نمارق فرود آمد و ابو عبید از خفان سوی وی رفت و در نمارق تلاقی شد که خدا پارسیان را هزیمت کرد، و مسلمانان چندان که خواستند از آنها بکشتند.

آنگاه ابوعبید غنیمت ها را تقسیم کرد عطر بسیار در آن میان بود بخشش کرد و خمس غنیمت را به مدینه فرستاد.(۱)

(گوید: چون پارسیان در جنگ نمارق هزیمت شدند و باقیمانده گان سوی نرسی روان گردیدند که در اردوگاه خویش بود، ابوعبید ندای رحیل داد و به چابکسواران گفت آنها را تا اردوگاه نرسی تعقیب و نابودشان کنید(۲) گوید: ابوعبید در کسگر بماند و مثنی را به سوی باروسما فرستاد و والقی را سوی زوایی، و عاصم را سوی نهر جریر که همه کسانی را که فراهم کرده بودند هزیمت کرده و ویرانی و اسیر گرفتند، از جمله جاها که مثنی ویران کرد و اسیر گرفت زندرود و بسریسی بود، ابوزعل از جمله اسیران زندرود بود.

عاصم نیز مردم بیتیق و نهر جویر را به اسیری گرفت، ابوالصلت از جمله اسیران والقی بود.

فروخ و فرونداد پیش مثنی آمدند که جزیه دهند و در حمایت مسلمانان باشند و زمینشان محفوظ ماند ابوعبید یکی را به

۱- . همان، ص ۹۴ ۱۵.

۲- . همان، ص ۹۵ ۱۵.

ص : ۴۹۵

مانند آن از زوبی و کسگر برای عجله در کار، کسان را به آنها پیوست و کار بسر رفت و به صلح آمدند و فروخ و فرونداد ظرفها پیش ابوعبید آوردند پر از طعام پارسیان از هر لون پختی و حلواها و چیزهای دیگر و گفتند این را به حرمت و ضیافت تو آوردیم گفت: سپاه را نیز چنین حرمت و ضیافت کردید گفتند آماده نبود چنین خواهیم کرد ابوعبید گفت ما به چیزی که به همه سپاه نرسد حاجت نداریم. (۱) ابن اسحاق نیز گوید: وقتی جالینوس و یارانش هزیمت شدند و ابوعبید وارد باروسما شد، او و یارانش به یکی از دهکده ها درآمدند و مقر گرفتند، برای ابوعبید غذایی ساختند پیش او آوردند، چون آن را بدید گفت: من کسی نیستم که این را بخورم و مسلمانان نخورند گفتند: بخور که همه یاران تو در محل اقامتشان را غذایی چنین یا بهتر از این داده اند.

ابوعبید بخورد و چون کسان بیامدند از غذایشان پرسید و غذایی را که برای آنها برده بودند با وی بگفتند. (۲)

جریر بن عبدالله از جمله سپاهیان اسلام که به ایران سرازیر شدند، از کسانی است که پیش از این بزرگ عشیره خود بود و چون محل سکونت مناسب نداشتند، یعنی از لحاظ آب و مرتع و غیره برای زندگی سخت در تنگنا قرار داشتند به قوم خود دستور داد که پخش شوند و در قبایل دیگر به زندگی خود ادامه دهند و خود به مدینه آمده بود و چون خالد بن ولید مأمور حمله شام شد در سپاه خالد بود، جریر در زمان ابوبکر از خالد اجازه گرفت و با چند تن از یاران خود به مدینه نزد ابی بکر آمد و از او خواست که از قبایل اطراف که افراد جریر به آنها ملحق شده بودند بخواهد که افراد جریر را به سوی او گسیل دارند و به جریر ملحق شوند ابوبکر در حال بیماری بود و به کار او نپرداخت ماقع را از طبری می خوانیم:

(چون عمر به خلافت رسید جریر خواسته خود را به او عرضه داشت عمر از

۱- . همان، ص ۹۵ ۱۵.

۲- . همان، ص ۹۸ ۱۵.

ص : ۴۹۶

او شاهد خواست، و چون شاهد آورد به عمال خویش که در قبایل روان بودند، نوشت که هر جا کسی هست که در جاهلیت نسب به بجيله می برده و در اسلام به این نسبت بمانده او را پیش جریر فرستید.

جریر به قوم خویش وعده داده بود که جایی میان عراق و مدینه خواهید داشت. چون مردم بجيله را از میان قبایل آورد بر سر

چاهی مابین مکه و مدینه و عراق با آنها وعده نهاده بود که آنجا فراهم آمدند [جمع و سکنا گزیدند] در این هنگام عمر به جریر گفت: «برود و به مثنی ملحق شود»

جریر گفت: «سوی شام می روم»

عمر گفت: «سوی عراق رو که مسلمانان شام بر دشمن خود تسلط یافته اند» جریر از رفتن دریغ داشت و عمر او را به رفتن وادار کرد و چون آهنگ عراق کردند عمر برای دلجویی او که به رفتن به عراق وادارش کرده بود یک چهارم از خمس غنایمی را که قوم وی در این غذا به دست می آوردند [در آینده] به او و همراهانش وا گذاشت و بخشید جریر و همراهانش به مدینه آمدند و از آنجا آهنگ عراق کردند و به مثنی پیوستند که او را کمک کنند.

گوید: عمر عصفه بن عبدالله ضبی را نیز با جمع ضبیانی که پیرو او بودند به کمک مثنی فرستاد و چنان بود که به همه مرتد شدگان نامه نوشته بود و همه را به سوی مثنی فرستاد. (۱)

واقعۀ بویب: حمله اعراب به ایران

همین وقایع را از کامل ابن اثیر می خوانیم: جریر بن عبدالله رئیس قبیله (بجیله) بود که افراد آن پراکنده بودند و در زمان پیامبر جریر از آن حضرت خواسته بود که پیامبر دستور دهد افراد قبیله او در یکجا جمع شوند پیامبر صلی الله علیه و آله وعده انجام خواهش او را داد اما فرصت نشد جریر از ابی بکر نیز همین تقاضا را داشت و ابوبکر اجابت نکرد.

۱- همان، ص ۱۶۰۷.

ص: ۴۹۷

هنگامی که عمر مردم را برای فرستادن به عراق (ایران) به یاری مثنی بن حارثه دعوت می کرد، جریر خواهش خود را تکرار کرد و عمر دستور داد، هر کس منتسب به قبیله بجیله است زیر لوای جریر جمع شوند، چون افراد قبیله بجیله جمع شدند، عمر به آنها دستور داد به عراق بروند و آنها خودداری کردند، که می خواستند به سوی شام بروند، عمر بر آنها این امتیاز را تعیین کرد که یک ربع خمس به آنها اختصاص یابد؛ و آنها قبول و به سوی مثنی روانه شدند.

عمر به مرتدین (که دوباره مسلمان شده بودند!) نوشت که آماده جنگ شوند و هر کس از مرتدین می رسید او را فوراً نزد مثنی می فرستاد. (۱)

گوشه هایی از جنگ بویب قتل و غارت یا دعوت به اسلام

از طبری می خوانیم:

زیاد گوید پس از جنگ پل مثنی کس پیش کمکیان مجاور خود فرستاد و گروهی بسیار سوی وی آمدن گرفتند رستم و

فیروزان از این خبر یافتند و خبر گیران با آنها بگفتند که مسلمانان در انتظار کمک به سر می برند، و همسخن شدند که مهران همدانی را بفرستند تا در کار خویش بنگرند و مهران با سواران روان شد و به او گفتند آهنگ حیره کند، مثنی از آمدن وی خبر یافت، در این وقت با گروه هایی که به کمک وی آمده بودند در مرج السباخ میان قادسیه و خفان اردو زده بود، بشر و کنانه به او خبر آوردند، در این وقت بشیر در حیره بود به این سبب سوی فرات بادقلى رفت و کس پیش جریر و همراهان وی فرستاد که خبری به ما رسید که با وجود آن اقامت نتوانستیم تا شما نیز پیش ما آیید. در پیوستن به ما شتاب کنید و وعده گاه ما در بویب باشد جریر کمکی مثنی بود [چنانچه از پیش گذشت].

مثنی نیز به عصمه و همراهانش و همه سرداران دیگر که کمکی او بودند به همین مضمون نامه نوشت و گفت: از راه جوف سوی من آیید، آنها نیز به عبور از قادسیه و جوف آهنگ وی کردند، مثنی از میان سواد عبور کرد و از نهر خورتق

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۰.

ص : ۴۹۸

گذشت و عصمه با همراهان خود از نجف گذشت و جریر با همراهان از جوف گذشت و همگی پیش مثنی رسیدند. (۱)

مجالد گوید: جنگجویان بنی کنانه وازد که هفتصد کس بودند پیش عمر آمدند گفت: کدام جبهه را بیشتر دوست دارید؟

گفتند شام را که کسان ما بیشتر از ما آنجا رفته اند.

عمر گفت: آنجا به قدر کفایت کس هست عراق، عراق، دیاری را که خدا شوکت و شمار مردم آن را کاسته بگذارید و به

جهد قومی روید که معاش مرفه دارند، شاید خدایتان از آن نصیبی دهد و با دیگر کسان خود آسوده سر کنید. (۲)

گویند: وقتی فیروزان و رستم همسخن شدند که مهران را به جنگ مثنی فرستند از پوران اجازه خواستند، و چنان بود که وقتی کاری داشتند به وی نزدیک می شدند تا با وی درباره آن سخن کنند، و چون رأی خویش را بگفتند از شمار سپاه سخن آوردند و چنان بود که پارسیان پیش از هجوم عربان سپاه بسیار به جایی نمی فرستادند و همین که کثرت سپاه را با پوران گفتند، وی گفت: چرا پارسیان مانند روزگار پیش سوی عربان نمی روند و چرا کار سپاه همانند آن نیست که پادشاهان پیشین می فرستادند.

گفتند در آن روزگار دشمنان ما ترسان بودند و اکنون ترس در ما افتاده است پوران رأی آنها را پذیرفت و مهران با سپاه خویش برفت و بر ساحل فرات اردو زد، مثنی و سپاه وی بر ساحل دیگر بودند و فرات در میانه بود.

در این وقت، انس بن هلال نمری با جمعی از مسیحیان نمر که اسبانی همراه داشتند به کمک مثنی آمدند، و نیز ابن مردی فهر تغلبی با جمعی از مسیحیان ثعلب که اسبانی همراه داشتند بیامدند نام ابن مردی عبدالله بن کلیب بن خالد بود مردم نصاری وقتی دیدند که عربان در مقابل عجمان اردو زده اند گفته بودند ما نیز عرب هستیم و همراه قوم خودمان می جنگیم.

۱- .طبری، ج ۴، ص ۱۶۰۸.

۲- .همان، ص ۱۶۱۱.

ص : ۴۹۹

آنگاه مهران [به سپاه اعراب] گفت: «یا شما به طرف ما عبور کنید یا ما به طرف شما عبور می کنیم.

مسلمانان گفتند: شما عبور کنید.

پارسیان از بسوسیا سوی شومیا آمدند که محل دارالرزق بود.

محضر گوید: وقتی عجمان اجازه عبور یافتند و در محل دارالرزق قرار گرفتند به آرایش پرداختند و در سه صف به مقابله مسلمانان آمدند که با هر صف یک فیل بود و پیادگان پیشاپیش فیل بودند و هنگام آمدن سرود می خواندند.

مثنی به مسلمانان گفت: آنچه می شنوید بیهوده است خاموش بمانید و قوم خاموش ماندند پارسیان نزدیک مسلمانان شدند و از جانب نهر بنی سلیم که اکنون نیز نهر بنی سلیم نزدیک آنجاست آمدند، و مسلمانان مابین جایی که اکنون نهر بنی سلیم هست این سوی نهر صف بسته بودند.

چون مثنی برون شد بر صف های خویش گذشت و با آنها سخن کرد، گفت: من سه بار تکبیر می گویم که آماده شوید و با تکبیر چهارم حمله برید، و چون تکبیر اول بگفت پارسیان حمله آوردند و مسلمانان با اولین تکبیر در آنها آویختند و جنگ مغلوبه شد.

در این روز مسعود و بعضی دیگر از سران مسلمانان زخمدار شدند که آنها را از معرکه به در بردند، و چنان بود که گفته بودند اگر ما کشته شدیم دست از جنگ نکشید که سپاه سستی گیرد مجاوران خود را یاری دهید.

جنگاوران قلب مسلمانان در قلب مشرکان بسیار کس بکشتند، نوجوانی از نصرانیان تغلب مهران را بکشت و بر اسب او نشست و مثنی سلاح و جامه وی را به سالار سواران داد. بدان سان وقتی مشرکی به دست سواری کشته می شد، جامه و سلاح وی از آن سالار جمع بود، غلام تغلبی دو سالار داشت یکی جریر، و دیگری ابن هوبر که سلاح و جامه مهران بین آن دو تقسیم شد. (۱)

سعید بن مرزبان گوید: جریر و منذر در قتل مهران شرکت داشتند و درباره

۱- .همان، ص ۱۶۱۵ - ۱۶۱۴.

ص : ۵۰۰

سلاح وی اختلاف کردند و داوری پیش مثنی بردند و او سلاح و کمر بند و طوقها را بر آنها تقسیم کرد.^(۱)

ابن روق گوید: به خدا ما سوی بویب می رفتیم و در آنجا مابین محل سکون و بنی سلیم، استخوان های سر و اعضای کشتگان را می دیدیم که سپید بود و می درخشید و مایه عبرت بود.

گوید: کسانی که آن را دیدند تخمین زدند که استخوان یکصد هزار کس بود و همچنان بود و بود تا چاک خانه ها آن را بپوشانید.

باز گوید: در جنگ بویب چون جناح مشرکان شکسته شد مثنی با مسلمانان در قلب سپاه برای فیروزی آنها دعا می کرد، و کس را به تشجیع آنها می فرستاد و پیغام می داد که مثنی می گوید چنان کنید که می کرده بودید خدا را یاری کنید تا شما را یاری کند تا وقتی که قوم هزیمت کردند و مثنی پیش از آنها به پل رسید و راه عجمان را بست که در ساحل فرات دو گروه شدند و سوی بالا و زیر همی دویدند و سواران مسلمان به دنبالشان رفتند و کشتند و بیجان کردند چنانکه در هیچ یک از جنگ های عرب و عجم این چنین استخوان نماند.^(۲)

ربعی بن عامر بن خالد گوید در جنگ بویب همراه پدرم بودم و بویب را جنگ دهی ها می گفتند، که صد کس در آن روز به شمار آمد که هر یک ده کس را در عرصه جنگ کشته بودند مشرکان مابین جایی که اکنون سکون هست تا ساحل فرات و کنار شرقی بویب کشته شدند به سبب آنکه وقتی هزیمت شدند مثنی پیشدستی کرد و پل را گرفت و آنها راه چپ و راست گرفتند و مسلمانان تا هنگام شب دنبالشان کردند و همه را کشتند.

گوید: مثنی از گرفتن پل پشیمان شد و گفت: «کاری ناروا کردم که خدا مرا از بدی آن حفظ کند که پیشدستی کردم و پل را بستم و چاره آنها را بریدم.

زیاد گوید: مثنی و عصمه و جریر در بویب آذوقه مهران را به غنیمت گرفتند

۱- همان، ص ۱۶۱۶.

۲- همان، ص ۱۶۱۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۴.

که گوسفند و گاو و آرد بود و آن را برای زن و فرزند کسانی که از مدینه آمده بودند فرستاده شد.^(۱)

مثنی گفت: کی؟ دشمن را تا سیب تعقیب می کند [چه کسی تا سیب پیش روی می کند] نخستین کسانی که آن روز دعوت مثنی را پذیرفتند مستبسل و یاران وی بودند که روز پیش می خواسته بود از صف مسلمانان در آید و به دنبال دشمن رود و کسان را ترغیب کرده بود، مثنی بگفت تا پل را برای آنها آماده کردند و آنها را به تعقیب فرستاد پس از آنها مردم بجیله و دیگر سواران مسلمان راهی شدند و به دنبال دشمن تا سیب رفتند. در اردوگاه از جنگاوران پل کس نبود که نرفته باشد، گاو

و اسیر و غنیمت به دست آوردند که مثنی همه را میان آنها تقسیم کرد. و سخت کوشان قبایل را بیشتر داد و یک چهارم خمس را به مساوات بر مردم بجایه تقسیم کرد و سه چهارم را همراه عکرمه به مدینه فرستاد.

سران تعاقب کنندگان از مثنی خواستند که اجازه پیش روی دهد و مثنی اجازه داد و مهاجمان دهکده های اطراف را تاراج کردند مسلمانان بر همه سواد تا دجله تسلط یافتند.(۲)

خبر فنافس

اشاره

زیاد گوید: مثنی در سواد پیشروی کرد و در الیس فرود آمد که یکی از دهکده های انبار بود، و این غذا غذای اخیر انبار و غذای اخیر الیس نام گرفت و دو تن که یکی از اهل انبار و یکی حیری مثنی را به پیشروی ترغیب کردند و هر کدام از بازاری سخن آوردند.

آن که اهل انبار بود مثنی را سوی خنافس دلالت کرد و حیری می گفت سوی بغداد رود مثنی گفت: کدام یک پیش از دیگری است؟ گفتند این دو جا چند منزل از هم فاصله دارد، مثنی گفت کدام یک فوری تر است؟

۱- طبری، ج ۴، ص ۱۶۱۸.

۲- همان، ص ۱۶۲۰.

ص: ۵۰۲

گفتند: بازار خنافس، مردم آنجا روند و قبیله ربیع و قضاعه برای حفاظت بازار آنجا فراهم آیند.

مثنی برای حمله به بازار خنافس آماده شد و هنگامی که پنداشت روز بازار آنجا می رسد آهنگ خنافس کرد و روز بازار خنافس به بازار حمله کرد.

دو گروه از ربیع و قضاعه آنجا بودند سالار گروه قضاعه رومانس بن و بره بود و سالار ربیع سلیل بن قیس بود که بازار را حفاظت می کردند.

مثنی بازار را با هر چه در آن بود به هم ریخت و محافظان را غارت کرد و از همان راه که رفته بود بازگشت و صبحگاهان به دهقانان انبار رسید، که حصاری شدند، و چون او را شناختند از قلعه فرود آمدند، و علف و توشه دادند و بلدهایی برای راه بغداد پیش وی آوردند و مثنی آهنگ بازار بغداد کرد، و صبحگاهان آنجا رسید.

هنگامی که مثنی در انبار بود مسلمانان در سواد پیشروی می کردند و مابین اسفل کسکر و اسفل فرات و پل های مثقب تا عین التمر و اراضی مجاور آن که سرزمین فلایج و عال بود تاخت و تاز داشتند.

مخفر گوید: یکی از مردم حیره به مثنی گفت: می خواهی تو را به دهکده ای رهبری کنیم که بازرگانان مداین کسری و بازرگانان سواد سوی آن می روند و هر سال یک بار آنجا فراهم می شوند، و چندان مال همراه دارند که چون بیت المال است و اینک روزهای بازار است و اگر توانی غافلگیر به آنجا حمله بری چندان مال به دست آری که مسلمانان توانگر شوند و همیشه در قبال دشمن نیرومند باشند.

مثنی گفت: از مداین کسری تا بغداد چقدر راه است؟

گفت: یک روز یا کمتر

مثنی گفت: چگونه آنجا توانم رفت؟

گفتند: اگر می خواهی بروی باید راه دشت پیش گیری تا به خنافس رسی اما از این راه مردم انبار سوی بغداد روند و خبر برند و کسان ایمن شوند، پس راه کج کن و سوی انبار رو و از دهقانان برای راه بلد گیر همه شب راه سپری کن و صبحگاه به بغداد رس و حمله بر. مثنی از الیس روان شد تا به خنافس رسید.

ص: ۵۰۳

مثنی طلعه داران فرستاد تا کسان را بداشتند که خبر به بغداد نرسد.

و چون قوم فراغت یافتند [خستگی در کردند] آخر شب روان شد و به بغداد رسید و صبحگاهان به بازار حمله برد، و شمشیر در کسان نهاد و کشتار کرد و هر چه خواستند بر گرفتند.

مثنی گفت: جز طلا و نقره چیزی نگیری، و از کالا چندان گیرید که بر مرکب خویش توانید برد.

مردم بازار بگریختند و مسلمانان هر چه توانستند طلا و نقره و کالای نخبه گرفتند.

مثنی راه بازگشت پیش گرفت و تا نهر سلحین انبار راند و آنجا فرود آمد و با مردم سخن کرد و گفت فرود آیید و به حاجات خویش پردازید و برای حرکت آماده شوید و شکر خدا کنید و در رفتن شتاب آرید.

مثنی شنید که مردم با هم پیچ می کنند گفت اگر نگهبانان بازار به دنبال شما آمده باشند به شما نمی رسند تا به اردوگاه و جمع خودتان برسید که شما بر اسبان اصیل سوارید اگر هم به شما برسند به امید پیروزی با آنها می جنگیم اینک به شما بگویم که چرا چنین با شتاب می رویم و مقصود چیست ابوبکر خلیفه پیمبر خدا صلی الله علیه و آله به ما سفارش کرد که در غارتها کمتر توقف کنیم و با شتاب بازگردیم و در موارد دیگر نیز (۱).

مثنی به اردوگاه خویش در انبار بازگشت که فرات بن حیان را بر آن گماشته بود و چون به انبار رسید فرات بن حیان و عتیبه بن نهاس را روانه کرد و گفت بر بعضی طوایف تغلب و نمر که در صفین بودند حمله برند و خود از دنبال آنها روان شد و

عمرو بن ابی سلمی عجمی را جانشین خویش کرد و چون به نزدیک صفین رسیدند، مثنی و فرات و عتیه از هم جدا شدند مثنی و یاران وی توشه نداشتند و مرکب های خویش را جز آنچه ناچار از نگهداری بودند کشتند و حتی پاچه و پوست و استخوان آن را خوردند آنگاه به کاروانی از مردم دبا و حوران

۱- همان، ص ۱۶۲۳ الی ۱۶۲۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

ص : ۵۰۴

برخوردند و کاروانیان را کشتند و سه تن از بنی تغلب را که همراه کاروان بودند اسیر کردند و کاروان را گرفتند که کالای بسیار داشت.

مثنی به آن سه تغلبی گفت: مرا راهبر شوید یکی از آنها گفت: مرا در مورد جان و مال و کسانم امان ده تا محل یکی از طوایف تغلب را که امروز صبح از پیش آنها آمده ام به شما نشان دهم.

مثنی او را امان داد و بقیه روز را با وی راه پیمود و شبانگاه به قوم حمله برد در آن هنگام شتران از آبگاه باز می آمدند و کسان کنار خیمه ها نشسته بودند که هجوم آغاز شد و مردان بکشتند و زن و فرزندانش را اسیر کردند و شتران را براندند و معلوم شد قوم بنی رویحله اند مردم ربیع که در اردوی مسلمانان بودند با سهم غنیمت خود اسیران را خریدند و آزاد کردند و چنان بود که مردم ربیع در ایام جاهلیت اسیر نمی گرفتند.

آنگاه خبر آمد که بیشتر مردم آن دیار سوی دجله رفته اند و مثنی حرکت کرد در همه این غذاها که پس از بویب بود حذیفه بن محسن غلفانی بر مقدمه سپاه بود و نعمان بن عوف بن نعمان، و مطر، هردو شیبانی، پهلوداران سپاه بودند و حذیفه را به دنبال قوم روان کرد، و خود از پی برفت و نزدیک تکریت به آنها رسید که به آب زده بودند و چندان که خواستند شتر گرفتند که به هر یک از آنها پنج شتر و پنج اسیر رسید مثنی خمس اموال را برگرفت و با کسان سوی انبار بازگشت و فرات و عتیه به راه خویش رفتند و به صفین حمله بردند که مردم نمر و تغلب آنجا بودند و در نتیجه حمله جمعی از آنها به آب ریختند که امان خواستند اما دست از آنها برنداشتند و به آب افتادگان بانگ می زدند غرق شدیم غرق شدیم و عتیه و فرات بانگ می زدند (این غرق شدن به آن آتش زدن) و با این سخن یکی از جنگ های ایام جاهلیت را که در اثنای آن گروهی از مردم بکر بن وائل را آتش زده بودند به یادشان می آوردند.

عتیه و فرات و همراهان پس از غرق کردن جماعت سوی مثنی بازگشتند و چون همه در اردوگاه انبار فراهم آمدند و فرستادگان و دسته ها بازگشتند مثنی با

ص : ۵۰۵

سپاه سوی جزیره رفت و آنجا اردو زد. (۱)

در اولین روز محرم سال چهاردهم هجرت چنانکه در روایت زیاد آمده، عمر از مدینه روان شد و بر سر چاهی به نام ناصر فرود آمد، و اردو زد، و مردم ندانستند چه خواهد کرد، آیا حرکت می کند یا آنجا می ماند، و چون می خواستند چیزی از عمر بپرسند، عثمان یا عبدالرحمن بن عوف را می فرستادند.

چون عثمان پیش عمر رفت، گفت: «چه خبر؟ قصد تو چیست؟» عمر بانگ نماز داد و مردم فراهم شدند و خبر را با آنها گفت به بیند چه می گویند عامه قوم گفتند: روان شو و ما را همراه ببر. و عمر با رأی آنها، همسخن شد که می خواست آنها را با ملایمت از این رأی بگرداند، و گفت آماده شوید و لوازم فراهم کنید که من می روم مگر آنکه رأی بهتری پیش آید.

آنگاه مردم صاحب رأی را پیش خواند و سران اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان عرب را فراهم آورد.

(پس مشورت کرد و همه گفتند و چنین رأی دادند که یکی از یاران پیامبر را به فرماندهی انتخاب کند و خود در محل خویش بماند و پیایی مدد بفرستد در این اثنا که عمر در اندیشه فرستادن یکی بود، نامه سعد رسید، عمر می گفت یکی را نشان دهید گفتند سعد بن مالک. (۲))

طلحه گوید: سعد عامل زکات هوازن بود و عمر ضمن نامه ها که نوشت به او نیز نوشت که مردم صاحب رأی و شجاع را که سلاح و اسب دارند برگزیند. در این وقت نامه سعد رسید که یک هزار سوار برگزیده ام که همه شجاع و صاحب رأی و حافظ حریم و مدافع قوم خویش اند.

گوید: این به هنگامی بود که کسان در کار مشورت بودند و به عمر گفتند:

۱- طبری، ج ۴، ص ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸.

۲- همان، ص ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳؛ ابن اثیر کامل، ج ۲، ص ۲۱۵.

ص: ۵۰۶

کسی را که باید فرستاد یافتی، عمر گفت کیست؟ گفتند شیر غران، سعد، عمر رأی آنها را پذیرفت و کس فرستاد که سعد پیامد و سالاری جنگ عراق را به وی داد و سفارش کرد. (۱))

ابراهیم گوید: گروه قادسیه چهار هزار کس بود که از مدینه درآمد سه هزار کس از مردم یمن بود و هزار کس از مردم دیگر عمر از صرار تا اعرض سپاه را بدرقه کرد و به سعد گفت: حرکت کند و گفت: وقتی به زرود رسیدی آنجا توقف کن و در اطراف آن پراکنده شوید، و کسان را بخوان و مردم دلیر و صاحب رأی را که نیرو و سلاح دارند برگزین. (۲))

ماهان گوید: از آن پس که سعد برفت، عمر دو هزار کس از مردم یمن را با دو هزار کس از مردم نجد از غطفان و طوایف دیگر به کمک او روان کرد، سعد در آغاز زمستان به زرود رسید و آنجا فرود آمد و سپاهیان را در اطراف آن بر سر آبهای

بنی تمیم و اسد پراکنده کرد و در انتظار فراهم آمدن کسان و دستور عمر ماند. چهار هزار کس از بنی تمیم و رباب برگزید و گفت در حدود سرزمین خود، مابین حزن و بسیط بمانند و آنجا بمانند. سه هزار تمیمی و هزار کس ربابی بودند از بنی اسد نیز سه هزار کس برگزید و گفت در حدود سرزمین خود مابین سعد بن ابی وقاص و مثنی بن حارثه بمانند.

مثنی هشت هزار کس از مردم ربیعه را داشت که شش هزار از بکر بن وائل بود و دو هزار کس از دیگر طوایف ربیعه که پس از رفتن خالد برگزیده بود چهار هزار کس از باقیمانده گان جنگ پل نیز با وی بودند، از مردم یمن نیز دو هزار کس از بجیله با وی بود و دو هزار کس از قضاعه و طی که بعضی به تازگی برگزیده بود. در این هنگام که سعد انتظار می برد که مثنی سوی وی آید و مثنی منتظر رفتن سعد بود، مثنی از زخمی که در جنگ پل خورده بود درگذشت.^(۳)

به گفته راویان ابوبکر در جنگ های ارتداد و جنگ های عجمان از مرتدشدگان

۱- .طبری، ج ۴، ص ۱۶۳۲ و ۱۶۳۳.

۲- .همان، ص ۱۶۳۶ و ۱۶۳۷.

۳- .همان، ص ۱۶۳۸.

ص: ۵۰۷

کمک نمی خواست، اما عمر آنها را به جنگ فرستاد ولی هیچکدام آنها را به کاری نگماشت.

و چون سعد از آرایش سپاه فراغت یافت و برای هر کار گروهی و سویی معین کرد قضیه را بری عمر نوشت.^(۱)

کرب بن کرب عکلی که جزو مقدمه سپاه قادسیه بود گوید سعد از شراف ما را پیش فرستاد که در عذیب هجانات فرود آمدیم، او نیز حرکت کرد وقتی که در عذیب هجانات پیش ما رسید و این هنگام صبحدم بود زهره بن حویه با مقدمه سپاه حرکت کرد و چون عذیب که از جمله پادگانهای پارسیان بود نمودار شد بر برجهای آن کسانی را دیدیم و بر هر یک از برجها یا میان دو کنگره می نگریستیم یکی را می دیدیم و ما با تک سواران بودیم و بماندیم تا گروه عمده بیامد که پنداشتیم آنجا سپاهی هست آنگاه سوی عذیب رفتیم و چون نزدیک شدیم یکی از آنجا درآمد که با شتاب سوی قادسیه دوان شد و چون ما به آنجا رسیدیم و وارد شدیم هیچ کس نبود و همین مرد بود که به خدعه از برجها و میان کنگره ها به چشم ما می خورد و اینک خبر ما را می برد. به دنبال او رفتیم اما به او نرسیدیم، زهره از قضیه خبر یافت و از پس آمد و به ما رسید و ما را جا گذاشت و از پی مرد رفت، و گفت اگر این خبر گیر از دست برود خبر ما به آنها رسد نزدیک خندق به او رسید، و ضربتی زد و او را در آنجا افکند. و چنان بود که مردم قادسیه از دلیری این مرد و آشنایی او به جنگ تعجب داشتند و هیچ کس پر دل تر و جسورتر از این پارسی ندیده بود و اگر مقصد وی دور نبود زهره به او نرسیده بود و او از پای درنیامده بود.

گوید: مسلمانان در عذیب نیزه و تیرها و جعبه های چوبین و چیزهای دیگر یافتند که سودمند افتاد.^(۲)

آنگاه در دل شب دسته ای فرستاد و گفت به اطراف حیره هجوم برند، بکر بن

۱- همان، ص ۱۶۴۱.

۲- همان، ص ۱۶۴۶.

ص : ۵۰۸

عبدالله لیشی را سالارشان کرد، شماخ شاعر قیسی نیز در میان آنها بود که با سی کس از دلیران قوم برفتند و از سلیحین گذشتند و پل آن را بیریدند و آهنگ حیره داشتند.

در اثنای راه سر و صداها شنیدند و دست به کاری نزدند و نهان شدند که ببینند چیست و همچنان بودند تا جمعی گذشتند و دسته ای سوار جلو انبوه جمع بود که متعرض آن خبرگیر بودند و توجهی به نهان شدگان نداشتند و آهنگ صنین داشتند. آنها خواهر آزاد مرد پسر آزاده مرزبان حیره را که عروس امیر صنین بود به خانه وی می بردند. امیر صنین از جمله بزرگان عجم بود و کسان برای حفاظت به دنبال عروس بودند، و چون سواران از همراهان عروس جدا شدند، مسلمانان همچنان در نخلستان در کمین بودند، و بار و بنه بر آنها گذشت. بکیر به شیرزاد پسر آزاده که مابین سواران و بار و بنه بود حمله برد و او را از پای در آورد، سواران گریزان شدند و بار و بنه را با دختر آزاده با سیصد زن از دهقانان و یکصد کس از خدمه را بگرفت با چندان چیز که کسی قیمت آنها را ندانست و بازگشت و چیزها را همراه برد و صبحگاه با غنایم در عذیب هجانات پیش سعد رسید. و کسان به آهنگ بلند تکبیر گفتند، سعد گفت: به خدا این تکبیر قوی است که نیرو دارند.

آنگاه سعد غنایم را بر مسلمانان تقسیم کرد، و خمس آن را برگرفت و بقیه را به جنگاوران داد که بسیار خوشدل شدند، و گروهی را در عذیب نهاد که حافظ زنان باشند، و کسانشان را نیز به آنها پیوست، و غالب بن عبدالله لیشی را سالار گروه کرد.^(۱)

سعد در اثنای این اقامت عاصم بن عمرو را سوی اسفل فرات فرستاد و او تا میشان برفت، به جستجوی گوسفند و گاو بود، اما به دست نیاورد و کسانی که در مزارع بودند بگریختند و در بیشه ها نهان شدند، عاصم پیش رفت تا بر کنار بیشه ای مردی را بگرفت و از او پرسش کرد و جای گوسفند و گاو می جست و

۱- همان، ص ۱۶۴۶ و ۱۶۴۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲؛ سادات ناصری، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

ص : ۵۰۹

آن کس قسم خورد و گفت نمی دانم، اما او چوپان چهار پایانی بود که در آن بیشه بودند، گاوی بانگ برآورد! یعنی دروغ می گوید ما اینجایم عاصم وارد بیشه شد و گاو را براند و سوی اردوگاه آورد، که سعد میان کسان تقسیم کرد و روزی چند در رفاه و فراوانی بودند.^(۱)

سعد دسته ها مابین کسگر و انبار فرستاد و چندان آذوقه بیاوردند که مدتها در رفاه بودند و نیز خبرگیران سوی مردم حیره و سوی صلویا فرستاد که اخبار پارسیان را بدانند، خبر آوردند که شاه رستم پسر فرخ زاد ارمنی را به کار جنگ گماشته و

سالاری سپاه را به او داده، سعد قضیه را برای عمر نوشت، و عمر بدو نوشت که از خبرها که به تو می رسد و سپاه که سوی تو می فرستند نگران مباش، از خدا کمک بخواه و به او توکل کن و کسانی از مردان با مهابت و رأی و دلیر پیش وی فرست که او را دعوت کند که خدای دعوتشان را مایه وهن دشمن و شکست آنها کند و هر روز برای من نامه بنویس و چون رستم در سابط اردو زد این را برای عمر نوشتند.^(۲)

سعید بن مرزبان گوید: وقتی دستور عمر آمد سعد بن ابی وقاص تنی چند کسان معتبر و صاحب رأی و تنی چند از مردم با مهابت و مشخص و صاحب رأی را برای فرستادن فراهم آورد این مردان معتبر و صاحب رأی و کوشا نعمان بن مقرن بسر بن ابی رهم و حمله بن جویه کنانی و حنظله بن ربیع تمیمی و فرات بن حیان عجلی و عدی بن سهیل و مغیره بن ضرار بن نباش بودند و دو سه نفر دیگر که آنها را سوی شاه فرستاد.

ابو وایل گوید: سعد پیامد تا در قادسیه مقرر گرفت و کسان با وی بودند، گوید: نمی دانم شاید بیشتر از هفت هزار کس یا در این حدود نبودیم مشرکان سی هزار کس یا در این حدود بودند و به ما گفتند: عده و نیرو و سلاح ندارید، چرا آمده اید برگردید، گفتیم بر نمی گردیم، از دیدن تیرهای ما می خندیدند و می گفتند:

۱- .طبری، ج ۴، ص ۱۶۴۸.

۲- .همان، ص ۱۶۴۹.

ص : ۵۱۰

دوڪ، دوڪ و آن را به دوڪ نخريسي همانند می کردند.

گوید: چون از بازگشت دریغ کردیم گفتند: یکی از خردمندان خویش را پیش ما فرستید که معلوم دارد برای چه آمده اید.

مغیره بن شعبه گفت: من می روم و سوی آنها رفت، و کنار رستم بر تخت نشست پارسیان بغریدند و بانگ زدند.

مغیره گفت ما مردمی در راه ضلالت بودیم خدا پیمبری سوی ما فرستاد و به وسیله او هدایتمان کرد و به دست وی روزیمان داد و از جمله چیزها که روزی ما کرد دانه ایست که گفته اند در این دیار می روید و چون آن را بخوریم و به کسان خود نیز خوراندیم، گفتند: از این [جنس خوراک] نمی توانیم گذشت، ما را به این سرزمین جای دهید تا از این بخوریم.

رستم گفت: ولی ما شما را می کشیم.

گفت: اگر ما را بکشید به بهشت می رویم و اگر ما شما را بکشیم به جهنم می روید یا جزیه بدهید. گوید: چون گفت یا جزیه بدهید بغریدند و بانگ زدند و گفتند میان ما و شما صلح نیست. مغیره گفت: شما به طرف ما عبور می کنید یا ما به طرف شما عبور کنیم؟

رستم گفت: ما به طرف شما عبور می کنیم.

مسلمانان عقب کشیدند تا پارسیان عبور کردند و به آنها حمله بردند و هزیمتشان کردند عیبده بن جحش سلمی گوید: کسانی در معرکه افتاده بودند که سلاحی نداشتند و همدیگر را لگدمال کرده بودند.

گوید من نزدیک یکی از آنها بودم که دو بازوبند طلا داشت و سلاح، سخن نکردم و گردنش را زدم.

گوید دشمنان هزیمت شدند و تا صراه رفتند و ما تعقیبشان کردیم و باز هزیمت شدند و سوی کنار دجله رفتند، مسلمانها آنها را محاصره کردند. چنانکه جز سگ و گربه های آنها چیزی برای خوردن نداشتند، شبانه برون شدند و سوی جلو لارفتند.

ص: ۵۱۱

هاشم بن عتبہ بر مقدمه سپاه سعد بود که در محل فرید به آنها تاختند. (۱)

مغیره گوید: آن جمع (که سعد معین کرده بود) از اردوگاه برون شدند و به مداین رفتند که حجت گویند و یزدگرد را دعوت کنند اینان از رستم گذشتند و به در یزدگرد رسیدند.

شاه گفت: از آنها پرس چرا آمده اید و محرک شما در کار جنگ و طمع بستن در دیار ما چیست؟ شاید چون شما را به حال خودتان گذاشته ایم و از شما غافل مانده ایم بر ما جرأت آورده اید.

نعمان بن مقر به همراهان خویش گفت: اگر می خواهید؟ از جانب شما پاسخ گویم و اگر کسی می خواهد سخن کند به او واگذارم.

گفتند تو سخن کن و به شاه نیز گفتند: «گفته این مرد گفته ماست» نعمان سخن کرد و گفت: خدا عزوجل بر ما رحمت آورد و پیمبری فرستاد که ما را به نیکی راهبر شود و بدان فرمان دهد و شر را به ما بشناساند و از آن منع کند.

در مقابل قبول دعوت وی وعده خیر دنیا و آخرت به ما داد، هر قبیله ای را که دعوت کرد دو گروه شدند، گروهی به او نزدیک شدند و گروهی دوری گرفتند، و جز خواص به دین وی در نیامدند و چندان که خدا خواست بر اینحال بود، آنگاه فرمان یافت که با عربان مخالف، جنگ کند و از آنها آغاز کرد و جنگید تا همه به وی گرویدند یا نابه دلخواه و ناخشنود یا به دلخواه و همگان به برتری دین وی بر آنحال دشمنی و تنگدستی که داشتیم معترف شدیم، آنگاه به ما فرمان داد که به اقوام مجاور خویش پردازیم و آنها را به انصاف دعوت کنیم، ما شما را به دین خود می خوانیم که نیک را نیک شمرده و زشت را زشت دانسته و اگر نپذیرید به شری دچار می شوید که از دیگری آسانتر است، یعنی جزیه دادن و اگر نپذیرید جنگ. اگر دین ما را بپذیرید کتاب خدا را میاتنان می گذاریم و شما را به تبعیت می خوانیم که احکام آن را گردن نهید و باز می گردیم و خود دانید و دیارتان اگر جزیه دهید از ما در امان مانید و از شما حمایت می کنیم و گرنه با

شما می جنگیم.

گوید: یزدگرد سخن کرد و گفت: روی زمین قومی تیره روزتر و کم شمارتر و پر اختلاف تر از شما نمی شناسم. چنان بود که ما دهکده های اطراف را می گماشتیم که به شما پردازند و پارسیان به جنگ شما نمی آمدند، و شما طمع مقابله با آنها را نداشتید اگر شمارتان بیشتر شده مغرور شوید و اگر از تنگدستی آمده اید تا به وقت فراوانی آذوقه برای شما مقرر کنیم و سرانتان را حرمت کنیم و شما را جامه دهیم و یکی را پادشاهتان کنیم که با شما مدارا کند.

عربان خاموش ماندند مغیره بن زراره بن نباش اسیدی برخاست و گفت: ای پادشاه اینان سران و بزرگان عربند و اشراف قوم که از اشراف شرم کنند چون اشراف حرمت اشراف دارند و اشراف حقوق اشراف را رعایت کنند و اشراف را بزرگ شمارند به این سبب همه آنچه را که فرمان داشته اند با تو نگفته اند و همه آنچه را که گفته ای پاسخ نداده اند و نکو کرده اند که از آنها جز این نشاید، گوش فرادار تا آنچه باید؛ بگویم و آنها شاهد گفتار باشند، وصف ما چنان کردی که ندانستی، آنچه از تنگدستی ما گفتی کس از ما تنگدست تر نبود، گرسنگی ما گرسنگی بود که سوسکها و جعل ها و عقرب ها و مارها را می خوردیم و آن را غذای خویش می پنداشتیم منزلگاه ما کف زمین بود و جز پشم گوسفند که می رشتیم پوششی نداشتیم، دین ما این بود که همدیگر را بکشیم و به یکدیگر هجوم بریم، دختر خویش را زنده به گور کنیم که غذای ما را نخورد، پیش از این حال ما چنین بود که با تو گفتیم. آنگاه خداوند مردی را سوی ما فرستاد که شناخته شده بود و نسب و وضع و مولد وی را می شناختیم، سرزمین وی بهترین سرزمین ما بود شرف وی از همه برتر بود و خاندان وی از همه بزرگتر و قبیله وی از همه بهتر و خود وی در آن حال که بود از همه بهتر و راستگوتر بود و خردمندتر و ما را به دینی خواند که هیچ کس نپذیرفت، او سخن کرد و ما سخن کردیم او راست می گفت و ما دروغ می گفتیم او زیادت یافت و ما نقصان یافتیم او هر چه گفت رخ داد و خدا تصدیق و پیروی او را در دل ما انداخت و واسطه میان ما و پروردگار جهانیان شد که هر چه به گفت گفتار خدا بود و هر چه فرمان داد فرمان خدا بود به ما گفت که پروردگار می گوید من خدای یگانه ام و شریک

ص: ۵۱۳

ندارم وقتی بودم که چیزی نبود و همه چیزها به جز من فنا شدند، من همه چیز را آفریده ام و همه چیز به سوی من بازمی گردد، رحمت من شامل شما شد و این مرد را سوی شما فرستادم تا راهی را که به وسیله آن پس از مرگ شما را از عذاب خویش می رهانم و در خانه خویش، خانه آرامش، جای می دهم به شما نشان دهم، و ما شهادت می دهیم که وی حق آورد و از پیش حق آورد و گفت هر که پیرو دین شما شود از حقوق و تکالیف شما بهره ور است و هر که دریغ کند از او جزیه بخواهید و چون بداد وی را همانند خودتان حمایت کنید، و هر که نداد با وی جنگ کنید که من داور شمایم هر که از شما کشته شود او را به بهشت خویش می برم و هر که بماند بر دشمن ظفرش دهم اکنون اگر می خواهی جزیه بده و تسلیم باش و گر نه شمشیر در میان است مگر آنکه مسلمان شوی و خویشتن را نجات دهی.

شاه گفت: اگر نبود که فرستاده را نباید کشت، شما را می کشتم کاری با شما ندارم آنگاه گفت مقداری خاک بیاورید و بر اشرف این جمع بار کنید و او را برانید تا از در مداین برون شود و به عربان گفت: پیش یار خود باز گردید و به او بگوید رستم را می فرستم تا شما را در خندق قادسیه به گور کند که عبرت دیگران شوید.

آنگاه وی را سوی دیار شما می فرستم تا با شما بدتر از آن کند که شاپور کرده بود آنگاه پرسید: اشرف شما کیست؟ و قوم خاموش ماندند.

عاصم بن عمرو که خم شده بود تا بار خاک را برگیرد، گفت: من اشرف جماعتم و سرور اینانم، خاک را بر من بار کنید.

شاه گفت: چنین است؟

گفتند: آری، و خاک را بر گردن وی بار کردند که با آن از ایوان و خانه درآمد پیش مرکب خود رسید و خاک را بر مرکب بار کرد و با شتاب برفت و همه سوی سعد رفتند و عاصم از آنها پیشی گرفت و از باب قدیس گذشت و گفت: امیر را مژده ظفر دهید که ان شاء الله ظفر یافتیم.

عاصم برفت و خاک را در منزل خود خالی کرد و بازگشت و پیش سعد آمد و خبر را با او در میان نهاد.

ص: ۵۱۴

سعد گفت: خوشدل باشید که خدا کلیدهای ملک آنها را به ما داد.

آنگاه یاران وی پیامدند و هر روز نیروی آنها بیشتر می شد و ضعف دشمن می افزود.

اما کار شاه و رفتار مسلمانان که خاک را پذیرفته بودند بر ندیمان شاه سخت آمد و رستم از سابط پیش شاه آمد و از کار وی با مسلمانان جويا شد و پرسید که آنها را چگونه دیده است.

شاه گفت: نمی دانستم که در میان عربان چنین مردانی هست که خردمندتر و حاضر جواب تر و سخندان تر از شمايند با من به راستی سخن کردند، گفتند: وعده ای به آنها داده شده که یا بدان دست می یابند یا در راه آن جان می دهند.

ولی سرشان از همه احمق تر بود وقتی از جزیه سخن آوردند من مقداری خاک به او دادم که بر سر خود نهاد و برون رفت. اگر خواسته بود این کار را به عهده دیگری نهاده بود که من از واقع حال آنها آگاه نبودم.

رستم گفت: ای پادشاه! وی خردمند قوم بوده و این را به فال نیک گرفته و بیشتر از یاران خود بصیرت داشته است.

رستم که منجم و کاهن بود خشمگین و غمگین از پیش شاه درآمد و کس به تعقیب فرستادگان فرستاد، و به محرم خویش گفت: اگر فرستاده ما به آنها رسید زمین خود را حفظ توانیم کرد و اگر به او دست نیافتند خدا زمین و فرزندان شما را خواهد گرفت.

فرستاده از حیره بازگشت که به فرستادگان عرب دست نیافته بود، رستم گفت: بی گفت و گو این قوم سرزمین شما را بردند، پسر حجامتگر در خور پادشاهی نیست.

عربان کلیدهای سرزمین ما را بردند و خدای عزوجل به سبب این واقعه خشم پاریسیان را بیفزود. [و در عین حال نیروی درونی و دفاعی آنان را کاست]

سعد پس از رفتن فرستادگان سوی یزدگرد، دسته ای [سوار] فرستاد که برفتند [برای به دست آوردن طعمه] تا به نزد گروهی از ماهیگیران رسیدند که ماهی بسیار شکار کرده بودند. سواد بن مالک تیمی که سوی نجاف و فراض رفت و نزدیک آنجا بود، سیصد چهارپا از استر و خر و گاو را که بر آنها ماهی بار بود

ص: ۵۱۵

تصرف کرد و به سوی اردوگاه راند که صبحگاهان رسیدند، و سعد ماهی ها را میان کسان تقسیم کرد و چهارپایان را نیز تقسیم کرد و خمس آنچه را غنیمت گرفته بودند برگرفت و این به غذای ماهیان معروف شد.

و حال مسلمانان چنان بود که به گوشت بسیار راغب بودند، چون گندم و جو و خرما و حبوبات چندان به دست داشتند که برای مدتها بس بود، [بدین جهت] دسته ها برای گرفتن گوشت فرستاده می شدند که به گوشت نام گرفت غذای گوشت غذای گاو و غذای ماهیان.

و نیز مالک بن ربیع بن خالد تیمی، با مشاور بن نعمان تیمی ربیعی فرستاده شدند که بر قوم حمله بردند، و شتران بنی تغلب و نمر را گرفتند و با همراهان آن برانند و شبانگاه پیش سعد آوردند. شتران را کشتند و گوشت فراوان شد.

عمرو بن حارث نیز سوی نهرین حمله بردند و بر در ثورا گوسفند بسیار یافتند و نیز در سرزمین شیلی که اکنون شهر زیاد است برانند، [و آنچه را به دست آوردند] به اردوگاه آوردند.

از وقتی که خالد به عراق آمد تا وقتی که سعد به قادسیه رسید دو سال و چیزی فاصله بود، و سعد دو ماه و چیزی در قادسیه بماند تا فیروزی یافت. (۱)

جایان [منجم کسری] به جشنماه نوشت که کار پاریسیان به زوال افتاد و دشمنان بر آنها چیره شوند، ملک گبران برفت و ملک عربان پا گرفت و دینشان تسلط یابد با آنها پیمان کن و فریب اوضاع را مخور شتاب کن! شتاب کن پیش از آنکه به دست آنها افتی.

و چون نامه به جشنماه رسید سوی عربان روان شد و پیش معنی رفت که با سپاه خود در عتیق بود، که وی را پیش سعد فرستاد و از او برای خودش و خاندانش و پیروانش پیمان گرفت و خبرگیر آنها شد و پالوده به معنی پیشکش کرد، و معنی از زن خود پرسید این چیست؟

گفت: به گمانم زن بیچاره اش می خواسته کاجی ببزد، و نتوانسته معنی گفت

بیچاره.

عمرو گوید وقتی رستم از سبابط حرکت کرد جاپان او را بر پل بدید و گله کرد و گفت: مگر با رأی من هماهنگ نیستی؟

رستم گفت: عنان کار به دست دیگری است و من ناچار اطاعت می کنم.

ابن رفیل به نقل از پدرش گوید: وقتی رستم حرکت کرد و فرمان داد که جالینوس سوی حیره پیش رود، به او گفت یکی از عربان را برای او بگیرد و او به همراه آزادمرد با یکصد کس تا قادسیه بر فتند و نزدیک پل قادسیه به مردی رسیدند و او را بر بودند و عربان به حرکت آمدند و به آنها نرسیدند فقط کسانی از عقب ماندگان به دست مسلمانان افتادند و چون به نجف رسیدند مرد ربوده را پیش رستم فرستادند که در کوئی بود.

رستم به او گفت: برای چه آمده اید و چه می خواهید؟

گفت: به جستجوی موعود خدا آمده ایم. گفت: [رستم] موعود خدا چیست؟

گفت: اگر از مسلمان شدن دریغ کنید، زمین و فرزندان و جانهای شما. رستم گفت و اگر پیش از این کشته شوید؟

گفت: وعده خدا چنین است که هر کس از ما پیش از این کشته شود او را به بهشت در آرد و آنچه را با تو گفتیم به باقیماندگان ما دهد و ما به این یقین داریم رستم گفت: پس ما را به دست شما داده اند؟

گفت: ای رستم! وای بر تو اعمالتان شما را به دست ما داده و خدا به سبب آن تسلیمتان کرده، از آنچه اطراف خود می بینی فریب مخور که تو با انسانها طرف نیستی بلکه با قضا و قدر پنجه افکنده آی.

رستم خشمگین شد و بگفت تا گردن او را بزدند.

رستم به آهنگ برس از کوئی حرکت کرد و یاران وی اموال کسان را به زور گرفتند و با زنان درآمیختند و می خوارگی کردند بومیان فریاد پیش رستم آوردند و از رفتاری که با اموال و فرزندانشان می شد شکایت کردند رستم در میان جمع به سخن ایستاد و گفت: ای گروه پارسیان! به خدا آن مرد عرب راست می گفت به خدا اعمال ما سبب زبونی ما شده به خدا رفتار عربان که با ما در حال جنگند از رفتار شما بهتر است خدا به سبب رفتار نیکو و عدالت و پیمانداری و نیکی شما

را بر دشمنان پیروز می کرد و بر بلاد تسلط می داد اکنون که از آن رفتار بگردیده اید و این کارها را پیش گرفته اید خدا کار شما را دگرگون می کند و بیم هست که قدرت خویش را از شما بگیرد.

آنگاه رستم بفرستاد که تنی چند از آنها را که مایه شکایت مردم شده بودند بیاوردند و گردنشان را بزد، پس از آن سوار شد و ندای رحیل داد و برون شد.

و نزدیک دیر الاءور فرود آمد، و از آنجا سوی ملطاط رفت و روبروی نجف بر کناره فرات و نزدیک خورنق تا غربین اردو زد، و مردم حیره را خواست و تهدیدشان کرد و می خواست خونشان بریزد.

ابن بقیله بدو گفت: دوبلیه را بر ما بار مکن که یاری ما نتوانی و ملامتمان کنی که چرا به حفظ خویشتن پرداخته ایم، و او خاموش ماند.

مقدم حارثی گوید: رستم مردم حیره را پیش خواند، خیمه گاه او بر کنار دیر بود به آنها گفت: ای دشمنان خدا خوشدل شده اید که عربان به دیار ما آمده اند و خبر گیر آنها شده اید، و با مال خویش قوتشان داده اید، کسان، ابن بقیله را پیش انداختند و گفتند: تو با او سخن کن.

ابن بقیله پیش رفت و گفت: اینکه گفتمی از آمدن عربان خوشدل شده ایم چه کرده اند که خوشدل باشیم، به پندار آنها ما بندگانشان هستیم بر دین ما نیستند و ما را جهنمی می شمارند، اینکه گفتمی خبر گیران آنها بوده ایم، آنها را چه حاجت که ما خبر گیرشان باشیم، یاران تو از مقابل آنها گریخته و دهکده ها را خالی کرده اند و هر کجا به چپ و راست که خواهند روند و کس مانعشان نیست، اینکه گفتمی با مال خویش قوتشان داده ایم با مالمان جانهایمان را از آنها محفوظ داشته ایم که شما از ما دفاع نکردید و بیم داشتیم که اسیرمان کنند و جنگ اندازند و جنگاوران ما را بکشند، کسانی از شما که با آنها مقابل شدند مقاومت نیارستند، و ما از آنها زبونتریم، به جان خودم که شما را از آنها بیشتر دوست داریم و رفتارتان را بهتر می پسندیم، ما را در مقابل عربان حفظ کنید تا یار شما باشیم که ما چون بومیان سواد، بندگان غالییم.

رستم گفت: این مرد سخن راست آورد.

.....

ص: ۵۱۸

و چون عمر بدانست که پارسیان تن به جنگ نمی دهند، به سعد و مسلمانان دستور داد که به حدود سرزمین آنها فرود آیند، و همچنان بمانند و مزاحم آنها باشند!

عربان در قادسیه فرود آمدند و مصمم بودند صبوری کنند و به جای بمانند که خدا می خواست نور خویش را کامل کند بمانندند و اطمینان یافتند و در سواد به غارت پرداختند و اطراف خویش را به ویرانی دادند، و به تصرف درآوردند و برای اقامت طولانی آماده شدند، مصمم بودند بدینحال بمانند تا خدای فیروزشان کند و عمر در اینگونه کارها تأییدشان می کرد.

و چون شاه و رستم این بدیدند و حال عربان بدانستند و از کارشان خبر یافتند، دانستند که دست برداشتنی نیستند و شاه دانست که اگر ساکت بماند او را نخواهند گذاشت و لازم دید رستم را بفرستد و رستم میان عتیق و نجف اردو زد تا وقت به دست

آنگاه سعد طلیحه و عمرو را بی سپاه بعنوان پیشتاز فرستاد و سواد و حمیضه هر یک با صد کس روان شدند، و در نهرین تاخت و تاز کردند و غنایم گرفتند سعد گفته بود چندان پیش نروند رستم خبر یافت و گروهی را سوی آنها فرستاد و سعد خبر یافت که سواران وی دور رفته اند و عاصم بن عمرو و جابر اسدی را پیش خواند و آنها را به دنبال سواد و حمیضه فرستاد که از همان راه رفتند. به عاصم گفت: اگر جنگ پیش آید تو سالار جمعی، عاصم مابین نهرین و اصطیما به آنها رسید که سواران پارسی اطرافشان را گرفته بودند و می خواستند غنایم را بگیرند. سواد به حمیضه گفت: یکی را برگزین، یا با آنها مقابله کن و من غنیمت ها را می برم یا من مقابله می کنم و تو غنیمت را ببر.

حمیضه گفت: آنها را از من بدار و من غنیمت را می برم.

سواد به مقابله دشمنان پرداخت و حمیضه به راه افتاد، عاصم بن عمرو به او برخورد و حمیضه پنداشت که گروهی دیگر از عجمان هستند و راه کج کرد

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۶۷۶ الی ۱۶۸۰.

ص : ۵۱۹

اما چون آشنایی دادند عاصم راه سواد گرفت و غنیمت را براند که مردم پارسی قسمتی از آن را گرفته بودند چون عجمان عاصم را بدیدند گریزان شدند و سواد آنچه را گرفته بودند پس گرفت و با پیروزی و غنیمت و سلامت پیش سعد باز گشتند.(۱)

اولین ملاقات سفیر سپاه مسلمانان با رستم فرمانده سپاه عجمان

گوید: سعد مغیره بن شعبه و بسر بن ابی رهم و عرفجه بن هرثمه و حذیفه بن محصن و ربیع بن عامر و فرقه بن زاهر تیمی وائل و مذعور بن عدی عجل و مضارب بن یزید عجل را با معد بن مره عجل که از زیرکان عرب بودند پیش خواند و گفت: من شما را پیش این قوم خواهم فرستاد رأی شما چیست؟

گفتند همگی پیرو فرمان توایم و بدان بس می کنیم، و اگر کاری پیش آید که درباره آن نظر نداده باشی در آن بنگریم و به طوری که برای مردم شایسته تر و سودمندتر باشد با پارسیان سخن کنیم. سعد گفت: کار دوراندیشان چنین باشد، بروید و همگی آماده شوید.

ربیع بن عامر گفت: عجمان نظرها و رسم ها دارند، اگر همگی پیش آنها رویم، پندارند که سخت اهمیتشان داده ایم، بیش از یکی نفرست، همه در این باب موافق او بودند، گفت: مرا بفرستید، و سعد او را روانه کرد.

ربعی روان شد که در اردوگاه رستم پیش وی رود، آنها که بر پل بودند او را بداشتند و کس پیش رستم فرستادند و آمدن او

را خبر دادند، رستم با بازرگان پارسی مشورت و گفت رأی تو چیست؟ آیا تفاخر کنیم یا بی اعتنایی کنیم؟

همگان موافق بی اعتنایی بودند، آنگاه اسباب زینت بیاراستند و فرشها و دیباها بگسترده و چیزی کم نبود، برای رستم تخت طلا نهادند و آن را بیاراستند. و فرشها و مخده های زربفت نهادند.

ربعی بیامد که بر اسب کم جثه خود سوار بود و شمشیری بران و صیقلی

۱- همان، ص ۱۶۸۰ و ۱۶۸۱.

ص : ۵۲۰

داشت که نیام آن پاره جامه ای کهنه بود، نیزه وی شکستگی داشت، سپری از پوست گاو داشت که روی آن چرمی سرخ بود همانند نان، کمان و تیر خود را نیز همراه داشت و چون به نزدیک شاه رسید و جایی که فرش بود، گفتند فرود آی و او اسب را روی فرش راند آنگاه فرود آمد و آن را به دو مخده بست که مخده ها را درید و ریسمان را از آن گذرانید که نتوانستند او را باز دارند و بی اعتنایی کردند، وی نیز قصد آنها را بدانست و خواست آشفته شان کند، زره ای به تن داشت که گویی موی بافته بود قبای وی جل شترش بود که پاره کرده بود و به تن کرده بود و کمر آن را با پوست درختی بسته بود سر خود را به سربند بسته بود که از همه عریان پرموی تر بود، سربند وی طناب شترش بود سرش چهار رشته می داشت که ایستاده و گویی شاخ گوزن بود.

بدو گفتند سلاح بگذار. گفت: من به فرمان شما نیامده ام که سلاح بگذارم، شما مرا خوانده اید اگر نخواهید چنانکه می خواهم پیش شما بیایم باز می گردم.

به رستم خبر دادند گفت: بگذارید بیاید مگر یکی بیشتر است. ربعی برفت و بر نیزه خود تکیه داده بود که پیکانی بر سر آن بود، قدمها را کوتاه برمی داشت و دیباها و فرشها را سوراخ می کرد و دیبا و فرشی نماند که تباہ نکرد و پاره نشد و چون نزدیک رستم رسید نگهبانان در او آویختند که بر زمین نشست و نیزه را در فرش فرو کرد.

گفتند چرا چنین کردی؟ گفت: ما دوست نداریم بر تجمل شما بنشینیم.

رستم با وی سخن کرد و گفت: چرا آمده اید؟

ربعی، گفت: خدا ما را برانگیخته، و خدا ما را آورده تا هر که را خواهد از پرستش بندگان به پرستش او ببریم و از مضیقه دنیا به وسعت آن ببریم و از ستم دنیا به عدل اسلام برسانیم، ما را با دین خویش سوی خلق فرستاده تا آنها را به دین خدای بخوانیم هر که از ما بپذیرد از او بپذیریم و از او باز گردیم و او را با سرزمینش واگذاریم که عهده دار آن باشد و هر که انکار ورزد پیوسته با او پیکار کنیم تا به وعده خدا برسیم. گفت: وعده خدا چیست؟

[ربعی] گفت: بهشت برای کسی که در جنگ منکران کشته شود، و فیروزی هر که بماند.

رستم گفت: سخن شما را شنیدم می توانید این کار را پس اندازید تا در آن بنگریم و شما نیز بنگیرد؛ [ربعی] گفت آری، چه مدت می خواهید؟ یک روز یا دو روز؟

رستم گفت: نه مدتی که با صاحب نظران و سران قوم خویش نامه نویسیم و مطالعه و مشورت کنیم ... که می خواست او را [ربعی را] جلب و دفع کند.

[ربعی] گفت: پیمبر خدا صلی الله علیه و آله مقرر داشته و پیشوایان عمل کرده اند که گوش به دشمنان فرا ندهیم و هنگام تلاقی بیش از سه روز مهلتشان ندهیم ما سه روز صبر می کنیم در کار خویش و قومت بنگر و در این مدت یکی از سه چیز را برگزین اسلام را برگزین و ما تو را و زمینت را وامی گذاریم، یا جزیه بده که می پذیریم و از تو می گذریم اگر از یاری ما بی نیازی می رویم و اگر به یاری ما حاجت داری از تو دفاع می کنیم و گرنه به روز چهارم جنگ است و تا روز چهارم جنگ آغاز نمی کنیم، مگر تو آغاز کنی. من این را از طرف یارانم و همه سپاهیان تعهد می کنم، گفت مگر سالار قومی؟ [ربعی] گفت: نه ولی مسلمانان نسبت به هم چون یک پیکرند، و پایین ترشان از جانب بالاترشان تعهد می کند.

انگاه رستم با سران پارسی خلوت کرد و گفت رأی شما چیست؟ آیا سخنی واضحتر و قوی تر از سخن این مرد شنیده اید؟

گفتند: خدا نکند به چیزی از این مایل شوی و دین خویش را به سبب این سگ واگذاری، مگر لباس او را ندیدی؟ رستم گفت: وای بر شما لباس را نبینید، رأی و سخن و رفتار را ببینید عربان به لباس و خوراک اعتنا ندارند و شرف را حفظ می کنند لباسشان مانند شما نیست و نظرشان درباره لباس همانند شما نیست.

پارسیان سوی ربعی رفتند و سلاح او را دست می زدند و او را تحقیر می کردند.

ربعی گفت: می خواهید مرا ببینید، که خودم را به شما بنمایم؟ و شمشیر خود را از پارچه چون شعله آتش در آورد، پارسیان گفتند: شمشیر را در غلاف کن و او بکرد آنگاه سپری انداختند و او سپری انداخت که سپر آنها را درید و سپر او سالم ماند. ربعی گفت: ای پارسیان شما غذا و لباس را بزرگ می دارید و ما آن را

حقیر می شماریم سپس باز گشت تا در کار خویش بنگرند. (۱)

این ملاقات رستم و سفیر اعراب را به عبارات مختلف آورده اند که مفهوم همه یکی است و ما هم به یکی بسنده کردیم.

جنگ ... ارمات

شبانگاه فرستادگان از پیش رستم برون شدند و سعد به کسان پیام داد که به جای خویش باشند و کس پیش پارسیان فرستاد که می توانید عبور کنید خواستند از پل بگذرند اما سعد پیغام داد که این کار نشدنی است چیزی را از شما گرفته ایم به شما

پس نمی دهیم معبری جز پلها بجوید و آنها تا صبحگاه با وسایل خویش بر عتیق بند زدند حکم گوید: وقتی رستم خواست عبور کند بگفت تا در مقابل قدیس بر عتیق بند زنند. در آن هنگام قدیس پایین تر از آنجا بود که اکنون هست و نزدیک عین الشمس بود شبانگاه تا صبح بر عتیق با خاک و نی و پالانها بند می زدند و راهی به وجود آوردند که تا وقتی که روز دیگر شد کامل گردید.

چون پارسیان عبور کردند و صف آراستند، رستم بر تخت نشست و بر او سایبان زدند، قلب سپاه را با هیجده فیل بیاراست که صندوق ها و مردان بر آن بود، بر دو پهلوی نیز هفت و هشت فیل نهاد جالانوس میان او و پهلوی راست سپاه جای گرفت و پل میان سپاه مسلمانان و مشرکان بود.

و چنان بود که وقتی یزدگرد رستم را فرستاد مردی را بر در ایوان نهاد و گفت آنجا بماند و خبر بدهد و دیگری را گفت از خانه خبر دهد و دیگری از بیرون خانه و همچنین تا آنجا که رستم فرود آمد، و هر وقت کاری یا سخنی رخ می داد اولی می گفت و دومی و بعدی تکرار می کرد تا به ایوان می رسید و رسم بر این بود.

ابن نمران گوید: وقتی رستم عبور کرد، جای زهره و جالانوس تغییر کرد سعد زهره را به جای ابن السمط گذاشت، و رستم جالانوس را به جای هرمرزان نهاد.

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۶-۹۰، ۱۶-۹۱، ۱۶-۹۲، ۱۶-۹۳.

ص: ۵۲۳

سعد عرق النساء داشت با چند دمل و به رو افتاده بود، و خالد بن عرفطه را جانشین خویش کرد اما کسان فرمان او را نبردند، سعد گفت: مرا ببرید جایی که مردم را توانم دید، او را بالا بردند همچنانکه افتاده بود مردم را می دید که صف پهلوی دیوار قدیس بود و به خالد فرمان می داد و خالد به مردم فرمان می داد.

از جمله آنها که بر خالد شوریده بودند کسانی از سران قوم بودند که سعد به آنها ناسزا گفت و افزود: به خدا اگر دشمن در مقابل نبود شما را مایه عبرت دیگران می کردم. و آنها را بداشت و در قصر به بند کرد که ابومحجن ثقفی از آن جمله بود.

زیاد گوید: آن روز سعد پس از آنکه معترضان خالد بن عرفطه را در هم شکست برای کسانی که نزدیک وی بودند سخن کرد، و این به روز دوشنبه محرم سال چاردهم بود. نخست حمد خدای گفت و ثنای او کرد و گفت: خدا حق است و در ملک خویش شریک ندارد و گفتار او بی تخلف است، که او جل ثنائی گوید:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (۱)

یعنی از پی آن کتاب در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می برند. این میراث شماس و وعده پروردگار شماس است که آن را از سه سال پیش به شما روا کرده و تاکنون از آن می خورید و می گیرید و مردمش را می کشید و از آنها

باج می گیرید و اسیرشان می کنید و این به سبب کار جنگاوران شماس و اینک این جمع پارسیان سوی شما آمده و شما سران و بزرگان عربید و نخبگان هر قبیله و نیروی آنها، که به جا مانده اید اگر به دنیا بی رغبت باشید و به آخرت علاقمند، خدا دنیا و آخرت را به شما می دهد.

و این کسی را به اجل نزدیک نخواهد کرد، و اگر فرومانید و سستی کنید و ضعف نشان دهید نیرویتان برود و آخرتتان تباه شود.

عاصم بن عمرو میان تک سواران سخن کرد و گفت: این دیاری است که خدا

۱- .سوره: ۲۱ آیه: ۱۰۵.

ص: ۵۲۴

مردم آن را به شما حلال کرده و سه سال است که شما از آنها بهره می گیرید که آنها از شما نمی گیرند و شما برترید و خدا با شماست اگر پایمردی کنید و چنانکه باید، ضربت بزنید، اموال و زنان و فرزندان و دیارشان از آن شماست، و اگر سستی کنید و فرومانید و خدا شما را از این بلیه نگهدارد این قوم یکی از شما را باقی نمی گذارد که بیم دارند مایه هلاکت آنها شوید، خدا را خدا را جنگهای پیشین را با آن نعمتها که خدا به شما داد به یادآورید، مگر نمی بینید که سرزمین شما بیابان و لم یزرع است نه جنگل هست نه کوه که بدان پناه توان برد، آخرت را هدف خود کنید.

سعد به گروه های سپاه نوشت که من خالد بن عرفطه را جانشین خود کردم و مانع من از اینکه به جای وی باشم دردی است که مرا می گیرد و دملهایی که دارم و به رو افتاده ام اما پیش شما می آیم. از خالد اطاعت کنید که آنچه می گوید از زبان من است و به رأی من کار می کند، این نوشته را برای کسان خواندند و نیکی افزود و به رأی وی تسلیم شدند و پذیرفتند و به اطاعت آمدند و به کار سعد رضایت دادند.

زیاد گوید: سعد کسانی را که به اصابت رأی شهره بودند و آنها را که به دلیری معروف بودند و دیگر صاحبان فضایل را [برای تشییع و تشجیع] میان سپاه فرستاد، و گفت بروید و با مردم درباره آنچه به هنگام جنگ شایسته شما و سزاوار آنهاست سخن کنید.

هر یک از فرستادگان سخنانی انگیزاننده و امیدوار کننده گفتند. (۱)

پارسیان نیز میان خودشان چنین کردند پیمان کردند و به همدیگر دل دادند و به زنجیرها بسته شدند، به هم بستگان سی هزار کس بودند.

شعبی گوید: پارسیان یکصد و بیست هزار کس بودند و سی فیل داشتند که با هر فیل چهار هزار کس بود.

مسعود بن خراش گوید: صف مشرکان بر کنار عتیق بود و صف مسلمانان کنار

ص : ۵۲۵

دیوار قدیس، و خندق را پشت سر داشتند، مسلمانان و مشرکان میان خندق و عتیق بودند مشرکان سی هزار بسته به زنجیر و سی فیل جنگی داشتند و یک فیل که شاهان بر آن می نشستند و جنگ نمی کرد سعد بگفت تا سوره جهاد(۱) برای مردم بخوانند.

ابواسحق گوید: به روز قادسیه سعد به کسان پیغام داد که وقتی تکبیر را شنیدید بند پاپوشهای خود را محکم کنید و چون تکبیر دوم بگفتم آماده شوید، و چون تکبیر سوم گفتم دندانهای خود را به هم فشارید و حمله کنید.

گوید: وقتی قاریان از خواندن سوره جهاد فراغت یافتند سعد تکبیر گفت و آنها که مجاور وی بودند تکبیر گفتند و کسان پیاپی تکبیر گفتند و به جنبش درآمدند آنگاه تکبیر سوم و دلیران قوم حمله بردند و جنگ آغاز شد.

زیاد گوید: وقتی پس از نخستین درگیریها گروه ها فراهم آمدند فیلداران به آنها حمله بردند و میان گروه ها تفرقه انداختند اسبان بترسیدند و نزدیک بود مردم بجای ناپدید شوند که اسبان آنها و همراهانشان فرار کرده و تنها پیادگان به جای مانده بودند که سعد به مردم اسد پیغام داد که از مردم بجایه و همراهانشان دفاع کنند.

طلحه بن خویلد و حمال بن مالک و غالب بن عبدالله و زبیل بن عمرو با گروه های خود به مقابله فیلان آمدند و فیل سواران فیل های خود را پس بردند که بر هر فیل بیست سوار بود موسی بن طریف گوید: وقتی سعد از قوم بنی اسد کمک خواست طلیحه با آنها سخن کرد و گفت عشیره را دریابید، که وقتی کسی را نام می برند که مورد اعتماد باشد، اگر سعد می دانست که کسی بهتر از شما می تواند این گروه را نجات دهد از آنها کمک می خواست. حمله را آغاز کنید و چون شیران جسور به پارسیان بتازید که شما را اسد نامیده اند که کار شیران کنید پس نروید، پیش روید و رو نگردانید، آفرین بر ربیعہ چه هنرها خواهند نمود و به کجا رو خواهند کرد. مگر کس به جای آنها تواند رسید، جاهای خود را رها کنید

۱- . سعد سوره «صف» را که در آن مسلمان ها امر به ایثار و تلاش و جهاد شده اند اراده کرده است.

ص : ۵۲۶

خدایتان کمک کند به نام خدای به پارسیان حمله کنید.

مغرور بن سوید و شفیق گویند: بنی اسدیان حمله آغاز کردند و پیوسته ضربت زدند تا فیل را از مردم بجایه بداشتیم که پست رفت و طلیحه با یکی از بزرگان پارسی روبرو شد و با وی بجنگید و امانش نداد و خونس بریخت.

زیاد گوید: آنگاه اشعث حمله برد و آنها نیز حمله بردند و پارسیان مقابل خویش را عقب راندند چون پارسیان عقب نشینی

فیل را در مقابل گروه بنی اسد دیدند آنها را تیرباران کردند و به سالاری ذوالحاجب و جالنوس حمله به مسلمانان آغاز کردند.

آسیای جنگ بر بنی اسد می گشت و فیلان در میمنه و میسره به اسبان حمله بردند و آنان را عقب راندند سواران از پیادگان خواستند که پیلان را برانند و سعد کس پیش عاصم بن عمرو فرستاد و پیغام داد که ای گروه بنی تمیم شما را که شتردار و اسب دار بوده اید چاره این فیلان را نمی توانید کرد؟ گفتند: چرا به خدا عاصم گروهی از تیراندازان قوم خویش را با جمعی مردم مجرب بخواند و گفت: ای گروه تیراندازان فیل سواران را با تیر بزنید و شما ای مردم مجرب فیلان را برانید و تنگ آن را ببرید. و به تشجیع آنها برخاست آسیای جنگ بر بنی اسد می گشت و میمنه و میسره به جولان آمده بودند یاران عاصم سوی فیلان رفتند و دم فیلها و دنباله صندوقها را گرفتند و تنگ فیلان را ببریدند که نعره آنان برخاست و فیلانی نماند که نعره بر نیاورد فیل سواران کشته شدند و دو سپاه روبرو شد و فشار از طایفه اسد برخاست و پارسیان از خویش عقب راندند و جنگ کردند تا آفتاب فرو رفت و جنگ تا پاسی از شب دوام داشت، آنگاه دو سپاه باز گشتند. این روز اول جنگ قادسیه بود که آن را جنگ ارمات گفتند.^(۱)

طبری گوید: فتح دمشق یک ماه پیش از قادسیه بود، که نامه عمر به ابوعبیده رسید که سپاهیان عراق را که یاران خالد بوده اند سوی عراق فرستد و از خالد نام نبرده بود. ابوعبید خالد را نگهداشت و سپاه را فرستاد که دوازده هزار کس بودند

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۷۱۱ الی ۱۷۱۵.

ص : ۵۲۷

پنجهزار از ربیع و مضر و هفت هزار کس از مردم یمن و حجاز و سالاری قوم را به هاشم بن عتب بن ابی وقاص داد، مقدمه دار وی قعقاع بن عمرو بود که با شتاب از پیش می رفت یکی از دو پهلوی سپاه را به قیس بن هبیره بن عبد یغوث مرادی سپرده بود، و پهلوی دیگر را به هزارین عمرو عجلی داده بود دنباله را به انس بن عباس داده بود قعقاع با شتاب راه سپرد و صبحگاه روز اغواث به قادسیه رسید به یاران خویش گفته بود که دسته های ده نفری شوند که جمعشان هزار بود و چون یک دسته ده نفری از دید چشم برون می شد دسته دیگر روان می شد.

قعقاع با یارانش که ده نفر بودند در رسید به کسان سلام کرد و رسیدن سپاه را مژده داد و گفت: ای مردم با قومی به سوی شما آمده ام که اگر اینجا بودند و شما کشته می شدید از این توفیق بر شما حسد می بردند و علاقه داشتند به جای شما باشند شما نیز چنان کنید که من می کنم، آنگاه پیش رفت و بانگ برداشت و هماورد خواست عربان سخن ابوبکر را درباره او به زبان آوردند که گفته بود: سپاهی که چون قعقاع در میان داشته باشد شکست نمی خورد، و از حضور او آرام خاطر یافتند.

ذوالحاجب به هموردی قعقاع آمد که از او پرسید کیستی؟ گفت: بهمن جاذویه هستم قعقاع بانگ برآورد که ای انتقام ابی عبید و سلیط و کشتگان جسر و با هم بجنگیدند و قعقاع او را بکشت.

سپاه قعقاع دسته دسته می رسید و تا شب در کار آمدن بود و عربان خوشدل شدند، گویی بلیه ای ندیده بودند، جنگ از قتل حاجبی و آمدن دسته های قعقاع آغاز شده بود و عجمان از آمدن آنها شکسته خاطر شدند.

باز قعقاع بانگ زد و همآورد خواست دو تن به مقابله وی آمدند که یکی پیرزان بود و دیگری بندوان، حارث بن طیبان بن حارث که از طایفه بنی تیم الات بود به قعقاع پیوست قعقاع با پیرزان مقابل شد و ضربتی بزد و سرش را بینداخت، سواران مسلمان سوی پارسیان رفتند و قعقاع بانگ می زد: ای گروه مسلمانان با شمشیر به سراغ آنها روید که با شمشیر درو کنید، عربان همدیگر را دل دادند و حمله بردند و تا شبانگاه جنگ کردند و پارسیان آن روز حادثه دلخواهی نداشتند و مسلمانان بسیار کس از آنها را کشتند.

ص: ۵۲۸

در این روز پارسیان بر فیل جنگ نکردند که روز پیش صندوق پیلان شکسته بود و صبحگاهان به ترمیم آن پرداخته بودند و تا روز بعد بر پیلان بالا نرفت.

در همین روز فرستاده عمر با چهار اسب و چهار شمشیر بیامد که اگر جنگی رخ داده سعد آن را میان سخت کوشان تقسیم کند و او حمال بن مالک و ریل بن عمرو بن ربیع هر دو والی و طلحه بن خویلد قعقعی را که هر سه از بنی اسد بودند با عاصم بن عمر و تیمی پیش خواند و شمشیرها را به آنها داد و قعقاع بن عمرو و یربوعیان را پیش خواند و اسبان را به آنها داد که سه تن از بنی یربوع سه چهارم اسبان و سه تن از بنی اسد سه چهارم شمشیرها را گرفتند.

سلیم بن عبدالرحمن سعدی به نقل از پدرش گوید مرحله اول پیکار در همه روزها جنگ و گریز بود و چون قعقاع بیامد گفت: ای مردم چنین کنید که من می کنم، و بانگ زد و همآورد خواست که ذوالحاجب به همآوردی آمد قعقاع او را کشت، آنگاه کسان از هر سو بیامدند و جنگ و ضربت زدن آغاز شد، عموزادگان قعقاع ده تن از پیادگان را سوار شتران جل پوش کردند که برقع به صورت داشتند و به وسیله سواران حفاظت می شدند و بگفت تا شتران را چون فیلان میان دو صف سوی سواران پارسی برانند. به روز اغواث عربان به وسیله شتران چنان کردند که پارسیان به روز ارمات با فیلان کرده بودند، شتران از چیزی باک نداشتند و اسبان را رم می دادند و سواران مسلمان حمله می بردند کسان دیگر نیز تقلید کردند و روز اغواث پارسیان از شتران پیش از آن سختی دیدند که مسلمانان به روز ارمات از فیلان دیده بودند. (۱)

زیاد گوید: قعقاع به روز اغواث سی کس را در سی حمله بکشت که آخر آنها بزرگمهر همدانی بود اعور بن قطیه با شهر برز سیستان مقابل شد و هر یک دیگری را بکشت، جنگ تا نیمه شب دوام داشت و چنان بود که شب ارمات را آرامش نام دادند و شب اغواث سواد نام گرفت روز اغواث مسلمانان بسیاری از بزرگان پارسیان را کشتند و سواران قلب پارسیان به جولان آمدند که اگر نبود

ابن مخراق گوید: به روز سوم صبحگاهان مسلمانان و عجمان به جای خویش بودند عرصه فیما بین به اندازه یک میل [از خون] سرخ می نمود دو هزار کس از مسلمانان کشته و زخمی بود و از عجمان ده هزار کس کشته و زخمی شده بود.

سعد گفت هر که خواهد شهیدان را غسل دهد و هر که خواهد همچنان خون آلود به خاکشان کند.

مسلمانان کشته های خود را برگرفتند و پشت صف جای دادند و آنها که به کار کشتگان می پرداختند بیامدند و آنها را برای خاک کردن بردند و زخمیان را به زنان سپردند حاجب بن زید عهددار شهیدان بود، زنان و کودکان مدت دو روز، روز ارماث و روز اغواث بر تپه های مشرف گور می کنند و دو هزار و پانصد کس از جنگاوران قادسیه را به خاک سپردند.

وقتی آفتاب برآمد قعقاع نگران سواران بود که پدیدار شدند و تکبیر گفت مسلمانان نیز تکبیر گفتند که مدد آمد.

در این هنگام سواران مسلمان پیش رفتند و گروه ها به جنبش آمدند و ضربت زدن آغاز شد مدد پیوسته می رسید و هنوز آخرین یاران قعقاع نیامده بودند که هاشم رسید که هفتصد کس همراه داشت و چون کار قعقاع را با وی گفتند که در آن دو روز چه کرده بود او نیز یاران خود را هفتاد هفتاد مرتب کرد و چون آخرین یاران قعقاع بیامدند، هاشم با هفتاد کس بیامد. (۲)

زیاد گوید: به روز ارماث وقتی سعد دید که فیل گروه ها را پراکنده می کند کس پیش ضخم و مسلم و رافع و عشق و دیگر یاران پارسی آنها که مسلمان شده بودند فرستاد که بیامدند و از آنها پرسید: جای حساس فیل کجاست؟ گفتند خرطوم و چشمها که وقتی آسیب بیند دیگر کاری از فیل ساخته نیست.

سعد کس پیش قعقاع و عاصم هر دو پسر عمرو فرستاد که کار فیل سپید را

۱- همان، ص ۱۷۲۰.

۲- همان، ص ۱۷۲۴ و ۱۷۲۵.

ص : ۵۳۰

بسازند که با فیل مأنوس بودند و فیل مقابل آنها بود. و کس پیش حمال و ربیل فرستاد که کار فیل سیاه را بسازند که مقابل آنها بود.

قعقاع و عاصم دو نیزه کوتاه و نرم برگرفتند و با سواران و پیادگان برفتند و گفتند پیل را در میان گیرید که آن را گیج کنید خودشان نیز با آنها بودند حمال و ربیل نیز چنین کردند و چون نزدیک پیلان رسیدند آن را در میان گرفتند و هر یک از پیلان به چپ و راست نگریستن گرفت که می خواست حمله کند قعقاع و عاصم در آن حال که فیل به اطراف خویش نگران بود نیزه های خویش را در چشمان فیل سپید فرو کردند که سر خود را پس کشید و سخت بجنبانید و فیلان را بیفکند و

خرطوم بیاویخت که قعقاع ضربی زد و آن را بیفکند و فیل به پهلوی درافتاد و همه فیل سواران را کشتند.

زیاد گوید: شبانگاه رسید و شب نیز جنگ بود جنگ بسیار سخت و دو طرف پایمردی کردند و مساوی درآمدند، و از هر دو سو بانگ و غوغا بود و آن را لیل الهیر نامیدند که پس از آن در قادسیه هنگام شب جنگ نبود. (۱)

زیاد گوید: شب قادسیه صبحگاه لیل الهیر بود، و از این، روزهای جنگ آن را شب قادسیه نامیده اند که کسان خسته بودند و همه شب چشم بر هم نهاده بودند قعقاع میان سپاه به راه افتاد و گفت: سپاهی که اکنون جنگ اندازد پس از ساعتی ظفر بیند ساعتی پایمردی کنید و حمله ببرید که ظفر نتیجه پایمردی است و سستی مکنید. جمعی از سران سپاه بر اشعث گرد آمدند و سوی رستم حمله بردند و صبحدم با گروهی که پیش روی وی بودند درآمیختند. کسانی از قبایل به سخن ایستادند و گفتند: مبادا پارسیان از شما کوشاتر باشند و از شما به مرگ بی اعتنا تر و در جانبازی بی باکتر، در این کار سبق گیرید و با آنها مقابله کنید گروه های عرب حمله بردند و با پارسیان درآمیختند.

هنگام نیمروز نخستین کسانی که عقب نشستند هرزمان و پیروزان بودند که عقب رفتند و باز موضع گرفتند هنگام نیمروز قلب سپاه پارسیان بشکافت و غبار

۱- . همان، ص ۱۷۲۹ و ۱۷۳۱.

ص : ۵۳۱

بر آنها ریخت و بادی سخت وزیدن گرفت و سایبان رستم از تخت وی کنده شد و در عتیق افتاد و این باد دبور بود و غبار رو به پارسیان داشت. قعقاع و همراهانش به نزدیک تخت رسیدند و تخت را خالی یافتند چون رستم وقتی باد سایبان را کنده بود، از آنجا به پناه استرانی رفته بود که آن روز باری آورده بودند و همانجا توقف کرده بود و در سایه استر و بار آن بود.

هلال بن علفه باری را که رستم زیر آن بود. بزد و طناب های آن را برید و یکی از لنگه ها بر رستم افتاد که هلال او را نمی دید و از حضورش خبر نداشت، مهره های پشت رستم شکست آنگاه هلال ضربتی به او زد که بوی مشک برخاست و رستم سوی عتیق رفت و خود را در آن افکند هلال به دنبال او جست که در آب فرو رفته بود و بگرفت هلال ایستاده بود و پای او را بگرفت و بیرون کشید و با شمشیر به پیش سر او زد تا جان داد، آنگاه جثه او را بیاورد و زیر پای استران افکند و روی تخت رفت و بانگ برداشت که رستم کشته شد شما را به خدای کعبه به سوی من آید.

کسان به دوری فراهم آمدند چندان که تخت معلوم نبود و او را نمی دیدند، و بانگ تکبیر برداشتند. در این هنگام قلب سپاه مشرکان پراکنده و هزیمت شدند. آنگاه جالئوس بر بند ایستاد و ندا داد که پارسیان عبور کنند و غبار از میان برخاست آنها که به هم بسته بودند شتاب کردند و در عتیق ریختند و مسلمانان با نیزه آنها را بزدند و کسی از ایشان جان به در نبرد و جمله سی هزار کس بودند.

ضرار بن خطاب درفش کاویان را بگرفت که سی هزار در عوض آن بگرفت قیمت درفش یک هزار هزار و دویست هزار بود،

در نبرد گاه نیز ده هزار کس از پارسیان کشته شد به جز آنها که روزهای پیش کشته شده بودند.

زیاد گوید: وقتی پارسیان از جای برفتند و میان قدیس و عتیق کس از آنها نماند، مابین خندق و عتیق از کشته پوشیده بود سعد به زهره فرمان داد که پارسیان را تعقیب کند او [زهره] بانگ زد و پیشتازان را بخواند و قعقاع را گفت دنبال آنها رود که راه پایین گرفته بودند، و شرحبیل را گفت به دنبال آنها رود که راه بالا را گرفته بودند خالد بن عرفطه را گفت که ساز و برگ کشتگان را برگرد و شهیدان را خاک کند.

ص: ۵۳۲

دو هزار و پانصد تن شهیدان لیل الهیر و روز قادسیه در اطراف قدیس آن سوی عتیق مقابل مشرق مدفون شدند و شهیدان پیش از لیل الهیر بر مشرق دفن شدند آنگاه ساز و برگ و اموال [پارسیان] فراهم آوردند و چندان بود که هرگز مانند آن فراهم نیامده بود و پس از آن نیز فراهم نیامد.

سعد هلال را پیش خواند و برای وی دعا کرد و گفت: «رفیقت چه شد؟» گفت وی را زیر پای استران افکندم گفت برو او را بیاور هلال رفت و او را آورد سعد گفت برهنه اش کن و هر چه خواستی به تنش واگذار.

هلال ساز و برگ وی را برگرفت و چیزی به تنش نگذاشت.

زهره به سواران گفت: سوی پل روید و سواران به دنبال وی آمدند که به پارسیان رسیدند که جالنوس دنباله آنها را حفاظت می کرد، زهره با وی در آویخت و ضربتی در میانه رد و بدل شد که زهره جالنوس را بکشت و ساز و برگش بگرفت عربان همه کسانی که از خاراره تا سلیحین و نجف بودند بکشتند، و شبانگاه باز آمدند و شب را در قادسیه به سر کردند. (۱)

پس از آن پارسیان از دیر قره سوی مداین گریختند و آهنگ نهادند داشتند. طلا و نقره و دیبا و پرند و حریر و سلاح و جامه های کسری و دختران وی را ببرند و جز این هر چه بود به جا نهادند، سعد کسان از مسلمانان به تعقیب آنها فرستاد خالد بن عرفطه هم پیمان بنی امیه را روانه کرد عیاض بن غنم و یاران وی را همراه خالد کرد هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص را پیشدار سپاه وی کرد، آنگاه برفتند تا به سیاه چال سابط رسیدند و بیم کردند کمین دشمن آنجا باشد و به تردید افتادند و بیمناک شدند و نخستین کس که با سپاه خویش به آنجا درآمد هاشم بن عتبہ بود و چون گذشت شمشیر خود را برای مسلمانان تکان داد و بدانستند که چیزی نیست و خالد بن عرفطه آنها را عبور داد.

آنگاه سعد به مسلمانان پیوست و به جلو لا- رسیدند که جماعتی از پارسیان آنجا بودند و جنگ جلولا رخ داد، که خدا پارسیان را هزیمت کرد و مسلمانان

بیش از آنچه در قادسیه گرفته بودند، غنیمت به دست آوردند، و یکی از دختران کسری و به قولی دختر پسر او به نام منجانه کشته شد.

آنگاه سعد فتحی را که خدا نصیب مسلمانان کرده بود به عمر نوشت، و عمر نوشت [جواب نوشت] که به جای خود باش و جز این چیزی مجوید.

پارسیان را تعقیب مکن و برای مسلمانان خانه هجرت و منزلگاه جهادی درست کن و شط را میان من و مسلمانان فاصله مکن سعد فرستاد و جایی که اکنون کوفه است با مسلمانان فرود آمد و محل مسجد کوفه را معین کرد و برای مردم محله ها معین شد. (۱)

همراه انس بن جلیس به عمر نوشتند که گروه هایی از مردم سواد دعوی پیمان دارند و چنانکه دانیم هیچکس جز مردم با نقیا و بسما و مردم الیس پایین به پیمانهای پیش از قادسیه وفا نکرده اند مردم سواد ادعا دارند که پارسیان مجبورشان کرده اند و فراهمشان آورده اند اما مخالفت ما نکرده اند و به جنگ نیامده اند سعد به وسیله ابوالهیاج اسدی نوشت که مردم سواد برفته اند و آنها که به پیمان خویش وفا کرده و بر ضد ما برنخاسته اند پیش ما آمده اند و ترتیباتی که پیش از ما میان آنها و مسلمانان بوده عمل کرده ایم و می گویند که مردم سواد سوی مداین رفته اند تکلیف آنها را که رفته اند و آنها که دعوی دارند به اجبار آمده اند و گریخته اند و جنگ نکرده اند و آنها را که پیمان نگهداشته یا تسلیم شده اند تکلیف همه را معین کن که در سرزمین وسیع افتاده ایم و زمین از مردم خالی شده و شمار ما اندک و آنها که با ما به صلح آمده اند بسیارند و جلب قلوب آنها مایه آبادی و ضعف دشمن است.

عمر جواب چنین نوشت: اما بعد....

هر کس از مردم سواد که بر پیمان خویش بمانده و بر ضد شما کمک نکرده در پناه شماست و باید جزیه دهد و هر که دعوی اجبار دارد اما همراه پارسیان سوی شما نیامده و جنگ نکرده اند به جای خویش مانده تصدیقشان نکنید، مگر

۱- . همان، ص ۱۷۵۳ - ۱۷۵۵.

ص : ۵۳۴

اینکه بخواهید و اگر نخواستید پیمانشان را لغو کنید و آنها را به امانگاهشان [مرگ] برسانید.

عمر درباره نامه ابوالهیاج نیز چنین نوشت:

اما هر که بمانده و نرفته و پیمان ندارد، چون اهل پیمان است که با شما مانده و مخالفت نکرده کشاورزان نیز اگر چنین کرده باشند چنین اند و همه کسانی که دعوی دارند که چنین کرده اند و سخنانشان تصدیق شود ذمی بمانند و اگر تکذیب شود پیمانشان لغو شود و هر که با دشمن کمک کرده و برفته خدا کار وی را با شما گذاشته اگر خواستید دعوتشان کنید که برای

شما در زمینشان کار کنند و در پناه شما باشند و جزیه دهند و اگر نخواستید هر چه را از آنها گرفته اید تقسیم کنید.

وقتی نامه عمر به سعد بن مالک و مسلمانان رسید به آنها که رفته بودند و از سواد دور شده بودند پیشنهاد کردند که باز گردند و ذمی باشند و جزیه دهند و آنها باز آمدند و همانند آنها که بر پیمان مانده بودند ذمی شدند ولی خراج آنها سنگین تر بود و آنها را که دعوی اجبار داشتند و گریخته بودند به صف آنها بردند و پیمان دادند و آنها را که مانده بودند و نیز کشاورزان را به صف پیمان داران بردند و آنها را که به اسلام یا جزیه دادن گردن نهاده بودند مشمول صلح ندانستند و غنیمت مسلمانان شد و با اموالی که از پیش مصادره شده بود غنیمت کسان شد و باقی سواد مشمول ذمه بود و خراجی که کسری از آن می گرفته بود گرفتند. خراج کسری از سرکسان نسبت به اموال و دارایی آنها بود از جمله چیزها که خدا غنیمت مسلمانان کرد اموال خاندان کسری بود و کسانی که با آنها رفته بودند و زن و فرزند و مال کسانی که به کمک آنها جنگیده بودند و اموال آتشکده ها و بیشه ها و مردابها و گذرها و متعلقات خاندان کسری اما تقسیم غنیمتی که از اموال کسری یا کسانی که همراهشان رفته بودند میسر نشد که در همه سواد پراکنده بود. (۱)

۱- همان، ص ۱۷۶۰ الی ۱۷۶۲.

ص : ۵۳۵

ابو ملیح هذلی گوید: عتبه، انس بن حجه را با کمر بند مرزبان دشت میشان پیش عمر فرستاد، و عمر بدو گفت: مسلمانان چه طور بودند؟

گفت: دنیا به آنها رو کرده و از بسیاری طلا و نقره در زحمتند و به همین سبب کسان به بصره راغب شدند و رو سوی آن کردند. (۱)

سلمه گوید: در فتح ابله حضور داشتم و یک دیگ مسین جزو سهم من شد چون نیک نگریستم طلا بود و هشتاد هزار مثقال طلا در آن بود، در این باره به عمر نامه نوشتند که به جواب نوشت. سلمه به خدا قسم یاد کند که وقتی دیگ را می گرفته به نظرش مس بوده، اگر قسم یاد کرد به دو تسلیم کنید، و گرنه میان مسلمانان تقسیم شود. (۲)

در این سال [پانزدهم هجرت] عمر برای مسلمانان [به ترتیب سابقه در اسلام] مقرری معین کرد و دیوانها ترتیب داد. (۳)

ابن عمر گوید وقتی خبر فتح قادسیه و دمشق به عمر رسید کسان را فراهم آورد و گفت: من مردی بازرگان بودم که خدا عیال مرا به سبب بازرگانیم بی نیاز می داشت شما مرا به کار خود مشغول داشته اید به نظر شما از این مال چه مقدار بر من حلال است، قوم بسیار سخن کردند و علی خاموش بود عمر گفت: علی علیه السلام تو چه می گویی؟ گفت: چندان که تو را و عیال تو را به طور معمول کفایت کند و از این مال جز آن حق نداری. قوم گفتند: سخن، سخن پسر ابوطالب است. (۴)

۱- همان، ص ۱۷۷۲.

۲- همان، ص ۱۷۷۳.

۳- . همان، ص ۹۴ ۱۷.

۴- . همان، ص ۱۷۹۷.

ص : ۵۳۶

سال شانزدهم هجرت

اشاره

ابوجعفر گوید: در این سال مسلمانان وارد شهر بهر سیر شدند و مداین را گشودند و یزدگرد پسر شهریار از آنجا گریخت.

مهلَب گوید: وقتی سعد در بهر سیر اقامت گرفت سپاهیان به هر سو فرستاد که ما بین فرات که مردمش پیمان داشتند تا حدود دجله یکسان تاختند و یکصد هزار از کشاورزان را بگرفتند و بداشتند.

سعد به عمر نوشت پس از آنچه مابین قادسیه و بهر سیر رخ داد، به بهر سیر رسیدیم و کس به جنگ ما نیامد، اما سپاهیان فرستادم و کشاورزان را از دهکده ها و بیشه ها فراهم آوردم، رأی خویش را بگو.

عمر نوشت: کشاورزانی که سوی شما آیند اگر مقیم باشند و بر ضد شما کمک نکرده باشند، همین امان آنهاست و هر که گریخته باشد و او را گرفته باشید نگهدارید. دهقانان هم به سعد نامه نوشتند و امان خواستند.

چون نامه عمر به سعد رسید آنها را آزاد گذاشت و آنها را دعوت کرد که باز آیند و اسلام بیارند یا جزیه دهند و ذمی شوند و در پناه باشند.

و آنها جزیه دادن در پناه بودن را پذیرفتند و باز آمدند. اما کسانی که از خاندان خسرو بودند در این شمار نیامدند، در مغرب دجله تا سرزمین عرب همه مردم سواد امان یافتند و از تسلط اسلام خوشدل بودند و خراجگزار شدند. مسلمانان دو ماه در بهر سیر ماندند که با منجیق شهر را می کوفتند و دبا به ها بکار بود و با همه وسایل جنگ می کردند.

انس بن جلیس گوید: هنگامی که از پس حمله و هزیمت پارسیان را در بهر سیر محاصره کرده بودیم، فرستاده ای پیش ما آمد و گفت: شاه می گوید می خواهید که صلح کنید که این سوی دجله و کوهستان ما، از آن ما باشد و آن سوی دجله تا کوهستان شما از آن شما باشد؟ هنوز سیر نشده اید خدا شکمهایتان را سیر نکند. گوید: سعد ندای جنگ داد و حمله آورد با منجیقها اما هیچ کس از شهر نمودار نشد و کس پیش نیامد مگر یکی که امان می خواست و امانش دادیم، و گفت: هیچ کس در شهر نیست، مردان از دیوارها بالا رفتند و شهر را گشودیم و چیزی در آنجا نبود و کسی به جا نمانده بود به جز کسانی که بیرون شهر به

ص : ۵۳۷

اسارت گرفتیم از آنها پرسیدیم برای چه فرار کرده اند گفتند: شاه کس پیش شما فرستاد و صلح عرضه کرد و شما جواب

دادید که صلحی میان ما و شما نخواهد بود، تا عسل افریدین را با اترج کوئی بخوریم و شاه چون این بشنید گفت: واویلا! فرشتگان به زبان اینان سخن می کنند و از جانب عربان به ما جواب می دهند، اگر چنین نبود، این چیزی نبود که از دهان این مرد درآید. بس کنیم آنگاه سوی شهر دورتر رفتند. (۱)

تصرف مداین پایتخت کسری

سیف گوید: واقعه مداین در صفر سال شانزدهم بود.

گوید: وقتی سعد در بهر سیر فرود آمد که شهر نزدیک بود، کشتی می جست که مردم را سوی شهر دورتر [پایتخت مداین] عبور دهد اما بدست نیاورد و معلوم داشت که پارسیان کشتی ها را برده اند، چند روز از صفر را در بهر سیر ماندند و می خواستند عبور کنند، اما سعد به خاطر حفظ مسلمانان مانع اینکار بود. تا چند تن از کافران بیامدند و گداری را به او نشان دادند که می شد از آن گذشت و به دره رفت. آنگاه سعد ندای عبور داد، و گفت کی پیش می رود تا کنار نهر را حفاظت کند که وقتی مردم آنجا می رسند، پارسیان مانع خروج آنها نشوند؟

عاصم بن عمرو، که مردی دلیر بود داوطلب شد و پس از او ششصد کس از مردم دلیر داوطلب شدند و سعد عاصم را سالارشان کرد که با آن جمع برفت و بر ساحل دجله بایستاد و گفت: کی با من می آید تا کنار نهر را از دشمن حفظ کنیم و از شما حمایت کنیم تا بگذرید. شصت نفر داوطلب شدند.

و چون عجمان آنها را بدیدند گروهی را برای مقابله با جمعی که سعد پیش فرستاده بود آماده کردند، و به دجله زدند و شناکان سوی آنها آمدند و عاصم را دیدند که جزو پیشتاژان به کناره نزدیک شده بود. عاصم گفت: نیزه ها نیزه ها را بلند کنید و چشمان آنها را بزنید.

۱- همان، ص ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ - ۱۸۰۸ - ۱۸۰۹.

ص: ۵۳۸

دو گروه تلاقی کردند و ضربت زدن آغاز شد.

مسلمانان چشم ها را می زدند و پارسیان گریختند و مسلمانان سوی آنها راندند و پارسیان تاب جلوگیری نداشتند و در کناره مسلمانها به پارسیان رسیدند و همه را کشتند.

عمده سپاه مسلمانان از پی روان شدند و پارسیان را به وضعی نامنتظر غافلگیر کردند و به انها حمله کردند و بی تأمل غالب اموالشان به تصرف آوردند.

مسلمانان در صفر سال شانزدهم وارد شهر، و اموال و خزاین خسرو را که باقیمانده بود سه هزار هزار [سه میلیارد] فراهم آورده شیری و اخلاف وی بود گرفتند.

ابی عثمان نه‌دی گوید: برفتیم تا به قصر سپید رسیدیم که جمعی در آنجا حصاری بودند و یکی از آنها سخن کرد و ما دعوتشان کردیم و گفتیم: سه چیز هر یک را می‌خواهید انتخاب کنید، گفتند: چیست؟

گفتیم یکی اسلام که اگر اسلام بیارید حقوق و تکالیف شما همانند ما خواهد بود و اگر نمی‌خواهید جزیه بدهید، و اگر نمی‌خواهید جنگ می‌کنیم.

قوم پاسخ دادند میانی را می‌پذیریم [جزیه].

گوید: سلمان فارسی در آب همراه سعد بود و اسبانشان شناکان می‌رفتند. سعد گفت: حسبنا الله ونعم الوکیل به خدا که خداوند دوست خویش را یاری می‌دهد و دین خویش را غالب می‌کند، سلمان بدو گفت: اسلام نوظهور است و دریاها مطیع آن شده چنان که دشتها به خدایی که جان سلمان به فرمان اوست از اسلام گروه گروه برون خواهند شد چنانکه گروه گروه وارد آن شدند. (۱)

گزارش ابن اثیر در تاریخ کامل، کم و بیش همانند طبری است آنچنان که گویی وانویس کرده است اما قسمت مداین کمی گویاتر است که نقل می‌کنیم در وقایع تصرف مداین پایتخت کسری کمی توضیح اضافی دارد، می‌گوید:

ایرانیان خود را در مقابل امری واقع شده دیدند که هرگز آن را تصور

۱- . همان، ص ۱۸۱۰-۱۸۱۱-۱۸۱۲-۱۸۱۳.

ص : ۵۳۹

نمی‌کردند، از شهر بیرون رفته به محل حلوان پناه بردند، زیرا یزدگرد زن و فرزند و تمام افراد خانواده خود را به حلوان کوچ داد، و مهران رازی را به فرماندهی مدافعین مداین منصوب کرده بود. نخیر خان نیز محافظت گنجها را بر عهده داشت ولی هر چه توانست برگزیده اموال سبک را با خود حمل نمودند، همچنین زن و فرزند خویش، ولی هر چه رخت و فرش و ظرف و سیم و زر و گوهر و مصنوعات گرانبها و ظریف و رنگ و روغن و عطر و مواد دیگر در گنجها داشتند [ناچار] به حال خود گذاشتند، همچنین گله‌های گوسفند و گاو و انواع خوار و بار و ذخایر طعام، در گنجهای خسرو و سه هزار هزار نقد بود (هر هزار هزار یک میلیون است، و مقصود از سه هزار هزار سه میلیارد است) نخستین گروهی که وارد شهر مداین شد، هنگ عاصم بن عمرو بود، که هنگ هول انگیز نام داشت، بعد او هنگ گنگ از قعقاع بن عمرو بود که راه پیمودند و کسی را ندیدند تا به محافظان کاخ رسیدند و آنها را دعوت به تسلیم نمودند که آنها تن به جزیه دادند. اهالی شهر نیز یکی بعد از دیگری این شرط را قبول کردند و به دیار خود بازگشتند. ولی اموال و املاک خسرو و همراهان او از آن شرط مستثنی شدند سعد در کاخ سفید منزل گزید و زهره را به دنبال فراریان تا نهروان فرستاد. (۱)

سلمان فارسی در آن هنگام پیشوا و رهنما و داعی اسلام (مستشار و مرید و مرشد) بود او مردم بهر سیر را سه بار دعوت کرد که مسلمان یا تسلیم شوند. او در دعوت و تبلیغ خود می‌گفت: من سلمان و از شما هستم اسلام را دین خوبی دیدم و بدان

گرویدم، من مسلمانم و شما را برای نجات از مظالم ستمگران و مساوات با مسلمانان دعوت می کنم، او به فارسی دعوت و تبلیغ می کرد، سلمان بر حسب فرمان خلیفه وقت پیشوا و داعی و صاحب فکر و مدیر سیاست و جنگ بود.

سعد ایوان مداین را نمازگاه (مسجد) نمود بدون اینکه اندک تغییری در

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۸ به اهتمام سادات ناصری.

ص : ۵۴۰

وضع آن بدهد مجسمه ها و انواع نقوش و تزیینات را به حال خود گذاشت در آن واقعه که فتح مداین بود هیچ چیز شگفت آورتر از عبور مسلمین و گذشتن از رود دجله نبود(۱)

گوید: وقتی سعد در مداین فرود آمد منزلها را تقسیم کرد و زن و فرزند کسان را بیاورد و در آن خانه ها جای داد که وسایل داشت و آنها در مداین اقامت داشتند تا از جنگ جلولا و تکریت و موصل که فراغت یافتند، سوی کوفه رفتند.(۲)

سعید گوید: سعد خمس را فراهم کرد و هر چه را که می خواست عمر از آن شگفتی کند از جامه ها و زیور و شمشیر خسرو و امثال آن بر آن بیفزود با چیزهایی که دیدن آن برای عربها خوش آیند بود، پس از آنکه از خمس به کسان چیز داد و پس از تقسیم میان کسان و برداشت خمس، فرش بجا ماند که تقسیم آن میسر نبود به مسلمانان گفت: موافقید که چهار خمس فرش را به دلخواه واگذاریم و آن را پیش عمر فرستیم که هر چه خواهد کند زیرا تقسیم آن میسر نیست، و پیش ما اندک می آید و در نظر مردم مدینه جلوه می کند و خداوند دستهای شما را پر کرد [از انواع غنیمت ها] تقسیم این فرش مشکل است و کسی هم تاب خریدن آن را ندارد و رأی من این است که آن را به خلیفه واگذاریم که هر چه خواهد کند و همه پذیرفتند و چنان کردند.

فرش شصت ذراع در شصت ذراع یکپارچه به اندازه یک جریب که در آن راه های مصور و آب نما چون نهرا و لابه لای آن همانند مروارید بود و حاشیه ها چون کشتزارها و سبزه زارها یادآور بهاران. بافت از حریر که پود آن طلا و نقره و امثال آن داشت.

گوید: چون فرش را در مدینه پیش عمر بردند، خوابی دید و کسان را فراهم کرد و حمد و ثنای پروردگار کرد، و درباره فرش رأی خواست و قصه آن را بگفت، بعضی ها گفتند آن را بگیرد [خود بردارد] بعضی دیگر به نظر شخص عمر

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۳.

۲- . کامل ابن اثیر، ج ۲، به اهتمام سادات ناصری، ص ۳۲ (نقل کامل با طبری به تقریب یکی است)

ص : ۵۴۱

وا گذاشتند بعضی رأی مشخص نداشتند. علی علیه السلام سکوت عمر را دید برخاست و به او نزدیک شد و گفت: چرا علم خود را جهل می کنی و یقین خود را به مقام شک میبری؟ از دنیا جز آن نداری که عطا کنی و از پیش برداری یا پیوشی و پاره کنی یا بخوری و ناچیز کنی، اگر آن را بپذیری فردا کسانی به دستاویز آن به ناحق چیزها بگیرند.

عمر گفت: راست گفتی و فرش را در میان کسان تقسیم کرد، یک پاره آن به علی علیه السلام رسید که [در دم] فروخت به بیست هزار و از پاره های دیگر بهتر نبود. (۱)

سعد گوید: در صفر سال شانزدهم هاشم بن عقبه با دوازده هزار کس و از جمله سران مهاجر و انصار و بزرگان عرب از مرتد شدگان و غیر مرتد شدگان روان شدند و چهار روزه به جلولاء رسیدند و سپاه پارسیان را محاصره کردند.

به هنگام تلاقی پارسیان سخت بجنگیدند، اما خدا بادی به آنها فرستاد که همه جا را تاریک کرد و چاره ای جز ترک نبردگاه نبود، سواران پارسی در خندق افتادند و به ناچار بر کنار خندق گذرگاه ها فراهم کردند که اسبان از آن بالاروند و بدینسان حصار خویش را تباه کردند و مسلمانها از ماجرا خبر یافتند و گفتند: بار دیگر سوی آنها رویم و داخل حصار شویم یا جان بدهیم.

و چنان شد که قعقاع بن عمرو، در جهت حمله خویش به مدخل خندق رسید و آنجا را بگرفت و گفت تا منادی ندا دهد که ای گروه مسلمانان اینک سالار شما در خندق پارسیان است و آنجا را گرفته سوی او روید و پارسیانی که میان شما و سالارتان هستند مانع دخول شما به خندق نشوند.

قعقاع چنین گفته بود که مسلمانان را دلگرم کند، آنها نیز حمله بردند و تردید نداشتند که در خندق است، و در مقابل حمله آنها مقاومتی نشد تا به در خندق رسیدند که قعقاع بن عمرو و آنجا را گرفته بود و مشرکان از راست و چپ از عرصه های مجاور خندق فراری شدند، و دچار بلیه ای شدند که برای مسلمانان فراهم کرده بودند مرکب های آنها به وسیله خارهایی که خود برای مسلمانها

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۳-۱۸۲۴-۱۸۲۵.

ریخته بودند لنگ شدند و آنها پیاده گریزان شدند و مسلمانان تعقیبشان کردند و جز معدودی ناچیز از آنها جان به در نبردند، خدا در آن روز یکصد هزار از آنها را بکشت و کشته ها همه عرصه را پوشانیده بود، و به همین جهت آن را جلولاء گفتند از بس کشته که دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود.

عبیدالله محفز به نقل از پدرش گوید: من جزو نخستین دسته سپاه بودم که وارد ساباط و سیاهچال آن شدند و جزو نخستین دسته سپاه بودم که از دجله گذشتند و وارد مداین شدند، در آنجا تمثالی به دست من افتاد که اگر آن را بر مردم بکربن وائل تقسیم می کردند همه آنها به نوا می رسیدند که جواهرنشان بود و آن را تسلیم کردم، اندکی در مداین مانده بودیم که خبر

آمد عجمان در جلولا گروهی بزرگ بر ضد ما فراهم آورده اند و زن و فرزندان خود را به جبال فرستاده و اموال را نگه داشته اند.

سعد عمرو بن مالک را سوی آنها فرستاد که همه سپاه مسلمانان در جنگ جلولا دوازده هزار کس بود، مقدمه دار سپاه، قعقاع بن عمرو بود و سران سپاه و یکه سواران آمده بودند وقتی سپاه به بابل مهرود رسید دهقان آنجا با عمرو صلح کرد به اینکه یک جریب از زمین را با درم بپوشاند - فرش کند - و چنین کرد و قعقاع با او صلح کرد و از آنجا برفت تا به جلولا رسید و دید که پارسیان خندق زده اند و در محوطه خندق حصاری شده اند و اموالشان با آنهاست و پیمان کرده و قسم به آتش خورده اند که فرار نکنند. مسلمانان نزدیک آنان فرود آمدند و از سعد کمک خواستند و سعد دویست سوار دویست سوار پی در پی به کمکشان می فرستاد.

وقتی پارسیان متوجه شدند که برای مسلمانان کمک می رسد جنگ را آغاز کردند سالار عجمان خرزاد پسر خر هرمز بود جنگ سختی شد که هرگز مسلمانان نظیر آن را ندیده بودند، تیرها را تمام کردند نیزه ها شکسته شد و به شمشیرها و تبرزین ها متوسل شدند. از آغاز روز تا ظهر چنین بود و چون وقت نماز رسید مردم به اشاره نماز کردند و میان دو نماز بودند که گروهی از پارسیان عقب نشستند و گروه دیگر جای آنها را گرفتند و گفتند ما خسته ایم و آنها تازه نفس، تأخیر کنیم، قعقاع گفت: ما حمله می بریم این بگفت و حمله برد که

ص: ۵۴۳

پارسیان عقب رفتند و تا در خندق توقف نکردند، در این اثنا شب درآمد و پارسیان راه چپ و راست پیش گرفتند و مشرکان رو به فرار نهادند.

گوید: من وارد خندق می شوم و به خیمه ای می روم که لوازم و جامه ها در آن است و فراشی بر کسی کشیده شده آن را پس می زنم زنی است چون غزال به زیبایی خورشید که او را با جامه هایش گرفتم و جامه ها را تسلیم کردم و درباره آن [زن] چندان کوشیدم تا از آن من شد و از او فرزند آوردم.

حماد بن فلان برجمی گوید: آن روز خارجه بن صلت شتری به دست آورد که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت نشان بود مانند بزغاله و چون آن به زمین جای می گرفت مردی از طلای مرصع بر آن نمودار می شد، [خارجه] شتر و مرد را بیاورد و تسلیم کرد. (۱)

درنگ - تأمل

از نوشتن بسیاری از مطالب مندرج در تاریخ که موجب جریحه دار شدن و محرک احساسات می شد خودداری گردید و به آنچه که تا حدی مقصود ما را از ذکر وقایع روشن خواهد کرد بسنده شد.

شاید در ذهن این سؤال خطور کند که این گزارش تاریخی از جنگ مسلمانان صدر اسلام و حمله به ایران و حوادثی که در

این مسیر رخ داده است چه ربطی با جریان شیعه و پیدایش آن دارد، و این سؤال صحیحی است چرا که هم خواننده پرسشگر و هم این نویسنده کم بضاعت تاکنون به چنین طرحی برخورد نداشته است، لذا نضج گرفتن چنین سؤالی در ذهن طبیعی است، و جواب آن در طرح همین جریان و گزارش از صحنه های برخورد اعراب مسلمان، با اعراب و پارسیان غیر مسلمان نهفته است مسئله را چنین شروع و طرح و توجیه می کنیم: که اگر متدین بودن و پیروی کردن و مقید بودن به دین هر دینی اعم از اسلام، مسیحیت، یهود و غیره، خانه زادی باشد از همان بدو تولد به وسیله تربیت خانوادگی رفته

۱- . همان، ص ۱۸۲۸ الی ۱۸۳۱.

ص : ۵۴۴

رفته در دل راسخ و در گفتار و اعمال و رفتار ظاهر و برجسته می شود، اما اگر چنین نباشد و شخص یعنی هر کس پس از سالها ساخت و ساز با یک روش اخلاقی و رفتاری و اعتقادی که با آن زیسته و زندگی کرده است، اما در اندیشه و رفتار خود نابسامانی می بیند و درصدد برآید به آن سامان بخشد ناچار به جستجو و نگرش به دیگر اصول و رفتار و اعمال کسان می پردازد، تا راهی مطمئن برای زندگی روحی و اجتماعی خود بیابد و به آسایش درونی برسد.

حال این پارسیان و عجم های مورد هجوم را در نظر بگیرید اینها سال هاست که زیر تحکم و فرمان مغان و آن قواعد طبقاتی که به نحو مثال کفاش، سراج، نقاش، بنا، کارگران، مغازه داران و فروشندگان و خلاصه طبقات پایین جامعه حق نداشتند از حوزه کسب و کار خود پا فراتر نهند و به تحصیل علم و صنعت پردازند و با کوشش به مقامی فراتر دست یابند؛ اینگونه مردم که چنین می زیسته و فشار زندگی را تحمل می کرده است و راه چاره نیز بر او مسدود بوده امروز نیز این هجوم بی امان و ستیزنده را که به نام دین بر آنها می شود می بینند، چگونه می توانند این دین را بدون تعمق و تأمل بپذیرند، فرصت لازم است که با نگرش به رفتار و کردار سران و منسوبین به آن دین و آنها که متخلق به آداب و دستورات این دین جدید هستند را بسنجند و آماده پذیرش شوند.

لذا نویسنده صفحاتی از تاریخ را از نظر خواننده گذرانید که او را در جریان سیر فکری و رفتاری دو طرف درگیر در جنگ و حمله مسلمانان به ایران و نحوه های گوناگون این حمله ها و قتل و غارتها و کشت و کشتارها و نیز جبهه گیری در این جنگ ها و دفاع ایرانیان و چگونگی رفتاری و کرداری که نشانگر آشوب ذهنی و بسا بی تفاوتی و درماندگی آنها در برابر حوادثی که از این جهت پی در پی پیش می آید قرار دهد، به طور طبیعی و به نحو غریزی این غارت زده ها، اسیر داده ها و اینک زیر دست شده این عربهای غالب و غرور یافته؛ این مستمندان دلتنگ از بی لیاقتی سران قوم خود و رنج و ستم کشیده که سالهای گذشته از دست سالاران و درباریان و موبدان و سردهقانان و آن محدودیت های طبقاتی و صدها تخویف و تحمیلات گوناگون که امروز با آن روبرو هستند، دنبال یافتن یک طریقه ناجی یک روش انسان محور که همان شیوه خدا محوری است

ص : ۵۴۵

هستند. اما، نه این روش که می بینید اینهمه بدبختی و تخویف و ناهمواری و سرافکندگی برای آنها به ارمغان آورده و آنها را

بدان دچار کرده است.

چگونه می توان این هجومها و کشتارها و چپاول و غارتها را با کارهای پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله مطابقت کرد.

رسول خدا در جنگ خندق که با آنهمه زحمت و روبرو بود هنگامی که سپاه کافران را باد و بوران در هم کوبید و به هم ریخت و هر دسته ای به سویی گریزان شد می توانست سپاه مدینه را به تعقیب و کشتار و جمع اموال به عنوان غنیمت بفرستد و نکرد، سال هشتم هجری مجهر از مدینه به طرف مکه برای تصرف آن با سپاه حرکت کرد و در حدیبیه فرود آمد با اینکه می توانست به طرف مکه رود اما با کشتار و کشته دادن لذا به صلح آن و قرارداد معروف بسنده کرد، و عمر را که اعتراض داشت، گفت: من کاری که می کنم به دستور پروردگارم باشد و تخلف نمی کنم. سال بعد که برای حج با یکصد هزار یا بیشتر به سوی مکه روان شد، نزدیک مکه غدغن فرمود که هنگام ورود به مکه هیچ کس حق ندارد کسی را بکشد مگر اینکه به سوی او شمشیر کشیده شود.

و سعد بن عباد که قصد داشت انتقام خود را از دشمنان دیرین خود بگیرد و پیامبر خبردار شد و علی علیه السلام را فرستاد و پرچم را از او گرفت و از خونریزی جلوگیری کرد، و جان و مال مردم مشرک مکه را محفوظ داشت، توجه شود مردم مکه به خصوص سران آن مردم، سال ها پیامبر و پیروانش را در سخت ترین مشقت و زحمت و رنج قرار داده بودند، و حال پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست تلافی کند، دین اسلام سالها به مردم مکه ابلاغ شده بود. سیزده سال پیامبر صلی الله علیه و آله به رفتار و گفتار اسلامی با این مردم مشرک در آن شرایط سخت زندگی کرد و اینها ملایمت، رأفت و اخلاق محمدی را که سلم و سلامت و شیوه الهی برگرفته از قرآن است را به نحو مستمر و همه جانبه از پیامبر مشاهده کرده بودند اما اطاعت از فرامین الهی و پیامبرش را نپذیرفته بودند و پیامبر شبانه و مخفیانه که پیش از این گفته شد از جنگ آنها به مدینه هجرت فرمود، بنابراین حجت بر آنها تمام شده بود و دستور قتل عام و جمع اموال و تصرف خانه ها و زنان و فرزندان آنان امری عادی و مسلم به نظر می رسید و سعد بن عباد نیز بر همین اندیشه می خواست از

ص : ۵۴۶

مخالفین انتقام گیرد، اما پیامبر مأمور ترویج دین خود و مسلمان کردن همین مشرکین است، نه تصرف خانه و خانمان و مال و اعتراض عمر بر پیامبر در حدیبیه بر همین استدلال بود، و علی الظاهر اگر مسئله ترویج دین نبود، می باید این مردم مکه را سخت قلع و قمع و نابود کرد.

در حدیبیه عمر نزد ابوبکر می رود و می گوید این صلحنامه چیست ما مسلمانیم و آنها مشرک چرا با آنها مصالحه می کند، ابوبکر همپایه او می گوید: او پیغمبر خداست و می داند چه می کند، عمر قانع نمی شود و اعتراض خود را حضور پیامبر تکرار می کند و حضرت می فرماید من دستور الهی را انجام می دهم، یعنی من به ترویج دین حق مأمورم نه کشتار و تصرف اموال و خانه زن و بچه؟ حال چگونه می توان این کشتارها و قتل های صد هزاری که برای تصرف اموال و غنیمت زن و بچه همه را حریص کرده است را با روش رسول خدا سازگاری داد برای ریشه یابی اینکه چرا اکثریت قاطع مردم عراق و ایران به مکتب اهل بیت دل بسته شدند و مسئله امامت را از بن دندان پذیرا شدند، نخست روش و رفتار علی علیه السلام و

فرزندانش با مردم و جامعه، و نگاه و گفتار و دستوره‌های آنها در زندگی و مطابقت آنچه در اعمال به جا می‌آوردند با فرامین الهی که در قرآن و در دسترس همه قرار داشت بود، خاندان نبوت در اثر تنگناهایی که بنی‌امیه و بنی‌عباس برای آنها به وجود آورده بودند، در سرتاسر ایران پراکنده شدند و مردم عملاً با شیوه زندگی الهی گونه آنها آشنا گردیدند، و در جهت مقابل نیز رفتار و کردار و خوی عربیت جاهلی و برتری‌جویی و بی‌احترامی به انسانیت انسانها در مقابل چشمان این مردم غارت زده که کسان خود را از دست داده و به اسیری آورده شده بودند، سخت خودنمایی می‌کرد.

ایرانیان از یک سو سران و شاه بیست و یکساله (یزدگرد) بی‌تجربه خود را می‌دیدند که بدون مشورت و نیاندیشیده با سران عرب برخورد می‌کند و رستم که بدون رضایت قبلی فرماندهی را پذیرفته.

و از سوی دیگر کشتار و چپاول و غارت و اسیر گرفتن (اعراب مدعی مسلمانی) را می‌بینند. این فرزندان و زنان مقتولین که بی‌کش و پیمان به اسیری گرفته شده‌اند و به عنوان خمس یک پنجم آنها به مدینه گسیل می‌گردیدند و آنچه

ص: ۵۴۷

مثل دیگر غنایم بین سران و سپاهیان پخش می‌شدند. در ذهن این فروماندگان بی‌پناه پناه‌جو از اسلام این مسلمانان چه می‌فهمیدند.

جز آنها که شانس می‌آوردند و سهم خانواده پیمبر صلی‌الله‌علیه‌و آله می‌شدند و آنگاه رفتار اینان یعنی اهل بیت را با خود (یعنی اسیران تقسیم شده به عنوان غنایم) می‌دیدند تفاوت ره از کجا بود تا به کجا؟؟ برای نمونه:

اولین برخورد و خانواده پادشاهی ایران در حضور خلیفه وقت عمر بن خطاب با نحوه تقسیم کردن اسرای ایرانی و خانواده شاهی بود که امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام به عمر گفتند: اینها از بزرگان و شریفان ایرانی هستند، می‌خواهید آنها را بین مردم مدینه تقسیم کنید، خانواده شاهی را اجازه دهید خودشان هر کس و هر خانواده را خواهند انتخاب کنند و شما نسبت به سهم آنها محسوب دارید، و بدین پیشنهاد عمل شد و این مزیت برای شاهزادگان حتی دیگر اسیران بسیار مطلوب واقع گردید و بدان عمل شد.

فرش بارگاه کسری

سعد هنگام تقسیم اموال به سپاهیان گفت: این فرش نسبت به غنایم مداین پیش ما اندک است؛ ملاحظه شود اموال غنیمتی آنقدر عظیم است که این فرش یک جریبی که تمام آن از تار و پود و نقش همه طلا- و جواهر است نسبت به مابقی اشیاء غنیمتی چیزی اندک است.

این اندک را به اضافه خمس غنایم به حضور عمر آوردند و عمر همه خمس را تقسیم کرد تا به فرش رسید، بزرگان مدینه را گفت درباره این فرش چه رأی می‌دهید، هر کس چیزی گفت و با یکدیگر همسخن شدند و بعضی گفتند آن را بگیرد (یعنی عمر آن را خود بردارد) بعضی دیگر رأی مشخص نداشتند علی علیه‌السلام نزدیک عمر شد و گفت: چرا علم خود را

جهل می کنی، و یقین خود را به مقام شک می بری، تو از دنیا جز آن نداری که عطا کنی و از پیش برداری یا پوشی و پاره کنی، یا بخوری و ناچیز کنی، و دیگری اضافه می کند که علی علیه السلام گفت: ای عمر اگر آن را بپذیری [یعنی برای خود برداری] فردا کسانی به دست آویز آن به ناحق چیزها گیرند.

ص : ۵۴۸

دقت در این گفتار همان گونه که عمر را از تصرف فرش برای خود منصرف کرد دیگران را هم که به هر نحو انتظار داشتند فرش را تصاحب کنند ناامید ساخت نکته اصلی این است که حضرت فرمود اگر تو امروز آن را بپذیری موجب می شود که عمال و کارگزاران و هر کس دستش به پاره تخته ای بند شد، بتواند به این کار عمر که متصرف چنین فرشی می شد متوسل شود و هر چپاولی را جایز شمارد و هر چه را بخواهد برای شخص خود بردارد و متصرف شود. و دیگر اینکه این فرش دست هر کس افتد چنان امتیازی یابد که حتی بتواند ادعای پادشاهی کند. عمر سخن حضرت را شنید و دید چاره جز تقسیم و پاره کردن آن ندارد. طبری گوید: یک پاره آن به علی علیه السلام داده شد آن را نگه نداشت و فروخت به بیست هزار، که از پاره های دیگر بهتر نبود. (۱)

به سخن علی علیه السلام توجه شود که حضرت به عمر نصیحت می کند و می فرماید چرا علم خود را جهل می کنی، یعنی یقین داری و می دانی که این فرش تو را روا نیست چرا خود را به نادانی میزنی که فرش را تصاحب کنی تو خود به ناروا بودن اینکار یقین داری و با سؤال ها و جوابها شک ایجاد می کنی.

عمر بدانکه هر چه از دنیا برداری و عطا کنی برای تو خواهد ماند، یا لباسی را پوشی و پاره کنی که سلامت و حرمت تو را حفظ کند، یا بخوری و بتوانی زندگی کنی و خورده خود را ناچیز و دفع کنی.

با سخن علی علیه السلام عمر دید هیچ جای سخن باقی نیست. بنابراین نظر اگر فرش را به همین نحو که هست خود بردارد، وارث خود و هر که به دستش برسد فخر فروشی خواهد کرد و غرور او را همکاسه شیطان خواهد کرد، این فرش سند پادشاهیست و ممکن است به دست هر کس برسد، در پی این ادعا برآید و تباهی در پیش گیرد لذا جز تقسیم چاره ندید.

نویسنده وقت صرف کرد و نکاتی را از تاریخ یادداشت و از نظر گذراند، شما نیز تأمل کنید و در نظر بگیرید که در نامه هایی که بین سعد و قاص و عمر رد و

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۵.

ص : ۵۴۹

بدل می شد چه نکته های جالبی توجه را جلب می کند.

سعد در نامه ای به عمر می نویسد، در جنگ، فلان و فلان و فلان از بزرگان عرب شهید شدند و غنیمت آنها از جنگ

شهادت بود و آنها از اینها که مانده اند برتر نیستند، که اینان هنوز برای مسلمین می کوشند و پیروزی و زمین و غنیمت به دست می آورند. از این غنیمت ها مرتبه دیگر یک نمونه را بخوانید:

سلمه گوید: در فتح ابله حضور داشتم و یک دیگ مسین جزو سهم من شد چون نیک نظر کردم نگریستم که طلا بود و هشتاد هزار مثقال طلا در آن به کار رفته بود، نمی توانستم آن را مخفی نگهدارم [چون چیز کمی نبود] به اطلاع فرماندهان رسانیدم به عمر نامه نوشتند که در جواب نوشت: سلمه به خدا قسم یاد کند که وقتی که دیگ را می گرفته به نظرش مسین بوده، اگر قسم یاد کرد، بدو تسلیم کنید و گرنه میان مسلمانان تقسیم شود، سلمه قسم خورد و آن مقدار طلا را صاحب شد.

خواننده به تدریج متوجه می شود که اعراب بادیه نشین و در بدر برای محل سکونت و غنایم چه محرک و جاذبه ای قوی در خود داشتند، پس از وفات پیامبر که به روایت تاریخ (کفر سربرداشت و آشوب شد و هر یک از قبایل به جز ثقیف و قریش همگی یا بعضی از دین بگشتند).^(۱) و مرتد شدند یعنی از دینی که سال قبل یا سال پیشین به ملاحظه های قبیله ای و حفظ موقعیت خود اسلام را پذیرفته بودند.

با وفات پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله به فکر اینکه دیگر ضرورت ندارد، همه به جاهلیت خود برگشتند و بار دیگر با زور شمشیر، ابوبکر آنها را تسلیم اسلام خود کرد، و تا زمانی که عمر اینها را بسیج و به سوی ایران روانه کرد کمتر از دو سال فاصله است آیا این مردان دوباره مسلمان شده در خور ترویج شایسته تعلیم و پیشرفت حقیقی دین اسلام بودند؟ خیلی جای تأمل است این مطلب را در خاطر داشته باشیم و جریان سخن را پی می گیریم.

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳۶.

ص : ۵۵۰

توجه به این نکته مهم جلب می شود، که نقل قسمت های مهم و اصلی مطالب از روزی که عمر سپاه مسلمانان را به سوی ایران آن روز (و عراق و ایران) امروز گسیل داشت، تا جنگ قادسیه که بیش از دو سال طول کشیده است یعنی از گزارش طبری در جلد ۴ صفحات ۱۵۸۷ الی ۱۶۵۲ یعقوبی صفحات ۱۰ - ۲۹ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ترجمه خلیلی به اهتمام سادات ناصری [تاریخ اسلام] صفحات ۲۰۰ الی ۲۲۱ بدین جهت است که آگاهی داده شود که در هیچ یک از موارد درگیری و کشتارها و تصرف مال و مسکن و خانواده مقتولین سخنی از دعوت به اسلام، معرفی و تبلیغ اسلام و اتمام حجتی به میان نیامده است فقط پس از افزون بر دو سال تاخت و تاز اعراب مسلمان و قلع و قمع در اطراف و حومه های پراکنده گرداگرد مرکز ایران از هنگامی که لشکر رستم فرخزاد روبه روی سپاه اعراب اردو می زند، از آنها می خواهد کسی را بفرستند تا رستم بداند آنها چه می گویند و چه می خواهند و به تقریب در همین اوان هم عمر دستور داده است که سعد چند نفر از برگزیدگان را انتخاب و جهت دعوت نزد شاه ایران یزدگرد بفرستد و این هر دو انجام می شود، برگردید و گزارش آن که قبلاً از نظر گذشت را به تکرار بنگرید که سفیر مسلمانان آن اندازه که به جنبه های مادی و صوری دعوت توجه دارد اصلاً به تبلیغ و معرفی اسلام و اینکه این چه دینی است و مردم را به چه چیز دعوت می کند و اسلام چیست و ما برای چه جانفشانی و شما را به چه دستورالعملی دعوت می کنیم و چه مزیت هایی برای زندگی امروز و فردای ما و شما دارد، و اگر همه اسلام را

پذیرا شوند آسایش و راحت زیستن و رستگاری دنیا و آخرت در دسترس همه قرار می گیرد.

این سفیر توجه ندارد که برای تبلیغ و ترویج دین الهی به این دربار گسیل شده است نه تحکم و تفاخر و ادعای مسلمانی و پس از چند گفتگوی مختصر چون رستم مهلت می خواهد که با دیگران در این باره مشورت کند و نامه بنویسد و احیاناً دعوت کند جواب می شنود فقط سه روز، سه روز یا قبول

ص: ۵۵۱

اسلام یا جزیه یا جنگ. (۱)

از این گزارش این نتیجه به دست می آید که جریان حداکثر دو صف مخالف روبرو هستند و هدف پیروزی یکی بر دیگری است، در هیچ یک از این جنگها دعوت به اسلام مطرح نیست، سپاهی عادی نمی دانست چه می کند، صدای دعوت اسلام به گوش او چگونه رسانده شد؟ حتی یک بار در تمام صفحات تاریخ طبری مسعودی، یعقوبی، ابن اثیر و غیره مردم عادی و سپاهی معمول را اول به اسلام و قبول اجرای فرامین الهی دعوت نکردند و اگر نپذیرفتند آنها را از دم شمشیر بگذرانند.

به این گزارش ها که اگر تکرار می شود جای معذرت دارد توجه کنید: در زمان ابوبکر خالد با هرمزان مرزبان ایران روبرو شد به او گفت یا اسلام ما را می پذیری یا جزیه می دهی یا با این سپاه روبرویی. ابن هبش گوید: هرمزان با خالد روبرو شد و گفت: «مردی به مردی» و ضربتی میان خالد و هرمزان رد و بدل شد و خالد بر او چیره شد، حامیان هرمز حمله کردند اما خالد هرمز را از پای درآورد.

شعبی گوید: کلاهای پارسیان به نسبت اعتباری که داشتند گرانقدر بود هر کس مقامش والا بود کلاش یکصد هزار درهم می ارزید، و کلاه هرمز یکصد هزار درهم نقره و جواهر نشان داشت که ابوبکر آن را به خالد داد. (۲)

جاپان سرکرده عجمی ها در الیس مقابل خالد فرود آمد، خالد عبدالاسود و ابجر را بر دو پهلوی سپاه نهاد جنگ سختی افتاد، خالد گفت خدایا نذر می کنم که اگر به آنها دست یافتم چندان از آنها بکشم که خونهایشان را در رودشان روان کنم، چون غالب شد خالد گفت تا منادی میان مردم (سپاه) ندا دهد: اسیر بگیرید، اسیر بگیرید، هیچ کس را نکشید مگر مقاومت کند، سواران گروه اسیر می آوردند، و خالد کسانی را معین کرده بود گردنشان را در رود می زدند و یک روز و یک شب چنین کردند و فردا و پس فردا در تعقیب آنها بودند تا به نهرین

۱- همان، ج ۵، ص ۹۰ ۱۶ الی ۹۳ ۱۶.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۴۸۶.

ص: ۵۵۲

رسیدند و از هر سوی الیس همین مقدار پیش رفتند و گردن همه را زدند ... بعد از مقداری نقل قصه راجع به خون و زمین

مغیره گوید: بر رود آسیاها بود و سه روز پیایی با آب خون آلود قوت سپاه را که هجده هزار کس یا بیشتر بودند (یعنی گندم ها را) آرد کردند. (۱)

مغیره گوید: خالد از الیس به شهر امغیشیا رفت که مردم آن رفته بودند شهر را گذاشته و فرار کرده بودند، خالد دستور داد امغیشیا را با همه توابع آن ویران کردند، و چندان غنیمت به دست آوردند که هرگز مانند آن به دست نیامده بود. (۲)

مثنی خود را به پل رسانید و راه فرار پارسیان را بست، می نویسد (کشتند و بی جان کردند، چنانکه در هیچ یک از جنگ های عرب و عجم این چنین استخوان نماند). (۳)

در جنگ بویب پس از غلبه در میدان مثنی دستور تاراج می دهد و مهاجمان دهکده های اطراف و در دسترس را تاراج و قتل عام می کنند، و تا اینجا بر همه سواد تا دجله تسلط می یابند. (۴)

مثنی از روز بازار خنافس آگاه می شود و به ناگاه به بازار حمله می آرد و محافظان را قتل عام و بازار را غارت می کنند و چیزی باقی نمی گذارند.

باز خبرچینی مثنی را از بازار بغداد خبر می دهد و مثنی غافلگیرانه به بازار بغداد حمله و آن را غارت می کند در این بازار چنان کالا و طلا موجود است که مثنی به عاملان خود دستور می دهد فقط طلا و نقره آنقدر که بتوانید با خود در حالت سوار حمله کنید بگیرید. صبحگاهان به بازار حمله کردند و شمشیر در کسان نهادند و هر چه می خواستند بر گرفتند. (۵)

سعد [وقاص] دسته ای سی نفره را فرستاد که شبانه به اطراف حیره هجوم

۱- . طبری، ج ۴، ص ۹۲ ۱۴ و ۹۳ ۱۴.

۲- . همان، ص ۹۵ ۱۴.

۳- . همان، ص ۱۶۱۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۴.

۴- . طبری، ج ۴، ص ۱۶۲۰.

۵- . همان، ص ۱۶۲۳ الی ۱۶۲۶.

ص : ۵۵۳

برند، اینان در بین راه سر و صداهایی شنیدند، مخفی می شوند، خواهر شاهزاده ای را به عروسی به خانه صنین می بردند.

سواران محافظ این عروسی رد می شوند، پس از اطمینان از فاصله آنها با عروس و همراهان، بکیر سرکرده مسلمانها از کمین به شیرزاد برادر عروس حمله می برد و او را می کشد و سواران همراهش به بار و بنه حمله می کنند و قافله عروس را با بار و بنه با دختر آزادبه، عروس، و با سیصد زن از بزرگان همراه عروس و یکصد زن خدمه با چندان چیز که کسی قیمت آن را ندانست در عذیب حجانان پیش سعد آوردند و سپاهیان سعد از کثرت غنیمت تکبیر گفتند. (۱)

این واقعه راهزنی بیش از یکسال پیش از جنگ قادسیه و بیش از ارسال رسول نزد یزدگرد و رستم است و هیچ گونه ابلاغ دین اسلام صورت نگرفته است.

عاصم بن عمر و میان تک سواران برای تشجیع سخن کرد و گفت: این دیاریست که خدا مردم آن را به شما حلال کرده و سه سال است که شما از آن بهره می گیرید، که آنها از شما نمی گیرند.

شما برترید و خدا با شماست اگر پایمردی کنید و چنانکه باید ضربت بزنید، اموال و زنان و فرزندان و دیارشان از شماست، اگر سستی کنید و فرومانید یکی از شما را باقی نگذارند، خدا را خدا را جنگ های پیشین را با آن نعمت ها که خدا به شما داد به یاد آرید، مگر نمی بینید که سرزمین شما بیابان لم یزرع است نه جنگل هست و نه کوه که بدان پناه برید [نعمت در این سرزمین است به هر قیمت آن را تصاحب، صاحبانش را قلع و قمع و از مواهب آن بهره گیرید].^(۲)

این سخن همان سخن سعد وقاص است که در سخنرانی خود گفت: (این میراث شماست و وعده پروردگار شما که آن را سه سال است به شما روا کرده است و تاکنون از آن می خورید و می گیرید و مردمش را می کشید، باج می گیرید و اسیرشان می کنید و این به سبب جنگاوران شماست).^(۳)

۱- . همان، ص ۱۶۴۶ و ۱۶۴۷؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶.

۲- . طبری، ج ۵، ص ۱۷۰۷.

۳- . همان

ص : ۵۵۴

جنگ قادسیه در محرم سال چهاردهم هجری قمری رخ داد، (مسعودی می نویسد: در این جنگ درفش کاویان که از پوست پلنگ مرصع به یاقوت و مروارید و انواع جواهر بود، ضرابین خطاب آن را از ایرانیان گرفت، قیمت آن درفش دو هزار هزار و دویست دینار بود، ضراب در مقابل آن سی هزار دینار گرفت.

در این روز در اطراف درفش کاویان به جز آنها که گفتیم بهم بسته بودند، ده هزار کس کشته شد.^(۱)

دعوت به اسلام بود یا جنگ عرب و عجم

ضرورت ایجاب می کرد که ما حداقل گزارشی از برخورد اعراب و مسلمانان زمان ابی بکر و عمر را در طی جنگ هایی که در ایران آن روز، و عراق و ایران امروز رخ داده است را از نظر بگذرانیم، و این گزارش سبب شد که صفحاتی نسبتاً در خور صرف بیان چگونگی این جنگها شود.

از این گزارش جنگ و تکرار ذکر مآووق قصد ما این است که می خواهیم خواننده را در متن وقایع تاریخ قرار دهیم که در یاد او بماند و بتواند خود مآووق را نیک دریابد و نتیجه گیری کند، می خواهیم از این گزارشها این نتیجه را بگیریم که جریان

اصلی در دو صف مخالف هدف اصلی پیروزی یکی بر دیگری است، در هیچ یک از این جنگها، دعوت به فرامین و دستورات الهی اسلام مطرح نیست.

دعوت به اسلام یک مرتبه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به خسرو پرویز پادشاه وقت ایران نامه نوشتند و او را به اسلام دعوت کردند و آن جسور مغرور بدون تحقیق و تأمل نامه را پاره کرد، و بعد از وفات حضرت چون ابوبکر به خلافت رسید و خالد را مأمور هجوم به ایران کرد، پس از چندی که خالد در اطراف ایران به تاخت و تاز و قتل و غارت پرداخت، و رعب و وحشت ایجاد کرد.

۱- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۷۶.

ص : ۵۵۵

آنگاه که با هرمزان مرزدار ایران روبرو شد و هرمزان پرسید این کارها برای چیست، خالد گفت: یا اسلام را بپذیرد، یا جزیه دهید، یا سر و کار شما با سپاه من است، کار به جنگ کشید و هرمزان به خالد گفت: من و تو با هم مبارزه می کنیم برنده پیروز جنگ است و در این مبارزه هرمزان به قتل رسید.

پس از این و بعد از دو سال و اندی در خلافت عمر که مثنی نخست، و سعد وقاص در پی او، بی امان تاختند و کشتند و غنیمت گرفتند و دست و بال ایرانیان را زدند و رعب و وحشت ایجاد کردند، و سران ایران که در خود اختلافهای شدید داشتند و از کشور و مردم بازمانده بودند، ناچار اختلاف خود را کنار نهادند و یزدگرد بیست و یکساله بی تجربه را که در گوشه ای زندگی می کرد اما از خاندان شاهی بود به پادشاهی برگزیدند و او رستم را که به فرماندهی لشکر رغبت نداشت وادار به قبول فرماندهی کرد، در این هنگام بود که رستم فرستاد نزد سعد و از او خواست که یک نماینده بفرستد و معلوم کند این جنگ برای چیست؟

در این هنگام از یک طرف ایرانیان ناتوان و مرعوب شده بودند و از طرف دیگر به وسیله غنیمت های وافر و اسیران فراوان، قوت و نیرو نصیب سپاه عرب گردیده بود و اعراب دیگر را نیز تشویق و ترغیب می کرد که در این جنگ های پر منفعت شرکت کنند. و نیروی معتناهی برای مسلمانها فراهم شده بود و یورش نهایی را در پیش داشتند، در این موقع بود که رستم از سعد نماینده خواست تا بداند این جنگ برای چیست و ربعی فرستاده شد و او به رستم گفت یا باید اسلام را بپذیرید، یا جزیه دهید، یا جنگ رستم می گوید مهلت دهید که ما نامه بنویسیم و با بزرگان خود مشورت کنیم و ربعی می گوید: سه روز فقط سه روز مهلت داری و باز می گردد.

در همین اوان هم به دستور عمر، سعد وقاص فرمانده سپاه مسلمانان مغیره را به همراهی چند نفر دیگر به دربار یزدگرد می فرستد و شاه را دعوت به اسلام یا جزیه یا جنگ می کند.

تکرار و یادآوری اگر اشاره تازه ای هم در آن وجود داشته باشد برای روشن شدن هر مسئله ای مفید و گاه ضروری است

[عمر به مثنی نوشت که از میان ایرانیان (عجم غیر عرب و همچنین اتباع ایران که نبط نامیده می شدند) خارج شود، و در پیرامون رودها، نزدیک مرزهای عرب و عجم در حال تاخت و تاز و غارت و شیبخون پراکنده و دسته دسته نبرد کنند و نیز دو قبیله ربیع و مضر را خواه ناخواه به رضا یا اکراه با خود همراه کنند و دلیران آن دو قبیله را برگزیده به جنگ با ایرانیان وادار نمایند که ملت عرب را به جنگ ملت عجم تشجیع کند.

مردم (مسلمین) در حل و شراف تا محل قضی نزدیک بصره و در سلمان (که هنوز هم به همین نام معروف است) اقامت نمودند تا بعضی بعض دیگر را یاری کنند (نزدیک هم باشند تا به هم مدد برسانند) این وقایع در تاریخ ذیقعد سینه سیزده هجری بود(۱)

با تعمق باید توجه داشت که بومیان از یک سو پیش از اعلان جنگ و دعوت به اسلام مورد قتل و غارت اعراب مسلمان قرار می گرفتند، و از سوی دیگر در چنگال یاران رستم و امثال آنها گرفتار بودند و اموال و فرزندانشان مورد تجاوز و غارت بودند.

موضوع مردم حیره سزاوار تأمل است از ترس غارت و تجاوز مسلمانان با آنها کنار آمده اند و همکاری می کنند، و از سوی دیگر رستم از آنها بازخواست و تهدیدشان می کند گفتگوی رستم با ابن بقیله را اگر به آنها توجه نکرده اید دوباره مرور و مورد دقت قرار دهید.

بحث اساسی در این است که از هنگامی که عمر سپاه را به سالاری مثنی بن حارثه و همراهی مرتدان باز مسلمان شده به ایران روانه کرد این گسیل شدگان گرسنه و تشنه نعمت و ثروت و خانه و ملک تا اینجا که از نظر خواننده گذشت، اعمال این سربازان به اصطلاح مسلمان چه نشانه ای از حقیقت اسلامی و مسلمانی که از زمان شخص پیامبر، و بعد در دورانیهای ائمه معصومین و تا امروز از آنها

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۲، به اهتمام دکتر سادات ناصری، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

گفتگو می شود یعنی خداپرستی عدالت محوری، به شیوه رسول خدا و اعتقاد به جزا و بازپرسی وجود دارد؟؟ هیچ! کجای این کشورگشایی ها و کشت و کشتارها و غارت و چپاولها یک کلمه از اسلام و معنویت و حقیقت اسلام به میان آمد تا اینکه مغیره بعد از دو سال اندی رفت به بارگاه رستم و آنجا هم از دانه های خوراکی که در ایران به دست آمده است و آنها

خورده اند و دیگر نمی توانند بدون آنها زندگی کنند(۱) بحث می کند نه از یکتاپرستی و عدالت محوری که قرآن به ما می آموزد.

طبری در صفحه های بعد به روایتی دیگر این ملاقات را چنین گزارش می کند، و این به مسلمانی نزدیک تر است: گوید: رستم به مغیره گفت می دانیم که مستمندی شما عربان را به این کار واداشته برگردید که ما را از آبادانی دیارمان و مقابله با دشمنان بازداشته اید، ما شتران را گندم و خرما بار می کنیم و برای شما می فرستیم و جامه به شما می دهیم، از دیار ما بروید که خدایتان به سلامت دارد.

مغیره گفت: چنانکه گفתי مستمند بودیم و بدتر از این، مرفه ترین ما آن کس بود که پسر عموی خود را می کشت و مال او را می گرفت و می خورد، ما مردار و خون و استخوان می خوردیم تا خدا پیغمبری فرستاد که ما را سوی خدا و دین می خواند، به ما گفت که هر کسی بر دین وی بمیرد به بهشت می رود و هر که بماند به ملک می رسد و بر مخالف غلبه می یابد ما تو را دعوت می کنیم که به خدا و پیغمبر او ایمان آوری و اگر چنین کنی دیارت از آن توست و باید زکات و خمس بدهی و اگر نپذیری باید جزیه دهی و گر نه با تو می جنگیم.(۲)

غرض از نقل این گزارشها، جنگها و ستیزها این قتل و غارتها این دو مطلب به ظاهر خلاصه است.

یک: چرا ایرانیان سرانجام اسلام را از جان و دل پذیرفتند.

دو: چرا سر در اطاعت (از اهل بیت) علی علیه السلام و فرزندان نهادند. چرا؟

۱- . طبری، ج ۵، ص ۱۶۹۹.

۲- . همان، ص ۱۷۴۹ و ۱۷۵۰.

ص : ۵۵۸

چرا؟ چاره نداریم جز این که جواب خود را از لابه لای همین اسناد تاریخ پیدا کنیم؛ حقیقت ها همانند خورشید از لابه لای ابرهای جانب دارانه نویسندگان تاریخ خودنمایی می کند.

برای خواننده جستجوگر فهمیم توضیح و تفسیر زیاد لازم نیست و از این گزارشهای تاریخ خود متوجه می شود که عدالت اسلامی می طلبد که دعوت به اسلام در صدر باشد، و داعی معارف اسلام را به نحو قابل قبول و شیوه شایسته با آیین محمدی صلی الله علیه و آله به مردم معرفی کند، و با صرف حوصله، از مدعوین بخواهد که نیکو بنگرند و اسلام و دستورهای آن را با صمیم قلب و از بن دندان، پذیرا شوند، کاری که سلمان فارسی در فتح مداین با مردم مداین در میان گذاشت و مردم را به اسلام دعوت کرد.

(سلمان فارسی در فتح مداین داعی اسلام شد و مردم را سه بار دعوت کرد که مسلمان یا تسلیم شوند او در دعوت و تبلیغ

خود می گفت: من سلمانم و از شما هستم، اسلام را دین خوبی دیدم و بدان گرویدم من سلمان و مسلمانم و شما را برای نجات از مظالم ستمگران و مساوات با مسلمانان دعوت می کنم او به فارسی دعوت و تبلیغ می کرد، او بر حسب فرمان خلیفه داعی اسلام و صاحب فکر و مدیر بود(۱).

سپاهیان خسرو مداین را ترک کرده بودند، لذا با دعوت سلمان به مسلمانی انبوهی پذیرای اسلام شدند، مداین در تصرف سعد قرار گرفت و ثروت بیکران پادشاهی به دست او افتاد که شرح آن گذشت.

شیوه ای که سلمان فارسی در فتح مداین پیش گرفت بذر شیعه و روش شیعه و اسلامی که شیعه معرفی و تعلیم می داد و به آن عمل می کرد را در دلها جای داد. گفته اند در هر منطقه ای که یکی از اصحاب علی علیه السلام ساکن و نافذ بود در عمل و روش و رفتار و گفتار آنان مردم را به سوی خود جلب می کرد و پایه و مایه پیروی از امامت و رهبری علی علیه السلام پی ریزی می شد. در ریزه که تبعیدگاه

۱- . تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، به اهتمام سادات ناصری، چاپ علمی، ص ۳۲۹.

ص : ۵۵۹

ابوذر غفاری بود، همین جبل عامل لبنان امروز و مداین که حکومت آن را سلمان اداره می نمود و با حصیربافی ارتزاق می کرد و چیزی از بیت المال برای خود بر نمی داشت و نیز کوفه که عمار یاسر مدتی حاکم آنجا بود و بعض سران کوفه رفتند نزد عمر و سعایت کردند و گفتند عمار یاسر سیاست و حکومت نمی داند، و عمر او را عزل کرد، اما رفتار او مردم خداجو را متوجه شیوه عدالت محور او کرد و پیروی از روش عمار که روش سرور او بود را برگزیدند.

این گزارشها، درد دلهای ملت شیعه می باشد که از زبان انصاف اهل تسنن می شنوید و می خوانید، البته نه آنهایی که از همه صفات انسانی و وجدانی الهی تهی هستند و می خواهند جامعه اسلامی را به سوی یک ارتجاع مشمول آیه شریفه «أَفَأِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (۱) یعنی همان شیوه هایی که قبل از اسلام در میان قبایل مشرک بت پرست و طوایف امثال ابوسفیان ها جاری و رایج بود سوق دهند؛

این یادداشت ها سرگذشت رفتار عاملان خلیفه اول و دوم در فتوحاتی است که به نام اسلام در شهرها و قصبه ها و دهکده ها و راه ها به انجام رسانده اند این سلطه و غلبه عربی بر عجمی به نام دین که حقیقت اسلام را مکتوم نگهداشته بود پیوسته در ایران رو به ضعف نهاد و آن حقیقت که در مکتب اهل بیت آشکار بود و در دل ایرانیان فهیم و مسلمان ریشه گیر شده بود، دایم سیر تکامل و رشد خود را می پیمود و در هر فرصت خود را به نحوی آشکار می کرد.

شاید هنوز به خاطر خواننده خطور کند که چه ارتباطی بین جنگ های مسلمانان و حمله های آنها بر کشور پارسیان (عراق و ایران امروز) و گبران کافر و مثلاً موضوع غدیر خم و مسئله امامت و ولایت و شیعه وجود دارد، لطفاً حوصله به خرج دهید و دقت کنید در گزارش از آن جنگها و اتفاق هایی که به وقوع پیوسته است در جریان ورود اعراب مسلمان آن روز به این

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

ص : ۵۶۰

مردم مغلوب و کوفته شده به جای مانده و قضاوت ها و رفتار و انتخاب هایی که در زمان های بعد و پی در پی و در عین حال طولانی مدت به وقوع می پیوسته است.

در صفحات قبل از نظر خواننده گذشت که راه فرار را بر آنها می بستند، تا قتل عام کنند و شهرها و اموال بی صاحب به دست آنها افتد.

هجوم بود و غارت در مراحل و سالهای اول مردم عادی ایران حتی سپاهیان فرصت و دسترسی به دین اسلام را نداشتند، حتی ممکن است نام اسلام را هم نشنیده بودند بلکه به نام عرب و عجم اجاق جنگ را روشن نگاه می داشتند.

این اشاره های مختصر و بسته را ساده نگیرید، چرا که همین جریانها بود که بعد ایرانیهای فهیم شیوه های عدالت محور الهی و قرآنی ائمه و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را انتخاب و روی آنها سرمایه گذاری و جانفشانی کردند و با توجه به عمق گفتار و رفتار علی علیه السلام و فرزندانش راه آنها را برای پیشوایی برای خود انتخاب کردند.

آن اسیران که کشتار اقوام خود را دیده اند، و اینک خدمتکار این قاتلان پدر و برادر و شوهران خود هستند و اعمال آنها را می بینند و در همین حال سخنان و رفتار آل محمد صلی الله علیه و آله را هم می بینند و می شنوند عدالت و رفتار و گفتار علی علیه السلام را که در نهج البلاغه بعداً گردآوری شد و رفتار و حسن خلق و شیوه های انسانی حسن علیه السلام را می بینند، کردار حسین علیه السلام و مناجات این جگرگوشه پیمبر و زهرا علیها السلام را در عرفه و شهادت او را در کربلا- و نیایشهای امام سجاد علیه السلام را که در صحیفه سجادیه ضبط شده است و عبودیت این خاندان را به درگاه الهی و رفتار اینها را با بندگان خدا با مردم و زیردستان خود می بینند و رفتار دیگر سران و سرکردگان را نیز مشاهده می کنند همه را در ترازوی خرد و انصاف می سنجند قضاوت واقعی این ناظران جریانهای آن روزها در کشاکش وجدان؛ حقانیت اسلام است و سزاوار رهبری بی تردید بودن علی علیه السلام و فرزندانش و سر نهادن در اطاعت فرمایش پیامبر مکرم که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»

به وضوح می بینید که آن جوی خون راه انداختنها و آسیاها را با آن به گردش

ص : ۵۶۱

درآوردن با عدالتی که قرآن معرفی می کند و منادی آن ائمه هدی و مجری آن می باشند فاصله ای از جهنم تا بهشت دارد؛ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!...

ممکن است گفته شود چرا فقط به نقاط ضعف اشاره شده است جواب این است که اسلام نقطه ضعف ندارد و مسلمانها نیز نباید داشته باشند و چون جهات ضعف غلبه پیدا کرد و قتل و غارت جای دعوت به اخوت و برادری و مساوات را گرفت این را نباید به اسلام نسبت داد، این عربهای بیابانگرد دور از تربیت اسلامی و گریزان از مکتب قرآن و اهل بیت اسلام: بودند و هستند که تا امروز به نام تکفیری اینجا و آنجا کور کورانه خود را و دیگران را به دست نابودی می سپارند و به نام اسلام حقیقت اسلام که برادری و اخوت و نیکو زیستن و عدالت محور بودن است را در بوته اجمال نگاه می دارند.

علی علیه السلام در امر حکومت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیش از خلافت ظاهری خود، دخالت نمی کرد، مگر در جایی که مجبور می شد یا حضور می یافت و می دید حکمی خلاف اسلام در حال اجراست که جلوی آن را می گرفت و این به خصوص دوران عمر بسیار اتفاق افتاده است و همین موقعیت ها بوده است که عمر گفته است لولا علی لهلك عمر

در زمان خلافت عمر نیز مختلف نوشته و گفته اند قاضی بود و هرگاه عمر از مدینه خارج می شد علی را جانشین خود در مدینه می کرد و خلاف آن را نیز نوشته اند اما علی علیه السلام بیشتر به کار زراعت و شخصی می پرداخت تا آن حد که یک روز عمر از ابن عباس می پرسد او چه می کند و منظورش علی علیه السلام بود ابن عباس گمان کرد برادرش عییداله را می گوید گفت مشغول فلان کار است عمر متوجه شد که ابن عباس اشتباه گرفت، گفت علی را می گویم، گفت دیدم نخلستان را آب می داد و قرآن قرائت می کرد عمر گفت: درباره حقش می گویم که فکر می کند ما حق او را برده ایم ابن عباس گفت آری چنین یقین دارد.

در یکی از جنگها که به جنگ پل معروف است و اعراب مسلمان کاری از پیش نبردند و ابو عییده فرمانده سپاه کشته شده بود، عمر مردم را برای مشورت حاضر کرد و از آنها خواست نظر خود را درباره پیشرفت و غلبه بر دشمن ابراز

ص : ۵۶۲

دارند بزرگان مدینه هر کس چیزی بگفت تا به عثمان رسید، عثمان گفت: خود نرو، و سپاه بفرست و هر سپاه را با سپاه بعد تقویت کن و مردی را به فرماندهی بفرست که در کار جنگ و تدبیر آن تجربه و بصیرت داشته باشد عمر گفت: مثلاً کی؟ عثمان گفت: علی بن ابیطالب عمر گفت: او را ببین و گفت و گو کن بین به این کار راغب است و حاضر می شود یا نه. عثمان رفت نزد علی علیه السلام و با او گفتگو کرد و علی علیه السلام آن را خوش نداشت و نپذیرفت، عثمان خبر را به عمر رسانید و او برای یافتن دیگر کس به مشورت پرداخت.(۱) از خوارج می خوانیم:

«با دوازده واسطه مورد وثوق قال لما كان في ولاية عمر، اتى به إمراً حاملاً، فسألها عمر، فاعترفت بالفجور، فأمر بها عمر ان ترجم، فلقوها على بن ابیطالب عليه السلام فقال: ما بال هذه؟ فقالوا: امر بها امير المؤمنين، ان ترجم، فردها على عليه السلام ، فقال: امرت بها ان ترجم؟ فقال: نعم، اعترفت عندي بالفجور، فقال: هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما في بطنها؟ قال على عليه السلام فلعلك انتهرتها او اخفيتها؟ فقال: قد كان ذلك، قال أ و ما سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: لا حد على معترف بعد بلاء انه من قيدت او حبست او تهددت فلا اقرار له، فحلى عمر سبيلها ثم قال: عجزت النساء ان تلدن مثل على بن ابیطالب، لولا على لهلك عمر».(۲)

گوید: در زمان حکومت عمر زنی حامله آوردند عمر از او سؤال کرد و آن زن اعتراف به فجور [زنا] کرد عمر امر کرد او را سنگسار کنند در بین راه که آن زن را برای اجرای حکم می بردند علی علیه السلام به آنها برخورد و سؤال کرد بلیه این زن چیست گفتند عمر امر به رجم او کرده است، علی علیه السلام آن زن را بازگردانید نزد عمر و گفت: امر کرده ای که او را سنگسار کنند، عمر گفت بلی چون نزد من اعتراف

۱- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۶۶ و ۶۹۷.

۲- . مناقب خوارزمی، ص ۸۱، فضیلت ۶۵.

ص: ۵۶۳

به فجور کرد علی علیه السلام گفت این حکم تو بر این زن است حکم تو بر آن طفلی که در رحم اوست چه خواهد بود؟ آن طفل را خواهی کشت یا خفه اش خواهی کرد عمر گفت چنین خواهد شد علی علیه السلام گفت: نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: حد جاری نمی شود بر معترف، که در بلا باشد، کسی که در گرفتاری است کسی که در بند است کسی که مورد تهدید است، اقرار در این مورد بی اعتبار است.

عمر دستی بر سبیل و نفس راحتی کشید و گفت: همه زنان عالم عاجزند از این که مثل علی بن ابیطالب را بزنند اگر علی نبود عمر هلاک شده بود: لولا علی لهلک عمر. (۱) از اینجا بود که عمر دستور داده بود: با حضور علی در مسجد هیچ کس حق رأی و فتوا ندارد. (۲)

روزی عمر در مجلس قضاوت نشسته بود، زنی را کسانش نزد وی آوردند، تا ننگ و تهمتی به دامنش بچسبانند...

عمر مطلب را از آنها پرسید، گفتند: این زن در ششماهگی بچه آورده است عمر چشمان تند خود را به سوی زن و طفل گرداند، از این نگاه خشم آلود عمر گویا زمین زیر پای مادر بیچاره تکان خورد و آرزو می کرد که زمین شکافته شود و او را فرو برد بدنش از هیبت عمر می لرزید - چنان که از هیبت عمر زن بارداری جنینش را ساقط کرد - خلیفه چشموهای خشمگین خود را به زمین دوخت و با تازیانه ای که در دستش بود بر زمین می زد، آنگاه سر برداشت و با صدای مهیب گفت: «سنگسارش کنید.»

هنوز حرف آخر این فرمان خطرناک تمام نشده بود که دستی شانه های او را تکان داد همین که چشم بر گرداند آهسته گفت: خبر تازه ایست یا ابالحسن؟ علی علیه السلام آرام و متین گفت: چنین دستوری مده! اگر این زن از روی کتاب خدا با تو احتجاج کند محکومت می سازد.

عمر رنگش پرید و به خود لرزید، علی علیه السلام دنبال سخن خود را آورد که:

۱- . همان.

۲- . عبدالفتاح عبدالمقصود، علی علیه السلام، ج ۱، طلوع خورشید، ص ۳۸۴.

خداوند می گوید: مدتی که طفل انسان بر مادر بار است تا از شیر جدا شود سی ماه است باز می گوید: مادرانی که بخواهند کامل شیر دهند دو سال تمام بچه های خود را شیر می دهند چون مدت شیر کامل دو سال است پس مدت حمل می تواند شش ماه باشد.

خلیفه بی درنگ زن را آزاد کرد و این قانون حکم ثابتی گردید. (۱)

نمونه ای از کارهای برجسته عمر که در همه تاریخ ها به تقریب یکسان درج شده است

دوران عمر پس از ابوبکر به جنگ و لشکرکشی به ایران و روم و به خصوص ایران پهناور آن روزگار گذشت، از کارهای او که پایه گذار آن بود.

در سال پانزدهم هجری عمر برای مسلمانان مقرری معین کرد و از عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کرد که دوازده هزار، برای جنگ آوران بدر پنجهزار و به ترتیب آمد تا دو هزار و پانصد و سیصد و دویست و پنجاه و دویست، و برای زنان پیامبر هر یک ده هزار و برای عایشه دوازده هزار، مقرری تعیین کرد و زنان هر یک از جنگاوران بدر و طبقات بعد را نیز مقرری معین کرد. (۲)

عمر برای خود گفت: من مردی بازرگان بودم که خدا عیال مرا به سبب بازرگانیم بی نیاز می داشت، مرا به کار خودتان مشغول داشتید، به نظر شما از این مال [خمس] چه مقدار بر من حلال است قوم بسیار سخن کردند و علی علیه السلام خاموش بود عمر گفت ای علی تو چه می گویی، گفت: چندان که تو را و عیال تو را به طور معمول کفایت کند و از این مال جز این حق نداری، قوم گفتند سخن سخن پسر ابوطالب است. (۳)

ابن مسیب گوید: نخستین کسی که تاریخ نهاد عمر بود و این دو سال و نیم

۱- همان، ص ۲۸۴ ۲۸۵.

۲- طبری، ج ۵، ص ۱۷ ۹۴؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱.

۳- طبری، ج ۵، ص ۱۷۹۷.

گذشته از خلافت وی در سال شانزدهم هجرت بود و این کار را به مشورت علی علیه السلام ابن ابیطالب کرد، گوید عمر بن خطاب مردم را فراهم آورد و گفت:

تاریخ از چه روز نهم، علی علیه السلام گفت: از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت و سرزمین مشرکان را ترک کرد. (۱)

به دستور عمر زمین کوفه را سلمان و حذیفه انتخاب و بنای شهر کوفه در این سال بود و آخر سال هفدهم یا اوایل سال هجدهم منزلگاه شد. قصر کوفه را یکی از مردم همدان بنا کرد و از آجرهای قصری که خسروان در حیره داشتند بساخت و مسجد را در مقابل خزانه های قصر، که تا انتهای قصر کشیده بود سمت راست آن سوی قبله بود و از سمت راست تا انتهای میدان علی بن ابیطالب علیه السلام کشید. (۲)

عمر درباره زمینهای اطراف سواد کوفه با اصحاب رسول خدا مشورت کرد، بعضی از ایشان گفتند: آن را میان ما بخش کن، عمر با علی علیه السلام مشورت کرد علی گفت:

«ان قسمتها اليوم، لم یکن لمن یجی بعدنا شیء و لکن تفرقا بین ایدیهم یعملونها، فتکون لنا، و لمن بعدنا»

«اگر امروز آن را بخش کنی برای کسانی که بعد از ما باشند چیزی نخواهد ماند، بلکه آن را در دست آنها بسپار که در آنها کار کنند [کشت و ذرع کنند] و برای ما و آیندگان هر دو باشد» عمر گفت: خدایت بر این عقیده توفیق دهد. (۳)

۱- . همان، ص ۱۸۴۲؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹.

۲- . طبری، ج ۵، ص ۱۸۴۳ الی ۱۸۵۱.

۳- . یعقوبی، ج ۲، ص ۹۳.

ص : ۵۶۶

نمونه از والیان عمر بر استانها

والی مداین

سلمان فارسی حکومت مداین داشت وی پشمینه پوش بود و الاغ جلودار سوار می شد و نان جو می خورد، او مردی عابد و زاهد بود وقتی در مداین مرگ او در رسید سعد بن ابی وقاص بدو گفت: ای ابو عبدالله مرا پندی ده گفت: «هنگامی که قصدی می کنی و هنگامی که چیزی تقسیم می کنی.»

خدا را به یاد داشته باش». آنگاه سلمان گریستن آغاز کرد سعد گفت: ای ابو عبدالله چرا گریه می کنی گفت در آخرت گردنه ای هست که فقط مردم سبکبار از آن می گذرند و من اینهمه چیز را اطراف خود می بینم و چون نگریستند جز یک ظرف چرمین و یک کوزه و یک آفتابه چیزی نبود. (۱)

این سلمان مسلمان و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله شیفته علی علیه السلام بود و از علی علیه السلام پیروی می کرد، اما دیگر صحابی که مرتب صحابی صحابی می کنند یعنی آنها را خواص و از اصحاب پیامبر می شمردند ولی رفتارشان با پیامبر هیچ ارتباطی نداشت شما خواننده دارایی های بعض آنها را که نوشته اند بخوانید و مقایسه کنید که عبرت انگیز است.

عمر از سلمان پرسید من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان گفت:

اگر یک درم یا کمتر از خراج مسلمانان را به ناحق خرج کنی پادشاهی (۲)

عمر رعایت دوستان و حاکمان خود را می کرد

عمر مغیره را والی بصره کرد و چون جنگ قادسیه پیش آمد به دستور عمر مغیره به کمک سعد پیوست و سپس به کار خود [والی بصره] بازگشت، [مغیره نزد زنی از بنی هلال که به او ام جمیل می گفتند: و زن حجاج ابن عتیک ثقفی] یا

۱- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۳ و ۶۶۴.

۲- . طبری، ج ۵، ص ۲۰۴۸.

ص : ۵۶۷

به قول طبری [حجاج بن عبید بود، رفت و آمد می کرد گروهی از مسلمانان به او بدگمان شدند و ابوبکر و نافع بن حارث] یا به قول طبری [نافع بن کلهده و شبل بن معید، و زیاد بن عبید مراقب او شدند، تا بر او در آمد، و باد پرده را بلند کرد و ناگاه مغیره را روی ام جمیل دیدند ابوبکر نزد عمر رفت، و عمر آواز ابوبکر را شنید. میان آن دو پرده ای بود عمر گفت: ابوبکر؟ گفت: آری عمر گفت: البته خبر خوش آوردی، گفت خبر خوش را مغیره آورده است، و سپس داستان را به او باز گفت: عمر ابوموسی اشعری را به جای مغیره به حکومت بصره فرستاد و او را فرمود که مغیره را به مدینه فرستد، و چون مغیره بر عمر در آمد عمر مغیره را با گواهان جمع کرد: و سه نفر گواهی دادند و زیاد پیش آمد چون عمر زیاد را دید، گفت: چهره مردی را می نگرم که خدای به دست او مردی از اصحاب محمد را رسوا نمی کند و چون نزدیک آمد عمر گفت ای گه عقاب، نزد تو چیست؟ گفت: امری زشت دیدم و نفسی بلند شنیدم و پاهایی که پایین و بالا می رفت نگریستم، لیکن آنچه را چون میل در سرمه دان باشد ندیدم، پس عمر ابوبکر و نافع و شبل بن معبد را حد زد، ابوبکر به پا خاست و گفت: گواهی می دهم که مغیره زناکار است عمر خواست ابوبکر را دوباره حد بزند علی علیه السلام که آنجا حاضر شده بود گفت: ای عمر در این صورت مغیره سنگسار می شود.

از این پس هرگاه عمر مغیره را می دید می گفت ای مغیره من هرگز تو را ندیدم مگر آنکه ترسیدم خدا مرا سنگباران کند. (۱)

جریان مشروح عشق بازی مغیره و شهادت ابوبکر و نافع و شبل بن معبد و زیاد نزد عمر و روش سیاسی عمر و حد زدن سه شاهد اولی را و گفتار عمر با مغیره را در جلد پنجم طبری مفصل و مشروح از صفحه ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۳ ثبت است خلاصه آن را یعقوبی ذکر کرده است که از نظر گذشت.

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰.

اعتراف: دغدغه عمر از غصب خلافت

اشاره

طرح موضوع خلافت علی علیه السلام و گفتگوی عمر با ابن عباس در دوران خلافت عمر بارها تکرار شده است و عمر که نگران از غصب خلافت علی علیه السلام بود می کوشید مردم را قانع کند، و اگر ابن عباس را که زبان بنی هاشم بود می توانست به سکوت وادارد دیگران نیز ساکت می شدند لذا این بحث در دفعات و هر دفعه به نحوی دیگر مطرح شده است که در کتب تاریخ ثبت است، لذا تکرار ما نیز بدین جهت است که هر بار گوشه ای و اشاره ای دیگر در موضوع خلافت علی علیه السلام مطرح می شود و توجه به آن، مطلب را بر هر کس که در پی دریافت حقیقت واقع است آشکار و مبرهن می سازد. اعتراف عمر به اینکه پیامبر در روز غدیر خم طوری سخن گفت که قابل تأویل بود و اثبات حجت نمی کرد و به همین جهت در مرض خود خواست صریحاً نام علی علیه السلام را ببرد و من چون می دانستم که قریش آن را نمی پذیرد مانع آن شدم و پیامبر نیز مقصود مرا دریافت و از آن کار منصرف شد همین اقرار کافی است که هر کس در پی دریافت حق می باشد موضوع غدیر را امری حتم و صریح بداند.

می خوانیم روایت را از ابن ابی الحدید یعقوبی و عبدالفتاح عبدالمقصود ... ابن ابی الحدید در جلد دوازدهم صفحه بیستم و بیست و یکم روایت می کند:

«و روی ابن عباس رضی الله عنه قال: دخلت علی عمر فی اول خلافته، و قد القی له صاع من تمر علی خصفه، فدعانی الی الاکل، فاکلت تمره واحده و اقبل یا کل حتی اتی علیه، ثم شرب من جرّ کان عنده، واستلقى علی مرفقه له و تفق یحمد الله یکرر و ذلک ثم قال: من این جئت یا عبدالله؟ قلت من المسجد، قال: کیف خلقت ابن عمک؟ فضنته یعنی عبدالله بن جعفر، قلت: خلفته یلعب مع أترابه قال: لم اعن ذلک، انما عنیت عظیمک اهل البیت، قلت خلفته یمتع بالغرب علی نخیلات من فلان، و هو یقرأ القرآن، قال یا عبدالله، علیک دماء البدن ان کتمتینها! هل بقی فی نفسه بشیء من امر الخلافه؟ قلت: نعم، قال: ایزعم ان رسول الله صلی الله علیه و آله نص

ص : ۵۶۹

علیه؟ قلت: نعم، و ازیدک، سئلت ابی عمایده، فقال صدق، فقال عمر، لقد کان من رسول الله صلی الله علیه و آله فی امره ذرؤ من قول لا-یثبت حجه، و لا- یقطع عذراً و لقد کان یربع فی امره و قتماً و لقد اراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمנعت من ذلک اشفاقاً و حیظه علی الاسلام، لا- و ربّ هذا البنیه لاتجتمع علیه قریش أبداً! و لو ولیها لانتقضت علیه العرب من اقطارها، فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله انی علمت ما فی نفسه فامسک و ابی الله الا ما إمضاء ما حتم.»

«ذكر هذا الخبر ايضاً احمد بن أبي طاهر صاحب كتاب تاريخ بغداد في كتابه مسنداً.» (۱)

ابن ابی الحدید گوید: ابن عباس G گفته است داخل شدم بر عمر در زمان خلافت او همان اوایل خلافت در حالی که جلوی

او ظرفی از خرما بود و مرا دعوت به خوردن کرد من خرمایی تناول کردم و او خرما خورد و از ظرف آبی که نزد او بود نیز آب خورد و حمد خدا به جای آورد به نحو مکرر، سپس به من گفت از کجا می آیی ای عبدالله؟ گفتم از مسجد، گفت پسر عمومیت را چگونه ترک کردی من گمان کردم عبدالله بن جعفر را می گوید، گفتم از او رد شدم در حالی که خاکبازی می کرد عمر متوجه شد که من مقصود او را نفهمیدم گفت من عبدالله جعفر را نگفتم من مقصودم بزرگ اهل بیت بود [یعنی علی علیه السلام] گفتم او با دلو نخلهای فلانی را با اجرت آب می داد و در حال مشغول قرائت قرآن بود، عمر گفت ای عبدالله به گردن تو خون یک شتر فربه اگر سؤال مرا مطابق واقع جواب نگیری، آیا در ذهن او [ذهن علی علیه السلام] نزد وجدان و نفس او چیزی از امر خلافت باقی است؟ گفتم: بلی، عمر گفت آیا علی علیه السلام گمان می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله صراحت دارد بر خلافت او؟ گفتم: بلی و اضافه کردم من این ادعای علی علیه السلام را

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰ و ۲۱.

ص : ۵۷۰

از پدرم سؤال کردم و پدرم گفت او صحیح می گوید عمر گفت واقع این است که پیامبر در این باره به نحوی سخن گفت که اثبات حجت نمی کند و قطع عذر، بلکه فی الجمله مطلب خود را گفت و به همین جهت در بیماری خود خواست تصریح کند به نام و من مانع شدم زیرا من احاطه اسلام را دوست دارم و قسم که قریش بر این امر [خلافت علی علیه السلام] اجماع نمی کردند و اگر خلافت و ولایت او مسلم می شد اعراب اقطار عربستان آن را نقض می کردند و به همین جهت پیامبر دانست من نظر او را می دانم لذا امساک کرد و ابا الله الا ما امضاء ما حتم. (۱)

این خبر را احمد بن طاهر در کتاب تاریخ بغداد خود مسنداً ذکر کرده است. یعقوبی گوید: از ابن عباس روایت شده است که گفت پاسی از شب رفته عمر بر من درآمد و گفت: بیا برویم، اطراف مدینه را پاسبانی کنیم در حالی که تازیانه اش را به گردن انداخته بود با پای برهنه رفتیم تا به بقیع غرقد رسیدیم، آنجا به پشت خوابید و در حالی که کف پای خود را با دست خویش می زد، آهی از دل برآورد گفتم: ای امیر چه چیز تو را بدین نگرانی بیرون آورده است، گفت: امر خدا ای پسر عباس، گفتم: اگر بخواهی تو را به آنچه در دل داری خبر دهم عمر گفت: به دریای اندیشه فرو رو ای شناگر که هر چه گفته ای درست گفته ای، به عمر گفتم: به اندیشه همین زمامداری هستی که آن را به که واگذاری، گفت: راست گفتمی، گفتم چرا عبدالرحمن بن عوف را برنگزینی؟ گفت: او مردی است ممسک و این در امر خلافت شایسته نیست مگر کسی را که بدون اسراف ببخشد و بدون تنگ گرفتن جلو گیرد، ابن عباس گوید گفتم: سعد ابن ابی وقاص را گفت او مؤمنی است ضعیف گفتم: طلحه بن عبیدالله گفت: او مردی است در جستجوی آبرو و ستایش که مال خود را می بخشد تا به مال دیگران برسد و نیز به کبر گرفتار است ابن عباس گوید گفتم: زبیر بن عوام که پهلوان اسلام است، گفت او هم روزی انسان است و روزی شیطان مردی است تند و بد خوی که برای پیمانهای از بامداد تا ظهر چانه می زد تا نماز او از دست می رفت پس گفتم عثمان بن عفان؟ گفت

اگر فرماندار شود بنی ابی معیط و بنی امیه را بر مردم مسلط کند و مال خدا را به آنها ببخشد و اگر خلیفه شود چنین کند و البته خواهد کرد به خدا سوگند چون چنین کند عرب بر او بشورد تا او را در خانه اش بکشد سپس خاموش شد. اندکی بعد گفت: ای پسر عباس باز هم بگو، آیا علی علیه السلام را هم شایسته خلافت می بینی؟ گفتم: با فضیلت و سابقه و خویشاوندی پیامبر و آنهمه دانشی که دارد چرا شایسته نباشد؟ عمر گفت: به خدا سوگند که او چنان است که گفتی و اگر بر مردم حکومت یابد، آنان را به راه راست برد، و راه روشن در پیش گیرد جز اینکه در او خصلتهایی است: شوخی کردن در انجمن و استبداد به رأی و بی اعتنائی به مردم [در راه خدا] در عین جوانی، گفتم: چرا روز خندق او را کم سن نشمردید، هنگامی که عمرو بن عبدود بیرون تاخت و دلاوران را بیم گرفت، و پیران از او عقب نشینی کردند و نیز روز بدر هنگامی که سر از تن حریفان بر می گرفت [و روز احد که پیامبر را تنها نگذاشت و از جان او دفاع کرد] و چرا در اسلام از او پیش نیفتادید.

عمر گفت: بس کن ای پسر عباس گویی می خواهی با من چنان کنی که پدرت و علی با ابوبکر کردند روزی که هر دو نزد او رفتند.

ابن عباس گوید: نخواستم عمر را به خشم آورم، خاموش گشتم، پس او گفت: ای پسر عباس به خدا سوگند که پسر عمومیت علی علیه السلام از همه مردم به خلافت سزاوارتر است، لیکن قریش زیر بار او نمی رود اگر علی علیه السلام بر مردم حکومت یابد، البته ایشان را به مژ حق وادارد، چنانکه راهی جز آن نباشد و البته چون چنین کند بیعت او بشکنند و سپس با او بجنگند. (۱)

عبدالفتاح عبدالمقصود گوید:

آن اصلی که قریش در انتخاب خلفای رسول اکرم خود را بدان ملتزم می دانست همین بود که خلافت را پیوسته از خاندان رسول بیرون برد، و حق آنان را بر باید ... وقایع و پیشامدهای روز همیشه مؤید همین مطلب بوده است گر چه

۱- . یعقوبی تاریخ، ج ۲، ص ۴۷ تا ۹۴.

در اعمال قریش این مطلب آشکار بود ولی در گفتارشان گفتگوهایی بود زیر پرده و در میان گلوها، سپس با گذشت روزگار این راز بیرون افتاد و از گلوها آشکار گردید... (۱)

کسی که بخواهد از منشأ این کینه ها آگاه شود به خوبی می تواند ریشه قدیمی آن را در حوادث تاریخی گذشته بنگرد. (۲)

هیچ موجب و سببی علی علیه السلام را از مقام زمامداری که شایسته آن بود برکنار نداشت مگر همین انگیزه های پست قریش گو آنکه علتها و عذرهای دیگری هم به میان آمد هر که اندک شک و تردیدی در تأثیر این مانع اساسی [کینه جویی

قریش] داشته باشد، برای از میان رفتن تردیدش کافی است که به سخن زاده خطاب گوش دهد او یکبار برای حق بری قریش عذری آورد که پیش از او ابن جراح آن را درست کرده و در زبان ها انداخته بود، بار دوم سبب دیگری بیان کرد که سست و از روی توهم محض بود و منطق حوادث مؤید آن نبود بار سوم آنچه گفت اشاره وجدانش بود و خوب تأویل و درست تعلیل کرد.

اما اول وقتی بود که با ابن عباس سخن می گفت در ضمن آن گفت:

«ابن عباس رفیقت را مظلوم می بینم»

«برایش دادخواهی کن و ظلم را از او برگردان»

در اینجا شیخ سکوت کرد و پیش خود نجوا می کرد، گویا با خود سخن گوید، آنگاه سر برداشت و گفت: [ای ابن عباس]

«گمان ندارم مردم جز این جهت جلو او را گرفته باشند که خوردسالش شمرده اند ...»

دوم: در یک شب که علی علیه السلام با پسر عمویش در کنار دیوار خانه خود نشسته بود، عمر را از آنجا گذر افتاد و بدان دو سلام کرد همین که خواست پی کار خود رود علی علیه السلام از پشت سر صدایش زد:

۱- . عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی علیه السلام ، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲- . همان، ص ۲۶۹.

ص : ۵۷۳

«کجا می روی؟»

«قصده بقیع دارم».

«می خواهی سایه به سایه تو بیایم و با تو همراه باشیم؟»

عمر پذیرفت علی علیه السلام به پسر عمویش اشاره کرد تا با خلیفه همراه باشد این دو مرد در تاریکی شب با هم می رفتند، خلیفه ساکت بود، گویا در اندیشه ای فرو رفته بود و رفیقش نمی خواست با سخن خود اندیشه او را قطع کند، چون اندکی از حدود بقیع گذشتند عمر روی به رفیقش آورد و گفت:

«ابن عباس! ... آری به خدا رفیق تو پس از رسول خدا به خلافت از هر کس شایسته تر بود، جز آنکه در دو چیز ما از او نگران بودیم

«آن دو چیز کدام است؟»

عمر گفت:

«از خوردسالی او، و محبتش نسبت به فرزندان عبدالمطلب»

سوم در یکی از مجالس خلیفه جمعی نشسته بودند و در پیرامون شعر و شعرا، بحث می کردند.

در این میان عبدالله بن عباس از آنان گذشت، عمر او را برای شرکت دعوت کرد، و روی به اطرافیان کرده گفت: مرد با اطلاع آمد.

آنگاه روی به ابن عباس کرد و پرسید: شاعرترین مردم کیست، عبدالله؟ [ابن عباس گفت:] زهیر بن ابی سلمی [عمر گفت:] آنچه از او می پسندی و می دانی برای ما بگو ابن عباس گفت: زهیر قومی از غطفان را ستوده که آنان را بنوسنان می گفتند. گوید:

لو كان يقعد فوق الشمس من كرم قوم سنان ابوهم حين تنسيهم

قوم باولهم او مجد همقعدوا طابوا و طاب من الاولاد ما ولدوا

۱ اگر قومی شایسته آن باشد که از بزرگواری بر فرق آفتاب جای گیرد همان قوم اند که به نخستین فرد و مجد خود جای گرفته. ۲ قومی که هرگاه نسبتشان را ذکر کنی. همانا پدرشان سنان است پیوسته پاک بوده اند و هر چه فرزند آرند پاکانند. [شعر ادامه دارد به همین دو بیت بسنده شد]

عمر گفت: به خدا چه خوب گفته اینگونه ستودن شایسته نیست مگر برای این

ص : ۵۷۴

خاندان از هاشم برای خویشاوندی نزدیکی که آنان را با رسول خدا است

ابن عباس گفت: خداوند توفیقت دهد که همواره موفق بوده ای.

عمر خواست این رأی خود را با آنچه قریش پیش از این در حق این خاندان کرد جور کند، از اینجا شروع کرد، ابن عباس می دانی چه چیز این مردم را از شما بازداشت؟

نه نمی دانم یا امیر

ولی من می دانم

چه چیز است آن؟

عمر جواب داد، قریش کراحت داشت که نبوت و خلافت در این خاندان جمع شود، آنگاه حق مردم را از میان می بردند و پایمالشان می کردند، بدین جهت در کار خود اندیشید سپس برگزید و توفیق یافت، سپس راه صواب پیش گرفت،

ابن عباس تاب سکوت نیاورد، لذا بی درنگ پاسخی گفت که مدت ها در دل پنهان داشته بود و دم نمی زد به ابن خطاب گفت:

آیا خلیفه خشمش را از من برکنار می دارد؟

عمر او را امان داد و گفت آنچه خواهی بگو.

ابن عباس: اما آنکه گفתי قریش کراحت داشت؛ خدای تعالی درباره مردمی گوید: (ذَلِكْ بَانْهَمْ كَرْهَوَا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَاحْبِطْ أَعْمَالَهُمْ = این به جهت آن است که آنها از آنچه خداوند نازل کرده کراحت داشتند، پس اعمالشان را بی بهره ساخت و از میان برد)

اما آنکه گفתי ما حق مردم را از میان می بردیم و پایمالشان می کردیم، اگر ما به وسیله خلافت اینکاره می شدیم به وسیله قربت هم چنین می کردیم ولی ما مردمی هستیم که اخلاق ما از خلق رسول خداست، همان خلقی که پروردگارش وصف کرده:

«إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ».

تو بر خلقی بس بزرگ استواری

ص : ۵۷۵

و نیز گفته است:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

برای پیروان مؤمنت بال خود را فرود آر و فروتنی کن.

اما آنکه گفתי قریش گزید، خداوند گوید: «و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» پروردگار تو است که آنچه خواهد می آفریند و می گزیند، و حق گزیدن برای آنها نیست» پس دانستی که خدا است که از خلق خود هر کس را خواهد می گزیند، اگر قریش با همان نظری که خداوند دارد نظر می کرد راستی موفق می شد و راه صواب پیش می گرفت!...»

عمر اندکی در فکر فرو رفت، پس از آن در حالی که این بیان صریح ابن عباس او را ناراحت کرده بود گفت:

به جای خود باش ای ابن عباس! ... ای بنی هاشم در قلوب شما نسبت به قریش جز بداندیشی و کینه راه ندارد.»

ابن عباس گفت: تند نرو امیرالمؤمنین! ... قلوب بنی هاشم را به بداندیشی نسبت مده قلوب بنی هاشم از قلب رسول آن خدایی است که آن را از هر آلودگی و بدی پاک و منزّه داشته است، اینها خاندانی هستند که خداوند درباره آنها گفته است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

اراده خداوند بر این قرار گرفته است که پلیدی را از شما خاندان بزدايد و یکسره پاکیزه تان گرداند.

اما کینه، چگونه کینه به دل نگیرد کسی که حقش را ربوده اند و آن را به دست دیگری می نگرد؟....

در اینجا عمر به خشم آمد و آنچه از ابن عباس در دل پنهان می داشت به زبان آورد و بانگ زد: تو چیستی ای ابن عباس؟... از تو چیزی به من رسیده که نمی خواهم به رخت بکشم، تا مبادا مقامی که نزد من داری زایل شود... [ابن عباس گفت] آن چیست؟ به من بگو، اگر باطل است کسی مثل من باطل را از

ص : ۵۷۶

خود دور می دارد، اگر حق است مقام من نزد تو بدان زایل نمی شود.

[عمر گفت] به من رسیده است که تو همیشه می گویی این مقام از روی حسد و ظلم از ما گرفته شده است.

ابن عباس از این تشر و بیان عمر نه خود را باخت و نه از جای خود تکان خورد، همچنان محکم گفت: «آری از حسد، ابلیس به آدم حسد ورزید تا او را از بهشت بیرون کرد، آری ظلم، تو خود می دانی امیرالمؤمنین مگر عرب بر عجم به حق رسول خدا دلیل نمی آورد، مگر قریش بر عرب به حق رسول خدا حجت نمی آورد؟ پس ما از دیگر قریش به حق رسول اولی هستیم».

چون خلیفه دید این جوان محکم در برابر او ایستاده در هر ناحیه سر رشته بحث را با قدرت استدلال و جدل به دست می گیرد، دنباله سخن را قطع کرد و چنان نمایاند که دیگر به دنبال کردن این بحث راضی نیست، ناچار عبدالله از جای برخاست. همینکه خواست مجلس را ترک کند، عمر از برخورد با او نگران شد و خواست دلش را به دست آورد، با مهربانی گفت: «آهای بازگردنده! با همه آنچه از تو سرزد، من حق تو را رعایت می کنم» جوان با همان قیافه جدی که داشت به عمر روی کرد و گفت: مرا بر تو و بر هر مسلمانی به وسیله رسول خدا حق است، پس هر که این حق را نگهدارد حق خود را نگهداشته و هر که از میان ببرد حق خود را از میان برده است!

ابن عباس راه خود را پیش گرفت و رفت و در بدرقه اش قدردانی و حقگویی خلیفه بود، به حاضرین گفت: «وه برزاده عباس! ... وه بر او هیچ ندیدم با کسی محاجه کند مگر آنکه او را با منطق محکم محکوم می سازد. (۱)»

از این گزارشها و گفتگوهای عمر با ابن عباس معلوم شد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه السلام را به خلافت معین کرد ولی چون کلمه مولا را به کار برده است قریش توانسته است راهی برای فرار خود پیدا کند باز

۱- . همان، ص ۳۷۰ الی ۳۷۵.

ص : ۵۷۷

می دانسته است که قریش آن را هم نمی پذیرد، مانع نوشتن شده و پیامبر نیز نظر عمر را فهمیده و منصرف از نوشتن شده است و همه را در حالی که شدیداً ناراحت شده بود از اطاق بیرون کرده است.

حال باید گفت:

منافقین چه کسانی هستند

سکوت و همراه بودن در ظاهر و نپذیرفتن اوامر الهی و دستورهای رسول خدا را در واقع و باطن قریش و دیگران، تا پیش از واقعه غدیر و بیماری پیامبر نهفته و در خلوت منافقین جریان داشت، اما از روز غدیر خم تا بیماری پیامبر نیمه آشکار شد، و در حد تحریف معنی جمله : هر کس را من مولا- و صاحب اختیار او هستم، علی علیه السلام مولا و صاحب اختیار او است، به جمله هر کسی را من دوست او هستم علی علیه السلام هم دوست او می باشد ادامه یافت.

اما در بیماری پیامبر مکرم اسلام به نحوی آشکارا ظاهر شد و اختلاف صحابی حاضر در اطاق پیامبر درباره اینکه قلم و کاغذ (وسیله نوشتن هر چه بوده) آورده شود یا نه و اینکه مرض پیامبر شدت یافته و آن حضرت هذیان می گوید، و ناشنیده و نادیده گرفتن آیه شریفه:

« إِنَّهُ لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ »

آشکارا خود را نشان داد و غلبه را آغاز کرد و پیامبر را ناراحت ساخت که فرمان داد از اطاق من خارج شوید!

در خانه اگر کس است ، این بحث بس است.

کشته شدن عمر و ترتیب شورای شش نفره

مسعودی گوید: عمر اجازه نمی داد هیچ عجمی وارد مدینه شود مغیره بن شعبه به او نوشت: من غلامی دارم که نقاش، نجار، و آهنگر است و برای مردم مدینه سودمند می باشد اجازه بده او را به مدینه بفرستم، عمر اجازه داد مغیره روزی دو درهم از او می گرفت وی ابولؤلؤ نام داشت و مجوسی و از اهالی نهاوند بود مدتی

ص : ۵۷۸

در مدینه بود [کار می کرد و برای مغیره پول می فرستاد]، ابولؤلؤ پیش عمر آمد و از سنگینی باجی که به مغیره می داد شکایت

کرد عمر گفت: چه کارهایی می دانی، گفت: نقاشی، نجاری، آهنگری، عمر گفت باجی که می دهی در مقابل کارهایی که می دانی زیاد نیست ابولؤلؤ قرقرکنان رفت، یک روز دیگر از جایی که عمر نشسته بود می گذشت عمر به او گفت شنیده ام گفته ای اگر بخواهم آسیایی می سازم که با باد بگردد، ابولؤلؤ گفت اگر بخواهی برای تو آسیایی بسازم که مردم از آن گفتگو کنند. چون برفت، عمر گفت: این مرد مرا تهدید کرد چون ابولؤلؤ به کار خود مصمم شد خنجرى همراه خود برداشت و در یکی از گوشه های مسجد در تاریکی به انتظار عمر نشست عمر سحرگاه می رفت و مردم را برای نماز بیدار می کرد چون بر ابولؤلؤ گذشت او برجست و سه ضربت به عمر زد که یکی زیر شکم او خورد و همان بود که سبب مرگش شد و دوازده تن از اهل مسجد را ضربت زد که شش تن بمردند و خویشتن را نیز با خنجر بزد که بمرد. (۱)

اختلاف سزاوار توجهی در خبر کشته شدن عمر نیست.

و ما برای مزید اطلاع خبر را از طبری و غیره پی می گیریم ... طبری گوید:

روزی عمر بن خطاب به گردش بازار رفت و ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه وی را بدید ابولؤلؤ نصرانی [یا مجوسی] بود، به عمر گفت: ای امیرمؤمنان در کار مغیره بن شعبه با من نیکی کن، که خراجی سنگین به عهده دارم.

عمر گفت: خراج تو چند است [ابولؤلؤ] گفت هر روز دو درم! عمر گفت: صناعت تو چیست، جواب داد، «نجارم و نقاش و آهنگر» عمر گفت: به نظر من با این همه کار که می کنی خراج تو سنگین نیست»

آنگاه عمر گفت: شنیده ام که گفته ای اگر بخواهم آسیایی می سازم که به کمک باد کار کند.

[ابولؤلؤ] گفت: اگر سالم ماندم آسیایی برایت بسازم که مردم مشرق و مغرب

۱- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۷۷.

ص : ۵۷۹

از آن سخن کنند. ابولؤلؤ برفت و عمر گفت: این غلام مرا تهدید کرد. (۱)

[روز سوم پس از این گفتگو] چون صبح شد عمر برای نماز برون شد و چنان بود که کسان را به صف می گماشت و چون صفها مرتب می شد می آمد و تکبیر می گفت: گوید ابولؤلؤ جزو مردم درآمد، خنجرى به دست داشت که دو سر داشت و دستگیره آن در میانه بود شش ضربت به عمر زد که یکی زیر تهیگاه وی بود و همان بود که او را کشت کلب بن ابی بکیر لیشی نیز که پشت سر عمر بود کشته شد و چون عمر سوزش اسلحه را احساس کرد از پای درآمد، و گفت: عبدالرحمن بن عوف میان مردم هست؟ گفتند: آری، گفت: پیش بیا و با مردم نماز کن.

عبدالرحمن با مردم نماز کرد و عمر را که افتاده بود به خانه اش بردند، عبدالرحمن را خواست و گفت می خواهم وصیت کنم.

و با کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و از آنها راضی بود، سخن کنم علی علیه السلام و عثمان و زبیر و سعد را نزد من بخوان [چون حاضر شدند]

آنگاه گفت: سه روز در انتظار برادران طلحه بمانید و اگر نیامد کارتان را به سر برید، ای علی! تو را به خدا قسم می دهم اگر عهده دار امور مردم شدی بنی هاشم را به گردن مردم سوار مکن. ای عثمان! تو را به خدا سوگند می دهم اگر عهده دار امور مردم شدی، پسران ابی محیط را به گردن مردم سوار مکن ای سعد! تو را به خدا قسم می دهم اگر عهده دار امور مردم شدی خویشاوندان خود را به گردن مردم سوار مکن، برخیزید و مشورت کنید، آنگاه کار خویش را به سر برید، و صهیب با مردم نماز کند آنگاه ابوطلحه انصاری را پیش خواند و گفت: «بر درشان بایست و نگذار کسی پیش آنها رود.» (۲)

گوید عمر شب چهارشنبه سه روز مانده از ذیحجه سال بیست و سوم

- ۱- در اینجا طبری داستانی را از کعب الاحبار، یهودی ظاهراً تازه اسلام آورده ذکر می کند که عمر را از کشته شدنش تا سه روز دیگر خبر می دهد، که از خبرهای جعلی خود کعب الاحبار است و ما از نقل آن خودداری کردیم.
- ۲- طبری، ج ۵، ص ۲۰۲۶ الی ۲۰۲۸.

ص : ۵۸۰

در گذشت صهیب بیامد و بر او نماز کرد صبحگاه چهارشنبه او را بردند و در خانه عایشه پهلوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر به خاک کردند (۱) خلافت عمر پس از ابوبکر ده سال و پنج ماه و بیست و یک روز بود. (۲)

انتخاب شورای شش نفره

پیش از فوت، عمر صبحگاهان، علی علیه السلام و عثمان و سعد و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام را پیش خواند و گفت: نگریستم و چنان دیدم که شما سران و سالاران قوم، هستید و این کار [خلافت] جز در میان شما نخواهد بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی در گذشت از شما راضی بود، در انتخاب اگر به اختلاف نگرایید مردم اختلاف نکنند اما بیم دارم که اختلاف پیش آید و مردم در اختلاف افتند. آنها برفتند و آهسته گویی کردند و رفته رفته صدای آنها بلند شد، عمر بشنید و متوجه شد و گفت: بس کنید وقتی من مردم سه روز به مشورت بنشینید، در این مدت صهیب با مردم نماز کند، باید پیش از آنکه روز چهارم بیاید، امیری از خودتان معین کنید عبدالله بن عمر به مشورت حضور داشته باشد ولی حقی به خلافت ندارد.

طلحه در این کار شریک شما است اگر در اثنای سه روز آمد در مشورت حضور یابد و اگر سه روز گذشت و نیامد، کار خویش را به سر برید، کار طلحه چه می شود؟ سعد وقاص گفت: کار طلحه با ما انشاء الله مخالفت نمی کند.

عمر گفت: امیدوارم مخالفت نکند چنان پندارم که یکی از این دو نفر، علی علیه السلام و عثمان به خلافت می رسند. اگر عثمان خلیفه شود مردی سست رأی است و اگر علی علیه السلام خلیفه شود، مردی شوخ طبع است و می تواند مردم را به راه حقشان ببرد.

۱- همان، ص ۲۰۲۹ تا ۲۰۳۰. تاریخ فوت عمر را جز این هم نوشته اند.

۲- همان.

ص : ۵۸۱

و اداری کن که یکی را از خودشان انتخاب کنند.

به مقداد بن اسود گفت: وقتی مرا در گور نهادید، این جمع را در اطای نگهدار تا یکی را از خودشان انتخاب کنند.

به صهیب گفت: سه روز با مردم نماز کن و علی علیه السلام و عثمان و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و طلحه را اگر آمد به یکجا در آر. عبدالله عمر را نیز حاضر کن اما حق به خلافت ندارد، و بر سر آنها بایست اگر پنج کس همسخن شدند و یکی نپذیرفت سرش را بکوب یا گردنش را به شمشیر بزن، اگر چهار کس همسخن شدند و به یکی رضایت دادند و دو کس نپذیرفتند گردنشان را [آن دو کس را] بزن، اگر سه کس به یکی از خودشان رضایت دادند و سه کس دیگر به یکی از خودشان رضایت دادند، عبدالله عمر را حکم کنید و به هر گروه رأی داد یکی از خودشان را انتخاب کنید، اگر به حکم عبدالله بن عمر رضایت ندادند با جمعی باشید که عبدالرحمن بن عوف جزو آنها است و باقی را اگر از رأی جمع بگشتند بکشید.

آنگاه بیرون شدند.

علی علیه السلام با جمعی از بنی هاشم که با وی بودند گفت: اگر قومتان این ترتیب را بکار بندند هرگز به خلافت نرسید.

عباس پیامد، به او گفت: از ما بگشت، عباس گفت: از کجا دانستی؟ گفت عثمان را قرین می کرد و گفت: با اکثریت باشید، اگر دو کس به یکی رضایت دادند، و دو کس به یکی رضایت دادند با کسی باشید که عبدالرحمن ابن عوف با آنهاست، سعد با پسر عمه خود عبدالرحمن مخالفت نمی کند عبدالرحمن داماد خاندان عثمان است و اختلاف نمی کند، عبدالرحمن خلافت به عثمان می دهد، و اگر دو تن دیگر هم با من باشند سودم نخواهد داد، در صورتی که به یکی از آنها بیشتر امید ندارم. (۱)

[توجه شود: ۱- عبدالرحمن بن عوف با عثمان عقد اخوت داشت. ۲- پسر

۱- طبری، ج ۵، ص ۲۰۶۷ الی ۲۰۶۹.

ص : ۵۸۲

عموی عثمان بود. ۳- شوهر خواهر عثمان بود، سعد وقاص نیز با امام علی علیه السلام دل خوش نداشت و به خلافت عثمان

متمایل بود[ابن ابی الحدید گوید:

و روى القطب الراوندى، ان عمر لما قال: كونوا مع الثلاثة التى عبدالرحمن فيها قال ابن عباس لعلی علیه السلام : ذهب الامر منا، الرجل يريد ان يكون الامر فى عثمان، فقال على علیه السلام و انا اعلم ذلك ولكن ادخل معهم فى الشورى، لان عمر قد اهلنى الاذن للخلافه و قد كان قبل يقول ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ان النبوه و الامامه لا يجتمعان فى بيت و انا ادخل فى ذلك لا ظهر للناس مناقضه فعله لروايته ...

«قطب راوندی روایت کرده است چون عمر گفت [در وصیت خود راجع به شورای شش نفره] در شورا اگر سه نفر یک طرف و سه نفر یک طرف قرار گرفتند، سه نفری که عبدالرحمن در بین آنهاست انتخاب آنها ارجح و صحیح است [چون عمر این قاعده را مقرر داشت].

ابن عباس به علی علیه السلام گفت: امر خلافت از ما بیرون رفت، این مرد [عمر] اراده دارد که عثمان انتخاب شود، لذا به علی علیه السلام گفت داخل در این شورا نشو علی علیه السلام گفت: این را من می دانم، ولی من با آنها در این شو را شرکت می کنم، به جهت اینکه عمر اینک مرا برای خلافت صالح می داند و حال آنکه پیش از این می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت همانا نبوت و امامت در یک خانه جمع نمی شوند و من داخل شوری می شوم تا بر مردم ظاهر و مسلم شود که عمر روایت خود از پیامبر را امروز نقض می کند [و این صلاحیت در من پیوسته بوده و هست].^(۱)

یعقوبی: عمر خلافت را میان شش نفر قرار داد، علی بن ابیطالب علیه السلام عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله و سعد بن ابی وقاص، و صهیب را گفت که با مردم نماز بخواند، تا هنگامی که از شش نفر، به یکی تن دهند، و ابوطلحه انصاری را براین کار گماشت و گفت: اگر چهار نفر

۱- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۹.

ص : ۵۸۳

نظری دادند، و دو نفر مخالف شدند، آن دو نفر را گردن بزن، و اگر سه نفر توافق کردند، و سه نفر مخالفت نمودند، سه نفری که مخالفت نمودند و عبدالرحمن در میان آنها نیست، گردن بزن و اگر سه روز گذشت و بر کس توافق حاصل نکردند همه ایشان را گردن بزن شورا تا آخر ذیحجه سال ۲۳ طول کشید و صهیب با مردم نماز می کرد، و ابوطلحه سر خود را به سوی اهل شورا داخل می کرد و می گفت شتاب کنید شتاب کنید که وقت نزدیک شد و مدت به انجام رسید.^(۱)

هم او می نویسد: چون عمر بمرد اصحاب شورا فراهم آمدند، عبدالرحمن بن عوف گفت مرا معاف دارید پس چنان کردند و تا سه روز بماند [و بر کسی قرار نگرفتند] عبدالرحمن بن عوف با علی علیه السلام خلوت کرد و گفت: خدا گواه باشد که اگر زمام این امر را به دست گرفتی در میان مردم به کتاب خدا و روش پیامبر و ابوبکر و عمر رفتار کنی؛ علی علیه السلام گفت در میان شما به کتاب خدا و روش پیامبرش تا آنجا که توانایی دارم رفتار می کنم پس با عثمان خلوت کرد و بدو گفت: خدا

گواه ما بر تو باد که اگر این کار به دست تو افتاد در میان ما به کتاب خدا و روش پیامبر و ابوبکر و عمر رفتار کنی، عثمان گفت برای شما متعهد می شوم که در میان شما به کتاب خدا و روش پیامبر و ابوبکر و عمر رفتار نمایم. سپس با علی علیه السلام خلوت کرد و مانند گفتار نخستین گفت و علی علیه السلام همان پاسخ نخستین را داد، سپس با عثمان خلوت کرد و همانند گفتار پیشین را به او گفت و عثمان همان پاسخ را که به او داده بود باز گفت، باز با علی علیه السلام خلوت کرد و گفتار نخستین را تکرار کرد و علی علیه السلام گفت: همانا با کتاب خدا و روش پیامبرش نیاز به روش هیچ کس نیست، تو کوشش داری که این امر را از من دورسازی عبدالرحمن با عثمان خلوت کرد و گفتار خود را تکرار کرد و همان پاسخ قبل را شنید دست به دست او زد پس عثمان بیرون آمد و مردم به او تهنیت گفتند. (۲)

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱.

۲- . همان، ص ۵۳ و ۵۴.

ص : ۵۸۴

طبری وصیت به شورای شش نفره عمر را مشروح و مکرر ذکر کرده است واضح و رساتر آنها از نظر می گذرد.

گوید: وقتی عمر را به گور کردند مقداد اهل شوری را در خانه سورین فخرمه و به قولی در بیت المال و به قولی در اتاق عایشه و به اجازه او فراهم آورد که پنج کس بودند، ابن عمر نیز با آنها بود، طلحه غایب بود، ابوطلحه را گفته بود که کس را پیش آنها نگذارد، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه، بیامدند و بر در نشستند، که سعد سنگ به آنها پرانید تا برخاستند، و گفت می خواهید بگویید، ما حضور داشتیم و جزو اهل شوری بودیم.

آنگاه جمع در کار خلافت همچشمی کردند، و سخن بسیار در میان رفت، ابوطلحه گفت: من از اینکه خلافت را رد کنید بیشتر بیم داشتم: تا اینکه درباره آن همچشمی کنید، بخدایی که عمر را برد، بر سه روزی که معین شده نخواهم افزود در خانه می نشینم به بینم چه می کنید.

عبدالرحمن گفت: کدامتان از خلافت کنار می زند و عهده دار این کار می شود که به افضل جماعت [رای] دهد؟ هیچ کس پاسخ او را نداد [خود] گفت: من از آن کنار می زنم.

عثمان گفت: من زودتر از همه رضایت می دهم که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفت در زمین امین است، و در آسمان امین جمع گفتند: ما نیز رضایت می دهیم و علی علیه السلام خاموش بود.

عبدالرحمن گفت: ای ابوالحسن چه می گویی؟ گفت: تعهد کن که حق را مرجح شوی و تابع هوس نشوی و خویشاوند را به سبب خویشاوندی مرجح نشماری و از خیرخواهی امت بازمانی.

عبدالرحمن گفت: تعهد کنید که بر ضد کسی که تبدیل و تغییر آرد بامن باشید، و به هر که انتخاب کردم، رضایت دهید. به شرط تعهد در پیشگاه خدا که خویشاوند را به سبب خویشاوندی مرجح ندارم و از خیرخواهی مسلمانان باز نمانم؛ از آنها

پیمان گرفت و پیمان داد. آنگاه به علی علیه السلام گفت: تو می گویی به سبب خویشاوندی پیمبر و سابقه و خدمت مؤثر در کار دین بیش از همه حاضرین شایستگی خلافت دارم. و بیجا نیست، اما اگر کار از تو بگردد و به تو

ص : ۵۸۵

نرسد کدام یک از این جمع را برای اینکار شایسته تر می دانی؟ گفت: عثمان.

آنگاه با عثمان خلوت کرد و گفت: تو می گویی پیری از عبد منافم و داماد پیغمبر خدا و عموزاده وی که سابقه حرمت دارم و بیجا نیست و نباید این کار از من بگردد ولی اگر به تو [رأی] ندهند کدام یک از این جمع را شایسته تر می دانی؟ گفت: علی علیه السلام .

آنگاه با زبیر خلوت کرد و نظیر سخنانی که با علی علیه السلام و عثمان گفته بود با وی بگفت و او گفت: عثمان.

آنگاه با سعد خلوت کرد و با او سخن کرد و او گفت: عثمان.

آنگاه علی علیه السلام پیش سعد آمد و گفت: تو را به حق خویشاوندی این پسر من با پیامبر خدا و به حق خویشاوندی عمویم حمزه با خودت که با عبدالرحمن بر ضد من و به نفع عثمان همدست نشوی که کاری که از من ساخته است از عثمان ساخته نیست.

عبدالرحمن شبها بگشت و یاران پیمبر و سران سپاه ها را که سوی مدینه آمده بودند، با اشراف قوم بدید و با آنها مشورت کرد و با هر که خلوت کرد عثمان را نام برد. شبی که صبحگاه آن مدت به سر می رسید و بیشتر شب را به تلاش بود به خانه مسوربن مخرمه آمد و او را بیدار کرد، و گفت تو در خوابی و همه شب چشم بر هم نهاده ام برو و زبیر و سعد را بخوان چون بخواندشان در انتهای مسجد در صفا ای که مجاورخانه مروان بود از زبیر آغاز کرد و گفت: این کار را با دو پسر عبدمناف واگذار، [زبیر گفت:] نصیب من از آن علی علیه السلام است.

آنگاه به سعد گفت: من و تو خویشاوندی نزدیک داریم نصیب خود را به من واگذار تا انتخاب کنم.... سعد گفت: اگر خود را انتخاب می کنی بله ولی اگر عثمان را انتخاب خواهی کرد، من علی علیه السلام را بیشتر می پسندم، ای مرد با خویشتن بیعت کن و ما را سرفرازمان کن

آنگاه زبیر و سعد برفتند، مسوربن مخرمه علی علیه السلام را بخواند، و عبدالرحمن مدتی دراز با وی آهسته گویی کرد، علی علیه السلام تردید نداشت که خلافت از اوست آنگاه برخاست.

مسور را برای آوردن عثمان فرستاد و با وی آهسته گویی کرد تا اذان صبح آن

ص : ۵۸۶

دو را از هم جدا کرد.

عمرو بن میمون گوید: عبدالله عمر به من گفت: ای عمرو! هر که بگوید از سخنانی که عبدالرحمن بن عوف با علی علیه السلام و عثمان گفت خبر دارد ندانسته گفته است. گوید قضا بر عثمان قرار گرفت و چون نماز صبح بکردند، گروه را فراهم آورد و کس فرستاد و مهاجرانی را که در مدینه بودند با اهل سابقه و حرمت از انصار و سران سپاه فراهم آمدند و مسجد از مردم پر شد. آنگاه عبدالرحمن گفت: ای مردم کسان می خواهند که مردم ولایات سوی ولایات خویش روند، و دانسته باشند که امیرشان کیست.

سعید بن زید گفت: ما تو را شایسته این کار می دانیم.

گفت دیگری را بگویند.

عمار گفت: اگر می خواهی مسلمانان اختلاف نکنند با علی علیه السلام بیعت کن.

مقداد بن اسود گفت عمار راست می گوید، اگر با علی علیه السلام بیعت کنی، گوئیم شنیدیم و اطاعت آوردیم.

ابن ابی سرح گفت: اگر می خواهی قریش اختلاف نکنند با عثمان بیعت کن عبدالله ابی ربیعہ گفت: راست می گوید اگر با عثمان بیعت کنی گوئیم شنیدیم و اطاعت آوردیم.

عمار به ابی سرح دشنام داد و گفت: از کی نصیحت گر مسلمانان شده ای؟ آنگاه بنی هاشم و بنی امیه سخن کردند.

عمار گفت: ای مردم خدا عزوجل ما را به پیامبر خویش حرمت داد و به دین خویش عزت بخشید چرا این کار را از خاندان پیمبرتان بیرون می برید؟ یکی از بنی مخزوم گفت: ای پسر سمیه از حد خودت تجاوز می کنی تو را چه کار به اینکه قریش برای خود امیر معین می کند.

سعد ابن ابی وقاص گفت: ای عبدالرحمن پیش از آنکه مردم به فتنه افتند کار را یکسره کن.

عبدالرحمن گفت: نظر کرده ام و مشورت کرده ام، ای گروه! بدگمان مباشید آنگاه علی علیه السلام را خواست و گفت: با خدا عهد و پیمان می کنی که به کتاب خدا و سنت رسول و سیرت دو خلیفه پس از وی عمل کنی؟ [علی علیه السلام گفت: گفت:

ص : ۵۸۷

امیدوارم چنین کنم و به اندازه علم و توان خویش عمل کنم.

آنگاه عثمان را خواست و با او نیز چنان گفت که با علی علیه السلام گفته بود.

گفت: آری

و عبدالرحمن با وی بیعت کرد.

علی علیه السلام گفت: برای مدتی دراز به او وا گذاشتی، این نخستین روزی نیست که بر ضد ما همدستی کرده اید، صبری نکو باید و از خدا بر آنچه می گوئید کمک باید خواست به خدا عثمان را خلیفه کردی که خلافت را به تو پس دهد، به خدا که خدا هر روز به کار دیگری است. عبدالرحمن گفت: ای علی علیه السلام! بدگمان مباش، من نظر کرده ام و با کسان مشورت کرده ام، کسی را با عثمان برابر نمی گیرند.

علی علیه السلام برفت و می گفت: این نامه به سر خواهد رسید.

مقداد گفت: ای عبدالرحمن! به خدا کار را از کسانی که به حق حکم می کنند و به حق عدالت می کنند باز گرفتی.

[عبدالرحمن] گفت: ای مقداد به خدا برای مسلمانان سخت کوشیدم.

مقداد گفت: به خدا هرگز حوادثی مانند آنچه از پس پیمبر بر این خاندان رخ داد، ندیده ام، از قریش در عجبم، مردی را وا گذاشتند که نگفته پیداست هیچ کس عالمتر و عادلتر از او نیست، به خدا اگر یارانی می یافتم....

عبدالرحمن گفت: ای مقداد از خدا بترس که بیم دارم به فتنه افتی. یکی به مقداد گفت: این اهل خاندان کیانند؟ و این مرد کیست؟

گفت: اهل خاندان بنی عبدالمطلب و مرد علی ابن ابیطالب است. علی علیه السلام گفت: مردم به قریش می نگرند و قریش به همدیگر می نگرد و می گویند اگر بنی هاشم بر شما خلافت یابند هرگز از میانشان بیرون نشود و اگر در دیگر از قریش باشد آن را میان خودتان دست به دست می برید. (۱)

ابن ابی الحدید شورای شش نفره را چنین نقل می کند:

۱- . طبری، ج ۵، ص ۲۰۶۹-۲۰۷۴.

ص : ۵۸۸

چون عمر دفن شد در خلوت مشاوره شروع شد، و ابوطلحه بر در ایستاد [با پنجاه نفر شمشیر زن] عمروعاص و مغیره آمدند نزدیک در نشستند، ابوطلحه آنها را با سنگ رد کرد و گفت شما می خواهید بگویید: ما اهل شورا بودیم. آن شش نفر با یکدیگر مشاجره کردند و سخن بین آنها بسیار رفت.

ابوطلحه گفت: اینگونه که با هم سخن می گوئید می ترسم مدت تمام شود و کاری انجام ندهید آگاه باشید که بر آنچه عمر

قرار داده است افزون نمی کنم فقط سه روز صبر می کنم کاری کنید که به شما بد نرسد.

عبدالرحمن به سعد گفت من خود را از خلافت خلع می کنم و فاضل ترین را انتخاب می کنم، عبدالرحمن گاه با سعد، گاه با علی علیه السلام، گاه با عثمان، گفتگو می کرد، تا اینکه بین علی علیه السلام و عثمان باقی ماند.

علی علیه السلام به سعد گفت از خدا پرهیز از اینکه رعایت خویشاوندی کنی به حق این پسر فرزند رسول خدا [حسن] و به خویشاوندی عمویت حمزه که علیه من و به نفع عثمان رأی ندهی.

و چون روز سوم شد، عبدالرحمن مردم را جمع کرد و گفت ای مردم! مشاوره دهید به من درباره این دو مرد [علی علیه السلام و عثمان] عمار بن یاسر گفت: اگر اراده کرده ای که مردم اختلاف نکنند، پس با علی علیه السلام بیعت کن.

مقداد گفت: عمار درست گفت اگر با علی علیه السلام بیعت کنی می شنویم و اطاعت می کنیم، ابن ابی سرح گفت: اگر می خواهی قریش اختلاف نکنند با عثمان بیعت کن عبدالله بن ابی ربیعہ گفت: ابن ابی سرح درست می گوید، اگر با عثمان بیعت کنی می گوئیم اطاعت، در اینجا بین بنی هاشم و بنی امیه مکالمه شد.

و عمار گفت: ای مردم خداوند شما را گرامی داشت به پیامبر و عزیز کرد به دین او مبادا منصرف شوید از اینکه امر [خلافت] را از اهل بیت پیامبر بگردانید، مردی از بنی محزوم به عمار گفت: ای پسر سمیه تو را با انتخاب امیر قریش چه کار، در این وقت سعد به عبدالرحمن گفت: پیش از آنکه اختلاف و درگیری پیش آید کار خود را به انجام برسان.

عبدالرحمن توجه خود را جانب علی علیه السلام برد و گفت عمل به سیره شیخین می کنی، علی علیه السلام گفت: به اجتهاد و دانش خود نسبت به کلام خدا، پس

ص : ۵۸۹

عبدالرحمن به عثمان خلافت را عرضه داشت به نحو پیشین و با او بیعت کرد.

علی علیه السلام گفت: این اول مرتبه نیست که دست به یکی می کنی و درباره حق ما و علیه ما کار را انجام می دهی.

عبدالرحمن به علی علیه السلام گفت راهی برای خود مجو عمر به ابا طلحه گفته است گردن مخالف را بزند. (۱)

«ابن ابی الحدید در پی این مکالمات خطبه ای را فی الجمله از حضرت علی علیه السلام می آورد که مشروح تر آن را در جلد ششم شرح نهج البلاغه نقل می کند می خوانیم: من منا شدة علیہ السلام اصحاب الشوری و تعدید فضائلہ و خصائصہ الی بہا منهم و من غیرہم، قد روی الناس ذلک فاکثروا: والذی صح عندنا قال:»

فرمود: «به حاضرین بعد از اینکه عبدالرحمن و دیگر حاضرین با عثمان بیعت کردند، و علی علیه السلام درنگ کرده بود به حاضرین فرمود: به طور قطع ما را در این امر حقی است [خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله] اگر به ما مسترد کنید آن را

می گیریم اگر ما را از آن مانع شوید،

«نركب اعجاز الابل و ان طال السرى»

سپس به آنها فرمود: انشد كم الله «خدا را بر شما شاهد می گیرم كه حقيقت را انكار نكنيد» آیا در بين شما جز من كسى هست كه رسول الله صلى الله عليه و آله بين خودش و او برادری قرار داده باشد، به نحوی كه بين من و او عقد اخوت برقرار كرد، یا برای دیگر مسلمانانی چنین كرد، گفتند: نه، گفت: آیا كسی بين شما هست كه رسول الله فرموده باشد: من كنت مولا فلهذا مولاه غیری [به جز من] گفتند نه فرمود: آیا برای یکی از شما پیمبر فرمود: انت بمنزله هارون من موسى الا لانبی بعدی.

جز برای من كه فرمود آن را، گفتند: نه.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، به تلخیص از ص ۱۸۷ الی ۱۹۴.

ص : ۵۹۰

فرمود: آیا در شما مؤتمنی برای ابلاغ سوره براءت هست جز من كه رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود:

«انه لا یؤدی عنی الا انا او رجل منی غیری؟»

گفتند: نه

فرمود: آیا می دانید كه اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله هنگام جنگ از اطراف او فرار می كردند و من هرگز او را در میدان جنگ تنها رها نمی كردم.

گفتند: می دانیم.

فرمود: آیا می دانید اول مردی كه پیامبری رسول الله را اقرار كرد و اسلام آورد من هستم؟

گفتند: آری تو هستی.

در اینجا عبدالرحمن بن عوف كلام او را قطع كرد و گفت: یا علی! مردم غیر عثمان را نمی خواهند برای خود راهی پیدا نكن.

بعد عبدالرحمن گفت: یا اباطلحه، عمر به تو چه دستوری داده است، گفت: دستور داده است هر كس را كه پیروی جماعت نكند، من او را بكشم.

عبدالرحمن رو به علی علیه السلام كرد و گفت با عثمان بیعت كن و گرنه تو تابع امر مسلمین نیستی و حكم عمر را بر تو جاری می كنیم.

علی فرمود: شما می دانید و مسلم است بر شما که من سزاوار خلافتم نه دیگری به خدا قسم من مسلمانم و بعد [ناچار] دست را برای بیعت دراز کرد. (۱)

اینجا بود که عمار گفت: آه به خدا قسم، وانهادی کسی را که از همه کس افضای به حق بود و به دست او مردم به عدالت می رسیدند.

مقداد نیز گفت: «تا الله» قسم به خدا که چه بر اهل بیت پیامبر بعد از او روا داشتند، و اعجابا بر قریش که ترک کردند مردی را که نمی دانم و نمی شناسم احدی را که از او برتری داشته باشد در قضاوت و عدالت و علم و تقوا، اگر همراهانی داشتم، در اینجا عبدالرحمن به او خطاب کرد خاموش باش و به پرهیز

۱- همان، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

ص: ۵۹۱

از خدا که می ترسم در فتنه افتی.

و علی علیه السلام فرمود: من می دانم چه در خاطر اینها می گذرد، مردم نگاه به قریش می کنند و قریش موقعیت خود را در نظر می گیرند و می گویند اگر امر ولایت در بنی هاشم قرار گیرد از آنها هرگز خارج نخواهد شد، اما اگر در غیر آنها باشد در قریش تداول خواهد داشت. (۱)

مرور می کنیم این حدیث را: پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: یا علی تو به زودی بعد از من از قریش و متحد شدنشان علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن.

و با مخالفین خود به وسیله موافقیت جنگ کن و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را در هلاکت مینداز، تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی و تو از هارون اسوه و روش خوبی خواهی داشت. که به برادرش موسی گفت:

«إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» (۲)

این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند. (۳)

چند سطر پیش از این در گفت و گوی علی علیه السلام و عبدالرحمن بن عوف خواندید که علی علیه السلام به عبدالرحمن گفت: صبری نکو باید به خدا عثمان را خلیفه کردی که خلافت را به تو پس دهد به خدا که خدا هر روز به کار دیگری است.

ابن ابی الحدید در پایان قصه شوری از ابو هلال عسکری در کتاب (الاوایل) می گوید طولی نکشید که دعای علی در حق

این دو [عثمان و عبدالرحمن] مستجاب شد. هنگامی که عثمان بر خلافت مستقر شد.

این دو نمردند مگر اینکه از هم گریزان و دشمن یکدیگر شدند و چیزی نگذشت که [چون عبدالرحمن سرسنگینی و فخرفروشی عثمان را به خود به

۱- همان، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۳- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۴۲، ترجمه اسماعیل انصاری، انتشارات دلیل ما.

ص : ۵۹۲

سبب مقام خلافتی که احراز کرده بود دید رسولی را نزد عثمان فرستاد و گفت به او بگو، من تو را به ولایت مردم برگماشتم در حالی که تو سزاوار ولایت مردم نبودی، بدانکه مرا بر تو فضیلت هایی هست که یکی از آنها در تو نیست من در جنگ بدر حضور داشتم و تو نه من در بیعت حاضر بودم و تو نه تو روز احد فرار کردی و من صبر کردم عثمان به پیغام آور عبدالرحمن گفت: به او بگو: اما روز بدر را من به خواست پیامبر که دخترش مریض بود در خانه به پرستاری او مشغول بودم پس نبودن من در جنگ بدر مثل بودن تو در آن است و دلیلش اینکه سهم من از غنائم همانند دیگران شما بود، اما بیعت رضوان که پیامبر مرا به مکه برای ابلاغ فرستاد و چون هنگام بیعت من نبودم، پیامبر دست راست خود را به دست چپش زد و گفت این دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است پس دست تو افضل است یا دست رسول خدا صلی الله علیه و آله اما صبر تو در جنگ در روز احد و فرار من قضیه چنین است که خداوند با نزول آیه عفو در کتاب خود مرا شامل لطف خود کرد و گناهان تو را نه که نمی دانی خواهد بخشید یا نه.

و آنگاه که عثمان قصر الزوراء را ساخت و در افتتاح آن طعام و غذای فراوان فراهم ساخت و مردم را به مهمانی در خانه خود دعوت کرد عبدالرحمن نیز آمد و چون آن بنای عظیم و طعام فراوان را دید گفت: ای پسر عفان در حق تو درست در آمد، آنچه ما تکذیب می کردیم، من به خدا پناه می برم از اینکه با تو بیعت کردم عثمان سخت غضبناک شد و به غلام خود گفت این را بیرون کن و امر کرد مردم با او مجالست نکنند؛ از آن پس هیچ کس با عبدالرحمن ملاقات نمی کرد مگر ابن عباس عبدالرحمن مریض شد و عثمان به عیادت او آمد و با او سخن گفت اما عبدالرحمن یک کلمه با او حرف نزد تا مرد. (۱)

درگیری عبدالرحمن بن عوف و عثمان را سلیم بن قیس هلالی در اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله از قول حضرت علی علیه السلام در مناشده خود (گوید: [عمر هنگام مرگ] مرا در بین شش نفر قرار داد و کار را به دست عبدالرحمن بن عوف سپرد ابن

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۶.

ص : ۵۹۳

عوف هم با عثمان خلوت کرد و خلافت را برای او قرار داد به شرط آنکه آن را به ابن عوف بازگرداند، و بعد با او بیعت کرد باز هم تفرقه و اختلاف را خوش نداشتیم [و صبر کردم] بعد عثمان به عبدالرحمن بن عوف حيله کرد و خلافت را از او دور نمود ابن عوف هم از او اظهار براءت نمود و خطا به ایراد کرد و عثمان را از خلافت خلع نمود همانطور که کفش خود را از پایش بیرون آورد سپس ابن عوف مرد، و وصیت کرد که عثمان بر جنازه او نماز نخواند و فرزندان ابن عوف هم چنین می پنداشتند که عثمان او را مسموم کرده است.^(۱)

نیک دانستید که خویشاوندی عبدالرحمن نسبت به عثمان چه معتابه بود و عمر شک نداشت که اجماع و هماهنگی در این شورا نیست لذا قاعده اکثریت را حاکم قرار داد و توافق به اکثریت را هم می دانست عملی نخواهد شد دستور داد اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر، در این حال طرفی که عبدالرحمن در آن است حاکم است، دستور اجرایی را به ابو طلحه انصاری با پنجاه نفر شمشیر زن آماده وا گذاشت و به او گفت اگر پنج نفر درباره انتخاب خلیفه اتفاق کردند و یک نفر مخالف بود گردن آن یک نفر را بزن اگر دو نفر مخالف بود گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر بر یک شخص و سه نفر بر شخص دیگر اتفاق کردند سه نفری که عبدالرحمن در آنهاست رأی آنها نافذ است و آن سه نفر دیگر را گردن بزن و در صورتیکه سه روز گذشت و بر کسی توافق نکردند هر شش نفر را گردن بزنید و انتخاب را به مسلمانها واگذارید تا خلیفه خود را انتخاب کنند.

حال باید دانست اگر امت صلاحیت انتخاب دارد چرا در سقیفه عمر ابابکر را و ابابکر هنگام مرگ عمر را انتخاب می کند و مردم را به اطاعت می خواند.

آیا در ذهن هیچ کس خطور نمی کند که اگر انتخاب خلیفه بدین نحو صحیح است و ابوبکر و عمر به فکر جانشینی بعد از خود بودند، چگونه صاحب دین، آن که همه این بزرگی ها را برای امت فراهم ساخت، چرا؟ چرا؟ امیر سرپرست، خلیفه هر چه می خواهید اسمش را بگذارید، چرا انتخاب نکرد نمی گوئیم ولی و

۱- . تاریخ اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله سلیم بن قیس، ص ۷۰۷؛ ترجمه اسماعیل انصاری نشر دلیل ما.

ص : ۵۹۴

صاحب امر، یعنی همان مقام الهی که خود داشت و به اعتقاد شیعه آن را به امر پروردگارش به علی علیه السلام سپرد و جای خود دارد، چرا به فکر جانشینی دنیایی همان خلیفه امیر سرپرست مردم نبود و آنها را به حال خود وا گذاشت، گفته اند و می گویند قریش آن را نمی پذیرفت، گفته اند و می گوئیم قریش سالها در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد اسلام را نمی پذیرفت، اما پیامبر کار اسلام را یعنی دین الهی خود را به پیش برد.

این امر بسیار تعجب انگیز است که پیامبر مأموریت الهی دارد و همه کار او به وسیله وحی انجام می شود اما درباره صلاح امت پس از خود نیاندیشید و کاری انجام نداد، اما ابوبکر و عمر و حتی عثمان هم اگر فرصت یافته بود که حتماً جانشین تعیین می کرد به این فرض که اگر انتخاب به عهده مردم نهاده شود، اختلاف و فساد و جنگ در پی دارد، اما پیامبر صلی الله علیه و

آله غافل بود، این همان عذر بدتر از گناه است.

دلایل مشروح ذکر شده پیشین نشان می دهد که مسلمانی در آن موقعیت به جای محتوای اصلی اسلام که رسیدن به رفاه و آرامش روحی و جسمی و قرار گرفتن جامعه به محور الله و عدالت فراگیر بود، به مسلمانهایی یعنی اعراب تازه مسلمان شده ای که افتراق و تشتت آنها به وسیله قبول اسلام به تجمع و هماهنگی برای غلبه بر دیگران تبدیل شده بود و پیوسته در رشد این روال رفاهی و سروری می کوشیدند و با اسلامی که پیامبر منادی و قرآن معرف آن بود فاصله می گرفتند.

مکالمه عبدالرحمن بن عوف با عثمان بن عفان در آن مهمانی و سورخانه، خانه که نه، قصر، بارگاه، اتفاق افتاد برای وجدانهای بیدار سندی محکم و سزاوار دقت و اعتماد است، و علی علیه السلام چگونه می توانست با آنها هماهنگی داشته باشد، علی علیه السلام فعلاً در فتنه عبدالرحمن بن عوف مرد مورد وثوق عمر، و عثمان بن عفان خلیفه قریشی و در حقیقت اموی که این دو نفر سردمداری مسلمانها را در دست گرفته بودند قرار گرفته توجه کنید! عبدالرحمن به علی علیه السلام می گوید اگر عثمان را نپذیری از اسلام خارجی و قتل تو به حکم عمر بر ما لازم الاجرا است!!

اما عبدالرحمن و عثمان همان حال یعنی زمانی که مسلط اند را می بینند و علی علیه السلام آینده را و لو در دوردست می بیند، می بیند که اسلام پرتو خود را بر عالم

ص : ۵۹۵

و عالمیان می گستراند.

دوران عثمان

کشته شدن عثمان و پس از آن دوران خلافت علی علیه السلام همه به درگیری و جنگ جمل و سوء استفاده معاویه از قتل عثمان و وقوع جنگ صفین گردید، و همه نتیجه وقایع پیش از قتل و سبب قتل عثمان است؛ لذا برای روشن شدن چگونگی قتل عثمان، و حوادث پیش از آن که منجر به کشته شدن عثمان گردید را تا حدی که خسته کننده و ملال آور نشود از نظر می گذرانیم. و آنچه را که از طبری می آوریم، حاوی همان مطالبی است که به تقریب کم و بیش مسعودی و یعقوبی نیز در کتابهای تاریخ خود متذکر شده اند، ضمن اینکه اشاره ای هم از نقل های این دو خواهیم کرد.

عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه متولد ۴۷ سال قبل از هجرت و متوفی به دهم یا هجدهم ذیحجه سال ۳۵ هجری قمری، او به وصیت عمر در شورای شش نفره که آنها را عمر تعیین کرده بود، به وسیله عبدالرحمن بن عوف عضو این شورا به خلافت انتخاب شد.

عثمان والیانی که عمر برای مراکز و شهرها انتخاب کرده بود تا یک سال باقی گذاشت و رفته رفته هر یک از والیان عمر را عزل و کسانی از بستگان خود را به کار گماشت جز معاویه در شام که به کارش ادامه داد.

کسانی که عثمان بر ولایات گماشت خلاف خلفای پیشین و سنت پیامبر مکرم، به کارهای ناروا اقدام می کردند، و مسلمانان

و ذمی ها را مورد تحقیر و آزار قرار می دادند، و بیت المال را نه به شیوه پیشین بلکه به نفع مصالح طایفه ای که بنی امیه بودند به نحو اسراف هزینه می کردند، و مردم ولایات اعمال اینان را می دیدند، و به گوش عثمان می رسانیدند، و خواستار تعویض یا تأدیب و اصلاح آنها می شدند، و عثمان کاری انجام نمی داد، و حکام جری تر و به کارهایی که موجب نارضایی مردم می شد، به شدت می افزودند، این شیوه در خود مدینه نیز کم و بیش رفته رفته مشاهده شد، و مردم مدینه به صدا درآمدند و لب به اعتراض گشودند، و همین اعتراضها از شهرهای کوفه، بصره، مصر نیز بلند شد، و از

ص : ۵۹۶

هرطرف به وسیله نامه و سفیر در پی چاره جویی و بازگشت وضعیت به حال زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشورت و تذکر به عثمان به نحو مستمر ادامه پیدا می کرد از میان یاران پیامبر بعض از صحابه و در صف مقدم علی علیه السلام که با عثمان نزدیک تر بودند، پیوسته عثمان را در جریان اعتراض ها قرار می دادند، و عثمان پیوسته قولهایی می داد که بدانها عمل نمی کرد.

این برخوردها از همان روزهای نخست شروع و در تمام دوران خلافت عثمان ادامه داشت.

یعقوبی می گوید: پس از بیعت عبدالرحمن بن عوف و انتخاب عثمان وی به منبر برآمد، و نشست در همانجایی که پیامبر خدا در آن می نشست و نه ابوبکر و نه عمر در آن ننشسته بودند، و عمر هم یک پله از ابوبکر پایتتر نشسته بود، پس مردم در این باره به سخن برآمدند و برخی از ایشان گفتند: امروز شر پدید آمد.

عثمان مردی کم رو بود پس زبانش گرفت و مدتی بی آنکه سخن بگوید ایستاد و سپس گفت: ابوبکر و عمر برای اینجا گفتاری آماده می کردند و شما به پیشوایی دادگر نیازمندترید تا پیشوایی که نیکو سخنرانی کند، و اگر زنده ماندیم سخنرانی هم می رسد، سپس فرود آمد و بعضی روایت کرده اند عثمان در همان شبی که روز آن بیعتش به انجام رسید برای نماز عشاء پسین بیرون آمد و پیشاپیش او شمعی روشن می داشتند، مقداد بن عمر و به او برخورد و گفت این بدعت چیست.

مردمی به علی بن ابیطالب علیه السلام گرویدند و زبان به بدگویی عثمان گشودند از کسی روایت شده است که گفت به مسجد پیامبر خدا درآمدم و مردی را بر سر زانوهای ایستاده دیدم که افسوس می خورد چنانکه گویی دنیا را به دست داشته و اینک از دست او رفته است و می گفت: شگفتا از قریش و دروغ داشتن خلافت را از خاندان پیامبرشان، با اینکه در میان اینان اول مؤمنان و پسر عموی پیامبر خدا و داناترین مردم و فقیه ترین ایشان در دین خدا و کسی که در راه اسلام بیش از همه رنج برد و ره شناستر ایشان و آن که از همه بهتر به راه راست هدایت می کند به خدا قسم خلافت را از هدایت کننده هدایت یافته پاک و پاکیزه ربودند، و نه اصلاحی برای امت خواستند و نه حقی در روش لیکن آنان دنیا را بر آخرت

ص : ۵۹۷

برگزیدند پس دوری و نابودی باد ستمکاران را، به دو نزدیک رفتم و گفتم خدایت رحمت کند تو کیستی؟ و این مرد کیست؟ گفت: منم مقداد بن عمرو و آن مرد علی بن ابیطالب علیه السلام است گفتم: آیا بدین کار بر نمی خیزی تا من هم تو

را کمک کنم گفت: ای پسر برادرم برای این کار یک مرد و دو مرد کافی نیست بیرون آمدم و ابوذر را دیدم و داستان را به او گفتم، گفت: برادرم مقداد راست گفته است سپس نزد عبدالله مسعود آمدم و قضیه را بدو گفتم گفت: به ما گفته شده و کوتاهی نکرده ایم. (۱)

علل کشته شدن عثمان

عامر بن سعید گوید: نخستین کسی که بر عثمان جرأت آورد، و سخنان بد گفت جبلة بن عمرو ساعدی بود، روزی در انجمن قوم خویش بود که عثمان بر او گذشت و زنجیری به دست جبلة بود، چون عثمان گذشت سلام او را جواب دادند، اما جبلة گفت: چرا جواب مردی را می دهید که چنین و چنان کرد؟

آنگاه رو به عثمان کرد و گفت: به خدا این زنجیر را به گردنت می اندازم مگر اینکه اطرافیان را رها کنی.

عثمان گفت: کدام اطرافیان، به خدا من کسی را بر نمی گزینم.

جبلة گفت: مروان را برگزیده ای، معاویه را برگزیده ای، عبدالله عامر را برگزیده ای، عبدالله بن سعد را برگزیده ای، که قرآن در مذمت یکیشان آمد، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خون وی را هدر کرد گوید: عثمان برفت و مردم پیوسته به وی جسورتر شدند. (۲)

ماجرای عثمان بسیار مورد گفت و گو و موجب بسیاری از اختلافها بین فرق اسلامی است، اخبار رسیده به دست ما نیز متشط و گاه ضد و نقیض است، هر گروه موضوع عثمان و قتل او را به نحوی که مسیر فکری و اعتقادی اوست سوق

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵.

۲- . طبری، ج ۶، ص ۲۲۴.

ص : ۵۹۸

می دهد سعی ما در این نوشتار بر این است که خود گمراه نشویم و دیگران را نیز خسته نسازیم و به بیراهه نبریم، و چاره ای هم جز استناد به تاریخ نداریم. از میان انبوه نقل خبرها از قول این و آن، آن گفته ها که معقول تر و مستندتر و به خصوص آنها که متواتر و یکدست. و یکدیگر را تقویت می کند انصاف را می طلبد که مطمئن تر و صحیح تر است و ما به برجسته آنها اشاره می کنیم باشد که خواننده را نیز در انصاف دهی شریک خود کنیم.

مخالفت با عثمان و انتقاد به اعمال و انتسابهای او و نحوه تقسیم بیت المال و حکام ولایات به تقریب در همه بلاد کم و بیش حتی در شام وجود داشت و این انتقادهای بیشتر روی حکام منسوب از طرف عثمان بود که مورد نقد و عیب جویی قرار می گرفت، همه خلاف های امیران ولایت ها به پای عثمان گذاشته می شد، که بذل و بخشش های چنان و چنین بی مورد و مؤاخذه کردن های ناروای حکام از منتقدین و گاه مجازات کردن سخت آنها منتقدین می گفتند: چرا عثمان [حداقل] مثل

دوران خلفای قبل از خود در این موارد عاملان خود را توبیخ و سرزنش نمی کند و چرا آنها را در کار خود و رویه هایی که پیش از این سابقه نداشته آزاد گذاشته است.

علاء بن عبدالله گوید: گروهی از مسلمانان فراهم آمدند و از اعمال عثمان و کارها که کرده بود سخن آوردند، و همسخن شدند که یکی را بفرستند که با وی سخن کند. و بدعتهایش را گوشزد کند، پس عامر بن عبدالله تمیمی عبری را که به نام عامر بن عبد قیس شهره بود سوی او فرستادند که برفت و به عثمان درآمد و گفت: کسانی از مسلمانان فراهم آمده اند و در کارهای تو نگرسته و چنین یافته اند که به کارهای حیرت زا پرداخته ای از خدای عزوجل بترس و به پیشگاه او توبه کن و از آنها دست بدار.

عثمان گفت: این را بین که کسان پندارند، قاری قرآن است آمده است و درباره چیزهای کوچک با من سخن می کند، اما به خدا نمی داند خدا کجاست.

عامر گفت: من نمی دانم خدا کجاست. عثمان گفت: آری به خدا نمی دانی خدا

ص : ۵۹۹

کجاست. عامر گفت: چرا به خدا می دانم که خدا در کمین است. (۱)

عبدالملک بن عمیر گوید: عثمان امیران سپاه نشین ها معاویه بن ابی سفیان، سعید بن عاص، عبدالله بن عامر، عبدالله بن سعد ابی سرح و عمر بن عاص را فراهم آورد، و گفت: «نظر بدهید که مردم نسبت به من برآشفته اند.» معاویه گفت: نظر من این است که به امیران سپاه نشین ها فرمان دهی که هر یک از آنها ناحیه خویش را عهده کنند، [مردم را سر جای خود بنشانند] و من مردم شام را عهده می کنم.

عبدالله بن عامر گفت: نظر من این است که در جنگها دیر بداریشان تا هیچ کدام از آنها اندیشه ای جز زخم پشت مرکوب خود نداشته باشد، و از شایعه پراکنی درباره تو باز مانند.

عبدالله بن سعد بن ابی سرح گفت: رأی من این است که بنگری خشم آنها از چیست و خشنودشان کنی، آنگاه از این مال [بیت المال] برگیری و میان آنها تقسیم کنی.

عمرو بن عاص برخاست و گفت: ای عثمان بنی امیه را بر مردم سوار کرده ای گفته ای و گفته اند ستم آورده ای و ستم آورده اند معتدل شو یا کنار برو، اگر نمی خواهی تصمیم بگیر و کاری بکن ... عثمان گفت: «چرا پوستینت شپش گذاشته این را جدی می گویی.»

عمر مدتی دراز خاموش ماند و چون جمع پراکنده شدند گفت: به خدا ای امیر مؤمنان! تو به نزد من عزیزتر از هر چه ای ولی دانستم که کسانی بر درند که دانسته اند ما را برای مشورت فراهم کرده ای، خواستم گفته من به آنها برسد و خیری به سوی تو بگشایم، یا شری از تو برانم. (۲)

عثمان عاملان خویش را به محل عملشان پس فرستاد و بگفت با کسانی که آنجا هستند سخن کنید و نیز گفت کسان را در سپاه های رفته دیر بدارید و تصمیم

۱- . همان، ص ۲۲۰۷ و ۲۲۰۸.

۲- . همان، ص ۲۲۰۹ و ۲۲۱۰.

ص : ۶۰۰

داشت مقرری شان را لغو کند تا مطیع وی شوند و به او محتاج باشند سعید بن عاص را نیز سوی کوفه فرستاد که مردم با سلاح سوی وی آمدند و مقابله کردند و او را پس فرستادند، و گفتند: «نه به خدا مادام که شمشیر به دست داریم کس را نا به دلخواه عامل ما نکنند.»(۱)

وقتی سعید بن عاص که رانده شده بود پیش عثمان بازگشت [سران و لشکریان کوفه او را بازگردانده بودند] عثمان ابوموسی را به امارت کوفه فرستاد که وی را پذیرفتند عثمان به آنها نوشت خویش را زیردست و پایتان می افکنم و در قبال شما صبوری می کنم، و در اصلاحتان می کوشم، هر چه را که معصیت خدا نباشد بخواهید، هر چه را خوش ندارید از آن معاف خواهید شد اگر موجب معصیت خدا نشود هر چه بخواهید همان می کنم تا شما را بر ضد من حجتی نماند و نظیر این را به ولایات دیگر نوشت.(۲)

واقعی به نقل از محمد گوید: وقتی سال سی و چهارم در رسید یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله به یکدیگر نوشتند: «بیاید که اگر جهاد می خواهید جهاد اینجاست [در مدینه است] مردم درباره عثمان سخن بسیار کردند و زشت ترین چیزهایی را که درباره یکی می شد گفت درباره او گفتند یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله می دیدند و می شنیدند اما هیچ کس از آنها جلوگیری نمی کرد و به دفاع از عثمان نمی پرداخت، مگر تنی چند، ابواسید ساعدی، زید بن ثابت، کعب بن مالک و حسان بن ثابت گوید: پس مردم فراهم آمدند و با علی بن ابیطالب علیه السلام سخن کردند و او پیش عثمان رفت و گفت: «مردم از پس منند و درباره تو سخن می کنند به خدا نمی دانم با تو چه بگویم چیزی نمی دانم که ندانی و چیزی به تو نتوانم نمود که از آن بیخبر باشی آنچه ما می دانیم تو نیز می دانی چیزی بیش از تو نمی دانیم که با تو بگویم تو دیده ای و شنیده ای و صحبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشته ای و داماد وی بوده ای پسر ابو قحافه به عمل حق سزاوارتر از تو نبود پسر خطاب به کار خیر از تو سزاوارتر

۱- . همان، ص ۲۲۱۰.

۲- . همان، ص ۲۲۱۱ و ۲۲۱۲.

ص : ۶۰۱

نمود، که خویشاوندی تو به پیمبر نزدیک تر است، در قرابت پیمبر خدا مقامی یافته ای که آنها نیافته اند و از تو سبق نگرفته

اند؛ خدا را خدا را! مراقب خویش باش، که کور را بصیرت و جاهل را تعلیم نیاری داد، راه واضح است و نشانه های دین استوار بدان ای عثمان که بهترین بندگان خدا به نزد خدا پیشوای عادل است که هدایت یابد و هدایت کند و سنت معلوم را به پا دارد و بدعت ناروا را نابود کند به خدا همه چیز روشن است سنت ها پیاست و نشانه ها دارد بدعت ها پیاست و نشانه ها دارد بدترین کسان نزد خدا پیشوای ستمگری است که گمراه شود و گمراه کند، و سنت معلوم را بمیراند و بدعت ناروا را زنده کند، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: روز رستاخیز پیشوای ستمگر را بیارند که نه یار دارد و نه عذرپذیر و او را به جهنم افکنند، و در جهنم بچرخد چنانکه آسیا می چرخد، آنگاه در لجه جهنم فرو رود، تو را از خدا و سطوت و خشم او بیم می دهم که عذاب خدا سخت است و دردناک مبادا پیشوای مقتول این امت باشی که گویند در این امت پیشوایی کشته می شود که به دنبال آن تا به روز رستاخیز کشتار و پیکار ادامه می یابد و کار امت آشفته و پراکنده می شود و حق را نمی بینند، که باطل بالا می گیرد، و در آن غوطه می خورند و در هم می شوند.»

عثمان گفت: «می دانم که آنچه را گفتی کسان نیز گویند اما اگر تو به جای من بودی تویخت نمی کردم و تسلیت نمی کردم و عیب تو نمی گفتم، ناروا نکرده ام که رعایت خویشاوندی کرده ام و حاجتی برآورده ام و سرگردانی را پناه داده ام و کسی همانند عاملان عمر را به عاملی گماشته ام ای علی تو را به خدا قسم میدانی که مغیره بن شعبه آنجا نیست؟ [علی علیه السلام] گفت: آری می دانم عثمان گفت: پس چرا ملامت من می کنی که ابن عامر را که خویشاوند من است به کار گماشته ام علی علیه السلام گفت: میدانی که عمر هر که را به ولایتی می گماشت اگر سر و صدایی در اطراف وی می شنید گوشمالش می داد و سخت می گرفت اما تو چنان نمی کنی و نسبت به خویشاوندان رقت و ضعف داری، عثمان گفت: آنها خویشانند تو نیز هستی علی علیه السلام گفت: آنها خویشاوندان نزدیک منند اما برتری با دیگران است. عثمان گفت: میدانی که عمر در همه ایام خلافت خود معاویه را به کار واداشته بود من نیز او را به کار گماشتم. علی علیه السلام گفت: تو را به خدا میدانی که

ص: ۶۰۲

معاویه از عمر چنان می ترسید، که یرقا غلام وی.

عثمان گفت: آری.

علی گفت: اما اینک معاویه کارها را بی نظر تو حل و فصل می کند و تو از این خبر داری که می گوید: این دستور عثمان است، می شنوی و با وی تغیر نمی کنی در این حال علی علیه السلام از پیش عثمان برون شد. (۱)

پس از این گفتگو عثمان در مسجد به منبر می رود و مردم را سرزنش و توبیخ می کند و مروان نیز او را تأیید و مردم را به شمشیر بنی امیه حواله می دهد و بین عثمان و مروان نیز مشاجره ای لفظی روی می دهد.

در زمان شورش علیه عثمان مدینه حالتی خاص داشت و توجه ها بیشتر به جانب علی علیه السلام و طلحه و زبیر معطوف بود، طه حسین گوید:

اما علی علیه السلام چنان بود که تا می توانست مردم را از شورش و فتنه انگیزی باز می داشت و میان شورشیان و عثمان پیام بری می کرد و یک بار آنان را [شورشیان را] از درآمدن به مدینه بازداشت، و بار دیگر خشنودی ایشان را از خلیفه نامبرده [عثمان] به دست آورد هنگامی هم که ناگهان به مدینه درآمدند، و از اینکه بتواند آنان را بازگرداند ناامید شد کوشید که نگذارد دست به عثمان دراز کنند، ولی کاری از پیش نبرد و آنگاه که تنگ گرفتن و راه بستن بر عثمان سخت شد و خلیفه از تشنگی آزار می کشید علی علیه السلام کوشید تا آب گوارا را به او رسانید.

اما زیر نه در باز داشتن مردم شوریده جنبش چندان نشان می داد، و نه همچنین در انگیختن آنان بر خلیفه می کوشید، بلکه با دلی در هوای شورشیان نگران پیش آمد بود و شاید گمان نمی کرد که کار به آنجایی که رسید برسد.

ولی طلحه، تمایل خود را به شورشیان و انگیختن و تطمیع آنان را در جانبداری خویش پوشیده نمی داشت و چه بسیار می شد که عثمان در نهان و آشکار از این کار وی گله و شکایت می کرد، راویان اخبار گویند که عثمان در این باره از علی علیه السلام یاری جست و علی علیه السلام پذیرفت و به خانه طلحه رفت و گروه

۱- . همان، ص ۲۲۱۲ تا ۲۲۱۴.

ص: ۶۰۳

فراوانی از شورشیان را در آنجا گرد دید، و کوشید طلحه را از راهی که می رود باز دارد ولی او نپذیرفت، پس علی علیه السلام از نزد او بیرون آمد و رو به سوی بیت المال کرد و آنچه را در آن بود بیرون آورد و به مردم بخش کرد و بدین گونه مردم را از گرد طلحه پراکند و عثمان از آنچه علی علیه السلام کرده بود خرسند شد و نیز راویان گویند: چون طلحه کار را چنین دید پوزشخواه برای تو به نزد عثمان آمد و عثمان او را گفت: تو بدینجا به تو به نیامده ای بلکه شکست خورده ای و آمده ای ... خدا سزایت را بدهد! (۱)

ابو سعید وابسته ابو اسید انصاری گوید: عثمان شنید که فرستادگان مردم مصر آمده اند، به طرف آنها آمد و در دهکده ای که متعلق به وی بود در بیرون مدینه جای گرفت، و چون مصریان خبر یافتند به طرف محلی آمدند که عثمان آنجا بود گوید عثمان خوش نداشت که اینان در مدینه پیش وی آیند، وقتی نزد وی آمدند گفتند: بگو مصحف بیاورند.

عثمان گفت: مصحف آوردند، گفتند: سوره یونس آیه ۵۸ را بخوان! خوانده شد گفتند: همین جا توقف کن.

به عثمان گفتند: طبق این آیه این قرق ها که نهاده ای آیا خدا به تو اجازه داده یا به خدا دروغ می بندی؟.... (۲)

عثمان گفت چه می خواهید؟ گفتند می خواهیم که مردم مدینه مقرر نگیرند که این مال از

۱- . علی و دو فرزندش: طه حین، ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۳ تا ۵.

۲- . طبری، ج ۶، ص ۲۲۳۴ و ۲۲۳۵.

کسانی است که بر سر آن جنگیده اند، و از آن پیرانی است که یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بوده اند. (۱)

و بعضی خواسته های دیگر که عثمان همه را قبول کرد و مردم همراه او به مدینه آمدند. عثمان در مدینه با مردم سخن گفت که من بی جهت از این فرستادگان مصر بیمناک بوم هر که زراعت دارد، سوی زراعت خود رود، و هر که گوسفند دارد به شیردوشی رود، بدانید که مالی نزد من ندارید، این مال از کسانی است که بر سر آن جنگیده اند و از آن پیران است که یاران رسول خدا بوده اند گوید مردم خشمگین شدند و گفتند این حيله بنی امیه است. (۲)

(عبدالرحمن بن یسار گوید: وقتی مردم کارهای عثمان را بدیدند یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند به یارانی که در آفاق بودند و در مرزها پراکنده نوشتند شما رفته اید که در راه خدا عزوجل جهاد کنید و دین محمد صلی الله علیه و آله جویید، اما دین محمد صلی الله علیه و آله پشت سر شما در مدینه به تباهی رفته و متروک مانده است بیایید و دین محمد صلی الله علیه و آله را دریابید پس یاران محمد صلی الله علیه و آله از هر سو بیامدند تا عثمان را کشتند.

هم او گوید: وقتی شورشیان از پیش عثمان بازگشتند و او توبه آورده بود درباره کسانی که از مصر آمده بودند، و از همه مردم ولایات نسبت به وی سخت تر بودند، به عبدالله بن سعد ابی سرح که عامل او در مصر بود نامه نوشت که: اما بعد وقتی فلان و فلان پیش تو آمدند، گردنشان را بزن و فلان و فلان را چنان و چنان مجازات کن تنی چند از اینان یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و جمعی از تابعان بودند، [عبدالرحمن] گوید: فرستاده عثمان که نامه را می برد ابوالاعور بن سفیان سلمی بود که عثمان وی را بر شتر خویش نشانده بود و گفته بود پیش از آنکه مصریان برسند وارد مصر شود، ابوالاعور در راه به مصریان رسید که او را بداشتند و از او پرسیدند، کجا می رود؟

گفت: آهنگ مصر دارم، یکی از مردم شام از طایفه خولان نیز با وی بود.

گفتند: نامه ای همراه داری؟ گفت: نه.

گفتند تو را به چه کار فرستاده اند؟ گفت: نمی دانم.

گفتند: نامه همراه نداری و نمی دانی تو را به چه کار فرستاده اند کار تو مشکوک است، پس او را بکاویدند و با وی نامه ای یافتند که در قمقمه چرمین خشک بود، و چون در نامه نگریستند، دستور کشتن بعضیشان و مجازات بعضی دیگر بود به جان و مال آنها؛ چون چنین دیدند به سوی مدینه باز آمدند و مردم از

بازگشت آنها و قضیه نامه خبر یافتند و از ولایات دیگر هم پیامدند و مردم مدینه نیز بشوریدند.^(۱)

این تذکر لازم به نظر می رسد که در ترجمه تاریخ طبری که مورد استفاده ما می باشد القاب و انساب اشخاص حذف و به مرجع عربی یا به تراجم بالکنیه و اللقب مراجعه داده شده است و نیز هر خبر را از اشخاص مختلف و به عبارات متفاوت آورده است، و بسیار خواننده را خسته و گاه سر در گمراهی می برد، و ما در عین امانت و حفظ مطلب سعی می کنیم قسمتهای جامع و مانع آن را از نظر خواننده اهل تحقیق و توجه بگذرانیم، و گاه خلاصه مطالب را که در چندین صفحه به طور مکرر و مخشوش آورده است با حفظ امانت خبر در چند سطر و جمله ذکر کنیم.

سروصداها علیه عثمان از سال سی و دوم هجری شروع و هر چه پیش رفت از مدینه به سایر بلاد کشیده شد و از هر چند گاهی نارضایتی از یک حاکم نشین بیشتر می شد بصره، کوفه، و مصر مراکز عمده اعتراضها بود؛ بر سر نصب حاکمان، تقسیم اموال و بعضی کارهای دیگر عثمان و تسلط فامیل و اعوان و انصار بنی امیه بخصوص مروان که مشاور اول و نزدیک عثمان بود و کارها با نظر او اداره می شد بارها مردمان مدینه، کوفه، بصره، و مصر در اطراف عثمان جمع شدند و اعتراضهای خود را به سمع او رسانیدند و بارها عثمان قول داد، قول مساعد برای انجام درخواستها می داد و مردم پراکنده و به شهرهای خود برمی گشتند.

ابو عثمان گوید: وقتی ماه شوال سال سی و پنجم در آمد مردم مصر به چهار گروه آمدند با چهار امیر آنکه کمتر گویند [هر گروه] ششصد و آنکه بیشتر گوید هزار عبدالرحمن بن عدیس بلوی، و کنانه بن بشر لثی، و سودان بن حمران سکونی، و فتیره بن فلان سکونی سرگروه ها بودند و سالار جمع غافقی بن حرب عکی بود، جرأت نکرده بودند بگویند برای پیکار می روند بلکه به عنوان حج

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۲۵۰ و ۲۲۵۱.

ص : ۶۰۶

برون شده بودند، ابن سودا نیز همراه آنها بود.

مردم کوفه نیز به چهار گروه بیرون شده بودند، زید بن صوحان عبدی و اشتر نخعی و زیاد بن نصر حارثی و عبدالله بن اصم بن عامری، سر گروه ها بودند، شمارشان همانند مردم مصر بود، و سالار جمع عمرو بن اصم بود مردم بصره نیز به چهار گروه بیرون شدند حکیم بن جبلة عبدی و ذریح بن عباد عبدی و بشر بن شریح قیسی و ابن مخرش بن عبد عمروحنفی، سران گروه ها بودند، شمارشان همانند مردم مصر بود و سالار جمع حرقوص بن زهیر سعدی بود، و این به جز کسانی بود که از مردم دیگر به آنها پیوسته بودند، این گروه ها در کار قیام متفق بودند، اما هر گروه کسی را مورد نظر داشت.^(۱)

وقتی جماعت در ذی خشب فرود آمدند و خبر آمد که قصد دارند اگر عثمان کناره گیری نکرد او را بکشند، فرستاده آنها شبانه پیش علی علیه السلام و طلحه و پیش عمار یاسر آمد محمد بن حذیفه به وسیله آنها نامه ای برای علی علیه السلام نوشته

بود که نامه را پیش وی بردند، و چون عثمان از قضایا خبر یافت به خانه علی علیه السلام آمد و گفت ای پسر عمو برای من مفری نمانده خویشاوند نزدیک توام و حقی بزرگ بر تو دارم این قوم چنان که می بینی آمده اند و به من هجوم خواهند آورد، دانم که تو را پیش آنان منزلی هست و سخن تو را گوش می کنند می خواهم که سوی ایشان روی و بازشان گردانی که نمی خواهم وارد مدینه شوند، که جسورتر شوند و دیگران نیز بشوند.

علی علیه السلام گفت: بازشان گردانم که چه شود؟

عثمان گفت: که من به اشاره و رأی تو کار کنم، و از دستور تو تخلف نکنم. علی علیه السلام گفت: بارها با تو سخن کردم و هر بار می روم، و تو سر خویش می گیری و کار خود می کنی ما می گوئیم و تو چیز دیگر می گویی همه اینها کار مروان حکم و سعد بن عاص و ابن عامر، و معاویه است که اطاعت آنها کرده ای و عصیان من. عثمان گفت: دیگر خلاف آنها کنم و مطیع تو می شوم.

۱- . همان، ص ۲۲۲۷ و ۲۲۲۸.

ص: ۶۰۷

علی علیه السلام سوی مردم مصر رفت و آنها را باز گردانید که به راه خویش رفتند. (۱)

عبدالله بن محمد به نقل از پدرش گوید: وقتی علی علیه السلام از پیش عثمان بازگشت و گفت که مصریان رفته اند درباره کار عثمان با او سخن کرد و گفت می دانم که بیش از آنچه گفته ام نباید گفت آنگاه سوی خانه خویش رفت.

گوید: عثمان آن روز را به سرکرد، و چون فردا شد، مروان بیامد و [به عثمان] گفت سخن کن و به مردم بگو که مصریان بازگشته اند، و آنچه درباره پیشوای خود شنیده بودند نادرست بود. تا از آن پیش که مردم از ولایت ها بر ضد تو فراهم شوند و چندان بیایند که پس زدنشان دشوار باشد، سخن تو در ولایات روان شود.

گوید: عثمان نپذیرفت، اما مروان چندان اصرار کرد که عثمان برون شد و بر منبر نشست و حمد خدا گفت و ثنای او کرد آنگاه گفت: اما بعد این جمع مصریان درباره پیشوای خود چیزی شنیده بودند و چون به یقین دانستند که آنچه شنیده بودند نادرست بود سوی دیارشان باز رفتند. گوید: عمرو بن عاص از گوشه مسجد بانگ زد:

ای عثمان از خدا بترس که خطاهای بزرگ کردی و ما نیز با تو خطا کردیم، توبه کن که ما نیز توبه کنیم.

عثمان بانگ زد: ای روسپی زاده، تو اینجایی. به خدا از وقتی که از کار برکنارت کردم جبه ات شپش گرفته است.

گوید: از گوشه دیگر به عثمان بانگ زدند تو به کن و پشیمانی اظهار کن تا مردم دست از تو بدارند.

گوید: عثمان دو دست برداشت و رو به قبله کرد و گفت: خدایا من نخستین کسم که توبه به پیشگاه تو می آورم آنگاه به

عمرو بن عاص نیز سوی منزل خود می رفت و می گفت: به خدا چوپانی را

۱- . همان، ص ۲۲۳۹ و ۲۲۴۰.

ص : ۶۰۸

می دیدم و او را بر ضد عثمان تحریک می کردم. (۱)

علی بن عمر به نقل از پدرش گوید: پس از رفتن مصریان علی علیه السلام پیش عثمان آمد و گفت: سخن گوی که مردم استماع کنند و شاهد آن شوند و نمودار تغییر روش و بازگشت تو باشد که ولایتها بر ضد تو است، و بیم دارم گروهی دیگر از کوفه بیایند و بگویند ای علی سوی آنها رو و من رفتن نتوانم و معذورم نداری و گروهی دیگر از بصره بیایند، و گویی ای علی سوی آنها برو و اگر نروم پنداری که رعایت خویشاوندی نکرده ام و حق تو را سبک شمرده ام.

پس عثمان بیرون آمد و سخنانی از تغییر روش و رفتار خویش و توبه بر زبان آورد، نخست حمد خدا کرد و ثنای او گفت چنانکه باید آنگاه گفت: اما بعد، ای مردم! به خدا عیبی از من نگرفته اند که ندانم هر چه کرده ام می دانم، دستخوش آرزو و فریب نفس شدم و از رشاد دور ماندم، از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت هر که لغزش کرد توبه کند و بر هلاکت اصرار نرزد، که هر که در انحراف مصر شود از راه دور افتد من نخستین کسم که پند می پذیرم و در پیشگاه خدا از آنچه کرده ام استغفار می کنم و بدو توبه می برم، از رفتار خویش بگشتم و باز آمدم، سران شما بیایند و رأی خویش را با من بگویند، به خدا اگر حق، مرا بنده کند روش بنده گیرم و چون بنده زبونی کنم و مانند بنده باشم، که اگر مملوک باشد صبوری کند و اگر آزاد شود سپاس دارد از خدا مفری جز سوی او نیست. نیکانتان از نزدیکی من دریغ نکنند، که اگر سمت راستم نپذیرد سمت چپم اطاعت آرد.

گوید مردم به رقت آمدند و بعضی بگریستند، سعید بن زید برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان هر که با تو نباشد به تو دسترسی ندارد، خدا را به خویش پرداز و آنچه را گفتی به عمل آر.

چون عثمان فرود آمد [به خانه رفت] و مروان و سعید و تنی چند از بنی امیه را در خانه خویش یافت که هنگام سخن کردن وی حضور نداشته بودند، مروان

۱- . همان، ص ۲۲۴۲ و ۲۲۴۳.

ص : ۶۰۹

گفت: ای امیر مؤمنان سخن کنم یا خاموش مانم؟

نائله کلبی دختر قرافضه، زن عثمان گفت: خاموش باش که به خدا وی را می کشند و گناهکار قلمداد می کنند، سخنانی گفته که شایسته نیست از آن بگردد.

مروان رو بدو کرد و گفت: تو را با این چه کار، به خدا پدرت مرد و وضو کردن نمی دانست. نائله گفت: مروان آهسته باش و از پدران سخن میار از پدرم که غایب است سخن می کنی و دروغ بر او می بندی، از پدر خویش دفاع نیاری کرد به خدا اگر عم عثمان نبود و غم وی به عثمان نمی رسید چیزها درباره او به تو می گفتم که دروغ نبود.

گوید: مروان از او بگشت و باز گفت: ای امیر مؤمنان سخن کنم یا خاموش مانم؟ عثمان گفت سخن کن.

مروان گفت: پدرم و مادرم فدای تو باد، دلم می خواست این سخنان را وقتی گفته بودی که محفوظ و مصون بودی اما این سخنان را وقتی گفتمی که کار آشفته شده و خطر آمده و نمودار زبونی است، به خدا اصرار بر خطایی که از آن استغفار توان کرد از توبه ای که مایه بیم باشد بهتر است، اگر خواسته بودی با توبه تقرب می جستی اما به خطا معترف نمی شدی، اینک انبوه مردم چون کوه ها بر درند.

عثمان گفت: برو با آنها سخن کن که من از سخن کردن با آنها شرم دارم.

گوید: مردم از سرودوش هم بالا- می رفتند، مروان به طرف در رفت و گفت: چرا چنین فراهم شده اید که گویی به غارت آمده اید؟ روهایتان زشت باد، هر کدام گوش رفیقش را بگیرد و برود، مگر آن کس که بخواهندش.

آمده اید و می خواهید ملک ما را از دستمان بگیرید! از پیش ما بروید، به خدا اگر قصد ما کنید کاری به سرتان می آوریم که خرسند نشوید، و نتیجه کار خویش را نیکو شمارید، به منزلهای خویش روید که ما آنچه را به دست داریم به زور و نمی گذاریم.

گوید: مردم باز گشتند، بعضیشان پیش علی علیه السلام رفتند و خبر را با وی بگفتند، و او علیه السلام خشمگین بیامد و پیش عثمان رفت و گفت: گویی جز این نمی خواهی و مروان جز این نمی خواهد که تورا از دین و عقلت بگرداند چون شتر قطار که هر جا بکشندش می رود، به خدا مروان نه به دین خود بیناست، نه به کار خویش

ص : ۶۱۰

قسم به خدا می بینم که تو را به ورطه می افکند اما بیرون نمی کشد از این پس پیش تو نخواهم آمد اعتبار خویش را برده ای و اختیار خویش را از کف داده ای.

و چون علی علیه السلام بیرون شد، نائله دختر قرافضه زن عثمان پیش وی آمد و گفت: سخن کنم یا خاموش مانم؟ عثمان گفت: سخن کن، [نائله] گفت: سخن علی علیه السلام را شنیدم که دیگر پیش تو نخواهد آمد، تو مطیع مروان شده ای که تو را هر جا بخواهد می کشد.

عثمان گفت: چه باید کرد؟ [نائله] گفت از خدای یگانه بی شریک بترس و از روش دو یار خویش که پیش از تو بوده اند پیروی کن، که اگر اطاعت مروان کنی تو را به کشتن می دهد، مروان پیش مردم ارزش و مهابت ندارد، مردم به سبب مروان از تو روی گردانیده اند؛ کس پیش علی علیه السلام فرست و از او استمالت کن که خویشاوند است و خلاف تو نمی کند.

گوید: عثمان کس به طلب علی علیه السلام فرستاد اما نیامد و گفت: به او گفته ام که دیگر نخواهم آمد.

گوید: سخن نائله درباره مروان به گوش وی [مروان] رسید و پیش عثمان آمد و مقابل وی نشست و گفت سخن کنم یا خاموش مانم، عثمان گفت: سخن کن. مروان گفت: این دختر قرافصه؛ عثمان گفت یک کلمه درباره او مگو که روسیاهت می کنم، که او از تو برای من نیکخواه تر است. مروان خاموش شد. (۱)

عبدالرحمن بن اسود بن عبد یغوث گوید: پیش علی علیه السلام آمدم او را میان قبر و منبر یافتم عمار یاسر و محمد بن ابی بکر نیز پیش وی بودند و می گفتند مروان با مردم چنین و چنان کرد.

گوید: علی علیه السلام رو به من کرد و گفت: سخنان عثمان را شنیدی؟ گفتم آری گفت: پناه به خدا، ای مسلمانان! اگر در خانه بنشینم، گوید مرا رها کردی و حق خویشاوندی را رعایت نکرده ای و اگر سخن کنم و مطابق دلخواه او باشم، مروان بیاید و از پس سالخوردگی و صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را به هر طرف

۱- همان، ص ۲۲۴۳ الی ۲۲۴۶.

ص: ۶۱۱

خواهد کشید.

عبدالرحمن گوید: همی گفت تا فرستاده عثمان آمد که پیش من بیا.

علی علیه السلام به صدای بلند و خشم آلود گفت: به او بگو دیگر پیش تو نخواهم آمد. گوید: فرستاده برفت، دو روز بعد عثمان را دیدم که سخت نومید بود. از نائل غلام وی پرسیدم: امیرمؤمنان از کجا می آید؟ گفت: از پیش علی علیه السلام پیش علی علیه السلام رفته بود.

عبدالرحمن گوید: روز بعد در حضور علی علیه السلام بودم که گفت: دیروز عثمان آمده بود و می گفت دیگر نمی کنم، و از این پس چنان کنم که می خواهی به او گفتم: از پس آن سخنان که بر منبر پیغمبر خدا گفتم و تعهدها که کردی به خانه رفتی و مروان بیرون آمد و بر در خانه تو به کسان ناسزا گفت و آزارشان کرد.

علی علیه السلام گوید: آنگاه عثمان برفت و می گفت: حق خویشاوندی را نگه نداشتی خوارم کردی، مردم به من جسور شده اند، به عثمان گفتم: به خدا کسان را از تو باز می دارم اما هر وقت چیزی بگویم که پندارم آن را پذیرفته ای مروان چیز دیگر گوید، و سخن مروان را بر گفته من ترجیح می دهی و او را در کار دخالت می دهی، آنگاه عثمان به خانه خویش رفت.

عبدالرحمن گوید: علی همچنان از عثمان کناره می گرفت و کاری به کار او نداشت، ولی می دانم که وقتی محاصره شد باز با طلحه سخن کرد که برای او آب ببرند و در این باب سخت خشمگین شد تا برای عثمان آب بردند. (۱)

ابوعثمان گوید: از آن پس که جماعت در مسجد جای گرفتند، عثمان سی روز امامت نماز کرد، آنگاه مانع نماز کردن وی شدند، و غافقی سالارشان که مصریان و کوفیان و بصریان مطیع وی بودند پیشوای نماز شد. (۲)

هم او گوید: چون عثمان کار خویش و قیام مردم را بدید به معاویه بن ابوسفیان که در شام بود چنین نوشت:

۱- همان، ص ۲۲۴۶ و ۲۲۴۷.

۲- همان، ص ۲۲۳۳.

ص: ۶۱۲

«به نام خدای رحمان و رحیم

اما بعد مردم مدینه کافر شده اند و از اطاعت به در رفته و پیمان شکسته اند از جنگاوران شام که پیش تواند به هر وسیله پیش من فرست.»

محمد بن صائب کلبی گوید: چون نامه عثمان به معاویه رسید اهماال کرد که مخالفت با یاران پیامبر را که از اجتماعشان خبر یافته بود خوش نداشت.

و چون جواب معاویه تأخیر شد عثمان به یزید بن اسد بن کرز و مردم شام نامه نوشت که بیایند و حقوقی را که بر آنها داشت یاد کرد.

و از خلیفه گان سخن آورد، که خدا عزوجل به اطاعت و نیکخواهیشان فرمان داده بود، و وعده داد که آنها را سپاهیان و خاصان خود می کند، و متی را که بر آنها داشت و نیکی ها که در حق آنها کرده بود به یادشان آورد، و گفت اگر کمک می کنید، زود، زود، که این قوم به همین زوی به من می تازند.

گوید: چون نامه را بر آنها خواندند یزید بن اسد بجلی قسری بپا خواست و حمد خدا گفت و ثنای او کرد، آنگاه از عثمان یاد کرد و حق او را برشمرد و کسان را به یاری وی ترغیب کرد، و گفت که باید سوی او روان شوند و کسان بسیار پیرو او شدند و با وی حرکت کردند و چون به وادی القرا رسیدند، خبر آمد که عثمان را کشتند، و آنها باز گشتند. (۱)

ابوعثمان گوید: پس از کشته شدن عثمان تا پنج روز امیر مدینه غافقی ابن حرب بود و در جستجوی کسی بودند که خلافت را بپذیرد و نمی یافتند مصریان پیش علی علیه السلام می رفتند و از آنها نهان می شد و به باغهای مدینه پناه برده بود، و چون می دیدندش از آنها دوری می گرفت و نوبت به نوبت از آنها و گفتارشان بیزاری می جست. (۲)

مسعودی گوید: چون سال سی و پنجم در آمد، مالک بن حارث نخعی با دویست کس از کوفه، و حکیم بن جبلة عبدی با صد کس از اهل بصره بیامدند از

۱- . همان، ص ۲۲۵۲.

۲- . همان، ص ۲۳۳۳.

ص: ۶۱۳

مصر نیز سیصد کس آمدند که سالارشان عبدالرحمن بن عدیس بلوی بود و اقدی و دیگر مؤلفان سیرت گفته اند وی از جمله کسانی بود که زیر شجره حدیبیه بیعت کرده بود کسانی دیگر نیز از آنها که مقیم مصر بودند چون عمرو بن حمق خزاعی و سعد بن مروان تجیبی آمده بودند محمد بن ابی بکر نیز همراه آنها بود و در مصر سخن گفته بود و موجب آن مروان حکم بود و مردم بر ضد عثمان تحریک شده بودند اینان در محلی به نام ذی خشب (معروف است) فرود آمدند و چون عثمان از فرود آمدن آنها خبر یافت کس فرستاد و علی علیه السلام را بخواست و از او خواست که پیش آنها رود و هر چه می خواهند از عدالت و خوش رفتاری تعهد کند، علی علیه السلام به نزد آنها رفت و گفتگوی بسیار در میانه رفت تا گفته او را پذیرفتند و برگشتند، و چون به محل معروف به حسمی رسیدند غلامی را دیدند که بر شتری سوار بود و از مدینه می آمد، و چون دقت کردند «ورش» غلام عثمان بود، از او توضیح خواستند تا اقرار کرد و نامه ای نشان داد که به عنوان ابن ابی سرح حاکم مصر بود که نوشته بود: «وقتی این سپاه سوی تو آمد، دست فلاینی را ببر، و فلاینی را بکش و با فلاینی چنین و چنان کن.» و بیشتر کسانی را که همراه سپاه بود یاد کرده دستور داده بود، قوم بدانستند که نامه به خط مروان است و سوی مدینه بازگشتند و در مسجد فرود آمدند و سخن گفتند و رفتار بدی را که از احکام خود دیده بودند یاد کردند و سوی عثمان رفتند و او را در خانه اش محاصره کردند و آب را بر او بستند عثمان از بالا نمودار شد و گفت: یکی نیست که به ما آب بدهد، سپس گفت: به چه جهت خون مرا حلال می دانید، در صورتی که از پیمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که می فرمود: «خون مرد مسلمان فقط در یکی از سه صورت حلال است [ریخته شود] کفر پس از ایمان، زنا، محصنه، یا کشتن کسی جز در مورد قصاص» ولی به خدا من در جاهلیت و اسلام هیچ یک از این کارها را نکرده ام و چون علی علیه السلام خبر یافت که عثمان تقاضای آب کرده است، سه مشک آب برای او فرستاد تازه به او آب رسیده بود که صدا برخاست و قیل و قال شد جماعتی از بنی هاشم و بنی امیه برون شدند در جلو شورشیان مسلح که خانه را محاصره کرده بودند و مروان را از عثمان می خواستند ولی راضی نشد او را تسلیم کند، بنی زهره به خاطر عبدالله بن مسعود جزو محاصره کنندگان بودند که

ص: ۶۱۴

عبدالله از ایشان بود، طایفه هذیل نیز بودند غفار و هم پیمانان آن نیز بودند تیم بن مره نیز با محمد بن ابوبکر حضور داشتند و کسان دیگر که کتاب ما گنجایش ذکر آنها را ندارد، چون علی علیه السلام خبر یافت که قصد قتل او را دارند، دو پسرش حسن و حسین را با وابستگان خود مسلح به در خانه فرستاد تا عثمان را یاری کنند و دستور داد در مقابل محاصره کنندگان از او دفاع کنند، زبیر نیز پسرش عبدالله را فرستاد، طلحه نیز و بیشتر صحابه به تبعیت پسران خود را فرستادند، که به جلوگیری از

محاصره کنندگان پرداختند دو گروه در هم آویختند که حسن مجروح شد و سر قنبر شکست محمد بن طلحه نیز مجروح شد محاصره کنندگان از حمیت بنی هاشم و بنی امیه بیمناک شدند و کسان را در مقابل خانه به حال جنگ گذاشتند و تنی چند از آنها به خانه گروهی از انصار رفتند و از دیوار خانه عثمان بالا رفتند از جمله کسانی که پیش وی رسیدند محمد بن ابی بکر و دو نفر دیگر بودند محمد بن ابی بکر ریش او را بگرفت، عثمان گفت: «ای محمد اگر پدرت تو را می دید از این کار آزرده می شد» دست محمد سست شد و او را رها و به صحن خانه رفت، دو نفر دیگر برفتند و او را پیدا کردند و او را بکشتند در آن وقت قرآنی پیش وی بود که می خواند زن عثمان روی بام رفت و فغان کرد که امیر مؤمنان کشته شد حسن و حسین و تنی چند از بنی امیه که همراه آنها بودند و [جلو در خانه مانع ورود مردم بودند] وارد خانه شدند و او رضی الله عنه را دیدند که جان داده است و چون خبر به علی علیه السلام و طلحه و زبیر و سعد و دیگر مهاجران و انصار رسید انا لله و انا الیه راجعون گفتند آنگاه علی علیه السلام به خانه عثمان رفت و آشفته و غمین به دو پسرش گفت «شما چطور دم در بودید و او کشته شد» طلحه بدو گفت: «ای ابوالحسن نه جوش بزن و نه بد بگو و نه لعنت کن اگر مروان را به آنها داده بود کشته نمی شد» مروان و دیگر بنی امیه فرار کردند، به جستجوی آنها بودند که بکشندشان اما به دست نیامدند علی علیه السلام به همسر عثمان نائله دختر قرافضه گفت: «تو که پیش او بودی کی او را کشت؟ گفت دو نفر پیش او آمدند و حکایت محمد بن ابی بکر را چنانکه بود گفت محمد نیز منکر نشد و گفت پیش او رفتم و می خواستم بکشمش و همین که آن سخن را با من گفت بیرون آمدم به خدا من در کشتن او دخالت نداشتم وقتی کشته شد

ص: ۶۱۵

من بی خبر بودم.

مدت محاصره عثمان در خانه اش چهل و نه روز بود و بیشتر از این نیز گفته اند کشته شدن وی شب جمعه سه روز مانده از ذیحجه بود گویند یکی از آن دو کس «کنانه بن بشر نجیبی بود که چماقی به پیشانی او کوفت و دیگری سعد بن حمران که با شمشیر به شاهرگش زد و او را از پا درآورد و به قولی عمرو بن حمق با چند تیر نه ضربت به او زد. (۱)

طبری باز نقل می کند که:

(عبدالله زبیر از پدرش نقل می کند که: مردم مصر از سقیاء، یا ذی خشب نامه ای به عثمان نوشتند، و یکی از آنها نامه را پیش عثمان آورد اما جواب نداد و گفت تا حامل نامه را از خانه بیرون کردند، مردم مصر که سوی عثمان آمده بودند ششصد کس بودند، با چهار پرچم که چهار سر داشتند هر کدام با یک پرچم و سالار همه جماعت عمرو بن بدیل بن ورقاء خزاعی که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

نامه مصریان چنین بود: «به نام خدای رحمن و رحیم، اما بعد بدان که خدا وضع قومی را تغییر ندهد تا نفوس خویش را تغییر دهند. (۲)»

«خدا را، خدا را باز هم خدا را، خدا را اینک که دنیا داری آخرت را نیز با آن پیوند کن و نصیب آخرت خویش را فراموش

مکن که دنیا بر تو راست نخواهد شد بدانکه ما (قسم به خدا) به سبب خدا خشم می آوریم، و به خاطر خدا خشنود می شویم و شمشیرها را از دوش فرو نگذاریم تا از توبه صریح یا ضلال روشن تو خبردار شویم سخن ما و دعوی ما با تو همین است و خدای ما را در کار تو معذور می دارد».

گوید مردم مدینه نیز به عثمان نامه نوشتند و او را به توبه دعوت کردند و حجت آوردند و به خدا قسم خوردند که دست از او برنمی دارند تا خونسش بریزند یا تکلیف خدا را که بر عهده اوست به انجام برد، و چون عثمان از کشته شدن

۱- . مسعودی، تاریخ مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۰۰ الی ۷۰۳.

۲- . اشاره به آیه ۱۱، سوره ۱۳: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

ص: ۶۱۶

بیمناک شد، با نیکخواهان و کسان خود مشورت کرد و گفت: رفتار این قوم را دیده اید چه باید کرد؟

بدو گفتند کس به طلب علی بن ابیطالب علیه السلام فرستد و از او بخواهد که جمع را پس فرستد و هر چه می خواهند تعهد کن و عثمان نیز تعلل کند تا کمک برسد.

عثمان گفت: این قوم تعلل نمی پذیرند و از من پیمان می خواهند که از پیش با آنها چنان کرده ام و چون پیمان کنم انجام آن خواهند.

مروان بن حکم گفت: ای امیر مؤمنان با آنها تماس داشتن تا کمک بیاید بهتر از آن است که با آنها درافتی هر چه می خواهند تعهد کن تا تعلل می پذیرند تعلل کن که یاغی شده اند و پیمان ندارند.

پس عثمان کس سوی علی بن ابیطالب علیه السلام فرستاد و او را خواند و چون پیامد گفت: ای ابوالحسن، رفتار مردم چنان بوده که دیده ای و رفتار من نیز چنان بوده که دانسته ای می ترسم مرا بکشند آنها را پس فرست به خدای عزوجل قسم تعهد می کنم که از آنچه خوش ندارند باز مانم، و تعهد می کنم که درباره خودم و دیگران به حق عمل کنم اگر چه خونم بر سر این کار بریزد.. علی علیه السلام گفت: عدالت تو برای مردم از کشتنت بهتر است تعهد کردی که از آنچه نمی پسندند بازمانی و من آنها را پس فرستادم اما تو به تعهد خویش وفا نکردی این بار مرا فریب مده که من از جانب تو تعهد می کنم که به حق عمل کنی عثمان گفت: بله تعهد کن به خدا به این تعهد عمل و وفا می کنم.

علی علیه السلام سوی کسان رفت و گفت: ای مردم تقاضای عمل به حق داشتید که تعهد کردند عثمان می گوید که حق را درباره خودش و دیگران روان می کند و از هر چه خوش ندارید باز می ماند، از او بپذیرید و پیمان استوار کنید.

مردم گفتند: می پذیریم از او اطمینان حاصل کن، به خدا ما به گفتار بی کردار رضایت نمی دهیم، علی علیه السلام گفت چنین می کنم آنگاه پیش عثمان رفت و قصه را با وی بازگفت عثمان گفت میان من و آنها مدتی معین کن که مرا مهلتی

باشد که تغییر آنچه برای کسان ناخوشایند است به یک روز میسر نیست.

علی علیه السلام گفت: آنچه در مدینه است که مهلت ندارد و آنچه در جای دیگر است چنان مهلت باید که دستور تو به آنجا برسد.

ص: ۶۱۷

عثمان گفت: چنین باشد، اما آنچه در مدینه است را سه روز مهلت دهید علی علیه السلام گفت چنین باشد.

آنگاه سوی مردم رفت و قصه را گفت و میان آنها و عثمان مکتوبی نوشت و سه روز مهلت داد که مظلّم را از میان بردارد و هر عاملی را که بخواهند عزل کند و مؤکدترین عهد و پیمانی را که خدا از بنده ای گرفته بود بر مضمون مکتوب گرفت و تنی چند از سران مهاجر انصار را شاهد آن کردند پس مسلمانان دست از عثمان برداشتند و باز رفتند به شرط آنکه به تعهد خویش وفا کنند اما او آماده جنگ می شد و سلاح فراهم می کرد و سپاهی فراوان از «بردگان خمس» آماده کرد [مراد از بندگان خمس اسیرانی بودند که مسلمانان از غیر مسلمانان در جنگها می گرفتند و پنج یک از این اسیران خمس بیت المال بود] چون سه روز گذشت و او همچنان بود و در چیزهایی که خوش نداشتند و قرار بود تغییر دهد او به وعده وفا نکرد و هیچ یک از عاملان را معزول نکرد مردم باز بشوریدند و عمرو بن حزم انصاری سوی مصریان رفت که در ذی خشب به آنها رسید [و آنها عامل پیغام عثمان را گرفته و راهی مدینه شدند] خبر را با آنها بگفت و همراه آنها بیامد تا به مدینه رسیدند، و کس پیش عثمان فرستادند که باز گشت ما به سبب آن بود که گفתי از اعمال خویش توبه آورده و از آنچه خوش نداریم باز گشته ای و به نام خدا عهد و پیمان کردی.

عثمان گفت: بلی چنین بود، گفتند پس این نامه چیست که به نزد فرستاده تو یافته ایم که به عامل خود نوشته ای؟

گفت: من نکرده ام و از آنچه می گوئید خبر ندارم. گفتند پیک تو بر شتر تو و مکتوب تو به مهر تو است عثمان گفت: شتر را دزدیده اند مهر را نیز چون مهر من نقش زده اند. گفتند: در کار تو شتاب نمی کنیم، عاملان فاسق خویش را معزول کن و کسانی را بگمار که امین خون و مال ما باشند، و مظلّم ما را پس بده.

گفت: اگر هر که را شما بخواهید به کار گیرم و هر که را نخواهید از کار بردارم پس من چه کاره ام کار به فرمان شماست.

گفتند: به خدا یا چنین کن، یا خلعت می کنیم، یا خونت را می ریزیم در کار خویش بیندیش یا از خلافت چشم پیوش.

ص: ۶۱۸

اما عثمان نپذیرفت و گفت: جامه ای که خداوند به من پوشانده از تن برون نمی کنم.

گوید: پس او را به مدت چهل روز محاصره کردند و طلحه با مردم نماز می کرد. (۱)

گوید: آخرین کسی که پیش وی رفت و سوی قوم باز آمد محمد بن ابی بکر بود که عثمان بدو گفت: وای بر تو آیا بر خدا خشم آورده ای؟ چه خطایی نسبت به تو کرده ام جز اینکه حق خدا را از تو گرفته ام؟ و او جا خورد و بازگشت گوید: چون محمد بن ابی بکر برون شد و شکست او را بدانستند فتیره و حمران هر دوان سکونی، و غافقی برجستند غافقی با پاره آهنی که همراه داشت ضربتی به او زد و مصحف بگشت و پیش روی عثمان قرار گرفت و خون بر آن روان شد، سودا بن حمران آمد که ضربت بزند نایله دختر قرافضه روی او افتاد و دست خویش را جلوی شمشیر برد و آن را بگرفت که انگشتان دستش بيفتاد و او روی بگردانید آنگاه عثمان را بزد و بکشت. (۲)

عبدالله بن عباس بن ربیعہ گوید: پیش عثمان رفتم و ساعتی نزد وی سخن کردم، گفت ای ابن عباس بیا و دست مرا گرفت و سخنان کسانی را که بر در عثمان بودند شنیدیم یکی می گفت: در انتظار چه هستید، یکی می گفت صبر کنید شاید تغییر رفتار دهد.

گوید در آن اثنا که من و او ایستاده بودیم، طلحه بن عبیدالله که از آنجا گذر می کرد ایستاد و گفت ابن عدیس کجاست؟ گفتند همین جاست، گوید: ابن عدیس بیامد که طلحه با وی آهسته چیزی گفت، آنگاه ابن عدیس بازگشت و به یاران خود گفت نگذارید کسی پیش این مرد برود یا از پیش او درآید.

گوید: عثمان به من گفت این را طلحه بن عبیدالله به او دستور داده آنگاه گفت: خدایا شر طلحه بن عبیدالله را از من بس کن که اینان را او به سر من

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۲۵۲ و ۲۲۵۶.

۲- . همان، ص ۲۲۸۲ و ۲۲۸۳.

ص: ۶۱۹

ریخته و برانگیخته. امیدوارم که سودی از این نبرد و خونش ریخته شود که مرا به ناروا به بلیه افکند.

هم او گوید: آنگاه عثمان برفت من خواستم برون شوم که نگذاشتند تا محمد بن ابی بکر آمد و بر من گذشت و گفت ولش کنید که ولم کردند.

عبدالله بن ابزی گوید: آن روز که به خانه عثمان ریختند حضور داشتم از خانه عمرو بن حزن از دریچه ای که آنجا بود وارد خانه شدند زد و خوردی شد و وارد شدند به خدا فراموش نمی کنم که سودان بن حمران برون آمد و شنیدم که می گفت طلحه بن عبیدالله کجاست؟ پسر عفان را کشتند. (۱)

دارایی و ثروت بعضی صحابه در زمان عثمان

مسعودی گوید: در ایام عثمان بسیاری از صحابه ملکها و خانه ها فراهم کردند از جمله زبیر بن عوام خانه ای در بصره ساخت

که تا کنون [نوشتن مروج الذهب] یعنی به سال سیصد و سی و دو معروف است و تجار و کشتیانیان بحرین و دیگران آنجا فرود آیند در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه هایی بساخت آنچه درباره خانه ها و املاک وی گفتیم هنوز هم معروف است و پوشیده نیست.

موجودی زبیر پس از مرگ او پنجاه هزار دینار و هزار اسب و هزار غلام و کنیز داشت و در ولایاتی که گفتیم املاکی به جا گذاشت.

طلحه بن عبیدالله تیمی در کوفه خانه ای ساخت که هم اکنون در محله کنانه به نام دار الطلحین معروف است، از املاک خود در عراق روزانه هزار دینار درآمد داشت و بیشتر از این نیز گفته اند در ناحیه سراره بیش از این درآمد داشت در مدینه خانه ای بساخت و آجر و گچ و ساج در آن به کار برد.

عبدالرحمن بن عوف نیز خانه وسیعی بساخت که در طویله او یک صد اسب بود و هزار شتر و ده هزار گوسفند، پس از وفاتش یک چهارم یک هشتم مالش هشتاد و چهار هزار دینار بود.

۱- . همان، ص ۲۲۶۷ و ۲۲۶۸.

ص : ۶۲۰

سعد بن ابی وقاص نیز در عقیق خانه ای مرتفع و وسیع بنا کرد و بالای آن بالکن ها ساخت.

سعید بن مصیب گوید: وقتی زید بن ثابت بمرد چندان طلا و نقره بجا گذاشته بود که با تبر می شکستند، اینها به جز اموال و املاک دیگر او بود که قیمت آن یکصد هزار دینار بود.

یعلی بن منیه وقتی بمرد پانصد هزار دینار نقد به جا گذاشت و مبالغی هم از مردم بستانکار بود، و دیگر اموال و ترکه او سیصد هزار دینار قیمت داشت.

گوید: این بابی مفصل است که شمه ای از آن گفته شد و وصف کسانی که در ایام عثمان تمول یافتند به درازا می کشد.

عثمان عموى خود حکم بن ابی العاص و پسرش مروان و دیگر بنی امیه را به مدینه آورد، حکم مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که او را از مدینه برون رانده و از جوار خود تبعیدش کرده بود از جمله عمّال وی ولید بن عقبه بن ابی معیط عامل کوفه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که اهل جهنم است عبدالله بن ابی سرح حاکم مصر و معاویه بن ابی سفیان حاکم شام و عبدالله بن عامر حاکم بصره بودند عثمان ولید بن عقبه را از کوفه برداشت و سعید بن عاص را حاکم کوفه کرد.

علت عزل ولید و حکومت سعید به طوری که نقل کرده اند این بود که ولید با ندیمان و نغمه گران خود از اول شب تا صبح شراب نوشیده بود و چون مؤذن بانگ زد برای نماز با لباس منزل بیرون آمد و برای نماز صبح به محراب ایستاد و چهار رکعت

نماز خواند و گفت می خواهید بیشتر بخوانم؟ گویند وی ضمن سجده که بسیار طول داده بود گفت: بنوش و به من بنوشان یکی از پشت که در صف اول بود گفت چه چیز را، خدا تو را و آنکس را که تو را امیر کرده است تعجب می کنم، چون ولید خطبه خواند مردم به او سنگ انداختند و او تلو تلو خوران به قصر بازگشت شکایت او را به عثمان بردند احضار شد و پس از اثبات می خوارگی حد خورد.(۱)

۱- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۰۶ الی ۹۲۶.

ص : ۶۲۱

نام اشخاص متعدد را برشمرده اند که قاتل عثمان بوده اند ولی در هیچ یک نام محمد بن ابی بکر نیست جز اینکه گفته اند محمد ریش ابابکر را گرفت و رهایش کرد و از خانه بیرون شد و دیگر کسان آمدند و عثمان را کشتند و اختلاف نام در این دیگر کسان است.

بیعت با امام علی علیه السلام و جنگ جمل

قتل عثمان بنابر اصح هجدهم ذیحجه سال سی و پنجم هجرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه و بیعت با امام علی علیه السلام بیست و سوم همان ماه بود.

پنج روز علی علیه السلام از مردم، آن مردم هیجان زده و نگران مخفی بود تا آنکه او را در خانه اش یافتند و هجوم بردند به خانه اش که اسلام بی سرپرست و امام است و از او خواستند خلافت را بپذیرد که بیش از این مردم سرگردان نمانند.

گفته اند در این پنج روز امیر مدینه غافقی بن حرب بود و در جستجوی کسی بودند که خلافت را بپذیرد و همه مردم با او موافقت داشته باشند و نمی یافتند چون همه نظرها معطوف به جانب علی علیه السلام بود و ایشان هم از مردم نهان شده بود و هر کس او را می دید از مردم دوری می جست و پیوسته از رفتار و گفتارشان بیزاری می کرد.

در روز پنجم مردم به خانه علی هجوم آوردند و از او مصرأ خواستند که برای بیعت دست خود را پیش آورد که همه مردم با او بیعت کنند بالاخره علی علیه السلام از آنها خواست همه به مسجد روند و خود هم روانه مسجد شد و به منبر رفت و فرمود این کار با موافقت عموم است.

اول کسی که با او بیعت کرد طلحه و سپس زبیر بود که بیعت مهاجران را نیز عهده گرفتند.

به نقل از یعقوبی به اختصار نام سران را که بیعت و تعهد کردند می آوریم: اشتر به پا خواست و گفت: ای امیر مؤمنان با تو بیعت می کنم که بیعت مردم کوفه بر عهده من باشد.

بعد ابوالهیثم بن تیهان و عقبه بن عمرو و ابو ایوب انصاری گفتند با تو بیعت می کنیم و بیعت انصار و سایر قریش را تعهد می کنیم.

گوید: مردم همه بیعت کردند مگر سه نفر از قریش، مروان بن حکم سعید بن عاص و ولید بن عقبه که زبان آور آن دو بود و گفت: تو بر همه ما ستم کرده ای اما من پدرم را گردن زده ای، اما سعید پدرش را روز بدر کشتی که از برجستگان قریش بود اما مروان پدرش را دشنام دادی و از عثمان هنگامی که او را نزد خویش آورد بد گفتی گفتگوها بین آنان رفت تا آخر مروان گفت: با تو بیعت می کنیم و با تو می مانیم تا ببینیم چه خواهد شد علی علیه السلام گفت من شما را بر کتاب خدا و سنت پیامبرش وامی دارم.

سپس مروان و دیگر برخاستند و هر یک سخنانی گفتند.

ثابت بن قیس بن شماس که خطیب انصار بود گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند اگر در زمامداری از تو پیش افتادند، اما در دین از تو پیش نرفتند و اگر دیروز بر تو سبقت گرفتند امروز به آن رسیدی! آنان و تو چنان بودید که شأنت پنهان و مقامت ناشناخته نبود در آنچه نمی دانستند به تو نیازمند بودند و تو با دانشت به کسی نیاز نداشتی.

سپس خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان برای این کار خود جز تو را نیافتم و باز گشت جز به تو نبود و اگر درباره تو با خودمان راستی کنیم تویی پیشترین مردمان در ایمان داناترین مردمان به خدا سزاوارترین مؤمنان به پیامبر خدا تو آنچه دارند داری و آنان آنچه تو داری ندارند و صعصعه بن صوحان به پا خواست و گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان که تو خلافت را آراستی و آن تو را نیاراست و تو مقام آن را بالا بردی نه آن مقام تو را و آن به تو نیازمندتر است تا تو به آن.

سپس مالک بن حارث اشتر ایستاد و گفت: ای مردم این است وصی و اوصیا و وارث علم انبیا آن که (در راه خدا) بس گرفتاری کشید و نیک امتحان داد آن که برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و در سابقه علم و برتریش نه اواخر شک دارند و نه اوایل ... سپس عقبه بن عمرو ایستاد و گفت: که راست روزی مانند عقبه و بیعتی چون بیعت رضوان و پیشوایی هدایت کننده تر [که] از بیداد او ترسی

نیست و دانایی که بیم نادانی اش نمی رود. (۱)

طبری نیز گوشه هایی از جریان بیعت با امام علی بن ابیطالب علیه السلام را با اضافاتی ذکر می کند که اطلاع بر آنها مفید است می خوانیم:

سیرت نویسان سلف در این باب اختلاف کرده اند بعضی ها گفته اند که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از علی خواستند که عهده دار کار آنها و مسلمانان شود و او نپذیرفت و چون راضی نشدند و اصرار کردند خلافت را پذیرفت.

ابوالملیح گوید: وقتی عثمان کشته شد علی سوی بازار رفت و این به روز شنبه هجده روز رفته از ذیحجه بود مردم از دنبال

وی برفتند و خرسندی کردند او به باغ بنی عمرو بن جندول رفت و به ابی عمرو بن عمرو گفت: «در را ببند».

گوید: پس مردم بیامدند و در زدند و وارد شدند، طلحه و زبیر نیز بودند که گفتند: ای علی دست پیش آر تا با تو بیعت کنیم پس طلحه و زبیر با او بیعت کردند وقتی طلحه بیعت کرد حبیب بن ابی ذویب گفت: بیعت از کسی آغاز شد که دستش چلاق است، این کار سر نمی گیرد.

گوید: آنگاه علی علیه السلام سوی مسجد شد و به منبر رفت تنبانی داشت با یک جامه بی جیب با عمامه ای خز پاپوش خود را به دست گرفته و بر کمانی تکیه داده بود مردم با وی بیعت کردند، آنگاه سعد را آوردند و گفتند با علی بیعت کن، گفت نمی کنم تا همه مردم بیعت کنند، به خدا مایه زحمت او نخواهم شد ... علی علیه السلام گفت: بگذارید برود.

پس از آن ابن عمر را آوردند و گفتند بیعت کن گفت بیعت نمی کنم تا همه مردم بیعت کنند گفتند کفیلی بیار گفت: کفیل ندارم، اشتر گفت، بگذار گردنش را بزنم، ... علی علیه السلام گفت: ولش کنید، من کفیل او هستم آنچه می دانم تو در کوچکی و بزرگی بدخو بوده ای. (۲)

عبدالله بن حسن گوید: وقتی عثمان کشته شد انصار به جز چند کس و از

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۷۴ تا ۷۶.

۲- . طبری، ج ۶، ص ۲۳۲۷ الی ۲۳۲۹.

ص: ۶۲۴

جمله، (حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلم بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید، و کعب بن عجره، که عثمانی بودند) با وی بیعت کردند.

یکی به عبدالله گفت: چرا اینان از بیعت علی علیه السلام سرباز زدند و عثمانی شدند گفت: حسان بن ثابت شاعری بود که اهمیت نمی داد چه می کند.

و زید بن ثابت را عثمان به دیوان و بیت المال گماشته بود و چون عثمان محاصره شد گفت: ای گروه انصار دوبار انصار خدا باشید! ابویوب به او گفت: یاریش می کنی از این رو که برای تو سودمند است. گوید: کعب بن مالک را عثمان بر زکات طایفه مزینه گماشت، و هر چه را از آنها می گرفت به خود او وا گذاشت. (۱)

محمد بن سعد بن ابی وقاص گوید: طلحه می گفت: وقتی بیعت کردم شمشیر بالای سرم بود اما نمی دانم شمشیر بالای سرش بود یا نه اما می دانم که نا به دلخواه بیعت کرد.

گوید: همه مردم در مدینه با علی بیعت کردند به جز هفت کس که منتظر ماندند و بیعت نکردند: سعد بن ابی وقاص، ابن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمه، سلمه بن وقش و اسامه بن زید و تا آنجا که می دانیم هیچ کس از انصار از بیعت

پس از بیعت، اولین موضوع که مطرح شد این بود که مهاجران و انصار می گفتند که اگر کشتندگان عثمان کیفر نینند هر روز مردم بر امامی که به او خرسند نیستند خواهند شورید و او را خواهند کشت؛ و این مطلب را با علی علیه السلام در میان نهادند و او سخن ایشان را شنید و پسندید ولی حقیقت اوضاع روز مدینه را بر ایشان آشکار ساخت و گفت بی گمان به حکم بیعت نیرو به دست وی افتاده ولی آنچه واقع امر است آنست که او هنوز در دست شورش کنندگان است چه

۱- همان، ص ۲۳۳۰ و ۲۳۳۱.

۲- همان، ص ۲۳۳۲ و ۲۳۳۳.

ص : ۶۲۵

آنان به صورت نظامی مدینه را اشغال کرده اند، و هر لحظه می توانند نسبت به شهر و مردم آن هر چه اراده کنند اجرا سازند و خلیفه و یاران پیغمبر را دستی بر ایشان نیست پس بهتر است درنگ کنند تا کارها درست شود و نیروی خلیفه در امور استوار گردد و آنگاه در کشتن کشتندگان عثمان پردازند.

یاران پیغمبر اندیشه علی را پسندیدند ولی شورشیان چنان می دیدند که خلیفه ستمگری را کشته اند که ریختن خون او واجب بوده و امام را نرسد که به خون او کسی را بکشد با این همه علی علیه السلام آهنگ آن کرد که در قضیه عثمان بازجویی کند ولی نتوانست این بازجویی را به پایان برساند بر این اجمال که چون دسته ای گفتند: محمد بن ابی بکر در خون عثمان شریک بوده است و چنان که می دانیم محمد پسر خلیفه پیغمبر یعنی پسر ابی بکر و برادر عایشه ام المؤمنین و از سوی دیگر پسر خواننده (پیش زاده) علی بود زیرا مادر او را علی پس از مرگ ابوبکر به زنی گرفته بود علی از محمد پرسید که آیا عثمان را تو کشتی؟ و محمد در جواب منکر شد. و نائله دختر قرافضه زن عثمان [که هنگام قتل عثمان حضور داشت و خود زخم برداشته و انگشتان دست خود را از دست داده بود] گفته محمد را تأیید و تصدیق کرد ولی چون شورشیان از آغاز شدن بازجویی آگاهی یافتند ناخشنودی نمودند و چنان شد که علی علیه السلام نظری را گرفت که پیشتر آوردیم، یعنی منتظر آینده شد و عموم اصحاب مدینه هم با او منتظر موقع مناسب ماندند. (۱)

پس از اینکه بیعت با امام علی بن ابیطالب رفته رفته کامل شد و در شهرها نیز پی در پی بیعت انجام گرفت حضرت عمال عثمان را از شهرها برداشت و افراد مورد اعتماد خود را بر آنها گماشت مگر ابوموسی اشعری که به وسیله سفارش اشتر به جای خود باقی ماند.

طلحه و زبیر نزد او آمدند و از او خواستند که آنها را در کار خود شریک کند و بر سر کار ولایات گذارد، فرمود:

۱- طه حسین، علی و دو فرزندش، ج ۲، ص ۷ و ۸.

ص : ۶۲۶

«أنتم شريكاي في القوّه والاستعانه، و عوناي على العجز و الأود»^(۱)

شما در نیرومندی و راستی دو شریک و یار من هستید و در هنگام ناتوانی و گرانباری دو یار من می باشید چگونه شما را از کنار خود روانه کنم.

عایشه همسر پیامبر اکرم پیش از کشته شدن عثمان با دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه رفته بود و در این وقت که حج خود را به پایان برده بود به مکه باز می گشت در راه به ابن ام کلاب برخورد و از او پرسید چه خبر؟ پاسخ داد که عثمان کشته شد خشنود شد و گفت: دور و رانده باد سپس پرسید با چه کس بیعت کردند جواب داد به گمانم با طلحه گفت آفرین بر ذوالاصبع چون پیشتر آمد به دیگری برخورد و از او سؤال کرد مردم چه کردند جواب داد سرانجام با علی علیه السلام بیعت کردند ناراحت شد و به مکه بازگشت این خبر به طلحه و زبیر رسید و نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند ما قصد عمره داریم، اذن ده که به مکه برویم چون طلحه و زبیر از نزد علی علیه السلام بیرون شدند، گفت:

«والله ما اراد العمره و لكنهما اراد الغدره»

به خدا قسم قصد عمره نداشتند بلکه قصد بیعت شکنی داشتند.

طلحه و زبیر به مکه رسیدند و نزد عایشه رفتند و او را علیه امام برانگیختند، عایشه نزد ام سلمه همسر دیگر پیامبر آمد و گفت خبر رسیده است که عثمان را بی گناه کشته اند، و مردم در حالی که راضی نبوده اند با علی علیه السلام بیعت کرده اند و مردم بصره نیز مخالفت ورزیده اند، با ما همراه شو تا دین را دریابیم و امت محمد صلی الله علیه و آله را به صلاح آریم. ام سلمه پاسخ داد کار زنان فرو بستن چشم و پنهان داشتن اندام و فرو افکندن دامن‌هاست دین با دست زنان به پا نمی شود این کار از من و تو ساقط است این کار از من و تو ساقط است.

عایشه از نزد ام سلمه بیرون آمد و تصمیم داشت در مکه بماند و اعلام کرد ام المؤمنین در مکه می ماند، هر کس با اوست بماند.

طلحه و زبیر نزد او آمدند و از رأیش بازگردانیده او را آماده خروج کردند و

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷.

ص : ۶۲۷

بنابر مخالفت با علی علیه السلام همراه با طلحه و زبیر از مکه به طرف بصره کوچ کردند.

یعلی بن منیه حاکم عثمان بریمن که به مخالفت علی علیه السلام بیت المال را برداشته و از یمن گریخته بود در راه به آنان برخورد و اموال را یا به اراده یا به اجبار معلوم نیست در اختیار طلحه و زبیر نهاد.

این اموال را تا ششصد هزار دینار و چهارصد شتر گفته اند، که از این مال طلحه و زبیر نیر و گرفتند، و سوی بصره روان شدند، تا شب لشکر به ماء الحوآب رسید و سگها فریاد زدند.

عایشه پرسید این چه آبی است، کسی جواب داد ماء الحوآب گفت: انا لله و انا اليه راجعون، مرا باز گردانید، مرا باز گردانید که این همان آبی است که پیغمبر خدا به من گفته است:

«لا تكونى التى تنبحك كلاب الحوآب»

تو آن زن مباش که سگ های حوآب به روی تو فریاد زنند.

پس چهل مرد نزد وی آوردند و آنان به خدا سوگند خوردند که اینجا ماء الحوآب نیست و لشکریان به سوی بصره رفتند و به آنجا رسیدند. (۱)

مسعودی گوید:

عمرو بن عاص مخالف عثمان بود برای آنکه عثمان با وی مخالفت کرده و او را عزل و حکومت مصر را به دیگری داده بود و در شام اقامت داشت، چون قصه کشته شدن عثمان و بیعت با علی علیه السلام را شنید نامه به معاویه نوشت و او را تحریک کرد که به خونخواهی عثمان برخیزد، از جمله نوشته بود وقتی تو را از همه آنچه در قبضه داری برهنه کند چه خواهی کرد اکنون هر چه می توانی بکن. معاویه فرستاد و او را پیش خود خواند چون آمد به او گفت: با من بیعت کن، عمرو گفت: به خدا دینم را به تو می دهم که از دنیای تو نصیبی ببرم. معاویه گفت: چه می خواهی گفت مصر طعمه ای است معاویه پذیرفت و نامه ای در این باب نوشت و عمرو بن عاص در این باب شعری گفت بدین مضمون:

۱- . همان، ص ۷۸ و ۹۷.

ص : ۶۲۸

«ای معاویه بدون آنکه از دنیای تو نصیبی بیابم، دینم را به تو نمی دهم بین چه می کنی، اگر مصر را به من بدهی معامله خوبی کرده ای و پیری را که به کار خواهد خورد به دست آورده ای.....» (۱)

باز گوید طلحه و زبیر به مکه رفتند، از علی علیه السلام اجازه عمره گرفته بودند و به آنها گفته بود «شاید می خواهید به بصره یا شام روید» و آنها قسم خورده بودند که جز مکه مقصدی ندارند. عایشه ... نیز به مکه بود وقتی حارثه بن قدامه سعدی از مردم بصره برای علی علیه السلام بیعت گرفت و عثمان بن حنیف انصاری از جانب علی رضی الله عنه مأمور خراجگیری آنجا شد؛ عبدالله بن عامر که از جانب عثمان حکومت بصره داشت فرار کرد، یعلی بن مینه نیز که از جانب عثمان حاکم یمن بود از آنجا به مکه آمده بود [و اموال بیت المال را نیز همراه آورده بود] به عایشه و طلحه و زبیر و مروان بن حکم و کسانی دیگر از امویان برخورد کرد، وی که از کسانی بود که به خونخواهی عثمان تحریک می کرد چهارصد هزار درهم با لوازم و سلاح به

عایشه و طلحه و زبیر داد و شتر موسوم به عسکر را که در یمن به دویست دینار خریده بود برای عایشه فرستاد، آنها می خواستند سوی شام بروند ولی ابن عامر مانعشان شد و گفت: معاویه آنجا است و پیرو، و مطیع شما نخواهد شد ولی در بصره من کس و کار و دسته دارم و هزار هزار درهم و یکصد شتر و چیزهای دیگر نیز به آنها داد و گروهی مجهز با ششصد سوار به جانب بصره راه افتاد و شبانگاه بر سر آب طایفه بنی کلاب رسیدند که به نام حوآب معروف بود و جمعی مردم بنی کلاب آنجا بودند که سگهایشان به قافله بانک زد، عایشه گفت: اسم اینجا چیست؟ راننده شتر گفت: «حوآب» و عایشه انا لله و انا الیه راجعون گفت و سخنی را که در این باره به او گفته شده به یاد آورد و گفت: «مرا به حرم پیمبر صلی الله علیه و آله برگردانید من احتیاجی به رفتن ندارم زبیر گفت: به خدا این حوآب نیست اینکه به تو گفته اشتباه کرده است. طلحه نیز که در عقب کاروان بود رسید و قسم خورد که اینجا حوآب نیست و پنجاه تن از کسانی که همراه بودند

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۱۰ و ۷۱۱.

ص: ۶۲۹

شهادت دادند که اینجا «حوآب» نیست، و این نخستین شهادت دروغ بود که در اسلام ترتیب داده شد چون به بصره رسیدند عثمان بن حنیف بیرون آمد و جلو آنها را گرفت و زد و خوردی میانشان رخ داد، آنگاه صلح شد که تا آمدن علی علیه السلام دست از جنگ بدارند. اما پس از آن یکی از شبها عثمان را غافلگیر کردند و او را اسیر و مضروب و ریشش را بتراشیدند، ولی بیم کردند که برادر او سهل بن حنیف و دیگر مردم انصار از بازماندگان آنها که در مدینه بودند انتقام بگیرند لذا او را رها کردند چون خواستند بیت المال را تصرف کنند خزانه داران و محافظان که مردمی تسبیح گوی بودند مانع شدند و درگیری شد و هفتاد کس از این محافظان کشته شدند به جز آنها که زخمی شدند و پنجاه کس از این هفتاد کس را بعد از اسارت دست بسته گردن زدند و اینان اولین کسان بودند که در اسلام به ستم و دست بسته کشته شدند حکیم بن جبله عبدی را نیز که از بزرگان عبد قیس و زاهدان و عابدان ربیعه بود بکشتند. میان طلحه و زبیر درباره نماز با مردم اختلاف شد، سپس توافق کردند که عبدالله بن زبیر یک روز و محمد بن طلحه یک روز نماز بخوانند مابین طلحه و زبیر در این باره حکایتی دراز بود تا به ترتیبی که گفتیم توافق کردند. علی علیه السلام پس از چهارماه از خلافت خود و جز این نیز گفته اند با هفتصد سوار که از آن جمله چهارصد کس از مهاجران و انصار، هفتاد بدری و بقیه از صحابه بودند از مدینه حرکت کرد و سهل بن حنیف انصاری را در مدینه جانشین خود کرد، وقتی به ربه رسید که مابین کوفه و مکه بر راه عراق است طلحه و کسانش [از اینجا] گذشته بودند، علی علیه السلام به تعقیب آنها آمده بود و چون گذشته بودند به دنبال آنها راه عراق را پیش گرفت، در این وقت جماعتی از اهل مدینه به علی علیه السلام پیوستند که خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین از آنجمله بود، از طایفه طی نیز سیصد سوار سوی وی آمدند علی علیه السلام از ربه نامه به ابوموسی اشعری نوشت که مردم را برای حرکت آماده کند اما ابوموسی آنها را به ماندن ترغیب کرد و گفت: «این آشوب است» چون خبر به علی علیه السلام رسید قرطه بن کعب انصاری را حکومت کوفه داد و به ابوموسی نوشت «ای جولانزاده از حکوت ما کناره کن و دور شو که این اول رفتار نامناسب تو نیست، آنگاه علی علیه السلام با همراهان برفت تا در ذی قار فرود آمد و فرزندش حسن علیه السلام را با

ص: ۶۳۰

عمار بن یاسر به کوفه فرستاد تا مردم را به حرکت وادارند و آنها از کوفه با هفتهزار و به قولی شش هزار و ششصد و شصت کس از مردم آنجا بیامدند که اشتر از آن جمله بود، وقتی علی علیه السلام به بصره رسید به قوم مخالف پیام فرستاد و آنها را به نام خدا قسم داد، ولی آنها در کار جنگ اصرار داشتند.^(۱)

مسعودی مشروح ورود سپاه علی علیه السلام را بیان می کند که خلاصه آن چنین است: علی علیه السلام از سمت طف وارد شد و به زاویه آمد. دسته ای در حدود یک هزار سوار که پیشاپیش آنها ابویوب انصاری و همه در آهن و سلاح فرو رفته و کلاه جمله زرد و سفید بود.

دسته های بعد نیز چنین بودند که ما برای تلخیص اسامی سران آنها را که گفته است می آوریم و همه سربازان به تقریب شباهت به یکدیگر داشتند از لحاظ آرایش با تغییری در رنگ پرچم و کلاه، سران آنها بدین شرح است:

ابو ایوب انصاری یار رسول الله صلی الله علیه و آله خزیمه بن ثاب انصاری ذوالشهادتین ... ابو قتاده بن ربیع عمار بن یاسر به همراه جمعی از مهاجر و انصار از پیر و جوان ... قیس بن سعد بن عباده عبدالله بن عباس و عده ای از اصحاب خاص پیمبر صلی الله علیه و آله عبدالله بن عباس ... قثم بن عباس اینها هر یک با حدود هزار سپاهی آمد و سپس دسته و پرچمها بود پی در پی همه مسلح و گویی پرنده ای بر سر دارند و جلو آنها پرچمی بزرگ و مردی ستر بازو که پیشاپیش آنها بود و از راست او جوانی نیکو سیما و از طرف چپ جوانی نیکو سیما و در جلوتر جوانی همانسان؛ گوید گفتم اینها کیستند گفت: این علی بن ابیطالب علیه السلام است و آن طرفین «حسن و حسین ۸» و محمد بن حنفیه است که پرچم بزرگ را به دست داشت.

و پشت سر او پسران عقیل و جوانان بنی هاشم و عبدالله جعفر بن ابیطالب است که پیران مهاجر و انصار گرد اینها را گرفته بودند.

علی علیه السلام فرود آمد و نخستین چهار رکعت نماز به جا آورد و پس از حمد و

۱- همان، ص ۷۱۴ الی ۷۱۶.

ثنای پروردگار گفت خدایا به تو پناه می برم از نیکی بصره از تو می خواهم، و از بدی آن به تو پناه می برم.

خدایا این قوم از اطاعت من بدر رفتند و بر ضد من یاغی شدند و بیعت مرا شکستند خدایا خون مسلمانان را حفظ کن.^(۱)

از مسعودی و طبری پی می گیریم جریان جنگ جمل را به «تلخیص»:

علی علیه السلام کس پیش مخالفان فرستاد که به نام خدا از آنها بخواهد که از خونریزی دست بردارند و سؤال کند برای چه با من جنگ می کنید، فرستاده علی علیه السلام که قرآنی همراه داشت آنها را به جانب خدا و عمل به دستورات قرآن خواند

و آنها او را با تیر زدند و کشته شد جنازه او را نزد علی علیه السلام آوردند که مادرش شعری گفت بدین مضمون: مسلم آنها را به خدا و رفتار مطابق کتاب دعوت می کرد اما آنها او را در حالی که مادرش نظاره می کرد او را کشتند(۲)

علی علیه السلام دستور داد در مقابل آنها صف آرایی کنند، اما جنگ را آغاز نکنند، تیراندازی نکنند، کسی را با نیزه یا شمشیر نزنند، او مشغول این دستورها بود که عبدالله بن بدیل بن ورقای خزاعی برادر خود را که با تیر لشکر بصریان کشته شده بود آورد و از طرف میسره جسد مرد دیگری را که او نیز با تیر جان داده بود آوردند. علی علیه السلام گفت: خدایا شاهد باش و گفت باز هم به این قوم اتمام حجت کنید عمار یاسر میان دو صف ایستاد و گفت ای مردم درباره سفارشهای پیامبر خود به انصاف عمل نکرده اید که زنهای خود را در پرده نهاده اید و زن او را در معرض شمشیرها آورده اید.

عایشه بر شتری داخل تخت روانی از چوپ که پشمینه و پوست گاو بدان پوشانیده بودند و اطراف آن را نمذ کشیده و روی آن بازره پوشانیده شده بود قرار داشت عمار به شتر نزدیک شد که صدای او شنیده شود و بانک زد مقصود تو چیست؟ عایشه پاسخ داد خونخواهی عثمان، عمار گفت: خدا امروز یاغی و

۱- همان، ص ۷۱۶ الی ۷۱۸.

۲- طبری، ج ۶، ص ۲۴۶۰.

ص: ۶۳۲

مدعی ناحق را بکشد و فریاد زد مردم! شما می دانید که کدام یک از ما محرک کشتن عثمان بود به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان منتظر چیستی این قوم جز سر جنگ ندارند، علی علیه السلام برخاست و رو به سپاهیان خود گفت: ای مردم! وقتی آنها را شکست دادید، زخمی را بیجان نکنید، اسیر را نکشید، فردی را تعقیب نکنید به دنبال گریخته نگردید، عورت کسی را نمایان نسازید اعضای کشته را نبرید پرده ای را ندرید، به اموال آنها دست نزنید، مگر سلاح و لوازم یا غلام و کنیزی که در اردوگاهشان و همراه آنها است که هر چه دیگر هست مطابق قرآن متعلق به ورثه آنها است.

علی علیه السلام در حالی که بر استر پیامبر سوار بود و سلاح همراه نداشت پیش آمد و زبیر را صدا زد که پیش من بیا عایشه به اسماء همسر زبیر گفت وای که بی شوهر شدی به او گفتند علی علیه السلام بی خود و زره و سلاح است و او آرام شد.

زبیر نزد علی آمد و همدیگر را بغل گرفتند علی به زبیر سخنانی گفت و سخنانی از پیامبر را به یاد او آورد که زبیر اظهار پشیمانی کرد و گفت: ای ابوالحسن ملامت بس است آنچه گفتم مرا کافی است [من برمی گردم] ابن زبیر عبدالله به پدرش گفت کجا می روی و ما را وامی گذاری گفت علی علیه السلام مطالبی را یادآور من کرد که من فراموش کرده بودم عبدالله گفت نه پدر از شمشیرهای بنی عبدالمطلب می گزیری زبیر گفت: بی پدر نسبت بزدلی به من می دهی آنگاه نیزه خود را کج کرد و به طرف میمنه لشکر علی علیه السلام حمله برد که علی علیه السلام گفت برای او راه باز کنید تحریکش کرده اند، آنگاه برگشت و به طرف میسره حمله برد و بازگشت و به قلب حمله برد و سوی پسر خود بازگشت و گفت شخص بزدل چنین می کند؟! و از جنگ کناره گرفت و به رفت تا به وادی السباع رسید که احنف بن قیس او را تعقیب کرد و در حال نماز

او را بکشتند، گفته اند شمشیر و انگشتر او را و بعضی نیز سر او را به نزد علی علیه السلام آوردند. علی علیه السلام گفت: آه این شمشیری بود که مدت‌ها سختی را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بگردانیده بود ولی با اجل و مرگ بد چه می توان کرد اما کشنده پسر صفیه جهنمی است.» وقتی زبیر بازگشت، علی علیه السلام طلحه را ندا داد که ای ابومحمد! برای چه آمده ای گفت: برای خونخواهی عثمان، علی علیه السلام گفت: خدا بکشد از ما دو نفر آن را که در خون

ص: ۶۳۳

عثمان دخالت داشته است، مگر نشنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت خدایا با هر کسی دوستی می کند دوستی کن و با هر کسی که با او دشمنی می کند دشمنی کن تو اول کسی هستی که با من بیعت کردی و سپس شکستی در صورتی که خدا عزوجل فرمود، هر که پیمان شکند بر ضرر خویش می شکند، طلحه گفت: استغفرالله و بازگشت.

مروان بن حکم که ناظر حال بود گفت: زبیر برگشت، طلحه نیز برمی گردد، برای من فرقی نمی کند که این طرف تیر بیندازم یا آن طرف و تیری به سوی طلحه افکند که بر شاهرگ او اصابت کرد و او را کشت، علی علیه السلام بر محل سقوط طلحه گذشت و گفت: انا لله و انا الیه راجعون من به خدا به اینکار راضی نبودم. گوید: وقتی طلحه برگشت شنیدند که می گفت: «پشیمانی این است که من دارم، وای بر من و وای بر پدر و مادرم عظم گمراه شده بود که به پندار خود رضایت بنی جرم می خواستم و همانند کسعی به پشیمانی دچار شدم عبدالملک پیشانی او را زخمی کرده و مروان تیر به شاهرگش زده بود، به زمین افتاد و جان داد(۱).

یاران جمل بر میمنه و میسره لشکر علی علیه السلام حمله آورده و لشکر او را عقب زده بودند که یکی از پسران عقیل پیش علی علیه السلام آمد و گفت: عمو جان میمنه و میسره بدین وضع افتاده که می بینی و ایستاده ای؟ گفت برادرزاده به خدا عمویت اهمیت نمی دهد که به طرف مرگ برود یا مرگ به طرف او بیاید. سپس پرچم را به محمد حنفیه داد که پرچمدار او بود و گفت حمله کن، ولی محمد در کار حمله کندی کرد که گروه تیرانداز مقابل او بودند و منتظر بود تیرهای آنها تمام شود و حمله برد علی علیه السلام پیش او رفت و گفت چرا منتظری گفت می خواهم تیرهایشان تمام شود گفت میان نیزه ها حمله کن که در امانی محمد حمله برد اما میان نیزه ها و تیرها به تردید افتاد و به ایستاد علی علیه السلام سوی او رفت و پرچم را بگرفت و حمله برد و کسان نیز در پی او حمله کردند، گفتی دشمنان چون خاکستری بودند به روز طوفانی و باد سخت که بر آن بوزد.

۱- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۲۱ الی ۷۲۳.

ص: ۶۳۴

بنی ضبه اطراف شتر را گرفته و رجز می خواندند و در کار مهار داری شتر هفتاد دست از بنی ضبه قطع شد همین که دست یکی قطع می شد دیگری مهار شتر را می گرفت تا به عبدالله زبیر رسید که مهار شتر را بگرفت و عایشه که خاله او بود بانگ برداشت وای که اسماء بی پسر شد و عبدالله را قسم داد تا مهار شتر را رها کرد [بصریان عقب نشستند] شتر بیفتاد و تخت روان

پایین افتاد محمد بن ابی بکر پیامد و دست خود را به درون برد عایشه گفت کیستی؟ گفت کسی که از همه مردم به تو نزدیکتر است و بیشتر از همه او را دشمن داری، من محمد برادرت هستم امیر مؤمنان می گوید آیا صدمه ای دیده ای؟ گفت فقط تیری به من اصابت کرده که صدمه ای نزده است آنگاه علی علیه السلام پیامد و نزدیک او ایستاد و با چوب به تخت روان زد و گفت: ای حمیرا پیمبر خدا گفته بود اینطور کنی؟ مگر نگفته بود که در خانه ات بنشین؟ به خدا کسانی که تو را بیرون آوردند در حق تو به انصاف رفتار نکردند که زنان خود را در پرده نگهداشتند و تو را از پرده در آوردند آنگاه برادر او محمد را گفت تا عایشه را در خانه صفیه دختر حارث بن طلحه عبدی فرود آورد. پس از آن عبدالله بن عباس را به نزد عایشه فرستاد و گفت وی سوی مدینه رود. عبدالله بدون اجازه عایشه بر او وارد شد و بر تشکی نشست عایشه گفت ای ابن عباس رعایت سنت نکردی و بدون اجازه وارد شدی و بر تشک ما نشستی جواب داد اگر در خانه ای که پیمبر خدا صلی الله علیه و آله تو را جا داده بود بودی بدون اجازه وارد نمی شدم امیر مؤمنان دستور می دهد که زودتر به مدینه برگردی آماده شو گفت من با رفتن مخالفم عبدالله به نزد علی علیه السلام رفت و مخالفت عایشه را باز گفت، دوباره او را فرستاد که امیر مؤمنان می گوید که حتماً باید بروی او نیز پذیرفت و علی علیه السلام لوازم او را آماده کرد و نزد عایشه رفت که حسن و حسین علیه السلام و دیگر فرزندان بنی هاشم و یاران قبیله همدان با او بودند، عایشه پس از گفتگویی دراز که درمیان بود گفت می خواهم با تو باشم و وقتی به جنگ می روی همراه تو به جنگ دشمن بیایم.

علی علیه السلام گفت:

به همان خانه ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را آنجا گذاشته است برگرد عایشه از او خواست که خواهرزاده اش عبدالله بن زبیر را امان دهد او نیز او را امان داد روز

ص : ۶۳۵

جنگ ندا داده بودند هر کس سلاح خویش بیندازد در امان است و هر که به خانه خود رود نیز در امان است. (۱)

عایشه از بصره حرکت کرد، علی علیه السلام برادرش عبدالله بن ابی بکر را با سی مرد و بیست زن دیندار از بنی عبدالمطلب و همدان و دیگران همراه او فرستاد که همه زنان عمامه به سر داشتند و شمشیر حمایل و گفت عایشه نداند که شما زنید صورت را چون مردان پوشانیدند و خدمت سواره و پیاده کردن او را عهده داشتند، چون به مدینه رسیدند به عایشه گفتند سفر چگونه بود؟ گفت: به خدا خوب بود علی بن ابیطالب علیه السلام کرم فراوان کرد ولی با من مردانی فرستاد که آنها را نمی شناختم و چون زنان حقیقت حال خود را بگفتند به سجده افتاد و گفت: آرزو دارم نرفته بودم، آنها به من گفتند می آیی و مردم را صلح می دهی و شد آنچه شد.

در این روز شمار کشتگان یاران علی علیه السلام پنجهزار و اصحاب جمل و مردم بصره سیزده هزار کس و جز این نیز گفته اند.

علی علیه السلام با جماعتی از مهاجر و انصار وارد بیت المال شد و طلا و نقره ای که آنجا بود دید و گفت: ای زرد دیگری را

به فریب ای سپید دیگری را بفریب و دستور داد این مال را پانصد درم پانصد درم میان یاران من و همه کسانی که همراه بوده اند تقسیم کنند چنین کردند و یک درم کم نیامد شمار افراد دوازده هزا بود.^(۲)

جریان جنگ جمل همان بود که از قلم یعقوبی و مسعودی خواندید، اما گوشه ها و ریزه هایی باقی است که برای اهل تحقیق مفید و مؤید مطلب و روشنگر است لذا با اینکه از تطویل کلام می گریزیم گوشه هایی را در پی از قول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و طبری در تاریخ بزرگ خود که هر دو از اهل تسنن و مورد اعتماد آنهاست ذکر می کنیم. ضمناً راویان خبر را که موجب اطناب

۱- همان، ص ۷۲۳ الی ۷۲۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۷۲۸.

ص : ۶۳۶

و اطاله می شود حذف و جوینده را به آدرس ذیل صفحه وا می گذاریم.

ابن ابی الحدید گوید: چون طلحه و زبیر همراه عایشه از طریق مکه به بصره به ماءالحوئب رسیدند و سگهای آنجا بانگ زدند و شترها را به صدا درآوردند بعضی گفتند: لعنت به ماءالحوئب چقدر سگ دارد، عایشه شنید و گفت مرا برگردانید مرا برگردانید، «ردونی، ردونی» از او سؤال کردند چه شد؟ و برای چه می خواهی برگردی؟ گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: گویی می شنوم صدای سگ های حوئب را که «قد نبحت بعض نسائی» و سپس به من فرمود: «ای حمیرا! مبادا تو باشی».

زبیر به عایشه گفت: خداوند تو را رحمت کند، فرسخها با ماءالحوئب فاصله داریم و در حال طلحه و زبیر پنجاه نفر را آوردند که سوگند خوردند که این سگهای ماءالحوئب نیستند، و این اول شهادت باطلی بود در اسلام، و عایشه به سفر ادامه داد.^(۱)

از قول ابی مخنف گوید: طلحه و زبیر به سرعت افزودند و عایشه را به نزدیک بصره رساندند و نامه ای به عثمان بن حنیف که عامل علی علیه السلام در بصره بود، نوشتند که دارالاماره را [بصره را] برای ما خالی کن چون نامه به عثمان بن حنیف رسید او فرستاد به دنبال احنف بن قیس و گفت: اینها به همراه زوج رسول الله آمده اند و مردم را نیز همراه دارند، احنف گفت اینها به طلب خون عثمان آمده اند در حالی که خود اینان مردم را علیه عثمان شورانیدند و خون او را ریختند، و حالا می بینی که آمده اند تا دشمنی را بین ما دامن بزنند و خون مردم ما را بریزند، تو والی بصره ای و مردم حرف تو را پذیرا هستند، به سوی آنان رو پیش از آنکه آنها وارد شوند.

عثمان گفت: من نیز رأی تو را دارم، جز اینکه از شر می گریزم و عافیت و سلامت را می خواهم، تا دستور امیرالمؤمنین علیه السلام برسد و به آن عمل کنم، پس از ملاقات احنف حکیم بن جبلة عبدی آمد و نامه طلحه و زبیر را برای او خواند و

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

حکیم همان جواب احنف را داد.

حکیم گفت: به من اجازه ده که سوی آنها روم و آنها را دعوت به امیرالمؤمنین علیه السلام کنم، چنانچه نپذیرفتند، آنها را به میانه روی دعوت کنم. عثمان گفت، اگر این رأی را داشتم که خود می رفتم، حکیم گفت: اگر اینها وارد بصره شوند مردم بسیاری به آنها می گروند، و تو را از اینجا بیرون کنند، اما عثمان نپذیرفت و نخواست بی فرمان امیرالمؤمنین کاری انجام دهد.

در همین حال علی امیرالمؤمنین علیه السلام چون دانست که مخالفین به بصره نزدیک شده اند، به عثمان بن حنیف نوشت: از عبدالله علی امیرالمؤمنین الی عثمان بن حنیف، اما بعد: به تحقیق اهل ظلم با خدا عهد بستند و سپس آن را شکستند و به سوی شهر تو توجه کردند، و شیطان آنان را سوق داد به طلب چیزی که خداوند به آن رضایت ندارد و عذاب او شدید و مجازات او سخت است هرگاه به نزد تو آمدند، آنها را به اطاعت و وفای به عهد و میثاق «بیعت» دعوت کن، اگر اجابت کردند پس نیکو در کنار آنها بمان، و اگر ابا و انکار کردند، و به ریسمان نکث و خلاف چسبیدند با آنان بجنگ تا خداوند بین شما حکم گردد، و او بهترین حاکم است، من این نامه را از ربه نوشتم و معجلاً به سوی تو می آیم، ان شاء الله. (۱)

چون نامه به عثمان بن حنیف می رسد، او ابوالاسود دؤلی و عمران بن حصین را می فرستد به استقبال طلحه و زبیر و در حدود چاه ابی موسی به لشکر طلحه و زبیر می رسند و آنها را ملاقات و علت حرکت آنها را به سوی بصره می پرسند.

از زبیر جواب می شنوند که ما در طلب خون عثمان آمده ایم و می خواهیم امر خلافت به دست شورا باشد، تا مردم هر که را می خواهند برگزینند.

به آنها جواب می دهند عثمان که در بصره کشته نشده که آمده اید اینجا مطالبه خون او را می کنید، و خود شما می دانید که قاتلان عثمان چه کسان هستند و کجا هستند، قاتل تو و رفیق تو طلحه و عایشه می باشید که مردم را علیه او تهیج کردید، و اما امر خلافت، تو زبیر! با او بیعت کردی بدون اکراه ای زبیر! مگر تو

۱- . همان، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

نبودی که بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله با ابوبکر بیعت نکردی و شمشیر خود را کشیده می گفتی: احدی، احق به خلافت و سزاوارتر از علی علیه السلام نیست و از بیعت با ابی بکر خودداری کردی، حال این سخن تو چیست؟

بعد از ملاقات زبیر نزد طلحه رفتند، دیدند وی سخت بر حرف خود ایستاده و در فتنه گری و افروختن آتش جنگ مصر است، پس نزد عثمان بن حنیف آمدند و او را آگاه کردند که جز جنگ در میانه نیست. (۱)

عثمان بن حنیف ناچار دستور داد، منادی فریاد کند، مردم سلاح بردارند، مردم بصره به پیروی آمدند به مقام مرید و آنجا

اجتماع کردند، طلحه چون خبردار شد به سخن ایستاد و گفته و نظریات خود را بیان داشت و زبیر نیز همان مطالب را تکرار کرد، مردم بصره به آنها پاسخ دادند که شما با علی علیه السلام بیعت کردید، چرا بیعت او را شکستید؟ طلحه و زبیر پاسخ دادند بیعت در حالی بود که شمشیر بگردن ما بود، ما با کراهت بیعت کردیم.

بعد از سخنرانی طلحه و زبیر در مردم دو دلی افتاد و هر کس چیزی می گفت، در این هنگام عایشه بر شتر خود فریاد زد، ایها الناس گوش دهید!

مردم ساکت شدند، او گفت: جز این نیست که عثمان در کارها تغییرها و تبدیلی ها کرد، اما توبه کرد و مظلوم کشته شد و او را در شهر حرام و ماه حرام کشتند همانگونه که شتری را، ای مردم گناه عثمان به حدی نرسیده بود که خون او حلال شود، با او عداوت کردید و او را کشتید پس از اینکه او توبه کرد، و رفتید با پسر ابیطالب بیعت کردید بدون مشورت با جماعت عثمان مظلوم کشته شد، بر شماست که قاتلان او را بخواهید و به قتل رسانید، و خلافت را مثل گذشته با شوری انتخاب کنید. چون سخن عایشه به اینجا رسید موج در مردم افتاد و مختلف شدند، گروهی گفتند همان است که عایشه گوید، و دیگران گفتند این چه وضعی است این زن است و ملزم است که در خانه بنشیند و صدای خود را بلند نکند.

۱- . همان، ص ۳۱۲، ۳۱۳.

ص : ۶۳۹

نتیجه اینکه مردم دو دسته شدند گروهی با عثمان بن حنیف، و گروهی با عایشه و همراهان او. (۱)

در ادامه نیز از قول ابی مخنف گوید:

طلحه و زبیر از مر بد به سوی عثمان بن حنیف آمدند، و برخورد شد حکیم بن جبلة بر آنها حمله برد و اصحاب او با نیزه و تیر طلحه و زبیر و همراهانشان را راندند و وضع به گونه ای بود که زنان هم از بالاهاى خانه ها آنها را با سنگ می زدند تا طلحه و همراهانش رفتند به سوی مقبره بنی مازن و صبر کردند تا همراهانشان رسیدند و در دارالرزق فرود آمدند.

گوید: عبدالله بن حکیم تمیمی که طلحه و زبیر نامه نوشته و او را دعوت کرده بودند برای یاری خود، نزد آنها آمد و گفت: ای ابا محمد این چیست که برای من نوشته ای، دیروز نامه نوشتی و مرا دعوت کردی برای خلع عثمان و قتل او تا اینکه او را کشتید، و امروز آمده ای و مدافع و طلبکار خون او شده ای به جان خودم که به خونخواهی او نیامده ای بلکه در طلب دنیا آمده ای و ای به حال تو، مگر تو بیعت نکردی با علی علیه السلام، چرا بیعت را شکستی؟ طلحه گفت: علی علیه السلام بعد از اینکه همه با او بیعت کردند مرا دعوت به بیعت کرد، و من دانستم اگر بیعت نکنم، اصحاب و شیفتگان او مرا رها نکنند.

گوید: فردا که شد، اول صبح صف جنگ بسته شد و عثمان بن حنیف میان طلحه و زبیر و اصحاب برای اتمام حجت، بیعت آنها را متذکر شد و سؤال کرد، برای چه آمده اید؟ گفتند در طلب خون عثمان، گفت خون عثمان را خویشاوندان او عمه و خاله‌های او طلب می کنند، آنها کجایند که سزاوارتر از شما هستند بر این کار و لعن و شتم کرد بر آنها و خدا را گواه گرفت

بر سوء کار آن دو و بر آنها حمله آورد که جنگ شدیدی در گرفت و منجر به این شد که با هم مصالحه کردند و صلحنامه ای نوشته شد به شرح ذیل:

این صلحنامه ای است که موافقت کردند، عثمان بن حنیف انصاری و یاران او

۱- . همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

ص : ۶۴۰

از مؤمنین و شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از یک طرف، و طرف دیگر طلحه و زبیر و همراهان آنها از مؤمنین و مسلمین بدین قرار که: برای عثمان بن حنیف باشد دارالاماره و الرحبه و المسجد و بیت المال و منبر و طلحه و زبیر و همراهان آنها هر کجای بصره را که خواهند فرود آیند و شرط شد که هیچ یک را نه در راه نه در کوچه و بازار و مسیرهای منتهی به آب و خانه اذیت و آزار نرسانند، تا اینکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شود.

آنگاه اگر خواستند داخل شوند بر چیزی که امت داخل شده است و هر کس هر چه را دوست داشت به آن ملحق شود از جنگ و صلح و سلامت و هر دو طرف به آنچه در این عهدنامه و میثاق است متعهد می شوند نزد خداوند و بر محکم ترین پیمانهایی که انبیا و رسل عهده دار و ذمه گرفته اند.

بعد از این پیمان نامه عثمان بن حنیف برگشت به دارالاماره و اصحاب خود را گفت به سوی خانواده های خود روند، و سلاح خود را زمین بگذارند، و چندی منتظر بمانند. (۱)

باز ابن ابی الحدید گوید: طلحه و زبیر گفتند اگر در این حال که ما هستیم با این ضعف و کمی نفرها و علی آید گردن ما را خواهد شکست پس متفق شدند بر اینکه نامه نویسند و سران و قبایل آنها را به یاری خود دعوت و طلب خون عثمان و خلع علی علیه السلام کنند و ابن حنیف را از بصره اخراج سازند پس از این اقدام طوایف ازد، ضبّه، قیس بن غیلان تماماً مگر نفرات کمی از قبایل دعوت آنها را پذیرفتند. همین که طلحه و زبیر بدین قبایل کارشان سامان گرفت، در شبی ابری و بارانی در حالی که با یاران و همراهان خود اسلحه برداشته و زیر لباسهای خود پنهان کردند به مسجد بصره آمدند و در هنگام نماز صبح عثمان بن حنیف نیز طبق معمول خود برای نماز ایستاد که نماز اقامه کند اما اصحاب طلحه و زبیر او را عقب کشیدند، و زبیر برای نماز ایستاد، پس مأمورین بیت المال حاضر شدند و زبیر را عقب زدند و عثمان را برای نماز جلو آوردند، که درگیری شدید شد و

۱- . همان، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

ص : ۶۴۱

طول کشید و مردم فریاد کردند که ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله آفتاب طلوع می کند، نماز نماز که اصحاب زبیر

غالب شدند و نماز را خواندند و پس از نماز اصحاب طلحه و زبیر سلاح را ظاهر کردند و پس از ضرب و شتم همراهان عثمان بن حنیف، وی را به حد مرگ زدند و موهای سر و صورت حتی ابرو و و مژگان او را کردند، و هفتاد نفر ملازمان بیت المال را گرفتند و فرستادند نزد عایشه که دستور داد عثمان بن حنیف را به ابان بن عثمان دهند که به انتقام پدرش عثمان بکشد عثمان بن حنیف فریاد کرد ای عایشه اگر مرا بکشی برادرم سهل بن حنیف که از طرف علی علیه السلام و الی مدینه است به تلافی همه کسان و بستگان تو را خواهد کشت، و عایشه دستور داد عثمان بن حنیف را برگردانید و او را رها کنید که هر جا خواهد رود اما دستور داد همراهان او را که هفتاد نفر بودند مثل گوسفند سر بریدند، و نیز رفتند و حافظان بیت المال را که پنجاه نفر بودند گرفتند و آنها را نیز کشتند. (۱)

باز ابن ابی الحدید گوید: پس از مسلط شدن طلحه و زبیر بر عثمان بن حنیف و همراهان و مدافعان او مثل حکیم بن جبلة و حاکم شدن بر بصره، بر سر اینکه نماز را طلحه بخواند یا زبیر بین آن دو اختلاف شد چون هر دو نگران بودند که هر که جلو ایستد رهبر و هر که اقتدا کند پیرو خواهد شد و منازعه بر سر پیشنمازی به وساطت عایشه بدینگونه حل شد که یک روز عبدالله زبیر و روز دیگر محمد بن طلحه پیشنماز باشد و همه به آنها اقتدا کنند.

از قول ابی مخنف گوید: طلحه و زبیر پس از تسلط بر بصره و بیت المال هر چه مال در آنجا بود زبیر گفت: این همان (وعدکم الله مغانم کثیره) است و بین همراهان تقسیم کرد و چون علی علیه السلام غالب شد همه اموال را به بیت المال برگرداند و به طور مساوی بین مسلمین تقسیم کرد. (۲)

از قول ابی مخنف گوید: در جنگ جمل علی علیه السلام دستور داد هیچ کس حق

۱- همان، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

۲- همان، ص ۳۲۲.

ص : ۶۴۲

ندارد تیر یا نیزه پرتاب کند به طرف دشمن و جنگ را شروع کند، تا اینکه اصحاب جمل یعنی لشکریان طلحه و زبیر شدیداً لشکر علی علیه السلام را تیرباران کردند، و اصحاب ضجه و التماس کردند و گفتند آنها ما را با تیرهایشان زخمی کردند، و مردی را آوردند که در چادری پیچیده بودند که کشته شده بود، در این وقت حضرت فرمود خدایا گواه باش، که اینها چه می کنند، در همین حال عبدالله بن بدیل خزاعی صحابی رسول خدا برادر خود را که به سبب اصابت تیر اصحاب جمل کشته شده بود آورد و در برابر حضرت نهاد و گفت این برادر من که اینک کشته شد، باز حضرت خدا را گواه گرفت و انا لله و انا الیه راجعون گفت.

و در این وقت بود که دستور داد زره رسول خدا را آوردند و پوشید و عمامه بر سر نهاد و ذوالفقار را به دست گرفت و پرچم را به محمد حنفیه داد و حسن و حسین ۸ را فرمان داد که او را همراهی کنند. (۱)

اسد بن عبدالله گوید: وقتی عایشه در راه بازگشت از مکه به مکان سرف رسید عبدالله بن ام کلاب را که پسر ام سلمه بود اما به مادر انتساب داشت دید گفت چه خبر؟ گفت: عثمان را کشتند و هشت روز بماندند گفت: بعد چه کردند؟

گفت: بالاخره مردم مدینه اتفاق کردند و کارشان سرانجام نیک یافت و درباره علی بن ابیطالب علیه السلام همسخن شدند گفت: ای کاش آسمان به زمین افتد، بازم گردانید، بازم گردانید و سوی مکه بازگشت، و می گفت به خدا عثمان به ستم کشته شد، به خدا انتقام او را می گیرم، ابن ام کلاب گفت: نخستین کسی که گفته خویش را تغییر داد، تویی، تو بودی که می گفتی: نعشل را بکشید که کافر شده، و شعری به این مضمون گفت:

آغاز از تو بود، تغییر نیز از تو

باد از تو بود، باران نیز از تو

تو گفته بودی که پیشوا را بکشند!

و به ما گفتی که کافر شده

۱- . همان، ص ۱۱۱.

ص : ۶۴۳

ما تو را در کشتن وی اطاعت کردیم

قاتل وی به نزد ما کسی است که دستور داده

با کسی بیعت کرده اند که کارها را به نظام خواهد آورد

کسی که درستکار است و خیانتکار نیست. (۱)

طبری گوید: پس از صلح نامه مناظره و کشمکش بین مردم بصره ادامه داشت تا اینکه کعب رسول طرفدار طلحه و زبیر از مدینه برگشت [او رفته بود تا از مردم مدینه بپرسد که طلحه و زبیر به اکراه بیعت کرده اند یا نه] و جواب موافق نظر طلحه و زبیر را ارائه کرد، نامه ای هم از علی علیه السلام به عثمان بن حنیف رسید که او را سرزنش کرده و بی کفایت خوانده و نوشته بود، به خدا اگر این دو مجبور هم شده اند برای جلوگیری از تفرقه بوده است،

اگر منظورشان رهایی از بیعت است دستاویزی ندارند و اگر منظور دیگری دارند باید بینم و ببینند.

با آمدن کعب و نامه و ارائه نظر طلحه و زبیر آنها نزد عثمان بن حنیف فرستادند که از بصره بیرون رو و عثمان نامه امام را حجت گرفت و پافشاری کرد.

[طلحه و زبیر به پیشنهاد ابوالحجر قبلاً از قبرستان بنی مازن حرکت کردند و از آب بصره گذشتند و به قبرستان بنی حصین رسیدند و کنار دارالرزق ساکن شدند، و شبانگاهی به آمادگی پرداختند] و در شبی سرد و تاریک، که طوفانی و بارانی بود کسان خود را فراهم آوردند و به حالت شبیخون به طرف مسجد رفتند هنگام نماز عشا حمله کردند، چهل کس از یاران عثمان بن حنفیه را از پا درآوردند، و در جای دیگر در دنباله نوشته که چهار صد نفر را اسیر گرفتند و در قولی دیگر ششصد نفر و فردا همه را مثل گوسفند سربریدند.

آن شب عثمان برای نماز نیامده بود و عبدالرحمن بن عتاب را پیش صف نهاده بودند، طلحه و زبیر دنبال عثمان فرستادند و او را نزد آنها آوردند، و چون پیش آنها رسید لگدکوبش کردند و یک موی در چهره وی بجا نگذاشتند خبر را

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۳۶۷.

ص : ۶۴۴

به عایشه دادند، گفت ولش کنید که هر جا خواهد برود [از برادر عثمان سهل بن حنیف که در این موقع والی مدینه بود از طرف علی علیه السلام بیم داشتند که با کسان آنها تلافی کنند و رهایش کردند.

همین خبر را از قول ابی مخنف چنین نقل می کند: وقتی عثمان بن حنیف را گرفتند، او را توسط ابان بن عثمان بن عفان پیش عایشه فرستادند و رأی او را خواستند عایشه گفت او را ببرید و بکشیدش.

زنی نزد عایشه بود گفت: ای مادر مؤمنان! تو را به خدا به عثمان که صحبت پیمبر خدا داشته چنین مکن.

عایشه دستور داد او را پس آرید.

چون او را آوردند گفت عثمان را بدارید و نکشیدش.

ابان گفت اگر می دانستم که مرا برای چه پس خواندی باز نمی آمدم مجاشع بن مسعود گفت: عثمان را بزنید و موی سر و ریشش را بکنید چهل تازیانه به او زدند و موی سر و ریشش و ابروانش حتی پلکانش را بکنند و او را رها کردند. (۱)

طبری گوید: پس از سخنرانیهای عایشه و طلحه و زبیر، یکی از طایفه عبدالقیس برخاست و گفت: ای گروه مهاجران شما اول کسانی هستید که دعوت پیغمبر را پذیرفتید، و چون پیغمبر از دنیا رفت یکی از خودتان را بدون نظر دیگران انتخاب و با او بیعت کردید، و ما پیروی کردیم، هنگامی که او درگذشت یکی از خودتان را بدون نظر دیگران انتخاب و با او بیعت کردید، و ما پیروی کردیم، و رضایت دادیم چون او روزگارش تمام می شد، شش نفر را انتخاب کرد و کار را به آنها واگذارد و بی مشورت با ما عثمان را انتخاب کردید و با او بیعت کردید، سپس بدون مشورت با ما به او اعتراض کردید و خونس ریختید، آنگاه بی مشورت با ما با علی علیه السلام بیعت کردید! اینک چه اعتراضی به او دارید که می خواهید ما با او جنگ کنیم؟! آیا غیمتی را به تبعیض قسمت کرده است؟ یا کاری به ناحق کرده تا ما با شما بر ضد وی باشیم، اگر چنین

۱- . همان، ص ۲۳۸۰ و ۲۳۸۱.

ص : ۶۴۵

این کار چیست؟! زیریان خواستند او را بکشند عشیره اش از او حمایت کردند و مانع شدند اما روز بعد بر او و کسانش تاختند و او و هفتاد کس از آنان را کشتند. (۱)

طبری درباره احنف بن قیس نقل می کند که گفت: (من آهنگ حج داشتم در مدینه بارهای خود را فرود آوردیم، خبر آوردند که مردم آشفته در مسجد گرد آمده اند، رفتیم در مسجد که علی علیه السلام، طلحه و زبیر و سعد وقاص آنجا بودند، و در حال عثمان در حالی که روپوشی زرد که به تن داشت و سر خود را پوشانیده بود آمد، و گفت علی علیه السلام اینجا است گفتند آری، گفت زبیر گفتند آری، گفت طلحه گفتند آری، گفت: شما را به خدا که جز او نیست، می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هر کس مرید فلان را بخرد، خدایش بیامرزد و من آن را به بیست و پنجهزار خریدم و پیش پیامبر خدا آمدم و گفتم من آن را خریدم و او گفت آن را جزو مسجد کن که پاداش آن را بیایی و چیزهای دیگر از این قبیل که تصدیق او کردند، چندی بعد طلحه و زبیر را دیدم و گفتم این مرد را می کشند بعد از او به خلافت چه کس رأی می دهید. گفتند: علی علیه السلام گفتم شما به خلافت او رضایت می دهید که من با او بیعت کنم گفتند: آری.

احنف گوید رفتم به مکه و آنجا بودم که خبر قتل عثمان را آوردند.

عایشه در مکه بود پیش او رفتم و گفتم می گویی با چه کس بیعت کنم گفت: با علی علیه السلام

گفتم به خلافتش رضایت می دهی که با او بیعت کنم؟

گفت: آری،

در برگشت به مدینه که رسیدم با علی علیه السلام بیعت کردم و به بصره پیش کسانم آمدم و گمان داشتم که خلافت بر علی علیه السلام استوار شده است. تا اینکه خبر آوردند که عایشه و طلحه و زبیر بر کنار خریبه (مجاور بصره) اند گفتم برای چه گفتند به طلب تو آمده اند و برای خونخواهی عثمان از تو کمک می خواهند، کاری

۱- . همان، ص ۲۳۸۲ و ۲۳۸۳.

ص : ۶۴۶

حیرت انگیزتر از این ندیده بودم، وا گذاشتن اینان که مادر مؤمنان و خواری پیامبر خدا را همراه دارند دشوار است، و نیز جنگ با پسرعموی پیامبر خدا که خود اینها گفته اند با او بیعت کنم دشوارتر!

گوید: پیش آنها رفتم، گفتند به خونخواهی عثمان آمده ایم که به ستم کشته شد گفتیم: ای مادر مؤمنان! تو را به خدا، مگر نگفتم با چه کسی بیعت کنم گفتی با علی علیه السلام، گفت: چرا، گفتم مگر نگفتم به خلافت او رضایت داری، گفتی: آری؟ گفت: چرا، اما او تغییر آورد.

گفتم: ای زیر ای حواری پیامبر خدا، ای طلحه شما را به خدا مگر به شما نگفتم می گوئید با چه کس بیعت کنم؟ و گفتید با علی علیه السلام، مگر نگفتم به خلافتش رضایت دارید؟ گفتید آری؛ گفتند چرا اما او تغییر آورد.

گفتم: به خدا با شما جنگ نمی کنم که مادر مؤمنان و حواری پیامبر خدا را همراه دارید، و با مردی که پسر عموی پیامبر خداست و خود شما گفته اید با او بیعت کنم نیز جنگ نمی کنم، یکی از سه چیز را برگزینید یا پل را گشاید که به سرزمین عجمان روم تا خدا قضای خویش را به سر برد، یا به مکه روم، یا کناره گیرم و همین نزدیکی بمانم.

گفتند: مشورت کنیم و به تو خبر می دهیم.

مشورت کردند که اگر پل را بگشاییم، اخبار شما به آنها رسد و درست نیست بگذارید همین جا نزدیک باشد که بر او تسلط داشته باشیم و مراقب او.

گوید: احنف کناره گرفت و در جلحا دو فرسخی بصره بماند و بیش از شش هزار کس با وی کناره گرفتند، پس از آن میان دو سپاه تلاقی و زیر سوی سفوان رفت و طلحه کشته شد.

یکی پیش احنف آمد و گفت زیر در سفوان دیده شد درباره او چه می گویی؟ احنف گفت: مسلمانان را فراهم آورد که با شمشیر پیشانی همدیگر را بزدند، و حال سوی خانه خویش می رود؟!

عمرو بن جرموز، و فضائه بن حابس، و نفع این سخن را شنیدند و به

ص : ۶۴۷

جسجوی زیر رفتند و او را کشتند. (۱)

گوید: احنف بن قیس پیش علی علیه السلام آمد و گفت: ای علی علیه السلام قوم ما که در بصره اند پندارند که اگر فردا بر آنها غلبه کنی مردانشان را بکشی و زنانشان را اسیر کنی! علی علیه السلام گفت: کسی مانند من این کار را نمی کند که این کار جز درباره آنها که از دین بگردند و کافر شوند روا نیست، اینان مردمی مسلمان هستند، آیا قوم خویش را از من باز می داری؟ احنف گفت: یکی از دو چیز را برگزین، یا پیش تو می مانم و خودم با تو می باشم یا ده هزار شمشیر زن را از تو باز می دارم.

احنف نزد قوم برگشت و دعوتشان کرد که بر جای خود بمانند و چنین دعوتشان کرد: ای قوم احنف جمعی به او پاسخ دادند، باز بانگ زد ای قوم تمیم و جمعی پاسخ دادند، بانگ زد ای قوم سعد! و همه سعدیان به او پاسخ دادند همه را به کناره گیری

کشاند و مراقب ماند، ببیند چه می شود، چون علی علیه السلام پیروز شد آسوده خاطر بیامدند و به جماعت پیوستند. (۲)

ابوزید مدینی گفت: وقتی کسان از جنگ جمل فراغت یافتند عمار یاسر به عایشه گفتک ای مادر مؤمنان این راه سپردن از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله با تو گفته بود بسیار بعید بود. عایشه گفت: ابوالیقضان؟ گفت: اری گفت: به خدا تا آنجا که می دانم همه حق گفته ای عمار گفت: حمد خدای را که به زبان تو به نفع من حکم کرد. (۳)

گوید: علی علیه السلام از زاویه برون شد و آهنگ طلحه و زبیر و عایشه داشت آنها نیز از فرضه به آهنگ علی علیه السلام روان شدند و به روز پنجشنبه نیمه جمادی الاخر سال سی و ششم در محل قصر عیدالله تلاقی شد، وقتی دو گروه روبرو شدند زبیر بر اسب خویش مسلح بیامد، به علی علیه السلام گفتند: اینک زبیر! گفت: اگر خدا را به یاد وی آرند بهتر از طلحه تذکار می یابد. آنگاه طلحه بیامد، علی علیه السلام سوی آنها

۱- همان، ص ۲۴۲۱ الی ۲۴۲۵.

۲- همان، ص ۲۴۲۰.

۳- همان، ص ۲۴۷ و ۹.

ص : ۶۴۸

رفت و نزدیکشان رسید چندان که گردن مرکوبشان به هم رسید. علی علیه السلام گفت: سلاح و اسب و مرد مهیا کرده اید، اما عذری برای خدا نیندیشیده اید، از خدا بترسید و (چون آن کس مباشد که رشته خود را از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند). (۱)

مگر من برادر دینی شما نیستم که خونم را حرام می دارید و من نیز خون شما را حرام می دانم، آیا حادثه ای رخ داده که خون من را بر شما حلال کرده؟ طلحه گفت: مردم را بر ضد عثمان برانگیختی. علی علیه السلام گفت: آن روز خدا سزای شایسته آنها را تمام دهد و بدانند که حق آشکار خدای یکتاست. (۲)

ای طلحه! تو به خون خواهی عثمان آمده ای؟! خدا قاتلان عثمان را لعنت کند. ای زبیر! یاد داری آن روز که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در محله بنی غنم بر من گذشتی پیمبر به من نگریست و به روی من خنده زد، من نیز به روی او خنده زدم، گفتی: پسر ابوطالب از گردنفرازی دست بر نمی دارد.

پیمبر خدا به تو گفت: علی گردنفرازی ندارد. تو به جنگش می روی و نسبت به او ستمگری.

[زبیر] گفت: ای خدا، آری و اگر این را به یاد داشتم به این راه نمی آمدم به خدا هرگز با تو جنگ نمی کنم.

گوید: علی علیه السلام پیش یاران خود بازگشت و گفت: زبیر با خدا پیمان کرد که با شما جنگ نکند.

آنگاه زبیر پیش عایشه بازگشت و به او گفت: از وقتی به عقل آمده ام در هر جنگی بوده ام واقف کار خود بوده ام جز این

جنگ.

عایشه گفت: می خواهی چه کنی؟ گفت: می خواهم این جنگ را بگذارم و بروم.

پسرش عبدالله گفت: این دو جمع را با هم روبرو کردی همینکه برای همدیگر

۱- .سوره نحل، آیه ۹۲.

۲- .سوره نور، آیه ۲۵.

ص : ۶۴۹

شمشیر کشیدند می خواهی رهاشان کنی و بروی! پرچمهای پسر ابی طالب را دیده ای و دانسته ای که به دست جوانان دلیر است زبیر گفت: قسم خوردم که با وی جنگ نکنم و از گفته وی [پسرش] خشمگین شد. (۱)

عمار بن معاویه گوید: به روز جنگ جمل علی علیه السلام مصحفی برگرفت و میان یاران خویش بگشت و گفت: کی این مصحف را می گیرد که این قوم را به آنچه در آن هست دعوت کند و کشته شود؟

گوید: جوانی از مردم کوفه که قبای سپید پنبه دوزی داشت، گفت: من، علی علیه السلام از او بگردید و باز گفت: چه کس این مصحف را می گیرد که قوم را به مندرجات آن دعوت کند و کشته شود؟ [باز بلافاصله] آن جوان گفت: من. علی علیه السلام قرآن را به او داد که به دعوت قوم پرداخت، که دست راست وی را قطع کردند مصحف را به دست چپ گرفت و دعوتشان کرد، دست چپ او را نیز زدند قرآن را در حالی که خون برقبایش روان بود به سینه نگهداشت تا کشته شد، علی علیه السلام گفت: اینک جنگ با آنها رواست.

گوید: مادر آن جوان ضمن رثاء که درباره او می گفت شعری بدین مضمون گفت: خدایا، مسلمانی دعوتشان کرد، کتاب خدا را می خواند و از آنها بیم نداشت مادرش ایستاده و می دید که آنها را به خدا دعوت می کند و آنها که در گمراهی بودند ریشههای خود را از خون او رنگین کردند. (۲)

جنگ جمل در یک روز و آن هم در پس از چند ساعت خاتمه یافت که گویند از سپاه علی علیه السلام پنجهزار و از سپاه جمل ده هزار کشته داشت، یک صحنه را از طبری نقل می کنیم: گوید پس از آنکه جنگ سخت شد و دو گروه از بصریان برای دفاع از شتر و [شتر سوار] با هم می کوشیدند.

ابن یثربی سر شتر را گرفته بود و رجز می خواند و مدعی بود علباء بن هیشم و زید بن صوحان و هند بن عمرو را کشته است، می گفت: «هر که مرا شناسد، من

ابن یثربی ام قاتل علباء و هند جمیل و ابن صوحان که بر دین علی علیه السلام بود»

عمار بن یاسر به او بانگ زد که به جای محفوظ پناه برده ای و سوی تو راه نیست، اگر راست می گویی از میان این گروه سوی من آی، و او عنان شتر را به دست یکی از مردم بنی عدی داد و میان دو گروه آمد و با تلاش به نزدیک عمار رسید، عمار نود سال داشت پوستی پوشیده بود و کمر خود را با ریسمانی از برگ خرما بسته بود سپر چرمین را حایل خویش کرد ابن یثربی ضربتی زد و شمشیرش در سپر نشست و هر چه کوشید در نیامد عمار هیجان زده و به وی تاخت و دو پایش را قطع کرد که از ته به زمین افتاد.(۱)

گوید: علی علیه السلام بانگ زد: شتر را پی کنید که اگر پی شود پراکنده می شوند، یکی ضربتی به شتر زد که بیفتاد و هرگز صدایی بلندتر از بانگ آن شتر ندیده بودم علی علیه السلام به محمد ابی بکر گفت تا خیمه ای برای عایشه به پا کرد، و گفت بین آسیبی ندیده است؟ گوید: محمد سر خود را وارد کرد عایشه گفت: وای تو کیستی؟

محمد گفت: کسی که از همه خاندانت او را بیشتر دشمن داری.

گفت: پسر زن خسعی؟ گفت: آری چگونه ای؟ [گفت خوبم]

گفت حمد خدای که تو را سلامت داشت.(۲)

گوید: آخر شب محمد بن ابی بکر به دستور علی علیه السلام عایشه را به بصره برد و در خانه عبدالله بن خلف خزاعی پیش صفیه دختر حارث جای داد، وی مادر طلحه پسر عبدالله بن خلف بود.(۳)

گوید: علی علیه السلام سه روز در اردوگاه خویش بود و به بصره نرفت، کسان را سوی مردگانشان فرستاد و به دفن آنها پرداختند.

علی علیه السلام بر کشتگان جنگ از کوفی و بصری نماز کرد و هم بر کشتگان قریش از مؤالف و مخالف از مردم مکه و مدینه و همه را در گوری بزرگ به خاک کرد،

۱- . همان، ص ۲۲۴۵ و ۲۲۴۶.

۲- . همان، ص ۲۴۴۸ و ۲۴۴۹.

۳- . همان، ص ۲۴۶۵.

سپس آنچه را در اردوگاه بود فراهم آورد و به مسجد بصره فرستاد و گفت: هر که چیزی را می شناسد بردارد مگر سلاحی که از خزینه ها آمده و نشان حکومت دارد، که باید چیزهای ناشناخته به جا ماند، آنچه را از مال خدا بر ضد شما به کار انداخته اند بگیرید «چیزی از مال مسلمانان در گذشته، بر مسلمانان حلال نیست» این سلاح بی اجازه حکومت به دست آنها بوده است.^(۱)

پایان کار طلحه

حکیم بن جبل گوید: به روز جنگ جمل طلحه گفت: «خدایا هر چه خواهی از من به جای عثمان بگیر که راضی شود و تیری ناشناس بیامد [گویند از جانب مروان بود] و همچنان که توقف کرده بود بالای زانوی وی را به زین دوخت و او همچنان بود تا پا پوشش از خون پرشد و چون سنگین شد به غلام خویش گفت: «پشت سر من سوار شو و جایی برای من بجوی که آنجا ناشناس باشم که هرگز ندیده ام خون پیری چون من چنین تباه شود»

گوید: غلام طلحه سوار شد و وی را بگرفت و پیوسته می گفت: مخالفان به ما رسیدند تا وی را به یکی از خانه های بصره رسانید که ویرانه بود و در سایه آن فرود آورد، و در همان ویرانه بمرد و در محله بنی سعد به خاک رفت.^(۲)

پیدایش خوارج جنگ صفین

طبری گوید: محمد بن راشد به نقل از پدرش گوید: روش علی علیه السلام این بود که در جنگها فراری را نکشند، زخمدار را بی جان نکنند، پرده ای را برندارند، [به خیمه های آنها که خانواده آنها در آن به سر می برند وارد نشوند] و مالی را نگیرند.

کسانی گفتند: چگونه خونشان حلال است و مالشان حرام؟ علی (ع) گفت: اینان نیز همانند شما بوده اند، هر که به ما نپردازد [یعنی با ما جنگ نکند] هم از ماست و

۱- همان، ص ۲۴۷۰ تا ۲۴۷۱.

۲- همان، ص ۲۴۵۸.

ص: ۶۵۲

ما از اویم هر که اصرار کند تا کشته شود جنگ با او رواست و خمس وی شما را بس است، گوید خوارج از این موقع سخن آغاز کردند^(۱) که ما بعداً از آنها سخن خواهیم آورد.

یعقوبی هم گوید: پس از جنگ که در چهار ساعت روز بود، منادی علی علیه السلام فریاد کرد، هان! زخمداری کشته نشود، و گریزنده ای را دنبال نکنند، و به طرف پشت کننده ای نیزه نزنند، و هر کس سلاح را بیندازد در امان است.^(۲)

پس از پایان جمل و ورود علی علیه السلام به بصره مردم با حضرت بیعت کردند به اینکه در برابر خدا متعهد شدند که با هر کس او به صلح است به صلح باشند و با هر کس که در جنگ است با او بجنگند.

زیاد بن ابی سفیان از بصره بیرون نیامده بود و در بیعت حضور نداشت و با میانداری نافع بن حارث علی علیه السلام را پیش زیاد برد، و زیاد عذر بیماری خواست که عذر او پذیرفته شد، و برای امارت بصره مشورت داد که یکی از خاندان خود را منسوب دار که من به او مشورت خواهم داد، و درباره ابن عباس همسخن شدند زیاد هم مأمور خراج گردید.

در سال سی و یکم محمد بن ابی حذیفه، عبدالله بن ابی سرح حاکم مصر را که فرماندار عثمان بود از مصر رانده و خود مصر را داشت، تا مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، و معاویه مخالفت آشکار کرد و عمر و عاص با او بیعت نمود، در این هنگام بود که معاویه و عمرو عاص به سوی مصر روان شدند، و محمد بن ابی حذیفه را به حيله کشتند.

عبدالله بن ابی سرح در حدود مصر مجاور فلسطین مترصد بود که خبر کشته شدن عثمان و بیعت با علی علیه السلام را شنید، و دانست که قیس بن سعد از طرف علی علیه السلام به امارت مصر می آید و دانست که حریف او نخواهد شد، به دمشق نزد معاویه رفت.

۱- همان، ص ۲۴۷۴.

۲- همان، ص ۸۱.

ص: ۶۵۳

ما از جریان فرستادن قیس بن سعد از طرف علی علیه السلام به امارت مصر و بعد خواستن او را و انتخاب محمد بن ابی بکر را به ولایتداری مصر برای گریز از اطناب صرف نظر می کنیم، و می پردازیم به حرکت علی علیه السلام از کوفه به طرف صفین.

مسعودی گوید: پنجم شوال سال سی و ششم علی علیه السلام ابومسعود، عقبه بن عامر انصاری را در کوفه به جانشینی خود گماشت و در راه از مداین گذشت و به شهر انبار رسید و تا رقه رفت و در آنجا برای او پلی بستند و از آنجا به جانب شام رفت در باره تعداد سپاه، اختلاف و کم و زیاد گفته اند و اتفاق بر این است که نود هزار بوده است، در راه شام یکی از یاران علی علیه السلام شعری به این مضمون گفت: (ای معاویه مراقب باش که سپاهی سوی تو می آید که نود هزار و همه جنگجو هستند به زودی باطل، نابود می شود).

معاویه نیز از شام حرکت کرد و درباره سپاه او نیز اختلاف و کم و بیش گفته اند و اتفاق بر هشتاد و پنجهزار است، معاویه زودتر از علی علیه السلام به صفین رسید و در محل وسیعی که پیش از آمدن علی علیه السلام انتخاب کرده بود اردو زد، محلی که انتخاب کرد آسانترین راه برای برداشتن آب از فرات بود که در بقیه جاها ساحل مرتفع و رسیدن به آب مشکل بود.

معاویه ابو اعمور سلمی را که طلایه دار بود با چهل هزار سوار بر آبگاه گماشت، و علی علیه السلام و سپاهش شب را در دشت تشنه به سر بردند، چون مانع وصول آنها به آب شده بودند.

عمرو عاص به معاویه گفت: علی علیه السلام و نود هزار مردم عراق که همه شمشیر به گردن آویخته اند که از تشنگی نخواهند مرد [آب را خواهند گرفت] بگذار آب بنوشند ما هم بنوشیم! معاویه گفت: نه به خدا همانطور که عثمان تشنه مرد،

علی علیه السلام شبانه در اردوی خود می گشت شنید که یکی می گفت: آیا؟ این قوم آب فرات را

ص: ۶۵۴

به روی ما می بندند، در صورتی که علی علیه السلام با ماست یعنی هدایت با ماست، نماز با ماست، روزه با ماست، مناجات گران نیمه شب با ما هستند، سپس به دیگری گذشت که نزدیک پرچم ربیعه بود و می گفت: آیا این قوم آب فرات را به روی ما می بندند در صورتی که ما نیزه و سپر داریم، دیروز بود که ما با زبیر و طلحه روبرو شدیم و به دم مرگ رفتیم چه شده که دیروز شیر بیشه بودیم و اکنون گوسفندان لاغر شده ایم. علی علیه السلام چهار هزار سوار را به فرماندهی اشتر مأمور کرد که به قلب اردوی معاویه زدند و خود با همه سپاه در پی اشتر روان شد، و به اردوی معاویه حمله برد و ابو عور را که از جانب معاویه شریعه را [جای برداشت آب را] حفاظت می کرد پس زد و تعدادی از مردم و اسب از آنها غرق شدند و سپاه امیرالمؤمنین خود را به فرات رسانیدند، و معاویه ناچار عقب نشست، و اشتر جای آن را بگرفت و سپاه فرود آمد.

در این هنگام معاویه به عمر و عاص گفت به نظر تو این مرد [امیرالمؤمنین علی علیه السلام] چه می کند ما آب را به روی او بستیم آیا او نیز آب را به روی ما خواهد بست؟ چون معاویه و سپاهش دیگر به آب دسترسی نداشتند عمرو بن عاص گفت: این مرد [علی بن ابیطالب علیه السلام] برای کاری غیر از این آمده است او راضی نخواهد شد مگر اینکه یا به اطاعت او در آیی یا گردنت را بزند.

معاویه کس پیش علی علیه السلام فرستاد و اجازه خواست که اردوی او از آبگاه اب بردارند و علی علیه السلام تقاضای او را پذیرفت. (۱)

یعقوبی نیز در تاریخ خود می نویسد که چون معاویه دانست که علی علیه السلام قصد او را دارد به عمر و عاص نامه نوشت و او را به خود دعوت کرد و عمرو پس از مشورت با فرزندانش به معاویه پیوست که خلاصه اش این است که عمرو نزد معاویه رفت و بین آنها گفتگو شد و عمرو به معاویه گفت: اما علی علیه السلام به خدا قسم که عرب میان تو و او در هیچ چیزی از چیزها برابری نمی اندازد و نیز او را در جنگ بهره ای است که هیچ یک از قریش را نیست مگر آنکه بر او ستم کنی، معاویه گفت راست گفتی، اما ما با آنچه داریم با او نبرد می کنیم خون عثمان را به گردن او می نهیم عمرو گفت: چه رسوایی! راستی که سزاوارترین مرد به آن که نام عثمان را نبرد منم و تو، معاویه گفت: وای بر تو چرا؟ گفت: اما تو که با همراه

۱- . مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۳۴.

ص: ۶۵۵

داشتن مردم شام دست از یاری او بازداشتی تا آنکه از یزید بن اسد بجلی فریادرسی خواست اما من که آشکار او را واگذاشتم و به فلسطین گریختم.

معاویه گفت: این سخن ها را رها کن و دست خود را بیاور و با من بیعت کن، گفت نه به خدا سوگند، دین خود را به تو نمی دهم. مگر چیزی از دنیای تو بگیرم، معاویه گفت مصر طعمه تو باشد، در اینجا مروان حکم به خشم آمد و گفت پس مرا چیست که با من مشورت نمی شود، معاویه مصر را برای عمرو عاص نوشت و الزام نامه را بر آن گواهانی گرفت و نامه را مهر کرد و عمرو با وی بیعت کرد و پیمان وفاداری بست.(۱)

معاویه پس از اطمینان کار عمرو عاص نامه ای هم برای قیس بن سعد که والی مصر از طرف علی علیه السلام بود نوشت مگر او را به طرف خود جلب کند و قیس در پاسخ نوشت: از قیس بن سعد به معاویه بن صخر؛ اما بعد: همانا تو بتی هستی از بتهای مکه که به زور اسلام آوردی، و به میل خود اینک از آن برون رفتی، معاویه نامه ای هم به سعد بن وقاص نوشت: همانا سزاوارترین مردم به یاری عثمان اهل شوری از قریش اند، آنهایی که حق او را پایدار ساختند و او را بر جز او برگزیدند، و راستی که طلحه و زبیر او را یاری کردند، و آن دو در شوری شریک تو و در اسلام نظیر تو اند، ام المؤمنین هم برای این کار بی دریغ کوشید، اکنون از موضوعی که آنان رضایت داشتند کناره گیری مکن، و گفته های آنان را بر نگردان ما دوست داریم موضوع خلافت را بار دیگر در میان شورای مسلمین قرار دهیم والسلام.

سعد وقاص در جواب معاویه نوشت: اما بعد عمر کسانی را در شورای خلافت شرکت داد که اهلیت خلافت را داشتند، و من اکنون کسی را شایسته خلافت نمی دانم مگر کسانی که در شورای خلافت شرکت داشتند، اینک علی بن ابیطالب علیه السلام در میان شورای خلافت قرار داشت و مثل ما خارج نبود، و از ما هم کسی در میان شورا نبود، تا وی را شایسته مقام خلافت بدانیم.

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷.

ص: ۶۵۶

اگر علی بن ابیطالب علیه السلام خلافت را قبول نمی کرد و در خانه خود می نشست، ملت عرب دست از وی بر نمی داشت و لو در نقطه دورافتاده ای در یمن زندگی می کرد، و ما از روز اول با این امر که تو در پیش گرفته ای مخالف بودیم و بر این نظریه باقی خواهیم بود طلحه و زبیر هم اگر در خانه می نشستند برای آنها بهتر بود خداوند ام المؤمنین را هم بیامرزد و از اعمال وی در گذرد، این قضیه را ابن قتیه هم در کتاب امامت ذکر کرده است.(۱)

این نامه را از قول دیگران و قلم محمد بن عقیل خضرمی از کتاب معاویه و تاریخ می آوریم این نامه های رد و بدل شده بین معاویه و دیگران در همه منابع تاریخ ثبت و ضبط با کمی اختلاف که همه آنها اصل مطلب را تأیید و تصدیق می کنند؛

در عقد الفرید گفته: اهل شام هنگام خروج معاویه به طرف صفین با وی به عنوان خلافت بیعت نکردند، آنان برای طلب خون عثمان بیعت نمودند، لیکن پس از اینکه قضیه حکمین تمام شد با او به خلافت بیعت کردند.

وقتی که معاویه برای سعد بن ابی وقاص نوشت و او را دعوت کرد تا در طلب خون عثمان با وی همکاری کند، متن نامه

چنین بود: پس از اسلام، سزاوارترین مردم که باید از عثمان یاری کنند، قرشیان هستند که در شورای تعیین خلیفه شرکت داشتند و حق را به عثمان دادند و او را برای خلافت برگزیدند، طلحه و زبیر که با تو شرکت داشتند و حق را به عثمان دادند، از وی یاری کردند و آنان در اسلام با تو در یک مقام بودند، و ام المؤمنین نیز از این جهت کوشید اکنون از موضوعی که آنان رضایت داشتند، تو کناره گیری مکن و گفته های آنها را برنگردان، ما دوست داریم موضوع خلافت را بار دیگر در میان شورای مسلمین قرار دهیم والسلام.

سعد وقاص در جواب معاویه نوشت: اما بعد، عمر کسانی را در شورای خلافت شرکت داد که اهلیت خلافت را داشتند، و من اکنون کسی را شایسته

۱- . همان، ص ۴۱؛ معاویه و تاریخ، ص ۸۷ و ۸۸.

ص : ۶۵۷

خلافت نمی دانم مگر کسانی که در شورای خلافت شرکت داشتند، اینک علی بن ابیطالب علیه السلام در میان شورای خلافت قرار داشت و مثل ما خارج نبود و از ما کسی در میان شورا نبود تا وی را شایسته خلافت بدانیم.

اگر علی بن ابیطالب علیه السلام خلافت را قبول نمی کرد و در خانه می نشست، ملت عرب از وی دست برنمی داشت و لو در نقطه ای دورافتاده در یمن زندگی می کرد و ما از روز اول با این امر که تو در پیش گرفته ای مخالفت کردیم تا روز آخر هم در این نظریه باقی خواهیم بود، طلحه و زبیر اگر در خانه می نشستند برای آنها بهتر بود، خداوند ام المؤمنین را هم بیامرزد و از اعمال وی درگذرد. این قضیه را ابن قتیبه نیز در کتاب امامت آورده است. (۱)

عمار، و فئه باغیه

بخاری در صحیح خود از عکرمه روایت کرده که وی گفت: ابن عباس به من و پسرش گفت: در نزد ابوسعید حاضر شوید و از احادیث او استماع کنید، عکرمه گوید: ما در نزد ابوسعید حاضر شدیم در حالی که در میان باغش به امور باغداری اشتغال داشت، ابوسعید پس از اینکه ما را دید عباى خود را برداشت و در کناری جلوس کرد.

در ضمن سخن، موضوع ساختن مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به میان آمد، ابوسعید گفت: ما در هر بار یک خشت بر می داشتیم و لیکن عمار بن یاسر دو خشت برمی داشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله در این هنگام متوجه او شد و خاک های لباس او را پاک کرد و فرمود: عمار را گروه ستمکار خواهند کشت، عمار آنان را به طرف بهشت دعوت خواهد کرد و لیکن «فئه باغیه» او را به سوی جهنم دعوت می کنند.

این روایت را مسلم، طبرانی، ترمذی، حاکم، احمد حنبل و دیگران روایت کرده اند و جلال الدین سیوطی این حدیث را جزء اخبار متواتره ذکر کرده است، سیوطی گوید: شیخین این روایت را از ابوسعید و مسلم از ابوقتاده و ام سلمه، و

ص : ۶۵۸

ابو یعلی، و احمد از عمار و پسرش و عمرو بن حزم و خزیمه ذوالشهادتین و طبرانی از عثمان و انس و ابوهریره، و حاکم از حدیفه و ابن مسعود، و رفاعی از ابو رافع ابن عساکر از جابر بن عبدالله و جابر بن سمره، ابن عباس، زید بن اوفی، ابو السیر کعب بن عمرو، زیاد، کعب بن مالک، ابو امامه، عایشه و ابن ابی شیبه، از عمرو بن عاص و پسرش عبدالله.

شافعی گوید: اینان بیست و هفت نفر از اصحاب هستند که این حدیث را روایت می کنند و در میان اینها خزیمه هم وجود دارد که به جای دو نفر صحابه محسوب می گردد.

حافظ بن عبدالبر گوید: در اخبار متواتره رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود گروه ستمکار «فته باغیه» عمار را خواهند کشت و این موضوع از اخبار غیبیه است، که در واقع از اعلام و نشانه های نبوت آن جناب است و این حدیث از اصح روایات می باشد.

ابن دحیه گوید: این روایت را گروهی از اصحاب نقل کرده اند و پس از ذکر اسامی گوید: در این حدیث که از اخبار غیبیه به شمار می رود نشانه های نبوت کاملاً هویداست و برای عمار هم فضیلت بزرگی است.

مؤلف گوید: همه می دانند که عمار در جنگ صفین کشته شد، عمار در صفین در میان حزب علی بن ابیطالب علیه السلام و طرفداران معاویه باغی بوده و مردم او را کشتند، و به این روایت ثابت است که معاویه باغی بوده و مردم را به طرف جهنم دعوت می کرده است، و کسانی که مردم را به طرف دوزخ بخوانند مستحق لعن هستند و در روز قیامت گرفتار عقوبت و خذلان خواهند شد و با چهره سیاه به محشر خواهند آمد، در قرآن مبارک آمده:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ» (۱)

مآنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردمان را به طرف دوزخ

ص : ۶۵۹

دعوت می کنند این جماعت در روز قیامت نصرت و یاری نمی شوند، و در این جهان گرفتار لعنت خواهند شد و در روز رستاخیز نیز از خیر و برکت محروم خواهند گردید.

آیه درباره فرعون و پیروان اوست و مقصود از مقبوحین در آیه شریفه کسانی هستند که از خیر محروم و به دور هستند.

معاویه در روز صفین مکر و خدعه کرد، تا شاید خود را از مضمون این حدیث رها کند، مگر گرفتار طعن و ایراد اصحابش قرار نگیرد، لذا گفت:

من او را نکشته ام بلکه کشند گان او کسانی هستند که وی را از منزلش بیرون کردند و در این میدان جنگ حاضر نمودند، و با این فریب و نیرنگ خود را از خطر شورش اطرافیانش نجات داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمود اگر مطلب چنین است پس بنا بر این تأویل قاتل حمزه سیدالشهدا حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد که او را از منزلش بیرون آورد و در جنگ احد شرکت داد تا سرانجام کشته شد، و با این جواب معاویه ملزم شد و نتوانست جواب گوید.

و باز در گفتگوهایی که در اطرافیان او پیدا شد، به حيله و جواب دیگری متوسل شد، او که در خدعه و نیرنگ سرآمد بود گفت: آری فرقه باغیه ما هستیم که برای گرفتن خون عثمان قیام کردیم. معاویه باغیه را از بغاء که به معنی طلب است گرفت و بار دیگر اطرافیانش را ساکت کرد، اما او و یارانش خود را به غفلت می زدند، معاویه در هر دو معنی خطا کرده است، معنی اول که روشن و واضح است و احتیاج به رد ندارد اما معنی دوم هم باغیه به آن معنی که معاویه گفت هیچ تناسبی ندارد، زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: عمار آنان را به طرف بهشت، و آنها عمار را به طرف دوزخ دعوت می کنند و پر واضح است که باغیه در اینجا «گفتار رسول مکرم» به معنی بغی مذموم است که از طرف شارع مقدس نهی شده است، همانطور که در قرآن آمده است:

«و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی».

و این «بغی» با معنی طلب ارتباطی ندارد.

پس از کشته شدن عمار برای کسی شبهه ای باقی نماند که معاویه پیشوای «فئه»

ص: ۶۶۰

باغیه» است، عبدالله عمر بسیار تأسف می خورد که چرا با معاویه جنگ نکردم، ابو حنیفه از عطاء بن ابی ریح روایت کرده که عبدالله عمر می گفت: من بسیار افسوس می خورم که چرا با فئه باغیه جنگ نکردم، ابن عبدالبر از گروهی روایت کرده که عبدالله عمر در هنگام وفات گفت: من بسیار تأسف می خورم که چرا همراه علی ابن ابیطالب علیه السلام با فئه باغیه جنگ نکردم این روایت را حاکم به سند صحیح نقل کرده است، بیهقی نیز از ابن عمر روایت کرده که می گفت دریغ می خورم که چرا با فئه باغیه «معاویه و پیروانش» جنگ نکردم. (۱)

یعقوبی گوید: چون علی علیه السلام آب را آزاد کرد و آن در ذیحجه سال ۳۶ بود، نزد معاویه فرستاد و او را دعوت کرد و از او خواست تا به حق باز گردد و میان مسلمین شق ایجاد نکند با ریختن خون ها امت را پراکنده نسازد، اما معاویه نپذیرفت و منتهی به جنگ گردید که در سال ۳۷ روی داد و چهل روز در بین ادامه پیدا کرد، روز صفین از اهل بدر، هفتاد مرد و از

کسانی که زیر درخت با پیمبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند هفتصد مرد و از دیگر مهاجرین و انصار چهارصد کس همراه علی علیه السلام بودند و کسی از انصار جز نعمان بن بشیر و مسلمة بن مخلد همراه معاویه نبود. (۲)

نامه علی علیه السلام به معاویه

ای معاویه چرا این اندازه در پیروی از هوای نفس و متابعت از بدعت حریص هستی، و به دنبال امیال نفسانی می روی و خود را در حیرت گرفتار ساخته ای، اکنون حقایق و واقعیات را ضایع ساختی و عهد و پیمان ها را نقض کردی خداوند از این عهود و میثاق مؤاخذه خواهد کرد و با بندگانش احتجاج خواهد نمود.

اینک اصرارداری که قتله عثمان را تحویل بگیری، ولیکن در زمانی مطالبه خون عثمان می کنی که نفع آن عاید خودت می شود، اگر قصد داشتی از وی یاری

۱- معاویه و تاریخ، ص ۴۳ تا ۴۵.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۹۸.

ص : ۶۶۱

کنی می بایست در هنگامی وی را یاری می کردی که نفعی عاید او می شد.

مقصود علی علیه السلام این است که اگر واقعاً قصد داشت از عثمان حمایت کند می بایست در زمان حیاتش او را یاری می کرد، [که نکرد] بلاذری گفته است عثمان از معاویه یاری خواست و وی سستی کرد. (۱)

در گفته های مسعودی و طبری که شرح جنگ صفین را از یعقوبی و دیگران مفصل تر آورده اند اختلاف قابل ذکری نیست جز اینکه مسعودی روز به روز تر شرح جنگ و سران سپاه و روبه رو شدن آنها و حمله و کشته ها را می دهد و طبری با نام بردن سران هر طرف که مقابل می شدند و نحوه مدیریت گروه ها توضیح هایی اضافی دارد که در سخنان هر دو مورخ نتیجه به تقریب یکسان و خلاصه اش این است که:

ماه محرم سال سی و هفتم با موافقت و نظر علی بن ابیطالب علیه السلام و معاویه قرار شد تمام روزها و شب های محرم که ماه اول سال است، جنگی و درگیری در میان نباشد و رفت و آمد آشنایان و خویشاوندان به نحو سالم برگزار شود، تا خوب بسنجند و خدا را در نظر گیرند و تصمیم اتخاذ کنند لذا در تمام ماه محرم واقعه ای رخ نداد، اما معلوم شد که معاویه جز سر جنگ ندراد، لذا علی علیه السلام آخر وقت روز آخر محرم به مرثد بن جثمی دستور داد که هنگام غروب آفتاب میان مردم شام بانگ زد: «بدانید که امیرمؤمنان به شما می گوید مهلتتان دادم که سوی حق باز آیید و از کتاب خدا عزوجل برای شما حجت آوردم و سوی آن دعوتتان کردم. اما از طغیان باز نیامدید و حق را نپذیرفتند، اینک منصفانه به شما اعلام جنگ می کنم که خدا خیانتکاران را دوست ندارد.»

گوید: مردم شام سوی امیران و سران خویش دویدند، معاویه و عمرو بن عاص میان کسان رفتند و به آرایش مردم پرداختند، علی علیه السلام نیز همه شب به آرایش کسان اشتغال داشت و گروهها تشکیل می داد و میان مردم می گشت و ترغیبشان می کرد.

۱- . معاویه و تاریخ، ص ۴۶.

ص : ۶۶۲

عبدالرحمن بن جندب ازدی به نقل از پدرش گوید: در هر جنگی که همراه علی علیه السلام با دشمنی روبرو می شدیم، حضرت به ما سفارش می کرد و دستور می داد و می گفت: با این قوم جنگ میندازید، تا آنها با شما جنگ آغازند که شما به حمد خدای عزوجل حجت دارید، و اینکه بگذارید آنها جنگ را آغاز کنند، خود حجت دیگری است، و چون با آنها جنگید و هزیمتشان کردیدی، فراری را مکشید، زخمی را بی جان مکنید، عورتی را عیان مکنید، کشته ای را اعضای مبرید و چون به محل قوم رسیدید پرده ای را مدیریت، بی اجازه وارد خانه ای نشوید و چیزی از اموال آنها برگیرید جز آنچه را در اردوگاهشان یافته اید، اگر چه به عرضتان ناسزا گویند و به امیران و صلحایتان بد گویند که جان و نیروی آنها ضعیف است.»(۱)

ده روز آخر جنگ صفین را هم مسعودی و هم طبری مشروح تر آورده اند. یعنی روز به روز و ذکر سران سپاهها و آرایش جنگی آنها و مقابله شدن هماوردها که سود چندانی برای ذکر آنها نیست و جز تأسف چیزی عاید خواننده نمی کند، اما در میان همه شرح و توصیفها داستان عمار یاسر را که هم یعقوبی و بخصوص مسعودی و طبری مشروح تر و با راویان متعدد و از قول افراد موثق نقل کرده اند، ما به شطری از آنها می پردازیم.

یعقوبی چنین گوید: عمار یاسر به پاهاست و در میان مردم فریاد زد و خلقی عظیم بر او گرد آمدند، پس گفت: به خدا سوگند که اینان اگرچنان ما را شکست دهند که تا درخت های خرمای هجر ما را تعقیب کنند، باز می دانیم و یقین داریم که ما بر حقیق و آنان بر باطل اند، سپس گفت: هان آیا کسی رهسپار بهشت است؟ گروهی به او پیوستند و به طرف سراپرده معاویه حمله بردند و جنگی سخت درگرفت تا عمار یاسر به شهادت رسید که جنگ در آخر روز بود و به سختی کشید و مردم فریاد کردند: صحابی رسول خدا کشته شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است:

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۵۲۲ و ۲۵۲۳.

ص : ۶۶۳

«تقتل عماراً الفئه الباغیه»

عمار را گروه بیدادگر می کشند.

اصحاب علی علیه السلام به فرماندهی اشتر نبرد کردند و بر اصحاب معاویه سخت پیروز آمدند چنانکه به معاویه رسیدند: معاویه اسب خود را خواست تا سوار شود و بگریزد عمرو بن عاص به او گفت کجا؟ معاویه گفت: می بینی چه پیش آمده اکنون نظرت چیست؟ عمرو گفت: جز یک چاره باقی نمانده و آن هم این است که قرآن را بلند کنی و آنها را به آنچه در آن است بخوانی و به ترک جنگ دعوت کنی و تندی آنها را درهم شکنی و ایشان را پراکنده و ناتوان سازی.

معاویه گفت: آنچه خواهی انجام ده پس قرآن را بر نیزه ها برافراشتند و به پذیرش آنچه در آن است دعوت کردند علی علیه السلام گفت: «آنها مکیده و لیسوا به أصحاب قرآن» این فریبکاری است و اینان اهل قرآن نیستند. لیکن اشعث بن قیس کندی که معاویه از او دلجویی کرده و به او نامه نوشته و او را به سوی خود خوانده بود زبان به اعتراض گشود و گفت: مردم را به حق دعوت کرده اند، علی علیه السلام گفت: «أنهم کادو کم و ارادوا صرفکم عنهم» اینان با شما فریبکاری کرده اند و می خواهند شما را از خود بازدارند اشعث گفت: به خدا سوگند که باید پیشنهاد ایشان را بپذیری یا ما تو را به آنان تسلیم می کنیم.

پس میان اشعث و اشتر نزاعی سخت هولناک در گرفت و سخنانی سخت به یکدیگر گفتند که نزدیک شد میان ایشان و طرفدارانشان جنگ روی دهد، علی علیه السلام دید همراهانش از پیرامون پراکنده می گردند، ناچار چون وضع خود را چنین دید تعیین حکم را پذیرفت و گفت من عبدالله بن عباس را می فرستم، باز اشعث گفت: معاویه به طور قطع عمرو عاص را می فرستد و دو نفر مضری نباید درباره ما داوری کنند، پس تو ابو موسی اشعری را بفرست چه او در هیچ جنگی وارد نشده، علی علیه السلام گفت: «ان ابو موسی الاشعری عدو و قد خذل الناس عنی بالكوفة و نهامهم ان یخرجوا معی» مسلم است که ابو موسی دشمن است و او مردم کوفه را از یاری کردن من بازداشت و آنها را نهی کرد که با من همراهی کنند، گفتند: به جز او راضی نمی شویم [او بیطرف است] پس از گفتگوها علی علیه السلام ناچار ابو موسی را فرستاد با اینکه دشمنی او را نسبت به خویشتن و فریبکاری او

ص : ۶۶۴

را با خود می دانست، و معاویه عمرو بن عاص را فرستاد و دو قرارداد حکمیت نوشتند، نوشته ای از علی علیه السلام به خط نویسنده اش عبدالله بن ابی رافع و نوشته ای از معاویه به خط نویسنده اش عمیر بن عباد کنانی، و در مقدم داشتن علی علیه السلام یا نامیدن او به علی امیرالمؤمنین نزاع کردند. پس ابوالاعور سلمی گفت: علی علیه السلام را مقدم نمی داریم اصحاب علی علیه السلام گفتند: نام او را تغییر نمی دهیم و او را جز به عنوان امیرالمؤمنین نمی نویسیم لذا میان ایشان نزاعی سخت در گرفت تا به کتک کاری کشید.

اشعث گفت این نام را محو کنید، اشتر به او گفت: به خدا سوگند ای یک چشم که در نظر دارم شمشیر خود را از تو آکنده سازم چه تو بسیار بدتر از مردمی هستی که کشته ام و من می دانم که تو جز فتنه جویی نظری نداری و جز بر محور دنیا و گزیدن آن بر آخرت نمی چرخی و اختلاف شدید گردید

علی علیه السلام گفت: الله اکبر، پیامبر خدا در روز حدیبیه برای سهیل بن عمرو نوشت: این چیزی است که پیامبر خدا بر آن

صلح کرد، پس سهیل گفت: اگر ما دانسته بودیم که تو پیامبر خدایی، با تو نبرد نمی کردیم، پس پیامبر خدا نام خود را با دست خود محو کرد، و مرا فرمود تا نوشتیم، من محمد بن عبدالله و گفت: نام من و نام پدرم، پیامبری مرا از میان نمی برد، و پیامبران نیز مانند پیامبر خدا نسبت به پدران نوشته شده اند، و نام من و پدرم نیز امارت مرا از میان نمی برد، و آنان را فرمود تا نوشتند: من علی بن ابیطالب. حکم نامه، بر هر دو گروه نوشته شد که بدان خوشنود باشند بر هر چه کتاب خدا آن را واجب شمارد و بر هر دو حکم در دو نوشته شرط شد که به آنچه در کتاب خداست از آغاز تا انجام به آن حکم کنند، و از آن تجاوز نکنند و در پی هوای نفس و خیانت، از کتاب خدا منحرف نگردند و بر آن دو نوشته محکمترین عهدها و پیمانها گرفته شد [و شرط گردید] پس اگر آن دو [ابوموسی و عمرو بن عاص] در حکم دادن از کتاب خدا از آغاز تا به انجامش منحرف شدند، حکمی برای آن دو نخواهد بود. [حکم آن دو نادیده گرفته خواهد شد]

علی علیه السلام عبدالله بن عباس را با چهارصد نفر از اصحاب خود فرستاد، و معاویه نیز چهارصد نفر از اصحاب خود را گسیل داشت و در دوماهالجنبدل در ماه

ص: ۶۶۵

ربیع الاول سال ۳۸ فراهم آمدند.

پس عمرو بن عاص به حيله ابوموسی را فریب داد و برای او معاویه را نامزد کرد و گفت او صاحب خون عثمان است و در قریش بزرگوار می باشد لیکن آنچه می خواست نزد او نیافت [یعنی انتظار داشت ابوموسی معاویه را به خلافت بپذیرد که قبول نکرد] پس عمرو بن عاص گفت پسر عبدالله، ابوموسی گفت: شایسته خلافت نیست. گفت: پس عبدالله بن عمر، ابوموسی گفت: او سنت عمر را زنده می کند، [عمرو بن عاص] گفت: اکنون درست گفתי پس تو علی علیه السلام را خلع کن و من هم معاویه را خلع می کنم، و مسلمانان انتخاب می کنند [بر این کار موافقت کردند] و عمرو بن عاص ابوموسی را پیش از خود به منبر فرستاد و چون عبدالله بن عباس او را دید، برخاست و نزد عبدالله بن قیس [ابوموسی آمد و به او نزدیک شد و گفت اگر عمرو بر تصمیمی از تو جدا شد او را پیش خود بدار که کار او فریبکاری است، گفت نه ما بر امری اتفاق کرده ایم، پس ابوموسی بالای منبر رفت و علی علیه السلام را خلع کرد سپس عمرو بن عاص بالا رفت و گفت: چنانکه این انگشترم در دستم ثابت است معاویه را پایدار ساختم. پس ابوموسی بر او فریاد زد ای منافق غدر کردی، همانا مثلث مثل سگ است که اگر بر او حمله کنی نفس می زند و اگر او را واگذاری باز نفس می زند عمرو عاص در پاسخ به ابوموسی گفت: مثل تو مثل خر است که کتابها بار وی است.

و مردم فریاد کردند: به خدا سوگند دو داور خلاف آنچه در کتاب خداست داوری کردند و شرط در عهدنامه که به کتاب خدا بود، جز این داوری است و مردم با تازیانه به جان هم افتادند و یکدیگر را می زدند و موی یکدیگر را گرفته و جنجال و پراکنده گی آمد، و خوارج فریاد زدند [لاحکم الا لله] حکمی جز برای خدا نیست و اول کسی که به این سخن فریاد کرد عروه بن ادیه تمیمی بود و پیش از آنکه دو حکم مجتمع شوند.

داوری در ماه رمضان سال ۳۸ بود. (۱)

ص : ۶۶۶

و اما مسعودی روز نهم صفر را که پنجشنبه بود روز کشته شدن عمار یاسر و سخت بودن جنگ برمی شمارد و می گوید: در آن روز عمار یاسر گفت: این دشمنان را طوری می بینم که با سرسختی جنگ می کنند تا دوستداران باطل را همراه خود کنند به خدا اگر ما را هزیمت کنند تا به شاخ خرماهای هجر برسیم، ما بر حقیم و آنها بر باطل اند آنگاه عمار پیش رفت و سخت بجنگید باز پس آمد و آب خواست و یکی از زنان بنی شیبان از صف برون آمد و قدحی پر از شیر آورد و به او داد عمار گفت: الله اکبر الله اکبر، امروز دوستان را زیر نیزه ملاقات خواهم کرد، راستگو، راست گفت و مرا از امروز خبر داد، امروز روز موعود است، آنگاه گفت: ای مردم آیا کسی هست که زیر نیزه ها به راه خدا رود، به خدایی که جان من به کف اوست درباره تأویل قرآن با آنها می جنگیم همانطور که درباره تنزیل آن جنگیدیم، آنگاه پیش رفت و شعری می خواند بدین مضمون:

ما درباره تنزیل قرآن به شما ضربت زدیم و امروز درباره تأویل آن به شما ضربت می زنیم، ضربتی که سرها را از محل خود فرو ریزد و دوست را از دوست خود غافل کند تا حق به راه خویش باز گردد، او به قلب دشمن زد و نیزه ها به او حواله شد، ابوالعالیه عاملی و ابن جون سکسکی او را بکشتند و درباره سلاح او اختلاف کردند و حکمیت پیش عبدالله بن عمرو بن عاص بردند که به آنها گفت: «از پیش من دور شوید که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود یا گفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود و این در موقعی بود که قرشیان عمار را دست انداخته بودند: «با عمار چه کار دارند او آنها را به بهشت می خواند و آنها او را به جهنم می خوانند».

کشته شدن عمار هنگام شب بود و او نود و سه سال داشت و قبرش در صفین است. علی علیه السلام بر جنازه او نماز خواند و او را غسل نداد عمار محاسن خود را رنگ می بست عمار از پنجاه تن نخبه ای است که تا پای مرگ با علی علیه السلام بیعت کردند، حجاج بن عزیه انصاری درباره کشته شدن عمار وراثی او شعری بدین مضمون دارد. «پیمر بدو گفت گروهی که گوشتهایشان با ستم آغشته است و بد کارند تو را خواهند کشت اکنون مردم شام می دادند که بد کارانند و آتش و ننگ نصیب آنهاست.

چون عمار کشته شد سعید بن قیس همدانی با قوم همدان و قیس بن سعد بن

ص : ۶۶۷

عباده انصاری با انصار و ربیع و عدی بن حاتم با قوم طی، به میدان رفتند که سعید بن قیس پیش صف بود جنگ سختی درگرفت که معاویه هم با اطرافیان خود به پیش آمدند، علی علیه السلام نیز اشتر را با پرچم فرستاد، گروهی از سرداران دو طرف کشته شدند، علی علیه السلام بر کشته شدگان خود می گذشت و بر آنها دعا می گفت، در این روز صفوان و سعد، دو پسر حذیفه بن یمان به شهادت رسیدند، در سال سی و شش حذیفه در کوفه بیمار بود که خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم

با علی را شنید و گفت مرا بیرون برید و مردم را به نماز جماعت بخوانید، او را روی منبر گذاشتند، حمد و ثنای خدا گفت و بر پیمبر و خاندان او صلوات فرستاد آنگاه گفت: «ایها الناس مردم با علی علیه السلام بیعت کرده اند از خدا بترسید و علی علیه السلام را یاری کنید که او از اول تا به آخر بر حق بوده است و پس از پیمبر شما از همه کسانی که رفته اند و تا روز قیامت خواهند آمد بهتر است، آنگاه دست راست خود را به دست چپ نهاد، و گفت: خدایا شاهد باش که من با علی علیه السلام بیعت کردم» پس از آن گفت خدا را شکر که مرا تا چنین روزی زنده نگاه داشت، سپس به دو پسر خود صفوان و سعد گفت مرا ببرید و شما با علی علیه السلام باشید زیرا جنگهای بسیار در پیش است که بسیاری کشته خواهند شد بکوشید در حضور وی به شهادت برسید که به خدا او بر حق است و هر که مخالفت او کند بر باطل خواهد بود حدیفه هفت روز و به قولی چهل روز پس از این بمرد در این روز که پنجشنبه بود عمار و کسان دیگر مانند برادر اشتر کشته شدند. علی علیه السلام که خود در پیشاپیش مردم بود آنها را ترغیب می کرد و می گفت: کدام یک از دو روز از مرگ بگریزم، روزی که مقدر نشده یا روزی که مقدر شده است و حمله برد و قوم یکباره با او حمله بردند و صفوف مردم شام بشکست و به هر چه رسیدند آن را از پا در انداختند، تا نزدیک خیمه معاویه رسیدند علی علیه السلام فریاد کرد ای معاویه برای چه مردم بر سر من و تو کشته شوند، بیا کار را به خدا واگذاریم و هر یک از ما دیگری را کشت کار بر او قرار گیرد، عمرو بن عاص گفت: ای معاویه این مرد منصفانه سخن می گوید معاویه گفت: ولی تو منصفانه سخن نمی کنی تو می دانی که هیچ کس با او روبرو نشده مگر کشته یا اسیر شده است عمرو گفت: جز مبارزه با او چاره ای نداری معاویه گفت: گویا پس از من در خلافت طمع

ص: ۶۶۸

بسته ای گفته اند وقتی عمرو بن عاص این سخن را با معاویه گفت معاویه او را قسم داد که باید به مبارزه علی علیه السلام رود و عمرو که چاره جز رفتن نداشت به میدان رفت و چون با علی علیه السلام روبرو شد علی علیه السلام او را شناخت و شمشیر را بلند کرد که او را بزند عمرو که درمانده شده بود شلوار از خود بینداخت و عورت خویش را نمودار کرد و گفت من پهلوان نیستم به اکراه آمده ام علی علیه السلام از او روبگردانید و گفت قباحت بر تو باد و عمرو گریزان به صف خود باز گشت.

علی علیه السلام فرمان پیش روی داد و دو گروه سخت در هم آویختند و همینکه شب درآمد تصادم دو گروه سخت تر شد سوار در سوار می آویخت و هر دو در می غلطیدند این شب جمعه بود که آن را لیل الهیریر گفتند: صبح برآمده بود و قوم همچنان به جنگ مشغول بودند و کسان وقت نماز را نداشتند، اشتر رجز می خواند و می گفت اگر شما از ما ابوالیقضان پیرمرد صحابی مسلمان را کشتید ما از شما هفتاد شخص گنهکار بکشیم در این روز که جمعه بود اشتر سالار میمنه علی علیه السلام بود و نزدیک بود فتح کند که مشایخ اهل شام بانگ برداشتند: ای گروه عرب شما را به خدا حرما و زنان و دختران را حفظ کنید.

معاویه گفت: ای پسر عاص حيله نهایی خود را بیار که از دست رفتیم، و حکومت مصر را به یاد او آورد، عمرو فریاد کرد ای مردم هر که قرآنی همراه دارد، بر سر نیزه بلند کند قرآنهای بسیار در سپاه معاویه بر نیزه ها بلند شد و غوغا برخاست که فریاد می زدند، کتاب خدا میان ما و شما حاکم است، بعد از اهل شام چه کسی در بندهای شام را حفظ خواهد کرد [استغاثه می

کردند که ما مردم شام جلو رومیان را گرفته و در مقابل آنها ایستاده ایم اگر ما را بکشید چه کسی به جهاد کفار خواهد رفت] در سپاه معاویه نزدیک به پانصد قرآن بالا رفت، نجاشی بن حارث در این باره گوید: مردم شام نیزه ها را بلند کردند کتاب خدا بهترین چیزی که توان خواند بالای آن بود و علی علیه السلام را ندا دادند که ای پسر عم محمد صلی الله علیه و آله آیا از هلاک شدن همه مردم باک نداری وقتی بسیاری از مردم عراق این را بدیدند گفتند: «کتاب خدا را می پذیریم و اطاعت می کنیم» و قوم به صلح متمایل شدند و به علی علیه السلام گفتند: «معاویه سخن حق می گوید و تو را به کتاب خدا دعوت می کند از او بپذیر» در این روز اشعث بن قیس از همه کس نسبت به

ص : ۶۶۹

علی علیه السلام سخت تر بود علی علیه السلام گفت: ای قوم کار شما سامان داشت تا جنگ شما را زخمی کرد و عده ای را ببرد و عده ای بجا گذاشت من تا دیروز امیر بودم و اکنون مأمور شده ام شما به زندگی دل بسته اید اشتر گفت: معاویه به جای مردان تلف شده خود کسانی را ندارد ولی به حمد خدا تو مردان کارآمد داری آهن را با آهن بکوب سران اصحاب علی علیه السلام نیز سخنانی همانند اشتر بگفتند اما اشعث بن قیس و همدستانش گفتند ما با تو همانیم که دیروز بودیم و ندانیم فردا چه خواهد شد اکنون آهن ها کنده شده و بصیرت ها تیره گردیده است و سخن بسیار گفت: علی علیه السلام گفت وای بر شما آنها قرآن را از این جهت بر سر نیزه کرده اند که مطالب آن را می دانند ولی به آن عمل نمی کنند، اینها از روی خدعه و حيله قرآن را بر سر نیزه کرده اند به او گفتند: «ما نمی توانیم وقتی ما را به کتاب خدا می خوانند نپذیریم». گفت وای بر شما با آنها جنگ کردید که به کتاب خدا معترف شوند زیرا فرمان خدا را عصیان کرده و کتاب خدا را پشت سر گذاشته بودند کار خود را ادامه دهید و با دشمن خویش بجنگید که معاویه و ابن عاص و ابن ابی محیط و حبيب بن مسلمه و ابن النابغه و کسانی همانند آنها اهل دین و قرآن نیستند من آنها را بهتر از شما می شناسم که در طفولیت با آنها همدم بوده ام و بدترین اطفال و بدترین مردانند. علی علیه السلام با قوم خود گفتگوی بسیار داشت که ما شمه ای از آن را بیاوریم آنها او را تهدید کردند که با او همان می کنند که با عثمان کرده اند اشعث گفت اگر بخواهی من پیش معاویه می روم پرسم منظورش چیست، گفت: این مربوط به خود تو است اگر می خواهی برو اشعث پیش معاویه رفت و از منظور او پرسید معاویه گفت ما و شما به کتاب خدا و آنچه در کتاب خویش فرمان داده مراجعه می کنیم شما یکی را که مورد قبولتان باشد انتخاب می کنید و ما نیز یکی را می فرستیم و از آنها تعهد و پیمان می گیریم که طبق مندرجات کتاب خدا عمل کنند و از آن تجاوز نکنند و همگی از حکم خدا که مورد اتفاق ایشان باشد اطاعت می کنیم. اشعث گفتار او را درست شمرد و به نزد علی علیه السلام بازگشت و قضیه را به او خبر داد بیشتر مردم گفتند رضایت داریم و می پذیریم و اطاعت می کنیم مردم شام عمرو بن عاص را انتخاب کردند و اشعث و کسانی که بعدها عقیده خوارج گرفتند، گفتند: «ما ابوموسی را انتخاب می کنیم»

ص : ۶۷۰

علی علیه السلام گفت در قسمت اول با من مخالفت کردید در این قسمت مخالفت نکنید من نظر ندارم که ابوموسی اشعری را انتخاب کنم» اشعث و همراهان وی گفتند: «ما جز به ابوموسی اشعری رضایت نخواهیم داد» علی علیه السلام گفت وای بر شما او قابل اعتماد نیست از من برید و مردم را از کمک من بازداشت و چنین و چنان کرد» و کارهایی را که ابوموسی کرده بود

برشمرد و گفت وی چند ماه فراری بود تا او را امان دادم من این کار را به عبدالله بن عباس می سپارم، اشعث و یاران وی گفتند: «به خدا نباید دو نفر مضری درباره ما حکمیت کنند» علی علیه السلام گفت پس اشتر را انتخاب می کنم، گفتند: «مگر آتش این اختلاف را کسی جز اشتر دامن زده است گفت: [شنوایی ندارید] هر چه می خواهید بکنید و به نظر خودتان عمل کنید.

آنها کس پیش ابوموسی فرستادند و قصه را برای او نوشتند وقتی به ابوموسی گفتند: «مردم صلح کرده اند» گفت: «الحمد لله». گفتند: «و تو را حکم کرده اند» گفت: «انا لله و انا اليه راجعون».(۱)

اما طبری به توصیف روزهای جنگ به خصوص روز پنجشنبه و شب جمعه که آن شب جنگ را ليله الهرير نامیدند تا روز جمعه که به قرآن بر نیزه کردن معاویه رسید و منجر به حکمیت شد را مشروح تر پرداخته است که هر که خواهد به جلد ششم تاریخ او مراجعه کند و ما بعض خبرهای برجسته تر را با آنکه از مسعودی و یعقوبی از نظر گذرانیم باز از طبری می آوریم که در گفته های او مزیت هایی است از جمله اینکه بعد از کشته شدن عمار یاسر عبدالله بن عمرو بن عاص به پدرش عمرو عاص گفت: پدر جان این مرد را که پیمبر درباره او چنان گفته بود کشتید، عمرو عاص گفت پیمبر چه گفته بود؟

عبدالله گفت پدر مگر با ما نبودی که مسجد را می ساختیم و کسان سنگها را یکی یکی و خشت ها را یکی یکی می آوردند، اما عمار سنگها را دو تا دو تا و خشتها را دوتا دوتا می آورد که از خود رفت و پیامبر آمد بالینش و خاک از چهره

۱- . مسعودی، ج ۱، ص ۷۴۶ تا ۷۴۹.

ص : ۶۷۱

او پاک می کرد و می گفت: «وای تو ابن سمیه! کسان سنگها را یکی یکی و خشت ها را یکی یکی می اورند، اما تو به طلب ثواب دوتا دوتا می آوری! وای که گروه باغی تو را می کشند.

عمرو اسب خویش را برجهانید و معاویه را کنار کشید و گفت: معاویه!

می شنوی عبدالله چه می گوید؟

گفت: چه می گوید؟

عمرو خبر را با وی گفت.

معاویه گفت پیر احمقی شده ای هنوز حدیث می گویی اما در پیشاب خود می غلطی عمار را ما نکشته ایم عمار را کسی کشت که آوردش به جنگ !

اصحاب معاویه که از خبر عبدالله درمانده شده بودند از خیمه ها بیرون دویدند و فریاد می کردند عمار را کسی کشت که

آوردش به جنگ!! [خرفتها]

یک خبر دیگر که هم مسعودی و هم طبری مفصل ذکر کردند جنگ هاشم بن عقبه زهری معروف به مرقال یا هاشم یک چشم است، که یک چشم خود را در جنگهای پیشین از دست داده بود در این روز و شب وی فعالانه جنگیده است کویدر آخرین مرحله با مقاومت لشکر شام روبرو شد وی همراهان خود را گفت: از مقاومت آنها بیمناک مشوید که این مقاومت نه از اعتقاد به دین و قیامت است که از حمیت عربان است که زیر پرچم خود دارند، اینها در ضلالتند و شما بر حق، صبوری کنید و پایمردی، همدیگر را مدد دهید و خدا را پیوسته یاد آرید و به منظور ثواب خدای پیکار کنید که او بهترین داور است و سپس با همراهان خود که گروهی از قاریان بودند حمله برد و جنگی سخت در گرفت در این میان نوجوانی از صف شامیان سوی آنها آمد و رجزی به این مضمون خواند من فرزند غسانم که شاهان داشت.

چیزی شنیدم و غمین شدم.

شنیده ام که علی علیه السلام پسر عفان را کشته است.

این جوان حمله آورد و سخت شمشیر می زد و ناسزا می گفت و لعن می کرد هاشم او را گفت: بنده خدا از روز جزا و عقاب خدا بترس تو پیش خدا خواهی رفت و از تو از امروز سؤال می شود که: به چه منظور جنگیدی؟

ص: ۶۷۲

گفت: من با شما می جنگم چنانچه به من گفته اند یار شما نماز نمی خواند و شما نماز نمی خوانید، با شما می جنگم یار شما خلیفه ما را کشته است و شما کشتن خلیفه را از او خواسته اید.

هاشم به او گفت: تو را با پسر عفان چکار یاران محمد و فرزندان یاران وی و قاریان قرآن قوم او را کشتند که بدعتها آورده بود و خلاف حکم قرآن کرده بود آنها که با او مخالفت کردند همه قاریان قرآن و اهل دین و از تو و یارانت به کار دین شایسته تر، آن جوان گفت: من دروغ نمی گویم که دروغ زیان می زند و سود نمی دهد هاشم گفت: اهل این کار بهتر وقوف دارند این را به آنها واگذار، جوان گفت: پندارم نیک خواه منی

هاشم در پی گفت اینکه گفتم یار ما نماز نمی کند او نخستین کسی است از مردان که بعد از پیامبر نماز کرد و از همه خلق خدا به کار دین داناتر و به پیامبر خدا نزدیک تر است این کسان که با من می بینی همه قاریان کتاب خداوند هستند که همه شب بیدار و به نماز مشغول به هوش باش که تیره روزان فریب خورده تو را از دینت گمراه نکنند.

جوان گفت: ای بنده خدا تو را پارسا می بینم، آیا مرا توبه هست، گفت: آری، به پیشگاه خدا توبه بر که او عزوجل توبه کنندگان را می پذیرد از بدیها می گذرد و پاکیزه کاران را دوست دارد. گوید: به خدا جوان صف کسان را شکافت و بازگشت یکی از مردم شام گفت آن عراقی فریب داد فریب داد جوان گفت: نه مرا اندرز داد.

این هاشم و یارانش سخت جنگیدند و نزدیک بود پیروز شوند که گروهی از مردم تنوخ به مقابله حمله آوردند که هاشم با

ضربتی از دشمن از پای درآمد در همان حال علی علیه السلام کس پیش او فرستاد که پرچم خود را پیش او ببرد. به فرستاده گفت: به شکم من نگاه کن و چون به شکم او نگاه کرد شکمش را دریده دید.

ابومخنف گوید: آن شب تا صبح کسان بجنگیدند که لیلہ الحریر نامیده شد چندان بجنگیدند که نیزه ها شکست و تیرها تمام شد و افراد به شمشیر دست بردند علی علیه السلام میان پهلوی راست و چپ می رفت و قاریان را می گفت که به

ص: ۶۷۳

گروه مقابل خویش حمله برند، شب جمعه بود، اشتر و ابن عباس دو پهلوی علی علیه السلام را داشتند و تا صبح جنگ پیوسته بود عماره بن ربیعہ جرمی گوید: اشتر به یارانش گفت چون من حمله کنم شما نیز حمله کنید سپس حمله برد و یارانش او را مدد کردند و شامیان را عقب زدند تا به اردوگاه آنها رسیدند و نزدیک خیمه گاه عمرو بن عاص و معاویه جنگ سخت تر شد، ابو مخنف گوید: وقتی عمرو بن عاص دید که کار مردم عراق بالا گرفت و از هلاکت بیمناک شد به معاویه گفت می خواهی کاری بگویم که جمع ما را استوار و جمع آنها را متفرق کند؟

معاویه گفت: آری.

عمرو عاص گفت: مصحف ها را بالا می بریم و می گوییم آنچه در قرآن است میان ما و شما حکم کند اگر بعضی از آنها نپذیرند کسانی هستند که گویند می پذیریم و تفرقه در میان آنها افتد و اگر همه گویند بله می پذیریم این جنگ و کشتار تا مدتی از ما برداشته می شود.

پس از این قرآن ها را بر نیزه ها بلند کردند و گفتند: این کتاب خدا عزوجل میان ما و شما باشد پس از ما مردم شام، چه کسی از مرزهای شام حفاظت می کند؟ پس از مردم عراق کی مرزهای عراق را حفاظت می کند؟ چون شامیان قرآن ها را بر نیزه بلند کردند و مردم عراق دیدند و سخن آنها را شنیدند [میان مردم عراق به گفتگو کشید مخالف و موافق] موافقین گفتند: می پذیریم و بدان باز می گردیم.

جندب از دی گوید: علی علیه السلام گفت: «بندگان خدا جنگ با دشمن خویش را ادامه دهید که معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی محیط، و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح، و ضحاک بن قیس اهل دین و قرآن نیستند من آنها را بهتر از شما می شناسم از کودکی آنها را دیده ام در بزرگی نیز با آنها بوده ام بدترین کودکان بوده اند و بدترین مردان وای شما اینان که قرآن را بالا برده اند نمی دانند در آن چیست و آن را به خدعه و نفاق و مکر بالا برده اند.»

گفتند: «وقتی ما را به کتاب خدا دعوت می کنند، نمی توانیم نپذیریم».

علی علیه السلام گفت: «من به جنگ آنها آمده ام که به حکم این کتاب گردن نهند که فرمان خدای عزوجل را فراموش کرده و پیمان او را از یاد برده و کتاب او را به

ص: ۶۷۴

مسعر بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طائی سینسی با جماعتی از قاریان که همدلشان بودند و پس از آن خوارج شدند، گفتند: ای علی! اکنون که تو را به کتاب خدا عزوجل می خوانند بپذیر، و گرنه تو را و کسانت را به آنها تسلیم می کنیم، یا همان می کنیم که با پسر عفان کردیم، ما مکلفیم به آنچه در قرآن است عمل کنیم و آن را می پذیریم، به خدا اگر نپذیری چنان می کنیم که گفتیم.

علی علیه السلام گفت: «به یاد داشته باشید که معتن کردم و همین سخن را نیز که به من گفتید به یاد داشته باشید، اگر اطاعت من می کنید، جنگ کنید و اگر عصیان می کنید، هر چه به نظرتان می رسد بکنید.

گفتند: «نه، کس نزد اشتر فرست [که جنگ را رها کند] و پیش تو آید.» گوید: علی علیه السلام به ناچار زید بن هانی سمیعی را نزد اشتر فرستاد که جنگ را رها کن و پیش من ای و او رفت اشتر گفت بگو وقت آن نیست که مرا از جایم ببری که امید دارم فتح کنم در کار خواستن من شتاب مکن گوید: زید بن هانی پیش علی علیه السلام بازگشت و به او خبر داد، در همان وقت از اشتر بانگ برخاست و صداها بلند شد، آن گروه گفتند چنان پنداریم که به او گفتی جنگ را ادامه دهد علی علیه السلام گفت: «از کجا چنین می پندارید مگر من با حضور شما با فرستاده آهسته سخن گفتم، مگر آشکارا با وی سخن نکردم که شما می شنیدید؟!»

گفتند: کس نزد او فرست که بیاید و اگر نه از تو جدا می شویم علی علیه السلام گفت: «ای زید می بینی وای تو به او بگو پیش من آی که فتنه رخ داده است» زید این پیام را به اشتر رسانید که اشتر گفت به سبب بالا بودن مصحفها؟» جواب داد آری.

اشتر گفت: وقتی قرآنها بالا بردند دانستم که اختلاف و فتنه و تفرقه پدید می آید این به مشورت روسپی زاده عمرو بن عاص است، مگر نه می بینی خدا برای ما چه پیش آورده [پیروزی در دسترس] رواست بگذارم و بازگردم، زید بن هانی گوید: بدو گفتم: می خواهی اینجا ظفر یابی، اما امیرالمؤمنین را که آنجاست بکشند یا تسلیمش کنند. گفت: «نه به خدا سبحان الله»

به او گفتم: آنها گفتند کس بفروست تا اشتر نزد تو آید و گرنه چنانکه عثمان را

ص : ۶۷۵

کشتیم تو را نیز می کشیم.

اشتر آمد پیش آنها که رسید گفت: «ای مردم عراق ای اهل ذلت و سستی، وقتی بر قوم [آنها] تفوق یافتید و بدانستند که بر آنها چیره می شوید مصحف را بالا بردند و شما را به مندرجات آن دعوت کردند در صورتی که آنچه را خدا در قرآن فرمان داده با سنت پیامبر که قرآن بر او نازل شده رها کرده بودند [وای بر شما] گوش به آنها مدهید، به اندازه یک اسب دویدن به من مهلت دهید که امید فیروزی دارم.

گفتند: در این صورت [اگر به نظر تو عمل کنیم] ما نیز با گناه تو شریک می شویم اشتر گفت: اینک که برجستگان شما چون عمار بن یاسر و دیگران کشته شده اند و اراذلان مانده اند، به من بگویید، کی بر حق بوده اید؟ وقتی که جنگ می کردید و نیکانتان کشته می شدند؟ در این صورت اگر دست از جنگ بردارید بر باطل خواهید بود آیا اکنون بر حقیق و کشتگان از شما که منکر فضلشان نیستید و بهتر از شما بودند در جهنم هستند؟

گفتند: ای اشتر! ولمان کن ما به خاطر خدا با آنها جنگیدیم و اکنون نیز به خاطر خدا سبحانه از جنگ با آنها دست می داریم، ما که مطیع تو و یاران تو نیستیم از ما حذر کن.

اشتر گفت: به خدا با شما فریبکاری کردند و فریب خوردید دعوتتان کردند که جنگ را رها کنید و پذیرفتید [وقتی که شکست آنها حتمی بود] ای پیشانی سیاهان پنداشتم نماز شما از بی رغبتی به دنیا و شوق دیدار خدای عز و جل بود اما اینک می بینم که از مرگ سوی دنیا می گریزید.

لعنت بر شما که به شتران کثافت خوار می مانید از این پس هرگز عزت نخواهید یافت ملعون باشید چنانکه ستمگران به لعنت دچارند.»

آنها به اشتر ناسزا گفتند و اشتر نیز ناسزایشان گفت که با تازیانه به صورت مرکبش زدند، او نیز پیش رفت و با تازیانه به صورت مرکب آنها زد.

علی علیه السلام بانگشان زد که دست برداشتند، آنگه به کسان گفت: «پذیرفتم که قرآن را میان خودمان و آنها حکمیت دهیم.»

اشعث بن قیس پیش علی علیه السلام آمد و گفت: چنانکه می بینیم، این قوم [عراقی]

ص: ۶۷۶

خرسند شده اند، و رضایت داده اند به اینکه دعوت حریفان را به حکمیت قرآن بپذیرند، اگر خواهی پیش معاویه روم و بیرسم او چه می خواهد و در آنچه می خواهد بنگری، علی علیه السلام گفت: اگر تو می خواهی، برو از او بیرس.

اشعث پیش معاویه رفت و گفت: ای معاویه برای چه مصحف ها را بر نیزه ها بالا برده اید؟ خلاصه جواب اینکه معاویه گفت: شما یک نفر را و ما هم یک نفر را انتخاب می کنیم و از آنها تعهد می گیریم که به آنچه در کتاب خداست کار کنند، و بر هر چه اتفاق کردند به همان عمل می کنیم.

اشعث که نظر معاویه را پذیرفته بود نزد علی علیه السلام بازگشت و گفت: آنچه او می گوید می پذیریم و کسان هم با او گفتند موافقیم.

مردم شام عمرو بن عاص را انتخاب و معرفی کردند.

مردم عراق نیز که با نظر اشعث و آن گروه که بعداً خوارج شدند، گفتند: ما ابوموسی اشعری را که مورد رضایت ماست می فرستیم.

علی علیه السلام گفت: «در آغاز این امر نافرمانی من کردید، اینک [برای تعیین نماینده] دیگر نافرمانی نکنید، رأی من نیست که این کار را به ابوموسی واگذاریم.»

اشعث و زید بن حصین و مسعود فدکی گفتند: «جز به او رضایت نمی دهیم که او ما را از آنچه در آن افتاده ایم بر حذر می داشت.

علی علیه السلام گفت: من به او اعتماد ندارم که از من برید و کسان را از یاری من بداشت، آنگاه از من گریخت تا پس از چند ماه که امانش دادم [ظاهر شد] [من] اینکار را به ابن عباس می سپارم.

گفتند: چه تفاوت می کند که تو باشی یا ابن عباس؟ یکی را می خواهیم که نسبت به تو و معاویه یکسان باشد و به یکی از آنها نزدیکتر از دیگری نباشد.

علی علیه السلام گفت: پس اشتر را انتخاب می کنیم.

ابو خباب کلبی گوید: اشعث گفت: «مگر کسی جز اشتر زمین را به آتش کشید؟ عبدالرحمن بن جندب به نقل از پدرش گوید: اشعث گفت مگر جز به حکم اشتر کار کرده ایم. علی علیه السلام گفت: حکم اشتر چیست؟

اشعث گفت: این است که همدیگر را با شمشیر بزنیم تا آنچه تو می خواهی و

ص : ۶۷۷

او می خواهد انجام شود. علی علیه السلام گفت: جز ابوموسی را نمی خواهید؟

گفتند: نه.

علی علیه السلام گفت: هر چه می خواهید بکنید [بکنید]

آنها نزد ابوموسی فرستادند، وی کناره کرده بود و در «عرض» اقامت داشت فرستاده پیش وی آمد و گفت: مردم صلح کردند، گفت: الحمدلله رب العالمین قاصد گفت: تو را حکم کرده اند گفت: انا لله و انا الیه راجعون. (۱)

گفتگوهایی که بین یاران علی علیه السلام و حضرتش راجع به انتخاب حکمی که باید در مقابل حکم معاویه عمرو بن عاص تعیین شود رخ داد سودی جز ملال در پی ندارد و از آنها صرف نظر شد، درباره نوشتن متن پیمان نامه نیز همان بگو مگوهایی که در روز حدیبیه کفار مکه با پیامبر اسلام هنگام نوشتن صلحنامه روی داد در اینجا نیز تکرار شد. کفار در حدیبیه گفتند: چرا نوشتی محمد پیامبر خدا ما که تو را به پیامبری قبول نداریم و پس از گفتگوها پیامبر دستور داد بنویسد محمد بن عبدالله

در نامه حکمیت نیز به علی گفتند نباید بنویسی امیرالمؤمنین بنویس علی بن ابیطالب پس از مشاجره هایی که بین طرفین روی داد و اصحاب علی علیه السلام سخت می خواستند بنویسند امیرالمؤمنین و عمرو بن عاص و طرفدارانش مخالف و به جدال انجامیده بود، حضرت فرمود من از کار پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیبیه پیروی می کنم، بنویسید علی بن ابیطالب (۲).

ابو مخنف گوید نامه را چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه حکمیت علی بن ابیطالب است و معاویه بن ابی سفیان، علی علیه السلام از جانب اهل کوفه و یارانشان که مؤمنانند و مسلمانان، حکمیت می خواهد

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۵۱۷ الی ۲۵۹۷ .

۲- . یعقوبی، ج ۲، ص ۹۱ .

ص : ۶۷۸

معاویه نیز از جانب اهل شام و یارانشان که مؤمنانند و مسلمانان حکمیت می خواهد، ما به حکم خدا عزوجل و کتاب او تسلیم می شویم و جز آن میان ما نخواهد بود.

کتاب خدا از آغاز تا انجام میان ماست آنچه را زنده کند، زنده می داریم و آنچه را بمیراند مرده می داریم، هر چه را حکمان ابوموسی اشعری عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص قرشی در کتاب خدا یافتند بدان عمل کنند و هر چه را در کتاب خدا نیافتند به سنت عادل وحدت آور، نه تفرقه انداز رو کنند.

حکمان از علی علیه السلام و معاویه و دو سپاه میثاق و پیمان، و از مردم اطمینان گرفته اند که جانشان و کسانشان در امان است و امت در کار حکمیت یارشان است. پیمان و میثاق خدا بر مؤمنان و مسلمانان هر دو گروه مقرر است، ما ملتزم این نامه ایم و حکم آنها بر مؤمنان نافذ است هر کجا روند جانهایشان و کسانشان و اموالشان حاضرشان و غایبشان قرین امن و استقامت باشد و سلاح در میان نیاید.

عبدالله بن قیس [ابوموسی اشعری] و عمرو بن عاص به پیمان و میثاق خدا ملتزمند که میان این امت حکمیت کنند و آن را به جنگ و تفرقه باز نبرند، که عصیان کرده باشند، مدت حکمیت تا رمضان است و اگر خواهند آن را عقب اندازند، به رضایت عقب اندازند، اگر یکی از دو حکم بمیرد، امیر آن گروه به جای وی برگزیند و بکوشد که اهل عدالت و انصاف باشد.

محل حکمیت که در آنجا حکمیت کنند جایی فیما بین مردم کوفه و مردم شام باشد، اگر دو حکم مقرر کنند و بخواهند هیچ کس در آنجا جز آن که بخواهند حضور نیابد.

دو حکم هر که را بخواهند شاهد گیرند، و شهادت آنها را درباره مضمون این نامه بنویسند، شاهدان بر ضد کسی که مضمون

این نامه را واگذارد و از آن بگردد و ستم کند یاری کنند خدایا از تو بر ضد کسی که مضمون این نامه را واگذارد یاری می جویم. از یاران علی علیه السلام اشعث بن قیس کندی و عبدالله بن عباس و سعید بن قیس همدانی، و وفاء بن سمی بجلی، و عبدالله بن معجل عجل، و حجر بن عدی کندی و عبدالله بن طفیل عامری، و عقبه بن زیاد حضرمی، و یزید بن حجه تیمی و مالک بن کعب همدانی شاهد شدند.

از یاران معاویه نیز، ابوالاعور سلمی، عمرو بن سفیان، و حبیب بن مسلمه

ص: ۶۷۹

فهری، و مخارق بن حارث زبیدی و رمل بن عمر و عذری و حمزه بن مالک همدانی، و عبدالرحمن بن خالد مخزومی و سبیع بن یزید انصاری و علقمه بن یزید انصاری، و عتبہ بن ابی سفیان و یزید بن حرعنسی [شهود نامه بودند] عماره بن ربیعہ جرمی گوید، وقتی مکتوب را نوشتند، اشتر را به شهادت خواندند، گفت: دست را ستم از من جدا شود و دست چپم سودم ندهد اگر در این مکتوب، خط صلح یا متار که رقم زنم مگر به حجت پروردگارم از گمراهی دشمن یقین ندارم؟ مگر نزدیک ظفر نبودید که به نا حق به [این کار ناحق] اتفاق کردید؟

اشعث بن قیس به او گفت: به خدا نه نزدیک ظفر بودی نه ناحق دیدی بیا که از تو نمی بریم.

اشتر گفت: بله به خدا در دنیا به سبب دنیا و در آخرت به سبب آخرت از تو بریده ام خدای عزوجل به شمشیر من خون کسانی را ریخت که به نزد من نه بهتر از آنهایی و نه خونت محترم تر است.

ابوحباب گوید: اشعث مکتوب را برد و برای کسان می خواند و به آنها نشان می داد که می خواندند تا بر گروهی از بنی تمیم گذشت که عروه بن ادیه، برادر بلال آنجا بود.

عروه بن ادیه گفت: چگونه مردان را در کار خدا عزوجل حکم می کنید، حکمیت خاص خداست. (۱)

و چون علی علیه السلام روان شد حروریان مخالفت کردند و قیام نمودند و این نخستین مرحله ظهور این فرقه بود که به علی علیه السلام اعلام جنگ کردند و معترض شدند، که چرا بنی آدم را در کار خدا عزوجل حکمیت داده و گفتند: حکمیت خاص خداست سبحانه و جنگ انداختند. (۲)

ابن مکتوب حکمیت روز چهارشنبه سیزده صفر سال سی و هفتم نوشته شد و

۱- طبری، ج ۶، ص ۲۵۶۹ و ۲۵۷۱.

۲- همان، ص ۲۵۷۳.

بناشد علی علیه السلام و معاویه در ماه رمضان هر کدام با چهارصد کس از همراهانشان در دومه الجندل حاضر شوند.^(۱)

فضیل بن خدیج کندی گوید: از آن پس که مکتوب نوشته شد به علی علیه السلام گفتند که اشتر مضمون مکتوب را نمی پذیرد، رأی وی این است که با قوم مخالف جنگ باید کرد.

علی علیه السلام گفت: به خدا من نیز راضی نبودم و خوش نداشتم که شما رضایت دهید و چون به این کار اصرار کردید رضایت دادم، اینک که رضایت داده ام بازگشت از پس رضایت، و تغییر رأی از پس قبول روا نیست مگر آنکه عصیان خدا عزوجل کنند و از کتاب وی تجاوز نمایند که باید با هر که فرمان خدا را واگذارند جنگ کنید، اینک گفتید اشتر دستور مرا وا گذاشته و از خط من به در رفته او چنین کسی نیست و نگران نیستم که چنین کند، ای کاش میان شما یکی مانند او بود که دشمنان را چنان می دید که من می بینم، در این صورت زحمت شما بر من آسان بود و امید داشتم که چیزی از انحرافاتن به استقامت آید، از آنچه کردید منعان کردم اما نافرمانی کردید.^(۲)

ایام صفین از دردناک ترین روزهای زندگی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است، او دشمن را نیک می شناسد، راه درست را به بهترین وجه انتخاب می کند، اما در صف جنگاوران او معاویه نفوذ دارد.

اشعث بن قیس کندی بزرگ کوفه که در سپاه علی علیه السلام از سران است کیست؟

(اشعث بن قیس از مردان مشهوری است که در بسیاری از حوادث نیمه نخست قرن یکم اسلام نقش داشته است.

فرمانروایی در خاندان او سابقه دیرینه داشت، نام او معدی کرب و به اشعث بن قیس معروف بود.

۱- همان، ص ۲۵۷۳.

۲- همان، ص ۲۵۷۶ و ۲۵۷۷.

ص : ۶۸۱

بعد از وفات پیامبر اکرم تیره هایی از قبیله کنده که جزو مرتدان بودند به دست عامل ابوبکر سرکوب شدند و کندیان به اشعث پناه بردند، او به شرطی آنان را پناه داد که او را ملک خود بدانند آنها و دیگران از قبیله پذیرفتند و تاج بر سر او نهادند، اولین برخورد اشعث و کندیان با زیاد عامل سرکوب، به شکست زیاد انجامید ولی در پایان زیاد پیروز شد و مرتدان را با اشعث به مدینه نزد ابی بکر آوردند ابوبکر اشعث را آزاد کرد و خواهر خود را به ازدواج او درآورد اشعث در فتح عراق به یاری سعد وقاص فرستاده شد، پس از فتح عراق در جنگ قادسیه نیز شرکت داشت، اشعث پس از بنای کوفه با قبیله خود از اولین ساکنان کوفه شدند که نزدیک ترین محل به حیره محل پیشین آنان بود او در زمان عثمان عامل آذربایجان بود و در زمان علی علیه السلام به او دستور داده شد که اموال آذربایجان متعلق به بیت المال را به مدینه فرستد، اشعث در جنگ صفین حضوری چشمگیر داشت و پیروان کندی او، او را همراهی می کردند، از لابه لای روایات معلوم می شود که اشعث اول می خواست به معاویه ملحق شود اما پیروان او وی را از اینکار منع کردند.

در جنگ صفین هنگامی که معاویه شکست خود را به چشم می دید، برادر خود عتبه بن ابوسفیان را با پیشنهاد ترک جنگ نزد اشعث فرستاد، با اینکه اشعث پاسخ مثبت به معاویه نداد اما در شب لیل‌الحریر که نزدیک بود سپاه امام علیه السلام کار جنگ را یکسره کند، اشعث در جمع کندیان به خطابه ایستاد و با لحن مصلحت جویانه ترک مخاصمه و خونریزی را خواستار شد، و در همان حال که خبر سخنرانی اشعث به معاویه رسید، او دستور داد قرآن ها را برفراز نیزه ها بردند» (۱)

طبری گوید: عماره بن ربیعہ گوید: وقتی کسان با علی علیه السلام سوی صفین می رفتند، دوستان و یاران بودند و چون بازگشتند، دشمنان شده بودند، همینکه

۱- «مشروح اشعث کندی را نگاه کنید به جلد نهم صفحات ۴۷ تا ۹۴؛ اشعث دائره المعارف بزرگ اسلامی».

ص: ۶۸۲

اردوگاه صفین را ترک کردند سخن حکمیت در میان افتاد و همه در راه با هم مناقشه داشتند، به هم ناسزا می گفتند و تازیانه به یکدیگر می زدند، خوارج می گفتند: ای دشمنان خدا در کار خدای عزوجل سستی کردید و به حکمیت تن دادید، جمعی دیگر می گفتند: از امام خود جدا شدید و جماعتان را پراکنده کردید، و چون علی علیه السلام وارد کوفه شد خوارج با وی نیامدند، به حرور رفتند و دوازده هزار کس از آنها آنجا فرود آمدند، و منادیان ندا داد: سالار جنگ شبث بن ربیعہ تمیمی است و پیشوای نماز عبدالله بن کواشکری و پس از جنگ و فیروزی کار به شوری خواهد بود و بیعت با خدا عزوجل و امر به معروف و نهی از منکر.

هم او گوید وقتی علی علیه السلام به کوفه آمد و خوارج از او جدا شدند شیعیان پیش علی علیه السلام رفتند و گفتند: بیعت دوم؛ به گردن می گیریم، ما دوستان کسی هستیم که با وی دوست باشی، و دشمنان کسی هستیم که با وی دشمن باشی.

علی علیه السلام ابن عباس را نزد خوارج فرستاد که با آنها گفتگو کرد و حضرت نیز شخصاً نزد آنها رفت و پس از حمد خدا گفت: خدایا هر کس در اینجا پراکنده گی آرد در روز رستاخیز با پراکنده گی و هر کس اینجا موجب آشفته گی گردد، در آخرت کور و کر و گمراه باشد.

سپس سؤال کرد پیشوای شما کیست؟ گفتند: ابن کوا علی علیه السلام به او گفت: چرا به مخالفت ما برخاسته اید؟ گفت به سبب حکمیت صفین، علی علیه السلام گفت: شما خوب می دانید که وقتی مصحفها را بالا بردند و شما گفتید دعوت به کتاب خدا را می پذیریم، به شما گفتم من این قوم را بهتر از شما می شناسم، اینها مصحفها را از روی نفاق و درماندگی بالا برده اند، و شما نپذیرفتید و اصرار کردید و با اصرار و پافشاری شما شرط نهادیم که آنچه را قرآن حکم کند بپذیریم و گرنه از حکمشان بیزاریم.

پس از گفتگوی آن حضرت با آنها گروههایی و به قولی همه به کوفه برگشتند. (۱)

اجتماع حکمان

چنانکه از پیش مقرر شده بود علی علیه السلام چهارصد نفر را به پیشوایی شریح بن هانی حارثی و پیش نمازی عبدالله بن عباس و رتق و فتق امور فرستاد که ابوموسی اشعری را همراهی می کردند.

و معاویه نیز عمرو بن عاص را با چهار صد کس از مردم شام روانه دومهالجنبدل کردند که در «آذرخ» جای گرفتند.

وضع همراهان چنین بود که چون معاویه به عمرو پیغام می داد یا نامه می نوشت و دستور می داد فرستاده می آمد و می رفت و هیچ یک از شامیان دخالت نمی کردند و هیچ کس نمی فهمید چه آورد و چه گفت و چه شد اما هر وقت فرستاده علی علیه السلام می آمد پیش ابن عباس می آمدند و از او می خواستند خبر را با آنها در میان گذارد.

ابن عباس به آنها می گفت: چرا تعقل نمی کنید؟ نمی بینید که فرستاده معاویه می آید و می رود و کسی سؤالی نمی کند و حرفی در این باره نمی زند، اما شما هر روز در کنار من به حدس و تخمین می پردازید. (۱)

این وضع مردم شام نسبت به معاویه و مردم عراق نسبت به علی علیه السلام بود. برای یادآوری دیدار ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص را خلاصه می کنیم از یعقوبی، گوید (در دومهالجنبدل در ماه ربیع الاول سال ۳۸ فراهم آمدند. پس عمرو بن عاص ابوموسی اشعری را برای فریب از معاویه نام برد و گفت: او صاحب خون عثمان است و در قریش بزرگوار است. لیکن آنچه منظور نظرش بود نزد [ابوموسی] نیافت، گفت: پس پسر عبدالله ابوموسی گفت: شایسته خلافت نیست، گفت: پس عبدالله بن عمر گفت: او سنت عمر را زنده می کند، اکنون درست گفתי پس علی علیه السلام را خلع کن و من هم معاویه را خلع می کنم، و مسلمانان انتخاب می کنند.

عمرو بن عاص ابوموسی را پیشتر به منبر فرستاد، عبدالله بن عباس خود را به ابوموسی رساند و به او گفت عمرو بن عاص کارش فریبکاری است او را پیش از

۱- . همان، ص ۲۵۸۷.

خود بدار [ابوموسی] گفت: نه ما بر امری اتفاق کردیم.

پس بالای منبر رفت و علی علیه السلام را خلع کرد. سپس عمرو بن عاص بر منبر بالا رفت و گفت: چنانکه این انگشترم در دستم ثابت است، معاویه را پایدار ساختم ابوموسی فریاد زد: ای منافق غدر کردی، همانا مثلث مثل سگ است که اگر بر او حمله کنی نفس می زند و اگر او را واگذاری نفس می زند، عمرو به او گفت همانا مثلث مثل خر است که کتابها باروی است و مردم فریاد کردند، به خدا سوگند دو داور بجز آنچه در کتاب خداست داوری کردند و شرط بر آن دو جز این بود، و

مردان با تازیانه ها یکدیگر را زدند و مردانی موهای دیگران را گرفتند و مردم پراکنده شدند، و خوارج فریاد زدند، حکمی جز برای خدا نیست و گفته شده نخستین کسی که به این سخن فریاد زد، عروه بن ادیه تمیمی بود پیش از آنکه دو حکم مجتمع شوند. (۱)

طبری نیز چنین گوید: (حکمان همدیگر را بدیدند، عمرو بن عاص گفت: ای ابوموسی می دانی که عثمان رضی الله عنه به ستم کشته شد؟

گفت: بله.

گفت: می دانی که معاویه و خاندان او [معاویه] اولیای او هستند؟

گفت: بله.

گفت: خدا عزوجل گفته:

« وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا » (۲)

هر که به ستم کشته شود ولی وی را تسلطی داده ایم، اما در کشتن زیاده روی نکند که او نصرت یافته است.

آنگاه گفت: ای ابوموسی چه مانعی دارد که معاویه را که ولی خون عثمان است به خلافت برداری که خاندان وی در میان قریش چنان است که می دانی اگر

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۹۲.

۲- . سوره بنی اسرائیل، آیه ۳۳.

ص : ۶۸۵

بیم داری، کسان گویند که معاویه را خلیفه کرد که سابقه ای در اسلام ندارد حجت داری که بگویی ولی خون خلیفه مظلوم بود و خونخواه وی سیاست نکو و تدبیر نکو داشت، برادر ام حبیبه همسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود، صحبت پیمبر داشته بود و یکی از اصحاب بود.

آنگاه قدرت به او [به ابوموسی] عرضه کرد و گفت:

اگر معاویه خلیفه شود تو را چنان معتبر کند که هیچ خلیفه دیگر نکرده باشد ابوموسی گفت: ای عمرو، از خدا عزوجل بترس آنچه درباره اعتبار معاویه گفتی، خلافت را به سبب اعتبار به کسی نمی دهند، اگر به مقیاس اعتبار بود از آن خاندان ابرهه الصباح می شد، خلافت از آن مردم دیندار و صاحب فضیلت است اگر می خواستم آن را به معتبرترین قرشی دهم به علی بن

ایبطالب علیه السلام می دادم، اینکه گفתי چون معاویه ولی خون عثمان است این کار را به او بده من کسی نیستم که کار را به معاویه دهم و نخستین مهاجران را واگذارم، اینکه درباره قدرت یافتن من سخن آوردی، به خدا اگر همه قدرت خویش را به من واگذارد، خلافت را به او نمی دهم و درباره حکم خدا عزوجل رشوه نمی گیرم اگر خواهی نام عمر بن خطاب را زنده کنیم [و عبدالله بن عمر را برگزینیم] عمرو بن عاص به او گفت: اگر می خواهی با ابن عمر بیعت کنی چرا با پسر من بیعت نمی کنی که فضیلت و صلاح وی را می دانی؟

ابوموسی گفت: پسر تو مردی درست است ولی تو او را به این فتنه آلوده ای عمرو بن عاص گفت: در خور این کار مردی است دندان دار که بخورد و بخوراند. ابوجباب کلبی گوید: وقتی عمرو و ابوموسی در دوماهالجنبدل روبرو شدند عمرو ابوموسی را در سخن کردن تقدّم می داد. و می گفت: تو یار پیمبر خدا بوده ای و از من بزرگتری، تو سخن کن تا من سخن کنم، و او را عادت داد که در همه چیز از عمرو پیش گیرد، و از همه این کارها مقصودش این بود که وی را پیش اندازد تا او علی علیه السلام را خلع کند و بعد خود تصمیم خود را عملی سازد.

آنها در کار خویش و هدفی که برای آن فراهم آمده بودند نگریستند، عمرو خواست او را با معاویه موافق کند که ابوموسی نپذیرفت، خواست با پسرش موافق کند که نپذیرفت، ابوموسی نیز خواست عمرو را با عبدالله بن عمر موافق

ص : ۶۸۶

کند که نپذیرفت در آخر عمرو به او گفت: بگو رأی تو چیست؟

ابو موسی گفت: رأی من این است که ما این دو مرد را خلع کنیم و کار را در میان مسلمانان به شورا واگذاریم، تا هر که را خواستند برای خود انتخاب کنند، عمرو گفت: رأی درست همین است.

آنگاه میان مردم که فراهم شده بودند آمدند. عمرو گفت: ای ابوموسی با کسان بگو که رأی ما یکی شده و همسخن شده ایم.

ابوموسی به سخن ایستاد و گفت رأی من و رأی عمرو به چیزی قرار گرفته که امیدوارم خدا عزوجل به وسیله آن کار این امت را به صلاح آرد، عمرو گفت راست گفت و نکو گفت. آنگاه گفت: ای ابوموسی پیش آی و سخن کن.

ابوموسی پیش رفت که سخن کند، ابن عباس گفت: وای تو گمان دارم فریبت داده اگر درباره چیزی اتفاق کرده اید، او را پیش انداز که پیش از تو اول او سخن گوید و تو پس از او که عمرو مردی خیانتگر است و بیم دارم که میان خودتان با تو موافقتی کرده است و چون تو اول در میان مردم سخن کنی بعد او با تو مخالفت کند.

گوید: [ابو جباب] ابو موسی مردی کودن بود و گفت: ما اتفاق کرده ایم، و برای اصلاح کار، و جمع پراکندگی، کاری را مناسب دانسته ایم که من و عمرو درباره آن متفق شده ایم.

آنگاه ابوموسی برآمد و حمد خدا و ثنای او کرد و گفت: ای مردم ما در کار این امت نظر کردیم و برای اصلاح کار و جمع

پراکندگی، کاری را مناسب دیده ایم که من و عمرو درباره آن متفق شده ایم، متفق شده ایم که علی علیه السلام و معاویه را خلع کنیم و امت به این کار پردازد، و هر کس از خودشان را که خواستند به خلافت بردارند، [لذا] من علی علیه السلام و معاویه را خلع می کنم، و شما به کار خودتان پردازید و هر که را شایسته می دانید به خلافت بردارید این بگفت و به یک سو رفت پس از آن عمرو پیامد و حمد خدا گفت و ثنای او کرد و گفت: این چیزهایی گفت که شنیدید و یار خویش را خلع کرد، من نیز یار او را خلع می کنم چنانکه خود او خلع کرد، اما یارم، معاویه را برقرار می دارم که او ولی خون عثمان است و خونخواه اوست و از همه کس به مقام وی شایسته تر است.

ص : ۶۸۷

ابو موسی گفت: خدایت توفیق ندهد، چرا خیانت کردی، مثال تو چون سگ است که اگر به او حمله کنی پارس می کند و اگرش واگذاری پارس می کند. عمرو [به ابوموسی] گفت: مثل تو نیز چون خر است که کتابها را حمل کند.

شریح بن هانی به عمرو حمله برد و با تازیانه به سرش زد، یکی از پسران عمرو به شریح حمله برد و با تازیانه او را بزد، مردم برخاستند و آنها را از هم جدا کردند.^(۱)

درنگی در جریان دردناک روزگار صفین

این قسمت از تاریخ اسلام یعنی حرکت امام علی ابن ابیطالب علیه السلام به سوی صفین تا پایان جنگ و پیش آمد داستان حکمت و در همین حال ظهور خوارج دردناک و بلکه از دردناک ترین و تأسف انگیزترین حوادث پس از رحلت پیامبر مکرم است.

معاویه و سپاهش زودتر از علی علیه السلام و همراهانش رسید و محل مناسبی را که دسترسی به آب فرات آسان بود انتخاب کرد و طلایه دار لشکر خود ابوعور را مأمور نگاهبانی و حفظ آبراه کرد، سپاه علی علیه السلام که خسته و تشنه از راه رسیده بودند و به آب نیاز مبرم داشتند، شب را در دشت به سر بردند، عمرو بن عاص به معاویه گفت: این سپاه شمشیر به دست که تشنه نمی مانند، بگذار به آب دسترسی داشته باشند، معاویه می گوید: نه به خدا همانطور که عثمان تشنه مرد بگذار از تشنگی بمیرند.

علی علیه السلام که در اردوی خود می گشت و احتیاج همراهان خود را به آب می دید، و بر خود هموار می کرد، تا فردا که دستور داد به قلب اردوی دشمن زدند و خود را به فرات رسانیدند، معاویه ناچار عقب نشست و اشر جای آنها را گرفت اینک معاویه از عمرو بن عاص می پرسد به نظر تو این مرد مثل ما که آب را به روی او بستیم، او نیز آب را از ما دریغ خواهد کرد، عمرو عاص به معاویه

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۸ تا ۲۵۹۲.

می گوید او برای کاری غیر از این آمده است، برای اطاعت از خود، معاویه کس نزد علی علیه السلام فرستاد و اجازه برداشت آب خواست و پذیرفته شد آیا برای دو سپاه به خصوص سپاه شام این موضوع آنها را به تفکر و انداخت؟ که عدالت در کدام جبهه می باشد؟

وقتی معاویه به سعد وقاص نامه نوشت و او را به خود خواند سعد در جواب نوشت، حداقل تو در شورای خلافت نبودی و علی علیه السلام بود، اگر علی بن ابیطالب علیه السلام در خانه می نشست و خلافت را قبول نمی کرد، ملت عرب دست از وی بر نمی داشت ولو در نقطه ای دور افتاده در یمن زندگی می کرد طلحه و زبیر اگر در خانه نشسته بودند برای آنها بهتر بود، و خداوند ام المؤمنین را نیز پیامرزد و از اعمال او در گذرد.

خبر عکرمه درباره عمار که گفت در ساختن مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر یک از ما یک خشت برمی داشتیم و عمار یاسر دو خشت، پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد و در حالی که خاکها را از لباس او پاک می کرد فرمود: عمار را گروه ستمکار خواهند کشت عمار آنان را به بهشت می خواند و فئه باغیه او را به جهنم دعوت می کند. این حرف در سپاه شام پس از کشته شدن عمار پیچید و معاویه گفت: عمار را آنکه او را به این جنگ آورد کشت نه ما. راویان این خبر را در صفحات پیش خواندید، علاوه بر جماعت بیست و هفت نفر از اصحاب که با اضافه کردن ذوالشهادتین صحابی معروف که بیست و هشت نفر می شوند و گفته اند این خبر از اخبار غیبیه و نشانه نبوت است، علاوه بر اینکه فضیلت عمار را در بردارد تکلیف مردم دو طرف جنگ صفین را مشخص می کند.

سپاه شام در چه خواب عمیقی فرو رفته بودند و همراهان علی علیه السلام، که بعداً فریب قران سر نیزه کردن معاویه و عمرو بن عاص را پذیرا شدند و اختلاف در سپاه خود به وجود آوردند.

فئه باغیه که حتی عبدالله عمر افسوس می خورد که چرا با او نجنگیده است و هنگام وفات گفته است من دریغ می خورم که چرا با فئه باغیه یعنی معاویه و پیروانش جنگ نکردم.

پیش از این ذکر شد که در صفین همراه علی علیه السلام هفتاد نفر از اهل بدر و از

ص : ۶۸۹

کسانی که زیر درخت با پیغمبر بیعت کردند هفتصد مرد و از دیگر مهاجرین و انصار چهارصد کس همراه علی علیه السلام بودند و در لشکر معاویه فقط دو نفر نعمان بن بشیر و مسلم بن مخلد حاضر بودند.

باز این فرمان علی علیه السلام را که عبدالرحمن بن جندب به نقل از پدرش ذکر کرده و در پیش آوردیم برای یادآوری از نظر خواننده می گذرانیم،

گوید: در هر جنگی که همراه علی علیه السلام با دشمن روبرو می شدیم حضرت به ما سفارش می کرد و دستور می داد که: «با این قوم جنگ میندازید، تا آنها با شما جنگ آغازند، که شما به حمد خدای عزوجل حجت دارید و اینکه بگذارید آنها

جنگ را آغاز کنند، خود حجت دیگری است و چون با آنها جنگیدید و هزیمتشان کردید فراری را مکشید، زخمی را بی جان مکنید عورتی را عیان ننمایید، کشته ای را اعضا مبرید، و چون به محل سرپرده قوم رسیدید پرده ای را مدرید، بی اجازه وارد خانه ای نشوید، و چیزی از اموال آنان مگیرید جز آنچه در اردوگاهشان یافته اید، اگر چه به عرضتان ناسزا گویند، و به امیران و صلحای شما بد گویند که جان و نیروی آنها ضعیف است.

این علی علیه السلام که چنین پیروان خود را نصیحت می کند با دغلکاری چون معاویه روبرو می شود که مردمی نادان او را همسنگ علی علیه السلام، و دنیاپرستانی او را برتر می دانند دغلکاری که قرآن را وسیله فریب قرار می دهد و بر نیزه ها آن را بلند می کند.

اصحاب علی علیه السلام به فرماندهی اشتر که لشکرش دشمن را به هم می تابد و خود را تا نزدیک مقر معاویه می رساند، معاویه از ناچاری مأمور خود را با پیغام اینکه جنگ را بس کنید تا گفتگو کنیم که معنی تسلیم را هم در بردارد نزد اشعث خود محور جاه طلب می فرستد و در همان حال به همفکری عمرو بن عاص دنیاطلب برای خدعه دستور می دهد قرآن ها را بر نیزه ها بلند کنید و لشکر عراق را به حکمیت قرآن دعوت کنید و مطمئن است که اشعث دنبال هدف او را خواهد گرفت. و اشعث هم در مقابل علی علیه السلام که می گوید: «اُنْهَا مَكِيدَةٌ وَ لَيْسَ بِهَا اَصْحَابُ قُرْآنٍ مَرْدَمٌ اِنْ فَرِيكَارِي اِسْتِ اِنْهَا اَهْلُ قُرْآنٍ لَيْسَتْ سِيْرَةٌ مِيْ كُنْدٌ وَ بِيْ يَارِي مَعَاوِيَه مِي كُوشِدْ بِا زْ هَم عَلِي عَلِيَه السَّلَام مِي فَرْمَايِد: «اُنْهَا كَادَاكُم وَ ارَادُوا صَرْفَكُم عَنْهُمْ»

ص : ۶۹۰

اینان با شما فربکاری می کنند و می خواهند شما را از خود بازدارند. اشعث به خدا سوگند می خورد که باید پیشنهاد آنها را بپذیری و گرنه ما تو را تسلیم به او می کنیم.

در این حال که میان اشعث کندی و اشتر نخعی دو سردار بزرگ در سپاه علی علیه السلام سخت نزاع می شود، و نزدیک است جنگ با معاویه تبدیل به جنگ در لشکر امام شود، امام در چه وضع جانگدازی قرار می گیرد؟! جز به ناچاری به قطع جنگ و قبول حکمیت تن دهد.

باز وقتی بنا می شود حکم معین کنند معاویه عمرو بن عاص فتنه روزگار و حيله گری بدیل عرب را انتخاب می کند و آنچه علی علیه السلام می کوشد ابن عباس یا اشتر یا دیگری غیر از ابوموسی اشعری را از طرف خود انتخاب کند، باز اشعث و یارانش که فعلاً در سپاه علی اکثریت را دارند می گویند ما فقط ابوموسی اشعری را قبول داریم (که او بی طرف است) و می دانند که او خنک و کودنی است در مقابل عمرو بن عاص مکار.

و چون ناچار او را می پذیرد هنگام نوشتن نامه که عمرو عاص می گوید:

صفت امیرالمؤمنین را از نام علی علیه السلام حذف کنید و دوستان علی علیه السلام مُصْر شدند که باید امیرالمؤمنین را نوشت، و میان یاران علی علیه السلام اشتر و اشعث بر سر اینکه حذف شود یا نشود به نزاعی سخت که منجر به درگیری شد

باز علی علیه السلام گفت: الله اکبر، داستان حدیبیه تکرار می شود، در حدیبیه چون صلحنامه نوشته می شد، نوشتند محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا، بت پرستان قرشی مکه به پیامبر گفتند ما تو را به پیامبری قبول نداریم، و پیامبر فرمود بنویسید محمد بن عبدالله حال هم عمرو عاص قرشی به علی علیه السلام می گوید ما تو را به امیرالمؤمنین بودن قبول نداریم، و همین سرداران سپاه علی «اشعث» از علی علیه السلام می خواهند که امیرالمؤمنین را از جلو نام خود حذف کند، چون بین اشعث و پیروانش و اشتر و اصحاب علی علیه السلام نزاع و زد و خورد با تازیانه رخ می دهد و نزدیک است به کارزار بکشد علی علیه السلام به پیروی از پیامبر در حدیبیه می گوید بنویسید علی ابن ابیطالب.

و پس از نوشتن نامه، اشعث نامه حکمیت را به دست می گیرد و در سپاه

ص: ۶۹۱

می گردد و آن را می خواند و مردم را به تسلیم دعوت می کند و تندروان پیروان علی علیه السلام را مانند عروه بن ادیه برمی انگیزد تا آنجا که عروه گفت شما مردم را در کار خدا حکم می کنید حکمیت خاص خداست و عده ای معتنا به از سپاه علی علیه السلام را با خود همراه و با شعار حکمیت خاص خداست (لا حکم الا لله) اعلام جنگ کردند و از سپاه علی علیه السلام جدا شدند.

هر چه علی علیه السلام فرمود مگر هنگام جنگ و آنگاه که به پیروزی نزدیک شده بودیم من شما را به ادامه جنگ نمی خواندم و شما می گفتید ما حکم قرآن را می پذیریم و نمی توانیم آن را رد کنیم، و می خواستید مرا که مخالف قبول حکمیت بودم تحویل دشمن دهید، جواب آنان این بود که ما اشتباه کردیم و اینک توبه.

در صفحات پیش خواندید که طبری از قول عماره بن ربیعہ گفت: وقتی (سپاه) با علی علیه السلام از کوفه سوی صفین می رفتند همه با هم دوستان و یاران یکدل بودند و چون از صفین به کوفه بازمی گشتند دشمنان که همه در راه با هم مناقشه و نزاع داشتند و به هم ناسزا می گفتند و با تازیانه به جان هم افتاده بودند.

خوارج می گفتند سستی کردید و حکمیت را پذیرفتید، در حالی که خود آنها پیشقدم قبول حکمیت شدند و می گفتند ما نمی توانیم حکم قرآن را که به آن دعوت شده ایم نپذیریم، هر چه علی علیه السلام کوشید و فریاد کرد که این قرآن بر نیزه ها کردن فریبکاری است خصم زبون شده است و راه فرار می جوید، همین خوارج و اشعث نابکار و پیروان کنده او می گفتند: چگونه حکم قرآن را نپذیریم چاره جز تسلیم در برابر حکم قرآن نداریم.

در دومهالجنبدل که ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص برای تعیین تکلیف با هم مشورت و رایزنی می کردند هر پیغام آور از جانب معاویه نزد عمرو می آمد و می رفت، مردم شام یک کلمه نمی گفتند که پیغام آور چه می خواست و چه گفت و چه کرد، اما اگر از جانب علی علیه السلام فرستاده ای می آمد، همه می خواستند از خبر آگاه شوند و پیچ و پچ و حدس و گمان و تخمین بود که همه جا را فرا می گرفت.

وقتی ابوموسی به منبر رفت و علی علیه السلام را خلع کرد و عمرو به منبر برآمد و معاویه را ثابت و پایدار معرفی کرد، مردم به

جان هم افتادند، و یکدیگر را با تازیانه می زدند، و خوارج در کار خود اصرار ورزیدند.

ص : ۶۹۲

خدا داند و بس که علی علیه السلام در این کشاکشها چه می کشید و چه رنجی را تحمل می کرد، رنجی که قرنهایست در قلب شیعیان او متلاطم است، رنجی که تا ورود بر سر حوض التیام پیدا نخواهد کرد.

اینها درد دل‌های علی علیه السلام و شیعیان اوست که از روزگار اشتر و جنگ صفین تا امروز ما را به خون دل خوردن مشغول داشته است.

و هنوز آن مجری سراپا تقصیر کانال ماهواره ای چون می خواهد از معاویه نام ببرد می گوید: حضرت معاویه و چون مطلب به حقانیت علی علیه السلام می رسد و همه راه ها بر او بسته می شود می گوید: اگر علی علیه السلام حقی داشت و پیامبر او را از جانب خدا برگزیده بود می باید برای احقاق حق خود می ایستاد و کشته می شد؟! کاری که ابن ملجم مرادی کرد.

خوارج و جنگ نهروان

یعقوبی جریان خوارج را مختصر کرده است و اصحاب خوارج را ابتدا هشت تا دوازده هزار می گوید و پس از خطبه ای که علی علیه السلام برای دفاع از خود و برگرداندن آنها به جمع پیروانش ایراد می فرماید، و خلاصه می کند که اصحاب خوارج بازگشتند و جز چهار هزار نفر نماندند که جنگ با آنان بازوال خورشید مغلوبه شد و به اندازه دو ساعت از روز ادامه داشت که همگی کشته شدند و جز کمتر از ده نفر جان بدر نبردند و از اصحاب علی علیه السلام نیز کمتر از ده نفر کشته شدند و این جنگ (نهروان) در سال ۳۹ روی داد.^(۱)

مسعودی هم کمی مشروح تر گوید: چهار هزار کس از خوارج فراهم شدند و با عبدالله بن وهب راسبی بیعت کردند و به مداین رفتند و عبدالله بن خباب را که در آنجا از طرف علی علیه السلام حکومت داشت کشتند و سر او را بریدند و شکم زنش را که آبستن بود دریدند و زنان دیگری را نیز کشتند.

علی علیه السلام که با سی و پنجهزار از کوفه بیرون شده بود و ده هزار کس هم از

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۹۷.

ص : ۶۹۳

طرف ابن عباس حاکم بصره به او پیوست و حضرت در خطبه ای قصد خود را جنگ با قاتلان مهاجر و انصار و عهدشکنان و بی دینان اعلام و فرمود آنها از خوارج مهم ترند چون در پی قدرت به دست آوردن و جنگ با شما هستند اما قوم گفتند: اول خوارج و حضرت سوی آنها رفت تا به نهروان رسید و حارث بن مره عبدی را به رسالت پیش آنها فرستاد، اما آنها حارث را کشتند و کس پیش علی فرستادند که اگر از قبول حکمیت توبه و اقرار کنی که کافر شده بودی با تو بیعت می کنیم و گرنه ما

را رها کن تا پیشوایی برای خودمان انتخاب کنیم که از تو بیزاریم، علی علیه السلام پیش آنها فرستاد که قتله برادران مرا پیش من فرستید که آنها را به قصاص برسانیم و آنگاه شما را رها می کنیم. شاید خدا دلهای شما را بگرداند، جواب دادند ما همه قتله یاران تو هستیم و همگی خون آنها را حلال می دانیم و در قتل آنها شریک بوده ایم.

علی علیه السلام فرمود به طرف این قوم حرکت کنید که به خدا جز ده نفر جان به در نخواهند برد دو گروه در مقابل هم صف بستند، علی علیه السلام شخصاً نزدیک آنها به سخن ایستاد و به بازگشت و توبه دعوتشان کرد اما نپذیرفتند و تیر سوی یاران وی افکندند، یاران علی علیه السلام به حضرتش گفتند تیر می اندازند گفت: «دست نگه دارید» این سخن را سه بار تکرار کرد، تا مردی را کشته و آغشته به خون آوردند و علی علیه السلام گفت اینک جنگ با آنها رواست، به آنها حمله کنید، ابویوب انصاری زید بن حصین را کشت و عبدالله بن وهب، و حرقوص بن زهیر سعدی و همه افراد خوارج کشته شدند که از آن قوم که چهار هزار کس بودند جز ده نفر جان به در نبردند.

علی علیه السلام همه چیزهایی را که در اردوی خوارج بود جمع کرد و اسلحه و دواب را میان مسلمانان تقسیم کرد، و دیگر چیزها را با غلام و کیز به کسان آنها پس داد.

علی علیه السلام در خطابه ای گفت: خدا به شما پیروزی داد، اکنون به فوریت به سوی دشمن اصلی حرکت کنید. گفتند: ای امیرمؤمنان شمشیرهای ما کند شده و تیرهایمان تمام و سر نیزه ها افتاده بگذار تا نیرو بگیریم و با لوازم کافی مجهز شویم کسی که این سخن در میان انداخت اشعث بن قیس کندی بود و علی علیه السلام

ص: ۶۹۴

[ناچار] در نخیله اردو زد. (۱)

خوارج و جنگ نهروان به گزارش طبری

خلاصه جریان پیدایش و جنگ نهروان را از قول یعقوبی و مسعودی خواندیم، اما چون جریان بعد از حکمیت ابوموسی و عمرو بن عاص نکاتی را در بردارد که دانستن آنها مفید و گاه برای یک جوینده حقیقت ضروری است خواننده را به اخبار این جریان از قول طبری جلب می کنیم، و باز یادآور می شویم که از طبری نیز خلاصه و اهم مطالب را می آوریم چون پاره ای از اخبار او هم غیر ضروری و گاه تکراری می باشد و نیز خطابه های حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه موجود و در دسترس می باشد می خوانیم از طبری که گوید:

وقتی حکمیت به سر رفت و علی علیه السلام از صفین بازگشت، در اثنای بازگشت خوارج از او جدا شدند و چون به رود نهروان رسیدند آنجا بماندند، و علی علیه السلام با کسان دیگر وارد کوفه شد، و خوارج در حرورا جای گرفتند، علی علیه السلام عبدالله بن عباس را نزد آنها فرستاد که باز آمد و کاری نساخته بود، علی علیه السلام خود برفت و با آنها سخن کرد که در میانه وفاق آمد و وارد کوفه شدند، در همین حال یک نفر نزد علی علیه السلام آمد و گفت: این افراد می گویند که: تو نزد ایشان از کفر خویش بازگشته ای علی علیه السلام هنگام نماز ظهر به سخن ایستاد و از گفته خوارج یاد کرد و از آن انتقاد

کرد که از اطراف مسجد افرادی برجستند و حکمیت خاص خداست گفتند: و یکی از آنها پیش آمد و آیه «و لقد اوحی» را خواند و علی علیه السلام نیز آیه «فاصبران وعدالله را خواند، پس از این خوارج همدیگر را بدیدند و در خانه عبدالله بن وهب راسبی جمع شدند، و عبدالله پس از حمد و ثنای خداوند گفت: کسانی که به رحمان ایمان دارند و مطیع حکم قرآنند نباید به دنیا خشنود و از امر به معروف و گفتن حق فرومانند که در روز رستاخیز زیان بینند. بیایید به عنوان اعتراض بر این بدعتهای گمراهی زای از این جا که مردمش ستمگرند به یکی از

۱- . مسعودی، ج ۱، ص ۷۶۵ و ۷۶۶.

ص : ۶۹۵

ولایات جبال یا یکی از این شهرهای دیگر رویم.

حرقوص بن زهیر نیز گفت: بهره وری از این دنیا اندک است و جدایی از آن نزدیک زینت و رونق دنیا شما را به زندگی علاقمند نکند و از طلب حق و اعتراض به ستم باز ندارد که خدا یار پرهیزکاران است.

حمزه بن سنان اسدی هم گفت: ای قوم رأی درست همین است که شما دارید کار خویش را به دست یکی از خودتان بسپارید که باید ستونی داشته و پرچمی که اطراف آن باشید و سوی آن روید، سالاری خود را به زید بن حصین طایی عرضه کردند، پذیرفت به حمزه بن سنان و شریح بن اوفی عبسی عرضه کردند که نپذیرفتند، به عبدالله بن وهب راسبی عرضه کردند که گفت: «بیارید! به خدا از ترس مرگ از سالاری نمی گذرم اما به سبب علاقه به دنیا نیست که آن را می پذیرم. ده روز از شوال رفته بود که با عبدالله بیعت کردند او را ذوالثغفات می گفتند: [که پیشانی او پینه بسته بود از کثرت نماز].

چون خوارج از کوفه برون شدند، یاران و شیعیان علی علیه السلام پیش وی آمدند و با او بیعت کردند، و گفتند: با هر که دوستی کنی دوست خواهیم بود و با هر که دشمنی کنی دشمن او، علی علیه السلام پیروی از سنت پیمبر را شرط کرد.

چون خوارج قیام کردند، ابوموسی سوی مکه گریخت، و علی علیه السلام ابن عباس را به بصره باز فرستاد و در کوفه به سخن ایستاد و گفت: حمد خدای، اگر چه روزگار بلیه سخت و حوادث بزرگ آرد، شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیمبر خداست، اما بعد عصیان موجب حسرت است و سبب ندامت، درباره این دو مرد و این حکمیت دستور خویش را با شما گفتم و رأی خویش را وانمودم بدانید که این دو مرد که به حکمیت انتخابشان کرده بودید حکم قرآن را پشت سر افکندند و چیزی را که قرآن باطل کرده بود جان دادند و هر کدامشان برون از هدایت خدا تابع هوس خویش شدند، و بی حجت روشن و سنت روان حکم کردند و در حکم خویش اختلاف کردند و هیچ کدامشان به راه صواب نرفتند، و خدا و پیمبر خدا و مؤمنان پارسا از آنها بیزارند، آماده شوید و مهیای حرکت سوی شام باشید و ان شاء الله روز دوشنبه سوی اردوگاه خویش روید، و چون فرود آمد به خوارج که نزدیک رود نهروان بودند

ص : ۶۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

«از بنده خدا علی، امیرمؤمنان به زیدبن حصین و عبدالله بن وهب و کسانی که با آنهایند.

اما بعد این دو مرد که به حکمیت آنها رضایت دادیم مخالفت کتاب خدا کردند، و بدون هدایت خدا تابع هوسهای خویش شدند و مطابق سنت عمل نکردند و حکم قرآن را روان نداشتند و خدا و پیمبر و مؤمنان از آنها بیزارند وقتی این نامه من به شما رسید بیایید که ما سوی دشمن خویش و دشمن شما می رویم و بر همان کاریم که نخستین بار بودیم.»

در جواب وی نوشتند:

اما تو به خاطر پروردگارت خشم نیاورده ای، بلکه به خاطر خودت خشمگین هستی اگر به کفر خویشتن شهادت دهی و به توبه گرایی در کار فیما بین خودمان و تو بنگریم و گرنه به تو اعلام جنگ می کنیم که خدا خیانتکاران را دوست ندارد.

وقتی علی علیه السلام مکتوبشان را خواند از آنها مأیوس شد و چنان دید که رهاشان کند و با کسان سوی مردم شام رود و با آنها برای جنگ روبرو شود[لذا] به پنا ایستاد و حمد خدا گفت و ثنای او کرد، سپس گفت: هر که جهاد در راه خدا را واگذارد و در کار وی نفاق کند بر لب هلاکت باشد، مگر آنکه خدا به کرم خویش وی را دریابد، از خدا بترسید و با دشمن خدا که می خواهد نور خدا را خاموش کند بجنگید، تا خطاکاران گمراه ستمگر بدکار که قرآن نخوانند و فقه دین ندانند و علم تأویل ندارند و چندان سابقه در اسلام ندارند که شایسته این کار باشند بر سر کار نیایند که اگر خلیفه شما شوند با شما چون خسرو و هرقل عمل کنند، آماده شوید و مهیای حرکت سوی دشمنان مغربی خویش باشید کس پیش برادران بصری شما فرستاده ایم که سوی شما آیند و چون بیامدند و فراهم شدند روانه شویم ان شاءالله که جز به وسیله خدا توان و نیرویی نیست و چنان بود که از عربان کوفه پنجاه و هفت هزار کس آمده بودند با جمعی از وابستگان و غلامان و سه هزار و دویست کس هم از مردم بصره بودند که جمعاً شصت و پنج هزار و دویست نفر بودند.

ص: ۶۹۷

علی علیه السلام خبر یافت که کسان می گویند: بهتر بود ما را به مقابله این حروریان می برد و از آنها آغاز می کردیم. و چون از اینان فراغت می یافتیم به سوی منحرفان می رفتیم پس میان کسان باز به سخن ایستاد و گفت پس از حمد و ثنای باری تعالی شنیده ایم گفته اند بهتر بود امیرمؤمنان ما را به سوی خوارج می برد که بر ضد وی قیام کرده اند و از آنها آغاز می کردیم چون از اینان فراغت می یافتیم سوی منحرفان می رفتیم اما به نظر ما گروه دیگر غیر از این خوارج مهمتر است، گفتگوی اینان را بگذارید و سوی جمعی روید که با شما می جنگند که ملوک جبار شوند و بندگان خدا را بندگان خویش کنند.

کسان از هر سوی بانگ زدند که ما به فرمان توایم، ای امیرمؤمنان ما را به هر سوی که خواهی ببر ما گروه یاران تو، با هر که

دشمنی کنی دشمنی کنیم و با هر که مطیع تو باشد همدلی کنیم، ما را سوی دشمنان خود ببر هر که و هر کجا باشد که ان شاء الله زحمت کمی عده و سستی همت پیروان نخواهی داشت. (۱)

طبری از قول حمید بن هلال گوید: خارجه که از بصره روان شده بود در ساحل رود به یاران خویش رسید جمعی از (این خوارج) برفتند و به یکی برخوردند که زنی را سوار بر خر همراه داشت سوی وی رفتند و تهدید کردند و گفتند کیستی؟ گفت من عبدالله پسر خبابم که یار پیمبر خدا بود (او که ترسیده بود و جامه اش از دستش افتاده بود) جامه خود را برداشت گفتندش: ترسیدی؟ گفت آری، گفتند بیم مدار حدیثی از پدر خویش بیار که از پیمبر خدا شنیده باشد که شاید ما را سود دهد.

گفت پدرم به نقل از پیمبر خدا حدیثی به من گفت که فتنه ای خواهد بود که در اثنای آن دل مرد نیز بمیرد، چنانچه تنش میمیرد که به شب مؤمن باشد و صبحگاه کافر شود و صبحگاه کافر باشد و به شب مسلمان شود، گفتند همین حدیث را می خواستیم، تو درباره ابوبکر و عمر چه می گویی؟ عبدالله ثنای آنها گفت، گفتند درباره عثمان در اول و آخر خلافتش چه می گویی؟

۱- طبری، ج ۶، ص ۲۶۰۳ تا ۲۶۰۴.

ص: ۶۹۸

گفت در اول و آخر بر حق بود.

گفتند درباره علی علیه السلام پیش از حکمیت و پس از آن چه می گویی؟

گفت: او خدا را بهتر از هر کس می شناسد و در کار دینش محتاط تر است و بصیرتش بیشتر.

گفتند: تو پیروی هوس می کنی و کسان را به سبب نامهایشان دوست داری نه اعمال آنها، به خدا طوری تو را بکشیم که هیچ کس را نکشته باشیم.

آنگاه وی را بکرفتند و دست و پایش را بستند و با زنش که آبستن و نزدیک به وضع حمل بود زیر نخلی باردار بردند که خرمایی از آن بیفتاد که یکی از خوارج آن را گرفت و در دهان نهاد دیگری از آنان به او گفت: به ناروا و بی پرداخت بها می خوری که از دهان انداخت، و شمشیر خویش را گرفت، ابن خباب گفت من مسلمانم و بدعتی در اسلام نیاورده ام، و شما به من گفتید: مترس و این امان بود.

او را نشانند و نزدیک رود سرش را در مقابل زنش بریدند که خونس در آب ریخت و به طرف زن رفتند که گفت من یک زنم مگر از خدا نمی ترسید؟ که در حال شکمش را دریدند و سه زن دیگر از قبیله طی و ام سنان صداوی را نیز کشتند.

علی علیه السلام و مسلمانانی که با وی بودند از رفتار خوارج خبر یافتند که عبدالله بن خباب را کشته و متعرض کسان شده

اند، علی علیه السلام حارث بن مره عبدی را فرستاد که برود و کار آنها را ببیند و واقع حال را برای او بنویسد و واقع حال را برای او بنویسد و حقیقت را مکتوم ندارد. حارث برفت تا به نهروان رسید که از آنها پرسش کند، اما قوم سوی او رفتند و خونس بریختند امیرمؤمنان و کسان خبر یافتند و پیش امیرمؤمنان گفتند: چرا این کسان را پشت سر ما می گذاری که بر اموال و عیال ما مسلط شوند؟ ما را به طرف این قوم بر و چون از کار آنها فراغت یافتیم سوی دشمنان شام می رویم.

علی علیه السلام کس پیش خوارج فرستاد که قاتلان یاران ما را تسلیم کنید که به قصاص رسانیم و کاری با شما نداریم تا با مردم شام تلاقی کنیم، شاید (در این مدت) خدا دل‌های شما را بگرداند و به وضعی بهتر از این برسید که اکنون دارید.

ص : ۶۹۹

خوارج کس فرستادند که همه ما قاتلان آنها هستیم و همگی خون آنها را حلال می دانیم قیس بن سعد بن عباد به خوارج گفت: بندگان خدا خون بهای ما را بدهید و به راهی که از آن بیرون شده اید بازگردید و با ما به جنگ دشمن ما و خود بیایید، شما کاری شکفت کرده اید، که به مشرک بودن ما شهادت داده اید، شرک ستمی بزرگ است، شما خون مسلمانان را ریخته اید و مشرکشان پنداشته اید.

عبدالله بن شجره سلمی گفت: حق برای ما روشن شده پیرو شما نمی شویم مگر یکی را چون عمر بیارید.

قیس بن سعد گفت: در میان خودمان کسی را همانند علی علیه السلام نمی شناسیم؟ شما را به خدا خودتان را به هلاکت میندازید، که می بینیم فتنه بر شما چیره شده است.

ابویوب خالدین زیدانصاری نیز با آنها سخن گفت گفت بندگان خدا ما و شما به یک حالت بودیم، بر سر چه با ما می جنگید.

علی علیه السلام نیز به خوارج نهروان گفت: ای مردم نفسهایتان مخالفت با حکمیت را به شما خوش وانموده است، اما شما خود آغاز کردید و خواهان آن شدید، من مخالف بودم و به شما گفتم که آن قوم از روی نفاق و خدعه خواهان حکمیت قرآن شده اند، اما شما نپذیرفتید و مخالفت کردید و به نافرمانی از من، اصرار کردید که من به ناچار رأی شما را گرفتم، به خدا شما گروهی سبکسر و کم خریدید، بی پدرها، من مرتکب حرامی نشده ام و شما را به غفلت نیفکنده ام و چیزی از این کار را از شما پنهان نداشته ام این کار مسلمانان بود که همسخن شدید که دو تن را انتخاب و ما تعهد گرفتیم که مطابق مندرجات قرآن حکمیت کنند و از آن تجاوز نکنند، اما از راه بدر شدند و حق را که عیان می دیدند رها کردند و دل به خطا دادند، از سوء تدبیر و قضاوت ناصواب ما از آنها پیمان گرفته بودیم که به عدالت حکم کنند و مدافع حق ما باشند و چون از راه حق بگشته اند و مرتکب خطا شده اند، حجت با ماست.

شما معلوم کنید چرا جنگ با ما و جدایی از جماعتمان را روا می دارید. چرا شمشیرهایتان را به دوش نهاده اید و راه کسان را می بندید و گردنشان را می زنید؟ و خونشان را می ریزید؟ که این خسرانی عیان است. به خدا اگر بر سر این کار

مرغی را بکشید خدا خونش (کشتنش) را روا ندارد چه رسد به انسانی که کشتنش به نزد خدا حرام باشد. خوارج بانگ آرایش دادند.

علی علیه السلام پرچم امانی به دست ابویوب انصاری داد و به خوارج بانگ زد که هر کس از شما سوی این پرچم آید و کس نکشته باشد و راه نبسته باشد در امان است، و هر کس از شما که سوی کوفه یا مداین رود و از این جماعت برون شود در امان است، که ما پس از آنکه قاتلان برادران خویش را بکشیم نیازی به ریختن خون شما نداریم.

قروهبن اشجعی گفت: به خدا نمی دانم برای چه با علی علیه السلام جنگ می کنیم؟ رأی حسن اینست که بروم تا درباره جنگ با او یا پیروانش بصیرت یابم و با پانصد سوار برفت و در بند نیجین و دسکره جای گرفت. دسته دیگری به طور پراکنده برفتند و در کوفه جای گرفتند، در حدود یکصد کس نیز به علی علیه السلام پیوستند، همه جمع خوارج چهارهزار کس بود، و آنها که با عبدالله و هب بجا ماندند دو هزار و هشتصد بودند که به طرف علی علیه السلام هجوم بردند... و بانگ زدند: پیش به سوی بهشت! و حمله بردند سواران پیش روی پیادگان بودند، سواران مسلمان مقاومت نیارستند که حمله خوارج سخت بود و به دو گروه شدند، گروهی به سمت راست و گروهی به سمت چپ سوی پیادگان تاختند و با نیزه و شمشیر حمله بردند که چیزی نگذشت که به خاکشان ریختند سالار سواران خوارج که نابودی را معاینه دید بانگ زد فرود آید که همه فرود آمدند اما هنوز به زمین جانگرفته بودند که اسودبن قیس و سواران علی علیه السلام در مدتی کوتاه نابودشان کردند. (۱)

علی علیه السلام بر کشتگان گذر کرد و گفت: تیره روزها! آنکه فریبتان داد زیانتان زد گفتند: ای امیرمؤمنان چه کسی فریبتان داد.

گفت: شیطان و نفس های بد به آرزوهای فریبا که معاصی را زیبا نمود، و امیدوار ساخت که غلبه خواهند کرد.

۱- . طبری، ج ۶، ص ۲۶۱۰ و ۲۶۱۱.

جستجو کردند و کسانی را که رمقی داشتند و چهارصد کس یافتند به دستور علی علیه السلام آنها را به عشیره هاشان دادند و گفت: ببرید و علاجشان کنید و چون به شدند به کوفه بیارید و آنچه را در اردوگاه بود برگیرید و بیاورید.

گوید: سلاح و مرکب و لوازم جنگ را میان مسلمانان تقسیم کرد و دیگر لوازم و غلام و کنیز را به صاحبانش رد کرد. (۱)

وقتی علی علیه السلام از کار خوارج نهروان فراغت یافت، حمد و ثنای خدا به جا آورد و گفت: خدا با شما نیکویی کرد و ظفر نمایان داد. حال بی تأخیر سوی دشمن روان شوید.

گفتند: ای امیرمؤمنان تیرهایمان تمام شده و شمشیرهایمان کند گردیده، و سر نیزه ها افتاده سوی شهرمان بازگردان که لوازم

بهرتر آماده کنیم، شاید امیرمؤمنان جای کشتگان ما را پر کند، که به کار دشمن بهتر توانیم پرداخت.

کسی که این سخن گفت اشعث بن قیس بود.

علی علیه السلام پیامد تا به نخيله رسید و کسان را گفت: در اردوگاه خویش بمانند و خویشتن را برای جهاد آماده کنند. تا سوی دشمن حرکت کنیم.

گوید: کسان چند روزی در اردوگاه بودند و رفته رفته نهانی رفتند و وارد شهر شدند به جز تعدادی از سران قوم، و اردوگاه خالی ماند، چون علی علیه السلام این را دید وارد کوفه شد و رأی او درباره حرکت سوی دشمن بشکست.

زیدبن وهب گفته است: علی علیه السلام با کسان سخن کرد و این نخستین بار بود که بعد از جنگ نهروان به سخن ایستاد، و گفت:

«ای مردم! برای حرکت به سوی دشمن که پیکار با وی مایه تقرب و راه یافتن به خداست، آماده شوید، کسانی که در راه حق سرگردانند، و از کتاب به دور، و از دین وامانده، در طغیان کورکورانه می روند و در ورطه ضلالت غوطه می خورند، هر چه می توانید از نیرو و اسب بر ضد دشمن مهیا کنید؛ به خدا تکیه کنید که خدا فقط تکیه گاه است و یاور.»

۱- . همان، ص ۲۶۱۴.

ص : ۷۰۲

اما مردم نه حرکت کردند و نه آماده شدند روزی چند آنها را وا گذاشت و چون از حرکت کردنشان نومید شد سران و بزرگان قوم را پیش خواند و پرسید چه رأی دارند و موجب انتظارشان چیست؟

گروهی تعلل کردند و گروهی به رفتن نارضا و آمادگان اندک پس در جمع آنها به سخن ایستاد و گفت:

«بندگان خدا سبب چیست که وقتی می گویمتان حرکت کنید به زمین می چسبید، مگر به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید و به جای عزت به ذلت و زبونی رضایت داده اید، چرا وقتی به جهاد دعوتتان می کنم، چشمانتان می گردد؟ گویی به حال مرگید! گویی دلها تان آشفته است که نمی فهمید و چشمانتان بسته است که نمی بینید! خدا خوبتان کند که به هنگام فراغت شیران بیشه اید، اما وقتی به جنگ دعوت شوید روبهان گریزانید، شما معتمدان من نیستید، خوشکامگان شبید، نه سوارانید که حمله را به کار آید و نه دلیرانید که تکیه گاه باشید چه بدجنگاورانید با شما خدعه کنند اما کاری نکنید از دیارتان بکاهند و تعرض نکنید کسان از شما غافل نمانند، اما شما غافل و بی خبرید، جنگاور، بیدار دل است و خردمند، هر که بی حرکت ماند قرین ذلت شود، جدل کنان مغلوب شوند، و مغلوب پایمال شود و هستی باخته، سپس گفت: اما بعد مرا بر شما حقی هست و شما را بر من حقی هست، حق من بر شما نیکخواهی است مادام که با شما باشم و تقسیم غنیمت و تعلیمتان که نادان نمائید و ادب آموختنتان که دانا شوید حق من از شما این است که حق بیعت بگذارید، و در حضور و غیاب نیکخواه

من باشید، و چون دعوتتان کنم بپذیرید، و چون دستورتان دهم اطاعت کنید، از آنچه خوش ندارم بر کنار مانید و به آنچه می‌خواهم باز آیید تا به آنچه می‌جوئید برسید و آنچه را آرزو دارید بیابید. (۱)

پس از جنگ‌های جمل و صفین و نهروان دردآورترین روزهای خلافت ظاهری امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است که یکی پس از دیگری آشکار گردید.

۱- همان، ص ۲۶۱۶-۲۶۱۷.

ص: ۷۰۳

از یک سو بیعت کنندگان به سستی و راحت طلبی گرویدند و از کارها و مشکلاتی که در پیش بود و آن حضرت تصمیم به رفع و دفع آنها داشت شانه خالی می‌کردند.

و از سوی دیگر بازمانده‌های خوارج و تبلیغات سوء آنها هر روز در گوشه‌ای مشکلی به وجود می‌آورد.

و از طرف دیگر معاویه با ارسال گروه‌هایی برای کشتار و غارت پیروان علی علیه السلام که در سرتاسر عربستان و ایران پراکنده بودند جان و مال مسلمانان را هدف قرار داده بود و از هیچ جنایتی دریغ نمی‌داشتند.

چه بازمانده‌های خوارج و چه فرستاده‌های معاویه با شیخون به هر جا که مطمئن شده بودند که از سپاه و مدافع خالی است یا به تعدادی که قلع و قمع آنها میسر است یورش می‌بردند و با قتل عام و کشتن مرد و زن و بچه و غارت بود و نبودشان رعب و وحشتی ایجاد کردند که علی علیه السلام را به ایراد خطبه‌ها و نامه‌های جانسوز و دردآور وامی‌داشت.

بعد از جریان حکمیت که مردم شام با معاویه بر خلافت بیعت کردند او جاسوسان و مأمورین خود را به سرتاسر حوضه حکومت علی علیه السلام فرستاد که هم اطلاع از وضع مردم و مسلمانان نسبت به علی علیه السلام، معاویه را آگاه می‌کردند و هم با پخش دینار و درهم و طلا و نقره هر کس را که امیدی به خرید او بود با خود همراه و در صفوف یاران علی علیه السلام رخنه و با ایجاد دو دستگی و شک و تردید مردم را از هر اقدام مفیدی که علی علیه السلام در نظر داشت و می‌داشتند، مسلمانان با شایعات انجمنهای خود را گرم می‌کردند و از هر اقدام مفیدی باز می‌ماندند، تا آنجا که در آن سخنرانی که با سلونی قبل از آن تفقدونی شروع کرد با این جمله‌ها سخن خود را پایان برد: «آگاه باشید! که بزودی پس از من به خواری فراگیر و شمشیر کشنده و استبداد زشتی که ستمکاران آن را بر شما سستی قرار دهند برخورد کنید، انجمنهای شما را پراکنده و چشمهای شما را بگریانند و ناداری را به خانه‌های شما درآورند و به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد،

ص: ۷۰۴

خدا نراند کسی را مگر آن کس را که ستم کند.» (۱)

معاویه بن ابی سفیان عمرو بن عاص را بر حسب شرطی که با او کرده بود با لشکری عظیم از شامیان به سوی مصر فرستاد، و با

محمد بن ابی بکر فرماندار علی علیه السلام بر مصر روبرو شد جنگی نابرابر که جمعی از یمنی ها و مصریهای مخالف علی علیه السلام نیز به کمک عمرو بن عاص آمدند و محمد با اینکه سخت با آنها جنگید، نتوانست حمله های آنها را دفع کند و ناچار کناره گرفت و گویند پسر حدیج کندی او را تعقیب و گرفت و کشت و او را در میان مردار خری نهادند و آتش زدند.

این خبرها یعنی لشکرکشی عمرو بن عاص به مصر و یاری کردن بعض مصریها و یمنی ها او را و ضعف صف محمد بن ابی بکر به علی علیه السلام رسید و فوراً اشتر را با نامه ای به این مضمون به سوی مصر فرستاد به مردم مصر نوشت:

«من شمشیری از شمشیرهای خدا را به سوی شما فرستادم که نه ضربت آن خطا دارد و نه تیر آن کند می شود اگر شما را فرمان کوچ داد کوچ کنید و اگر فرمان ماندن بمانید، که او جز به فرمان من پیشروی و عقب نشینی نمی کند.»

معاویه که جاسوسان او همه جا را در می نوردیدند خبر را به او رسانیدند و دانست که مردم مصر به اشتر خواهند گروید و کار عمرو بن عاص سخت خواهد شد، زهری کشنده را برای عمرو عاص فرستاد و او زهر را توسط جاسوسان و مریدان خود به مردی «خانسار» نام دادند که به غسل آمیخت و به رسم پذیرایی به اشتر خوراند و اشتر در دم در وادی قلزم شهید شد.

و چون این خبر به حضرت رسید سخت بر آن دو بی تابی کرد.

در همین حال خریث از طایفه بنی ناجی با یاران خود در کوفه به ناگاه شمشیر کشیدند و نابه هنگام مردمی را که هیچ آمادگی و آگاهی نداشتند کشتند و از کوفه بیرون شدند و در همین حال معاویه نعمان بن بشیر را بر غارت عامل علی علیه السلام در عین التمر فرستاد و علی علیه السلام از مردم برای یاری کمک طلبید اما کندی کردند و

۱- . یعقوبی، ج ۲، ص ۹۸.

ص : ۷۰۵

بیرون نیامدند باز او به سخن ایستاد و گفت: «ای مردم کوفه آیا هرگاه دسته ای از مردم شام به شما روی آورند هر یک از مردان شما در خانه اش را خواهد بست و چون سوسمار و کفتار زبون به لانه اش می خزد و پنهان می شود؟ اف بر شما باد که چه گرفتار شما شده ام، چه هنگامی که راز خود را بر شما آشکار می کنم، و چه وقتی که شما را برای مدد می خوانم شما نه برادری می کنید هنگام راز گفتن و نه آزاد مردانی هستید در وقت ملاقات و برخورد.»

باز ضحاک بن قیس از عاملان غارت معاویه بر قطقطنه تاخت و عمرو بن عمیس بن مسعود، عامل علی را کشت خبر به علی علیه السلام رسید به خطبه ایستاد و فرمود:

«ای مردم کوفه به سوی لشکری از خود که مصیبت دیده و کشتار داده به سوی پسر صالح عمیش بیرون روید او را یاری و از خود دفاع کنید و با دشمن بجنگید.»

اما، اما به سخن امام گوش ندادند و اطاعت و فرمانبرداری نکردند و چنان دلش را به درد آوردند که باز فرمود:

ای مردم عراق دوست می داشتم که به جای هر هشت نفر از شما یک مرد مثل مردم شام برای من بود، وای بر آنها [بر مردم شام] که چگونه جنگیدند، و با شکیبایی در راه بیداد [حکومت معاویه] پایدار و نبرد کردند، و آوخ بر شما.

به خدا سوگند که من امیدوار و مشتاق شهادتم که بر سر من پر می زند.»

این بود رفتار مردم عراق نسبت به آن بزرگوار، اما معاویه پی در پی به کشتار و غارت می پرداخت، سفیان بن عوف را به انبار فرستاد که اشرس بن حسان بکری را کشت و انبار را غارت کرد.

عبدالله بن مسعده را با هزار و هفتصد سوار برای کشتار و غارت روانه مدینه کرد و علی علیه السلام مسیب بن نخبه فزاری را در پی او فرستاد.

در همین حال معاویه بسر بن ارطاط را با سه هزار سوار مرد جنگی مأمور کرد و به او گفت برو تا مدینه بررسی مردم آن را تبعید کن و به هر کس رسیدی او را به ترسان و از کسانی که به فرمان ما در نیایند یا در نیامده اند مالشان را غارت کن و به مردم مدینه چنان به فهمان که قصد جانشان داری، سپس برو تا به مکه و

ص : ۷۰۶

سپس صنعا و در راه به آنچه گفتم عمل کن برو و کارت را ادامه بده، بسر خانه هایی را در مدینه ویران کرد و پس از غارت رهسپار مکه شد آنجا نیز به غارت و کشتار ادامه داد و به طرف صنعا رفت تا به یمن رسید که عامل علی علیه السلام عبیدالله بن عباس بود. در آنجا کرد آنچه کرد، خبر به علی علیه السلام رسید و باز به سخن با مردم ایستاد و در ضمن سخنانی فرمود: «پسر ابوسفیان فرومایگان و بدان را فرامی خواند و همه به او پاسخ می دهند، و من شما را فرامی خوانم اما شایستگی اینکه پاسخ مرا بدهید ندارید، این بسراست که الان در یمن سر در آورده و پیش از آن در مکه و مدینه [کرده است آنچه کرده]» (۱)

بسر در یمن کاری کرد که قلم از نوشتن آن شرمگین است؛ کودکان را جلو چشم مادر ایشان سر برید، دو پسر کودک عبیدالله بن عباس را کشت ترس و وحشت را در تمام قلمرو حکومت علی علیه السلام حاکم و راحتی را از همه سلب کرد.

از یک طرف عاملان معاویه با قساوت و بی رحمی در هر جا که می دانستند مردم پناه و پشتیبان ندارند می تاختند و می کشتند و غارت می کردند، و از این طرف مردم عراق به اهمال به هر گوشه خزیده و به بطالت دل خوش کرده بودند ابو مریم قرشی که دوست علی علیه السلام بود بر او وارد شد پس از سلام به او گفت: «ای ابو مریم! به خدا سوگند من همان امام توام که می دانی لیکن گرفتار بدترین خلق شده ام که مگر خدا رحم کند مرا می خوانند و نمی پذیرم [اصرار می کنند] و چون جواب مثبت می دهم از اطراف من پراکنده می گردند این دنیا برای صلحا مایه گرفتاری و آزمایشگاه شایستگان است. خدا ما و تو را از اینان قرار دهد اگر نبود آنچه خود از دوست خود [محمد ص] شنیدم که چه می گفت تا حال به تنگ آمده بودم، می گفت: سختی و گرفتاری به سوی کسی که خدا و مرا دوست دارد شتابنده تر است از سیل به مجرای خود» (۲)

آری علی علیه السلام بعد از عثمان با دو گروه سرسخت در دو صف مقابل روبرو بود

۱- همان، ص ۱۰۶.

۲- همان، ص ۱۲۱.

ص: ۷۰۷

گروهی که پیش از این برخلاف سیره پیامبر مکرم و قوانین اسلام بعد از پیغمبر به آنها تعدی و اجحاف شده بود، و گروه سر سخت و انبوهی که در خلافت‌های پیشین بخصوص در دوره عثمان از بیت المال به مکنت و ثروت خارج از تصور دست یافته بودند و اینک عدالت و مساوات اسلامی که علی علیه السلام خود را موظف به اجرای آن می دانست و مصمم بود بلادرنگ اعمال کند و حتم بود که می کرد.

این گروه دوم مخالفین علی علیه السلام را تشکیل داده بودند، و در راه پیروزی و رسیدن به اهداف خود از هیچ گونه کارشکنی و جرم و جنایت ابایی نداشتند و برای نقض قوانین الهی حد و مرزی قائل نبودند، و در مقابل اینان علی علیه السلام بود که سخت پایبند قوانین اسلام و اجرای آنها به نحو کامل و بی چون و چرا بود.

عمده انقلابیون اهل مصر و یمن و نیز اهل مدینه و کوفه بودند که از طرف حکام آنجا به آنها تعدی شده بود و به شکایت آمده بودند مدینه و عثمان را وادار کردند آنها را عزل کند.

اما عثمان در خفا نامه ای به عامل مصر نوشت که؛ کسانی که حکم عزل تو را آورده اند گردن بزن این نامه به دست انقلابیون کشف شد و بر شورش علیه عثمان افزوده شد و شد آنچه شد سپس بیعت با علی پیش آمد. عمده بیعت کننده ها را سه قشر از مردم تشکیل می داند جمعی از مردم مصر و یمن و کوفه که به مدینه آمده بودند و سایر مسلمانان مدینه و دیگر شهرها مرکب از اعراب و مؤالیان ایرانی و مؤالیان ایرانی. به تکرار ضروری به نظر می رسد که این دو واژه به تقریب مشابه را که بیشتر به خلط و اشتباه مورد استعمال واقع می گردد توضیح داده شود: موالی به ضم میم یار و یاور و دستگیر موالی به فتح میم اقربا و نزدیکان مانند پسر عمو و غیره «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (۱)

مُولا به ضم میم: سرور، مخدوم، سرپرست که مورد احترام و ستایش کس یا

۱- سوره مریم، آیه ۵.

ص: ۷۰۸

کسان باشد «بیعت کردم به سید و مولای خود» (۱) مَولی (مولا) به فتح میم: آزاد کرده شده (هُم مَوَالِی بنی هاشم: اینان آزاد شدگان بنی هاشم اند)

و از قول ناظم الاطباء در این معانی بکار برده شده است: نعمت دهنده، آزاد کننده، آزادی بخش، نگهدارنده، زینهار دهنده، مددکار، یاری ده، یاور، یاریگر، صاحب اختیار،

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعَمَ الْمَوْلٰى وَنِعَمَ النَّصِيْرُ» (۲)

محب: (چنانکه اسامه بن زید مکنی به ابویزید را گاهی مولی رسول الله و گاهی حبیب رسول الله گویند.

و آن کافر که به دست مسلمان اسلام آورد و ولای او را بپذیرد، و آن کسی که به دست تو مسلمان شود.

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: مَوَالِی کسانی اند که ما را دوست دارند، و به ما تولی کرده اند.

و مَوَالِی الموالی لقبی است علی بن ابیطالب علیه السلام را که شیعیان به حضرت علی علیه السلام دهند. (۳)

یادآوری می شود وقتی که اعراب به ایران حمله کردند و از سپاه ایران و دیگر ایرانیان اسیر گرفتند، مردم را بین قبول اسلام و جزیه (یک نوع مالیات) مخیر کردند که یکی را قبول کنند بعضی اسلام آوردند و بعضی جزیه را پذیرفتند که اینهایی هم که جزیه را پذیرفتند به تدریج اسلام اختیار کردند و از جزیه معاف و به همان مالیات شهروندی معمول بسنده شد.

اما اسیرانی که اسلام نپذیرفتند، و جزیه هم نمی توانستند پردازند، به عنوان غنایم بیت المال بین افراد تقسیم می شد و به عنوان غلام و خدمتکار به صاحب خود خدمت می کردند، این دسته را گاهی صاحبان آنها پس از چندی در برابر

۱- . بیهقی، چاپ ادیب، ص ۳۱۵.

۲- . سوره انفال، آیه ۴۰.

۳- . خلاصه شده از لغت نامه دهخدا، ج ۴۵ (م) ص ۱۱۲ الی ۱۲۳.

ص : ۷۰۹

رضایت‌مندی از کار یا به عللی دیگر مثل صواب اخروی یا کفاره و غیره آزاد می کردند و به اینها (مَوَالِی) یعنی بندگان آزاد شده می گفتند.

این دسته آزاد شدگان بیشتر از طرف خاندان نبوت بودند که اینها نیز علاوه بر اینکه مشرف به دین اسلام شده بودند از محبان و دلباختگان اهل بیت: محسوب می شدند دیگر ایرانیان که به اسلام مشرف شده بودند هم اکثر از طرفداران و دوستداران اهل بیت بودند که حضورشان بعداً در لشکر مختار ثقفی چشمگیر بود.

اما مخالفان شیعه چه بصری و چه کوفی و غیره، همان اعراب جاهلی مسلمان شده با همان رفتار و عاداتهای قبلی و همان امتیازات خود ساخته قبایلی که پیش از خلافت ظاهری علی علیه السلام و خاصه در عصر عثمان به نان و نوا رسیده بودند و اینک هم از طرف معاویه طلا- و نقدینه به انهاء مختلف به دست آنها می رسید؛ و اینان یعنی همین اعراب جاهلی به ظاهر مسلمان که به هیچ یک از اصول و فروع اسلام پایبند نبودند همه ایرانیان را یکجا به نحو طعن و تحقیر (مَوَالِی) به معنی بردگان آزاد شده بین هم نام می بردند، و آن شاعر متملق عرب خطاب به همان اقوام از کوفیان از خدا بیخبر می گفت: عجمان این آقایی شما را بر نمی تابند این شاعر اگر چه این سخن را به طعنه برای تحقیر ایرانیان مسلمان شده می گفت، اما

ندانسته و در واقع درست می گفت این آقایی که به وسیله کشتار و غارت فراهم شده بود سزاوار تمجید و تکریم نبود، این آقایان همان رسوم دعوای بر سر آقایی قبیله و عشیرگی خود را باور داشتند، نه فرامین اسلام را.

حقیقت اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را دریافته بودند اگر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و رفتار او را دیده بودند؛ ولی عجمان پیامبر خدا را ندیده بودند اما سنتهای او را از اهل بیت او دریافته بودند.

این عربها بارها و بارها این آیات بینات را که فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنََّّ

ص : ۷۱۰

الله خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱)

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۲)

این آیات را شاید مکرر شنیده یا خوانده بودند، اما هرگز فرمان را به کار نبسته بودند و خوی جاهلیت آنان را رها نکرده بود که در مسیر واقعی اسلام و دستورات قرآنی و سنت پیامبر قرار گیرند، تا عدل و مساوات و پیروی از صالحان و صادقان سرلوحه کار آنان باشد.

توضیح دیگری که ضروری است اگر چه فی الجمله و خلاصه داده شود، مربوط است به آن مسلمانان یمنی که در انقلاب مدینه حضور چشمگیر داشتند و گاهی از آنها به ابنای احرار یا ابنای فرس نام برده می شد و اینان مهاجران ایرانی سپاه خسرو پادشاه ایران بودند که حبشیان را از یمن بیرون کردند و یمن حاکم نشین ایران شد.

(هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز نامه نوشتند، این پادشاه شهر بن باذان حاکم یمن را مأمور کرد برود مدینه و از حال نویسنده نامه یعنی (رسول خدا) اطلاع پیدا کند و شاه را مطلع سازد شهر بن باذان به مدینه رفت و در مدینه بود که جبرئیل پیامبر را از قتل خسرو پرویز آگاه کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله خبر کشته شدن شاه ایران را به شهر بن باذان دادند، وی در مراجعت به یمن که رسید، از اخبار ایران مطلع و مطمئن شد، همان وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر کشته شدن خسرو را به او دادند مطابق واقعه بوده است لذا به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و مسلمان شد، و به تبع او دیگر ایرانیان مهاجر یمن و به تبع آنها دیگر مردم یمن مسلمان شدند، به این ایرانیان مسلمان شده، ابناء فرس یا ابناء احرار می گفتند.) (۳)

(ابناء فرس یا ابناء احرار ایرانی هایی که در یمن زندگی می کردند و پس از ایمان آوردن باذان که از طرف خسرو پادشاه ایران حاکم یمن بود در عهد پیغمبر

۲- .سوره توبه، آیه ۱۱.

۳- . فرهنگ دهخدا، ج ۲، ص ۲۸۴.

ص : ۷۱۱

مسلمان گردید و یمن به دست مسلمانها افتاد و ایرانیان [آنجا] اسلام اختیار کردند و به تبع آنان تمام مردم یمن مسلمان شدند. (۱)

سابقه ذهنی ایرانیها از دستگاه عریض و طویل و پر طمطراق سلطنت و پادشاهی ایران و شیوه امتیازهای طبقاتی که گروهی اندک را به همه چیز می رسانید و توده جامعه و مردم را در سطح پایین و محروم از بسیاری مواهب حتی سواد و خواندن و نوشتن نگه می داشت (و همین محرومیت و تنفر موجب شد که سپاه ایران با آن کثرت و عظمت در برابر سپاه قلیل مسلمانان مقاومت در خور از خود نشان ندهد) از یک سو و شیوه و رفتار علی علیه السلام و اولاد و اصحاب او که بر ساخته آموزه ها و دستورات الهی و اسلامی بود و نگاه و رفتار انسانی و مساوات پیشگی آنها از سوی دیگر سبب شد که ایرانیان مسلمان شده اعم از موالی و موالی به علی و اولاد و امامان بعد از او علیهم السلام بگروند و سخت از آنها اطاعت و پشتیبانی کنند.

شیعیان در جنگ های ایران و روم نقش داشتند و افرادی مثل سلمان، عمار یاسر و مالک اشتر در منصب های مهم و اداره امور شهرهای بزرگ اسلام در خلافت عمر مصدر امور یار و مددکار بودند و شیوه و رفتار آنان موجب و سبب می شد که عموم شهروندان زیر فرمان آنها به آنان و مولایشان علی بن ابیطالب علیه السلام دلبستگی و پیوستگی پیدا کنند.

روش حضرت علی علیه السلام بنا به مصلحت اسلام و گرفتاری هایی که مسلمانها در جنگ های ایران و روم داشتند و شیوه هایی که اعراب قبایلی به آنها پای بست بودند و موقعیت حساسی که بر جهان اسلام حاکم شده بود، برای حفظ اسلام، با همه دردمندیها و حق کشی هایی که درباره آن بزرگوار شده بود سکوت اختیار کردن بود و در مواقع ضرورت نیز از راهنمایی و همکاری دریغ نمی فرمود و به تبع ایشان شیعیان هم به پیروی از امام خود سکوت اختیار کرده بودند، و خلیفه عمر نیز در تنگناها و ضرورتها با صوابدید حضرت علی علیه السلام سران شیعه را به

۱- . دائرة المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۱۴.

ص : ۷۱۲

مقامهای مهم و حساس که افراد صالح و کاردان و کوشا لازم داشت برمی گماشت.

عظمت و شخصیت معنوی بی بدیل مولا علی علیه السلام در این دوران بیشتر جلوه می کند، زیرا در حالی که مقام و حق او را غصب کرده بودند، ایشان به همان کار و وظیفه ای که در مقام خلافت داشت عمل می فرمود، و هیچ گونه اهمال و سستی و درنگ روا نمی داشت، اما در درون آن بزرگوار چه می گذشت باید به خطبه سوم نهج البلاغه معروف به شقشقیه توجه کرد!

فرازهایی از خطبه ۳ نهج البلاغه و نیز فرازی از خطبه ۱۶ نهج البلاغه که دستورالعمل زندگی و برخورد با یکدیگر و جامعه است توجه شود.

خطبه ۳ نهج البلاغه

فرازهایی از آن خطبه جانشکار (معروف بالشقشقیه)

«وَاللّٰهُ لَقَدْ تَقَمَّصَ بِهَا فَلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِ السَّيْلِ وَ لَا يَرْقَى إِلَّا إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفِقْتُ أَرْتَبِي مَا بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ حِدَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيهِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَ يَشْتَبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا».

هان! آگاه باشید به خدا سوگند، فلانی جامه خلافت را به تن کرد، در حالی که حتم و علم داشت به اینکه موقعیت من به امر خلافت موقعیت استوانه آسیاست، که سنگ آسیا بر محور آن به گردش آید. سیل فضیلت از قله رفیع من جاری است، و هیچ پرواز کننده بر ستیغ اندیشه من نتواند پرگشاید. پس ردای خلافت را فرو نهادم و لباسی جز آن در پیچیدم دامن چیدم به اعراض از آن و طردش کردم، و با خود اندیشیدم که با دست خالی (نداشتن همراه و سپاه) برای احقاق حق خود، به پا خیزم، یا صبر پیش گیرم در این حادثه گمراهی و ضلالت که بر مردم چیره گردیده ضلالت و ظلمتی که بزرگ سالان را فرسوده و خردسالان را پیر کند و مؤمن را گرفتار رنج و مشقت سازد تا به لقاءالله بپیوندد دیدم شکیبایی در این فاجعه خردمندانه تر است، لذا صبر را پیش گرفتم در حالی که خار در چشم و

ص: ۷۱۳

استخوان در گلو باشد!!....

از خطبه ۱۶ دو فراز

«ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَ أَنَا بِهِ زَعِيْمٌ إِنَّ مِنْ صَيَّرَحْتُ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ أَلَا وَ إِنَّ بَلَّيْتُكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ [نَبِيِّكُمْ] ص وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَلُنَّ بَلْبَلَهُ وَ لَتَغْرُبَنَّ غَرْبَهُ وَ لَتَسَاطُنَّ سَوْطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا

فراز دوم

«وَاللّٰهُ مَا كَتَمْتُ وَ شَمَمَهُ وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَهُ وَ لَقَدْ بُنْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَايَا خِيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرِمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ»

«به آنچه می گویم به آن متعهد هستم، و خود به آن پایبندم، به یقین کسی که عبرت ها و تجربه ها پیش رو دارد و از آنها پند گیرد تقوا او را از تجاوز و ارتکاب به شبهات بازخواهد داشت. آگاه باشید! که گرفتاری و بلیه شما امروز همانند روزی است

که خداوند پیامبر را مبعوث گردانید.

سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث فرمود، شما که گرفتار آشوبهای فکری و عقیدتی شده اید غربال خواهید شد، و چون دانه هایی که در دیگ جوشانی بالا و پایین می روند، زیر و رو می شوید، تا اینکه سابقه داران در اسلام که پس رانده شده اند، بالا آیند، و آنهایی که به ناحق مقامی را اشغال کرده اند به زیر آیند.»

ص: ۷۱۴

ترجمه ۲

«به خدا سوگند هیچ کلمه حقی را کتمان نکردم (نیوشاندم- پنهان نکردم)، هرگز دروغی نگفته ام بدانید که از این روز و این حال آگاهم کرده اند؛ هان ای مردم! گناهان اسبهای سرکش و افسار گسیخته ای هستند که خطاکاران بر آنها سوارند و می تازند تا سواران خود را در آتش در اندازند، و بدانید تقوا چون مرکبهای فرمانبردار و راهوار هستند که سواران خود را وارد بهشت می کنند» (۱)

چه کند طیب آگاه و دردمندی که از بیماری جامعه خود رنج می برد و سر مداوای آن را دارد، اما بیماری و فساد چنان توده مردم را از خود برده است که بیماری را سلامت و فساد را صحت می پندارد، نه خود را بیمار می داند و نه سر علاج دارد.

ناله های علی علیه السلام که از لایه لای سخنانش گوش جان را می لرزاند و قلب را از آرامش باز می دارد، گویی اصلاً به گوش مخاطبان پای منبرش نمی رسد، از یک سو شیعیان و دلباختگان حضرتش در رنج و ناآرامی اند؛ و از سوی دیگر این مردم گیج واداده؛ و کور و کر دل به دنیا بسته و از خدا و قیامت رسته بعثت محمد صلی الله علیه و آله را از خاطر برده؛ و مواهب و فراخ زندگی که از پرتو اسلام فراچنگ آورده اند را باد آورده و خود ساخته دانند

معاویه و دستیارانش هر چه می خواهند بگویند و هر جا می توانند بتازند، کشتن و غارت عادت جاهلیت است، گوش عرب جاهلی از این جنایات پر است، آری امروز علی علیه السلام مثل پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان بعثت با جهل و جهالت و ابوجهل ها روبرو است.

اما ای خواننده که با دردمندی و با حوصله خواندن را پی گیری! اثر جانشکار ناله های علی علیه السلام را بنگر که بعد از پانزده قرن به دلهای لبریز از محبت علی علیه السلام چه می کند، و اشک محبت با گریه جانسوز را به بین که چگونه بی اختیار جاری

۱- نهج البلاغه، علامه جعفری، ج ۳، سید جعفر شهیدی، محمد دشتی، فیض الاسلام

ص: ۷۱۵

می شود، و راه بهشت را آب پاشان می کند، آری باز هم بخوان!

علی علیه السلام در دوران سه خلیفه بنا به مصلحت اسلام و مسلمین سکوت اختیار کرد و رنج کشید یا در خانه نشست و قرآن را جمع آوری فرمود، شیعیان نیز به تبع مولای خود سکوت اختیار کرده بودند، اما روش مولا و پیروان حضرت که در همه جا، حجاز، عراق، یمن و به خصوص ایران روز به روز در اثر عدالت پروری و تبعیت از سنت پیامبر و قرآن و پرهیز از خود محوری و عمل به آراء شخصی بر جمعیت آنان افزوده می شد به گونه ای که پس از واقعه عثمان جمعیت معتابیهی را تشکیل می دادند، و همین گروه که مابقی را به دنبال داشتند در اجتماع به خانه علی علیه السلام و دعوت از آن حضرت برای تصدی امور پافشاری کردند. اما در این وقت سه نفر از سران مؤثر یاران علی - سلمان - ابوذر - مقداد - به جهان باقی شتافته بودند ولی پیروان و شیعیان در این برهه تا حدی معتابه بودند و از شیوه حکومتی آنجناب که همان روش پیامبر و دستورات قرآن و بی گذشت اعمال می شد، خشنود و تا سرحد جان پافشاری می کردند. ولی از یک سو دشمنی و سرسختی معاویه و شیوه های ابوسفیانی او و جاه و مالی که در خلافت عمر و عثمان برای خود بر ساخته بود، روش پر طمطراق حکومتی او در شام که به دستگاه سلطنت ساسانیان ایران و شاهان و امرای روم پهلوی می زد و عمال دنیا مدار او که در همه جای حجاز مدینه و کوفه ریشه دوانیده و سرنخهای امور دنیامداری را در دست داشتند در مقابل آن جناب به جد مشغول صف آرایی بودند؛ و از سوی دیگر اعوجاج هایی که بعد از رحلت پیامبر تازمان خلافت حضرت حادث شده بود به خصوص سپردن مقامهای حساس در زمان عثمان به آل امیه که مخالف سر سخت بنی هاشم بودند و دیگر ریخت و پاش های او که بی اندازه بود و حضرت در نخستین روز خلافت همان خطبه شانزدهم نهج البلاغه که به فرازی از آن اشاره شد فرمود ای مردم شما باید درست زیر و رو شوید حق و باطل هر کدام جایی دارند و هر کدام باید در جای خود قرار گیرد، و بلافاصله و بی درنگ و بی گذشت عمال نالایق را از کار برکنار کرد.

(علی در خلافت، رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را معمول می داشت، و غالب تغییراتی را که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود، به حالت اول برگردانید، و عمال

ص: ۷۱۶

نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار برکنار کرد، و در حقیقت یک نهضت انقلابی بود و گرفتاری های بسیاری در برداشت. (۱))

بنابر آنچه ذکر شد مخالفان علی علیه السلام و همه عناصر دنیامدار و فرصت طلب دست به هم داده و سر به مخالفت برداشته و خونخواهی عثمان را دست آویز قرار دادند و تمام دوران ۵ علیه السلام ماهه (پنج سال سه یا چهار ماه کمتر) حکومت مولای متقیان با جنگهای داخلی در گوشه گوشه سرزمین پهناور اسلامی آن روزگار این امکان به وجود آمده بود که بر ضدیت با مرکز خلافت و حضرتش به ستیز برخیزند، و با خرابکاری و حمله و قتل و غارت طرفداران علی علیه السلام و ایجاد رعب و وحشت آرامش و آسایش آنان را مختل و از هر جانب فتنه ای سر بر کشد و مشکلات بیفزاید تا آنجا که در مواقع ضرور مسلمانان تحت امر هم از زیر بار مسئولیت و جنگ شانه خالی کنند.

این تبهکاران از یک سو با طلاهای معاویه و رشوه گرفتن و پخش کردن بین این و آن، و از دیگر سو با شیخون زدن به قبایل و گروه های شیعه و ایجاد استضعاف و ناتوانی در آنها، پراکندگی لایوصفی به وجود آوردند که دیگر کسی را یارای

جنگیدن نباشد، و چنان شد که حتی از ارادتمندان و موالیان فداکار و خستگی ناپذیر هم کاری که مورد نظر مولایشان بود ساخته نبود.

از هنگامی که در جنگ (صفین) حيله عمرو بن عاص و معاویه با قرآن سر نیزه کردن کارگر افتاد و منافقین که در لشکر حضرت علی نفوذ کرده بودند، با جنجال آفرینی و دید و باز دیده‌ها و همراه کردن سپاه را با خود، آن جناب را مجبور کردند مالک اشتر را که تا نزدیک خیمه معاویه رسیده بود (چیزی نمانده بود که جنگ را ببرند) برگردانند و جنگ را متوقف کنند و حکمیت و حکم قرار دادن عمرو عاص از طرف معاویه و تحمیل کردن ابوموسی اشعری را از طرف علی علیه السلام که حضرت با آن مخالف بود، منشأ همه مفساد و ناکامی های بعدی قرار گرفت، و تشتت و اختلاف و بروز فرقه خوارج گردید. و شد آنچه شد، و همه این نارواییها و

۱- . شیعه در اسلام - محمدحسین طباطبایی.

ص: ۷۱۷

نامردمی ها چنان سینه بزرگترین و مقاوم ترین مرد عالم را به درد آورد که در خطبه ای فرمود:

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَمَّا رَجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عَقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرُكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَزَتْ نَدَمًا وَ أَعْقَبْتُ ذَمًّا قَاتَلْتُكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُكُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُكُمْ نُغْبَ التَّهَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُكُمْ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ» (۱)

«ای مردنمایان نامرد، که چون کودکان در خواب و خیالید، و همانند اندیشه عروسان حجله نشین، ای کاش شما را نمی دیدم و نمی شناختم، خدا داند که این چه آشنایی ندامت بار و غم انگیزی است، خدا شما را بکشد مرگ بر شما که دل مرا به درد آوردید و سینه ام را از خشم مالا مال ساختید.

و پیایی جام اندوه را در گلویم ریختید، و با نافرمانی و سست عنصری کارم را مختل و رأی و نظرم را تباه کردید.

به نظر می رسد که هیچ ترجمه ای نتواند و نمی تواند از عهده رسایی کلام مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام برآید، و لو آنکه تمام فصیحای عرب و عجم و غیره یکجا جمع شوند و حتی با شرح و تفسیرهای متنوع و مفصل؛ زیرا تفصیل در بیان، وضعیت بیرونی را شرح و توجیه می کند، اما از توصیف غلیان درد و شدت بغض و اندوه می کاهد به همین جهت گفته اند سخنان علی علیه السلام از همه سخنها فراتر اما ذیل کلام الهی است و می بینید که این فراز از خطبه (۲۷ نهج البلاغه) چه بی نهایت جانسوز و جگرگداز است، و از چه سینه پر سوز و خروشی تراویده است سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرين.

شیعیان و اولاد و اصحاب خاص حضرت نیز در این رنج و اندوه شریک بودند، اما در مقابل توطئه ها و فتنه منافقین و خوارج و معاویه علیه العنه در آن موقعیت کاری قاطع از پیش نمی رفت. در عین حال حضرت با نفوذ معنوی خود

همه را دیگر بار آماده کرده بود که مگر کار معاویه را پایان دهد؛ که با شمشیر زهرآلود ابن ملجم مرادی این فرصت از دست رفت.

(دوران امامت علی علیه السلام پس از رسول خدا سی سال بود که بیست و چهار سال و شش ماه از این مدت را آنحضرت نمی توانست دخالتی در کارها و احکام اسلام بنماید و همواره در تقیه بود (و از اظهار نظر و بیان حقایق خودداری فرموده با آنها که سر کار بودند) مدارا می کرد، و چهار سال و ششماه دیگر را (نیز که خود بر سر کار آمد) گرفتار جنگ با منافقین بود: آنان که بیعت شکنی کردند (چون طلحه و زبیر) و آنان که از حق روگرداندند (چون معاویه و یارانش) و آنان که از دین بیرون رفتند (چون خوارج نهروان) و در تمامی این مدت به فتنه گمراهان دچار گشته دست او را بسته بودند. (۱))

(شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از سپیده دم در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری اتفاق افتاد، و آن حضرت به وسیله شمشیر کشته شد، و کشنده اش ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه بود که در مسجد کوفه حضرت را کشت. (۲))

پی گیری از المراجعات شرف الدین

پی می گیریم حقانیت و اندوه شیعه را در طول تاریخ با فرازهایی از کتاب ارزشمند المراجعات (۳)

از عالم بزرگ شیعه السید شرف الدین، در بردارنده ۱۱۲ نامه که بین ایشان و بزرگ عالم اهل سنت رئیس دانشگاه الازهر مصر، الشیخ سلیم البشری (۴) به نحوی

۱- . ارشاد شیخ مفید، ترجمه رسول محلاتی، ص ۷ و ۸.

۲- . همان.

۳- . المراجعات، از آیت الله علامه سید شرف الدین، چاپ انوار المهدی ۱۴۲۱ ه.ق و ترجمه آن، محمد جعفر امامی به نام رهبری امام علی علیه السلام از دیدگاه قرآن و پیامبر، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.

۴- . الشیخ سلیم البشری (مالکی)، رئیس دانشگاه الازهر مصر متولد ۱۲۴۸ و متوفی ۱۳۳۵ هجری قمری که درباره مدیریت و ریاست او بر دانشگاه الازهر نوشته اند در عهد مدیریت او الازهر نظم و نسق عالی یافت و روش تدریس و امتحان منظم برقرار شد او در اداره الازهر حزم و اراده ای فوق العاده داشت.

مذهب اهل بیت (مذهب شیعه) رد و بدل شده است شرف الدین می نویسد:

همیشه ذهنم توجهش را به راه مستقیمی معطوف ساخته بود که بتواند مسلمانان را به حدی [مرحله رشدی] برساند که دنباله این شرور و بدی که در بین آنها قرار دارد قطع، و ریشه آن را برکند، این پرده را از چشم آنان بردارد تا به حیات و زندگی از دریچه جدی آن بنگرند، و به آن اصل دینی و مذهبی که مراعات آن بر همه آنان فرض و واجب است برگردند، و آنگاه همگی به حبل و ریسمان الهی چنگ زنند، در زیر پرچم حق، به سوی علم و عمل بشتابند، و برادرانی نیک و نمونه، هر کدام پشتیبان دیگری و همه پشتیبان یکدیگر شوند، ولی متأسفانه حیات و زندگی این برادرانی که به یک مبدأ متصلند و عقیده واحدی دارند، حیات و میدان زندگی یک مشت افراد متخاصم و دشمن سرسخت شده است، که در بحث و جدال همچون افراد جاهل و نادان سخن از حد می گذرانند بدانگونه که گویی زد و خورد و شمشیر به روی هم کشیدن در راه بحث های علمی از آداب بحث و مناظره به شمار می رود و یا قاطع ترین دلیل است! و این چیزی است که کینه های درونی را تحریک می کند، این وضع از یک طرف انسان را به تفکر دعوت می کند، و از طرف دیگر هم و غم و تأسف برمی انگیزد اما چاره چیست؟ (۱)

ایشان ادامه می دهد که: (پیوسته در پی این بودم که راهی پیدا کنم برای هماهنگی مسلمین، تا اینکه در سفر مصر کشوری که در بسیاری مسایل بین کشورهای اسلامی پیشرو بوده، جستجو کردم کسی را که شایسته باشد دیدار کنم، و نظرم را با او در میان بگذارم، و در مصر بخت یار شد و به ملاقات عالمی مبرز

۱- . المراجعات سید شرف الدین، ترجمه محمد جعفر امامی به نام رهبری امام علی علیه السلام، ص ۲۲.

ص : ۷۲۰

نایل شدم «انسانی برومند، با عقلی راسخ، خویی نیک، دلی زنده، دانشی به وسعت دریا، و مقامی بلند، شخصی که زعامت دینی آنجا را به عهده داشت و حقاً لایق آن بود.

من درد درونی و ناراحتی ام را با او در میان گذاشتم و او نیز همین شکایت را داشت اتفاق نظر داشتیم که (شیعه و سنی) به دین اسلام یعنی به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله معتقدند و جز در استنباط بعض احکام که از مجتهدان در طرز استنباط احکام پیدا شده است و این به حدی نیست که موجب این شقاق و دوری شده است، ما می توانیم تاریخ اسلام را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و دریابیم که آنچه موجب این اختلاف و شور عقیده شده است، اختلاف در امامت است و برای هیچ کدام از اصول و مبانی دینی در اسلام مثل امامت شمشیر کشیده نشده است بنابراین مسئله امامت از بزرگترین اسباب این اختلاف است که مسلمانهای متعددی را بر سر این مسئله سالها و قرنهای در تعصب درونی و عمیق فرو برده و با آن سرشته و خو گرفته شده است.

«ما [شرف الدین و شیخ الازهر] برخورد واجب شمردیم که این مسئله را با بررسی دقیق در ادله دوطرف حل کنیم، آن را به خوبی درک کنیم به گونه ای که احساسات پدید آمده از محیط از عادت و تقلید در آن دخالتی نداشته باشد، خویشتن را از

عواطف و تعصباتی که ما را احاطه ساخته عاری سازیم، و برای رسیدن به حقیقت از راهی که اتفاق نظر داریم، در صحت آن گام برداریم انچنان که آن را لمس کنیم شاید این عمل ما اذهان مسلمانان را متوجه سازد، و آرامش را در روحشان به واسطه آنچه نزد ما دو زعیم دینی ثابت و مسلم شده به وجود آورد، و این خود حد و مرزی باشد که مباحث در آنجا پایان گیرد. ان شاء الله

لذا بین خود قرار گذاشتیم که او کتباً سؤال را هر گونه می خواهد مطرح کند و من پاسخ او را با خط خود براساس شرایط صحیح بدهم که با عقل و نقل از نظر دوطایفه صحیح باشد و تأیید گردد. (۱)

۱- همان، ص ۲۴.

ص : ۷۲۱

مراجعات ما به همین صورت انجام پذیرفت.

توضیح:

اشاره

[المراجعات از سید عبدالحسین شرف الدین، یا ترجمه آن از محمد جعفر امامی (به نام رهبری امام علی از دیدگاه سنت و قرآن) کتابی است که روال سخن بر استدلال منطقی و پیدا کردن راه حل مشکلی است که پیروان دین مبین اسلام - در این برهه از تاریخ - سخت تر از همیشه به آن دچار شده است و با وجود کانال های متعدد ماهواره ای که هر روز و پیوسته مثل علف هرز می روید، و مخالفین اسلام به نام این گروه اسلامی و آن گروه مذهبی هر رطب و یابسی را به نام مذهب و دین مطرح می کنند، از این کانال سخنان سخیف علیه آن فرقه و مذهب و کلماتی ناهنجار از آن کانا دیگر می شنوی که هر کدام برانگیزاننده احساسات یا کینه و عداوت گوینده و شنونده است، و چیزی که اصل سازندگی و اصولی که اسلام بر آن تأکید دارد ابداً از آن دستگیر هیچ شنونده ای نمی شود و در واقع اکثر این کانالهای تلویزیونی برای تخریب نه سازندگی هدف گذاری شده است لذا خواندن این کتاب و سرلوحه قرار دادن مطالب آن که هیچ شائبه تحریک احساسات در آن نیست بلکه بر برانگیختن عقل و منطق و استوار ساختن بحث بر دلیل از قرآن و سنت است که نتیجه آن از بین رفتن شقاق و نفاق و رسیدن به وفاق و (تصادق الحدیث) و دوستی خالصانه در نقل حدیث و روشن و آشکار شدن مذهب حقه است، و از ضروریات همه نحله ها و مذاهب اسلامی است که هر یک با درایت و هوشیاری آن راه صحیح و اصولی که پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله دین مبین اسلام را بر آن استوار فرموده است را انتخاب کند و دیگران را هم با روش عقلانی و منصفانه و خالی از کینه ورزی به این راه راست که در این مباحث آشکار می شود هدایت و راه امامت و رستگاری دنیا و آخرت را که خود آموخته و به آن عمل می کند به دیگران بیاموزد.

در این کتاب ۱۱۲ نامه رد و بدل شده است که سؤالات به دقت انتخاب و جوابها نیز در نهایت ایجاز و مستدل داده شده است و هر سؤال و جواب از یک طرف به سؤال قبل و از طرف دیگر زمینه طرح سؤال بعدی است که برای آشکار

ساختن حقیقت پنهان شده و در سایه تشنج های فرقه ای و بعضاً خودخواهانه یا جاهلانه بسیار مفید و مؤثر افتاده است. نویسندگان این سطور برای خوانندگان تا نامه نهم و شطری از نامه دهم و همچنین نامه ۵۱ - ۵۲ - ۵۷ - ۵۸ درباره غدیر و به اضافه نامه ۶۱ - ۶۲ که شامل «چهل حدیث» می باشد را انتخاب کرده که به تقریب حاوی همه مطالب کتاب است و از نامه دهم به بعد به طور عمده برای شرح و بسط و به کمال رساندن موضوع های مطروحه با ادله و شواهد بیشتر و کامل تر از قرآن و سنت و فرمایشات نبی مکرم اسلام است.

در دو نامه اول و دوم درود و تحیت طرفین در منتهی درجه از احترام متقابل و صمیمیت طرفین و لبریز فخامت لفظ و معنی و اجازه ورود به بحث می باشد و دو مبحث را شیخ الازهر نام می برد که مورد گفتگو قرار گیرد.

۱ امامت در مذهب، هم در اصول و هم در فروع (یعنی در مسایل مذهبی به چه کسی باید مراجعه کرد).

۲ امامت عامه و رهبری مسلمین یعنی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله

و در پایان نامه شیخ الازهر می گوید من در پایان نامه ام به جای امضای صریح حرف اختصاری (س) قرار می دهم و شما (ش) قرار دهید. (۱)

در ضمن به نحو مؤکد سفارش می کنم خواننده معزز را که اگر به زبان عرب آشنایی دارد اصل کتاب (المراجعات) که به عربی فصیح و در کمال بلاغت و ایجاز است و خواننده را سرشوق می آورد را بخواند و اگر المراجعات در دسترس نیست یا مشکل زبان وجود دارد. به طور حتم ترجمه آن از (محمد جعفر امامی) که به نام کتاب رهبری امام علی علیه السلام از دیدگاه قرآن و سنت است را به دقت بخواند که ستودنی است و موجب کمال اعتقادی و آرامش درونی خواننده و رستگاری او خواهد شد. (۲)

- ۱- (س) اشاره به نام سلیم اسم او است و سنی مذهب و شین اشاره به شرف الدین و شیعه می باشد.
- ۲- کتاب حاضر در دست شما پایان می پذیرد با سه نامه خواندنی (آخرین نامه های رد و بدل شده) از سلیم البشیری و سید شرف الدین که سزاوار تأمل و دلپذیر است.

مکاتبه و مباحثه دو مرجع شیعه و سنی

می خوانیم از المراجعات: سید عبدالحسین شرف الدین ترجمه محمد جعفر امامی از صفحه ۳۳ به بعد که پس از رد و بدل شدن دو نامه مقدماتی سلیم البشیری عالم و مرجع اهل سنت و رئیس دانشگاه الازهر مصر از زعیم شرف الدین عالم و مرجع شیعه می خواهد پاسخ دهد:

۱- چرا شیعه از مذهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند.

۲- امروز بیش از هر زمان به اتفاق و یگانگی نیازمندیم.

۳- رفع پراکندگی جز با پیوستن به مذاهب جمهور ممکن نیست.

۱- سؤال اول من این است که چرا شما از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کنید. منظورم مذهب «اشعری» در اصول دین و مذاهب اربعه در فروع دین می باشد. در صورتی که گذشتگان صالح به آنها متدین بودند و آنها را عدل و برترین مذاهب می دانستند و همه در تمام اعصار و در همه جا اتفاق نظر داشتند که طبق آنها باید عمل نمود، و بر عدالت، اجتهاد، امانت، ورع، زهد، پاکی، عفت نفس، حسن سیرت، و گرانقدری رؤسای این مذهب از نظر علم و عمل آنها اجماع کرده اند.

۲- و خوب می دانید که امروز چقدر احتیاج به الفت، اتحاد و همبستگی داریم و منظم و متحد شدن اجتماع اسلامی به این است که شما از نظریه عموم مسلمانان پیروی کنید، و خوب می دانید که فعلاً در حالی هستیم که دشمنان دین درون خود را مالا مال از غدر و کینه نسبت به ما ساخته اند، و از هر راهی که توانسته اند برای نابودی ما قدم برداشته اند، و آنها برای این کار آراء و نظریات و نقشه های خویش را مهیا ساخته و افکار و دلهای خود را از خواب غفلت بازداشته اند، اما مسلمانان همچنان غافل مانده اند،

ص : ۷۲۴

گویی به شدت در دریای نادانی و جهالت خود دست و پا می زنند، و دشمنان را بر ضد خویش اعانت می کنند، چه اینکه ملت های خویش را پراکنده ساخته و با تحزب و دسته بندی و تعصب پرچم وحدت خود را پاره پاره کرده اند، اتفاق را از دست داده و به حزبهای گوناگون تقسیم شده اند. بعضی برخی دیگر را گمراه می شمارد، و بعضی دیگر از آن دیگری براءت و بیزاری می جوید، بدینگونه است که گرگان ما را شکار نموده و سگان در ما طمع ورزیده اند.

۳- آیا شما غیر از آنچه گفتیم می یابید؟ خداوند شما را به راهی که در آن اتفاق و همبستگی است هدایت کند، بنابراین بگو! و مطمئن باش به سخت گوش فرا داده می شود و امر کن که در انجام به تمام معنی مطیعت خواهم بود.

و لك السلام «س» (۱)

۱- ادله شرعی پیروی از مذهب اهل بیت را واجب می شمارد.

۲- دلیلی بر لزوم پیروی از مذاهب جمهور نیست.

۳- مسلمانان سه قرن اول مذاهب جمهور را نمی شناسند.

۴- اجتهاد در تمام اعصار برای همه کس امکان دارد.

۵- جمع پراکندگی با احترام به مذهب اهل بیت انجام می شود.

۱- تعبد ما در اصول دین به غیر مذهب «اشعری» و در فروع دین به غیر مذاهب اربعه نه به خاطر تحزب و دسته بندی و تعصب است و نه به خاطر شک و تردید در اجتهاد ائمه مذاهب اربعه و نه از جهت تردید در عدالت، امانت، پاکی و جلالت علمی آنها بلکه این ادله شرعی است که ما را به پیروی از مذهب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ملزم ساخته ملزم به پیروی از مذهب همانها که در دامن رسالت

۱- . همان، ص ۳۳.

ص : ۷۲۵

پرورش یافته اند و رفت و آمد فرشتگان در خانه آنها بوده و محل فرود آمدن وحی و نزول قرآن کریم بوده اند، روی این جهت است که ما در فروع دین و عقاید مذهبی، اصول فقه، و قواعد آن، معارف سنت و قرآن، علوم و اخلاق، و آداب و رسوم به آنها پیوسته ایم.

این فقط به خاطر تسلیم در برابر ادله و برهان است، و تنها به واسطه تعبد در برابر سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگترین پیامبران الهی است که این راه را برگزیده ایم و بس درود بر او و بر خاندانش باد.

اگر ادله به ما اجازه مخالفت با ائمه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را می داد و یا می توانستیم به هنگام انجام وظایف طبق مذهب دیگر قصد قربت کنیم، از جمهور تبعیت می کردیم و قدم به جای قدم آنها می گذاردیم تا پیمان دوستی محکم تر و دستگیره برادری مطمئن تر گردد اما ادله قطعی راه شخص مؤمن را سد می کند و بین او و خواسته هایش فاصله می اندازد.

۲- علاوه جمهور دلیلی بر ترجیح مذاهب خود بر مذاهب دیگر ندارند چه رسد به اینکه تبعیت از آنها واجب باشد ما در ادله مسلمانان با نظر بحث و دقت محققانه و با استقصاء نگریستیم، دلیلی که دلالت بر لزوم متابعت از آنها کند نیافتیم جز آنچه را که شما یادآور شده اید، که عبارت از اجتهاد، امانت، عدالت و جلالت قدر ائمه مذاهب اربعه است و حال آنکه شما خوب می دانید اجتهاد، امانت، عدالت و جلالت قدر در انحصار آنها نیست بنابراین چگونه ممکن است مذهب آنها تعییناً واجب الاتباع باشد؟

من هرگز گمان نمی کردم کسی جرأت کند قایل به برتری آنها - در علم و عمل - از ائمه ما گردد، یعنی قایل به برتری آنها بر امامان عترت پاک، کشتیهای نجات، باب حطه، مرکز امنیت از اختلاف آنها در دین، پرچمهای هدایت، و زاد و توشه رسول

خدا، و بقایای در میان امت اسلام. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها فرموده است:

«از آنها پیش نیفتید که هلاک می شوید، و از پیوستن به آنها کوتاهی مکنید که نابود می گردید، به آنها چیزی میاموزید که آنها از شما آگاهترند.

اما این دست سیاست بود (که دیگران جلو انداخته شوند) و چه می دانی که صدر اسلام سیاست چه اقتضایی داشت، و چه شد. و از شما جای بس شگفتی

ص : ۷۲۶

است که می فرمایید گذشتگان صالح، متدین به این مذاهب بوده اند و آنها را اعدل و افضل مذاهب می دانستند و در تمام اعصار و همه جا متفقاً طبق آنها عمل می نمودند، گویا شما مطلع نیستید که صالحان پیشین و هم آنها که بعد آمده اند، یعنی شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله که در حقیقت نصف مسلمانان را تشکیل می دادند به مذهب ائمه (اهل بیت) و «ثقل» رسول الله صلی الله علیه و آله متدین بوده اند و از آن، کوچکترین انحرافی نیافته اند، آنها از زمان علی و فاطمه علیهما السلام تا هم اکنون مطابق این روش عمل می کرده اند، یعنی از آن زمان که نه اشعری و نه هیچ کدام از مذاهب ائمه اربعه، و نه پدران آنها وجود داشته اند، این مسلماً بر شما مخفی نیست.

۳- علاوه مسلمانان قرنهای سه گانه نخستین متدین به هیچ کدام از این مذاهب نبوده اند این مذاهب کجا و مردم قرون اول و دوم و سوم کجا؟

که بهترین قرون به شمار می رود؛ زیرا اشعری در سال ۲۷۰ هجری تولد یافته و در حدود سال ۳۳۵ از دنیا رفته است.

و احمد حنبل در سال ۱۳۲ به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ از دنیا رفته است. و شافعی در سال ۹۵ قدم به این جهان گذارده و در سال ۱۷۹ به سرای دیگر شتافته است. و ابوحنیفه در سال ۸۰ تولد یافته و در سال ۱۵۰ به جهان باقی قدم گذارده است.

اما شیعه از صدر اسلام متدین به مذهب اهل بیت علیه السلام بوده که اهل بیت به آنچه در خانه است آشناترند و غیر شیعه به مذهب و روش علماء صحابه و تابعین عمل می کردند.

بنابراین چه دلیلی همه مسلمانان را ملزم می سازد که پس از سه قرن اول به مذاهب نامبرده عمل کنند، نه مذهب دیگری که از پیش مورد عمل بوده است و چه چیز آنها را وادار ساخته که از «همردیفان و همسنگان» کتاب خدا» سفیران ثقل و زاد پیامبر صلی الله علیه و آله «مخزن علوم وی» و «کشتی نجات» رهبران «امان» و «باب حطه» امت عدول کنند؟

۴- چه چیز سبب شده که باب اجتهاد بر روی مسلمانان محکم بسته شود در حالی که سه قرن نخستین بر روی همه گشوده بود؟ آیا چیزی جز پناه بردن به عجز، اطمینان به کسلی و سستی، رضایت به محرومیت و قناعت به جهل و نادانی است؟

ص : ۷۲۷

چه کسی می تواند دانسته یا ندانسته خویشتن را به این حقیقت راضی سازد و بگوید: «خداوند برترین پیامبران و رسولانش را برای آوردن سرآمد ادیان برانگیخته، بالاترین کتابهای آسمانی را با برترین حکمت و قوانین بر او نازل ساخته دین را به وسیله او کامل گردانیده نعمت را بر او تمام ساخته و علم گذشته و آینده را به او آموخته است؛ اما برای اینکه تمام اینها به صاحبان این مذاهب (چهارگانه) منتهی شود! و پایان پذیرد و صاحبان این مذاهب تمام این مواهب را احتکار نموده و نمی گذارند از طریق دیگر کسی به آن دست پیدا کند گویی آیین اسلام و کتاب و سنتش و سایر بینات و ادله اش جزو املاک خصوصی آنها ثبت شده و آنها نیز به هیچ کس اجازه تصرف جز آنچه موافق رأی آنهاست نمی دهند آیا آنان وارث انبیا بودند؟ آیا خداوند وصایت و امامت را به آنان ختم نمود؟ و علم گذشته و آینده را به آنان تعلیم نمود؟ و به آنان چیزی بخشید که به هیچ یک از جهانیان بخشیده نشده؟ هرگز! هرگز!

آنها نیز همچون دیگر دانشمندان و خادمان دانش و دعوت کنندگان به سوی آن بودند، و هرگز دعوت کنندگان در گنجینه دانش را مسدود نمی کنند و راه آن را بر روی کس نمی بندند، آنها هیچگاه برای این آفریده نشده اند که عقلها و فهم ها را به زندان کشند و چشم مردم را ببندند نه برای آنکه بر دلها قفل بزنند و گوشها را ناشنوا سازند و نه برای اینکه بر چشمها پرده افکنند و بر دهانها دهانبند زنند، و نه به این خاطر که بر دستها و گردنها غل گذارند و بر پاها کند و زنجیر نهند. (بدون تردید) جز افراد افتراگو، دیگری چیزی به آنها نسبت نمی دهد، سخنان خود آنها گواه صدق گفته ما است.

۵- هم اکنون نوبت آن رسیده که با هم درباره نجات مسلمانان از پراکندگی به بحث پردازیم. به نظر من اینکار به عدول شیعه از مذهبش و گرویدن به مذهب جمهور متوقف نیست. و نیز متوقف بر عدول اهل سنت از مذهبشان هم نیست و مکلف ساختن شیعه به دست برداشتن از مذهب خویش نه دیگران، تکلیفی است بدون ترجیح، بلکه مرجوح و بی دلیل نیز، بلکه تکلیف به چیزی است که مقدور نیست چنانکه از مطاوی گفته های پیش روشن گردید.

بلی اتفاق و اتحاد مسلمانان از این طریق صورت می گیرد که شما مذهب اهل

ص : ۷۲۸

بیت را آزاد اعلام کنید و آن را همچون یکی از مذاهب خود بدانید (که هر مسلمانی بتواند طبق آن عمل نماید) آنچنان که نظر پیروان هر کدام از مذاهب شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی نسبت به شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله همچون نظرشان نسبت به پیروان آن مذهب دیگر باشد.

از این راه است که پراکندگی مسلمین به اجتماع تبدیل می شود و پیوند اجتماعشان محکم و منظم خواهد شد.

(این نکته پوشیده نیست که) اختلاف بین مذاهب چهارگانه اهل سنت کمتر از اختلاف بین آنها و مذهب شیعه نیست، شاهد گویای این سخن هزاران کتاب است که در اصول و فروع مذهب این دو گروه تألیف یافته است، پس چرا شیعه پردازان شما در میان مسلمانان شایع می سازند شیعه مخالف اهل سنت است اما شایع نمی سازند، که اهل سنت مخالف شیعه اند؟ و چرا شایع نمی کنند که گروهی از اهل تسنن مخالف گروه دیگرند؟ اگر جایز است که چهار مذهب باشد چرا پنج تای آن جایز

نباشد؟ چطور ممکن است چهار مذهب موافق با اجتماع و اتحاد مسلمانان باشد اما همینکه به پنج رسید اجتماع از هم پراکنده می شود، و مسلمانان هر کدام به راهی می روند (و موجب از هم گسیختگی آنها خواهد شد)؟ چه خوب بود وقتی شما ما را به وحدت مذهبی می خواندید، مذاهب اربعه اهل تسنن را هم به آن دعوت می نمودید! آیا ایجاد اتحاد بین مذاهب اربعه برای شما و هم برای آنها آسانتر نیست؟ چطور دعوت به اتحاد مذهبی را به ما اختصاص داده اید؟ چه شد که شما تابعان مذهب اهل بیت علیه السلام را سبب قطع پیوند اجتماعی و پراکنده شدن می دانید اما پیروان دیگر مذاهب را هر چند از نظر مذهب، نظریه، مشرب و خواسته ها متعدد و مختلف باشند باعث اجتماع دلها، و اتحاد عزمها می پندارند؟ چنین گمانی به شما نمی بردیم، و در دوستی و محبت و مودت شما با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سابقه ای را سراغ نداشتیم.

والسلام (ش)(۱)

۱- . همان، ص ۳۴ الی ۳۸.

ص : ۷۲۹

نامه پنجم - ۹ ذیقعهده ۱۳۲۹

۱- اعتراف به گفته های ما

۲- درخواست دلیل تفصیلی

۱- نامه گرامیت واصل گردید، نامه ای بود گسترده، فصلهایش کامل، رسا، و خوب به رشته تحریر آمده بود، بحث های آن قوی و محکم، در بیان عدم وجوب تبعیت از مذاهب جمهور در اصول و فروع نکته ای نگفته باقی نگذاشته و از تلاش در اثبات مفتوح بودن باب اجتهاد ذره ای از استدلال را نکاسته است.

بنابراین نامه ات از نظر حجت و دلیل در هر دو مسئله (واجب نبودن تبعیت از مذاهب اربعه و باز بودن باب اجتهاد برای همه) بسیار قوی است و استدلال بر هر دو صحیح و رسا است گر چه ما با صراحت متعرض آنها نشده بودیم - ولی نظر، نظر شماست - .

۲- اما، ما سبب اعراض شما از مذاهب اهل سنت پرسیدیم و شما پاسخ داده اید تنها علت ادله شرعی است، که بر شما لازم بود آنها را مفصلاً اقامه می کردید. بنابراین آیا ممکن است شما آن ادله قطعی را از کتاب و سنت آنچنانکه طبق گفته خودتان؛ راه را بر مؤمن ببندد و بین او و خواسته هایش حایل گردد، به طور تفصیل ذکر فرمایید؟

و لك الشكر والسلام(س)(۱)

۱- . همان، ص ۹۳.

نامه ششم - ۱۲ ذی القعدة ۱۳۲۹

۱. اشاره ای به ادله وجوب تبعیت از عترت

۲. امیر مؤمنان علیه السلام به مذهب اهل بیت دعوت می کند.

۳. سخنی از امام زین العابدین علیه السلام در این باره

شما بحمدالله از کسانی هستید که کنایه از تصریح بی نیازتان می سازد، و با اشاره احتیاجی به توضیح نمی بینید، و خدا نکند که در قلبتان درباره ائمه عترت علیه السلام شبهه ای باشد، و یا در مقدم دانستن آنها بر دیگران در روحان حایلی پدید آمده باشد، چه اینکه وضع آنها بسیار روشن است بر همتایان خود فایق و از امثال خویشان ممتازند.

علوم پیامبران پیشین را به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آورده اند، و احکام دین و دنیا را از آنحضرت صلی الله علیه و آله گرفته اند.

۱- لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را ردیف کتاب محکم خدا (قرآن) قرار داده و آنها را پیشوای عاقلان گردانیده و نیز آنان را کشتیهای نجات به هنگام طغیان دریای نفاق و محیط امن برای امت در آن هنگام که تند بادهای شقاق و دوئیت وزیدن گیرد. و باب حطه غفران و آمرزش برای کسانی که داخل شوند، و دستگیره محکم که جدایی در آن راه ندارد (به هنگام تزلزل) قرار داده است.

۲- امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

کجا می روید و رو به کدام طرف می کنید، پرچمهای حق برپاست و نشانه های آن آشکار است و چراغ های هدایت نصب گردیده است، گمراهانه به کجا می روید؟ چگونه سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شما هستند، آنها.

زمام های حقند، پرچمهای دین و زبانهای صدق آنها را در بهترین جایی که قرآن را حفظ می کنید جای دهید (در دلها و قلوب پاک خود) و همچون تشنگان برای سیراب شدن به سرچشمه زلال آنها هجوم آورید. ای مردم! این حقیقت را از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بیاموزید که «هر کس از ما می میرد در حقیقت نمرده است و هر کس از ما کهنه می شود در واقع کهنه نشده است پس آنچه

نمی دانید مگویید، زیرا بسیاری از حقایق در همان چیزهایی است که شما انکار می کنید و از کسی که دلیلی بر ضد او

ندارید عذرخواهی کنید که من همو هستم، مگر من بین شما به «ثقل اکبر» «قرآن» عمل نکردم؟ و ثقل اصغر (عترت پیامبر صلی الله علیه و آله) در بین شما باقی نگذاشتم؟ و مگر من پرچم ایمان را در میان شما نصب نکردم؟ (۱)

و نیز آن حضرت می فرماید: نگاهتان به اهل بیت پیامبرتان باشد، از آن سمت بروید که آنها می روند و گام را به جای گام آنها بنهید آنها شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و به سر منزل پستی سوق نمی دهند اگر سکوت کردند شما نیز سکوت کنید. و اگر قیام نمودند بپاخیزید، از آنها پیش نیفتید که گمراه می شوید، و از آنها عقب نمانید که هلاک می گردید. (۲)

و بار دیگر امام امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را متذکر ساخت: آنها حیات علمند و مرگ نادانی، حلمشان تو را از علمشان، ظاهرشان از باطنشان، و سکوتشان از منطقشان، آگاه می سازد، با حق مخالفت نمی کنند، و در آن اختلاف نمی ورزند، آنها پایه های اسلامند و پناهگاه ایمنی بخش، به واسطه آنان حق به پایگاه خویش بازگردید، باطل از جای خود کنده شد و زبان آن از بیخ بیرون آمد، آیین الهی را خوب فهمیدند و به آن عمل کردند، نه آنکه آن را بشنوند و به دیگران بگویند، چه اینکه راویان علم بسیارند ولی کسانی که خوب آن را درک کنند کم! (۳)

و در خطبه دیگر می فرماید:

عترت او بهترین عترتها، خاندان او بهترین خاندان ها، و شجره وجودش بهترین اشجار است، درختی که در حرم خدا روییده و در میان کرامت و بزرگواری رشد و نمو کرده است، شاخه های آن طولانی و میوه های آن

۱- نهج البلاغه، بخش هایی از خطبه ۸۷.

۲- همان، از خطبه ۹۷.

۳- همان، از خطبه ۲۳.

ص: ۷۳۲

فراوان است. (۱)

و نیز امام علیه السلام می فرماید: ما شعار، اصحاب گنج ها و درهای (علوم پیامبر هستیم) جز از در خانه نباید وارد شد، و کسی که از در خانه وارد نشود او را دزد می خوانند، و در همین خطبه درباره اهل بیت چنین ادامه می دهد:

آیات کریمه قرآن درباره آنهاست، آنها گنجهای خداوندند، اگر سخن گویند راست می گویند، و اگر ساکت بمانند کسی بر آنان پیشی نمی گیرد، باید پیش قراول و پیشاهنگ به قافله دروغ نگوید و درک و عقلش را حاضر سازد (۲) و نیز می فرماید:

شما هیچگاه رشد و هدایت را نخواهید شناخت جز آنگاه که تارک آن را بشناسید و به میثاق و پیمان قرآن متمسک نخواهید شد جز آنگاه که شخصی که قرآن را نقض نموده بشناسید، و به قرآن چنگ نخواهید زد جز آنکه از شخصی که قرآن را پشت سر افکنده آگاه شوید، پس آن را از اهلش جویا شوید (از همانها که همه آن اشخاص را می شناسند) از آنها که

زندگی دانشند و مرگ جهل و نادانی، آنان کسانی هستند که حکمشان شما را از دانش و علمشان آگاه می سازد. سکوتشان از منطقشان و ظاهرشان از باطنشان شما را مطلع می کند، با دین مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف نمی ورزند و قرآن در بین آنها شاهی صادق و ساکتی گویاست. (۳)

و سخنان صریح فراوان دیگری که در این مورد از آن حضرت رسیده است از این قبیل:

به واسطه ما از تاریکیهای جهل و گمراهی هدایت یافتید، و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید، و صبح سعادت شما در پرتو شعاع وجود ما روشنی یافت. (۴)

۱- همان، از خطبه ۹۴.

۲- همان، از خطبه ۱۰۴.

۳- همان، از خطبه ۱۴۷.

۴- همان، از خطبه ۴.

ص: ۷۳۳

و نیز مانند این سخن: ای مردم! از شعله وجود واعظی که خود عمل می کند چراغ وجودتان را روشن سازید، و از سرچشمه زلالی که هیچ کدری در آن دیده نمی شوید آب بردارید. (۱)

و نیز همچون عبارت دیگر آن حضرت: ما درخت نبوتیم و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان معدنهای دانش و سرچشمه های حکمت یاور و دوستدار ما منتظر رحمت است و دشمن و کینه توز نسبت به ما منتظر قهر و کیفر الهی (۲)

و نیز همانند سخن ذیل:

کجایند غیر از ما، آنان که به دروغ و ستم خیال می کردند راسخان در علمند (که بینند) خداوند ما را مقامی بلند بخشید و آنان را پست و خوار ساخت، به ما عطا نمود و آنها را محروم ساخت ما را داخل رحمت خویش ساخت و آنها را خارج کرد از ناحیه ما هدایت عطا می شود و کوردلان روشنی می گیرند، ائمه و پیشوایان از قریشند درخت وجودشان در این خاندان از تیره هاشم غرس شده است امامت سزاوار دیگران نیست و نباید رهبران و راهنمایان از غیر آنها باشند.

و درباره مخالفان ائمه چنین ادامه می دهد: زندگی این جهان را برگزیدند، و آخرت را پشت سر انداختند آب زلال و گوارا را رها کردند و آبهای گندیده را نوشیدند. (۳)

و در خطبه ای دیگر می فرماید: هر کس از شما در بستر خویش بمیرد و در شناسایی حق خدا و پیامبر و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله عارف باشد شهید مرده است اجر او بر خداست و مستوجب ثواب اعمال صالحی است که قصد داشته انجام دهد، همان نیتش جای شمشیر کشی و جهادش همگام با اهل بیت

۱- همان، از خطبه ۱۰۵.

۲- همان، از خطبه ۹۱۰.

۳- همان، از خطبه ۱۴۴.

ص: ۷۳۴

پیامبر صلی الله علیه و آله را می گیرد و حساب می شود. (۱) و نیز می فرماید:

ما جمعیت شریف و نجیب انسانیتیم، پرچمها و نشانه های ما همان پرچم و نشانه های پیامبران است و حزب ما حزب الله است و اما گروه طغیانگر حزب شیطانند، آن کس که ما و دشمنانمان را مساوی بداند از ما نیست. (۲)

و امام حسن مجتبی علیه السلام سبط پیامبر صلی الله علیه و آله سید جوانان اهل بهشت در خطبه خویش می فرماید:

در مورد ما از خدا بترسید که ما امیران و رؤسای شما هستیم. (۳)

۳- امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام هرگاه این آیه را تلاوت می فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوا پیشه کنید و با صادقان باشید.

بسیار دعا می کرد، دعایی که مشتمل بر درخواست ملحق شدن و رسیدن به درجه صادقان و درجات بلند بود این دعا شامل سختی ها و مشکلات و بدعت هایی که بدعت گذاران در دین داخل کرده بودند یعنی کسانی که از ائمه دین و شجره نبوت کناره گرفتند می باشد. سپس اضافه می فرماید: و دیگران درباره ما تقصیر کردند و برای توجیه عمل خلافتشان به متشابهات قرآن استدلال کرده و طبق آراء خود آنها را تأویل و تفسیر نمودند و اخبار و سنت مسلم پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ما را مورد گفتگو و ایراد قرار دادند؛ تا آنجا که می فرماید: بنابراین مسلمان های آینده به چه کسی پناه برند با اینکه نشانه ها و آثار این ملت به کهنگی گراییده و امت به تفرقه و اختلاف خو گرفته اند و بعضی بعض دیگر را تکفیر می کنند در حالی که خداوند می فرماید: همچون

۱- همان، خطبه ۱۹۰.

۲- این سخن را عده زیادی نقل کرده اند از جمله (ابن حجر) فی الصواعق.

۳- ایضا ابن حجر فی الصواعق، ص ۱۳۷.

۴- سوره توبه، آیه ۱۱۹.

ص: ۷۳۵

کسانی که از هم پراکنده شدند و پس از آمدن معجزات و دلیل های روشن اختلاف نموده اند مباحثید(۱) بنابراین چه کسی مورد اطمینان است که حجت خدا را ابلاغ دارد و تأویل و تفسیر احکام را بیان نماید؟ آیا کسی جز همدیفان و هم سنگان قرآن فرزندان ائمه هدی علیه السلام و چراغ های روشن سراغ دارید؟ یعنی جز همانها که خداوند به وسیله آنها با بندگانش احتجاج می کند (کسی مورد اعتماد است؟) خداوند انسانها را بدون حجت همچنان رها وانگذاشته! اما آیا آنها را می شناسید؟ و یا آنها را غیر از شاخه های شجره مبارک رسالت و غیر از بقایای پاکانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها زدوده و پاک و پاکیزه گردانیده می دانید؟ آیا حجت های خدا غیر از کسانی هستند که خداوند آنها را از آفات مبرا ساخته و مودت و دوستی آنها را در قرآن فرض و واجب شمرده است؟(۲)

این عین سخنان امام سجاد علیه السلام است! به دقت در این و در آنچه بر شما از سخنان امام امیرمؤمنان علیه السلام خواندیم بنگر! به خوبی خواهی یافت که مذهب شیعه را به آشکارترین وجه مجسم می سازند. این قسمت از سخنان این دو بزرگوار را نمونه ای برای اقوال سایر ائمه اهل بیت بدان چه اینکه اینها برای حقیقت اجماع دارند و نیز آگاه باش که اخبار صحیح ما در این باره متواتر است والسلام.(ش)(۳)

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.

۲- .الصواعق ابن حجر، ص ۹۰؛ باب ۱۱ تفسیر آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳)

۳- . همان، ص ۴۰ الی ۴۵

ص : ۷۳۶

نامه هفتم - ۱۳ ذیقعدہ ۱۳۲۹ - ۱- مطالبه دلیل از قرآن و سنت پیامبر (ص)

۲- استدلال به سخنان ائمه اهل بیت مستلزم دور است(۱)

۱-بینه و دلیل از کلام خدا و پیامبر بیاورید. دلیلی که شاهد گفته شما بر وجوب متابعت ائمه اهل بیت علیه السلام باشد و در این بحث ما را از پذیرفتن سخن غیر خدا و رسول معاف دار.

۲-چه اینکه سخنان ائمه شما نمی تواند دلیلی در برابر مخالفان آنها باشد. زیرا همانطور که می دانید احتجاج به سخنان آنها در این مورد مستلزم دور است والسلام(س)(۲)

نامه هشتم: ۱۵ ذیقعدہ ۱۳۲۹ - ۱- غفلت از آنچه به آن اشاره کردیم.

۲- اشتباه در لزوم دور

۳- حدیث ثقلین

۴- تواتر در حدیث ثقلین

۵- کسی که به عترت متمسک نشود گمراه است

۶- تشبیه آنها به کشتی نوح باب حطه و امان از اختلاف در دین

۷- منظور از اهل بیت در اینجا چه کسانی هستند؟

۸- چرا آنها به کشتی نوح باب حطه تشبیه شده اند؟

۱- ما در مورد استدلال به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله اهمال به خرج ندادیم، بلکه در آغاز نامه خود به آن اشاره کردیم که صراحت در وجوب متابعت از ائمه اهل بیت علیه السلام داشت نه دیگران.

۱- . رئیس الازهر خود در کلامش (ذیلاً در نامه هشتم) تصریح می کند در این مورد، یعنی در این قسمت از بحث نه جاهای دیگر، مستلزم دور است.

۲- . همان، ص ۴۶.

ص : ۷۳۷

زیرا گفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را ردیف قرآن و مقتدای صاحبان خرد و کشتی نجات مراکز امنیت امت و باب حطه قرار داده است که منظور از آنها اشاره به اخبار صریح و صحیحی بود که به همین مضامین از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است. و گفتیم شما از کسانی هستید که اشاره و کنایه، آنها را از تصریح بی نیاز می سازد و به توضیح نیازمند نیستند.

۲- بنابراین کلام ائمه ما در این مورد طبق آنچه گفتیم صلاحیت دارد که حجت بر مخالفان خود باشد، و چنان که می دانید استدلال به سخنان آنها مستلزم دور نخواهد بود.

۳- اکنون به بیان آنچه از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده بود توجه فرمایید؛ آن حضرت افراد ناآگاه را صدا زد و غافلان را مورد خطاب قرار داده با ندای بلند فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»

ای مردم من در بین شما چیزی گذاردم که اگر آن را در اختیار گیرید گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. (۱)

و نیز فرمود:

«إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابِ اللَّهِ حَبْلٌ مَعْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا»

من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم، که اگر به آن متمسک شوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن کتاب خدا

که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته و عترتم اهل بیت که این دو هرگز از هم جدا

۱- . این روایت را «ترمذی» «نسائی» از جابر نقل کرده اند و متقی هندی در اول باب «الاعتصام» بالکتاب و السنه، از کتاب کنز العمال، ص ۴۴، جزء اول از این دو نقل کرده است.

ص : ۷۳۸

نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر به من ملحق گردند. پس بنگرید چگونه به جای من با آنها رفتار می کنید. (۱)

و نیز در مورد دیگر می فرماید:

من در میان شما دو خلیفه می گذارم کتاب خدا که مابین آسمان و زمین کشیده شده (یا مابین آسمان تا زمین) و عترتم اهل بیت و آنها هرگز از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض به من وارد شوند. (۲)

و نیز فرموده است: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم کتاب خدا و اهل بیت و آنها از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض به من پیوندند. (۳)

و نیز فرموده است:

من به زودی از جانب پروردگار دعوت می شوم و اجابت خواهم کرد، و من در بین شما دو ثقل (دو شیء گرانبها) می گذارم، کتاب خدا و عترتم، کتاب خدا ریسمانی است ممتد که بین آسمان تا زمین امتداد یافته و عترتم اهل بیت من هستند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آنها از هم جدا نخواهند شد تا هنگامی که در کنار حوض کوثر به من برسند و بنگرید چگونه پس از من با آنها رفتار می کنید. (۴)

۱- . ترمذی این حدیث را از زیدبن ارقم نقل می کند و این همان حدیث ۸۷۴ از احادیث کنز العمال جزء اول ص ۴۴ است.
۲- . این حدیث را امام احمد حنبل از «زیدبن ثابت» به دو طریق صحیح نقل کرده طریق اول در صفحه ۱۸۲ و دوم در آخر صفحه ۱۸۹ جزء ۵ مسند و طبرانی در کتاب (کبیر) از زیدبن ثابت آن را نقل کرده که همان حدیث ۸۷۳ کنز ص ۴۴ جزء اول می باشد.

۳- . حاکم در صفحه ۱۴۸ جزء سوم مستدرک آن را نقل کرده و گفته است: این حدیث از نظر سند طبق شرط شیخین صحیح است اما خودشان آن را ذکر نکرده اند، و ذهبی در کتاب تلخیص مستدرک آن را آورده و اعتراف کرده که طبق شرط قبول خبر از نظر شیخین این حدیث صحیح است.

۴- . امام احمد حنبل این حدیث را از ابوسعید خدری از دو طریق نقل کرده یکی در صفحه ۱۷ و دومی در صفحه ۲۶ جزء مسند آورده است و باز ابن ابی شیبه و ابویعلی و ابن سعد از ابوسعید آن را نقل کرده اند و این همان حدیث ۹۴۵ احادیث کنز العمال صفحه ۴۷ جزء اول است.

و آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازمی گشت در غدیر خم فرود آمد و دستور داد کنار درختان بزرگ آنجا توقف کنند و زیر آنها را تمیز نمایند و سپس فرمود: گویا من دعوت شده ام و اجابت نموده ام من در میان شما دو چیز گرانقدر قرار می دهم که یکی از دیگری بزرگتر است کتاب خدا و عترتم بنگرید چگونه با آنها رفتار می کنید و آنها از هم برای هیچوقت جدا نخواهند شد. سپس فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ - مَوْلَايَ وَ أَنَا - مَوْلَايَ كُلِّ مُؤْمِنٍ»

خداوند مولا و سرپرست من است و من مولای هر مؤمنی هستم.

آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَبُيَّهٖ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»

آن کس که من مولای اویم این ولی اوست خداوندا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با او دشمنی کند. (۱) تا آخر حدیث

عبداله بن حنطب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در جحفه برای ما خطبه خواند و پرسید؟ آیا من از جان شما نسبت به شما اولی نیستم؟ گفتند بلی یا رسول الله. فرمود: من دو چیز از شما بازخواست خواهم کرد قرآن و عترتم، - انی سائلکم عن اثنین: القرآن و عترتی - (۲)

۱- این حدیث را حاکم از زیدبن ارقم در صفحه ۱۰۹ جزء سوم مستدرک به طور مرفوعه نقل کرده و آنگاه گفته است این حدیث طبق شرط شیخین در قبول خبر حدیثی است صحیح اما خود تمام حدیث را که طولانی بوده نقل نکرده است و باز حاکم آن را از طریق دیگری از زیدبن ارقم در جزء ۳ مستدرک صفحه ۵۳۳ آورده و گفته است اسناد این حدیث صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده اند، و گفتیم که ذهبی در تلخیص مستدرک آن را آورده و به صحت سند آن اعتراف نموده است.

۲- این حدیث را طبرانی همانطور که در (اربعین الاربعین) نبهانی است نقل کرده و نیز در کتاب (احیاء المیت سیوطی آمده است. روشن است خطبه پیامبر در آن روز همین دو جمله نبوده زیرا برای این دو جمله تعبیر خطبنا آورده نمی شود و سیاست زبان محمد ثانی را بسته و قلم نویسندگان را از ذکر حقایق محبوس ساخت با این وصف ابن قطره از آن دریای سخن که نقل نشده و این دانه از آن بذر ما را کفایت می کند.

ص : ۷۴۰

۴- سنت صحیح که حکم به وجوب تمسک به تقلین می کند متواتر است و به طور تضافر از بیست و چند نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد فراوان و گوناگون این حقیقت را بازگو فرمود: گاهی در

روز غدیر چنان که ملاحظه شد و زمانی در روز عرفه در حجه الوداع و بار دیگر به هنگام بازگشت از طائف و مرتبه دیگری بر منبر خود در مدینه و دفعه دیگر در خانه خویش هنگام بیماری در حالی که اطاق پر از صحابه بود آن هنگام که فرمود: ای مردم من به زودی قبض روح می شوم و از این جهان می روم و من سخنی که عذر شما را قطع کند به شما گفتم، آگاه باشید من کتاب خدا و عترتم اهل بیت را در میان شما می گذارم، سپس دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرد و فرمود:

«هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۱)

این علی با قرآن است و قرآن با اوست از هم جدا نخواهند شد تا آنگاه که در کنار حوض به من ملحق گردند.

به این مطلب گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنت اعتراف کرده اند. حتی ابن حجر پس از نقل «حدیث ثقلین» می گوید: آگاه باش که حدیث لزوم تمسک به قرآن و عترت طرق فراوانی دارد و از بیست و چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

سپس اضافه کرده است که: طرق مبسوطی از این حدیث در شبهه یازدهم گذشت، در بعضی از آن طرق آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در حجه الوداع در عرفه فرموده و در بعض دیگر آمده که در مدینه هنگام بیماری در آن موقع که اطاقش مملو از اصحاب بود و در طریق دیگر رسیده که در غدیر خم و در مورد دیگر است که پس از بازگشت از طائف همانطور که گذشت فرموده است و

۱- . به آخر فصل دوم کتاب (الصوائق المحرقة) باب ۹ صفحه ۷۵ نوشته ابن حجر بعد از چهل حدیث از احادیث مذکور در آن فصل مراجعه فرمایید.

ص : ۷۴۱

نیز می افزاید

اینها منافات با هم ندارد زیرا مانعی ندارد که آن حضرت در تمام این موارد و موارد دیگری نیز این حقیقت را تکرار کرده باشد و این به خاطر اهمیت است که قرآن کریم و عترت پاک او دارند. (۱)

ائمه عترت را همین کفایت می کند که در پیشگاه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله قرآن باشند که از هیچ ناحیه باطل در آن راه ندارد.

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (۲)

و همین خود حجت و دلیلی است واضح که مسلمانان را به تعبد به مذهب آنها وادار می سازد زیرا هیچ مسلمانی هیچگاه حاضر نیست چیز دیگری به جای قرآن بپذیرد.

پس چگونه حاضر است دیگری را به جای «عدل» و «همسنگ» و همدیف قرآن انتخاب کند؟

۵- علاوه، مفهوم حدیث «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» در بین شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترتم، این است که هر کس به این دو با هم متمسک نشود گمراه است و مؤید این گفته اضافه ای است که این حدیث ثقلین طبق نقل طبرانی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه فرود: «وَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتُهْلِكُوا وَ لَا تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتُهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» از آنها پیش نیفتید که هلاک شوید و در مورد آنان کوتاه نیایید. از آنها عقب نمانید که هلاک می شوید به آنها چیزی نیاموزید که از شما داناترند.

ابن حجر می گوید این گفته پیامبر ... دلیل این است که هر کدام از اهل بیت

۱- . به کتاب الصواعق المحرقة نوشته ابن حجر فصل اول، باب ۱۱، ص ۸۹، در تفسیر آیه چهارم «وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» صفات، ۲۴ مراجعه فرمائید.

۲- . سوره فصلت، آیه ۴۲.

ص : ۷۴۲

خود را به مراتب بلند و وظایف دینی برساند بر دیگران مقدم است. (۱)

۶- و از جمله ادله ای که مسلمان را به سوی اهل بیت علیه السلام گسیل می دهد و انسان مؤمن را مجبور می سازد که در امور دینی به آنها رجوع کند این گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله است که:

«أَلَا إِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ». (۲)

بدانید مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که تخلف ورزید عقب ماند و غرق گردید. و نیز فرموده است: تنها مثل اهل بیم در میان شما همچون مثل کشتی نوح است کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که تخلف ورزید غرق گردید و مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه در بنی اسرائیل است که هر کس داخل شد آمرزیده شد. (۳) و نیز فرموده است:

«النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان لأمتي من

۱- . به باب وصایای پیامبر، ص ۱۲۵ کتاب الصواعق مراجعه فرمایید سپس از او پرسید: پس چرا ابوالحسن اشعری را در اصول دین و فقههای مذاهب اربعه را در فروع دین بر عترت مقدم می داری؟ و چگونه «عمرو بن حطان» و امثال او از خوارج را در حدیث بر آنها مقدم می داری؟ و چگونه در تفسیر «مقاتل بن سلیمان» که از مرجعه وقایل به جسمیت خدا است از ائمه علیه السلام پیشتر می شماری؟ و چرا در علم اخلاق و سلوک و داروهای روحی «معروف» و امثال او را جلوتر می دانی؟ و چگونه در خلافت و نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله ، برادر پیامبر و ولی او که سوره توبه را باید غیر از او کسی اعلام نکند، بعد از

دیگران می شماری و چرا ابناء وزغ را در خلافت از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم می دانی؟ کسی که از عترت اعراض کند و در تمام مراتب بلند و وظایف دینی از مخالفان آنها تبعیت کند با احادیث صحیح «ثقلین» و امثال آن چه خواهد کرد؟ و چگونه می تواند بگوید من «متمسک» به عترت بودم و به کشتی نجات سوار و از باب حطه وارد شدم؟

۲- . حاکم در کتاب مستدرک از ابوذر در جزء سوم، ص ۱۵۱ آن را نقل نموده است.

۳- . طبرانی در کتاب اوسط این حدیث را از ابوسعید نقل کرده و این همان حدیث ۱۸ از اربعین بیست و پنجم کتاب الاربعین اربعین بنهانی صفحه ۲۱۶ است.

ص : ۷۴۳

الاختلاف، (فی الدین) فإذا خالفتها قبيلة من العرب (یعنی فی احکام الله) اختلفوا فصاروا حزب إبليس» (۱)

ستارگان موجب امنیت اهل زمین از غرقند و اهل بیت من موجب امنیت امت از اختلاف (در دین) بنابراین اگر قبیله ای از عرب با آنها به مخالفت پردازد (معنی آن این است که در احکام خدا) اختلاف انداخته و خود حزب ابلیس خواهند بود.

این بود مطالبی که در مورد الزام امت به متابعت از اهل بیت و جلوگیری از مخالفت با آنها در اختیار داشتم و گمان نمی کنم در بین تمام لغات و زبان بنی آدم عبارتی رساتر از این عبارت برای این معنی یافت شود.

۷- اما مراد از اهل بیت در اینجا مجموع من حیث المجموع، به اعتبار ائمه علیه السلام آنها است، نه اینکه مراد تمام نفرات آنها باشد زیرا این منزلت و مقام جز برای حجت های الهی و کسانی که فرمان خدای را به پا می دارند برای دیگری نیست، این گفته هم مورد تصدیق عقل است و هم نقل که عده ای از بزرگان علمای جمهور نیز به ان اعتراف نموده اند.

از جمله در کتاب «الصواعق المحرقة» «ابن حجر» آمده است بعضی گفته اند: احتمال می رود مراد از اهل بیت که «امان» هستند علمای اهل بیت باشد زیرا آنها هستند که مردم به واسطه آنها هدایت می شوند همانند ستارگان و آنهایند که هرگاه روی زمین نباشند عذاب بر مردم نازل می شود.

سپس اضافه می کند و این هنگام ظهور مهدی علیه السلام است زیرا در احادیث مهدی می خوانیم که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می خواند و دجال در زمان او کشته می شود و پس از آن آیات و نشانه ها پشت سر هم آشکار می گردد. (۲)

و در جای دیگر می گوید: از پیامبر پرسیده شد مردم پس از اهل بیت چگونه

۱- . حاکم در صفحه ۱۴۹ جزء سه مستدرک این حدیث را از ابن عباس نقل کرده و گفته است، حدیث از نظر سند خوب است، ولی بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده اند.

۲- . الصواعق، باب ۱۱، ص ۹۱، تفسیر آیه ۷.

ص : ۷۴۴

به حیات خود ادامه می دهند؟ فرمود: همچون الاغ کمر شکسته. (۱)

۸- و شما به خوبی آگاهید که منظور از تشبیه اهل بیت علیه السلام به کشتی نوح این است که هر کس به آنها در امور دینی پناه برد و فروع و اصولش را از ائمه پاک اهل بیت اخذ کند از عذاب جهنم نجات می یابد و کسی که تخلف ورزد همچون کسی است که روز طوفان نوح به کوه پناه برد تا نجات یابد با این تفاوت که او در آب غرق شد و این غرق جهنم می شود به خدا پناه می بریم.

و وجه تشبیه آنها به «باب حطه» این است که خداوند آن در را یکی از مظهرهای تواضع جلال خود و سرفروود آوردن در برابر حکمش قرار داد و به همین موجب مغفرت و آمرزش (بنی اسرائیل) می شد، در میان این امت نیز انقیاد و تسلیم در برابر اهل بیت علیه السلام و متابعت از ائمه عترت را مظهری از مظاهر تواضع و سرفروود آوردن به حکم خدا فرار داده و این را سبب مغفرت ملت اسلام ساخته، این است وجه تشبیه آنها به باب حطه و ابن حجر پس از ذکر این احادیث و امثال اینها وجه تشبیه را بدینگونه بیان می کند: وجه تشبیه آنها به کشتی نوح این است که هر کس آنها را دوست بدارد و تعظیم کند به سپاسگزاری خداوند که به آنها این مقام را داده و از هدایت علمای آنها برخوردار شود از ظلمت مخالفتها نجات می یابد و کسی که تخلف کند و در دریای کفران نعمت غرق و در پستی و بلندی طغیانگری هلاک خواهد شد. (۲)

و در همانجا اضافه کرده است که:

تشبیه آنها به باب حطه از این نظر است که داخل شدن از این باب را چه باب «ریح» باشد یا باب «بیت المقدس» با تواضع و استغفار سبب مغفرت می شود، خداوند دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز سبب مغفرت این امت قرار داده است. (۳)

۱- . به صفحه ۱۴۳ آخر آن باب که پیامبر صلی الله علیه و آله وضع سخت اهل بیت را پس از وفاتش بازگو می کند که اواخر کتاب قرار دارد مراجعه فرمایید. و ما از ابن حجر می پرسیم: هنگامی که مقام و منزلت علمای اهل بیت اینگونه است پس کجا می روید؟

۲- . تفسیر آیه ۷، باب ۱۱، ص ۹۱ از کتاب الصواعق.

۳- . به نوشته اش مراجعه کن آنگاه به من بگو چرا او در هیچ چیز نه فروع دین و عقایدش و نه اصول فقه و قواعد آن نه علوم اخبار و قرآن و نه در اخلاق آداب از ائمه عترت تبعیت نکرده است و چرا تخلف ورزیده و خود را در دریای کفران نعمت غرق کرده و در پستی و بلندی طغیان خویش را هلاک ساخته است با اینحال خداوند او را با تمام اراجیفی که نسبت به ما بافته و بهتانهایی که به ما زده ببخشد.

ص : ۷۴۵

احادیث صحیح در وجوب متابعت ائمه اهل بیت علیه السلام متواتر است خصوصاً از طریق عترت و اگر ترس ملائت و خستگی نبود زبان قلم را آزاد گذارده آن را استقصا می کردیم ولی همین مقدار که ذکر کردیم نسبت به خواسته و منظور ما

را کفایت می کند.

و السلام(ش)

نامه نهم - ۱۷ ذیقعدہ ۱۳۲۹

درخواست احادیث بیشتر در این مورد

عنان قلم را آزاد کن و از ملامت مترس، که گوش من بدهکار و در اختیار تو است و سینه گشاده و آماده ضبط من در فراگرفتن علم و دانش از تو خود را آماده و با طبعی آرام مهیا شده ام، ادله و براهین تو مرا از نو به نشاط آورده و خستگی و ملامت را از روانم برداشته است. بنابراین از آن سخنان پر مغز و حکمت های بی مانندت به من بیشتر عنایت کن زیرا من در میان سخنان گمشده های حکمت را می جویم. و گوارایی کلمات بر قلبم از آب زلال بیشتر است، بیشتر برایم بگو، بیشتر که صدآفرین بر تو باد!

و السلام (س) (۱)

۱- . همان، ص ۵۶.

ص : ۷۴۶

نامه دهم: ۱۹ ذیقعدہ - ۱۳۲۹

تعدادی دیگر از احادیث

اگر نامه ام را با علاقه و انس مطالعه کرده ای و خویش را با آمادگی کامل در برابر آن قرار داده ای (این تازگی ندارد) مدتی است طولانی که آرزوهای مرا به وفور و پیشرفت نزدیک می سازی، و دامنه فعالیتیم را به نجاح و رستگاری می رسانی کسی که پاک نیت، خوش باطن، متواضع، خوش خوی، بلند مقدار، تاج علم بر سر دارد و کمربند حلم را به کمر بسته سزاوار است که حق در سخن و قلمش مجسم شود و انصاف و راستی از دست و زبانش آشکار گردد.

چقدر مرا وادار به سپاسگزاری و امتثال امر خود ساخته ای که فرموده ای بیشتر بگو بیشتر! چشم چشم! سوگند به خدا دیدگانت را روشن خواهم ساخت چشمانت روشن باد اکنون بشنو! (۱)

.....

نقل دنباله نامه و نامه های بعد منجر به نقل تمام کتاب المراجعات می شود و ما شما را به خواندن این کتاب حواله کردیم و چنانکه قبلاً متذکر شدیم نامه های ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۷ درباره غدیر را و نامه ۶۱ و ۶۲ (چهل حدیث) را عیناً از نظر شما می گذرانیم. همچنین در نامه پانزدهم شیخ الازهر مطالبه می کند که اسامی راویان ثقه اهل سنت را که شیعہ احادیث مورد

مذاکره را از آن نقل کرده اند به نام و نشان ذکر کند و شرف الدین در نامه شانزدهم نام صد نفر را با معرفی کا مل از صفحه ۹۴ تا ۱۸۲ متذکر و عذر می خواهد که فرصت بیشتر را فعلا ندارم.

۱- . همان، ص ۵۷.

ص : ۷۴۷

نامه پنجاه و یکم (۱۴ محرم ۱۳۳۰)

این ادله معارض دارد

مخالفان شما «سنن» و اخبار رسیده درباره فضایل خلفاء سه گانه راشدین را معارض با ادله ای می دانند که شما اقامه کردید و نیز معتقدند آنچه در فضایل سبقت جویان به اسلام از مهاجر و انصار رسیده با «سنن» رسیده درباره امام علی تعارض دارد پاسخ آن را چه می گوئید.

والسلام(س)(۱)

نامه پنجاه و دوم (۱۵ محرم، ۱۳۳۰)

پاسخ ادعای تعارض

ما به فضایل سبقت جویان به اسلام از مهاجر و انصار رضی الله عنهم همه ایمان داریم فضایل آنها قابل احصا و استقصا نیست همین آنان را کافی است که در قرآن و سنت پیامبر فضایل بسیاری درباره آنان رسیده است ما آنها را بررسی نموده در آنها تدبر کردیم ولی خدا می داند آنها را معارض با نصوصی که درباره علی علیه السلام رسیده نیافتم و حتی صلاحیت معارضه با سایر ویژگی های امام را نیز ندارند. بلی مخالفان ما از طریق خودشان روایاتی در فضایل آنان نقل نموده اند که از نظر ما ثابت نیست بنابراین معارضه آنها با آنچه ما آورده ایم مصادره به مطلوب است که از غیر فرد زورگو و لجوج انتظار آن نمی ورد چرا که ما نمی توانیم آنها را به هیچ وجه معتبر بدانیم، گر چه از طرف مخالف ما سخت معتبر هم باشد مگر نه این است که ما نیز روایاتی را که تنها از طرق خود داریم به عنوان معارض در میدان بحث نمی آوریم؟ و جز به آن چه از طریق مخالفان رسیده است استدلال نمی کنیم مانند حدیث غدیر و امثال آن.

از همه گذشته ما روایاتی را که مخالفان به تنهایی آورده اند و فضایل را بیان

۱- . همان، ص ۲۷۶.

ص : ۷۴۸

می کنند بررسی نمودیم نه در آنها معارضه با روایات ذکر شده یافتیم و نه دلالتی بر خلافت آنان و لذا برای اثبات خلافت خلفای ثلاثه احدی به آنها استدلال نکرده است.

والسلام (ش). (۱).

نامه پنجاه و هفتم (۲۵ محرم، ۱۳۳۰)

۱ تأویل حدیث غدیر؛

۲ قرینه و شاهد این مطلب؛

۱- حمل عمل صحابه بر صحت ایجاب می کند که حدیث غدیر را تأویل کنیم چه متواتر باشد یا غیرمتواتر و لذا اهل سنت گفته اند لفظ «مولی» در قرآن کریم در معانی متعدد استعمال شده، گاهی به معنی «اولی» می باشد چنانکه در این آیه خطاب به کفار آمده:

«مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (حدید/۱۵)

جایگاه شما آتش است و آن اولی به شماست.

و گاهی به معنی ناصر و یاور همانند این آیه از کتاب خدا

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ» (محمد/۱۱)

این بدان جهت است که خداوند مولی (ناصر و یاور) کسانی است که ایمان آورده اند و کافران مولا و یآوری ندارند.

و گاهی به معنی وارث آمده چنانکه می خوانیم:

«وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» (نساء/۳۳)

برای هر کسی وارثی قرار دادیم آنچه پدر و مادر و نزدیکان

۱- . همان، ص، ۲۷۷.

ص : ۷۴۹

واگذارده اند به ارث برند.

که موالی به معنی ورثه است. و چنانچه از قول ذکر یا در قرآن آمده:

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» (مریم/۵)

من از وارثان پس از خود می ترسم.

منظور وارثان می باشد و به معنی صدیق هم آمده چنانکه آمده است.

«يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا» (دخان/۴۱)

روزی که دوست و صدیق به هیچ وجه به درد دوست و صدیقش نمی خورد.

البته لفظ ولی به معنی اولی به تصرف می آید چنانکه می گوئیم:

«فُلَانٌ وَلِي الْقَاصِرِ»

فلانی سرپرست کوتاه عقلا است.

و به معنی ناصر (یاور و محبوب (دوست) هم آمده است. اهل سنت گفته اند شاید منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جمله این باشد:

«مَنْ كُنْتُ نَاصِرَهُ أَوْ صَدِيقَهُ أَوْ حَبِيبُهُ فَإِنَّ عَلَيَّ كَذَلِكَ»

کسی که من ناصر یا صدیق و یا حبیب و دوست او هستم علی نیز چنین است. این معنی با کرامت و بزرگواری سلف صالح و امامت و زعامت خلفای سه گانه رضی الله عنهم می باشد.

۲- شاهد و قرینه اینکه منظور حدیث، گفته بالاست اینکه بعضی از افرادی که همراه علی در یمن بودند از او سخت گیری به خاطر خداوند دیده بودند لذا درباره او حرف زدند و بر او عیب گرفتند بدین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر به پا خواست و بر امام ثنا و تمجید گفت فضایل او را برشمرد تا جلالت قدرش را بر مردم روشن سازد و گفته کسانی را که نسبت به او بدگویی کردند رد نماید گواه این سخن اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خطابه اش درباره علی بالخصوص فرمود:

«مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ»

ص : ۷۵۰

و درباره اهلیتیش به صورت عمومی فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي»

من در بین شما دو ثقل و دو شیء گرانبها قرار می دهم کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

پس این وصیتی بود برای حفظ کیان و احترام خودش چرا که بقای احترام آن حضرت در احترام (علی) بخصوص و در اهل بیتش به طور عموم امکان پذیر بود. لذا اهل سنت می گویند. در این حدیث (حدیث غدیر) وصیت به خلافت و دلیلی بر امامت وجود ندارد.

والسلام (س) (۱)

نامه پنجاه و هشتم (۷۲ محرم، ۱۳۳۰)

۱- تأویل غدیر امکان پذیر نیست.

۲- قرینه تأویل گرافه گویی و اغواگر است.

۱- من می دانم که قلب شما به آنچه ذکر کرده اید مطمئن و راضی نیست و جان و روح شما به آن اعتماد و تمایل ندارد چرا که شما ارزش و اندازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دانید هم حکمت بالغه آنحضرت هم عصمتش و هم ختمیت نبوتش هم می دانید که او سید و سرور حکما و خاتم انبیا است و هم می دانید که

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»

او از روی هوا و هوس سخن نمی گوید تنها چیزی می گوید که به او وحی شده فردی نیرومند او را تعلیم داده است.

بنابراین اگر فلاسفه بیگانه از شما در مورد جریان «روز غدیر» پرسند: «چرا پیامبر شما هزاران نفر را در آن روز از حرکت باز داشت؟ و چرا آنها را در آن

۱- . همان، ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

ص : ۷۵۱

گرمای سخت در یک جا گرد آورد؟ و به چه خاطر فرمان داد آنها که پیشاپیش از آنجا گذشته بودند باز گردند و صبر کرد تا آنها که عقب مانده ملحق شوند؟ برای چه آنها را در آن صحرای بدون آب و گیاه فرود آورد؟ سپس از جانب خداوند در آن مکانی که محل تفرق و جدایی بود خطبه خواند تا حاضران به غایبان اطلاع دهند و چه اقتضایی داشت که در آغاز سخنش از مرگ خویش خبر دهد؟ که به زودی ممکن است رسول پروردگارم به سراغ من بیاید و من اجابت کنم من مسئولم و شما نیز مسئول و مورد بازخواست واقع خواهید شد راستی راجع به تبلیغ کدام حکم، پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بازپرسی قرار می گرفت؟

و امت راجع به اطاعت از کدام وظیفه بازجویی میشدند؟ و چرا از آنها پرسید آیا شما شهادت به یگانگی خداوند نمی دهید؟

و شهادت نمی دهید محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است و اینکه بهشت حق است و آتش حق مرگ حق است و زنده شدن پس از مرگ حق و اینکه قیامت خواهد آمد تردیدی در آن نیست و خداوند تمام کسانی که در قبرها هستند زنده می کند؟ و همه گفتند بلی شهادت می دهیم. راستی چرا اینگونه رفتار نمود و از چه جهت پس از این پرسش ها فوراً دست علی را گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغلش پیدا شد آنگاه فرمود: «ایها الناس خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم» و چرا مولای مؤمنانم را به این صورت تفسیر کرد من از خودشان به آنها اولی هستم؟ و برای چه پس از این تفسیر گفت:

«فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»

و یا گفت:

«مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهٖ فَهَٰذَا وَلِيَّهٖ وَقَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ».

چرا او را به این دعاهایی که لایق غیر از ائمه و پیشوایان حق نیست و برای غیر از خلفای راستین صحیح نمی باشد اختصاص داد؟ روی چه اصلی پیش از سخنش از آنها گواهی گرفت که مگر من اولی به شما از خودتان نیستم و پاسخ دادند بلی! آنگاه فرمود:

ص : ۷۵۲

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»

و یا

«مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهٖ فَعَلَيْ وَلِيَّهٖ»

و بر چه اساس عترت را همدریف و هموزن کتاب خدا قرار داد؟ و او را پیشوا و مقتدای خردمندان تا روز حساب قرار داد؟ راستی این همه اهتمام از پیامبر حکیم در این باره برای چه بود؟ و آن کار مهمی که نیاز به این همه مقدمات داشت کدام است؟ هدف او از این همه تلاش و به وجود آوردن چنین محشری چه بود؟ چه فرمانی بود که خداوند دستور ابلاغش را به اینصورت صادر کرده بود؟

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ »

«که اگر این حکم را نرساند، رسالت خود را نرسانده؟»

این چه مهمی بود که خداوند اینقدر تأکید روی آن نموده که تهییج و تحریص بر تبلیغ آن شبیه تهدید است؟ و نیاز به نگاهداری دارد مخصوصاً از جانب خدا از آزار منافقان برای بیان آن؟؟!!

راستی اگر فلاسفه بیگانه از شما این پرسشها را بکنند پاسخ خواهید داد خداوند عزوجل و رسولش منظورشان بیان نصرت و یاری علی از مسلمانان و صداقت و دوستی نسبت به آنان بود و بس؟؟ باور نمی کنم شما به این پاسخ و جواب راضی باشید و خیال نمی کنم مضمون آن را بر خداوند بزرگ و رب الارباب و برسید حکما و خاتم پیمبران جایز بشمارید شما بالاتر از آنید که جایز بشمارید پیامبر تمام همش و سراسر عزمش مصرف بیان چیزی کند که نیاز به بیان ندارد و توضیح جریانی را بدهد که به حکم وجدان و شاهد عینی واضح است بدون شک شما پیمبر را منزله از آن می دانید که افعال و اقوالش مورد ایراد عقلا قرار گیرد و یا فلاسفه و حکما وی را مورد انتقاد قرار دهند بلکه تردیدی نیست که شما وزن گفتار و کردار حکیمانه و عصمت آن حضرت از خطا و اشتباه را می دانید خداوند بزرگ هم فرموده است:

ص : ۷۵۳

آن سخن رسول کریم است رسولی نیرومند که نزد صاحب عرش موقعیت خاصی دارد مطاع است و امین صاحب شما (پیامبرتان) مجنون نیست.

آیا با این وصف می توان او را متهم به توضیح واضحات و بیان چیزهایی که در حکم بدیهیات است نمود؟ و برای توضیح واضح به چیدن مقدمات اجنبی و بیگانه ای اقدام می کند؟ مقدماتی که هیچ ربط و دخالتی به اصل مطلب ندارد. خداوند و پیامبرش از این چیزها بالاترند و شما - که خداوند حق را به وسیله ات یاری کند - می دانید آنچه مناسب مقام پیامبر در آن صحرای گرم است و لایق گفتار و کردارش در روز غدیر می باشد همان تبلیغ و رساندن عهد خدا و تعیین قائم مقام پس از خویش می باشد قراین لفظیه و عقلیه نیز موجب قطع جازم و ثابت است که پیامبر در آن روز جز تعیین ولایت عهدی علی و قائم مقام بودن او منظوری نداشته است بنابراین این حدیث با قراین محفوف به آن نص جلی بر خلافت علی است و قابل تأویل نیست، و هیچ راهی برای انصراف آن از این معنی وجود ندارد این واضح است «برای کسی که دارای عقل باشد گوش فرا دهد بشنود و ببیند.»

۲- اما قرینه ای که گمان کرده اند قابل تمسک است این قرینه گراف است و گمراهی لفافه ای است برای پوشاندن حق و مخلوط ساختن آن با باطل زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دوبار علی را به یمن فرستاد بار اول در سال هشتم هجرت و در همین بار بود که اراجیف گویان اراجیف یافتند و پس از بازگشت به مدینه شکایت او را پیش پیامبر بردند و پیامبر از آنها سخت ناراحت شد آن چنان خشم چهره اش را گرفت (۱) که دیگر چنین حرفهایی را درباره او نزدند.

بار دوم در سال دهم هجرت بود که پیامبر خود پرچم برای او بست و با دست خود عمامه بر سر آن حضرت نهاد و فرمود حرکت کن و به چیزی التفات نکن! و او با رشد و پیروزی و هدایت حرکت کرد و فرمان پیامبر را به اجرا گذاشت و

۱- . چنانکه در نامه ۳۶، گذشت مراجعه فرما و مواظب باش توضیحات آنجا را از دست ندهی.

آنگاه در حجهالوداع به رسول خدا پیوست و نیت حج را به همان نحو کرد که رسول خدا نیت کرده و احرام پوشید بر اساس عملی که پیامبر انجام دهد لذا پیامبر او را شریک قربانی خود نمود این بار هیچ کس درباره او سخنی به پیامبر نگفت و هیچ اجحاف گری حرف اجحافی درباره او نزد.

بنابراین چگونه ممکن است حدیث غدیر به خاطر سخن اعتراض کنندگان صادر شده باشد و یا برای رد چنین افرادی باشد بعلاوه حمله و شکایت از او موجب این نمی شود که پیامبر این همه مدح و ثنای او را بگوید آن هم به این صورتی که منبری از جهاز شتران فراهم شود و آن همه مقدمات را فراهم آورد مگر اینکه - العیاذ بالله - آن حضرت را در گفتار و کردار، عزم ها و مقصودهایش گزافگو بدانیم حاشا از حکمت بالغه و قداست وی که چنین باشد خداوند بزرگ درباره اش می فرماید: این سخن رسولی است کریم این قول و گفته شاعر نیست چه کم ایمان دارید و نیز قول کاهن هم نیست چه کم متذکر می گردید بلکه نازل شده از جانب رب العالمین است.

او اگر می خواست تنها فضایل آن حضرت را برساند و گفته مخالفانش را رد نماید می گفت:

«هَذَا ابْنُ عَمِّي وَ صَهْرِي وَ أَبُو وَلَدِي وَ سَيِّدُ أَهْلِ بَيْتِي فَلَا تُؤْذُونِي فِيهِ»

این پسر عم من دامادم پدر فرزندانم و سید اهل بیتم می باشد با اذیت وی مرا نیازارید.

و امثال این جملات که دلالت بر فضل و جلالت او داشته باشد. از همه گذشته از لفظ حدیث غیر از آنچه ما گفتیم تبادر به ذهن نمی کند (۱) حال سبب آن هر چه می خواهد باشد چه اینکه الفاظ حمل بر آن معنی می شود که به ذهن تبادر می کند و به سبب انگیزه آن توجهی نمی شود (دقت کنید) و اما ذکر اهل

۱- . خصوصاً با قراین عقلی و نقلی که به آن اشاره شد.

ص : ۷۵۵

بیت پیامبر در حدیث غدیر از مویدات معنی است که ما گفتیم چه این که آنها را قرین و هم سنگ قرآن قرار داده و آنها را مقتدای افراد عاقل شمرده است و فرموده:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»

من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم که اگر به آن تمسک جوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.

آن حضرت چنین کرد تا امت بداند که پس از وی مرجعی جز این دو نیست و تکیه گاهی جز این دو نمی توانند داشته باشند و در وجوب تبعیت از امامان عترت پاک همین بس که آنها را قرین کتاب خدا قرار داده که از هیچ جهت باطل در آن راه

ندارد پس همانگونه که جایز نیست به کتابی رجوع کنیم که حکمش مخالف کتاب خدا باشد جایز نیست به امام و پیشوایی مراجعه کنیم که حکمش مخالف حکم امامان عترت باشد. و این سخن پیامبر:

«فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»

این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

دلیل این است که زمین پس از رسول خدا از امام و پیشوایی که عدل و هم سنگ قرآن باشد خالی نخواهد شد.

کسی که در این حدیث تدبیر کند می یابد که از آن انحصار خلافت در ائمه عترت استفاده می شود.

مؤید این گفته حدیثی است که امام احمد در مسند از زید بن ثابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده است که:

«إِنِّي تَبَارَكُ فَيْكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبِيلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

من دو خلیفه در بین شما قرار می دهم کتاب خدا که همچون ریسمانی از آسمان به سوی زمین کشیده شده و عترتم اهل بیتم، و آنها از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد گردند.

ص : ۷۵۶

و این خود نص بر خلافت امامان عترت علیه السلام است و شما می دانید که نص بر وجوب متابعت از علی علیه السلام است زیرا وی سید عترت و پیشوای آنان بدون چون و چراست.

از این جهت حدیث غدیر و امثال آن مشتمل بر نص علی است: گاهی از این جهت که او امام عترت است که از ناحیه خدا و رسول به منزله کتاب می باشد، و گاهی از نظر شخصیت عظیم خودش و اینکه او «ولی» هر کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی اوست.

والسلام(ش) (۱)

۱- . همان، ص ۲۹۹ الی ۳۰۳.

ص : ۷۵۷

ص : ۷۵۸

در مکاتبه «سید شرف الدین» عالم بزرگ شیعه

با رئیس دانشگاه الازهر مصر

«سلیم البشری» عالم بزرگ اهل سنت

ص : ۷۵۹

در ادامه مطالب گذشته

«چهل حدیث»

«از شیعه»

در پی درخواست، سلیم البشری، از سید شرف الدین

در نامه شصت و یکم(۱)

۱- . همان، ص، ۳۰۸ الی ۳۱۶. (چهل حدیث).

ص : ۷۶۰

چهل حدیث تأیید بر امامت علی (ع) و دیگر ائمه هدی:

آنچه از المراجعات علامه سید شرف الدین در نامه های رد و بدل شده بین ایشان و شیخ سلیم البشری (مالکی) شیخ الازهر مصر، از نظر خوانندگان گذشت مبتنی بر اخبار و احادیث مربوط به وجوب رهبری و امامت علی علیه السلام بنابر نقل حدیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و مستند به مدارک و اقوال علمای اهل سنت و کتب مسلم و بی تردید نزد آنهاست؛ و این روش هم تا پایان کتاب دنبال می شود. تا اینکه شیخ الازهر در نامه شصت و یکم می گوید: اگر احترام سلف سابق محفوظ باشد احادیثی که ذکر کرده اید درباره اختصاص امامت عیسی در هیچ کدام دیده نمی شود؛ و شاید نزد شما احادیثی در این مورد (وجوب پیروی از امامت امام علی علیه السلام) باشد که ما از آنها آگاه نباشیم استدعا می شود آنها را نقل فرمایید.

لذا حضرت شرف الدین به سیره علمای تشیع چهل حدیث در این باره در جواب ایشان در نامه ۶۲ ذکر می کند که علاوه بر اهمیت و تأکید و تثبیت پیروی از ولایت و امامت اجر و ثواب نقل و حفظ چهل حدیث را هم برای خود ذخیره آخرت قرار می دهد، و به پیروی از ایشان نویسنده و حفظ و نقل کننده این احادیث در این کتاب (حاضر)، نیز، هم برای خود و هم برای خواننده این موهبت را این پاداش بزرگ اخروی را غنیمت شمرده و آن را در این مجموعه ثبت می کند.

نامه شصت و یکم (۱ صفر، ۱۳۳۰)

درخواست نصوص رسیده از طریق شیعه

اگر کرامت و احترام سلف صالح محفوظ باشد عیبی در هیچکدام از احادیثی که اختصاص به امام داشت وجود ندارد، چه حدیث غدیر باشد و چه غیر آن و دلیلی هم برای تأویل آن نیست.

شاید شما احادیثی در این مورد داشته باشید که اهل سنت از آن بی اطلاع باشند استدعا می شود آنها را نقل فرمایید تا از آن آگاه گردیم.

والسلام (س)

نامه شصت و دوم (۲ صفر، ۱۳۳۰)

چهل حدیث

بلی نزد ما نصوص صحیح و متواتری از طریق عترت پاک پیمبر صلی الله علیه و آله است که اهل سنت از آن آگاهی ندارند فعلا ما چهل حدیث آن را برای شما می خوانیم (۱).

۱- صدوق محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی در کتابش اکمال الدین و اتمام النعمه از عبدالرحمن بن سمره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است

۱- . این عدد را انتخاب نمودیم زیرا امیر مومنان علی ابن ابیطالب علیه السلام عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری، ابودردا ابوهیریه، انس بن مالک، معاذ بن جبل، از طرق زیاد و متنوعی نقل نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چهل حدیث در مورد دینش حفظ کند خداوند در قیامت او را در زمره فقها و علما مبعوث می سازد در روایت دیگری آمده که خداوند او را فقیهی عالم محشور می سازد و در روایت ابودردا آمده من در قیامت شفیع و گواه او خواهم بود و در روایت ابن مسعود است که به او گفته می شود از هر کدام از درهای بهشت می خواهی داخل شو و در روایت ابن عمر آمده که در زمره علما نوشته می شود و در زمره شهدا محشور می گردد در حفظ همین چهل حدیث و غیر آن که در نامه های ما آمده این گفته پیامبر ما را کفایت می کند که فرمود: خداوند یاری کند کسی که سخن مرا بشنود و آن را حفظ کند و آن را همانطور که شنیده برساند و باید حاضران به غایبان برسانند.

که به او فرموده:

«يَا ابْنَ سَمْرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَتَفَرَّقَتِ الْأَرَءَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامٌ أُمِّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي»

ای پسر سمره هرگاه اهواء مختلف شد و آراء پراکنده، به علی بن ابیطالب توجه کن او امام امت من و خلیفه من پس از من بر آنان باشد.

۲- باز صدوق در کتاب اکمال الدین از ابن عباس آورده که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ اطَّلَاعَهُ فَاخْتَارَنِي مِنْهَا فَجَعَلَنِي نَبِيًّا ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ عَلِيًّا فَجَعَلَهُ إِمَامًا ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أَتَّخِذَهُ أَحَاً وَوَلِيًّا وَوَصِيًّا وَخَلِيفَةً وَوَزِيرًا»

خداوند به اهل زمین نظری افکند مرا انتخاب کرد و پیامبر خود قرار داد، سپس بار دیگر نظر انداخت علی را برگزید و او را امام گردانید و به من امر فرمود که وی را برادر، ولی، وصی، خلیفه و وزیر خود قرار دهم.

۳- باز صدوق در اکمال الدین با سند خود از امام صادق علیه السلام و او از پدرانش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که: جبرئیل از ناحیه خداوند به من خبر داد که خداوند فرمود: هر کسی بداند غیر از من معبودی نیست، محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده من علی بن ابیطالب خلیفه ام، و ائمه فرزندان او حجت من، او را وارد بهشت خواهم کرد.

۴- باز صدوق در - اکمال الدین - از امام صادق علیه السلام از پدرانش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که: ائمه بعد از من دوازده نفرند، نخستین آنها علی علیه السلام و آخرین آنها قائم علیه السلام است آنها خلفا و اوصیای من هستند.

۵- باز صدوق از اصبح بن بنانه نقل نموده که روزی علی بن ابیطالب علیه السلام پیش ما آمد در حالی که دستش در دست پسرش حسن علیه السلام بود می گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد و همینگونه دستش در دست من بود، می گفت: بهترین انسها و سید و سرور آنان بعد از من این برادر من علی می باشد او امام هر مسلمانی و امیر هر مؤمنی پس از وفات من خواهد بود.

۶- باز صدوق در اکمال الدین از امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۷۶۳

نقل می کند کسی که دوست دارد به دین من متمسک شود، و به کشتی نجات پس از من سوار شود به علی بن ابیطالب اقتدا کند او وصی و خلیفه من بر اتم در حیات و بعد از وفات من خواهد بود.

۷- باز صدوق در اکمال الدین از امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که: من و علی

دو مربی اصیل و پدران این امت هستیم. کسی که ما را بشناسد خدا را شناخته و کسی که ما را نشناسد و انکار کند خدا را شناخته و انکار کرده است از علی دو سبط این امت و دو سید و آقای جوانان بهشت حسن و حسین علیه السلام به وجود آمده اند از نسل حسین علیه السلام نه نفری به وجود خواهند آمد که اطاعت از آنها اطاعت از من و عصیان و نافرمانی آنها عصیان و نافرمانی من است نهمین آنها قائم و مهدی علیه السلام آنهاست.

۸- صدوق در- اکمال الدین- از امام حسن عسکری علیه السلام از پدرشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که به ابن مسعود فرمود: یابن مسعود علی بن ابیطالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم. (ای پسر مسعود علی ابن ابیطالب علیه السلام پس از من امام شما و خلیفه من در بین شما است).

صلی الله علیه و آله - باز صدوق در- اکمال الدین- از سلمان نقل می کند که بر پیغمبر وارد شدم دیدم حسین بن علی علیه السلام بر زانوی او نشسته، لبهایش را می بوسد و به او می فرماید: تو آقا فرزند آقا، امام فرزند امام، برادر امام و پدر امامان هستی، نهمی آنها قائم علیه السلام آنها است.

۱۰- باز صدوق در- اکمال الدین- از سلمان از پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی آورده که به فاطمه علیه السلام فرمود: آیا نمی دانی، ما خانواده ای هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده است، خداوند به اهل زمین نظری فرمود از میان آنها مرا برگزید و بار دوم نظر کرد شوهرت را انتخاب نمود به من وحی فرمود که تو را به ازدواج او در آورم، او را ولی و وزیر خود گردانم، و خلیفه خویش در بین امتم قرار دهم، بنابراین پدرت بهترین پیامبران، شوهرت بهترین اوصیا- خواهد بود و تو نخستین کسی هستی که به من ملحق می گردی.

۱۱- باز صدوق در- اکمال الدین- حدیثی طولانی نقل نموده، و در آن آورده

ص : ۷۶۴

که در زمان عثمان بیش از دویست نفر از مهاجر و انصار در مسجد جمع بودند، مذاکره علم و فقه می نمودند و بر یکدیگر تفاخر می ورزیدند، اما علی در آن میان ساکت بود، به او گفتند: ای ابوالحسن تو چرا سخن نمی گویی؟ علی به سخن آمد و آنها را به یاد این گفته پیامبر انداخت که فرمود:

«عَلَيَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي فَأَقْرُوا لَهُ بِذَلِكَ»

علی برادر و وزیر من است، وارث، وصی، و خلیفه ام در میان امتم میباشد او ولی هر مؤمن پس از من است به این حقایق برای او اقرار کنید.

۱۲- باز صدوق در- اکمال الدین- از عبدالله بن جعفر، حسن، حسین، عبدالله بن عباس، عمر بن ابی مسلم، اسامه بن زید، سلمان، ابوذر و مقداد، از همه اینها نقل نموده که گفته اند از پیامبر شنیدیم می گفت: من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم، و سپس برادرم علی اولی به آنها از خودشان است.

«أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

۱۳- باز صدوق در-کمال الدین- از اصبع بن نباته، از ابن عباس آورده که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من، علی، حسن، حسین، و نه نفر فرزندان حسین علیه السلام پاک و مطهریم.

۱۴- و باز صدوق در اکمال الدین از عبابه بن ربیع از ابن عباس آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سید پیامبران و علی سید اوصیاء است.

۱۵- باز صدوق در اکمال الدین از امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که: خداوند عزّ و جلّ از میان پیامبران مرا برگزید و از ناحیه من علی را و او را بر تمام اوصیا برتری بخشید، و از جانب علی، حسن و حسین را و از فرزندان حسین اوصیای دیگر، تا تحریفهای غلو کنندگان، مداخلات مبطلان و تأویل گمراهان را از چهره دین بزدايند.

۱۶- باز صدوق در-اکمال الدین- از علی علیه السلام آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند. نخستین آنها تو هستی و آخرین آنها قائم است

ص : ۷۶۵

که خداوند به دستش شرق و غرب زمین را می گشاید.(۱)

۱۷- صدوق در کتاب امالی از امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که: علی از من است و من از علی، وی از طینت من آفریده شده همواست که آنچه از سنت من مورد اختلاف مردم باشد، برای آنها توضیح می دهد او امیرمؤمنان، رهبر نورانیان و سفید رویان و بهترین اوصیاء است.

۱۸- باز صدوق در امالی از علی علیه السلام در حدیثی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که: علی امیرمؤمنان است پیمان ولایت او را خداوند در عرش بسته و فرشتگان را بر آن گواه گرفته است، او خلیفه، حجت خدا و امام مسلمانان است.

۱ صلی الله علیه و آله - با صدوق در امالی از ابن عباس نقل نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرموده: ای علی تو امام مسلمانان، امیرمؤمنان، رهبر روسفیدان، حجت خدا پس از من، و سید اوصیا هستی.

۲۰- باز صدوق در امالی از ابن عباس آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی تو خلیفه من در میان امتم و نسبت به من همچون شیت نسبت به آدم هستی.

۲۱- باز صدوق در امالی از ابوذر نقل نموده: روزی در مسجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم فرمود: هم اکنون از این در کسی وارد می شود که امیرمؤمنان و امام مسلمانان است، ناگاه علی بن ابیطالب از در آشکار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از او استقبال نمود، سپس رو به ما کرد و گفت این پس از من امام و پیشوای شما است.

۲۲- صدوق در امالی از جابر بن عبدالله انصاری آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابیطالب در اسلام پیش قدم تر و در علم و دانش از همه دانشمندتر است و او پس از من امام و خلیفه است.

۲۳- صدوق در امالی از ابن عباس نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای

۱- . این حدیث و احادیثی که پیش از این آوردیم همه در باب (ماروی عن النبی صلی الله علیه و آله فی النص علی القائم) «انه الثانی عشر من الائمة» موجود است که همان باب ۲۴ از ابواب «اکمال الدین و اتمام النعمه» از صفحه ۱۴ صلی الله علیه و آله و مابعد آن تا صفحه ۱۶۷ می باشد.

ص : ۷۶۶

مردم چه کسی از خداوند درست گفتارتر است؟ خداوند جل جلاله به من امر کرده که علی را پرچم هدایت، امام، خلیفه، و وصی خود در بین شما قرار دهم، و او را برادر و وزیر خویش گردانم.

۲۴- صدوق در امالی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر برای ما خطبه خواند سپس خطبه را ذکر نموده در این خطبه آمده است: پس عمویم علی، برادر، وزیر، خلیفه و ابلاغ کننده دستورات از ناحیه من است.

۲۵- صدوق در امالی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل نموده پیامبر صلی الله علیه و آله روزی برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم ماه خدا به سوی شما روی آورده سپس در فضیلت ماه رمضان ادامه سخن داد علی می گوید: پرسیدم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین عمل در این ماه چیست؟ فرمود: پرهیز و کناره گیری از محرمات خداوند پس از آن گریه کرد پرسیدم ای پیامبر خدا! چه چیز موجب گریه شد؟ در پاسخ فرمود: گریه برای این است که ریختن خون تو را در این ماه حلال می شمارند ای علی تو وصی، پدر فرزندان، خلیفه من در امتم در مرگ و زندگیم می باشی، امر تو امر من، و نهی تو، نهی من است.

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيٌّ وَ أَبُو وُلْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي أَمْرُكَ أَمْرِي وَ نَهْيُكَ نَهْيِي»

۲۶- صدوق در امالی از علی علیه السلام نقل نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو برادر من، و من برادر توام، من برای نبوت انتخاب شده ام، و تو برای امامت، من صاحب تنزیل، و تو صاحب تأویل هستی، تو مربی و پدر این امت هستی، ای علی تو وصی، خلیفه، وزیر، وارث، و پدر فرزندان من می باشی.

۲۷- صدوق در امالی از ابن عباس آورده رسول خدا روزی در مسجد قبا هنگامی که انصار جمع بودند به علی فرمود: ای علی تو برادر من هستی و من برادر تو، تو وصی و خلیفه من و امام امتم پس از من می باشی خدا دوست دارد کسی که تو را دوست می دارد و دشمن دارد کسی که با تو دشمنی می ورزد.

۲۸- صدوق در امالی حدیثی طولانی از «ام سلمه» نقل نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ام سلمه بشنو و

من بعد از من خواهد بود ادا کننده وعده های من و دور کننده دشمن است از اهداف من.

۲۹- صدوق در امالی از سلمان فارسی آورده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای مهاجر و انصار می خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که پس از من اگر به آن تمسک جویید هرگز گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این علی برادر من، وصی، وزیر، وارث و خلیفه من و امام شما است همانگونه که مرا دوست می دارید، او را دوست بدارید و بدانگونه که مرا اکرام و احترام می کنید وی را احترام نمایید، جبرئیل به من امر کرده که این حقیقت را به شما بگویم.

۳۰- صدوق در امالی از زید بن ارقم آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می خواهید شما را به چیزی رهبری کنم که اگر به آن متمسک شوید هرگز هلاک و گمراه نخواهید شد آنگاه فرمود: امام و ولی شما علی بن ابیطالب است از او پشتیبانی کنید. برایش خیرخواهی و او را تصدیق کنید که جبرئیل مرا به ابلاغ آن امر کرده است.

۳۱- صدوق در امالی از ابن عباس آورده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو امام امت من و خلیفه ام بر آنان پس از من خواهی بود ...

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي»

۳۲- صدوق در امالی از ابن عباس آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به من وحی فرموده که از میان اتمم کسی را برادر، وارث، خلیفه و وصی من قرار دهد پرسیدم پرورودگارا آن شخص کیست؟ وحی رسید او امام امت و حجت من بر آنها پس از تو است. گفتم پرورودگارا آن که باشد؟ فرمود کسی است که من دوستش دارم و او مرا دوست می دارد و بالاخره فرمود او علی بن ابیطالب است.

۳۳- صدوق در امالی از امام صادق علیه السلام از پدراناش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: هنگامی که به معراج رفتم خداوند درباره علی این سفارش را به من نمود که: او امام پرهیزکاران، رهبر نورانیان، و یعسوب مؤمنان است.

۳۴- صدوق در امالی از امام رضا علیه السلام از پیغمبر آورده که: علی از من است و من از علی خدا قاتل علی را بکشد علی امام امت پس از من است.

۳۵- شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در امالی خود از عمار یاسر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: خداوند تو را به زینتی آراسته که هیچ بنده ای به چنین زینتی که محبوبترین زینت ها نزد خدا است آراسته نشده

تو را به زینت زهد در دنیا مزین ساخته و چنانست قرار داده که نه تو از دنیا بهره ای گیری و نه دنیا از تو کامی برد و به تو محبت مستمندان عنایت کرده و طوری قرار داده که از اینکه آنها اتباع باشند خشنودی و آنها نیز از اینکه تو امامشان باشی خرسندند، خوشا به حال آنکس که تو را دوست بدارد و در مورد تو به صدق و راستی عمل کند و وای بر آن کسی که با تو دشمنی کند و بر تو دروغ بدهد.

۳۶- باز شیخ طوسی در امالی از علی (ع) آورده که بر منبر کوفه فرمود: ای مردم من از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت دارم که برای من از آنچه آفتاب به آن می تابد محبوبتر است به من فرمود ای علی تو در دنیا و آخرت برادر منی تو در رستخیز نزدیک ترین شخص به من می باشی منزلت در بهشت روبروی منزل من، تو وارث و وصی من در وعده ها و خاندانم هستی تو حافظ من در میان اهلیم به هنگام غیبتم و تو امام امت من و تو قیام کننده به عدل در بین رعیت من می باشی تو ولی من، و ولی من، ولی خداست، دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست.

۳۷- صدوق در کتاب النصوص علی الاثمه از حسن بن علی علیه السلام آورده که شنیدم پیامبر به علی فرمود: تو وارث علم من معدن حکمت و امام بعد از منی.

۳۸- باز صدوق در همین کتاب از عمران بن حصین نقل نموده که شنیدم پیامبر به علی علیه السلام می فرمود: تو امام و خلیفه بعد از من هستی.

۹۳- باز صدوق در همین کتاب از علی علیه السلام آورده که پیامبر فرمود: ای

ص : ۷۶۹

علی تو وصی بر کسانی از اهل بیت من که از دنیا رفته اند، و خلیفه بر افراد زنده امت هستی.

۴۰- باز صدوق در همین کتاب از حسین بن علی علیه السلام آورده هنگامی که خداوند آیه:

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»

خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعض دیگر مقدم اند.

نازل فرمود، تأویل آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم، پاسخ فرمود: شما اولوالارحام هستید، هرگاه من رحلت کنم پدرت علی به من و موقعیت من اولی است و هر زمان پدرت از دنیا برود برادرت حسن به او اولی است و هنگامی که حسن جهان را وداع کند تو به او اولی هستی»

این آخرین حدیثی است که خواستم در این فرصت کوتاه آورده باشم، و آنچه آوردیم به آنچه نیاورده ایم همچون یک شاخه گل است در قبال گلستانی، و یا قطره ای در برابر دریا با اینکه بعضی از اینها نیز برای رساندن مطلب مورد بحث کافی بود.

تکمله

خواننده ارجمند توجه کند که منکران امامت و ولایت علی و فرزنداناش چقدر سر سختی و لجاحت و تهجر باید داشته باشند تا با اینهمه دلایل که حداقل یک درصد آن را از المراجعات و دیگر مآخذ ذکر کردیم باز بگویند امامت و ولایت را نه پیغمبر سفارش کرد و نه در قرآن آمده است، لذا ما تا اینجا بیشتر از سران و راویانی که آنها مذهب خود را از طریق آنان اخذ کرده اند نقل حدیث داریم، راویانی که اگر آنها را بخواهند رد کنند چیزی دیگر در چنته آنها وجود نخواهد داشت.

(مذهب شیعه بر محور امامت است، که در آن امامت و جانشینی پس از حضرت ختمی مرتبت بر علی بن ابیطالب مسلم و از طریق وحی و قول رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ثابت و مدلل می دارد.

شیعه دارای فرق مختلف است که از میان آنها شیعه امامیه اثنی عشریه یا جعفریه است که اینک ایرانیان به خصوص قلباً و عملاً آن را پذیرفته و دین رسمی کشور خود می دانند و به احکام آن عمل می کنند.

مسئله امامت اصلی ترین مسایل شیعه بر پنج اصل استوار است.

۱- قاعده لطف یعنی همانطور که خداوند برای هدایت بندگان پیغمبر می فرستد برای جانشینی و اداره امر مسلمین بعد از پیغمبر نیز این لطف را در حق مردم می نماید و این کار با نصب حضرت علی به خلافت در غدیر خم و توصیه های پیامبر پیش از آن به انجام رسیده است.

۲- وجوب عصمت که خداوند کسی را بر می گزیند که از خطا مصون باشد و خطای دیگران را اصلاح کند.

۳- وجوب فضیلت امام بر دیگران که فضایل علی علیه السلام به اذعان شیعه و سنی بر دیگران مسلم و ثابت است.

۴- [تعیین] امام باید از طریق امر الهی انجام گیرد.

۵- این امر در غدیر خم برای نصب جانشینی پیامبر توسط پیامبر با نزول آیه «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» توسط پیامبر صلی الله علیه و آله انجام شد و وصیت ائمه طاهرین علیها السلام بر جانشینی بعد از خود نیز محرز است.

آغاز پیدایش شیعه را که برای اولین بار به شیعه علی علیه السلام اولین پیشوایان اهل بیت معروف شدند همان زمان پیغمبر

اکرم باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت اسلامی در بیست و سه سال زمان بعثت موجبات زیادی در برداشت که طبعاً پیدایش جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (۱) ایجاد می کرد.

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در اولین روزهای بعثت که به نص قرآن مأموریت یافت که خویشان نزدیکتر خود را به دین خود دعوت کند (۲) صریحاً به ایشان فرمود که هر یک از شما به اجابت من سبقت گیرد، وزیر و جانشین و وصی من است «علی» علیه السلام پیش از همه مبادرت نموده اسلام را قبول کرد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان او را پذیرفت و وعده های خود را (۳) تقبل نمود و عادتاً محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را به سمت وزیری و جانشینی به بیگانگان معرفی کند ولی به یاران و دوستان سر تا پا فداکار خود شناساند، یا تنها او را با امتیاز وزیری و جانشینی بشناساند ولی در تمام دوره

۱- . اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد «شیعه» بود که سلمان ابوذر مقداد و عمار با این اسم مشهور شدند: حاضرالعالم الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- .سوره شعرا، آیه ۲۱۵.

۳- .در ذیل این حدیث «علی» می فرماید من که از همه کوچکتر بودم عرض کردم من وزیر تو می شوم پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته فرمود: این شخص برادر و وصی و جانشین من می باشد باید از او اطاعت کنید حاضرین می خندیدند و به ایطالب می گفتند تو را امر کرد که از پسرت اطاعت کنی تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳، تاریخ ابی الغداء، ج ۱، ص ۱۱۶؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۹۳؛ غایه المرام، ص ۳۲۰.

ص : ۷۷۲

زندگی و دعوت خود او را از وظایف وزیری معزول و احترام مقام جانشینی او را نادیده گرفته و هیچ گونه فرقی میان او و دیگران نگذارد.

۲- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به موجب چندین روایت مستفیض و متواتر که سنی و شیعه روایت کرده اند تصریح فرموده که علی علیه السلام (۱) در قول و فعل خود از خطا و معصیت مصون است هر سخنی که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد، و داناترین (۲) مردم است به معارف و شرایع اسلام.

۳- علی علیه السلام خدمات گرانبهایی انجام داد و فداکاریهای شگفت انگیزی کرده بود مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب هجرت (۲) و فتوحاتی که در جنگ های بدر و احد و خندق و خیبر به دست وی صورت گرفته بود که اگر پای وی در یکی از این وقایع در میان نبود، اسلام و اسلامیان به دست دشمنان حق ریشه کن شده بودند. (۴)

۴- جریان غدیر خم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا علی علیه السلام را به ولایت عامه مردم

۱- . ام سلمه می گوید: پیغمبر فرمود: علی همشیه با حق و قرآن است، و حق و قرآن نیز همیشه با اوست و تا قیامت از هم جدا

نخواهند شد این حدیث با ۱۵ طریق از عامه و ۱۱ طریق از خاصه نقل شده و ام سلمه، ابن عباس، ابوبکر، عایشه، علی علیه السلام ابوسعید خدری ابو ایوب انصاری از راویان آن هستند غایه المرام بحرانی، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ پیغمبر فرمود: خدا علی را رحمت کند که همیشه حق با اوست؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۶.

۲- . پیغمبر فرمود: حکمت ده قسمت شده نه جزء آن خاص علی و یک جزء آن در میان تمام مردم قسمت شده است؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۹۳.

۳- . هنگامی که کفار مکه تصمیم گرفتند، محمد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند و اطراف خانه اش را محاصره کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت به مدینه هجرت کند، به علی علیه السلام فرمود آیا تو حاضری شب در بستر من بخوابی تا گمان برند من خوابیده ام و از تعقیب ایشان در امان باشم، علی علیه السلام در آن وضع خطرناک این پیشنهاد را با آغوش باز پذیرفت.

۴- . تواریخ و جوامع حدیث.

ص : ۷۷۳

نصب و معرفی کرده و او را مانند خود متولی قرار داده بود. (۱)

بدیهی است این چنین امتیازات و فضایل اختصاصی دیگر که مورد اتفاق همگان بود (۲) و علاقه مفرطی (۳) که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام داشت طبعاً عده ای از یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وامی داشت که علی علیه السلام را دوست داشته به دورش گرد آیند و از وی پیروی کنند چنانکه عده ای را بر حسد و کینه آن حضرت وامی داشت.

گذشته از همه اینها نام شیعه علی و شیعه اهل بیت در سخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار دیده می شود (۴). (۵)

آنچه را در اینجا به طور اجمال و به نقل از شیعه می خوانید پیش از این در جای جای این کتاب به طور مشروح از قول محدثان و معتمدان اهل سنت آورده ایم و در این تکمله در پایان کتاب به نحو اشاره و برای یادآوری و در خاطر ماندن، باز متذکر می شویم که پیدایش شیعه با هدایت و نظر شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و در

۱- . حدیث غدیر از احادیث مسلمة میان شیعه و سنی است، متجاوز از صد نفر صحابی با اسناد و عبارت های مختلف آن را نقل کرده اند و در کتب عامه و خاصه ضبط شده است برای تفصیل به کتاب غایه المرام ص ۷۹ و عبقات جلد غدیر و الغدیر [علامه امینی] مراجعه شود.

۲- . تاریخ یعقوبی، ط نجف، ص ۱۲۷ و ۱۷۰؛ تاریخ ابی الغداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۷؛ ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۶۱.

۳- . صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ۲۳ و ۴۳۷؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۸۱.

۴- . جابر می گوید: نزد پیغمبر بودم که علی از دور نمایان شد پیغمبر فرمود: سوگند به کسیکه جانم در دست اوست این

شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود ابن عباس می گوید وقتی آیه، (ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه) نازل شد، پیغمبر به علی فرمود: مصداق این آیه تو و شیعیانت می باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است این دو حدیث و چندین حدیث دیگر در کتاب الدر المنثور ج ۱، ص ۳۷۹ و غایته المرام، ص ۳۲۶.

۵- . شیعه چه می گوید علامه طباطبایی: ص ۲۸ الی ۳۲.

ص : ۷۷۴

زمان آن حضرت بوده است. و بنابر آنچه در پیش ذکر شد.

(اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله «الشیعه»

و کان لقب اربعة من الصحابة و هم: ابوذر، سلمان، عمار و مقداد)(۱)

(اول اسمی که در اسلام در عهد رسول الله پیدا شد (شیعه) بود که لقب چهار نفر از صحابه بود که اینها می باشند؛ ابوذر، سلمان، عمار، مقداد.

همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«انک سَتَقْدَمُ عَلَى اللَّهِ اَنْتَ وَ شِيعَتُکَ راضِیْنَ مَرْضِیَّیْنَ، وَ یَقْدَمُ عَلَیْهِ عِدُوُّکَ غَضَبًا مُّقْمَحِیْنَ» ثُمَّ جَمَعَ یَدَهُ اِلَی عُنُقِهِ یُرِیْهِمْ کَیْفَ الْاِقْمَاحِ(۲)

بدون شک تو با شیعیانت وارد محشر می شوی در حالی که، همه خشنود خواهید بود و خدا هم از شما خشنود باشد، و دشمن تو وارد محشر می شود در حالی که ناخشنود خشمگین و دست به گریبان است، و دستهای خود را به علامت درماندگی و دست به گریبانی در گردن آویخت تا نشان دهد دشمنان علی با چه مشکلی وارد محشر می شوند.

همچنین مورخان مورد عنایت و موثق در کتب خود ثبت کرده اند که شیعه به آن پیروان علی علیه السلام گفته می شود که علی علیه السلام را بر دیگر صحابه رسول الله مقدم می دارند و به آنها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از وی شیعه گفته شده است:

۱- ابوالحسن اشعیر (مقالات الاسلامیین، ج ، ص ۶۵)

۲- نوبختی فرق الشیعه، ص ۱۵.

۳- ابن حزم اندلسی، فی الملل والاهواء والنحل، ج ۲، ص ۱۳۵.

۴- شهرستانی، ملل و نحل، فصل ششم، ص ۱۲۶.

- ۱- تاریخ تشیع، فقیه ایمانی، ص ۱۶، کردعلی «حطط الشام» ج ۶، ص ۲۵۱.
- ۲- همان، فقیه ایمانی، ص ۲۹؛ ابن اثیر النهایه فی غریب الحدیث و الاثار فی لغه «قمح»

ص : ۷۷۵

۵- ابن خلدون - العبر فی خبر من غیر - ص ۱۳۸.

و بسیاری دیگر از مورخان و نویسندگان معتبر(۱)

پایان بحث پیدایش شیعه را با آیه شریفه: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه. که تواتر راویان مور اعتماد آن را ذکر کرده اند و قول مفسر معروف اهل تسنن ابن جریر طبری را تأیید و متذکر شده اند منور می کنیم که گفت و گفته اند از پیامبر بزرگوار سؤال شد؟

(اولئک هم خیر البریه) را فرمود: (انت یا علی و شیعتک) و ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت:

«كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ نَزَلَتْ:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

نازل شد: (۲) و پس از این هرگاه علی علیه السلام از دور پیدا می شد اصحاب می گفتند: خیر البریه آمد. استاد کردعلی رئیس مجمع علمی عربی دمشق و از دانشمندان اهل تسنن پیرامون کلمه «شیعه» گوید: «گروهی از بزرگان صحابه پیامبر در عصر آن حضرت به موالات علی علیه السلام شناخته شدند و کسانی که از بین صحابه رسول شهرت به شیعه بودن داشتند عبارت بودند از: سلما فارسی، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری حذیفه بن یمان خذیمه بن ثابت، ابویوب انصاری خالد بن سعید بن عاص، قیس بن سعد بن عباد، ذی الشهادتین. (۳)

۱- تلخیص از تاریخ تشیع اصفهان، مهدی فقیه ایمانی، ص ۳۱ - ۳۲.

۲- تاریخ تشیع اصفهان، ص ۳۵.

۳- حطط الشام، ج ۶، ص ۲۴۶، چاپ بیروت، ۱۳ ۹۱.

ص : ۷۷۶

هیچ کس بر کسی برتری ندارد، مگر بر تقوای برتر در این مقال هرگز قصد مفاخره و خود برتر بینی نیست، چرا که پیامبر اکرم مکرر این صفت را منع می کرد و می فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّكُمْ لَأَدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تَرَابٍ لَفَضَلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَى» (۱)

یعنی همه شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک آفریده شده است فضیلت بین عرب و عجم فقط تقوی می باشد.

در جنگ احد یک جوان ایرانی در میان مسلمین بود ضربتی به یکی از افراد دشمن زد و گفت: «خذها و انا الغلام الفارسی» این ضربت را از من تحویل بگیر که منم یک جوان ایرانی، پیامبر احساس فرمود که این سخن اینک تعصبات دیگران را برمی انگیزد فوراً به آنجوان فرمود: چرا نگفتی من یک جوان انصاری هستم یعنی چرا به چیزی افتخار نکردی که مربوط به آیین و مسلکت باشد و نژاد را در میان کشیدی در روضه کافی می نویسد روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود و عده ای از اکابر اصحاب نشسته بودند، سخن از اصل و نسب به میان آمد هر کس درباره اصل و نسب خود چیزی می گفت و آن را بالا می برد، نوبت به سلمان رسید به او گفتند تو از اصل و نسبت بگو این مرد فرزانه تعلیم یافته و تربیت شده اسلامی به جای اینکه از اصل و نسب و افتخارات نژادی سخن به میان آورد گفت: «انا سلمان بن عبدالله» من نامم سلمان فرزند یکی از بندگان خدا هستم، «كنت ضالاً فهداني الله عزوجل بمحمد» من گمراه بودم و خدا به وسیله محمد صلی الله علیه و آله مرا راهنمایی کرد «و كنت عائلاً فاغنى الله بمحمد» فقیر بودم و خداوند به وسیله محمد صلی الله علیه و آله مرا بی نیاز کرد «و كنت مملوكاً فاعتقني الله

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۲؛ تحف العقول، ص ۳۴.

ص : ۷۷۷

بمحمد» برده بودم و خداوند به وسیله محمد صلی الله علیه و آله مرا آزاد کرد این است اصل و نسب من، در این بین رسول خدا وارد شد و سلمان گزارش جریان را به عرض آن حضرت رسانید رسول اکرم رو کرد به آن جماعت که همه از قریش بودند و فرمود: «یا معشر قریش آن حسب الرجل دینه و مروثه خلقه و اصله عقله» ای گروه قریش افتخار به نژاد و پدران یعنی چه) نسب افتخارآمیز هر کس دین و خلق و خوی و عقل او است(۱)

عبدالرحمن بدوی نویسنده معروف اهل سنت در کتاب وعاظ السلاطین صفحه ۲۷۹ نوشته است هر یک از شهرهایی که این سه رکن، عمار، سلمان، و ابوذر در آن سکونت داشتند پس از رحلت آنان یکی از مراکز تجمع شیعیان علی علیه السلام باقی ماند عمار والی کوفه بود سلمان والی مداین پایتخت ایران در آن زمان بود، اما ابوذر را معاویه به جبل عامل بخش جنوبی لبنان تبعید کرد که تا این زمان یکی از مراکز دوستداران و شیعیان دلباخته امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می باشد.

سلمان فارسی

سلمان شخصیت ممتاز و مشهور از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دلباخته محبت و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام می باشد که پیامبر گرامی در حق او فرموده است «سلمان منا اهل بیت» وی فارسی و دهقان زاده از ناحیه جی اصفهان و به قولی که کمتر به آن توجه و اعتماد شده است از نواحی رامهرمز مضافات خوزستان است.

نام اصلی او به تحقیق «ماهوی» است و گفته اند که روز به خوانده می شده ابتدا در نوجوانی از دین اجدادی خود به دین عیسوی و به راهنمایی کشیش که

ص : ۷۷۸

مصاحب و معلم او بود خبر نزدیک شدن و آمدن آخرین رسول و پیامبر از جانب خدا را به او داده بود. «ماهوی» یا روزبه به کنکاش و یافتن رسول و پیامبر مذکور به سیر و سفر پرداخت چندی در شام و موصل و نصیبین اقامت کرد و در سفری که با کاروانی همراه بود، بنی کلب کاروان را غارت و ماهویه را به اسارت گرفتند و مردی از بنی قریظه او را خرید و به یثرب (مدینه) برد، «ماهویه» در این شهر از ظهور پیغمبر آگاه گردید، و گفته ها و علائمی که آن کشیش برای او شرح داده بود یک به یک در پیامبر اسلام مشاهده نمود و اسلام اختیار کرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را از خواجه اش خرید و آزاد کرد و نام او را سلمان خواند، سلمان بزرگزاده و خردمند بود لذا پیامبر اکرم از مصاحبت او خشنود و از رفتارش کمال رضایت را داشت سلمان از همان اوان ملازم پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و نزد او منزلتی خاص پیدا کرد، تا آنجا که در جنگ خندق در مشورتی که حضرت با اصحاب درباره چگونگی دفاع می کرد، به پیشنهاد سلمان حفر خندق را بر همه نظرها ترجیح داد و به کندن خندق امر فرمود. این خندق در جلوگیری از هجوم کفر به لشکر اسلام بسیار مؤثر و کارآمد افتاد و این جنگ در تاریخ اسلام به غزوه خندق معروف شد پس از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سلمان در شمار خاص اصحاب حضرت علی علیه السلام و از معتقدان به خلافت آن حضرت بعد از پیغمبر بود، در خلافت عمر به پیشنهاد علی علیه السلام به حکومت مداین که قبلاً پایتخت ایران بود انتخاب شد سلمان در دوران حکومت خود هر چه از بیت المال سهم به او می رسید به فقرا و ایتم می رسانید، و خود با زنبیل بافی امرار معاش می کرد.

سلمان نه تنها در نزد شیعیان دارای منزلتی عظیم است که در بین اهل سنت نیز بلندمرتبه و مورد ستایش و اعتماد می باشد، مدت عمر و طول عمر او را بسیار گفته اند و حتی به نظر می رسد که گزاف گفته اند، ولی قدر مسلم از سلامت و صحت و درایت کامل برخوردار بوده و عمری طولانی داشته است، در سال ۳۵ یا

ص : ۷۷۹

۳۶ هجرت در مداین فوت می کند و جناب علی علیه السلام به مداین می روند و شخصاً او را غسل، کفن، و برای او نماز می خوانند و به دست خود او را دفن می کنند، اتفاقی که برای غیر از اهل بیت جز او نیفتاده است که تمام این کارها توسط امام انجام شده باشد به تواتر گفته و نوشته اند که حضرت بر روی کفن او یا بر مزار یا بر هر دو با دست مبارک این دو بیت را نوشته اند:

وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَعِيرٍ زَادِ

مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ

وَحَمْلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ

روانه شدم به سوی خداوند کریم بدون توشه ای از حسنات و قلبی سالم چرا که ورود بر شخص کریم و توشه همراه داشتن زشت ترین کارهاست.

آرامگاه سلمان در مداین نزدیک بغداد و زیارتگاه مسلمانان است شیعه و سنی به فضایل سلمان مقر و بیش از بیست و پنج کتاب درباره نژاد، شخصیت، دین و دیگر ویژگی های زندگانی او از فحول دانشمندان و بزرگان در دست است و هر چه درباره شخصیت ممتاز این نخبه ایرانی بنویسی کم است چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او فرموده است: سلمان منا اهل بیت

روایت شده است که چون آیه:

«وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (۱)

نازل شد از آنجناب پرسیدند یا رسول الله چه کسانی هستند که اگر ما اعراض کنیم آنان را به جای ما انتخاب خواهی کرد سلمان کنار حضرت نشسته بود، ایشان دست بر زانوی او زد و به روایتی بر شانه او و به تکرار فرمود: «هذا و قومه والذی نفسی بیده لو کان الایمان بالثریا لتناولہ رجال من فارس»

۱- . سوره محمد، آیه ۳۸.

ص : ۷۸۰

«منظور این مرد و قوم اوست، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ آرند»

این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت مانند محدث معروف بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده اند و مفسران شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، مانند نویسنده تفسیر قرطبی، روح البیان، مجمع البیان، فخر رازی و ابوالفتوح رازی و مانند آنها.

در تفسیر درالمنثور ذیل همین آیه چندین حدیث در همین زمینه آورده است حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که مکمل حدیث در همین مورد است حضرت فرمود: والله ابدل بهم خیرا منهم، الموالی. به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرد و گروهی غیر عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۸ - تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۹۷ و ۹۸.

نگاه و دقت کنید، کلام مولی امیرمؤمنان علی علیه السلام را در مورد سلمان خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیر دهد، کجی ها را راست و بیماری ها را درمان و سنت پیامبر را به پاداشت و فتنه ها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک و عیبی

اندک در گذشت، به نیکی های دنیا رسید و از بدیهای آن رهایی یافت، وظایف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کيفر الهی می ترسید.

رحلت کرد و مردم را ترک نمود در حالی که مردم متفرق و پراکنده نه گمراه به هدایت و نه هدایت شده به یقین رسید.^(۱) یک بار دیگر فراز آخرین این خطبه را از نظر می گذرانیم که فرمود: رحلت کرد [سلمان] و مردم را ترک نمود در حالی که مردم متفرق و پراکنده، نه گمراه به هدایت و نه هدایت شده به یقین رسید، وفات سلمان را علامه دهخدا در سال ۳۵

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

ص : ۷۸۱

یا ۳۶ هجری در مداین گفته است و این مصادف است به تقریب روزهای آخر خلافت عثمان دقت کنید وضع مسلمانان بعد از رحلت پیامبر چنین است چرا که پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله در همان حالی که علی علیه السلام و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول غسل و کفن آن حضرت بودند، جمعی از صحابه که از پیش آماده غصب خلافت بودند، در سقیفه گرد آمدند و به پیشگامی عمر ابوبکر را به خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله انتخاب و با او بیعت کردند و بلافاصله مردم را به این بیعت واداشتند، اما جمعی از صحابه به پیروی از وصایا و سفارش های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این بیعت شرکت نکردند، و علی علیه السلام را خلیفه بلافضل منتخب و منصوب الهی از طرف پیغمبر دانسته و پیروی از او را برگزیدند، که در رأس این گروه سلمان، ابوذر، و مقداد و عمار قرار داشتند.

ما در صفحات قبل آنچه بعد از پیغمبر تا روزی که مسلمانان در مدینه علیه خلیفه سوم انقلاب کردند و عثمان کشته شد و مردم به در خانه علی ریختند و پس از گفتگوها با او بیعت کردند مشروح بیان کردیم.

علی علیه السلام در روز بیعت سخنانی فرمود که قسمت هایی از آن در نهج البلاغه به نام خطبه پانزده و روز دوم که به مسجدتشریف می آورد، بر منبر خطبه شانزدهم را ایراد می فرماید؛ فرازهایی از سخنرانی آن بزرگوار به عنوان خطبه شانزدهم در نهج البلاغه مضبوط است که آن دو را (خطبه ۱۵ و ۱۶) ذیلاً نقل می کنیم.

خطبه ۱۵ من کلامه علیه السلام فی ماردۀ علی المسلمین من قطاع عثمان:

«وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النِّسَاءَ وَ مُلِکَ بِهِنَّ الْاِمَاءُ لَرَدَدْتُهٖ فَاِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ صَاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَیْهِ اَضِیْقُ».

سوگند به خدا اگر آن املاک را پیدا کنم به مسلمانان برمی گردانم، اگر چه مهریه زنان قرار گرفته یا کنیزها با آن خریداری شده باشد، زیرا گشایش کارهای اجتماع در عدالت است و کسی که عدالت بر او تنگی ایجاد

ص : ۷۸۲

کند، ستم برای او تنگناتر خواهد بود. (۱)

و در خطبه شانزدهم فرماید: به آنچه می گویم متعهد و خود به آن پایبند و ضامن هستم، آگاه باشید آزمایشی که شما امروز برابر آن قرار گرفته اید، همانند روزی است که پیامبر مبعوث گردید، سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد شما گرفتار آشوبهای فکری و عقیدتی گشته اید (لذا) در پرویزن حوادث برای تصفیه بهم خواهید خورد و چون محتوای دیگ جوشان در هم و بر هم خواهید گشت تا پایین نشینان صعود و بالانشینان سقوط کنند تا آنجا که فرماید: حقی وجود دارد و باطلی و هر یک برای خود راهی مخصوص دارد. (۲)

دقت در فراز خطبه پانزدهم و همچنین به فرازهای مذکور از خطبه شانزدهم توجه را به این جلب می کند که حضرت علی علیه السلام مردم را که برای اجرای عدالت انقلاب کرده اند امیدوار می کند و وعده می دهد که من متعهدم که حق را به حقدار برسانم زیرا به خصوص در زمان عثمان و پیش از او رتبه بندی ها دریافت از بیت المال و بذل و بخشش های بی حد و مرز از قواعد زمان حضرت رسول اکرم خارج شده بود، و علاوه بر طایفه بنی امیه بسیاری از افراد غیر ذیحق به مزایای بسیار و مقرری های کلان دست یافته بودند، و حضرت مصمم بود همه چیز را به جای زمان پیام اکرم باز گرداند، لذا در اول قدم بعد از بیعت با او که در بیت المال (خزینة) را باز کرد. همه را از سران قریش عرب و عجم موالی و موالی همه را یکسان سهم داد. (۳)

۱- . شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۹ به بعد - محمد تقی جعفری.

۲- . همان، ص ۳۰۲ به بعد.

۳- . برای اطلاع فی الجمله از سرگذشت بیت المال ویژه در دوران عثمان و ثروت او از بیت المال و بذل و بخشش ها و تیولهای بی حد و حصر او به نزدیکان در حالی که اکثریت مسلمانها از معیشت روزمره و ضرورت های زندگی محروم بودند به جلد ۳ شرح نهج البلاغه خطبه های پانزدهم و شانزدهم تفسیر علامه محمد تقی جعفری رجوع شود. و برای اطلاع بیشتر و وقوف به اسناد و اخبار این بخشش های ناروا به کتاب (شیعه) گفتگوی علامه محمد حسین طباطبایی با پروفیسور هانری کربن بخصوص از صفحه ۳۲۳ به بعد در این باره رجوع شود: کتاب الشیعه، علامه طباطبایی انتشارات هجرت قم مرکز بررسی های اسلامی سید هادی خسروشاهی.

ص : ۷۸۳

تقدم و تداوم شیعه در تدوین علوم

این کتاب را که اینک نویسنده به آن مشغول است و فردا در دست شما خواننده خواهد بد از ابتدا بنا نداشتیم به این تفصیل کشانده شود، اما بر مثل مشهور الکلام یجر الکلاو هر بحث بحث بعدی را به نحو طبیعی پیش می آورد، بخصوص اگر پیوسته مطالب راه گشا به سوی هدف باشد، رها کردن دنباله بحث منصفانه نخواهد بود و دلیلش اینکه می خواستیم به همان چند نامه که بین شرف الدین و سلیم البشری رحمهما الله رد و بدل شد اکتفا کنیم اما باز نتوانستیم از سه نامه پایان بخصوص صد و دهم بگذریم که این نامه گویای خلاصه ای از مقصود در تألیف کتاب المراجعات می باشد اما مطالب نامه صد و دهم شرف

الدین که در جواب نامه صد و نهم سلیم بشری است بسیار مفصل است و ما آن را با نقل بعض قسمت های گویا و ضروری تر خلاصه می کنیم و طالب مفصل آن را به اصل کتاب حواله می دهیم.

ص : ۷۸۴

نامه صد و نهم: ۲۳ ربیع الثانی، ۱۳۳۰

در نامه ۱۹ به شما گفتم بعضی از متعصبان و مخالفان شما در صحت اسناد مذهبتان هم در اصول و هم در فروع - به اهل بیت ایراد می کنند - و ما به خود وعده داده بودیم که در این باره با شما مکاتبه کنیم که هم اکنون زمان آن فرا رسیده آیا ممکن است لطف فرموده پاسخی دهید که ایراد آنها برطرف گردد.

والسلام (س)

[سلیم بشری]

- جواب -

نامه صد و دهم: ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۰ ق

۱- تواتر مذهب شیعه از ناحیه ائمه اهل بیت

۲- تقدم شعبه در تدوین علوم از همان زمان صحابه

۳- نویسندگان شیعه در زمان تابعین و تابعین تابعین

خلاصه مطالب ۱- شیعه امامیه اثنی عشری در اصول و فروع آن و سایر علومى که از قران و پیامبر خدا اخذ می شود. تابع رأى ائمه عترت رسول خدا می باشد و پس از پیامبر از زمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام حسن، حسین ۸ و امامان نه گانه از نسل امام حسین علیه السلام ، تا هم اکنون زندگی دینی خویش را سپری نموده و خواهد نمود.

۲- ثقات و حفاظ شیعه که همه اهل ورع و ضبط و اتقان هستند اصول و فروع مذهب را به تواتر گذشتگان برای باقی ماندگان پیوسته تا امروز ضبط و نقل

ص : ۷۸۵

نموده اند که همه همچون خورشید هنگام ظهر می درخشند.

۳- بنابراین ما هم اکنون، در اصول و فروع بر همان هستیم که ائمه آل رسول علیهم السلام بر آن بودند.

۴- اصول و فروع این مذهب با تمام ریزه کاریهایش را پدران ما از پدرانشان و تمام نسلها نقل نموده اند تا برسد به امام عسکری علیه السلام امام هادی، امام جواد، امام رضا، امام کاظم، امام صادق، امام باقر، امام سجاده، امام حسین، امام حسن و امیرمؤمنان علی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

۵- ما در احصا و شمارش تمام پیشینیان شیعه از صحابه ائمه که احکام دین را از آنها فرا گرفته ایم و هر یک برای زمان خود و برای آیندگان ثبت و ضبط کرده اند ناتوانیم، اما از بزرگان آنها که آنهم در گنجایش این نامه نیست ما را کفایت می کند، و این بزرگواران مرجع و مدرک برای شیعه و وسیله امتیاز مذهب اهل بیت: بر سایر مذاهب مسلمین است.

۶- ما حتی یک شخص از مقلدان ائمه اربعه اهل سنت را نمی شناسیم که در عهد خود آنها کتابی درباره مذهبشان نگاشته باشند بلکه مردم با مذهب آنها الفت گرفته و کم کم پس از مرگشان بر تعداد پیروان آنها افزوده شده و حاکمان زمان تقلید را بر یکی از چهار مذهب مقرر و منحصر کردند، لذا پیشوایی بر این چهار نفر اختصاص یافت.

۷- این چهار نفر هیچ مزیتی بر سایر فقها و محدثان عصر خود نداشتند.

۸- ولی شیعه از همان اول در تدوین گفته ها و نظریات ائمه معصومین اهتمام ورزید و مسایل دینی و مذهبی را جز رجوع به اینان جایز ندانست.

۹- تنها در عصر امام صادق علیه السلام چهارصد اصل نوشته شد که به اصول اربعماه معروف است و چهارصد نویسنده دارد که هر یک کتابی در این باره داشت و غیر از اینها نیز کسانی که نوشته دارند چندین برابر است.

ص : ۷۸۶

۱۰- مقام و منزلتی را که ائمه اهل بیت نزد شیعه دارند، از زمان حیات آنها تا امروز ادامه داشته است، اما ائمه اربعه اهل سنت در زمان حیات خود این مقام را که پس از مرگشان برای آنها انتخاب کرده و پذیرفته اند نداشته اند، و این را ابن خلدون در مقدمه خود بر علم فقه اظهار کرده است و عده ای دیگر از اعلام اهل سنت آن را تأیید کرده اند و تردید نیست که مذهب ائمه اربعه اهل سنت همین مذهبی است که اتباع آنها دارند، و پیرو مذهب آشناتر است به مذهب خود از غیر.

۱۱- بر اهل تحقیق مسلم است که شیعه در تدوین علوم اسلامی پیشقدم بوده است. [۱۱] و در عصر نخستین غیر از علی علیه السلام و شیعیان دانشمندش کسی متکفل این کار نشده است. چون در بین صحابه اختلاف بود که نوشتن علوم مباح است یا نه؟ چنانکه عسقلانی در مقدمه کتاب فتح الباری: ص ۴ و دیگران هم نقل کرده اند که عمر بن خطاب و عده ای

۱- []. برای آگاهی بر تفصیل در تدوین علوم اسلامی و تدریس و تعلیم ائمه معصومین و حوزه های دینی شیعه در قرن اول و بعد به کتاب «حوزه های علمیه شیعه» در طول تاریخ تألیف: سید حجه موحد ابطحی، ج ۱، مراجعه شود، این کتاب از حوزه دینی پیامبر مکرّم که در مسجد النبی در مدینه آغاز شده است و در دوران ائمه معصومین به وجوه مختلف ادامه یافته و هر یک به نسبت موقعیت ها و فراز و فرودهایی که بر اثر حاکمان ایجاد می شده است در هر شرایط مساعد تعلیم و تربیت و

تدوین اصول و فروع احکام اسلامی را به شاگردان خود منتقل و هر یک در حد توان به تألیف و تدوین همت گماشته اند معروف ترین حوزه درسی امامان حوزه امام صادق علیه السلام است که همه مورخین به ذکر چهار هزار نفر حاضرین در درس ایشان صحنه نهاده اند. همچنین مباحثات متعدد امام هشتم علیه السلام که گامهای بلندی در تبیین احکام و بحث های عقیدتی و تفسیر قرآن برداشتند که تنها محمد عیسی یقطینی هجده هزار مسئله که از آن حضرت سؤال و ایشان جواب گفته اند را جمع و تدوین کرده است. این حوزه های درس تا امروز ادامه داشته و همه تألیفات شیعه از این حوزه ها نشأت گرفته است. خلاصه شده کتاب حوزه های علمیه شیعه سید حجه موحد ابطحی، ج ۱، ص ۲۳۲.

ص : ۷۸۷

دیگر نوشتن احادیث را خوشایند نمی دانستند از خوف اینکه با قرآن مخلوط شود، اما علی علیه السلام و فرزند جانشینش حسن مجتبی علیه السلام و گروهی از صحابه آن را مباح می شمردند، تا اینکه در قرن دوم و اواخر آن تابعین بر اباحه، اجماع کردند و همین موقع بود که «ابن جریر» کتاب تاریخ خود را بنابر قول مجاهد و عطا نوشت و غزالی آن را نخستین کتابی خواند که از طریق غیر شیعه در اسلام نوشته شده و پس از آن کتاب معتمر بن راشد صنعانی در یمن و سپس کتاب «موطأ» مالک می باشد، وی در اواخر عصر تابعین می زیسته است و اجماع بر این است که در این عصر نخست غیر از شیعه تألیفی نداشته است علی علیه السلام نخست قرآن را جمع آوری کرد سپس مصحف فاطمه علیها السلام را برای او نوشت سپس کتاب «دیات» را تألیف کرد که «ابن سعد» در آخر کتاب معروف خود مطالبی از آن نقل کرده است و بخاری نیز در صفحه ۱۱۱ حدیث از آن کتاب آورده همچنین احمد حنبل در مسند خود از این صحیفه فراوان نقل کرده است و «صفاری» از «عبدالملک» آورده که ابوجعفر علیه السلام کتاب علی را خواست و جعفر برایش آورد ابوجعفر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این خط علی و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله است ابن شهر آشوب گوید: سلمان و ابوذر به پیروی از امام خود در همان عصر مشغول تألیف شدند.

ابورافع آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و رئیس بیت المال امام علی علیه السلام کتاب سنن احکام و قضایا را از احادیث علی علیه السلام گرد آورد که این کتاب دارای مقامی بلند است و اصحاب و اسلاف ما آن را به طرق خود به او استناد داده اند.

دیگری از اینان علی بن ابی رافع است، او کتابی در فنون فقه طبق مذهب اهل بیت دارد و شرحش در «الاصابه» آمده است.

موسی بن عبدالله بن حسن می گوید: کسی از پدرم راجع به تشهد پرسید، پدرم

ص : ۷۸۸

فرمود کتاب پسر ابورافع را آوردند و جواب را از کتاب بر ما املا فرمود.

همچنین عیبدالله بن ابی رافع است که کتابی درباره جنگ صفین که حضور داشته نوشته است و ابن حجر در «الاصابه» فراوان از این کتاب نقل کرده است به آنجا مراجعه کنید. (۱)

ربيعه بن سمیع کتابی درباره زکات حیوانات دارد.

عبدالله بن حر فارسی احادیثی که علی علیه السلام از پیامبر نقل کرده جمع آوری کرده است.

اصبع بن نباته که عهدنامه مالک اشتر و وصیت امام علی علیه السلام به فرزندش محمد را نقل کرده است.

از جمله این افراد «سلیم بن قیس هلالی» یار امام است که از امام و سلمان نقل حدیث کرده و درباره امامت کتاب دارد. محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه از آن نام برده است و گفته بین تمام دانشمندان و علمای شیعه و ناقلان حدیث گفتگویی نیست که کتاب سلیم بن قیس یکی از کتب اصلی است که حاملان حدیث اهل بیت از همان قدیم الایام از آن نقل حدیث کرده اند و مورد اعتمادشان بوده است، هر کس خواهان اسامی و افرادی که در آن عصر تألیف داشته اند باشد به کتابهای فهرست و رجال بخصوص «الذریعه» حاج آقا بزرگ تهرانی مراجعه کند.

پس از فاجعه طف و واقعه خونین کربلا- مسلمانان به موالات و دوستی امام علی بن الحسین زین العابدین پرداختند و برای آگاهی از اصول و فروع در قرآن و سنت و سایر فنون اسلامی به آن حضرت رجوع

۱- . به شرح حال جیر بن حباب بن منذر انصاری در قسم اول الاصابه مراجعه کنید.

ص : ۷۸۹

کردند.^(۱) و سپس به فرزندش امام محمد باقر علیه السلام که اصحاب این دو از اسلاف شیعیان به شمار می روند و هزاران نفر بودند و شمارش آنان مقدور نیست اما علمای اصحاب که نامشان در کتاب رجال آمده است قریب چهارهزار نفرند و تعداد کتابهایی که با اسناد صحیح از آنها نقل کرده اند ده هزار یا بیشتر نوشته اند که نسل به نسل تا امروز به دست ما رسیده است یکی از این جمعیت «ابوسعید» ابان بن تغلب بن رباح جریری است که به قرآن و فقه و حدیث و تفسیر و اصول و لغت مشهور و از موثق ترین است او هر سه امام را درک و از محضرشان بهره مند شده است وی همان کسی است که میرزا محمد دانشمند علم رجال در کتاب «منهج المقال» در شرح حال ابان با اسناد به ابان بن عثمان سی هزار حدیث از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، این همان کسی است که امام باقر به او می فرماید:

«اجلس فی مسجد المدینه و افْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلُكَ»

در مسجد بنشین و برای مردم فتوی بده که من دوست دارم در شیعیان مثل تو دیده شود و امام صادق علیه السلام به او فرمود:

«ناظر أهل المدینه، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلُكَ مِنْ رَوَاتِي وَ رَجَالِي»

با اهل مدینه بحث کن من دوست دارم مانند تویی از راویان حدیث و رجالم به شمار آید. برای ابان در مسجد مدینه علمای دیگر ستون مخصوص پیامبر را خالی و مهیا می کردند.

امام صادق علیه السلام به «سلیم بن ابی حبه» فرمود: پیش ابان بن تغلب برو احادیث فراوانی از من شنیده از او فراگیر و از زبان من نقل کن.

۱- از آن حضرت مجموعه های صحیفه سجادیه و رساله حقوق هم اینک در دست است.

ص : ۷۹۰

و به «ابان بن ثمان» فرمود: ابان بن تغلب سی هزار حدیث از من روایت دارد از او فراگیر و نقل کن. ابان در سال ۱۴۱ هجری قمری از جهان حیث فرو بست ابان از «انس بن مالک» «اعمش»، «محمد بن منکدر» سماک بن حرب» «ابراهیم نخعی» فضیل بن عمرو» و «حکم» روایاتی نقل کرده و مسلم و اصحاب اربعه به احادیث او استدلال کرده اند، و اگر بخاری چیزی از او نقل نکرده است به این جهت است که بخاری راوی «مروان بن حکم» عمران بن حطان» و «عکرمه بربری» است و از اینان و امثال اینها نقل خبر نموده است. انا لله و انا الیه راجعون.

ابان کتابهای متعددی دارد از جمله «غریب القرآن» «الفضائل» «صفین» و کتابی که عبدالرحمن بن محمد ازدی کوفی با چند کتاب دیگر جمع کرد و همه را یک کتاب کرد و وجوه مشترک و موارد اختلاف را در نقد و تفسیر خود نشان داد و اصحاب ما از این دو کتاب به سند معتبر از طرق مختلف نقل حدیث کرده اند.

و دیگر ابوحمزه ثمالی که در زمان خودش تالی سلمان فارسی در زمان خود بود و امام رضا علیه السلام درباره اش فرموده: ابوحمزه در زمان خودش همچون لقمان در زمان خویش است او کتابی در تفسیر قرآن دارد که طبری در مجمع البیان از آن نقل کرده است و نیز کتابهای «النوادر»، «زهد»، «رساله الحقوق»، «دعای سحر» را دارد.

از این شیعیان باید نام برد، «ابوالقاسم برید بن معاویه عجل» «ابوبصیر کوچک» لیث بن مراد بختری مرادی»، «ابوالحسن زراره بن اعین» «ابوجعفر محمد مسلم بن رباح کوفی»، «طائفی و ثقفی» و گروهی دیگر از اعلام که همه نشانه های هدایت بودند و بحث گنجایش استقصاء همه را ندارد.

کتب اربعه «کافی»، «تهذیب»، «استبصار»، «من لا یحضره الفقیه» از کتب مرجع

ص : ۷۹۱

و مدرک شیعه اثنی عشری است.

هشام بن حکم، در اصول، فروع، توحید، تفسیر و رد زنادقه و رد غلو کنان درباره علی و اهل بیتش علیه السلام همه کتاب دارد، و در قرن دوم در همه فنون علم پیشگام بوده است، توصیه های امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام درباره او قدر و منزلتش را بلندمرتبه ساخته است.

در همان عصر امام کاظم، امام رضا، امام جواد امام هادی و امام عسکری علیه السلام شاگردان ایشان در اعماق اسرار علوم به

غواصی پرداختند، و مسایل آن را احصاء نمودند و حقایق را از نادرستی ها [که به خصوص از زمان معاویه به بعد فراوان شده بود جدا ساختند. «محقق» که خدا مقامش را بالا برد در کتاب «معتبر» می گوید: در میان شاگردان امام جواد علیه السلام فضایی وجود داشته اند، همچون «حسین سعید» برادرش «حسن» «احمد بن محمد بن ابی نصر برنظی»، «احمد بن محمد بن خالد برقی»، «شاذان»، «ابوالفضل العمی»، «ایوب بن نوح»، «احمد بن محمد بن عیسی» و غیر از اینها که تعداد شمارش آنها به طول می انجامد.

امکان ندارد در این نوشته تمام آنچه شاگردان این شش امام علیه السلام (که از فرزندان امام صادق علیه السلام هستند) تألیف کرده اند را احصا کرد. لذا شما را به کتاب های «تراجم»، «شرح حال روات» و فهرست ها ارجاع می دهیم، لطفاً به آن کتاب ها برای آگاهی بیشتر به شرح حال این افراد مراجعه فرمایید.

محمد بن سنان، علی بن یقطین، علی بن فضال، عبدالرحمن بن نجران، فضل بن شاذان، که دارای ۲۰۰ کتاب است محمد بن مسعود عیاشی که بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف دارد محمد بن عمیر و احمد بن محمد بن عیسی که خود از ۱۰۰ نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل روایت می کند، محمد بن علی بن محبوب، طلحه بن طلحه بن زید، عمار بن موسی

ص : ۷۹۲

ساباطی، علی بن نعمان، حسین بن عبدالله، احمد بن عبدالله بن مهران که به ابن خانه معروف است، صدقه بن مندر قمی و عبیدالله بن علی حلبی که کتاب خویش را به امام صادق علیه السلام عرضه داشت و امام آن را تصحیح کرد و به نیکی یاد نمود و فرمود آیا در اینها (اهل تسنن) مانند این کتاب می بینی، چنین اند، ابو عمر و طیب و عبدالله بن سعید، که کتاب خویش را به امام رضا علیه السلام عرضه نمودند، و یونس بن عبدالرحمن که کتاب خویش را به امام عسکری عرضه داشت.

کسی که در شرح حال پیشینیان شیعه تتبع کند و تألیفات اصحاب نهگانه از اولاد حضرت حسن علیه السلام را احصا کند و وضع کسانی را که از آنها روایت کرده بررسی نماید به یقین قطعی می رسد که علوم مربوط به اصول و فروع هر طبقه، از طبقه دیگر دست به دست از زمان ائمه طاهرین تا امروز گرفته شده است، و مذهب ائمه اهل بیت متواتر است، و تردید نمی کند که فروع و اصول و آنچه ما به آن معتقد هستیم از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده است و این حقیقت را جز شخص معاند، لجوج و کسی که نمی خواهد حق را بپذیرد یا شخص کودن جاهل انکار نمی کند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»

والسلام(ش)

[شرف الدین]

ص : ۷۹۳

گواهی می‌دهم که شما در فروع دین و اصول آن بر همان راه و طریقی هستید که ائمه آل رسول صلی الله علیه و آله بوده اند. به راستی که این امر را واضح و به خوبی آن را آشکار ساختی، و آنچه در درون آن مخفی بود ظاهر نمودی.

بنابراین شک و تردید در آن، هلاک، و تشکیک و ایجاد شبهه در آن، خود گمراهی محض است. من این نامه را با دقت بررسی کردم و سخت در جستجوی پیدا کردن ایرادات آن برآمدم، ولی سراسر آن مرا در اعجاب و شگفتی وصف ناکردنی قرار داد، من از سرچشمه و منشأ این هوای لطیف و پاکیزه پی جویی کردم، نسیم قدسی آن با آن بوی مشکینش که همه جا را فراگرفته بود مرا زنده ساخت، من پیش از آنکه با شما ارتباط پیدا کنم. درباره شیعه، در اشتباه بودم، اما هنگامی که خداوند توفیق ملاقات با شما را عطا کرد به پرچم هدایت دست یافتم، و چراغ روشنائی بخش تاریکی را پیدا نمودم و پس از بحث با شما به فلاح و رستگاری رسیدم و برخواسته های خویش پیروز شدم چه نعمت بزرگی خداوند در اثر این ملاقات به من عنایت کرد و چه محبت و نعمت نیک و گرانبهائی تو در اختیار من قرار دادی!! الحمدلله رب العالمین.

والسلام (س)

[سلیم البشری]

ص : ۷۹۴

منابع و مآخذ

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- آیین وهابیت: جعفر سبحانی چاپ ۱۴ دفتر نشر اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم ۱۳۸۹.

- احتجاج طبرسی: احمد بن علی بن ابیطالب مکنی به ابو منصور.

- ارشاد مفید: محمد بن محمد بن النعمان ملقب به مفید ترجمه سید هاشم محلاتی انتشارات علمیه اسلامیه.

- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله : سلیم بن قیس هلالی تحقیق اسماعیل انصاری چاپ دوم انتشارات دلیل ما.

- اسرار سقیفه: استاد رضا المظفر ترجمه حجتی کرمانی انتشارات انصاریان.

- امام علی ابن ابیطالب: عبدالفتاح عبدالمقصود تاریخ تحلیلی نیمقرن اول اسلام ترجمه سید محمود طالقانی چاپ سوم.

- امامت پژوهی: دانشگاه علوم اسلامی رضوی انتشارات قدس رضوی چاپ اول.

- بلاغات النساء: احمد بن ابی طاهر.

- تاریخ اسلام: سید هاشم محلاتی نشر فرهنگ اسلامی.

- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی. ۴ جلد در ۲ جلد.

- تاریخ تشیع اصفهان: مهدی فقیه ایمانی سازمان چاپ و انتشارات وزارت

ص : ۷۹۵

فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۴ شمسی.

- تاریخ طبری: ترجمه ابوالقاسم پاینده انتشارات اساطیر.

- تاریخ قرآن: محمود رامیار انتشارات امیر کبیر.

- تاریخ کامل ابن اثیر: ترجمه سید حسن سادات ناصری انتشارات کتب ایران.

- تاریخ یعقوبی: ترجمه محمد ابراهیم آیتی انتشارات علمی فرهنگی.

- ترجمه نهج البلاغه سید جعفر شهیدی چاپ ششم انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۷۳.

- ترجمه نهج البلاغه محمد دشتی مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین چاپ هفتم انتشارات مشرقین، ۱۳۷۹.

- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله قاضی زنگنه زوری ترجمه مهدی ادیب نشر محمدعلی علمی.

- تفسیر نمونه آیه الله مکارم شیرازی تهران دار الکتب الاسلامی

- حدیث ولایت... نگرشی در معناشناسی سعید نظری توکلی، نشر قدس رضوی.

- حوزه های علمیه: سید حجه موحد ابطحی نشر حوزه علمیه اصفهان چاپ نشاط.

- خطبه الغدير: ترجمه سید حسین سیدی چاپ یازدهم نشر قدس رضوی دائرالمعارف بزرگ اسلامی، به سرپرستی بجنوردی.

- داستان غدیر: نگارش جمعی دبیران چاپ طوس

- دانشنامه امام علی: پژوهشگاه فرهنگ اسلامی نشر وزارت فرهنگ چاپ سوم.

- رساله حقوق حضرت سجاد نراقی نشر نراقی چاپ اعتماد ۱۳۴۸.

- رهبری امام علی از دیدگاه قرآن: ترجمه المراجعات سید شرف الدین مترجم

ص : ۷۹۶

محمد جعفر امامی انتشارات حوزه علمیه قم.

- ریحانه الادب فی تراجم کنی و اللقب محمدعلی مدرس نشر خیام

- السقیفه و الخلافه: خاستگاه خلافت ترجمه افتخار زاده نشر آفاق چاپ اول ۱۳۷۶.

- سیره رسول خدا (تاریخ سیاسی اسلام) رسول جعفریان انتشارات دلیل ما چاپ پنجم ۱۳۸۶.

- السیره النبویه: ابن هشام، ۴جلد در ۲جلد طبع دوم، نشر مصطفى البانی الحلیمی. جلد اول شامل دو بخش (ج ۱ ج ۲)، جلد دوم شامل دو بخش (ج ۳ ج ۴)

- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی عبدالحمید بن هبهالدین محمد بن ابی الحدید.

- شرح نهج البلاغه: محمدتقی جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- شرح و تفسیر خطبه غدیر: محمد تقی تقوی ویرایش جعفری چاپ جلیل شیعیه در اسلام - محمد حسین طباطبایی انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی چاپ ششم خرداد ۱۳۴۵.

- صحیفه سجادیه.

- غدیر شناسی: علی اصغر رضوانی - نشر مسجد مقدس جمکران

- غدیر و علل فراموشی آن سید مهدی مرتضوی نشر قدس رضوی چاپ یکم

- الغدیر: عبدالحسین امینی ترجمه محمد تقی واحدی چاپ کتابخانه بزرگ اسلامی

- فاطمه الزهرا - ولادت تا شهادت سید کاظم قزوینی ترجمه کرمی.

- فدک از غضب تا تخریب: غلامحسین مجلسی کوپایی انتشارات دلیل ما

ص : ۷۹۷

چاپ دوم ۱۳۸۹.

- فهرست ابن الندیم: ترجمه رضا تجدد چاپ بانگ بازرگانی

- قصه کوفه: علی نظری فرید انتشارات سرور ۱۳۷۹ شمسی

- کامل ابن اثیر: ترجمه سید حسن سادات ناصری انتشارات کتب ایران

- گزارش حجه الوداع محمد باقر انصاری نشر عترت ۱۳۸۶.

- لسان العرب فی الادب و اللغه نشر ادب الحوزه.

- لغت نامه دهخدا - علی اکبر دهخدا - چاپ یکم.

- المراجعات: سید شرف الدین چاپ انوار الهدی.

- مروج الذهب مسعودی: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ترجمه: پاینده نشر ترجمه و نشر کتاب

- معاویه و تاریخ: محمد بن عقیل خضرمی ترجمه عطاردی نشر مرتضوی چاپ دوم.

- المنجد فی اللغه و الادب و العلوم.

ص : ۷۹۸

سپاس و پوزش

الحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی رسوله

و علی آله اجمعین

خدای را سپاس، سپاسی فراتر از قیاس که در این کهولت که مصداق کریمه «و من نعمه ننکسه فی الخلق افلا یعقلون» می باشم، این توفیق به من عنایت شد که این اثر را نخست، تقدیم به پیشگاه ائمه طاهرین:، و سپس اهل معرفت و هر کس که جویای حقیقت و راه رستگاری است بدارم و عذر تقصیر و نارسایی ها در انجام این کار خطیر را از جستجوگر بینا و منصف بخواهم. سپاس.

محمدعلی صاعد اصفهانی

اسفند ۱۳ ۹۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ - ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

